انوار عطا بخشش گردانید تعیین امیر خان با فوج از جنود قاهره بتادیب و تنبیه
گران بهور تسبه تبیین انتقال آنکه در ایام بیماری اعلیحضرت بهنگام تسلط و استیلای دارا شکوه
کران تیره بخت خسران پژوه از سجز در باطل اندیشی باغوای آنحضرت پرداخته بنا بر آن
اورنگ اکثر عساکر که جهت تسخیر بیجاپور بملازمت رکاب بنصرت مآب شاهنشاه دین پناه
مالک رقاب معین بودند طلب نموده بودند و جمع عمده سرداران لشکر پادشاهی بدربار جهانبانی
از امرای بزرگ سوای معظم خان و نجابت خان که در دکن ماندند راجه کرن بهاله که از مغضوبان
ایامی که پیوسته در سلک کومکیان آن صوبه انتظام داشت باغوای دارا شکوه از ادای لوازم
اطاعت خدمتگاری و شرف متابعت فرمان سردار خدیو جهان رخ تافته
از دکن برآمده بوطن خویش شتافت لیکن در آنوقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف ورز
نموده بدربار گیتی مدار نرفت و بعد از آنکه دارا شکوه شکست نکال از جنود اقبال
خورده رهگرای وادی خذلان و نکال گردید و ساحت سلطنت و حریم خلافت از خ
شورش آن بجز فساد ذاتی پیرایش یافته سریر عظمت و کامرانی و اورنگ فرمانروائی
وجهانبانی بفر خلافت و اقتدار این دست پرورد لطف ازلی زیب کار زینت پذیرفت
دسرادان سالاران و نوئینان و سپهداران از نزدیک و دور رعیت و حضور
بربط فرمان برداری گذاشته غاشیه انقیاد بر دوش اعتقاد نهادند و گوش اطاعت بحلقه

اعتبار بخلعت و ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته با جمع آباد که موطن مالوف

است بود در آنجا بوظایف احسان و نشر لطایف افضال این دولت ابد مآل موظف بود حضرت

مراتب اقتدار سید محمد صالح بخاری که از اولاد قدوة مشایخ عظام زبدهٔ اولیاء کرام حضرت شیخ قطب

عالم بخاری قدس سره و صاحب سجاده آن دودمان کرامت نشان است بمرحمت خلعت و ماده فیل

و انعام دو صد اشرفی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردید و وزیر بیگ مخاطب بخواجه جهان

که همراه بادشاهزاده محمد سلطان بود و بنابر سوء قضیه رفتن آن والا تبار بسوی شجاع

مورد عتاب شهنشاه مالک رقاب گشته از منصب معزول شده بود بحکم اشرف بحال

گردیده بمنصب هزاری چهارصد سوار سربلند شد و بقلعه داری ظفرنگر از تغیر میرزا عسکر

تعیین یافت و سید فولاد که بتولای رکاب سعادت منصور شده بعنایت خلعت و جیغه و فوجداری

حکمی ناصیه اعتبار برافروخت و بیست هزار روپیه از خزانه مکرمت و احسان بجهت او از

بندهای آستان فلک نشان انعام شد و بچهار هزار روپیه بار خزانه حکم مرحمت اهل

و نوا و نغمه سنجان آن بزم والا اعطا گردید و در این فرخنده روز جهان افروز از

جانب مخدره نقاب حشمت و اقبال محجوبه استار جاه و جلال ملکه جهان بیگم صاحب

که در مستقر الخلافت اکبرآباد بشرف اعزاز خدمت اعلیحضرت بودند یک عقد مروارید

که پنج قطعه لعل آبدار در آن منتظم بود و دو لک و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت

چیتور منصور گشته بعنایت خلعت و اسپ و اضافه منصب نوازش
بسیاری از امرا و منصبداران باضافه مناصب و دیگر عطایا و مو
بادشاهانه گردیدند و نور الحسن که شمه از حال او در طی سوانح بنگا
از آنجا رسیده جبهه سای عتبه اقبال گردید و منصب هزاری پانصد سوار
و منصور برادر عبد الله خان والی کاشغر و مهدی برادرزاده خان مذکو
از او متوهم گشته براه بدخشان خود را بجمعیت آباد هندوستان رسانیدند
درین هنگام بتقبیل سده سپهر مرتبه فایز شده مشمول عواطف بادشاهانه گردید
و اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز مینا کار و انعا
شش هزار روپیه و منصب هزاری دوصد سوار و دومین بمرحمت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با ساز طلا و سپر با ساز مینا کار و انعام چهار هزار روپیه و منصب
هفتصدی صد سوار نوازش یافته سرافراز دولت سرمدی گردیدند و جمع بهادر [illegible]
سپاه منصور زاده که گوشه نشینی داشتند لیاقت ده هزار روپیه کامیاب عنایت
گردیدند و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت سیادتش بطراز تقوی و فضیلت
آراستگی دارد و بالفعل صاحب سجاده آن سلسله است بمرحمت خلعت و دیگر خنجر
فیل و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مغفور

که بصوبه داری کشمیر حسب نظیر از تغییر اعتماد خان معین گشته بود بعنایت خنجر مرصع
با علاقه مروارید و اسپ با ساز طلا مباهی گشته مرخص شد و اصالتخان که سابق از
منصب معزول شده بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب سه‌هزاری
سه هزار سوار سربلندی یافت و بفوجداری مرادآباد از تغییر قاسمخان منصوب شده
بعطای خلعت و ماده فیل و ترکش کامیاب مرحمت گردید و قاسمخان بفوجداری
چکله متهرا از تغییر اسد دیرخان معین گشته بعنایت خلعت نوازش یافت
و نجابتخان که بمقتضای تقدیر در اوایل این سلطنت عالمگیر تقصیری ازو صادر
شده بود چون از آن وقت باز که مورد تفضل و بخشایش خدیو جرم بخش گشته رخصت
کورنش یافته بود تا این هنگام بی سلاح بملازمت اشرف می آمد عاطفت پادشاهانه
او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین یراق بسته به پیشگاه حضور
می آمده باشد و طاهرخان بعنایت خنجر مرصع و اسدخان بخشی دوم بمرحمت شمشیر
و قطب‌الدین خان فوجدار جوناگده بمرحمت یکزنجیر فیل جبهه اعتبار برافروختند
و تشریفخان بقلعه‌داری فتح آباد دکن تعین یافته بخطاب مفتخرخانی و اضافه منصب
مباهی شد و محمد بیگخان بقلعه‌داری انتور معین گشته بمنصب شایسته نوازش پذیرفت
و قزلباشخان بقلعه‌داری قندهار دکن خلعت سرافرازی پوشید و تهورخان بفوجداری

داری

حسین بیک با کسانی که بحراست قلعه پهلوه قیام داشت باشاره حسین بیک مذکور آمده با تیر ایام

ملازمت شد و آن غدار تبه کار او را تسلیه داده و استمالت نموده فرستاد که حسین بیک را استمالت

ساخته پیش او آرد حسین بیک از قلت سرمایه دانش و تدبیر سود کار خویش از زبان با نبه میرزا

روز دیگر با فنون فریب الفته در با یکصد سوار از قلعه پهلوه برآمده بدیدن او دشت حواله

آوازه کشور دولت او را با الام مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد خود که مردم

که در قلعه گذاشته بود بنویسد که قلعه را با تمامی اسبابی که آنجا داشت حواله کسان او نمایند و روز دیگر

میرزا بیک را با دوازده کس در دو کشتی نشانیده با فوج حسین بیک فرستاد که رفته قلعه را با اموال

و اسباب او متصرف آرد میرزا بیک در دو روز قلعه گشته را لکنا باز داشت و فوج حسین بیک را

بسنجی داده نزد گماشتهای او که در قلعه بودند فرستاد و با آنها پیغام نمود که مرکوبها چند بفرستند که با همراهان از کشتی

برآمده بقلعه برود چون نوشته آنها رسید از صواب اندیشی و کار شناسی لطایف قبول دادن قلعه

جواب فرستادند که همراهان را سوار می‌فرستیم و پس از ساعتی چند مظفر نام غلام حسین بیک که

هندوی که دیوان او بود با شصت سوار و چهار صد پیاده بنادر و تیر انداز و دو فیل بکنار دریا

رسیده بجنگ پیوستند و فیلان را بآب زده بر کشتیها آمدند و میرزا بیک با ده کس

دوازده کس دستگیر نمودند و هر کس که گریخته خود را بکشتی رسانیدند و او را اسیر

اگر بخشیدند آن تباه اندیش بحر دلود از اللاه برنج تصنیف قرار داد که روز دیگر بامداد

از آنجا روانه شد و چون زین الدین مهیش با خلف و قبل از این بسه ماه شخصی نزد راجه خنک
و دو کس دیگر چند روز قبل از رسیدن شجاع بجهانگیرنگر برای طلب کومک پیش حاکم چاتگام
فرستاده بود درین روز بعد انطی اندک مسافتی آن هر سه کس با نجاه و یکمنزل ملک راجه خنک ذکر
مسجون نمردان کاروا دوات حرب و بیکار که حاکم چاتگام باشاره راجه ارسال کرده
برسم کومک فرستاده بود بآن پرگنه بخیت ملاقی شدند و نوعی راجه و حاکم چاتگام رسانیدند
و رؤسای کفره خنک اظهار نمودند که اگرچه راجه ما برای امداد و کومک فرستاده
و قرار داده که خود نیز آمده در چاتگام نشیند و متعاقب نواره عظیم فرستد و جمعی از
خنک نیز تعیین نماید لیکن انیم آنست در صورتی مقرر بود که شما در جهانگیرنگر قدم ثبات
فشرده استقامت میورزیدید چون اضطراب کرده برآمدید ما بهتر دانستیم که شما را از خنک
بریم شجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از جهانگیرنگر برآمده ایم که در موضع بهلوه که سرحد ملک
پادشاهیست رحل ثبات افکنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعه آنرا با دیگر تهانجات استحکام
دهیم و باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل آوریم بنابرین آن گروه ضلالت آئین
همرافقت و موافقت راضی گشته همراه شدند و آن روز در پرگنه لکهی و صاحب منزل نمودند
آن شجاع بید دولت باطل آهنگ با نواره خنک از آن موضع روانه شده در پرگنه بهلوه در مکانی
که تا قلعه آن براه خشکی چهار کروه مسافت بود نزول نمود و در آنجا امام قلی چیلی

نودت بادشاهی شنود و ناکرامید که شاهد آمال جهانبانی از فتح کف جهان خلیفه آگهی بر چهره اقبال یافت
مجلسه رخشنده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج خلافت بادشاهزاده والاقدر محمد معظم
ام یک لک روپیه و مرصع جیغه مرصع زباده و شمشیر که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار بود و جواهر
زمرد ازید گرانبها بود و یکعقد مروارید که دانهای قیمتی از آن انتظام یافته بود شفقت
بلندی یافتند و تازه نهال حدیقه کامگاری شاداب نخل گلشن بختیاری بادشاهزاده اعلی
د محمد اعظم به عنایت یکعقد مروارید مخصوص اختصاص اندوختند و قرة العین سلطنت و دولت
والای قوة الظهر ابهت و جهانبانی پادشاهزاده والاگهر محمد اکبر به مرحمت یک مرصع و جیغه
مشمول عواطف گردیدند و معظم خان سپهسالار بنگاله بجلدوی مساعی جمیله که در دفع
استیصال شجاع خسران مآل از وی به ظهور آمده بود به خطاب والای خانخانانی
سپهسالار بلندنامی یافته دو هزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر
شد که منصبش از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار از آنجمله هفت هزار
سوار دو اسپه سه اسپه باشد و به مرحمت خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز امتیاز یافت دیگر
یافت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خاصه برای امیر الامرا صوبه دار
و خلعت خاصه بجهت راجه جسونت سنگه و مهابت خان صوبه دار کابل و وزیرخان صوبه
دار اکبرآباد و بهادرخان ناظم مهام صوبه اله آباد مرسل گشت و ابراهیم خان

در اظهار نوازش آنها کلمات مبهم گماشته حسین بیگ را سپاس نموده قلعه بهلوه را تصرف آورد
و انفصال مهم کشتیان را بسعی و کوشش در این امر تکلیف نمود چنین صحیح شد سردار دیگر از آن گروه
شقاوت پژوه پا بسته از جا لکام رسیده بفرقه سابق ملحق گشتن و خنکیان دیدند که امر از صلاح
و کار شان از اصلاح بیرون رفته است از قبول رای باطل و تکلیف لاطایل او سرباز زده برهان معذرت صحیح
جواب دادند که در این باب آیین ما نیست که از کشتی برآمده جنگ کنیم توپ و تفنگ بر روی
آن آتش کار را نمیتوانیم افروخت و حسین بیگ با کسی را که بودن او در قید میرزا شجاع
سرکاریه هوس گرفتن قلعه بهلوه بر داز و طلب بسیار گفتند که با او معامله داریم و طلب را مبالغه
و ابرام رسانیده چنین دیدند که شجاع در دادن او تعلل و اهمال میورزند برده مدار او
مراعات ظاهر از میان برداشته بناخوشی و تلخی در آمدند حسین بیگ را با نام قلعه از بند
برآورده پیش خود بردند و بعد از این مقدمه باو گفتند که اگر بهلوه تصرف می نمایند کار را
انجام ممکن نیست یکی از پسران شما را بر خنک می بردیم و آنچه راجه مقرر ساخت
بعمل می آوردیم الحال چون نقش تدبیر درست ننشست و بهلوه بدست نیامد صلاح
در این است که با توقف در رنگ روانه رخنک شوید شجاع قبول این معنی نموده بعزم جزم
قرار داد که رخت با کاهی آن ناحیت کشد و چون مردم آن زمین عزیمت با جبل اکهی
یافتند و دانستند که غول ادبار شان راه زده و دیو پندار افسون ضلال بر و خوانده

آنجا نیز ثبات و استقامت نتوانستند ورزید و چاره کار جز فرار و اجتناب از جنگ ندیدند [illegible]

نزد راجه زمیندار آنجا رسیده درخواست نمود که جمعی از مردم خود [illegible] تا او را [illegible]

کفر آیت که نمونه از درکات سعیر و صورتی از معنی بئس المصیر است رسانند و قریب گاه با سلطان [illegible]

و از آنجا که سلطان با افواج نصرت سر انجام چنانچه مذکور شد تعاقب کرده بر درخته بود [illegible]

وصول مواکب ظفر لوا موید در عقب [illegible] گشته مقید برسیدن خبر و [illegible]

شد و یکشنبه ششم شهر رمضان که آغاز سنه [illegible] از جلوس همایون بود در ساعت [illegible]

[illegible] نهاده با زین الدین و [illegible] و زین العابدین پسران خویش و چندی از مردم که [illegible]

بودند [illegible] بیگ و سید عالم و سید علی اوزبک و میرزا بیگ و جمعی از سپاهیان [illegible]

و خواجه سرایان از جهانگیر نگر آمد و در موضع [illegible] که چهار کروهی شهر [illegible] نهاده بود [illegible]

و در آنجا جمعی از ملاحان و فرقه از سپاهیان که در خدمت جمال و [illegible]

و رفاقت [illegible] به [illegible] مصلحت [illegible] نموده [illegible]

ملاح چند گشته [illegible] ماند و روز دیگر از آنجا روانه جهانگیر نگر گردید [illegible]

و دوازده کروه بالای جهانگیر نگر است [illegible]

شهر قدیم [illegible] بود و چندی از نوکران [illegible]

آنها بیشتر از شهرها و سرداران [illegible]

...الدین جهینی با خلفاء در آنجا بود باشاره آن بی بهره جوهر عقل و فرهنگ با راجه رخنگ
...ارسال رسل و رسایل گشوده مکرر پیغام ارمغان نزد او فرستاده بود و بجهت دفع منورخان زمیندار
...که از تحکمت و پیش بینی صاحبجه گزارش یافته زمینداران آنجا خود را با خود متفق و همراه ساخته
...از اطاعت و فرمان پذیری شجاع بجنبه بود چند قبل ازین کوه مکه طلبیده و در آن وقت
...از رخنگیان دیو سیرت بهایم خو باطینه و غراب بسیار بمدد فرستاده بود چنانچه
...بمعاونت و امداد آن قوم بر نهاد بر سر منورخان رفته او را شکست داده پس از
...نقد و جنس بسیار متصل جلدو با نها داده آن گروه خذلان پژوه را جهت مساعدت
...با راجه مقرر کرد که هرگاه بعد رفتن بر دوش بر رفتن رخنگ مضطر شود بچاپگر
...ملار رخت او با ربان دیار گسترد کنارهٔ جمعی سرحد فرستد که او را دلیل
...آباد رسانند و راجه بحاکم چاتگام که سرحد رخنگ تأکید کرده بود که اگر
...توقف کرد بی ار نزد او فرستد و رخنگیان بموجب گفته در این آمدن
بعمل آورند ... چنانچه شمه از بی دینی و عداوت ناحق آن گرفت
...و به تعیید [illegible] در آورده با خود برده در وبال آن
...شته ضمیمه موجب تنفر او را با او گرد دیده و دیبال
...با یک [illegible] متعلق بود که از صولت [illegible] عجال [illegible]

و راجه بادشاه ارشاد رتبه کار رسم پادشاهی خوشدل و شادمان ساخته مناسب مناسب در خور حال افزونی تجویز
گرد در تحقیق احوال آنها بر کامل عرضه داشت بالجمله ظفرخان دوازده روز در تانده توقف نموده
نظم و نسق مهمات هر دو رود گنگ و گرداوری احوال شجاع نکوهیده کردار از جا و قیام در زمینه
هژدهم شعبان بعزم تعاقب آن بدعاقبت تیره اختر کوچ کرده بسر دی پور آمد و اسلام خان که پیش
از عساکر ظفر اثر در اکبرنگر بود چون باز رفتار خاطری که بآن نوبی ارادتی می داشت
از پیشگاه خلافت جهانداری فرمان طلب نام او صادر شود با جمعی از همراهان خود از اکبرنگر را آمده
درگاه خلافت پناه شده بود مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نموده با لطف آن حضرت
و اخلاص خان خویشگی و عبدالله خان ترابی و زبردست خان و مالوجی بهادر خان و علیقلی خان و حال
و امر سنگه زور را با هزار سوار دیگر با خان مذکور تعیین نمود و خود با دلیرخان و داود خان
و رشید خان و سید نصیرالدین خان و راجه امر سنگه کور و فرهاد خان و آغر خان و قراولخان و
الغار و گروهی دیگر از مبارزان جیش اقبال نوزدهم از سر دی پور کوچ نموده در صحرای ... منزل
گزید و روز دیگر از آنجا بر جناح مسارعت براه خشک روانه جهانگیرنگر گردید تا شجاع
و استقرار نیافته آواره کشور ادبار شود و بالکلیه ساحت آن مملکت از خس و خاشاک فتنه
بالجمله آن نا سزاوار دولت و اقبال نکبت زده در آن حال با هزاران خسران و ناکامی
سوء فعال از پیشگاه عدل داور جهان متوجب آن شده بود یازدهم شعبان بجهانگیرنگر رسیده

بد مال درآنجا بود دلیل اندرآمدن معظم خان از نزدیک بور چون محاذی موضع مذکور رسید
های با کشتیهای جرّار شده از یک طرف کشتیها دوانیدند و بقوت بازوی دلالت
و جلیفه زدن هر چه را بدست آورده یکبار رسانیدند مجموع اشرفی و طلا و آلات
جواهر و نفایس که در آنجا بود بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای دولت قاهره درآمد ضمیمه
قایم کردند و از شیر پور بجرا هتی که بود خان با جمعی در آنجا بود خبر رسید که
تمام عبور نوارهٔ غنیم قریب سی کشتی که در بعضی از آنها رخت شجاع و اموال منسوبان
اتباع او بود بدست مبارزان فیروزمند آمد و برادرزادهٔ سید عالم و دیگر
زنان او با چندی دیگر از مخذولان که در آن کشتیها بودند اسیر سر پنجهٔ اقبال
شاهنشاه کامکار گردیدند و همچنین اکثر اموال شجاع که بغارت رفته بود تجسس و تفحص
و اهتمام معظم خان از جماعتی که دست تطاول باخذ آن گشاده بودند استرداد
بحیطهٔ ضبط آمد و هفتم ماه مذکور جمعی از نوکران عمدهٔ شجاع مثل سراج الدین
... و میر مرتضی ... و ابن حسین داروغهٔ توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم
... پسر فاضل خان قدیم و گروهی دیگر که روی امید از و برتافته با اهل و عیال و اتباعه
... ماند بودند آمده بمعظم خان ملحق شدند و آن زبدهٔ نوئینان نظر بشیمهٔ تفضل
... و شیوهٔ بخشش و احسان خسروانه کرده همگی را بجان و مال امان داد و نوید

تحویلدار باشی ره انحراف ما آب انتخاب کرده بر شش فیل و دوازده شتر بار کرده آورده
که داخل کشتی کند با چندی از جواهر خاصه که آنها را نیز میخواست یکشبه درآورده
همراه ببرد جمعی از اوباش بتاراج بردند و درین وقت مردم بهم برآمده طرفه حالتی
نمود و عجب هرج و مرجی پدید آمد هر کس را هر چه بدست می‌آمد بنهب و غارت میبرد
و آنرا غنیمت میشمرد و جمع معظمان ششم ماه مذکور که روز پیش آن شجاع از آنجا براه وادی
آوارگی شتافته بود بآنجا رسید و برین احوال اطلاع کرده بضبط و گرداوری اسباب و اموالی
که مانده بود پرداختند و در استرداد آنچه اوباشان لشکر بغارت برده بودند از آن جمله
چندان بار را که گستاخ رویان بجهالت برده بر سر شده و عورات و پردگیان که
آنجا مانده بودند با کمال احتیاط تمام حرمت کرده جمعی را کشیک بر اطراف حرمگاه
گماشت و ناظران و خواجه سرایان قدیمی را تاکیدات بلیغه نموده مقرر ساخت که بدستور
سابق بخدمت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری و خبرداری بیشتر از بیشتر بظهور رسانند
و داود خان که بعد فرار شجاع از جوکی میر داد پور بر آب جهانگیر جسر بسته گذشته
آخر این روز رسید از جلایل دلایل اقبال این برگزیده حضرت ذو الجلال و امارات روشن که
روزی داد بار شجاع خسران مآل که درین هنگام جلوه ظهور نموده تاریک گرمانه
و بصیرت عالمیان گردید اینکه آن دو غراب که مجموع خزانه و جواهر حاته و نفایس اموال

گزارش یافت از چوپکی سردادپور روانه تانده شده بود صباح آن بآنجا رسید بعزم فرار قصد
ساز و برگ راه ادبار بیرون تانده در کنار دریا فرود آمد و بتاکید و اهتمام دو غراب
که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفایس و رغایب اموال مثل اشرفی و طلا و جواهر مرصع
پر زر خلاصه دیگر اشیا و کارخانجات که در آنجا داشت بر دو غراب دیگر بار نموده
آنها را روانه ساخت و بعد فراغ از سرانجام این امور نیم کروه از تانده پیشتر رفته در
درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف کرد درین اثنا قراولان خبر رسانیدند
که افواج قاهره نزدیک رسیده بهت از رعایت و دهشت مضطرب گشته سراسیمه وار رعب
از آنجا سوار شد و پنج شش گهری از روز برمانده خود را بکنار دریا رسانید و با سید تاج
و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا بیگ
و معدودی از سپاه و خدمه و خواجه سرایان که همگی سیصد کس بودند در کشتی نشسته
باقرب سبعت کرد در همان روز که پنجم شعبان از دو سال جلوس همایون بود بجانب
جهانگیرنگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سرداران که سیمای خیر و صلاح از ناصیه
بهروزی و فلاح در چهره احوال او نمی دیدند باقتضای صلاح اندیشی خود را یکسو
کشیده مفارقت گزیدند و عوام و خودسران لشکرش دست یغما گشوده باخذ اموال او
جسارت نمودند چنانچه بخزان از نفایس امتعه توشکخانه اش را که صندل نام خواجه سرای

از آب گذرانیده بهانجا منزل کرد شجاع وخیم العاقبه او اسطایان روز خبر عبور عساکر منصور از بالکنه
وحال دید که سیل بلا بجانب بالا گرفته که بخس وخاشاک تدابیر باطل و اندیشها بجا حاصل نشد
راه آن توان کرد یکباره بمور دیاس و ناکامی شتافته بانها را ای حسرت و حرمان و نکبت خذلان
دل از بودن بنگاله و ملک و دولت دیرساله برگرفت و هم شب در رسید با لشکر نکبت زده
بجانب تانده از جونکا میرداد پور رحل اقامت برداشته روز دیگر بتانده که بنگاه او بود داورد
که آنجا هیچ راه آوارگی نموده بجهانگیرنگر رود بالجمله معظم خان روز دیگر با افواج ظفرامواج بجانب
تانده که شجاع تیره اختر بآنجا رفته بود روان شد و بعد از انکه مسافتی خبر باو رسید که تا ای
نواره غنیم نزدیک تردی پور که از گذر مذکور تا آنجا هشت کروه است جمع شده و شجاع
خود نیز آنرا خواهد آمد لهذا انجمن از لشکر جدا شده بر جناح سرعت و تعجیل بجانب تردی پور شتافت
و بقیه جنود مسعود نیز متعاقب بآنسمت رحلت کردند و بیکپاس از روز مانده آنخان فیروزی اقبال
بتردی پور رسید و چهار صد کشتی از نواره شجاع بعضی از آن مشحون باموال و کارخانجات او
که دران موضع بانتظار رسیدن آن رمیده بخت مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین
درآمد و معظم خان نورالحسن و میر عزیز دیوان لشکر ظفراثر را با واقعه نویسی و جمعی از پیاده و تفنگچی
و بندوقچی را بضبط آن اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر بر سبیل ایلغار روانه تانده
و با چهار صد سوار قریب منتصف النهار بتانده رسید شجاع که شب پنجم ماه مذکور حالیه

گذرانیده

نبذ ظفر ازان که متلاطم آمده ریگ مذبین از ته بدر رفت و بعضی مواضع پایاب عمق و تاب بشد و جویها
نیز غلطیده نشان نهار جای خود نماند و بدین سبب از سوار و پیاده قریب هزار کس از لخته
جمهات
لطمهٔ امواج تقدیر غریق بحر هلاکت شتافت و فتح پسر دلیرخان در آن میان از حرکت
سیلاب اجل داد و باقی جنود قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشته
مقاومت
بساحل مقصود رسیدند و بمجرد درآمدن جیوش بحر خروش از آب اعادی بدتاب رخ از عرصهٔ
گردانیده مورچالها رفتند و معظم‌خان نیز متعاقب عبور نموده بجنود منصور پیوست و همگی عساکر دوران
مآثر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی از آن تیره‌بختان قدم جرأت فشرده بسعی چند
همت
باستظهار توپخانه در مورچالها هنگامهٔ زد و خورد و کوشش و جدال گرم کردند و عاقبة الامر تاب ثبات نیاورده روی
برتافتند و مجموع توپخانهٔ آنها بدست سپاه ظفرپناه درآمد و در خلال این احوال بلنداختر و سیّد عالم
و سیّد قلی اوزبک که شجاع آنهارا نیز متعاقب این گروه باین طرف تعیین کرده بود رسیده از دور نمایان
شدند و از سطوت افواج گیتی‌کشا بی آنکه مجاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آرند و آویزشی بمیان
روی نماید عنان هزیمت تافته راه فرار سپردند و برآورده جان از آن عرصه مغتنم شمردند و بلنداختر
با سیّد قلی اوزبک از سراسیمگی تا بنده شتافت و سیّد عالم با دیگر جنود مخالف بکام ادبار بشجاع
باشد بود
برگشته روزگار پیوست بعد از وقوع این فتح شگرف جمع القدر کشتی که قابل بستن جسر بهم رسیده
معظم‌خان بر کنار ناله نشسته باتمام بستن جسر پرداخت و چون جسر مهیا شد بقیهٔ جنود مسعود درا

وبهیئت اجتماعی زوال کشته اول روز نزدیک یک گذر مذکور که دو کروه پایین ایلکته کهات بود
رسیدند چون شجاع شیر از این اراده آگاه شده فوجی با برخی از توپخانه جهت مدافعه عساکر ظفر قرین
تعیین نموده بود آنها آماده مدافعت در آن طرف استاده بودند بمجرد ورود جنود مسعود یکبار ناله
دست بانداختن توپ و تفنگ گشودند بعضی از توقف و درنگ مصلحت ندیده مردم را بتکلیف
گذشتن از ناله نمود مجاهدان دلیر ورزمند و مبارزان نصرت پیوند بمقتضای همت و جلادت یاوری
توفیق و مساعدت جمعیت مخالفان را وقعی ننهاده یکدل بر عزیمت عبور کمر بستند و نخست دلیران
مخلصان و اخلاص‌کیشان فیل سوار بآب زدند و پس از آن سید مظفرخان و دیگر نهنگان
بحر شجاعت بآن ناله در آمده از چپ و راست و پس و پیش فوج فوج مانند موج در آب روان
گشتند در این وقت مقهوران بر فرجام بجد و کوشش تمام از کنار آب آتش پیکار برافروختند
و بهادران نهنگ صولت هر آهنگ را در میان ناله بسینه توپ و تیر و تفنگ گرفته
لوازم مقاومت بظهور رسانیدند و چندی از سپاه ظفرپناه هدف ناوک تقدیر گشته سر بجیب
نیکنامی فرو بردند و برخی را آسیب زخم رسیده جمعی از صدمهٔ زنبورک گوله و پیکان گردیدند
و گروهی از دلیران بالکلی نهایت خود که حفظ ناموس سپاهیگری و آب رو در این گرداب بود
رو بدست نیامدند و چون دو طرف گذر عمیق و غرقاب بود و در میان ناله از طرفین گذر جاها
بزمین فرو برده بودند که کسی ناپایاب باشد هر دم بزمین غرقاب بیفتند در این وقت لشکریان عبور

[illegible] بابا [illegible]

[illegible] راه [illegible]

[illegible]

[illegible] دشمنان [illegible]

[illegible]

شیوه [illegible] آیین [illegible] خبر [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] قرار گرفت [illegible]

[illegible]

[illegible] قرار داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

مذکور یکزخم و یکزخم نیزه برداشته با هفت سوار نجابت آزانهلکه در آورده و خواهرزادهٔ او
نجابت بیگ که تا زخانی متهم بود و دیگری از رؤسای مقهوران که نجابت سرانداز جانی بدنامی دشت
دران دار و گیر که نگیسر سرپنجهٔ اقبال عدو بند دشمن شکار شهنشاه روزگار گشته اند و گروهی انبوه
از انجبار کشتهٔ طعمهٔ تیغ نهنگان مجاهدان فیروزمند شده برخی هنگام گریز از آن رستخیز فتنه و تیز
در آب مهاندی بغرقاب عدم فرو رفته اند و آنخانان جلادت شعار بعد از فتح بیکله
کهات رسیده بر کنار مهاندی مورچال البسته و در آن طرف سید عالم با توپخانه و لشکری در برابر
نشسته سبب معطلی ازو قوع این لطیفه نصرت که نیرنگی طالع والای خدیو جهان جهان افروز
دولت گشته بود دست داده اند و گشته چهارم رجب بمحمود آباد که سه کروهی بیکله کهات است و
ملند نهر با سید فیلا اوزبک و جمعی دیگر از سرداران و سپاه مخالف در آن طرف مهیای مدافعه بود
رسید و آنجا مورچال البسته اقامت کردند و روز دیگر سوار شده برای دیدن بیکله کهات
ملاحظه مورچال البسته دلیرخان آمده خان مذکور دمدمها بر افراخته توپهای بران نصب ساخته
بود و شب و روز آنها ما بر مقهوران می انداختند و چون از طرفین سخن بجهانگیر نگریسته زراهست
یک راه مانده که سید سالار خان و جمال دراق و گروهی دیگر بمحافظت آن قیام داشتند و دیگر
راه بیکله کهات که آنرا دلیرخان گرفته بود و سیوم راه شیرپور و صحرا اهتی که نسبت بپایاب
مهاندی از بیکله کهات بمسافت شش کروه واقع است و تا این هنگام فریق محافظت نشد

ازنجا

رنگ تازه بروی آمد و چون شاهزاده جریده آمده بودند معظم‌له از سرکار خاصه شریفه
برای ایشان از مایحتاج عجالة الحضر مقدور بود سامان نمود و از آنجا که بودن ایشان درآن روی آب مقتضای
مصلحت نبود قرار داد که در گذر سمره از آب گذشته بلشکر ظفر قرین آیند و دهم ماه مذکور آن شعبه دوحه
حشمت و جاه از گنگ عبور نموده بمعسکر منصور متوجه گردیدند معظم‌له با دیگر بندهای بادشاهی
پذیره شده آن والاتبار را بخیمه که برای ایشان مهیا گشته بود فرود آورد بالجمله چون منهیان
رسانیده بودند که در سمت پایین آب بهاندی نزدیک بکله کات بفاصله پنج کروه از مالده
پایابیست که صلاحیت عبور موکب ظفر مآب دارد و محمد مراد بیک که با سید سالار خان و [illegible]
وجمال و نزاق و گروهی دیگر در مالده بود باشاره معظم‌له جمعی از رفقای خویش با برخی از توپخانه همراه گرفته
خود را بموضع پایاب رسانید و آنجا مورچال بسته کنار آب را با دوات توپخانه استحکام بخشید شجاع
بعد از اطلاع بر این معنی بلند اختر را با سید عالم که عمده ترین سرداران او بود و سید قلی اوزبک
که او نیز بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین جابری و میر مرتضی و اکثر سرداران
و نوکران عمده سپاه و توپخانه بسمت مالده و بکله کهات فرستاد که در آنجا و هر جا پایاب
و قابل عبور باشد مورچال بسته بمراسم مدافعت و مقاومت پردازند و خود با جان بیگ [illegible] لشکر منصد
بستین فوج کمتر از هزار سوار باستظهار توپخانه و نواره در جایی که ناله مهانندی از آب گنگ جدا
شده بطرف مالده میرود بفاصله ناله مذکور برابر لشکر داود خان بتجلد استوار گردد معظم‌له

بود از داعیه خود آگهی داده مکرر نوشتهای نهانی باو فرستاده بودند که با جنود مسعود در گذر کاجی
منتظر ورود ایشان باشد درین هنگام انتهاز فرصت نموده آن اراده پسندیده را از قوه بفعل آوردند
و ششم جمادی الآخره اواخر روز بهانه شکار سوار شده بکنار دریا آمدند و خود در کشتی نشسته
و یازده کس از نوکران روشناس و برخی از خواجه سرایان و خدمه و یک اسپ سواری در چهار کشتی
دیگر در آورده از گذر رانده بگذر دو کاجی که اسلام خان با افواج قاهره بموجب وعده ایشان آنجا آمده
بود متوجه شدند درین اثنا جمعی از مردم شجاع که در رانده میبودند از معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشسته
راه تعاقب سپردند و بسیار نزدیک رسیده بودند مقارن این حال اسلام خان که منتظر قدوم ایشان بود
خبردار شده خود را با همراهان بکنار دریا رسانید مخالفان ادبار فرجام چون جمعیت لشکر ظفر اعلام
مشاهده کرده دیدند که کشتی شاهزاده بکنار نزدیک رسیده بحسرت و ناکام برگشته بطرف آن رفتند
و شاهزاده بتایید اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قرین سلامت بساحل مقصود رسیدند لیکن یک
کشتی که گروهی از خدمه ایشان در آن بودند از گرانباری نزدیک بکنار غرق شد و برخی مردم را
آب هلاک از سر گذشت و چندی بشنا بیرون شتافته و برخی از غرقاب اجل رسته در دریا ساحل انجا گذشتند
اینخبر بهجت اثر از عرض اسلام خان بمسامع علیه رسید و از وقوع این شگرف واقعه مسرت طراز اخبار دولت
و اولیای دولت مسرور و مبتهج گشته بعجایب الطاف ربانی و غرایب کارسازیهای آسمانی که همواره
قرین روزگار این خلافت جاودانیست متیقن گردیدند نصرت را آینه تجویز دولت را

آنکه باده

بمالده تعیین کرد و جمعی از مخذولان که در آنجا بودند باستماع خبر توجه این فوج از نالهٔ مهاندی
عبور نموده بآن طرف رفتند و مقرر شد که داود خان با میرزا خان و رشید خان و سایر کومکیان خویش
محاذی مکانی از مابین دریای گنگ و نالهٔ مهاندی که شجاع خود آنجا اقامت گزیده بود مورچال
بسته بمراسم سعی و کوشش قیام نماید برگشتن بادشاهزاده محمد سلطان بدلالت اقبال بدرگاه جهانبان
از بدایع تاییدات آسمانی و لطایف عنایات ربانی درباره این دولت جاودانی که درین هنگام خجسته فرجام بجلوهٔ
ظهور آمده غبار ملالت از چهره حال اولیاء دولت زدود و مجدد آیات عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی بعالمیان
روشن و آشکار نمود آنکه بادشاهزاده محمد سلطان که باغوای وساوس نفسانی و خامی جوانی چنانچه گزارش یافت
ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقی و کعبه و قبله جهانی نموده غبار شورش انگیخته بودند درینوقت که آثار
نکبت و خذلان و امارات تیره روزی و ادبار در ناصیهٔ حال شجاع رسیده بخت برگشته روزگار
برای العین مشاهده نمودند و بیقین دانستند که رفاقت او جز سوء خاتمت و وخامت عاقبت نتیجه ندارد
چشم بصیرت بر سراپای احوال خود کشوده بیاوری عقل رهنمای بر قبح کردار ناسزاوار خویش
متنبه گشتند و از غلطی که بمقتضای تقادیر ازیشان سرزده بود بتعلیم سروش دولت و تلقین ملهم اقبال
حضرت شاهنشاهی برگشته بشاهراه سعادت و هوشمندی متوجه شدند و چون بعزیمت رجوع و انابت
از روی صواب اندیشی چند روز قبل ازین ببهانهٔ دیدن اهل حرم خود که دران اوقات عارضهٔ بیماری
داشتند از شجاع مرخص شده بتانده آمده بودند و اسلام خان را که با فوجی از عساکر قاهره در اکبرنگر

وهمراهان داود خان عبور نمودند وچون مورچال دلیرخان و داودخان که درین روز
مهاندی برابر مورچال سید تاج و خواجه اشکر بسته بودند خالی و غنیم نزدیک بود معظم خان
محافظت و خبرداری آنرا بعهدهٔ عبدالله خان برای و سید سالار خان و میانه خان و جمال
دلزاق کرده خود بلشکرگاه بزرگ که درمیان دو شعبهٔ گنگ بود معاودت نمود و روز
دیگر که غرهٔ جمادی الآخر بود از آنطرف مهاندی خبر رسید که مخالفان از سطوت عبور افواج
منصور پای ثبات و قرار از جا برفته مرحلهٔ پیمای وادی فرار گشتند و سید تاج و خواجه
مورچال را خالی کرده پیش شجاع رفتند و سیوم ماه دلیرخان و داودخان از جایی که بودند
کوچ کرده برکنار ناله نزدیک بمکانی که قبل ازین مخذولان مورچال بسته بودند فرود آمدند
و منهیان از لشکر شجاع خبر آوردند که سید عالم که بازین الدین بهمین ناخلف او در جهانگیر
نگر بود با قریب یکهزار و پانصد سوار و پیاده و دوصد توپ از خرد و کلان آمده با ست و بود
و چون آنطرف مهاندی یک کروه بیشتر از محل نزول دلیرخان و داودخان ناله دیگر بود
که لشکر منصور را از آن عبور نابسته نمود پنجم ماه مذکور معظم خان با جمعی از شعبهٔ سیوم گنگ گذشته
و از مهاندی بکشتی عبور کرده بکنار ناله رفت و بر آن جسر بسته و یک کروه پیشتر رفته رفت
آن سرزمین را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت کرده بمنزلگاه خود آمد و روز
دیگر سید سالار خان و میانه خان و جمال دلزاق را با هزار سوار و پیاده بسیار و ذخایر توپخانه

که آن گروه جلوه‌گر بودند روانه شد محمد دلاور نظر با جلال بکر بر قلب جمعیت آنها از حملات

بر ور افکنده قریب صد کس بر آنها حمله‌آور شدند دلاوران نصرت‌مند مضمون الحرب خدعة را

کاربند گشته از روی مصلحت سپاهیگری از پیش آنها روگردان شدند و مقاهیر را بکنار آب

کشیدند و ازینطرف مجاهدان توپخانه بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن روی جرأت آن خیره

رویان تیره‌بخت برگردانیدند درینحالت گوله توپی از توپخانه منصور بسواری از آن [illegible]

با بکار در رسیده او را از بارهٔ حیات فرو افکند اعادی بدسگال از مشاهدهٔ اینحال مرعوب

و دهشت گشته سراسیمه‌وار راه فرار سپردند و میر محمد آغر با قراولان تعاقب نموده یکی

از آنها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سیصد کس از تابینان معظم‌خان از آب عبور کرده

با آنطرف رفتند و چون دوازده کشتی دیگر که مخالفان غرق کرده بودند بدست آمده بود

دلیرخان و داودخان از روی کارطلبی بر دیگران سبقت جسته شروع در گذرانیدن

مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بکشتی در میان آب شنا میکردند و آن دو خان

شهامت‌نشان نیز آخر شب عبور کرده بلشکر خود پیوستند معظم‌خان آن شب و روز دیگر

با پاسی از شب برکنار ناله بسر برده بتاکید و اهتمام گذرانیدن جنود فیروزی اعتصام قیام

داشت چنانچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از آب گذشتند و روز سیوم آنقدر

کشتی بدست آمد که بر ناله مذکور جسر بستند و رشیدخان و میرزاخان و دیگر کومکیان

پس از یک و نیم پاس روز خود با مخلصان و جمعی دیگر از عساکر گردون توان از شعبه سیوم کنک
بجسر عبور نموده و از آن طرف دلیرخان و داودخان و میرزا خان و رشید خان و دیگر
مبارزان ظفر پناه همراه شده باتفاق روانه سمت مقصد گردیدند و در اثنای راه قراولان
خبر آوردند که فرهادخان و جمعی که پیشتر رفته بودند بر کنار ناله مورچال ساخته توپها نصب
کرده اند آن ناله در موضع مذکور قریب پنجاه گز عرض و آب بسیار عمق داشت و بر طرفین آن
جنگل صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت تشابک و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست
که مخالفان کشتی چند آنجا در آب غرق کرده اند معظم الیه بعد از وصول بآن موضع جمعی از ملاحان
را به برآوردن کشتیها اشاره نموده و آنها عجالةً دو کشتی برآورده بکنار رسانیدند آنگاه
نخست جمعی از تفنگچیان پیاده با برخی از بیلداران با آن دو کشتی بچند نوبت از آب گذرانیده بعد از آن
میر محمد آغر را با زمره قراولان بدفعات بر کشتیهای مذکور نشانیده بآن روی ناله فرستاد و
آنها با آنکه گذشتند و آفرین در آن طرف بچستی و چالاکی جد و جهد تمام مورچال ستدند و اگرچه جمعی
از سوار و پیاده غنیم با میر قلیدار و غیره توپخانه پادشاهزاده محمد سلطان بنگاهبانی آن گذر
قیام داشتند لیکن از نهیب مهابت اقبال دشمن مال خدیو جهان و سطوت و صلابت عساکر فیروزی نشان
قدم جسارت بدفع و منع پیش نگذاشته مانند سراب از دور نمایان بودند در نوبت دیگر محمد آغر
با چندی از قراولان بتکلیف شهامت و دلاوری از مورچال پاره پیش رفته بسمتی که آن

گذرانید

بوضوح پیوست که شجاع بر ناله مهاندی جسر بسته قرار داده بود که بادشاهزاده محمد سلطان را
با توپخانه و لشکر از آب گذرانیده بمدافعه دلیرخان و داود خان فرستد بعد از استماع خبر
عبور جیشش از شعبه بزرگ گنگ تزلزل در بنای همت و عزیمتش راه یافت و مغلوب رعب و هراس
گشته جسر را گشود بالجمله دلیرخان و داود خان که آنطرف دریا بودند او خر روز جریده
باین روی آب آمده با معظمخان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاوره و کنکاش کرده
بعد از یکپاس شب بلشکرگاه خود رفتند و اگرچه آن نوئین معظم از روی کوشش و کارطلبی
میخواست که از شعبه سیوم گنگ نیز جسر بسته زودتر از آن عبور نماید لیکن چنانچه مذکور گشت چون سمیده
در زمین همین جزیره که معسکر فیروزی اثر بود واقع شده و افواج غنیم لا اصالة گرده
از موضع مذکور آنروی ناله مهاندی مورچال بسته اقامت داشتند ملاحظه آنکه مبادا اعادی
بعضی از مردم سپاه عساکر قاهره از سر زمین مذکور بآنجا آمده آنرا متصرف شوند و در گیره مورچال
بسته بمردمی که در آنجا بودند بمحال التعرض و آویزش پایند رعایت مراتب حزم و تدبیر را
روزی چند در همان جزیره قرار اقامت داده در کمین فرصت بود دلیرخان و داود خان
با چراهای خود و فرهاد خان و جمعی دیگر که با توپخانه بکومک آنها معین شده بودند در
برابر افواج غنیم که بسرکردگی سید تاج و خواجه شکی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف ناله
مهاندی مورچال بسته بودند فرود آمده در تدبیر عبور لشکر منصور سعی و تلاش مینمودند

و دوازدهم ماه مذکور که جسر بسته شده بود با جنود قاهره از نخستین شعبهٔ گنگ عبور
نموده در جزیرهٔ میان دریا نزول کرد و کشتیها را از شعبهٔ بزرگ آورده و آخر روز بزرگ دم
نمود که بتدریج از آب گذشته در جزیره که مابین این شعبه و شعبهٔ سیوم گنگ است فرود آیند
و از آنجهت که در آن چند روز اکثر اوقات از شدت و شتم باد دریا در تموج و تلاطم
بود لشکر بنای عبور نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون خبر رسید که چندی
از قراولان غنیم بموضع سمده که میان شعبهٔ بزرگ و شعبهٔ سیوم گنگ محاذی اکبرنگر واقع
است و اکثر ملاحان بنگاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن فرقه را کوچانیده
ببرند آنخان اخلاص شعار دویست سوار از تابینان خود به جمعی از قراولان پادشاهی از
آب گذرانیده بآنجا فرستاد که دفع مخذولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف
غنیم مانع آیند و آنها بسمده رفته از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند سوار را
دستگیر کرده آوردند و خود چهاردهم ماه از شعبهٔ بزرگ گذشته در جزیره که
معسکر فیروزی بود فرود آمد و اشاره نمود که کشتیها را از شعبهٔ سیوم گنگ آورده
مهیای بستن جسر دارند و هزار سوار دیگر بسمده فرستاد که آنجا تهانه نموده از اهل و عیال
ملاحان باخبر باشند تا آنجماعه از خوف مخالف جدا شده باین طرف جوق جوق آوردند
و مبارزان نصرت شعار در سمده دو سوار دیگر از غنیم دستگیر کرده فرستادند و از تقریر آنها

و خودباد و ذوالفقارخان و فدائیخان و مخلصخان و اخلاصخان و سید مظفرخان و لودیخان
و قزلباشخان و راجه بهروز زمیندار مونگیر و راجه گلکت زمیندار اوجینیه و دیگر جنود
قاهره نه گروه جریبی طی کرده در پیر پهاره که منتهای اکبرنگر است منزل کرد و فردای آن [illegible] گذر
دودهه که از پیر پهاره بمسافت چهار گروه جریبی واقع است رسیده نزول نمود در سوی یک
روز بهتانی را تهانه داری اکبرنگر و علیقلیخان را تهانه داری دوناپور و راجه گوکلت
را تهانه داری بوده چنگل و رنگاماتی و کدیه و راجه بهروز بفوجداری آنحدود
تا مونگیر که محال زمینداری او بود رخصت نمود و چون قبل ازین هژده لک و پنجاه
هزار روپیه برای تنخواه مواجب سپاه نصرت پناه از پیشگاه خلافت مصحوب مخلصخان بلشکر
ظفراثر مرسل شده بود و خان مذکور از آنجمله ده لک روپیه در قلعه مونگیر گذاشته
و هشت لک روپیه دیگر که سید مرزای سبزواری برسانیدن آن معین بود در مونگیر
رسیده ضمیمه آن شده بود سید نصیرالدینخان را با جمعی باوردن خزانه از مونگیر
تعیین نمود و روز دیگر نواره داود خان را که یکصد و شصت کشتی بود و شیخ حمید
پسر او آورده بگذر دودهه رسانید و چون دریای گنگ درین موضع منشعب بدو شعبه
شده است مقرر کرد که بر شعبه اول که آب آن کمتر بود جسر بسته لشکر منصور عبور کند
و در سر زمینی که میان شعبه نخست و دوم واقع بود فرود آمده از شعبه دوم بکشتی بگذرد

ودر نگاهداشت گذرها که اند هنگام استیلای غنیم بر اکبرنگر تا این زمان مسدود بود دیگر نیاید و اگر خدا ناخواسته
گذارند و فوجدار و کوتوال اکبرنگر تعیین نموده بود و داود خان که در آن روی گنگ بود نوشت
که اگر احتیاج بکومک داشته باشد نواره خود فرستاده از گذری که مناسب داند بحال مذکور
از آب گذرانیده بلشکر خویش ملحق گرداند و خود روز دیگر در دوکاچی برای سرانجام بعضی مهام
مقام کرد و بیست و هشتم ماه مذکور با عساکر منصور کوچ نموده بسمت اکبرنگر روانه شد و در اثنای راه
خبر رسید که دلیرخان در گذر دوده‌هه که بیکدم تلی نیز اشتهار دارد بیست و ششم شهر حال بنواره
داود خان عبور نموده و درین دو روز با او ملحق خواهد گردید و چون از پیشگاه خلافت
و جهانداری یرلیغ گیتی مطاع بنفاذ پیوسته بود که هر گاه این روی آب از وجود اعادی پرداخته
یافته معظم خان با جنود کهستان متعاقب مخذولان از گنگ بگذرد و اسلام خان با جمعی از لشکر
ظفر در اکبرنگر بوده ضبط و حراست این روی دریا بعهده او باشد معظم خان در همین روز
خان مذکور را با فتح جنگ خان و وزیر رستم خان و راجه سبحان سنگه بندیله و سکندر روهیله و احمد
اندرمن بندیله و اسمعیل خان نیازی و ذوالفقار خان و یکه‌تاز خان و عبدالرسول و شیخ حمید و کمبو
و میرعزیز بدخشی و جمعی دیگر که زیاده از سه هزار سوار بودند مرخص کرد که با کبرنگر رفته آنجا اقامت
گزینند و از دوکاچی تا سوتی جابجا تهانه‌ها نشانده از این روی دریا باخبر باشند که مبادا اهل ادبار
خرابی آنانکه بر آب زده دیگر باره باستظهار نواره بر اکبرنگر و توابع آن استیلا یابند

یکبنت از یورش گریوهنداید از گسسته جدائی را فرصت سنجیدند طریق فرار سپرده
ی او نخواهند بود اگر اول لشکر و غرد دم را از آب بگذرانند و خود با جمعی قلیل بمانند مبادا
در سر پنجه سطوت و استیلای عساکر قاهره گردد لهذا باقتضای مصلحت خندقی عریض عمیق از اطراف
تاه حفر نموده مورچالها بست و اسباب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از صدمه افواج
اج ایمن بوده بآسانی و فراغبال از آب بگذرد و نخست پادشاهزاده محمد سلطان را که در نهضت
اقت و اتفاق ایشان بخاطرش جمع بود از آب گذرانیده بآن ده فرستاد و چون نزدیک
بکی جزیره در میان دو دریای گنگ واقع شده که عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذیرفته بسال
ته آنجا مورچال بسته بودند احمال و اثقال و اکثر لشکر را بنواره از شعبه اول گنگ گذرانیده
زیره فرستاد و در صدد بستن جسر شد و بانتظار آماده شدن آن جزیره با استظهار توپخانه
روز بسر برد و در عرض این ایام نصرت فرجام معظم خان هر روز با عساکر ظفر اعتصام از معسکر
ی سوار شده نزدیک محل اقامت او می آمد و با هم جنگ توپ و تفنگ نایره پیکار افروخته
تفرق حال و اختلال او میکردید تا آنکه شب چهارشنبه هشتم جمادی الاول که جسر بسته شده بود
شب گذشته منهیان اقبال خبر رسانیدند که آن باطل اندیش بدسگال پریشان و شیفته حال
باد از آب گذشته بجانب دیار خویش ملحق گردید و چون روز شد معظم خان باقتضای رای صائب
خان را با سه هزار سوار و محمد مراد بیگ را با توپخانه پیشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه گدهی

ایستاده بودند و توپخانه پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و آماده شده دست جرأت
باند اختن توپ و تفنگ کشودند و حتی القدور در دفع صولت سپاه منصور کوشش نمودند فتح جنگ
اسلامخان با جمعی از این طرف بالا گذشته بحال گذشتن و پیش رفتن نیافتند تا آنکه معظم خان [illegible]
و فدائیخان و دیگر خویشان با هم رسیده و صلاح در آن دیدند که جلو ریز بر خلاف [illegible] واقع شده افواج
بعد سر توپخانه مخالف عنان دلیری باز کشیده و شنیده توپ و تفنگ آنها را دقیق نهاده [illegible]
آنگاه در ظهور اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی بر آن بالا که خندقی داشتند تلاش جلادت [illegible]
بکار زدند و همت بر دستگیر ساختن شجاع مقصور گردانیدند اگر احیاناً عبور از دریای [illegible]
در این باب اعزاز در باره از تحریک و تکلیف کوتاهی نخواهند نمود سخن آن [illegible] اخلاص
کار نمیشد با جار خان بهادر و توپخانه یکدیگر که همراه رسیده از این طرف بالا برده روی غنیم [illegible]
را بخش آراسته صف کشیدند و ساده بر اسپ [illegible] و آتش [illegible] شکار [illegible]
از او نخور روز تا اول ظلمت شب [illegible] اشتغال بود و قریب نصف شب که اعدا باطل جنگ
دست از جنگ کشیدند عساکر منصور بخیمه گاه خود که تا جای [illegible] مخالفان [illegible] کرده بود رفته باقی
شب بسر بردند و روز دیگر معظم خان از آنجا کوچ کرده بر کنار ناله که سمت [illegible] در [illegible] غنیم واقع
بود نزول نمود و صباح آن شجاع نیز از جای [illegible] منزل خود کوچ کرده برابر لشکر نصرت اثر ورود
نمود [illegible] شد که گذشتن از دریای [illegible] این اندیشه داشت که اگر بخت خود یاوری نکند [illegible]

بنای

دور خود حال رعایا تبها نمود القصه تا چهار پنج روز باین دستور هنگامه جنگ توپ و تفنگ گرم
بود و فریقین سواره و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیده می ایستادند و قراولان باهم آویزش مینمودند
تا آنکه آخر شب بیست و هفتم خبر رسید که غنیم مقهور پاسی از شب مانده بجانب دونا پور فرار نمود
چون ماهیچه رایت صبح نمودار شد معظم خان کمر همت برمیان عبودیت بسته با جیوش ظفر خروش متعاقب
روان گردید شجاع پس از رسیدن بدونا پور که آنجا ناله از دریای گنگ جدا شده و اکثر اوقات
بی کشتی و پل متعذر العبور است از جهت که لشکر فتح اثر متعاقبان نیز [illegible] از آب بگذرد
از جمله دو پل پخته که از قدیم الایام بر ناله مذکور بسته شده یکی را که بگنگ نزدیک بود شکسته
بدوکاچی رفته بود معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یافت ساعتی چند آنجا ایستاده
باهتمام تمام جای پل بخاک انباشت و توپخانه و لشکر را گذرانید و در حینی که توقف برکنار آن ناله یک
کشتی از غنیم مشحون با ادوات توپخانه که از آنجمله چهار توپ و چهارصد بان بود بدست آمده داخل
توپخانه منصور شد و بعد از گذشتن از دونا پور در اثنای راه خبر رسید که شجاع از کمال سراسیمگی
ترتیب افواج را برهم زده با لشکر پراگنده بدوکاچی فرار نموده است از استماع این خبر فتح جنگ خان
تیز عنانی کرده با تمام فوج هراول بی تحمل و تامل بر جناح سرعت روانه شد و اسلام خان نیز با
افواج برانغار جلو ریز رفته خود را بهراول رسانید و چندانکه معظم خان کس فرستاده ایشان را
منع نمود بسخن او باز نایستادند تا آنکه یکبار از ناله دوکاچی رسیده با افواج مخالف که آنطرف ناله صف کشیده

ودر اثنا آباد خبر رسید که شجاع از سوتی گذشته اطراف جلماری نزول دیار نموده سبب عساکر

تا نزدیک گروه از سوتی گذشته با فواج مخالف نزدیک شد شجاع خسران مآل از مشاهده قرب وصول جنود

اقبال از روی جهل و رسم مقابله و مدافعه برگشته توپخانه خود را که پیش انداخته بود طلبیده

جیوش ظفر پیکر چند توپ و تفنگ بان باریده قتال اشتعال یافته هنگام حرب و آفتاب برین تیره گشت

و چون شام در رسید قریب صد سوار از جیش ادبار جسارت و دلیری کرده بطرف الله‌یار خان که از

دست چپ جنود فیروزی شعار برابر افواج غنیم مقابل شده بود نزدیک رسیده شیخ عبد المجید

دکنی و چندی از همراهان خان مذکور [illegible] به تحریک غیرت و همت مرکب جلادت

برانگیخته بر آن تیره بختان حمله بردند و به تیغ سرافشان بازوان نصرت نشان جمعی از آنها را به خاک هلاک

افتاده تقیة السیف راه گریز سپردند و چندی از مجاهدان [illegible] تا تیر زخمی جان بسلامت [illegible]

[illegible] از شب گذشته هر دو لشکر دست از جنگ کشیده در برابر هم فرود آمدند و شب با سلاح [illegible]

داشته مستعد کین و آماده کارزار بودند و در اواسط این شب [illegible] که از همراهان

مخالف بود و چون [illegible] در یافته بود که بر حقیقت احوال شجاع [illegible]

از سطوع صولت جیوش نصرت شعار راه آوارگی و فرار می پیماید [illegible] بخت [illegible]

از آن برگشته [illegible] رفیق [illegible] مشمول عواطف [illegible] الطاف

[illegible] ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع و ده هزار روپیه از سرکار خاصه شریفه داد [illegible]

بخیمه گاه آمد و مقهوران در جایی که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ نجابت خان و عبدالله خان

و سید نصیر الدین خان و سید سالار خان و دیگر بندهای بادشاهی که از درگاه سلاطین پناه با خزانه

و توپخانه بلشکر منصور معین گشته بودند بجنود قاهره پیوستند و دوازده لک روپیه نقد با

و دیگر ادوات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده ضمیمه اسباب نصرت و فیروزی گردید بالجمله سه

پاس از شب گذشته شجاع از جایی که بود کوچ کرده راهگرای فرار شد و بادشاهزاده محمد سلطان نیز

با سید قیام و ذیلک که از عمدهای او بود و گروهی دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که معظم خان

رسید با فوج مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را با حتیاط تمام از نالها و مواضع گل و لای گذرانید

و جمعی منهیان خبر رسانیده بودند که غنیم عاقبت وخیم در گذر کللکهته محاذی موضع ترزهی بود و عزم

گذشتن از دریای گنگ دارد درین جا فوج تعجیل بانسمت روانه و جمعی یک کروه طی نمود خبر رسید که

مخالف بسمت دریای گنگ نیامده بطرف مونگیر روانه شده سپه سالار آنجا کیفیت به تحقیق

حال مقهوران بجایی که رسیده بود توقف نمود و جمعی متواتر اخبار محقق رسید که غنیم راه سوتی رفته

آن نوین معظم از سمت گذر کللکهته برگشته از همان راه بتعاقب شتافت و دو نیم کروه جریده طی کرده

اواخر روز در موضع فتحپور نزول نمود و از آنجا تا منزلگاه مخالفان چهار کروه بود جمعی پاسی از شب

مانده توپخانه منصور را پیشتر روانه کرده فرمان داد که با فوج هراول محمد آخر را با قراولان و محمد مراد بیگ

را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با افواج قاهره سوار شده در پی اعادی روانه گردید

کوسه کرآن با جلال الدین سید تاج الدین با بهمه رجال غوری در بیان معاودت و مدافعت جمعی دیگر

بتیغ جلادت مع زنان فیروزمند بیرگشته معفور جال موکور بابذه که بیگاه او بوده برسید

از استماع این خبر رعب اثر مغلوب جنود خوف و هراس گردیده بنوعی که معظمی ال اندیشیده بود داعیه برد

و بیکار بعزیمت معاودت بفرار تبدیل ساخت و از خریهاشت با کام و ناچار در رحال باضطرار

طبل رحیل ادبار در روکوفته با جنود نکبت و خذلان رو در جمعیت خسران ارکان آن بها گیر

کوچ کرده روی عزیمت بسمت کوه آورد که از دریای گنگ گذشته جنود را با بنده ساکن معظمی ال

که بدیده دانش و تدبیر این منصوبه پیش دیده بود از آنها فرصت نموده در مجال الکام خود را

کر جال الفتاح بر بیان همت بست و بقصد تلاقی بعد از یکپاس از روز بر آمده با مواکب منصور از دریا

از دریا گذر گنگ با باب بعد عبور نمود و جمع تمام آورده واحمال و اثقال لشکر نصرت اثر باشد از

از آن بگذرد و بسر تا تاله دیگر تیزتر با معسکر غنیم در میان بود از روز یک و نیم کرده حل

تاله که بسه طرف دلدل داشت توپخانه را جدید خود با افواج خویش سواره در عقب آن ایستاده بود

جمعی در حقیقت کل ولایت دلدل آن سرزمین آگهی یافته پیش از وقت بملاحظه رعایت مراسم حزم و احتیاط که

از لوازم سرداری و سپاهیگری است مناسب بعضی سردارهای ایستاده توپخانه با یکسا هزار ازو در مجال الفاتی

و تنور تفنگ هنگامه جنگ گرم شده تا آخر روز بازار جدال شعله ور بوده جمعی از وزمام

ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظمی ال از دلدل اعقاب افواج فرود آورده میدان ستیز

از کف داده قدم همتش لغزیدن خواهد پذیرفت و بی تعب حرب و کوشش و تجشم نبرد داد در آتش
هزیمت یافته پاینده خواهد رفت و نیز حصن دلیرخان از پیشگاه عز و جلال بکومک جنود مسعود معین
شده بود انتظار رسیدن او نیز میبرد لاجرم بمقتضای حسن تدبیر چند روزی صلاح در صف آرایی
و معرکه پیرایی ندیده روز دیگر از کنار ناله کوچ کرد و بقصد تعلل و تأخیر در محاربه و کارزار کنار
آن ناله گرفته بسمت مخصوص آباد روانه شد شجاع از طرح دادن معظم خان که بنصرت عساکر قاهره بسمت مخصوص آباد
گمان ضعف و وهنی در حال جنود اقبال و فتور و اختلالی در جرأت و استقلال معظم خان برده از صواب
رای صلاح اندیش آن خان والا شان غافل بود و بنا بر خیال غلط و پندار باطل او نیز با جنود ادبار
از محل اقامت خود کوچ کرده از اطراف دریای گنگ که رو بسمت مخصوص آباد روان گردید که پیشتر
رفته از آب بگذرد و با افواج نصرت شعار کارزار کند و در گذر نصیر پور که شش کروهی مخصوص آباد
ست و لشکر منصور در نزدیکی آن نزول گزیده بود پایابی یافته بقصد گذشتن از آب در برابر احشام آن عسکر
نصرت مآب فرود آمد و هر روز از طرفین دریا بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ گرم بود و قراولان
فیروزی از آب گذشته با قراولان غنیم آویزش مینمودند و ده دوازده روز بدین عنوان گذشت
تا اینکه شب سه شنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخذولان بعزم محاربه و مجادله آهنگ گذشتن از آب
داشتند و پای سودای محال و پندار دور از کار در لوای نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند
نیرنگ سازی اقبال و شیمی کدام شهنشاه جهان منصوبه طراز آمد و خبر بشجاع رسید که داود خان از آب

هراول طرح از قول بسیار دور افتاده میسره چندان بدست چپ میل کرد که قول بمنزلهٔ چنداول
شد و از میمنه بغیر اسلام‌خان کسی نزدیک نماند و با معظم‌خان در قول از تابینان او با نهصد سوار
و از امرا آتش‌خان قزلباشخان و ارادتخان و راجه بهروز مانده بودند لاجرم آن روز از طرفین
هنگامه جنگ بانداختن توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مردم کوته‌اندیش کار بصلاح کوتاه
نرسیده استعمال تیغ و سنان و حملهای دلیران در رزم آوران که بآن کار یکرویه شود روی
ننمود و جمعی سواران سپاه از معرکه گردون برگشته بمنزلگاه معهود فرود آمد
هر چند لشکر دست از محاربه و جدال کشیده جنود مخالف نیز از طرف دریای بهاگیرتی نزول
ادبار گزیدند معظم‌خان حسب حال بمیزان اقتضای رای مصلحت پس از زوال بنگهته عبور کرده بخیمه‌گاه
خود آمد و از آنجا که آن زبدهٔ خوانین عظام بداودخان که چنانچه گزارش یافته بموجب حکم گیتی
مطاع با عساکر منصوره از دریای گنگ گذشته در حدود مونگیر بجهت گذرانیدن ایام برسکال
اقامت داشت نوشته بود که درین وقت که موسم باران بآخر رسیده دریاها و بارانها از شدت
و طغیان باز ایستاده دست و شجاعت دلیران اکثر جنود با محمد شجاع در طرف مشغول
مقابله و محاربه عساکر اقبال است از جایی که اقامت داشت پیشتر رفته قصد تانده باید در حضور
رسیده بود که خان مذکور از آنجا روانه پیش شده در اندک زودی از آب کوسی گذشته
و بقین میدانست که عقوبت شجاع فتنه‌پرور برگشته اختر با ستانا طلبیده تخمیر سرشته نیات

محمد سلطان و بلند اختر پسر خورد خویش و قریب هشت هزار سوار آماده جنگ و قصد پیکار اعدا نمود

و میر مرتضی بخشی خود به همراه است اکبر نگر مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبر نگر بقصد

مدافعه و مقابله از معسکر بارار [?] روانه شد و چون نزدیک بموضع بلکهته رسید بصوابدید رای صواب

در عقب نالهٔ عمیق که بدریا پیوسته [?] کرتی [?] شده قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروه

از هم بر آن ناله بست یکی برای عبور عسکر ظفر اثر و یکی بر دست راست در سمت بلکهته [?] گاه

خواجه صفی و مسعود را با پنج [?] دو جسر از آب بگذرانده و در آن طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه

استحکام داد و محمد مراد بیگ را با اهتمام توپ انداز در مورچال سمت رو بروی خود و یکه تازان

را با جمعی بمحافظت جسر جانب دست راست و میر محمد آخر را با فرقه اعراب [?] تعیین کرده

منتظر ورود اعادی نشست بالجمله جنگ شجاع منجر است که از نواحی [?] اکبر نگر

تا آمدن عسکر جسیمش [?] که براه راست [?] حیث [?] کرده بود و قریب بود با [?] کرده

[?] از دو سال آشفتگی [?] در حدود بلکهته برابر افواج بحر امواج نزول ادبار نمود و [?]

ناله در میان حایل بود دو سخت توپ و بان و تفنگ جنگ سر شد تا هشت روز با هیچ عنوان

از طرفین هنگامه جنگ گرم بود و گاهی یکه تازان [?] دلاوران [?] قرار

از آب گذشته بودند با محاربان [?] قصد نزدیک آمدن جسر میکردند

آتش کارزار [?] شعله جهانسوز تیغ و سنان خرمن وجود جمعی از اعدا را بباد [?] دشمنان

حتی المقدور کوشش و آویزش با مخالفان نمود ولیکن از قلت جمعیت همراهان تاب مقاومت نیاورد

و اسدالله خان و فدائی خان و سایر عمده‌ها و سرداران لشکر پادشاهی را از اعراض بالله [illegible] یکدیگر خلاف

ورزیده توفیق مجاهده نیافتند و با آنکه از جانب اعدا اصلاً آثار غلبه و استیلا به ظهور نرسیده بلکه

و کثرت مبارزان جنود دولت را بود دلی کوشش و جانفشانی قدم همت پس نهاده روی از عرصه

مقابله تافتند و بهمان سرزمین که محل اقامت بود در گذشته آنجا نیز از عدم اتفاق مستقلان [illegible]

ذوالفقار خان چون حال بر همین منوال دید ناچار با مجموع عساکر ظاهره و آخر شب کوچ کرده براه

دامن کوه سنجوه و جابه بجانب معصوم‌آباد روانه شد و معظم‌خان ملحق گشت و بعضی از بندهای

پست فطرت سست عقیدت راه بیوفائی پیموده روگردان شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر

نوکران پادشاهزاده محمد سلطان از سپاه و خدمه بآنطرف رفته بعضی کارخانجات و فیلان

شاهزاده نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد و مخالفان را از وقوع این قضیه نخوت و جرأت تازه

و قوت و شوکت فراوان بهم رسیده قدم جسارت در راه گذر نگر فشردند و بی‌مانع و مزاحم ایام برشکال

را آنجا بسر بردند و چون موسم باران منقضی و طغیان آبها فرو نشست پادشاهزاده محمد سلطان

که بجهت گذر خبر ایلغار رفته بودند با جنود مخالف که در آنطرف آب بود با گروه نکر آمده بشنیع

را دگر باید بسودای پندار و غرور و هوای فتنه و شور بسر افتاده با بدنیه محال عزم صف آرائی

و نبرد عساکر اقبال که جمعیت معظم‌خان و معصوم‌آباد یکجا فراهم آمده بودند مصمم گردید پادشاهزاده

محمد سلطان

و مروت چندی بو جوان خلیفه زمان کرده منسوبان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان جای داده بودند
واحدی را یارای آن نبود که دست تعرض و تطاول بعرض و مال آنجماعه رساند شیخ عباس مذکور در
عرض این ایام که در تانده بود اقتفاء بآثار جور و بیداد شجاع کرده همواره جمعی را بنواره بتاخت و تاراج اکبر
نگر میفرستاد و بجانب مال و ناموس بسیاری از مردم تا شجاع و دران غارت تهادستخوش بیداد او پامال شد بالجمله
بعد از چندی که شیخ عباس در تانده پای جرأت استوار کرده بود شجاع دلیر شده عزم آمدن بآن روی آب نمود
و سراج الدین جابری را با میر علاء الدوله دیوان و محمد زمان میرسامان خود در تانده بمحافظت بنگاه
و اهل حرم گذاشته باستظهار نواره نهم ذی حجه بآن کنار آمد و در تانده نزول ادبار نمود و چون
میخواست که صبیه خود بحباله نکاح پادشاهزاده محمد سلطان در آرد تا ایشان دلنهاد همراهی او شوند
و تهیه اسباب این طوی کرده بود از پیش ایشان را بتانده فرستاد که کدخدا شوند و بعد از وقوع طوی مراجعت
نمایند و سیزدهم ماه مذکور از تانده قصد اکبر نگر کرده بآنجا آمد ذوالفقار خان با اکثر لشکر ظفر اثر در سر
زمین بلندی از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت گزیده بود و راجه اندرمن بندیله
با جمعی در منازل و عمارات شجاع نزول داشت خان مذکور بعد از وقوف بر جمیع حقیقت چون در آن اوقات
کوفتناک بود خود سوار نتوانست شد اسلام خان و فدائی خان با سایر عساکر پادشاهی سوار شده بقصد
مدافعت اعدا براه خیابانی که از دامن کوه تا شهر نو است و در موسم طغیان آبها همان زمین خشک میباشد
بجانب مخالفان روانه شدند قبل از رسیدن این گروه راجه اندرمن با همراهان خود در مقام مدافعه در آمده

دیگر آنکه در موسم برشکال در زمان شدت باران و طغیان آبها که باصطلاح اهل آنک چهیل میگویند بمثابه بر آب میگیرد که همه منهایی که در غیر این موسم خشک می باشد زیر آب در می آید چنانچه مجال تردد اسپ و آدم نمی ماند و در عین شهر کشتی کار میکند لهذا در هنگام چهیل بنابر آنکه همگی نواره را که کار آنملک بر آنست فنیم متصرف بود آذوقه از راه دریا بسیاه ظفر پناه نمیرسید و از جهه که راجه هر چند زمیندار منجوه که از تیره بختی و شقاوت منش با اعادی اتفاق داشت در طرف کامرپ منجوه را ه برسته در دین شور اینده بنجاره را نیز دار آن راه بیز غله بعسکر فیروزی نمیرسید مقدمات درین ایام عسرت و تنگی تمام در لشکر منصور که در اکبر نگر بود روی داده کار مردم بصعوبت کشیده و اختلال عظیم بحال لشکریان راه یافته اکثر مراکب و دواب از قلت قوت و بر جمعی اجنود فاهره در سر زمینی مرتفع که آب نمیگرفت رخت اقامت گسترده منتظر انصرام ایام برسات بودند چون شجاع بنگال آگهی یافت داعیه گرفتن اکبر نگر از ضمیر فساد پرورش سر بر زده نخست شیخ عباس را که میر بحر بود با جماعه صد سوار در چراز نواره بموضع بوره دهی سه کروهی اکبر نگر واقع بر ساحل دریا و زمینش ارتفاعی دارد فرستاد و او با همراهان بانجا آمده چون مانع و مزاحمی نبود بساط اقامت و درنگ گسترد و بانکه در نیولت که اکبر نگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و عیال اکثر نوکران شجاع با اموال و امتعه آنجا بودند معظمخان و ذو الفقار خان نظر بر شمه معدلت و نصفت و شیوه احسان

زمینداران آنجا را با خود متفق ساخته در صدد بندگی و دولتخواهی خلیفه جهان است
و منورخان پسر معصوم‌خان زمیندار جهانگیرنگر باشاره او اکثر نواره پادشاهی بقید ضبط
و تصرف خود آورده با آنکه گذشته ایام در مقام سرکشی و مخالفت بود مجموع زمینداران
آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند و عنقریب خان مذکور با نواره پادشاهی بمعظم‌خان
خواهد پیوست از استماع آن خبر لوایح نیران خوف و هراس از کانون باطنش سرزده
زین‌الدین محمد پسر خلف خود را با خواجه سرو که نوکر عهد او بود و فوجی از سپاه بجهانگیر
نگر فرستاد تا بضبط و نسق آنحدود و استمالت زمینداران آنجا پرداخته و رحمن‌یار را مرکوز
خاطر خود بفعل تواند آورد و چون خاطرش از جمعیت نواره هراسان بود باین اکتفا نکرده
سند عالم را با جمعی دیگر متعاقب فرستاد که بزین‌الدین پیوسته بهر عنوانی که صورت بندد
رحمن‌یار را بقتل رسانند زین‌الدین بعد از وصول جهانگیرنگر بتمهید کشتن رحمن‌یار کرده
از روی غدر و مکیدت بعنایت و افسون روزی او را بدربار عام طلبید و باشاره آن شعبده جمعی از
فساد مردمی که حاضر بودند هر یک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال این قضیه
نیز بروزگار وخامت آثار شجاع عاید گشته ضمیمه اسباب خذلان و ادبار شد گردید
و از سوانح این ایام آمدن آن بدمآبست باینطرف آب و متصرف شدن اکبرنگر ساختن
بعضی موجبات و اسباب سستی این مقدمه آنکه چون یکطرف آن بلده کوهستانست و طرف

...دی مقهور جنگها و آویزشها روی مینمود و همه جا غلبه و استیلا آمد
...ن را بود و چون داود خان بموضع فاضر کرمه که برابر بهاکلپور است رسید
...م بارش آن ملک که امتدادش بیشتر از همه جاهاست بیشتر نگشته آبها و نالها
...ان تا گر ریو د طغیان داشت خصوصاً آب کوسی و کاله پانی و مهاندی که
...کال انجابت عظیم می باشد تا هیچ یک پایاب ندارد از جهت برای گذرانیدن
...ایام برشکال و در نشستن طغیان آبها و نالها در آن موضع قرار اقامت داده
...ند با انتظار رفتن و فرصت آنجا بسر برد و چون شجاع باز دیگر جا بجنگ خفوت
...ارش جا هد یافت اکبرنگر را متصرف شده پای زودی آب آمد خان مذکور نیز بجنبید آمد
...رای صاحب زنگر گذشته در ایطرف اقامت گزید و یکچند در حدود بهاکلپور
...و کهل گانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم باران منقضی گشته آبها
ازطغیان ایستاد و میان شجاع و معظم خان در ایطرف آب محاربات و صف آرائیها
روی داد دیگر باره از گنگ گذشته روانه مقصد گردید بالجمله شجاع عرصه
گذرانیدن ایام برشکال در تانده طرح اقامت افکنده مجموع لشکر خود آنجا جمع
وچون شنیده بود که رحمن یار بخاطب رشید خان پسر افتخار خان قدیم که در سلک
شد الله انتظام داشت و آن بخرد تیره بخت او را حاکم جهانگیرنگر کرده بود

رسیدارا — ارشورجا — دلقر — انحدر — خوا — ر — نکو — خاطر — شد — فصلها — ازرد — نادرد — نیزرورکا — دازسواما — بنح جات — دبنذارا

در کشتی بودند چالفغان از شاه عالم سجالت خبر شده دلیر شدند بهادران هیات اجتماعی کشت بر مورچال حمله آورده بودند با دو فیل مست با آهنگ مدافعه بر گردیدند لیکن متعرض مردی که داخل مورچال شده بودند گشته بر کشتیهای مذکور باهجوم آوردند و غنیمت شمرده باز و جنازه محاربه روبه کار گشودند معظمی ان چندانکه سعی کرد که از کنار برگشته بودند باز نکوبیک آنها بر دریا باید طرف آید که همین دیگر سوار کرده بود فرستد صورت نبست و در بین اثنا که بهادران دلیر فرستند با عدا بشتافتند گرم تلاش و آویزش بودند از نواره مخالف چند کوسه جنگی از اطراف این کشتیها در آمده بر روی آب نیز مخذولان چالاک آتش افروز بکار شدند و بحر طوفان خیز فتنه و ستیز متلاطم آمده حربی صعب نمایان روی داد و نهنگان بحر شجاعت را با ان روبه صفحه آویزش رستمانه اتفاق افتاد زبردستخان برادر فتح جنگخان که با رفقای خود در یکی از ان کشتیها بود با جمعی از مخذولان که در کوسه‌ها بودند جنگ مردانه و کوشش دلیرانه کرده بسیاری از ان گروه ادبار پژوه را مقتول و مجروح ساخت و جنگ کنان از میان کوسه‌ها برآمده بزخم تفنگ و دو زخم تیر برداشت و چندکس از همراهانش نیز زخمی شدند و شهبازخان برادران فتح جنگخان و رستم و رسول برادرزاده های خان مذکور و جمعی دیگر از اقربا و تابینان او که در کشتی دیگر بودند خبر شده بمدافعه اعدا پرداختند و ما

والات بکار ساخته نزدیک صبح بآنطرف آب روانه موذ چون درین نوبت اعادی غافل
بودند بلکه از عزیمت ایحرکت پیشتر آگهی داشتند و آماده مدافعت شده شب و روز
لوازم حزم و پاسداری و تیقظ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که سرکرده مخالف بود مستعد
مقاومت و مصادمت گشته با لشکر شایسته و چند فیل مست جنگ دور از مورچال عقب
دمدمها در کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیک بکنار رسیده دو کشتی که از همه پیش بود
اهتمام محی الدین و گروهی دیگر در ان بودند خان مذکور و معدودی از مبارزان منصور بجستی و چالاکی
فرود آمده بر مورچال اعدا حمله آور گشتند و هر دمی که در مورچال بودند از پیش آنها
گریزان شده بها در ان نصرت لواعلمهای خود بر بالای مورچال زدند مشاهده این حال
سید عالم با انجمع کینه خواه از کمینگاه برآمده در یوقت که این زمره قلیل فرود آمده
باتی در صدد نزول بودند و اکثر کشتیها هنوز بکنار رسیده بود بدین گروه حمله کرد دلیران
مدافعت پیش آمده مبارزان احلاد ستایش با وجود قلت عدد قدم دلیری فشرده دست
جرات باند اختن تیر و تفنگ گشودند و مخالفان را بر گردانیدند و گذشتند که داخل مورچال شوند
لیکن مردمی که در کشتیها بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و در عین این زد و خورد
قدم همت پس کشیده کشتیها را برگردانیدند و از مجموع نواره پادشاهی همین یک کشتی در
کنار ماند که پنجه مردم از آنها فرود آمده داخل مورچال شده بودند و باره هنوز

حرارت بود شد اعادی غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصت یافته دستبرد نمایند

آن کار طلبان چالاک بسبکباری سیری بار داز آب گذشته بر سر توپخانه غنیم که در موجالهای کنار دریا

بود رسیدند و بدلیری و تیزدستی شش توپ بر داشته بکشتیها در آوردند و دو توپ کلان که

قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطال گردانیدند و سالماً غانماً معاودت کرده بسرشاری

اقبال بیزوال خدیو جهان اینقسم دستبرد عظیم و جرأتی نمایان از آنها بظهور آمد اعادی از وقوع

اینمقدمه انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده از سطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب

تمام بر گرفتند چون شجاع از سمع آگهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او بود با فوجی تازه

بجای نور الحسن تعیین نمود و پس از وقوع این قضیه بشرف باقتضای تقدیر عساکر گردون

مآثر را چشم زخمی روی داد تبیین اینمقدمه آنکه چون مبارزان نیروزرشان بهجان دستبرد

نموده و نقش آن تدبیر بحسن اتفاق و بنابر غفلت ارباب عناد و شقاق درست نشین شد معظم‌خان

را بخاطر رسید که دستبردی بهتر از آن بکار برد لهذا بعد از وقوع آنمقدمه پنج روز نیدهای

بادنمای را طلبیده قرار داده که نوبتی دیگر جمعی کثیر با استعداد تمام بر کشتیها نشسته

بر سر مخالفان روند و با این عزیمت شب چهارشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس همایون خود

کنار دریا رفته زمره از دلیران و دلاوران جیش مسعود را که سرداران و مردم نامی در آن

میان بودند بر کشتیها نشانید و سعی و اهتمام تمام تا آخر شب هفتاد و سه کشتی پر از مردان کار

باذوالفقارخان و اسلام‌خان و فدائی‌خان و جمعی دیگر از امرا و دیگر افواج نصرت برادر ذو
قرار اقامت داده روبروی شجاع نشستند و آن با جلال تیز فتنه پرور ذوالحسن
که از عهدهای او بود با فوجی بر خلاف توپخانه زنها دکه در مقابل سوتی نشسته مراتب
پرداز دو اسفندیار معموری را با جمعی همراه یاور تعیین نمود که آنجا مورچال بسته مانع عبور
عساکر منصور شد و زین‌الدین پسر بزرگ خود را با تمام پردگیان و زوائد اموال
و اشیا ماننده فرستاد بالجمله معظم‌خان بعد از استقرار در سوتی برای انجام نواره پرداخته
ترتیب کشتی سامان نمود و شب و روز درکین فرصت بود مخالفان آنطرف دمدمها ساخته
هشت توپ کلان بر فراز آنها نصب کرده بودند و پیوسته بلشکر منصور می‌انداختند
و اکثر اوقات آسیب آن بلشکریان و اهل اردو می‌رسید داب لشکر میر سید معظم‌خان درین خلال
ایام خواست که دستبردی بمقهوران نماید بنابران ده کشتی مملو با آلات توپخانه
و جمعی از تفنگچیان و مردم کاری برانگیخته شبی روانه نمود که با نطرف رفته
دستبردی بکار برند کشتیها هنوز بجنب ترتیب بمیان دریا رسیده بود بانان
نواره غنیم آگاه شدند و نواره آنها بمدافعه پیش آمده اینقدر که کاری نساخته
برگردیدند روز دیگر ایخان عقیدت پرور دیگر بازده با فوجی نصرت
از بندهای نامی با جمعی از غلامان خود برده کشتی نشانیده در گرم‌گاه روز که هوا در

و سرداران و مردم کار آزموده استحکام داده و پادشاهزاده محمد سلطان و معظمخان با جنود کهنه‌سال

سلخ رجب بالکرنگر رسیده قرین النصرت و ظفر در دوکاجر نزول نمودند جمعی از ماهیگیران

مذکور و با قریب دو در میان دریا سرزمینی مرتفع بود شجاع خواست که آن زمین را گرفته

سرحد از توپخانه با جمعی از سپاه بر فراز آن برآرد که از آنجا با توپ و تفنگ بر افواج قاهره

انداز کند و بنابر این اندیشه هنگام شب فوجی با جمعی از مردم خود با توپی چند بکشتیها درآورده

بآنجا فرستاد و آنها در حجاب ظلمت شب بر آن سرزمین برآمده شروع در بستن مورچال

و ساختن دمدمه نمودند و اهل نظاره دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ گشودند

معظمخان بهمت اخلاص قرین بر انتزاع آن سرزمین گذاشته جمعی زود رشد بی و کوکی لیار

چند کشتی سرانجام کرده بنابر عزیمت صایب وقت شام با جمعی از مبارزان فیروز اعتصام

بکنار دریا رفت و حصه اول شب باد اشتداد داشت و سیر کشتی متعذر بود که باد

ایستاد و تلاطم دریا فرو نشست جمعی از بهادران جلد دست آیی برای کشتیها تعین

بصوب آن سرزمین روان نمود و آنها زود آمده کشتیها را باز پس فرستادند و در

دران سعادت نشسته رفتند و بمجلس بمساحب کوشش و اجتهاد آن همت اخلاص نهاد

آخر شب قریب دو هزار کس از تابینان او و چندی از بندهای عمده پادشاهی مثل

صفدرخان و فتح جنگخان و رشیدخان انصاری و لودی خان و ... سپاهی

پیش آن ادبار آیاتی بر دعوی خان مذکور صورت حال بر همنوال دید و از برگشتن شجاع
پیشه هر دو اشتهار آگاه ذنب بالله که آن هجر د کوته اندیش شهرت داده بود که با او متفق گردند
ارکان ثبات و همتشان گسیخته گرائیده بود و بحکم ضرورت تن با بدن زر دادن نگین گردار
داد و بر عهد و قول نااستوار او دل نهاده با سیف الله بسر خود حضور رفاقت اختیار الذی
از شهر برآمد درین حالت سپاه و مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند و بکم
گناهکاران دستها بر بسته در برد آن انگریز نگر که شجاع بآنجا رسیده برای بود
فرود آمده بود پیش آوردند و آن تیره بخت تبه رای او را با پسر رفیق [illegible]
همراه بشهر آورده در منزل حویلی نزول داده بود و نقیبان رای فتنه پرور و تحریک
مفسدان کوته نظر خسرو از عقاب یوم الحساب نیابد بس روز محشر توشیدای او را با سوقید
پسرش و برادر انتقام تیغ کین و انتقام از هم گذرانید و دست تطاول و بیداد بر خانه و بهنه
اموال او گشوده تمامی را متفرق و غارت ساخت مصلحت سر روز دیگر در انگریز نگر زرده
سبب دگر باره تر بر خونی و بنگال در بهای ورزر دو نبال از شهر برآمد و در دو گام
[illegible] گشته در سرزمین با تر بود که محاذ آنست طرح اقامت انداخت و بحخت
نواره بنگاله را مدار جنگ بر در دان ولایت بر انگیخت بحیله و تعریف
نزد او آورده باز بودند مقابل سوئیه بجا بجا مورچالها ساخته نواره و [illegible] مانده.

مبارزان جیش اقبال الامان یا بدلا محاله در دریای لجه بلا ماهی و نهنگ یا محنور باد و دام
صحرای خشک کردید و بمضمون عقل تو اب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش برگشته
بجنود مسعود بپیوندد درین هنگام که عظمت قرب وصول افواج فیروزی لوا جگرگسل مخالفان
و نعره که از اعدا شده بود حصول این مطلب با نزدیک تر رسید نهمت دیرین شجاع
از کنار آب برگشته بخیمه گاه خود آمد خان مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر مراجعت کرد
و جمع بسیاری از مردم شجاع که از بهبود حال و حسن مآل امید برگرفته اراده جدائی داشتند
با او متفق همداستان بودند و خود نیز جوقه از سپاه داشت منزل خویش را استحکام داد
در مقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شورانگیز فتنه پرور بر سر او آیند بسر و جمعیت ایشان
با همراهان بجنگ و مدافعت پیش آید و اعلان مخالفت نماید چون شجاع خبر رسیدن او
بشهر شنید در آن باب تدبیر اندیشید و خبرهای غیر واقع که رزو عزم از صدق نیت
شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت و از وزخت میرزا بیک نام یکی از نوکران عمده
خود را از راه بسر او تعیین کرد لیکن تا آن بار کس از سرداران و نوکران که بنظرش می آمد در
میفرستاد و جماعه اکثر سپاه همراه گردن کش برد و در منزل خان مذکور اجتماع کرده مترصد اشاره بودند
که بجانب او بیورش نمایند و سراج الدین جاری دیوان خود را فرستاده بود که او را باطلاف
وعد و وعید و استمالت و تهدید از اراده مخالفت و مفارقت باز داشته بهر عنوان باشد

از رنگامانی روانه اکبرنگر شد و اوایل ماه رجب بآنجا رسید و چون از بیم تلاطم افواج
بحر امواج سفینه طاقت بگرداب اضطراب داده بود و همت و جرأت در باخته بود
قرار استقامت و پایداری ها خود نتوانست داد و در آنجا مقاومت با عساکر فلک مآثر
از اندازهٔ قدرت و عدت خویش فراتر دانسته اواسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ
از اکبرنگر برآمد از شنایع افعال ناصواب آن بیخرد بدمآب که در خلال این حال ارتکاب آن
داری اند جهت کشتن الله‌وردیخان بود با سیف الله پسر خود و تنی چند اینقدر را نگه
آنکه چون میخواست که در گذرد و کاجی که دوازده کروه از اکبرنگر بسمت مخصوص آباد است
از آب گنگ عبور کند از شهر برآمده در سه کروهی گذر مذکور نزول نمود و سراج الدین جانی
و نور الحسن را که از عمدهای او بودند در شهر گذاشت که اهتمام را در کار خانجات
و در دستی نماید و خود بکنار آب رفته کشتیها بمردم بخشید و مقرر نمود که اواخر شب از دریا
بگذرد و چون آن شب باد عظیم میوزید و دریا بتلاطم آمده روان شدن کشتیها را مانع گردید
از کنار آب مراجعت کرده بمبارهٔ خود آمد که صباح از آب بگذرد و در این وقت عساکر
قاهره بموضع بلکهته که تا جای نزول او قریب پانزده کروه بود رسیده مقام داشت
چون الله‌وردیخان از معامله فهمی و کارشناسی رقم خذلان و نکال از صفحه حال آن گمراه
بال خوانده بود این معنی را متیقن بود که بر تقدیر که بتکاپوی گریز واپای از تیغ قهر و سطوت

بادشاهی

وراو بهاو سنکه نامزده باکثر الفرقه ضلال مثل امر سنکه چندراوت و کردهر داس
کور و جتر بهوج چوهان و شیر سنکه روتبله و بردمن کور از بیدانشی و کوته اندیشی
بی تحقیق حال و ملاحظه سوء مآل بعزم تخلف از همراهی افواج اقبال چند روز هنگام سواری
و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت پادشاهزاده محمد سلطان نموده در روز مقام
نیز بخدمت ایشان نمی آمدند و کیفیت جنگ اجمیر را بعنوانی که نصیب دشمنان این دولت پایدار
باد شهرت داده برهم زن جمعیت دلهای سست عقیدتان گردیدند و از دهم رجب که لشکر ظفر اثر
در ده منزلی میرتهه بود تغیر ناخوش در سلوک پیش گرفته هنگام نزول در جائی که برای هر یک
مقرر شده بود فرود نمی آمدند و بیکجا اجتماع نموده دور از لشکرگاه نزول مینمودند و وقت
کوچ اردوی خود در میان گرفته عقب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره دو
منزل از میرتهه گذشته بود اتفاق نموده روی حالت از همراهی جیش منصور برتافتند
و بهیات مجموعی براه مخالفت و مباعدت شتافتند شاهزاده و معظمخان بمقتضای مصلحت متعرض
احوال آنها نگشته چرا که حرکت ناهنجار آن جهالت منش جسارت شمار بقهر و عتاب پادشاهانه
نمودند و اصلاً از بعضی منزل نشده بمقتضای جنود عون الهی و اعتضاد اقبال بیزوال
شاهنشاهی روانه مقصد گردیدند بالجمله شجاع بعد از آگهی بر برگشتن عساکر جهانگیر از
میرتهه بهوای معاودت و مخالفت از سر بیرون کرده ناچار روباکام باجنود نکبت انجام

شهر و قلعه پرداخت و با تعیین قلعه داری از حضور لامع النور محمد حسین سلدوز را
بحراست قلعه معین ساخت و بعد فراغ از ضبط و بند و بست آن معاودت نموده
بپادشاهزاده محمد سلطان پیوست عساکر منصور از پاله پور بدستور پیش براه [illegible] دو کوه
متوجه مقصد شدند و از انجا که خواجه کمال را تدبیر درست و عقل مآل اندیش [illegible]
و مصلحت دانی سود خود از زیان پدید است بعد از رسیدن افواج جهانگیر به [illegible]
در راه دادن عساکر پادشاهی و سلوک جاده بندگی و دولتخواهی بطریقه راجه بهار و [illegible] نموده
با اولیای دولت ابد مخالفت و ممانعت بظهور نرساند و خود آمده پادشاهزاده والا تبار را
ملازمت نمود و خبر داد که لشکر بیجاپور بهمان عنوان که از مونگیر عبور کرده بودند کوه را
در دست چپ گذاشته راه دیگر که طریق اقرب بود دیده و [illegible] خواجه کمال را
باخبار سلطنت متعلق یافته بنیل مطلب معاودت کرد از سوانح که در خلال آن ایام
در لشکر فیروزی اعتصام روی داد قضیه شورش انگیز و نفاق [illegible]
ضلالت کیش و جدا شدن آن گروه با عاقبت اندیش است از جنود مسعود تبیین این معانی
آنکه جمعی از اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقع از جنگ اجیر تا به بهار رسید با ذره استماع آن
اراجیف مقتضای واقعه طلبی و فتنه جویی غبار نفاق بود در دلهای برخی از آن جماعت
نشسته بود و بعد از روانه شدن عساکر منصور از پاله پور [illegible] و [illegible]

کروه از مونگیر بسمت اکبرنگر است براه راست میل کرده معظم‌خان بمونگیر آمد که بند و بست آن
نماید و پادشاهزاده محمد سلطان با عساکر ظفر قرین تا برگشتن آنخان اطلاعشان در آن حدود
اقامت نمودند و جمع شجاع بموضع رنگامانی که از مونگیر سی و سه کروه و تا اکبرنگر یازده
کروه است و آن نیز بموضع مونگیر واقع شده که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریای گنگ است
و خبر میل کردن عساکر منصور براه راست شنیده گمان بود که چون راه کوهستان متعذر
العبور بوده ترک آن نموده از راه متعارف تعاقب خواهند پرداخت در اینجا باز آن
خیال فاسد و اراده بیهوده که در مونگیر کرده بود بهوای قرار رود زنگ و سودای سرانجام
مدافعه و جنگ در سر افکنده دگرباره دیوار چجن بنا به همت خود درست بنیاد از
سمت دریا را آورده بکوه رسانید و یازده روز آنجا اقامت گزیده در استحکام آن
دیوار و ساختن مورچال پرداخت و جمع خواجه کمال افغان که زمیندار بیربهوم و جات نگر
بود بنابر مطالب و مدعیات زمیندارانه بظاهر با او دم موافقت میزد از آنجا
بهره جوهر عقل و رای از حسام طمع کار او را بمعامله راجه بهروز قیاس کرده بحکم الغریق
یتشبث بکل حشیش باظهار اتفاق و هواخواهی او مستوثق شده و اسفندیار معموری نوکر
خود را با او همراه کرده بموضع بیربهوم فرستاد که سد راه سپاه ظفر پناه شده نگذارند
که از میان بیشه و جنگل گذشته راه عبور یابند بالجمله معظم‌خان بمونگیر رسیده بنظم و نسق

که با عساکر کیهانستان راه تعاقب آن بدعاقبت می سپردند اواسط جمادی الاخری بحدود
مونگیر قریب شدند از مصلحت سنجی و حسن تدبیر اراده تسخیر مونگیر و محاصره آن که بقول [illegible]
مستدرک نشسته قصد در آمدن از راه کوهستان کردند و راجه بهروز نوید الطاف مرحمت
پادشاهانه بر فرض عبودیت و دولتخواهی و تهدید قهر و عتاب خسروانه بر تقدیر مخالفت
گمراهی پیام داده بشاهراه اطاعت و بندگی دعوت نمودند از آنجا که مقدمات نصرت و استیلا
و موجبات رفعت و اعتلا درین دولت جاوید طراز [illegible] ساخته پرداخته کارکنان [illegible]
راجه مذکور از یاوری بخت و بهروزی طالع مسلک مستقیم بندگی و خدمتگزاری و منهج قویم
دولتخواهی و عبودیت شعار اختیار کرده به رهبری سعادت قبول رهنمونی جنود اقبال از طریق
کوهستان نمود و افواج قاهره بدلالت او مونگیر را طرح داده و کوه پا در دست چپ گذاشته
براه دامن کوه کهرکپور پیش گرفته جنگل بهت روانه شدند که از عقب شجاع در آمده کار برو
تنگ سازند آن تیره بخت چون بر این معنی اطلاع یافت و دانست که اگر چندی دیگر در مونگیر
توقف کند جنود مسعود از عقب رسیده راه فرار او مسدود خواهند ساخت و رسیدن به بنگاله
که مقر اهل و عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملجا و مفر خیال آن داشت متعذر خواهد
ارکان ثبات و استقامتش متزلزل گردیده دست از آن مطلب باطل و سعی بی حاصل کشیده دست
دیگر ماه مذکور از مونگیر روانه پیش شد عساکر قاهره باستماع این خبر از بالا پور که زینت

از خاطرش سر بر زد وصبیهٔ ذوالفقار خان قرامانلو را که برسم گوشه‌نشینی آنجا می‌بود
بعنف و تکلیف تمام برای زین الدین میرزا ناخلف خویش خطبه نموده بقید ازدواج او
در آورد و از آنجا روانه پیش گشته ششم جمادی الآخر داخل مونگیر شد و چون یکطرف
آن بلده کوهیست بلند فلک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ ست و افغانان در زمان
حکومت خود بجهت استحکام بلدهٔ مذکوره در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب بدریا
و از طرف دیگر بکوه که فاصله فیمابین یک کروه و ربع جریبی ست متصل ساخته اند خندقی
حفر نموده و شجاع بنابر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در
هر سمتی که برجی ساخته بود و خندق آنرا باب رسانیده بعد از وصول بآنجا از کمال طلیعه و باطلال
اندیشی باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن رحل اقامت انداخته خواست که
روزی چند آنجا قدم جرات استوار سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و باین
هوس خام و سودای نا تمام مورچالها بمردم خود بخش کرده آنهارا بآلات توپخانه که
در نواره داشت مستحکم گردانید و راجه بهروز زمیندار کهکپور که جبال آنجا بنابر مصلحت
همسایگی با آن تیره اختر برگشته روز میکرد و خودرا با او متفق و امیدوار محافظت در آن کوه
که از میان آن راهی غیر مسلوک دشوار گذار با کبر نگر بود بتعهد راجه مذکور گذاشته
باعتماد موافقت و هواخواهی او خاطر جمع نمود و چون بادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان

ردو نهاد در پوره سرزمینی ست که آن رگشته بخت دیار قرین قبل ازین در ایام
علیحضرت که بهوس خود سری واستقلال لشکری فراهم آورده بسمت اله آباد می آمد
بید درای اتصال آنجا رحل اقامت افکنده حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود
جالها و جهانجا از عساکر بادشاهی که بسرداری سلیمان شکوه بسر او تعین یافته بود
ت خورده پا بفرار نمود چنانچه خامه حقایق نگار در اوایل این صحیفه دولت مجملا
ان نموده القصه باین خیال خام پای تجلد در انتقام استوار کرده شروع در کشیدن دیوار
ن مورچال نمود و از قلعه چنار ده که هنگام آمدن باله آباد متصرف آورده بود
ن توپخانه را آورده در مورچالها نصب نمود و کسان فرستاده بود که دیگر توپها
قلعه باور رسد و درین اثنا غلغله وصول بادشاهزاده بهر سلطان و معظم خان با عساکر گردون
ه بر دو منزلی جناده شنیده ارکان ثبات و عزیمتش تزلزل یافت و توقف در
در پوره مصلحت ندیده بکام فرار سمت جنبد شتافت و بعد طی بنجاه دار الامان پاتنه
نده رسیده قرین حسرت و خواری روزی چند مدت در سر آنجا رز دل ادبار نمود
و در هنگام آن بخردی تیره ایام انکه در خلال این احوال با اختلال که ما فوق حسرت
در دین مستعار اجت و فتنه پروری با داد شاهزاده ملک و دولت از د
جاه بخت و عزت و اقبال طلاق مغلظه در تیته دعیه کرد خدا گزد کس

مراد آباد که جاگیر او بود و اسد وردیخان بمتهرا که فوجداری آن باو تعلق داشت مرخص

گشته هر یک بعطای خلعت و اسب با ساز طلا سربلند گردید اکنون کلک سوانح نگار رشته

وقایع حضور مقدس سرور اینجا گذاشته بنگارش حقایق ممالک شرقیه و شرح حال شجاع خسران

مآل و ذکر نبرد ذات و محاربات افواج قاهره که بسرکردگی پادشاهزاده محمد سلطان و عمدة

الملک معظم خان در ربیع الثانی نخستین سال جلوس همایون از آله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین

شده بود می پردازد و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سخن کرده تا برآمدنش از بنگاله

بجانب رخنگ که قریب شانزده ماه بود آن سوانح دولت افزا که قبل ازین در طی

دفاتر مآثر نصرت جابجا بطریق اجمال مذکور شده بر سبیل تفصیل گزارش میدهد تا ناظران

این مجموعه بدایع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش باطل سگال و قوت بازوی بخت

و نیروی سرپنجه اقبال این برگزیده الطاف قادر بیهمال کماهی آگهی یافته عبرت اندوز کارخانه

ایجاد و حیرت پذیر تقلبات نشاء کون و فساد گردند بر متتبعان سیر و آثار این دولت گیتی

مدار پوشیده مباد که آن بیخرد تیره رای بعد فرار از آله آباد چون به بنارس رسید آن

بدانشی و باطل اندیش اراده کرد که در بهادرپور که دو نیم کروه بالای بنارس بر کنار دریا

گنگ واقع است حصاری کشیده مورچالها بندد و روزی چند آنجا قدم ثبات فشرده

حتی المقدور همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار بر وی تنگ شود باستظهار نواره راه

صباح فرخ رواج عید جهان‌افروز بنور سعادت و بهروزی برافروخت نوئینان رفیع قدر والا مقدار
نامدار و سایر بندهای آسمان‌شکوه سپهر مدار در عتبهٔ والای سلطنت و سدهٔ علیای خلافت حاضر آمده
بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عبودیت بجای آوردند و شهنشاه موفق مؤید دین‌پرور که سرتاسر
این ماه مبارک آثار باداء صوم و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرضیات و سعادات
و ذکر و طاعت و شب‌بیداری و خیر و مبرت و پرهیزکاری و التزام صوالح افعال
و اهتمام بشرایف وظایف و اعمال و اشتغال بتلاوهٔ کلام ملک علام و سلوک جادهٔ سنن
حضرت خیر الانام علیه و علی آله کرایم الصلواة و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلای مفرح
معموره و آیینه که معمول این دولت خداداد است بر فیل کوه‌شکوه سپهر مانند که تخت مهر
فروغ طلا از کوهه پشت آن برنگارنگ زرین شفق از چرخ نیلوفری بطلوع تا بر رفع لمع
روشنی‌بخش آفاق بود سوار شده و پادشاهزاده نیک‌اختر والاگهر ستوده‌شیم محمد
معظم را در پاس مبارک جای داده بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا نمودند
و بعد از معاودت یک ساعت در محفل سعادت اساس خاص و عام بر اورنگ کامرانی و کامگاری
نشسته خورشیدسان پرتو مرحمت و احسان بر ساحت احوال جهانیان گستردند و ابروار
از فیض عام مکرمت و انعام حدایق امید خلایق را سرسبز و شاداب گردانیدند و تا دو روز
بعد از عید مراسم جشن و سور ممهد و قواعد عیش و سرور مشید بود و در همه آن ایام

و در همین ایام عنایت پادشاه ابر کف دریا نوال بمناسبت موسم برشکال سحاب
گلشن عظمت نهال بوستان حشمت پادشاهزاده ارجمند محمد معظم و نوئینان والا رتبت
و امرای رفیع منزلت را بعطای خلعت باران عز اختصاص بخشید [illegible] مطابق
نوزدهم خرداد هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در اثنای آیین
جشن سعود جهانیان را بتازگی مژده خرمی و بشارت خوشدلی داد اختر مراد از
سپهر امید دمید ماه سعادت از فلک عزت تابان شد اطفال امانی و آمال بعید
دل افروز حصول و نجاح پیوستند و آرزومندان نعیم طرب از صوم انتظار بر آمده
بر سماط نشاط نشستند ماه نوجوان زهره جبینان غرفه نشین از منظر قصر زمردین
سپهر گوشه ابروی التفات بمنتظران عید امید نمود چرخ پیر از فرط شادمانی مانند کودکان
زینت دوست از کف الخضیب دست در حنا گرفت بکلید هلال درهای شادکامی
بر روی عالمیان گشاده شد و از طلعت ماه نیر طلیعه انوار عشرت و کامرانی آشکار
گردید غریو کوس شادیانه و طمطراق شلک خسروانه پرده کشای گوش زمانه گشت و
طنطنه تهنیت و زمزمه مبارکباد از زمین خاکیان بمسامع افلاکیان رسید بهجت قدوم عید
اسلامیان با نشاط جشن شهنشاه اسلام مانند رنگ و بوی گل بهم آمیخت و آمیزش
این دو هنگامه سور گلهای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و جمع طلوع نیر

و فهالیس مشعر محل عرض رسید و مهراین خان میر بخشی و مرتضی خان و قاسمی خان و دیگر
ارکان دولت و عمده‌های بارگاه سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و سایر نفایس
در معرض [illegible] انوار در آوردند و پیشکشهای جمیع امرای اطراف و حکام صوبجات
در خور حال پیشکشهای [illegible] پایه سریر گردون نظیر رسید و خوانهای زر و سیم نثار
و پیشکشهای شایسته و سزاوار از جانب پرده آرای هودج عزت مسند نشین مشکوی
ابهت ملکه تقدس نقاب روشن رای بیگم و دره فاخره بحر سلطنت نخله طیبه گلشن
خلافت ملکه ثریا حجاب زیب النسا بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و اقبال
و مقدسات مشکوی ابهت و جلال با انوار نظر اکسیر اثر زیور قبول یافت و بهمه مکارم
عالیه و مواهب سابغه عز اختصاص یافتند و در ایام سعادت انجام این جشن فرخنده
به اشاره معلی یکنوبت بر کنار دریای جون محاذی درشن مبارک چراغانی که
از شمع و روغن زیبی ترتیب داده بودند فروغ بخش انجمن دولت گردید و دو بار
چراغان کشتیها که بدستور سال گذشته باهتمام متصدیان سرکار پادشاهزادهای بلند
کامگار و گماشته‌های نوئینان عالیمقدار در کمال خوبی و دلپذیری سرانجام یافته بود
نظر فریب تماشائیان شد و یکشب تماشای آتشبازی که اسباب و ادوات
آنرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گشت و در اهالی

رسید تخت از شکوه عظمت و جلال خدیو جهان صد پایه بر خویش نازید و تاج از فر تمکنت
فرق فرقدان سای خلیفهٔ زمان بپایهٔ بال همای عز و شرف و مباهات نمود بهرام بر نصب علم
چنبر فلک برافراشت تو زوک این جشن فرخنده کمر خدمتکاری بر میان بست و ناهید نغمات
در انجمن موسیقی سپهر لقصد هنگامه آرائی ذهب سرایی زرین بشکر و نغمه پردازی نشست بجهت
از خدمتگاران این سلطنت کامیابست این جشن بهمال انتها خوانی آخر نو ماه ... که بر محیط اقبال
آرایش بزم وجود و افضال تو ... هر روز بهار العیش الحضر کاور ... که نشین بزم اقبال
آسمان که از هواخواهان این دولت بجا و دانیست ملبا و ب زمین عبودیت بوسیده بعرض ...
لوکشت ... از حسن تو بزم دهر آرایش یافت ... و ز عدل تو چشم فتنه آسایش یافت
در عهد تو از شکوه و زیب و زینت ... هر چیز که بیکر دهبان خواهش یافت القصه
سلطانی و انجمن دولت که ... نوعروس اقبال دباقت و بعنوان ... تمهید ... پذیرفت که ...
زیب و تو زوک و زیب و آرایش آن هوش ربا حاضران و حیرت فزای ناظران
گردید شهنشاه کامبخش کرم پرور دریا پهنا بدر و عظمت و شوکت و ... عرش ...
محفل خلد مثال برا و رنگ حشمت و جلال جلوس سعادت فرموده با جمیع در ... رسم الطاف
و بخشش و افاضهٔ آثار عطا و نوازش پرداختند و بحر سان کف احسان گشوده جمیع امید
اهل تمنا را البریز گوهر مدعا ساختند و از آنجا بانجمن حاجت خانه که از هم بد تو حاجی ...

ذکر جشن میمون و دیگر سوانح دولت روز افزون جمع اسباب و ادوات این جشن
فرخنده بسعی کارگزاران بارگاه حشمت و جاه مهیا گردید بیست و چهارم این ماه میمنت فرجام موافق
چهاردهم خرداد که وقوع این بزم مسعود در آن روز خجسته معهود بود در دولتخانه مبارک
دار الخلافه شاه جهان آباد محفل دلکش و انجمن والا ترتیب یافته بساط عشرت و انبساط گسترده
و اسباب خرمی و نشاط آماده گشته مجلس آرای اقبال هنگامه عالم آرائی و طرب پیرائی از سر گرفت
و بزم افروز دولت پیشگاه ایام را زیور تجمل و احتشام آذین بست نخل مراتب و مناصب را
از فیض بهار تربیت بادشاهانه موسم نشو و نما رسید و نهال آمال و امانی از فیض تقاطر سحاب الطاف
و مراحم خسروانه دگرباره سرسبزی آغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان پیرائی و امید و آرزو را
ذوق حاجت روائی آمد
دگر تازه شد رسم عیش و سرور ز نو شد جهان گشت پر ذوق و حضور
شنیدند از هم زمین و زمان ز نو مژده عشرت جاودان
فلک دهر را باده کام داد طرب دست بیعت بایام داد
و بعد از یک پاس روز حضرت شاهنشاهی با فر و شان آگاهی
دولتخانه خاص و عام را از فیض قدوم والا عزت بخش سپهر اعلا ساخته چون مهر منیر و ماه
عالمگیر از مشرق سریر مرصع نگار گردون نظیر انوار سعادت بر جهانیان گسترده و صدای آوازه
زمزمه و غلغله کوس شاهی و طنطنه ترک جمشیدی و حشمت کیقبادی در مسامع سکان مجال افلاک
رسانید و آهنگ تحیت و نوای تهنیت از خیل قدسیان بزمین و از زمره انسیان بچرخ برین

پیرای خدیو جهان و خلیفهٔ زمان بفرخی و فیروزی و نیک اختری و بهروزی آغاز شد و دوباره ابواب فوز و فلاح و سداد و صلاح بر روی عالم و عالمیان باز گردید و تازه و والا تمهید و پیوست

که ناظمان امور سلطنت و پیشکاران پیشگاه بهت ترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس میمنت قرین که هر ساله بجای جشن نوروزی چنانچه گزارش پذیرفته مقرر و معهود گشته بود

بپرداختند و دولتخانهٔ مبارک خاص و عام و انجمن خاص غسلخانه را بدستور سال گذشته از زین دولت و اقبال بسته آیینی دل ربا دل که سپهر برین چون ساحت زمین سایه نشین و مانندش

تواند بود در پیش ایوان فلک نشان خاص و عام باوج عظمت و احتشام برافراختند و مقرر

که بیست و چهارم این ماه سعادت پرتو که جلوس نامی زیب افزای اورنگ عظمت و کامگاری از روز واقع

شد تا غایه جشن کرده آن را عید فرخندهٔ فطر متصل سازند درین اوقات وزیرخان بصوبه داری مستقر الخلافه اکبرآباد از تغیر سیفخان معین گشته بعنایت خلعت خاص و اسپ با ساز

طلا و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و فیل خاصه با ماده فیل سربلندی یافت و قاسم خان

از مراد آباد و اعتقاد خان از متهرا رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف گردیدند

والفخان که بموجب حکم جهانمطاع از صوبهٔ کابل آمده بود و باقرخان که از فوجداری بهکر

معزول شده بود باستلام عتبهٔ سپهر رتبه فایز شدند و ایرج خان از کومکیان مالوه

بفوجداری بهلسه از تغیر راجه دیبی سنگه بندیله بتعیین یافته بافزایش منصب سرافراز شد

بدرود نمود و چون از بندهای درست اخلاص شهامت منش بود حضرت شاهنشاهی را
خاطر مبارک ترین تاثر گردید درین اوقات راجه راجروپ که با رعد انداز خان
و دیگر افواج منصوره چنانچه گزارش یافته بهم سری نگر قیام داشت و بنا بر بعضی
مطالب بادراک شرف حضور مامور گشته بود دولت اندوز ملازمت اکسیر
خاصیت شد و جانباز خان و میر دلخان و آتشخان که همراهی بهادر خان بتنبیه
بهادر بحکومت تعین یافته بودند و اندرین و متوسلین بندیله که در سلک کومکیان
سوبه بهکر انتظام بودند شرف زمین بوس درگاه والا یافتند و وزیر بیک
مخاطب بارادتخان که از قدیم الایام بخدمت پادشاهزاده محمد سلطان معین بود
جبهه سای آستان خلافت گشته بنابر وقوع تقصیر در حراست آن والانژاد
مغضوب و معاتب و معزول از منصب شد آغاز سال سیوم از سنین دولت
والا عالمگیر مطابق سنه هزار و هفتاد هجری درین هنگام مبارک فرجام
که جهان بکام هواخواهان این سلطنت گیتی اعتصام و امور دین و دولت کامیاب
انتظام بود قدم فرخنده ماه صیام میمنت بخش ایام گشته سرمایه نزول برکات
آسمانی و پیرایه حصول سعادات جاودانی شد و شب سه شنبه مطابق بیست و نهم
اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده سال سیوم از سنین خلافت جهان

صاحبقران آثار اقتدار برمانه که چندی قبل ازین از خطه سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود

بانعام هفت هزار روپیه از خزانه احسان پادشاهانه کامیاب نوازش گشت و رخصت یافته بادشاهزاده

محمد سلطان که فدائیخان از بنگاله با فوجی از جنود قاهره بآوردن آن مامور شده بود

بکعبه حضور نزدیک رسیده بودند حکم والا صادر گشت که مرحمت خان پذیره شده آن

والانژاد را ... بدار الخلافه رساند و از آنرو که در بنگاله از فدائیخان

و چندی دیگر از امرا بعضی تقصیرات سر زده بود فرمان شهنشاه مالک رقاب از

پیشگاه عتاب بصدور پیوست که خانان مذکور بحضور لامع النور نیایند از همونجا بگوربهور

که جاگیر او بود بروند و نوزدهم ماه مذکور از وقایع بنگاله بمسامع حقایق مجامع رسید

که سنجاج فساد انگیز فتنه پرور که در زمانه های جرات [illegible] جمیع المقدور در مرا

مدافعت کوشش نمود بمساعی جمیله و تردّدات شایسته معظم خان و دیگر خانان

و داود خان قواعد همت و بنیاد استقلال [illegible] یافته بحالی که سزاوار اعدای

بدسگال باشد از آنجا بر کشتی نشسته روانه جهانگیرنگر شده چنانچه بعد ازین حقیقت

این مقدمه در گزارش تفاصیل حال آخر آن مال مشروح و مبین خواهد گردید از ورود

این خجسته خبر بهجت [illegible] بساط سلطنت و بندهای آستان خلافت مراسم تهنیت

بجای آورده تسلیم مبارکباد نمودند و نقاره های نشاط بنوازش آمد و [illegible]

میر بخشی بر جنت نهادی مرحوم مورد نوازش شد و خان دوران که صاحب صوبه الله آباد
نظام مهام او دیده معین گشته فرمان عالیشان بمعنی با ولوازم التفات دریافت و تا آنجا
ازجاکیر رسیده بتقبیل عتبه خلافت ناصیه افروز عبودیت گردید و چون بعرض اشرف رسید
که جکرسین ... زمیندار موضع کهانا کهیری از اعمال الوه باتفاق اشقیا و تبست و
ناعاقبت اندیشی از منهج قویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق تمرد پیش گرفته
بهکونت سنکه که بوطن او بالحدود قریب است تنبیه و تادیب آن ضلالت شعار
جهالت آیین و انتزاع قلعه و ولایتش تعیین یافته باضافه منصب و عطای خلعت
مشمول عاطفت شد و غیرتخان قلعه دار رهتاس از تغییر شاهقلیخان منصوب شده
بعنایت خلعت و اضافه منصب سربلند گردید و غضنفرخان فوجدار میان دوآب از
محال فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف شد و سپاهدارخان ...
بموجب چوکی فوجداری و تهانه داری موضع ... که قبل ازین ضمیمه خدمت غضنفرخان
فوجدار میان دوآب بود مشمول شده باضافه منصب سرافرازی یافت و فیروزخان
میواتی فوجداری سرکار ... و خلعت سرافرازی پوشید و زمیندار ... بمرحمت
یکزنجیر فیل و اسب بازین و ساز مطلا مورد عاطفت پادشاهانه گردید و میر رحمت الله
متولی روضه منوره امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواتین عالم حضرت

پیوست و روز دیگر سه کروه طی گشته نزول اجلال شد و چون طبع اقدس
حضرت شاهنشاهی به تماشای جنگ فیل رغبت داشت فردای آن که کوچ نبود اوایل
روز یکدفعت فیل‌ها بجنگ انداخته لختی حظ اندوز آن تماشای عشرت خاطر فریب
شدند و بعد از فراغ قرین سعادت و کامرانی از آن منزل نهضت فرمودند در بین
تاریخ عرضه داشت زبدهٔ امرای عظام معظم خان مشعر با معنی به پیشگاه خلافت رسید
که شجاع بیخرد بدمآل که بسودای باطل و خیال محال در نهضت در بنگاله قدم
استقامت بمدافعت و مقاومت جنود اقبال افشرده بغبار رفتار دمی انگیخته
و چون مرغ نیم بسمل دست و پایی زده حرکة المذبوحی میکرد در این هنگام از
سطوت و استیلای عساکر گردون مآثر قواعد همت و ارکان ثباتش تزلزل
یافته سلک شوکت و جمعیتش از هم گسسته است و آن خان هیبت نشان با
افواج منصور از آب گنگ عبور کرده بتعاقب و استیصال و اتمام مهم آن فتنه‌انگیز
بد سگال کمر همت بسته چنانچه بالفعل از تانده که آنرا بنگاه خود ساخته آنجا
رحل اقامت انداخته بود عزیمت جهانگیر نگر کرده است چنانکه تفصیل آن
بعد ازین مرقوم کلک حقایق نگار خواهد گردید بالجمله روز دیگر که مقام بود
چون قراولان دران نواحی شیر قبل کرده بودند شهنشاه شیر افکن

خسروانه که دراینجا بوقوع آمد آن بود که خاقان جهان دیگر و زیب شیر بیشه‌ی بازوی اقبال
عالمگیر از پا در افکنده ساکنان آنمرز و بوم را از شر آن شجاع جابکزان بفیض معدلت شهنشاهانه
رهائی بخشیدند و در همین منزل جعفر ولد الله‌ویردیخان را که فوجداری متهرا با و تعلق داشت
و پدرش با چنانچه سابقاً گذارش یافت شجاع تیغ بیداد از هم گذرانیده بود
بشمول الطاف مرحمت گردانیده منصبش را که سه هزاری سه هزار سوار از آنجمله یکهزار
سوار دو اسپه سه اسپه بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو هزار سوار
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر ساختند و بخطاب الله‌ویردیخانی و عنایت خلعت
و اسپ با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده سید سیر اورا نیز بمرحمت خلعت
گردانیدند و در این ایام حافظ ملکوت ناظر ملک پیرا پرتو التفات بحال مجاهدان توپخانه
همایون افکنده ولی بیک کلال را میر باشی اول برق اندازان و ولی بیک علیمردانخانی
را میر باشی دوم ساخته هر یک را بعنایت خلعت و افزایش منصب مفتخر و مباهی گردانیدند
وجمعی کثیر از جماعت داران دیگر را برتبه یوزباشیگری پایه عزت افزوده بخلعت
سرافراز بخشیدند بعد هم از سورون کوچ شده موضع چاند پور بمحط سرادقات
منصور گردید و از وقایع مکالمه مسامع حقایق مجامع رسید که نورالحسن که از عهده‌ای
شجاع بود در این سر بحث بسیار از آن برگشته روزگار جدا شده بجنود مسعود باحلی

...شاه دین پناه در اثنای راه شیری که قراولان دران نواحی قبل کرده بودند بتفنگ زدند
...ش کوچ و دو مقام دوم جمادی الاولی دیگر باره چتر والای اقبال بر ساحت گذر مکهنسیر
...ایه ستر شد و روز دیگر که آنجا مقام بود از وقایع بنگاله معروض بارگاه خلافت گردید
...لیه تارجان در محاربه که عساکر ظفر مآثر را درین ایام با باشجاع روی داده بود جان نثار
...شته سرخروی جاوید اندوخت و درینوقت بادشاهزاده کامگار عالیمقدار محمد معظم
بمرحمت خلعت بارانی و اسپ عربی با ساز طلا و یکعدد پاندان مرصع با خوانچه و دیگر ادوات
آن که مجموع مرصع بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گردیدند چهارم از گذر مکهنسیر بعزیمت اله آباد
کوچ شده سیزدهم عرصه سورون که شکارگاه دلپذیر و دشتی پر نخجیر است کامیاب
نزول موکب عالمگیر گردید و در اثنای راه ماده شیری که قراولان قبل کرده بودند
شکار شهنشاه شیر صولت شد و درین ایام پرتهی سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه
که از پیش پدر خویش آمده بود جبهه سای آستان خلافت گشته دو زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید
و باعطای خلعت و دهکدهگی الماس و یکعقد مروارید عز مباهات اندوخت و بهگونت
...ها ده از وطن و قلعه دارخان از دکن رسیده دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند
بالجمله شکارگاه سورون سه روز فیض اندوز نزول همایون گشته سیر و شکار القصه
نزهت اثر مسرت فزای طبع مبارک خدیو خورشید قدر جمشید فر شد و از جمله شکارها

گردید و چون بوقت جهانی چهار روز در آنسر منزل فیض نشان لوای اقامت گسترده نشاط اندوز شکار

بودند و جز بسیار صید کرده دو شیر تفنگ زدند از سوانح آنکه چون گوهر محیط خلافت

و جهانبانی پادشاهزاده والاقدر سپهر مرتبه محمد معظم بمرتبه بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانیست

رسیده بودند عاطفت پادشاه کامبخش دریادل نظر بر تزئین جمال آن نونهال گلشن اقبال

یازدهم ذی الحجه منزلگاه حجر چاه مخدره عفت سرشتی که از بنات اشراف خراسان بود

و شایسته اقتران با آن اختر برج عظمت و کامکاری دانسته بود در سلک ازدواج آن

پادشاهزاده ارجمند سعادت پیوند کشیدند و هنگام که ساعت عقد بود اقضی القضاة فاضل ارباب

را طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و از روی عنایت یکعقد مروارید که انتهای آن

علای بار روالاگهر مرحمت نمودند و نوزدهم از ... گهاتت کوچ شده بالای ... نور نگر

مخیم اردوی ظفر پیکر گشت و هنگام نزول بمنزل عبور اشرف از پیش دایره پادشاهزاده

والاقدر سعادت توام محمد معظم و وزیر خان شد آن کامکار بختیار رضوان اخلاص نثار

هر یک پیشکشی از جواهر و مرصع آلات گذرانیدند و موکب ظفر پنج روز در آنسر منزل مقام

فرموده بنشاط شکار مسرت فزای طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از سیر و شکار بپرداخت

بر دامنه عزم توجه آگره آباد که مقصد اصلی ازین نهضت بهجت آن بود و چهره همت ملک

سیر اکبر آباد بیت دوم رایت منصور از نور نگر با اشتر آمد یکمنزل ...

ملک النشان کرده بود و بتاریخ همیون سلطان بیگ و کامگار خان با جمعی از جنود گیهان‌ستان
تعین گشته بودند که بآنجا شتافته آنحصن قویم بنیان را متصرف آورند درین ایام بهنگام
از عرضه‌داشت آنها معلوم رای جهان‌آرای شد که بابا بیگ مذکور رونق قرار داد قلعه را
متصرف شد از بادشاهزاده جمو متوجه درگاه خلایق پناه گردیده است و جرأت آن
سلطان بیگ مفوض گشته عاطفت بادشاهانه او را بعطای خلعت و اسب و افزایش
منصب و خطاب شاه قلیچ خان سرمایه مباهات بخشیدند سلخ ماه مذکور موکب منصور از آنجا
نهضت نموده ششم ربیع الثانی موضع از کنار گنگ که چرز وافر داشت پرتو نزول
افکند و چهار روز آنجا اقامت واقع گشت و حضرت شاهنشاهی چرز بسیار شکار کردند
و بدو دفعه دراز روی آب دو قلاده شیر یکی نر و دیگری ماده که بچه همراه داشت
بضرب تفنگ از پای درآوردند و بچه شیر را که شاهزاده همعنان قراولان زنده
گرفتند درین اوقات عاطفت بادشاهانه گوهر درج حشمت و اقبال اختر برج عظمت
و جلال بادشاهزاده محمد معظم را بعطای دهکدهای الماس و یکعقد مروارید گرانبها
عز اختصاص بخشیدند و فیض الله خان قراول بیگی و حسن علیخان قوش بیگی و جمعی
از عمله شکار بعنایت خلعت قامت امتیاز افراختند یازدهم ماه مذکور مخیم سرادق همراه
کهات که قراولان شکار بسیار در نواحی آن دیده بودند مضرب خیام خلائق آرام

خلعت و اسپ و باضافه بالقدی بمنصب دو هزاری و بالقدی هزار سوار سرافراز گردید

و اسمعیل خان فوجدار حالنا بو ... تعیین یافته بمرحمت خلعت و اسپ مباهی شد و ...

راتهور بعطای جیغه مرصع با علاقه مروارید شمول عاطفت گشته رخصت ... یافت و خواجه

نجابت ... خان که از قلعه داری ... معزول شده بود شرف اندوز ملازمت ... گشته

یکه بجیر فیل ... بود و ... تخت روان مسقف طلائی که مذکور شد باهتمام امینای ...

که دارو ... کارخانه ساختن طلا آلات و نقره آلات ... در عرض ...

موافق حکم معلی ... صورت تمام یافته بود ... بادشاهانه ... العطای

نیاز و اضافه منصب نوازش ... و ملاحظه جمعی قراولان که ... رفته بود ...

رسانیدند که ... سرکار ... بسیار ... حافظ ملکوت ... نسمت توجه نمود

و بیست و ششم رایات ظفر آیات ... باستر ... آمده ... سرکار ... گردید

گردید و سه روز آنجا مقام شده ... بصید ... مبارک بوده ...

در آنجا ... شیر ... کرده بود ... شیر دل ... و ...

فرموده ... تفنگ از ... در آوردند و از سوانح این ایام ...

... با یک نوکر ... که از جانب ... القلعه ...

قیام ... ازنیاد ... اظهار دادن قلعه و خواهش ...

...

خلعت پادشاهی مرخص شدند و اموال دیوان و نقدی خان بعنایت خلعت سرافراز گشته

رخصت یافتند که تا امداد دولت رایات شاهی در دار الخلافه بسر برند و کرات

که فوجدار [illegible] بود فوجداری [illegible] دار الخلافه [illegible]

بحرمت [illegible] از اصل منصب مفتخر گردید و [illegible] دیوان دار الخلافه

گشته [illegible] در واقعه [illegible] نعمتی یافته بود و بعد دیگر در سلک

[illegible] آن دار الملک محمد [illegible] بر جماعت [illegible] یافتند و [illegible]

دور [illegible] مقام شده [illegible] رایات عالیات [illegible] نهضت فرمود [illegible]

[illegible] [illegible] کنند [illegible] کرده [illegible] اندوزند [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible]

بود و [illegible] داشت روز [illegible] چند [illegible]

دوران [illegible] سلطان [illegible] موکب [illegible] مقرر گشت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] عظمت پادشاهزاده والاقدر

[illegible] خبر گزارش یافت [illegible] کلمه [illegible]

[illegible] متوجه [illegible]

[illegible] بود حکم شد که [illegible]

وسه گهری حضرت شهنشاهی قرین تایید الهی از آب جون عبور فرموده لوای جهانگشا
بصوب ساحل گنگ افراختند و آن روز دو کروه طی کرده منزل آرای اقبال گردیدند
و چون از وقایع سمت پورب مکرر بعرض واقفان پایه سریر خلافت مصیر رسیده بود که بهادر
نام مفسدی از طایفه بچگوتی در سمت بیسواره سر بفتنه و فساد برداشته و افساد در
و جمعی کثیر و فرقه انبوه از گنواران و متمردان طایفه بیس و دیگر واقعه جویان و خلل اندیشان
آن سمت با او گرویده باستظهار جمعیت و هجوم اوباش لوای جرات و جسارت برافراخته دست
اخذ و دامن ستم در رعایا و متمردین از سر شورش و طغیان در آبادانی نشستند
بهادر از ... بیشها بخاطر اقدس گشته بهادرخان با جمعی از افواج نصرت مآل
بدفع و استیصال آن بغی اندیش فتنه سگال تعین یافت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر و سپر
مهر و بابانام مرصع نوازش گشته درین تاریخ مرخص گردید و راداو سنگه چندراوت
و حکمت سنگه ... دهه و ... سنگه راتهور و آغرخان و سید مظفر و رگهنات سنگه دهم صالح
ترخان و غیرت و مظفر ... بهادرخان افغان و بلوچ ... و گروهی دیگر همراه او
معین گشته بمرحمت خسروانه سربلند گردیدند و دانشمندخان که نظم مهام دارالخلافه
باو تفویض یافته بود بمرحمت خلعت خاصه و دیگر زنجیر فیل و نجابت خان که در سلک گوشه
نشینان بود و معتمدخان خواجه سرا که بمحافظت قلعه مبارک معین شده بود بهر یک مرحمت

هزار سوار و غیرت خان باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
ششصد سوار سرافراز گشتند و تهور خان که چندی پیش ازین مورد عتاب خسروانه گشته
از منصب معزول شده بود بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار دیگر باره ناصیه
اعتبار برافروخت و محمد صالح ترخان که سابق قلعه دار سیوستان بود و بنابر اهمال
و تقصیری که هنگام رفتن دارا شکوه به تهته چنانچه در مقام خود گزارش یافته ازو
صادر شد از منصب معزول گشته مغضوب و معاتب بود از مراحم شهنشاه جرم بخش
رخصت کورنش یافته بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار کامیاب تفضل گردید
و مالسنگه راتهور بعنایت پهونچی مرصع و باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب
هزار و پانصدی هفتصد سوار و اسمعیل ولد نجابت خان بخطاب خانی و باضافه
پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و ذوالقدر خان باضافه پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر توزوک باضافه پانصدی
صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سردار خان باضافه پانصدی
پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و قادرداد انصاری بخطاب خانی
و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی برادرزاده وزیر خان بخطاب خانی سربلندی یافتند
و معتمد خان خواجه سرا باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سی صد سوار مباهی شدند

در سال چهل و یکم شمسی از عرا انطراز بانجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد خدیو بنده
پرور مکرمت شعار دست اراتاز بجود در احسان گشاده بندهای آستان والا و استادگان
پایه سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند از انجمله راجه جگت سنگه بانعام
یک لک روپیه مطرح انواع عاطفت گردید و راجه جسونت سنگه که بنابر وقوع زلات
و شوایب تقصیرات خطاب مهاراجگی از و مسلوب شده بود درین روز میمون مورد
لطف و تفضل بادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بآن والا خطاب کامیاب گشت و
یکهزار سوار از تابینان بهادر خان دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل
و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و کنور رامسنگه
باضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار بلند رتبه گردید
و عابد خان بعطای علم [illegible] و میرزا خان از کومکیان بنگاله
بعنایت نقاره و [illegible] نوازش یافت و خانعالم که بنابر وقوع تقصیر از منصب معزول شده
بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد انظار فضل و مکرمت گردید دگر سنگه
بمرحمت سرپیچ مرصع سربلند گشته بگابان پهاری که فوجداری آن با و متعلق بود [illegible]
شد و صفی خان بمرحمت یکزنجیر فیل و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار سوار و راو امر سنگه چندراوت باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی [illegible]

[illegible] هزار سوار [illegible]
[illegible] هزار سوار منصب [illegible]

نماید و اگر تا آن وقت خبر غلبه و استیلای افواج نصرت مآل و مقهور گشتن اعدا در بنگال
بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و تشویش مصون و جمع گشته
مصلحتی در پیش نهاد همت سازند روزی چند در کنار رود گنگ و نواحی آن نشاط اندوز
سیر و شکار گشته لوای مراجعت بدار الخلافه برافرازند بنابر آن یوم دوم ربیع الاول موافق
بیست و ششم آبان که ساعتی مسعود بود مستعدیان و عمله پیشخانه را فرمان که با عزیمت
خیرانجام سرادقات اقبال بیرون زنند و جشن موسم وزن مبارک شمسی که نزدیک بود مقرر
فرمودند که انجمن فرخنده را در مستقر اورنگ حشمت بگذرانند پس از آن بدولت متوجه مقصد گردند

وزن خجسته شمسی ـــــ درین ایام سعادت فرجام جشن وزن شمسی سال چهل و دوم از
عمر کرامت قرین شهنشاه زمان و زمین خدیو رأفت گستر معدلت آیین صورت انعقاد
یافته بزمی دلکش و محفلی روح افزا مرتب گشت و بارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت مبسط
بساط عشرت و انبساط و زیب اسباب تجمل و احتشام آرایش پذیرفته روز مبارک
پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بیست و هشتم آبان بعد از انقضای یک پهر و یک گهری
از آن روز فیروز که ساعتی میمنت بخش نشاط افروز بود در پله میزان آن سنجیده
گوهر عنصر مقدس شهنشاه آسمان جاه نمودار کفتین خورشید و ماه گردید و وزن مسعود
بآیین معهود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خواهش مالامال نقد آمال و امانی شد

قطب الدین قدس الله سره العزیز توجه فرمودند و دو هزار روپیه بمجاوران آن مزار
مهر انوار مکرمت شده بعد از اداء مراسم طواف براه دامن کوه لوای رجعت
بشهر افراختند و در کوچه قدم رسول آهوی چند شکار کرده قلعه مبارکه را بمهبط انوار
اقبال ساختند توجه رایات جهانگشا بصوب ساحل رود گنگ چون از رفتن شاهزاده
محمد سلطان الظرف شجاع و وقوع آنجا ... و سوء تدبیر که مقتضای تقدیر از ازل بود والآثار
با تجربه کار بظهور آمد عساکر قاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم زخمی
عظیم و اختلالی ناخوش روی داده بود و اگرچه زبدهٔ امرای عظام معظم خان با استظهار
اقبال بیزوال خدیو جهان لوازم استقلال و پایداری و در مراتب سرداری کوتاهی نکرده بود
مغلوب رعب و تزلزل نگشته با مجاهدان درست اخلاص عقیدت منشد و مبارزان شهامت
کیش ظفر پیوند در برابر غنیم عاقبت وخیم بجادهٔ عبودیت و جانفشانی ثابت قدم
بود لیکن بنابر آئین حزم و دوربینی رای جهان آرای که جلابخش انوار الهام ربانی و مرآة
غیب نمای مصالح دولت و جهانبانیست چنان اقتضا نمود که رایات عالیات پیروزی
شرف روبه محمد مستقر سریر خلافت حرکت کرده بسمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد
و بعد از رسیدن بآنجا و اگر ضرور شود مصلحت وقت اقتضا کند بصوب الهآباد و پتنه
نهضت نموده باین توجه همتای آنحال ارادت پرور و سایر جنود ظفر آثر بالنصرت و مظاهر

یکشنبه بیست و ... بعد از تخلیص ... بعرض ... رسید که ... بسیار ... و شدند و بدو وجه خان ...

و اخلاص خان و بخشی ... و جمعی دیگر از بندهای درگاه بحضور حضرت که همراه راجه جیسنگه

بهادر خان ... بدولت ... ملازمت کسب سعادت ... شدند و

رسیده ... که همراه بهادر خان ... تا ... آمده بودند ... تسخیر ...

و بر تسخیر قلعه ... ساز ... مشمول ... گردید و ... حکم ...

چون ... بعرض ... تحقیق ... شده ... نسبت ... نموده

شده بود ... بعد از تحقیق و تفحص ثبوت پیوست که ... ایران

پادشاهی در ... کشته ... شده بود ...

در ... حاضر ساخت ... که ... شده بود ...

جمعی از مسلمانان کشته بود ... حکم شد که او را

رسانند تا موجب عبرت دیگران ... گردد ...

پیشکش ... که مشتمل بر ... بود ...

جعفر خان صوبه دار مالوه ... الکبیر ...

شده ... شرف ... عتبه اقبال ... دریافت و ...

پوشید ... و راجه ... و جمعی دیگر از بندهای ... ملازمت ...

وچندی دیگر از چیلهای معتمد اوایل شب پنجشنبه جمع زندگانی او خاموش شده
بنهانخانهٔ عدم شتافت و باشارهٔ معلی پیکر فتنه سرشت پرشور و شرش را بمقبرهٔ منورهٔ
حضرت جنت آشیانی علیین مکانی همیون بادشاه انار الله مثواه نقل کرده در ته خانه که
زیر گنبد مرقد متبرک آنحضرتست و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران حضرت عرش
آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه آنجا مدفونند دفن نمودند و روز دیگر
فرمان جهان مطاع نفاذ پیوست که سیف خان سپهر شکوه را القلعه گوالیار رسانیده بکارکنان
آلخصوص عالی اساس سپارد و بمستقر الخلافه اکبرآباد معاودت نموده بصوبه‌داری آنجا
از تغییر مخلص خان که به بنگاله تعیین یافته بود قیام نماید و هنگام رخصت در آن مرحمت خلعت
و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند و بهره‌ور خان با جمعی از افواج قاهره
بهمراهی او تعیین گردید بیست و سوم راجه جی سنگه که از بهادر خان در عقب مانده بود جبهه
سای عتبهٔ سپهر اساس گشته یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید و بعطای
خلعت خاص و پهونچی مرصع و فیل خاصه مزین بساز نقره و جل زربفت با ماده فیل مورد
مرحمت گردید و چون بعرض اشرف رسیده بود که از کثرت ایلغار و طی مسافتهای بعیده
بسیاری از اسپ راجه مذکور و بهادر خان تلف شده عاطفت بادشاهانه آن زبدهٔ راجها را
بعطای دو صد اسپ از آنجمله پنج راس عربی و عراقی یکی با ساز طلا و بهادر خان را بعنایت

یکصد

بدبودش منجر تولید فتنه و ... بود از آن کوهستان برآرد و اگر زمیندار مذکور ممنوع شده
و بند مضیقه نگشته در نگاهداشتن آن باطل حاصل اصرار نماید ولایت او را پایمال
افواج جهانگشا ساخته همت بر تحصیلش گمارد و از فتح و قایع نگاران ممالک شرقیه
رو بمسامع حقایق مجامع رسید که اعتدو پرد دیجانی را که مقتضای ضعف طالع و برنوشت
بر همراهی شجاع فتنه پرور شیخ دختیار کرده بود و آن ستمکیش جور اندیش منبع مبداد
از بهم کدرانید مجملی از کیفیت حال جانی مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلیحضرت صوبه دار
پتنه بود و در آن اوقات که بواسطه سنوح عارضه آنحضرت و سوء تدبیرات دارا شکوه
خبرهای شورش انگیز ملک آشوب باطراف و اکناف ممالک رفت و شجاع را هوای خودسری
در سر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بعزم تسخیر ملک و سلطنت از بنگاله
برآمده بر سر پتنه لشکر کشید جانی مسطور از تبه رائی و بدعملی شعار سلامت کار در گردن
باو داده پتنه را بی ایستادگی و ممانعت تسخیر فتش داد و از غلط اندیشی کرد اعتنا
بموافقت و متابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل بر همراهی او و نحو ... نهاد
و شجاع او را معزز و محترم داشته جانی را بهای سکونت و در جمع امور کنکش و صلاح جمع
او عمل میکرد و چون بعزیمت اکبرآباد از پتنه بصوب بنارس روان شده
در همان روز جانی بخیه دراودن این صحیفه اقبال برسم اجل آن سمت گذارش یافته با عجایب

قدسی بارگاه رسیده زیور قبول یافت و چون محجوبه لقا بعفت مخدره قباب عصمت نورمحل بانو بیگم
زوجه کریمه شاهنوازخان برای سرافرازی خلعت التماس قدوم میمنت لزوم باشرف منزل
خود نموده بود حضرت شاهنشاهی جهت امتیاز و مباهات آن بانو چهارده صفر ششم ماه مذکور
به سایه سعادت مسکن او افکنده ساعتی چند منور حضور فرح بخش آن کاشانه بودند و نعمت خاصه
آنجا تناول فرمودند و آن عفت دثار رسم پا انداز و نثار و پیشکش مقدم خدیو روزگار
بجا آورده پیشکشی از جواهر مرصع آلات و دیگر نفایس گذرانید و آخر روز قرین سعادت بدولتخانه
معلی معاودت نمودند و درین اوقات بمناسبت موسم برشکال بجمیع امرای بارگاه اقبال
بقدر تفاوت مراتب خلعت بارانی مرحمت شد و عبدالرحمن ولد نذرمحمد خان بمرحمت سرپیچ مرصع
تارک مباهات افروخت و راجه رایسنگه راتهور بعنایت دهکدهکی زرد نوازش یافت
و بسیاری از بندهای عتبه خلافت بعطای خلعت سرافراز گشتند معتقد خان بهادرخان [illegible]
رسیده بتقبیل سده سنیه فایز گردید و بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشید و درین ایام فرمان
[illegible] عالم آرا راجه راجروپ با فوجی از عساکر ظفراثر بکوهستان سری نگر که زمیندار آن
[illegible] اندیشی و ناعاقبت بینی سلیمان شکوه را در ولایت خود جای داده [illegible]
[illegible] او با بیهوده سعی ننمود تعیین یافت که آن [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بداده [illegible] آن شعبه [illegible] خصوصیت [illegible] را که [illegible]

دیگر صوبه داران و عمدها و امرای اطراف را بتشریف عزت و مباهات نواختند و مهابتخان
صوبه دار کابل را بارسال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد الطاف نوازش ساخت و داودخان
صوبه دار پتنه بارسال خلعت و شمشیر و سید سالارخان بمکرمت اسپ و رنهار جی دکنی
بعطای شمشیر مباهی گردیدند و شهامت خان فوجدار غزنین از تغیر شمشیرخان منصوب شده
بافزایش منصب سرافرازی یافت و چون بعرض اشرف رسید که فتح الله خان ولد سعیدخان بهادر
مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل طبیعی درگذشت سعیدخان برادر او که در سلک
کومکیان آن صوبه بود بجای او منصوب شده باضافه منصب مورد عاطفت گردید و سید
نصیرالدین بخطاب خانی و عنایت یکزنجیر فیل و جان بیجاپوری بخطاب خانی و مرحمت علم و نقاره
میانه بخطاب میانه خانی و عطای علم و نقاره و بیگ علیمردانخان بخطاب فرهادخانی و مرحمت فیل
سرافرازی یافته مامور گشتند که خزانه عامره که از حضور لامع النور برای تنخواه مواجب سپاه
بنگاله مقرر گشته بود بآنجا رسانند و ملک جیون زمیندار دادر بجلدوی دولتخواهی و حسن
خدمتی که در گرفتن داراشکوه از وی بتقدیم رسیده بود بعنایت ارسال خلعت و منصب هزاری
صد سوار و خطاب بختیارخانی کامیاب مراحم شاهنشاهانه گردید و چون بعرض همایون رسیده
که فاضلخان منشی اراده گوشه نشینی دارد عاطفت بادشاهانه او را بانعام بیست هزار روپیه
ساختند و پیشکش مهاراجه جسونت سنگه مشتمل بر نفایس جواهر و مرصع آلات بنظر

حیاتش بسر آمد و آقا علی سمای مخاطب بامانتخان بموت مفاجات درگذشت بیست و
هشتم طبع اقدس پایه افزای اورنگ جهانداری بنشاط شکار و سواری رغبت نموده به
بیرون دار الخلافه توجه فرمودند و در شکارگاههای نواحی شهر آهوی چند تفنگ صید
نمودند و سلخ ماه مذکور عزم سیر اکبرآباد از خاطر فیض بنیاد سر برزده عنان توسن اقبال
با گلگشت سرای دولت رکاب کامرانی انعطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سیادتخان
را با برادر خردش و بیگلی صفدرخان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان مغفور را
که برادرزادهای آن مرحوم اند خلعت عنایت نموده از لباس کدورت برآوردند دوم
ذیقعده قرین سعادت لوای معاودت بشهر افراختند پنجم ماه مذکور عرضه داشت بهادر خان
بجناب خلافت رسید مبنی بر اینکه بعد از استماع خبر گرفتاری دارا شکوه با راجه جیسنگه و سایر افواج
قاهره نهم شوال از نواحی بهکر گذشته با وجود شدت حرارت هوا و بادهای سموم چنانکه اکثر
در آنجا میوزد هر روز مسافت بعیدی طی کرده خود را بدر رسانیده است و دارا شکوه را
بدست آورده متوجه حضور پرنور گردیده بعد از وصول این عرضه داشت منشور مرحمت و نوازش
بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته با خلعت خاص بجهت هر دو ارسال گشت قواعد
اوقات عاطفت پادشاهانه معطی آن در برابر امرای عظام و مجاهدان الوالعزم عظام را که در سمت
بنگاله بودند و جعفر خان صوبه دار کابل مالوه و خلیل الله خان صوبه دار پنجاب و دیگر

مرخص گردیدند و در این عاطفت بر انجام قره باصره سلطنت و اقبال پادشاهزاده محمد معظم
طغرای نفاذ یافت که پس از رسیدن امیر الامرا با وزیر خان که در خدمت آن عالی قدر
کامگار بود متوجه کعبه حضور گردند و مرحمت پادشاهانه سرپیچ لعل که بها برای آن
درّة التاج خلافت و جهانبانی و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانیدند و از
امرای کومکی دکن راجه رای سنگه سیسودیه و سرافراز خان و خانزمان و جمعی کسی دیگر
از عهدهای آن صوبه بعنایات ارسال خلعت قامت امتیاز افراختند و درین هنگام فیروز میوانی
از نوکران دارا شکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سند از وجدا شده بود دیگر باره
سعادت دولت آستان بوس دریافته ظلمت زدای اختر طالع گردید و بعنایت خلعت
شیر و منصب هزاری و پانصدی پانصد سوار مشمول نوازش شد بیست و پنجم روز
ازین شهر سال شمسی از عمر گرامی تازه نهال گلشن سعادت و بختمندی نو گل حدیقه
پادشاهزادگی والا نژاد خجسته شیم محمد اعظم بود و آن پادشاهزاده گران قدر بعنایت سرپیچ
مرصع که بها و خنجر خاصه با علاقه مروارید و پنج سر اسپ از طویله خاصه از آن جمله
یکی با زین و ساز مینا کار و دیگری با ساز طلا مورد الطاف و عاطفت گردیدند و درین ایام
بعرض
بقلعه داری جاده از تغییر جواهر خان و شکست جمعی از عهدهای ... در آمده ...
بار یافتگان پیشگاه عزت رسید که سیادت خان برادر اسلام ... مرحوم با جل طبیعی روزگار

والانژاد و بخت‌مند شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت اکسیر خاصیت محروم بودند
از دولت آباد فیض بنیاد بپایه سریر گردون نصیر طلب فرموده یکچندانکه تا بزیر الا بسعادت پیوندند
در پیشگاه عز و جلال کامیاب دولت حضور و بهره‌مند سعادت خدمت لامع النور دارند
لهذا از زمره امرای عظام امیرالامرا را از تغیر آن عزت ناصیه حشمت و بختیاری بصوبه‌داری
دکن سربلند ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و جیغه خاصه بعلاقه مروارید
و سپر با ساز مرصع و ماده فیل و بیست اسپ از انجمله ده راس عربی و عراقی یکی با ساز طلا
مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت خان مهین پسر خان مذکور بمرحمت
خلعت و اسپ با ساز طلا و ابوالفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هر یک بمرحمت جیغه مناکار
بعلاقه مروارید مباهی شده با پدر مرخص گشتند و حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغیر علیخان
بحراست قلعه ارک دولت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و سید محمد شاه
سفیر عادلخان و محمد ناصر حاجب قطب الملک هر یک بعطای خلعت و اسپ و انعام چهار هزار
روپیه سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب حکیم محمد حسینی گیلانی فرمان مرحمت
عنوان با خلعت خاص و جمدهر با علاقه مروارید و دهکده الماس گرانبها برای سرافرازی
عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه مروارید
بنام قطب الملک ارسال یافت و بیست کس از امرای دکن بتشریف عنایت و شیره با عرض نوخانی

پرور سعادت پیرا مدتیست که نه از وقوع صعاب امور و شداید مهام آثار دلتنگی و ملال چهرهٔ
وقار آنحضرت ظاهر می‌بود و نه از حدوث مقدمات طرب‌بخش مسرت‌فزا امارات فرح و نشاط
و علامات بشاشت و کامرانی در بشرهٔ همیون پیدا میگردد از وصول این خبر بهجت پیرا و خردهٔ
شکیب ربا از جا در نیامده از کمال حوصلهٔ خداداد و متانت و وقار ذات قدسی نژاد مورد
و مغلوب انبساط نگشتند و بتکرار و تذکار آن زیاده توجهی نفرمودند چنانچه حکم بنواختن شادیانه
نیز صادر نگردید تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادرخان برادر و دست
آوردن آن باطل پژوه فتنه‌گر رسید بنا بر مصلحت اعلام عامهٔ خلایق که بعضی از آنها را در وقوع
این معنی شایبهٔ شکی مانده بود نقارهٔ شادیانهٔ اقبال بنوازش آمد بالجمله بهادرخان بعد از
وصول نوشتهٔ ملک جیون از جایی که بود ایلغار کرده خود را بامداد رسانید و آن گمراه آزرده
را با سپهر شکوه بقید ضبط و تصرف آورد و ملک جیون را همراه گرفته با راجه جیسنگه
و سایر جنود فیروزی بر جناح سرعت روانهٔ بهکر شد و عنقریب سرانجام حال آن بدفرجام
درین ساعت سعادت‌نامهٔ بدایع ارقام گذارش یافته دیده‌وران هوشمند از آن کامیاب
عبرت و آگهی خواهند گردید اکنون کلک حقایق‌نگار بر سر نگارش سوانح حضور لامع النور رفته
تتمهٔ وقایع ایام جشن جلوس مبارک را از جایی که گذاشته بود در صفحهٔ بیان مرقوم میسازد
چون درین ایام رای عالم‌آرا اقتضای آن کرده بوده که گوهر درج سلطنت اختر برج عظمت شاهزاده

داد که چند روزی دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد از آن متوجه قندهار شود
چون ملک جیون از کاردانی و مصلحت شناسی صلاح کار خویش در دستگیر ساختن آن
فتنه انگیز و فساد اندیش دیده بود و بیقین میدانست که اگر او را از محال زمینداری
خود راه دهد و در رفتن قندهار امداد و همراهی نماید عنقریب دستخوش نایره قهر و
غضب موفور و باز پرس عتاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا انتهاز فرصت
نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا شکوه از آنجا کوچ کرده داعیه
سمت قندهار داشت با اتباع و مردم خود بر سر راه او آمد و آن تیره اختر برگشته
بخت را با سپهر شکوه پسرش دستگیر نمود و حقیقت حال به بهادر خان و راجه جیسنگه
که با افواج قاهره بادشاهی راه تعاقب آن بدعاقبت می‌سپردند و در آن وقت بآن حدود
نزدیک رسیده بودند و بمحال باقرخان فوجدار بهکر نگاشت باقرخان بمجرد ورود
نوشته ملک جیون این مقدمه را بدرگاه خلایق پناه عرضداشت نموده با رقیمه ملک
جیون مصحوب مسرعان الخناب والا خلافت فرستاد و این مژده دولت افزا
دیگر ماه فرخنده شوال بمسامع جاه و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعه عرضداشت
باقرخان و نوشته ملک جیون باظهار این خبر خجسته اثر سامعه افروز استادهای پایه
اورنگ اقبال گردیدند که از آنجا که مشیت قدسیه آن ترتیب کرده ایزد دانست

فرستاد و در حالتی که دارا شکوه داخل حدود زمینداری او شد ایوب مذکور رسیده همراه
گردید و چون بیک کروهی وطن ملک جیون رسید ملک بر آمده با او ملاقی شد و در وقت
که هنوز داخل وطن او نشده بود زوجه اختران مآل که بعد فرار از اجمیر عارضه اسهال
بهم رسانیده در ضعف بیمار بود و روز بروز کوفتش می افزود مرحله هستی طی کرده
بسر منزل فنا پیوست دارا شکوه را از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دست
داد و جزع و بیتابی بسیار نمود و ماتم زده و سوگوار نعش او برداشته بوطن ملک جیون
آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که نعش او را بهندوستان فرستند بعد از
دو روز خواجه معقول ناظر را همراه تابوتش کرده روانه هندوستان نمود که بلاهور
آورده در مقبره زبدة السالکین میان میر که آن بطلان پژوه تهمت ارادتش بر خود بسته
بود مدفون سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در رای و فتوری در شعور
روی داده و سررشته تدبیر ناقص از کفش رفته یعنی علاوه بیدانشی فطری و باطل اندیشی
ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار اخلاص و هواخواهی ملک جیون کرده حزم و دوربینی را
کار نبست و گل محمد نوکر خود را که جوانی سپاهی کار آمدنی بود با قریب هفتاد سوار
خوب که بغیر از آن از عسکر و سپاهی نداشت و باستظهار همراهی آن معدود تا اینجا رسیده بود
همراه نعش زن کرد و خود با چندی از خواجه سرایان و خدمتکاران آنجا مانده از

بنت پرویز نام نادره بیگم بوده

بودند بجنگ و کوشش بسیار از جنگ آنها رهایی یافته بولایت مکنیان رفت و میرزای مکنی که
سرخیل القوم و مرزبان آنجا بود او را استقبال کرده بوطن خود که از آنجا تا قندهار دوازده منزلست
برد و از راه موافقت پیش آمده قدومش را باحترام تلقی نمود و اظهار اخلاص و هواخواهی و
تقبل امداد و همراهی کرده متعهد گشت که او را بدرقه کرده بسرحد قندهار رساند از آنجا که
آن رمیده بخت بی دولت را ایام مهلت منقضی گردیده و روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود
و کارکنان تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرفتاری و مواد نگونساری او آماده
کرده بودند قبول این معنی ننموده بنابر سابقه معرفتی که با ملک جیون زمیندار داشت کماهی موافقت و اودر
و هواخواهی باو برده بموجب مضمون مصراع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
از روی عزیمت بسرحد دادر نهاد و با پنجاه کس که رود ... جدا انجا از محنت سفر و تعب راه
آسوده بدرقه امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند اجل راه سر کرد و لشکر فنا
کشان سوی دام قضا صید خویش تماشاییان قضا و قدر برآورده از روزن غیب سر
همی رفت شادان و دامن کشان کشید قضا تیغ کین بر فشان القصه طالع نگون
و بخت بسیه روزگار عنان ادبارش گرفته بحدود وطن ملک جیون که مهبط نکبت
آمال و آخرین منزل اقبال او بود رسانید و چون پیشتر رقیمه مشعر بآمدن خود با تصوف فرستاده
و او را از معنی اطلاع داده بود ملک جیون ایوب نام افغانی که مدار مهام او بود برسم استقبال

والنهاد

کرده بود دستگیر نموده مقید ساخت و باستحکام شهر و بندوبست قلعه پرداخته آماده ممانعت
و مدافعت گردید دارا شکوه بعد از اطلاع بر معنی از تصرف شهر طمع برگرفته بپرگنه کری
که هفت کروهی بکچه است رفت و آنجا بکانجی کولی التجا برده از و اعانت و امداد خواست
کانجی با اتباع خود همراه شده و را بحدود ولایت کچه رسانید و از آنجا مراجعت نمود
و در اثنای این احوال گل محمد نام یکی از نوکرانش که او را فوجدار سورت کرده بود با سجاد
دو صد سوار و پیاده بندر مذکور باو ملحق گشته همراه شد و چون بکچه رسید راجه آنجا که بهنگام آمدن
او بگجرات مسافت بعیدی باستقبال برآمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود
و چنانچه سبق ذکر یافت دختر خود را نامزد پسرش کرده این نوبت در کمال بیگانگی پیش آمد
و باو برخورد لهذا بیشتر از دو روز در آنجا توقف نکرده بعزم حدود بهکر روانه پیش شد
و چون بکنار دریای سند رسید فیروز میواتی که از بهبود کار آن تیره روزگار نومید گشته بود
خبر از اوضاع نمایان شهنشاهی و آثار فرخی و فیروزی در ناصیه احوالش نمایان دید
از عاقبت بینی و مصلحت گزینی دل از همراهی او برگرفته با همراهان خود راه مفارقت پیمود
و از نیک اختری و سعادت یاوری عازم استلام درگاه خلایق پناه گردید و آن سیه روز
فتنه اندوز از دریای سند گذشته بولایت چاندیان رسید آن گروه با او بمخالفت پیش آمده
دست بغارت و رهزنی گشودند و در صدد گرفتن او شدند چون هنوز جمعی با او مانده

و متفرق شده جنگ کرده بر کرده لشکر تخت با [illegible] واقع [illegible] شب [illegible] گردا

[illegible] بود و فراهم آمده بود تا [illegible] دست [illegible] [illegible]

[illegible] باز [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]

بید و در نور [illegible] و طرح [illegible] جانب [illegible]

از خزانه و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر تاراج کماه ذات رفت

روان و خیام العاقبه با بهجرمش که تمام آن شب و روز دیگر بر یک از [illegible]

بود مذا و آخر روز بعد از [illegible] پس یک کرملحق شدند و بعد از شش [illegible]

بهمان سرعت و سرانجام روان گردیده برگشته و حیران و غارت زده به [illegible]

کابل [illegible] فذا القصه اندر تحریر و روزگار به یا مرد در قرار و در عرض [illegible]

به دار الحکومت گجرات رسید و چون [illegible] کومکیان العقوبه بعد از استماع خبر شکست [illegible]

ارزو کرده دل جو [illegible] بهمان نهاده بودند و با خود قرار [illegible] داده

وارث کشور دولت و رانده اقلیم [illegible] قصد داخل شدن شهر کرده

ده هند تا برین سردار خان از بندهای بادشاهی که در سلک کومکیان العقوبه انتظام

از سعادت منشی و نیک سرانجامی یا آداب حق عبودیت و حق شناسی موفق شد

متفق ساهو بهان و کشته سید احمد برادر سید جلال بخاری را که دار [illegible] شکوه با کم

رجوع باو و از عهدها و سرداران همین فیروز میولی بود باده دوازده سوار غارت زده بی سامان و اگرچه دراز ور که بهنگام آن هزیمت یافت بنا بر احتیاط و پیش بینی اهل حرم خود را بر عماریهای فیلان سوار کرده با خزانه و طلا آلات و نقره آلات و کارخانجات ضروری که بر فیلان و شتران و استرها بار بود از او سطاروز بر کنار تالاب انا ساگر دور از جنگ گاه باز داشته بود وجوهی از سوار و پیاده با آنها

کذ ... یارا ... را با آنها رسانیده جمعیت و سامان راه فرار

درا ... رعب و ... و وحشت جری

... و خواجه معقول

... دره ... و بر بجز خوردگی

یافته بر ملک گجرات

راه تیره بخت

از آن آشوبگاه فتنه

زده فیل که در دجبنه

اضطراب به هر طرف پویا آخر از پا درآید و هزیمت خورده جیش سطوتش اگرچند روزی از راه
بر فریب قومی سپهر غدار فرصت یافته راه چاره جوید کسیر دعاقبت در بوادی ادبار پایسپر شدی
لیکن با کام برآیدها اروزگار با این دولت پایدار در ازل عهد بسته که تا دشمنان بدفرجام
و اعدای تیره سرانجام را سر بطوق گرفتاری نیارد در سرایش و آرام نخارد و تا مدعیان باطل ستیز
و محال جویان فتنه انگیز را دست بسته بدست قهرمان جلال این بهین مظهر ایجاب نسپارد دست
از کوشش باهتمام برندارد آری سعادتمندی را که ایزد توانا از خلق جهان برگزیده رتبه
والای ظلیت خویش سربلندی دهد و ذات قدسی جمالش را آئینه ذات بیهمال خویش
رتبه ارجمندی بخشد ساحت حریم حشمتش که غبار آلود نقص شراکت اغیار نشود و رخنه گران
مملکتش را کی مجال افساد و فتنه سازی و فرصت دعوی سری و انبازی دهد ازینجا است شاهد
صدق این مقال درین اوقات خجسته فال گرفتاری داراشکوه رمیده بخت برگشته اختر است
در موضع دادر بحسن سعی جیون زمیندار آن بوم و بر تبیین این مقال این کلام و تفصیل این مقدمه
دولت برا از آغاز تا انجام آنکه آن بدعاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت یافتن
از موکب عالمگیر یکباره سلک جمعیتش از هم گسسته و پشت همت و شوکتش شکسته پریشان
و بی پروبال بصوب گجرات رهگرای وادی آوارگی و نکال گردید که شاید در آنحدود
چند روزی بجبر حال پراختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و تدبیری اندیشد و دریا

مشتهر نمودند و بخت از باغ سایه توجه بشکارگاه افکنده نشاط اندوز شکار نیله گاو شدند
و از انجا مراجعت کرده اواخر روز داخل قلعه مبارکه گردیدند درین ایام دلیر خان
رخصت جاگیر یافته بمرحمت ده اسپ عراقی و سی اسپ ترکی سربلند شد و غضنفر خان
فوجدار میان دوآب بعنایت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گشته بمحال فوجداری خود
مرخص شد و پیشکش جعفر فوجدار متهرا مشتمل بر دو زنجیر فیل یکی از انجمله با ساز نقره و بیست
و سه سر اسپ از عربی و عراقی و ترکی و پیشکش عابد خان از اسپان ترکی و شتران بختی
و دیگر نفایس توران و پیشکش شیخ عبدالکریم متصدی مهمات چکله سرهند از قسم جواهر و مرصع
آلات و یک زنجیر فیل پیشکش مرزبان خان نظر اکسیر اثر رسیده پایه قبول یافت و جگت سنگه
ولد مکند سنگه هاده از وطن رسیده جبهه سای سدهٔ سنیه گردید و بعطای خلعت و دهکدهکی
مرصع کامیاب نوازش گردید و سردار خان که در سلک کومکیان صوبه گجرات منتظم بود بعنایت
یک زنجیر فیل سرافرازی یافت و سید مسعود بارهه بمرحمت شمشیر و داور داد فوجدار اتک
و حکیم صالح شیرازی هر یک بعطای ماده فیل و پلنگ حمله بخطاب ارسلان خانی و عبدالرحیم
ولد اسلام خان مرحوم بخطاب خانی و سی کس از بنده‌ها بعنایت خلعت و چندی باضافه مناصب
مباهی گشتند و درین هنگام از وقایع صوبه بنگاله معروض بارگاه جاه و جلال گردید
که محمد قاسم مخاطب باهتمام خان که دیوان لشکر بنگاله و داروغه توپخانه انجا بود فیروزی

جواهر مرصع الآلات بنظر قدسی گذرانید و عاطفت پادشاهانه ظاهرخان و کبرت بسکه و چند خان
برای راهر کدام بر حجت جمهر مرصع با علاقه مروارید و دیندارخان العطار و جوهر معاکار
نوازش نمود و چون شب در رسید چراغانی که هوشدارخان در انزوی دریا محاذی درب عمارت
فیض اساس غسلخانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده بود مسرت افزای خاطر انظار کیهان
گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز دیگر جمعی از امرا و عمرای بارگاه سلطنت در خور حال
پیشکشها گذرانیدند و پنجاه و پنج کس از بندهای آستان خلافت بعنایت خلعت مباهی گردیدند
و شب هنگام بموجب فرمان فرمای ایام دیگر باره چراغانی که شبها بدستوری که قبل ازین شده
بود هنگامه آرای انجمن عشرت گردید سیوم شوال بهوای گلگشت باغ فیض بخش نزهت‌بستان
خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان سر بر زده باغ آباد فرخنده بنیاد توجه نمودند و در اثنای راه
نشاط اندوز شکار گشته یک نیله گاو بتفنگ صید کردند و شب در آن گلشن سرای دولت
بسر برده دو طرف شاه نهر را چراغانی نمودند موجب حکم والا بر طرفین آن نهر نقش
گلهای سیمین گذاشته شمعهای کافوری برافروختند تو گفتنی است دست صنع صفحه نقره فام آب را
بخطوط شعاع آفتاب جدول کشیده بود یا در گلزار همیشه بهار خلد از لب جویبار تسنیم گلهای
آتشین دمیده چون هوای دلکش آن نزهتستان با اقبال بالای طبع اقدس افتاد روز دیگر
نیز آنجا بساط انبساط گسترده بهجت اندوز بودند و پنجم قرین سعادت از آنجا عزم معاودت

ومنصب وزیر خان که در دکن بود باضافه هزاری هزار سوار چهار هزاری سه هزار سوار مقرر شد
و دانشمند خان که از اواخر زمان اعلیحضرت تا این هنگام در سلک گوشه نشینان انتظام
داشت مورد انظار عاطفت بادشاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید
ومنصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافت و طاهر خان بمرحمت خلعت و باضافه
هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار ~~نوازش یافت~~ پانصد سوار و عابد خان بمکرمت
خلعت و یکزنجیر فیل و افزایش منصب و اسد خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر
با ساز مینا کار و باضافه پانصدی ~~پانصد~~ پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی
دو هزار و پانصد سوار و فیض الله خان بعطای خلعت و نقاره و باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و ~~پانصد سوار~~ و شیخ میرک باضافه
پانصدی بمنصب سه هزاری دو صد سوار سربلند گردیدند و نجابتخان و ابراهیم خان خلعت
و بسیفخان خلعت و یکزنجیر فیل و بصف شکنخان خلعت و اسپ و شمشیر و بمعتقد خان
ولد امیر الامرا خلعت و جمدهر مرصع و بمالوجی دکنی خلعت و اسپ و بخان عالم خلعت
و جمدهر مرصع و بافتخار خان خلعت و علم و بابدیار خان خلعت و یکزنجیر فیل
و بهمتخان خلعت و اسپ عطا شد و رای رگهناته متصدی مهمات دیوانی بخطاب
راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار

چون بود عنایت بادشاهانه رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج سلطنت
... والا تبار محمد معظم را که در دکن بود بدستیاری خلعت خاص عز اختصاص
... نوئینان عظام امیر الامرا بعطای خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغه مرصع
... مروارید و دو سر اسب یکی با زین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و در جهت
... نوبت در ایام شرف اندوزی حضور پر نور بعد از نواختن نوبت بادشاهی
... دستور که یمین الدوله عضد الخلافه آصف خان مغفور مرحوم درین دولت ابد طراز
... امتیاز داشت و غیر از ان نوئینان والا احتشام بکسی از امرای عظام و مهین ارکان السلطنت
... ابد دوام باین دستور آن نبود در تبه مباهات یافت و محمد امین خان میر بخشی خلعت
و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و تقرب خان خلعت و ده هزار روپیه و دلیر خان خلعت
و شمشیر با ساز مرصع و بعد از آن خان ابن نذر محمد خان خلعت و خنجر مرصع و بابر خان خلعت
و اسپ و سپر و مرتضی خان خلعت و جمدهر مینا کار با علاقه مروارید و یکه تاز خان بلخی
و باصالت خان خلعت و اسپ و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باعتقاد خان
خلعت مرحمت شد و باصلح خان میر سامان بعنایت خلعت و باضافه هزاری بالقدر سوار
منصب چهار هزاری دو هزار سوار بالا پایه یافته اهتمام کارهای امتیازی ... و مناصب
عالیشان که درین دولت ابد بنیان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد بار تفویض گردید

و منصب وزیرخان که در دکن بود باضافه هزار سوار سه هزاری سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان اعلیحضرت تا این هنگام در سلک گوشه نشینان انتظام داشت مورد انظار عاطفت بادشاهانه گشته بعطای خلعت و جمدهر میناکار با علاقه مروارید و منصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافت و طاهرخان بمرحمت خلعت و باضافه هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافت پانصد سوار و عابد خان بمکرمت خلعت و یکزنجیر فیل و افزایش منصب و اسدخان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر باساز میناکار و باضافه پانصدی پانصد پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و فیض الله خان بعطای خلعت و نقاره و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و پانصد سوار و شیخ میرک باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو صد سوار سربلند گردیدند و بختاورخان و ابراهیم خان خلعت و سیفخان خلعت و یکزنجیر فیل و صف شکنخان خلعت و اسپ و شمشیر و تعقید خان ولد امیر الامرا خلعت و جمدهر مرصع و بهادر جی دکنی خلعت و اسپ و بخان عالم خلعت و جمدهر مرصع و بافتخار خان خلعت و علم و بابند یار خان خلعت و یکزنجیر فیل و بهمت خان خلعت و اسپ عطا شد و در آن رکهنات متصدی مهمات دیوانی بخطاب راجگی مامور گشته بمرحمت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار

روز جلوس همیون بود عنایت پادشاهانه درخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج سلطنت
پادشاهزاده والاتبار محمد معظم را که در دکن بودند بارسال خلعت خاص عز اختصاص
بخشید و جمله نوئینان عظام امیر الامرا بعطای خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جمدهر مرصع
با علاقه مروارید و دو سر اسپ یکی با زین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و در حضرت
نوازش نوبت در ایام شرف اندوزی حضور پرنور بعد از نواختن نوبت پادشاهی
بدستوری که یمین الدوله عضد الخلافه آصف خان مخاطب بخانخانان مرحوم درین دولت ابد طراز
بآن امتیاز داشت و غیر ازان نوئین والاحشم هیچکس از امرای عظام و عمدهای سلطنت
ابد مقرون دوام بدین دستور را آن نبود در تبه مباهات یافت و محمد امین خان میر بخشی خلعت
و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و تربیت خان خلعت و سه هزار روپیه و بدیع خان خلعت
و شمشیر با ساز مرصع و عبد الرحمان بن نذر محمد خان خلعت و خنجر مرصع و بابر خان خلعت
و اسپ و سپر و بر تفض خان خلعت و جمدهر میناکار با علاقه مروارید و دیگر بخیر محل
و باصالت خان خلعت و اسپ و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باعتقاد خان
خلعت مرحمت شد و فاضل خان میر سامان بعنایت خلعت و باضافه هزاری بانصد سوار
منصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام کارخانجات امتعه جلیله و متاع عزیز
عالیشان که درین دولت ابد نشان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد باو تفویض گردید

فرخنده آثار دولت پایدارش عاید کرداناد شرح بعضی از عنایات و مراحم شهنشاهی که از
روز جلوس سه سال میمنت عنوان تا عید قربان که منتهای ایام جشن بود نسبت بامرای
نامدار و اعیان دولت پایدار بسمت ظهور یافت و گذارش برخی از سوانح حضور
لامع النور در عرض مدت جشن و سعد رجوع مدت دو ماه و شانزده روز که امتداد
این جشن عالم افروز امتداد داشت و خدیو کامبخش کرم پرور در عرض این ایام فرخنده مآثر
هر روزه ابواب بذل و عطا بر روی جهانیان میکشودند و همواره بندهای عقیدتمند و اخلاص
منشان سعادت پیوند را که سزاوار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکارم و
مواهب ساخته بقدر مایه اخلاص و پایه بندگی مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان
سلطنت و عهدهای آستان خلافت نیز هر روز بنوبت ادای مراسم پیشکش و نثار مینمودند و در
هر تاریخ برخی از بندها بخدمات ارجمند سربلند گشته جمعی بصوبجات و اطراف ممالک مرخص
میگشتند و گروهی از اوطان و محال تیول و اقطاعات خویش بسدهٔ سلطنت رسیده دولت
اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقایع دولت افزا نیز درین مدت روی داد
که نگارش تاریخ آن درین روزنامچهٔ مآثر اقبال ناگزیر است لاجرم بجهت حفظ سررشته
واقعه‌نگاری و ضبط ... ایام این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس
اکرده بر... ارش مید هر بیست و چهارم ماه مبارک رمضان که

و دوش اطاعت و تسلیم از دزده احتسابش بجید بجنگ در خارش پیش آمدان کرده
خذلان پژوه را تنبیه و تادیب نماید و بحکام جمیع صوبجات و اطراف و اکناف ممالک
محروسه یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که باین دستور سد ابواب خباثت و منکرات و منع
ارتکاب محرمات و منهیات نموده کما هو حقه برسم احتساب پردازند و بتائید الهی که امروز
بدولت دین پرور و میامن شریعت گستر این بادشاه اورنگ خلافت و سریر تمام
ممالک فسحت هندوستان و سرتاسر ساحت این خرم بوستان از لوث ناقرمانی شریعت
خار و خس و خاشاک بدعت و اهوا پیراسته و متبرا است و معالم شرع انور و مآثر سنت مصطفوی
از وصمت خلل و فتور و سمت نقصان و قصور مصون و معری است، زهی خدیو دین که
در مدارج حق، نهیب دولت او داد دین و ملت داد، ز زور بازوی توفیق او
زدود نقش مناهی ز صفحهٔ ایجاد، چنان ز سطوت او می پرست شد هشیار، که دست لاله
بلرزید و ساغرش افتاد، ز بیم آنکه بمستی کند متهمش، نهال تاک تمایل نمیدهد از باد،
رواج شرع بعهدش چنان که در بستان، چمن که آب خورد سرو را کند آزاد، امید که
ایزد جهان و دادار جهان بخش مظنهٔ زوال دین و دولت و شرع و سلطنت را از عین حمایت
و پاس عدالت این پادشاه یزدان پرست حق آگاه کامیاب رونق و رواج دارا د
و فیض توفیقات الهی را ابدا در روح مقدس حضرت رسالت پناه و اجرای مساعی مشکور روزگار

باشد دلیل است بر آنکه این اورنگ نشین کشور اقبال را ترقی باعلا مدارج جاه و جلال و
عروج باقصی معارج عظمت و کمال کم کسی از سلاطین ذیشان و خواقین گردون نشان را مثل
آن دست داده باشد روز بروز نایره انوار این دولت آسمان بسطت چون پرتو مهر منیر جهانتاب
و عالمگیر گشته اکثر ممالک ربع مسکون متصرف اولیای این سلطنت روزافزون در آید ذکر وضع
تاریخ مجدد از ابتدای ایام عالم آرائی این زیب اورنگ کشورگشائی بر واقفان حقایق
اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار پوشیده نماند که چنانچه ضبط روزنامه وقایع
یومیه باز بسته بتعیین ماه و سال و محاسبه سوانح کونیه بی تبیین ازمنه و اوقات محال است همچنین حفظ
سررشته حوادث ایام و تعاریف دهور و اعوام را از تقدیر مبدائی معین ناگزیر و سلسله اطلاع
ظهور بر وقایع دوران باعتبار فرض بدایت جزئی از زمان انتظام پذیر است لاجرم از مبداء
آفرینش باعلمای مناظم دانش و بینش بجهة ضبط دقایق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی آدم
بعد از تقدیر ازمنه و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از سلسله
زمان را که حامل ظهور شرافت عظیم و مشتمل بر وقوع امری منکرف بوده مبداء اوقات سوانح
قرار داده مدار انضباط احوال نشأه کون و فساد و اندازه بست و گشاد کارخانه تکوین
و ایجاد بر آن نهاده اند و هر چند که بنا بر طول عهد و تمادی عصر حفظ آن سررشته و نگاهداشت
آن قاعده تعسر یافته یا از طلوع نیر ملتی دیگر جدید و ظهور صورت سانحه غریب پرتو نسخ بر آن حجت

و قمر بخشید و حل مهمات معضله و اشتهار به مکارم ذات و صفات و اختیار صحبت یکتایی در
آن ابکار و جواهات و اظهار محبت و وداد سلاطین ذی شان و ارسال رسل و رسایل با پرداختن
سپهر شان و صحبت در مقام متابعت و دیگر نیک بودن آن خانه دوازدهم برج سرطانست که
خانه قمر و شرف مشتریست مرکز این خانه درجه هفتم ست ازین برج که حد مریخ و درجه
و اثنا عشریه و نه بهر عطارد و هفت بهر زحل و در بیان قمر و از جانب زحل ست و این درجه
مؤنث و تیمه ست و متوغل ازین خانه قمر ست و او در خانه شرف و قمر حال با این کار
دلالت میکند برانکه دشمنان و مخالفان اگرچه بدخواهی ملک و دولت برخیز نمایند
و نزاع انگیز ند خایب و منکوب و مخذول و زبون و آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل
بر محفوظ بودن ذات بی همال از آفات جلیل الکمال و عدم تغیر پیکر مقدس در مواسم اطوار
و احوال و مبارک بزم و قتال و آراستگی این دولت خداداد به فیلان فلک توان
کوه پیکر و هیونان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سیر برق رفتار و خیول و دواب
بر رموز دانان اسرار فلکی و دقیقه سنجان اوضاع آنها پوشیده نیست که چه مایه تعزات سعید
درین طالع همیون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن روی نموده چون بیان
تاییدات بادری و تقدیرات سبحانی بر نور حجم سعادات محلی و از نقص نحوسات معراست
و با درست گرطالع جلوس با جتماع شرایط و ارتفاع محذورات بدینمنه آراسته و پیراسته

واهبت وحصول سعادات وتوفیقات و وصول مرادات ومقاصد وادراک اجر
ومثوبت باحداث بقاع خیر و مساجد خانهٔ نهم برج قوس است که خانهٔ مشتری و شرف
ذنب است و مرکز این خانه در درجهٔ پنجم ازین برج است که حد مشتری و وجه عطارد و اثنا عشریه
زحل و نه‌بهر زهره و بعضی بهر مریخ و دریجان مشتری و آذرجان قمر است و رب مثلثه
آفتاب است بشرکت زحل و این درجه نیره و مذکر است و مستولی برین خانه مشتری است که در او واقع
شده در طالع جهانبانی احکام این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و سرور و کمال خرمی و
حضور و شگفتگی که از همیشه بهار خاطر ملکوت ناظر و نزاهت و تقدس باطن و ظاهر و توجه
طبع اقدس بمخالطت و مقارنت نسوان و تعلق و تعشق بمه طلعتان و پری رویان و میل دل
بلذات مشروعه و مباحه و رغبت بلباسهای فاخر منتشر خانه و آمدن رسل و رسایل
با نفایس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بپایهٔ سریر سلطنت و رسیدن خبرهای
مسرت پیرا و خبرهای سامعه افروز بجناب خلافت و سعادتمندی و برخورداری فرزندان
کامکار و شاهزادهای نامدار بتوفیق فرمانپذیری و حسن خدمت و انقیاد و صدور
آثار شفقت و ظهور انوار تربیت دربارهٔ آن زمرهٔ عالی نژاد خانهٔ ششم برج
جدی است که خانهٔ زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه در درجهٔ هفتم ازین برج
واقع شده که حد عطارد و وجه و اثنا عشریه و نه‌بهر و بعضی مشتری و دریجان

و افضال در حق ایشان و سرور گشتن طبع مبارک از بعضی سفرها و نهضتهای همیون که رایات
عالیات را روی دهد و متضمن تأیید و فواید و منافع عظیمه باشد و وصول مژدهای فتح و ظفر
و رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود و ولایات بر سبیل تواتر و توالی بدرگاه
سپهر آیات و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسایل دینیه و تحقیق مباحث یقینیه و غور و تأمل
در قضایای آثار عرعی و عرفی و تدبر و تعمق در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما
و دانشوران و مجالست اتقیا و پرهیزکاران و رسوخ و تصلب در امور دینی و ازدیاد سعادت
و استدامت بر جاده شرع مبین و امر به بنای مساجد و معابد اسلام و حکم بهدم بتکدها و معابد
کفار ضلالت و حجاب خانه نهم برج عقرب ست که خانه مریخ و مرکز این خانه درجه اول
از حمل ست که حد و وجه و اثنا عشریه مریخ ست و نهبهر قمر و هفت بهره در یجان و آذرجان
مریخ ست و در مثلثه مریخ ست بشرکت قمر و این درجه مؤنث و قیمه ست و مستولی
برین خانه مریخ بیان احکام این خانه دلالت دارد بر اقتران عواقب امور بسعادت و بهروزی
و ختتام مقاصد و مهام بخجستگی و فیروزی و آبادانی مملکت و آسوده حالی رعیت و سیر ممالک
و ولایات و از دیاد محصول خالصات و آراستگی ساحت دولت بمساکن عالی بنا و منازل
نخرسا و طرح افکندن عمارات عالی اساس بساتین فردوس مانند بمعمار همت بلند
و حصول این خانه دلیل از دیاد مواد جاه و دولت و ترقی باقصی مدارج حشمت

از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل است برآنکه اولیای دولت ابد قرین و بندهای اخلاص
آیین مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گشته کارهای بزرگ و مهمات سترگ را
بمساعی همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهای مشکل بحسن کاردانی و درستی رای
آن گروه اخلاص طویت گشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمتگزاری و حسن عقیدت
و جانسپاری مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشند و بودن سهم السعادة که دلیل
مال است با صاحب ثانی مفصح از کمال قوت و سعادت خانه مال است و وقوع سهم المال در
برج میزان و بودن صاحبش در وتد عاشر در خانه شرف خود هم دلیل کثرت خزاین و ذخایر
و وفور اسباب حشمت و بختیاری و وسعت دستگاه مکنت و نامداری و حصول گوهرهای
قیمتی و جواهر نفیسه است خانه سهم برج میزان است که خانه زهره و شرف زحل است و مرکز
این خانه درجه چهارم ازین برج واقع شده که حد زحل و وجه و اثناعشریه مریخ و نهبهر و هفتبهر
و دریجان زهره و آذربجان عطارد است و رب مثلثه زحل بشرکت مشتری و این درجه
مونث و نیره است و مستولی برین خانه زحل است واقع در بیت شرف و حد و مثلثه
خود و بیان احکام این خانه دلالت میکند بر غلبه و برتری و بزرگی و سروری بر اخوان و اقربا
و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت در معارک و جاه و ممالک گیری و کمال
مهراندیشی و رافت و عطوفت پروری و شفقت نسبت بخواهران و خویشان و مهمات اکرام

بکام نصرت پیروز برساید سرکشان اطراف ونخوت منشان اکناف سر اطاعت و انقیاد
بر درگاه سلاطین سلطانش نهند و خواقین روزگار و فرمان دهان نامدار گردن از ربقه
متابعتش نپیچیده کشور دلها متصرف والیان ولایتش گردند و دلیل است بر توفیق باقی
آنحضرت باعلاء اعلام دین مبین متین و احیاء سنن حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانبانی و اختراع قوانین خلافت
و کشورستانی و تصرفات بدیعه و دخلهای بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده
بنهج ثاقب و فکر صواب که سالها و قرنها در روزگار از آن بازگویند و بزرگان
جهان و سروران دوران آنرا دستور معامله خود سازند خانه دوم برج سنبله است
که خانه عطارد و شرف اوست و مرکز این خانه درجه ششم است که حد عطارد و درجه
شمس و اثناعشریه مریخ است و نه بهر زحل و هفت بهر قمر و در یجان عطارد و از خانه
مشتریست و رب مثلثه زهره است بشرکت مریخ و این درجه مضیئه و مذکر است
و مستولی برین خانه عطارد که واقع است در یازدهم در خانه خود بیان احکام این خانه
دلالت کند بر آبادی خزانه عامره و کثرت نقود و جواهر و اجتماع کنوز و ذخایر و
فراهم آمدن تحف و نفایس هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشها از خانان اطراف
و اقطار و ازدیاد محصول مملکت بسبب تدابیر صایبه و حفظ و نسق دواخل و مخارج سلطنت

ویکرنگی اولیای دولت و رسوخ عقیدت و یکجهتی اصفیای سلطنت و کثرت بندهای جانسپار
خیراندیش و وفور ملازمان دولتخواه و فاکیش و روزافزونی اسباب سعادت و کمال
بمیامن تاییدات ذوالجلال متعال و نشو و نمای نهال جاه و جلال از فیض بهار بخت و اقبال
و از بدایع تاییدات آسمانی آنکه طالع مهر فروغ این آفتاب جهانتاب اوج عالمگیری
و جهانبانی موافق عاشر قران علویین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این
قرانرا قران اوسط گمان کرده‌اند چه در مثلثه آبی دوازده نوبت قران شده
و این اول قرانیست که از مثلثه آبی بآتشی انتقال نموده و قران مذکور در مدت
دویست و چهل و پنج سال تقریباً واقع میشود و از شرایف اتفاقات غریبه آنکه طالع
ولادت سعادت قرین خدیو زمان و زمین با طالع این قران موافق است و این هر دو
اتفاق بدیع دو دلیل قوی و دو شاهد صادق است بر اینکه پایه والای این دولت
خداداد و رتبه ارجمند این سلطنت کرامت بنیاد در مراتب عز و علا و مدارج رفعت و اعتلا
بچشم نیرین و انگشت نمای خافقین گردد و صیت عالمگیری دولت و آوازه
جهانستانی و صولت آنحضرت در نهضت باطراف و اقطار بر پیک صبا و شمال و
برید وهم و خیال مسابقت جوید بضرب شمشیر و حسن تدبیرش اکثر ممالک
و اقالیم جهان بحیطه تصرف و تسخیر آید و سمند عزیمت آفاق گیرش عرصهٔ ایران

و افلاک را بر حرز از انظار سعادات علوی و آثار برکات آسمانی گرای زایچه میمنت طراز بانی
مخصوص و ممتاز است بر خاطر حقایق ناظر جلوهٔ ظهور نموده با اصطرلاب حقیقت بیان فکر
و تعمق ارتفاع درجات آفتاب این دولت ازلی اساس توانند گرفت و از این جدول تقویم
سعادات و لوح ارقام مرادات استخراج احکام فرخی و بهروزی و استنباط انوار عالم آرائی
و جهان فروزی این سلطنت ابد پیوند توانند کرد شرح مراکز بیوت دوازده گانه
خانهٔ اول برج اسد است که بیت نیر اعظم و عطیه بخش عالم است و در کتب اختیارات
مسطور است که بهترین بروج برای طالع جلوس برج اسد است مرکز این خانه در درجه هفتم از این
برج است که حد زهره و وجه زحل و اثنا عشریه زهره و نه بهر عطارد و هفت بهر زهره
و در بحبان شمس و آذرجان زهره است و رب مثلثه آفتاب است بشرکت زحل و مستولی بر این خانه
آفتاب و سهم الملک و السلطان در این خانه است و دقیقه سنجان علم احکام بودن آفتاب
در وتد طالع دلیل دوام و ثبات دولت گرفته اند بیان احکام این خانه دلالت میکند
بر استحکام اساس دولت و فرمانروائی و انتظام امور خلافت و جهانبانی و کثرت
و استکثار خیل و حشم و صلابت و جلالت در دلها اهل عالم و غلبه و فیروزی در معارک
و مغازی و نگونساری و تیره روزی اعدا و وقوع مشتری در این خانه و اتصال او با آفتاب که
صاحب خانه است بنظر قبول دلیل است بر ثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص

دیانت

کن کنش شرکت شرک و ضلال تاریخ البال و تکاپوی جبال اقدام همی دمنش آثار

رسوم بدعت پایمال محو و زوال سپارید که تا بر سریر دارا و اورنگ مینا رنگ

به هر جا می قرار و خورشید عالم گیر را تخت مرصع و چتر زرنگار شد عرش برین شمار

یکسر پایان ارزانی و دست پرورد الطاف آن فلک پایه و خورشید سایه باد

زایچهٔ طالع سعادت مطالع جلوس میمنت قرین بنظر اخترشناسان فرزانه

ید آموز خرد دستگاه : کوکب طالع مکرر وارج جاه : مطالع فرخنده شاهنشاهی

انوار آگهی ببین : ویده بدین زایچه ارجمند : باز کن و زیج سعادت مسند جلال

تا بر تقدیر ازلی و تایید سبحانی جلوس مسعود این پایه از اورنگ خلافت و کشور

ر سعد اوقات و ایمن ساعات که جامع برکات کونین و آن در حال و میان از عمر

دربود و اتفاق افتاد لاجرم خامهٔ نکته سنج حقایق نگار کمر رصد بند آن کمال معانی

چه باب جداول اسرار نکته در نسبت زایچه طالع الجلوس همایون در بین صحیفه

مثبت و مرقوم سازد و از آنجا که استقصای جمیع دقایق و نکات و استیعاب همه

و خصایص این سعادت نامهٔ هفت آسمان فراتر از حد و شرح و بیان است

بعضی از لطایف رموز و شرایف احکام آن بنوعی که اختر شناسان ترسل

ع نموده اند می پردازد تا ارباب دانش و ادراک و دقایق سنجان انجم

اقلیم و دیگر از نکته‌سنجان زیب اورنگ و تاج پادشاهان یافته و ملا عزیزالله
خلف ملا محمد تقی مجلسی صفهانی با لقای سروش غیب و امداد الهام ربانی تاریخ وقوع
این عطیهٔ ارجمند را از انوار مشکوة کلام آن جناب اقتباس نموده که ان الملک بید
یوتیه من یشاء آیه حق ورود این لطیفهٔ بشارت پیرا بیان فصیح بل نص صریح
از آن افصاح می‌نماید که طلوع نیر این دولت آسمانی و جلوس این زیبندهٔ افسر خلافت
و جهانبانی بر اورنگ عظمت و کشورستانی به میامن تائیدات نامحصور و کرایم توفیقات سبحانیست
و آنچه از مراتب غلبه و استیلای این برگزیدهٔ ایزدی و مدارج رفعت و اعتلای اساس
سلطنت سرمدی و دفع و استیصال اعدای بدسگال و نصرت و فیروزی جنود ظفر
مآل درین فرصت اندک و مدت قلیل منصهٔ بروز آمده چون مصلحت کاملهٔ ازلی
و حکمت شاملهٔ لم یزلی اقتضای ظهور آن نموده لامحاله تشریف رضای ایزد بیچون
مقرون بوده و چون نباشد که بیمن آثار دینداری و برکات دولت کامکار
این پادشاه حق‌پسند شریعت‌پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر از روز
نشستن بهفت کشور کامیاب نفاذ و رواج نیست و نسخ [illegible] حقیقت دیانت
که از غلبهٔ بطلان و استیلای باطل گزینان مجال ظهور نداشت در این عهد سعادت مهد
از پراگنده سرگرم جلوه‌خودنمائیست در پناه حمایت دین دین

عاقله هوشمند کامله سعادت پیوند نخله ریاض عظمت و اقبال دوحه گلشن جاه و جلال روشن
رای بیگم گرامی همشیره خویش که بمیامن شرافت ذات و کرامت صفات و محاسن اخلاق گزیده
و مکارم اطوار پسندیده و صدق اخلاص و عقیدت و رسوخ یکجهتی و ارادت بخدمت خدیو جهان
و خلیفه زمان صدر مسند مشکوی دولت بوجود برکت آمود آنملکه تقدس نقاب مزین گشت
پنج لکه روپیه مرحمت کردند و پرده آرای هودج عز و علا نور بخش تتق عظمت و اعتلا
زبده مکرمات دودمان خلافت اسوه مقدسات خاندان شرافت بارقه انوار
دانش و هوشمندی لامعه نیر سعادت و سربلندی زیب مسند عزت مخدره نقاب عظمت
زیب النسا بیگم چهار لک روپیه و بدره فاخره بحر حشمت و کامرانی ثمره طیبه نخل دولت
و جهانبانی زینت سرادق ابهت طراز طیلسان عفت زینت النسا بیگم دو لک روپیه
و قره باصره دولت و سرور رخ عزو علا ناصیه سعادت و برترین زهره سمای رفعت بدر
آسمان جلالت بدر النسا بیگم یک لک شصت هزار روپیه و محجوبه استار عزت نوروز افزای
شبستان ابهت زبده طاهرات محجبه مکرمات زبده النسا بیگم یک لک پنجاه هزار
روپیه و چندی دیگر از پرده گزینان سرادق عصمت یک لک و ده هزار روپیه
انعام نمودند و چون حرم سرای اقبال از انوار شوکت و جلال خدیو زمان فروغ
میمنت یافت از آنجا بدولتکده صاحب غسلخانه پرتو قدوم افگنده سریرآرای

ابو الظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی عزیمت و مجاز کرده
و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطارد نشان مناشیر جلالت عنوان مشتمل بر مژده
این جلوس میمنت طراز بسرداران و سپه کشان اطراف و امرا و حکام صوبجات نگاشته
مسرعان خجسته پی باکناف و حدود ممالک محروسه فرستند و [illegible] دامان و نوید
معدلت و احسان بجهانیان رسانند القصه پایه افزای اورنگ جهانبانی در ان محفل خسروانی
تا بنوبت که بر سریر مرصع جلوس اجلال نمود و فروغ افزای بزم دولت و کامرانی بودند
و از انجا بمشکوی قدس شرف قدوم بخشید و ساحت اکبر مکده عزت بانوار ظل الهی
افروختند و در ان شبستان سعادت نیز همچون مجلس نور افروز بزم قدوسیان بقدس
محتفل [illegible] روحانیان ترتیب یافته محجبات سرادق حشمت و مخدرات استار سلطنت
پروانه وار بر گرد آن شمع بزم عزت و گرامی جمع آمدند و دعای تهنیت مبارکباد
بجای آوردند [illegible] نثار آن برگزیده [illegible] طبق طبق سیم و زر با گوهر جان بر افشاندند
[illegible] و گوهر [illegible] ریختند [illegible] بحر کف دریا نوال دست عطا و افضال
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بر کرد آیین حشمت و جلال تازه شد و خطبهٔ دولت و اقبال بلندآوازه گردید خطیب سحبان دست
منش بلاغت نشان در آن محفل عالیشان پا بر در تخت بلند بر منبر که همپایهٔ ارکان عالم بودند
که سلّم بام شرف و معراج سپهر عزّت بود برآمده از رفعت ردای کهکشان بر دوش
گرفت و با خطبای حظایر قدس همزبان با لسان آغوش شد و خطبهٔ بلیغ انشا کرده بعد از
سپاس آفریدگار جهان و درود دو سطر ایجاد کون و مکان نشر بدایع و مناقب
نام آوران این دودمان همیون و ذکر القاب سامی و اسمای گرامی تاجداران این
خاندان ابد مقرون پرداخته داد بلاغت داد و چنانچه رسم و آیین این سلطنت
فیض قرین است نام والامقام هر یک از آبای عظام و اجداد کرام آنحضرت که
بر زبان جاری میساخت بعطای تشریف از خلعتهای بوجود و احسان قامت مباهات
می افراخت و چون زبان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت بخش منبر و اورنگ
امکان پیرایهٔ سعادت بخشید و دهان بذکر دعا و نشر ثنای پادشاه دولت و دین
دهان غنچه عطرآگین گردانید بگرانمایه خلعت زرنگار که کسوت شرف و افتخار از جویبار
روزگار تواند بود تشریف امتیاز پوشید و جیب و دامن امیدش نقد مقصود
آمود شد چندان طبقهای سیم و زر بر نام والای خاقان دین پرور نثار کردند
و آن قدر خوانهای درّ و گوهر بر تارک آسمان سای خدایگان دین پرور برافشاندند

و شور زمزمهٔ تحیت و ثنا با خروش ذکر و بیان بهم آمیخت، شعله آواز مغنیان در حرز
طاقت با مید درگرفت و مضراب زمزمه زنان تار صبر چندین بگسستی ز ذوق نوای طنبور
و قانون و نغمه‌های ارغنون با آواز چنگ زهره در یک پرده کوک شد و حرکات خوش
افلاک بر اصول دست‌افشانی و پای‌کوبی اهل نشاط افتاده شده نغمه‌سازان دستان را ؏
دران گلشن بزم بلبل نوا: سرود آنچنان اوج بر داشته: که یک بخت خوابیده نگذاشته
کدوهای بی‌مغز کاسه‌های رباب: می نغمه بیموده به شیخ شباب ساکنان انجم علوی [illegible]
جلوه دوست و لعبتان پریچهر تماشای آن شگرف مجلس طرب پیرا از غرفات چرخ
و ساطر سپهر برآوردند و شاهدان اختر فلک که پیوسته از گوشهٔ حجاب در شب رو نمودند
در چنین روز نظاره آن فرخ آیین محفل دل‌افروز بر بام افلاک جلوه‌گر گشتند و روزگار
بعد ز بحر و بر و ستمکاری که ضد مکاری در میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان‌بردار نهاد
و آنان از کهکشان دست کوشش بر سر کمر داشته با مقربان دولت و نوئینان عالی جاه درگاه
و الا بارگاه دوش بر دوش ایستاده چتر سرافرازی علم کرد دید که سایه بر سایه الهی گستر
و تخت بر خویشتن بالید که کوه وقار در جهان حلم زد تکیه کرد. دین و دولت باهم آمیخته
یکدگر را تهنیت گفتند و صورت و معنی هم‌آغوش گشته غبار دوئی از میانه رفتند
راسخ دمید و روز تفرقه به سر رسید جهان‌نما آرجوانی از سر گرفت و دوران

و بارگاه جاهش قبلهٔ ارادت قاطنان هفت کشور باشد که مهاجرت ملولان و مفارقت خلان محرم گزیده بر زور عبودیت آستانه بدان آرند با قبال بلند دست دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد و ولایع نصر تمند همت بر نصرت و لشکر از دین گمارد و تعظیم سنن نبوی از واجبات دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی از موجبات عظمت و جهانداری شناسد مشعلهٔ دولت از مشکوة دین بر افروزد و سرمایهٔ هیبت از رونق شریعت اندوزد و تسخیر قلوب آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پا افتادگان زکوة نصاب قدرت و زبردستی شناسد ارباب فضل و کمال را بمواید جود و افضال متوکف دارد و محبت اهل ورع و صلاح سرمایه فوز و فلاح شمارد و ولایش در خاطر مردمان مقیم شود و دعایش بر زبان عزیزان و طن کند لو لفه کسی را کند حق سزاوار ملک که باشد بدانش نگهدار ملک ؛؛ بدان بختور زیبد اقبال و بخت ؛؛ که باز و شمشیر او تاج و تخت ؛؛ فلک دولت آنرا دهد بی دریغ ؛؛ که باشد نگهدار دولت بتیغ ؛؛ بر آنکس مسلم بود سروری ؛؛ که بر سر نهد با بر دین پروری ؛؛ خلافت کسی را از آدم رسد ؛؛ که عدلش بفریاد عالم رسد مصداق این مکارم و مفاخر دلپذیر و مرآة صورت صدق این تقریر ذات مقدس کیهان خدیو فلک قدر عالمگیر است که چون نقشبند قضا در نگارخانهٔ تقدیر چهرهٔ سعادت سیما دولتش بفروغ این فضایل بشکرف

در طریق کشورستانی بنا به جهان نوردی باشد که توسن همت فلک تیزگردان همراه آن
بازماند کوس انصاف را از پوست تن جورانگیزان بلند صدا دارد و قانون سیاست
از جهر موی تار رگ گردنکشان خوش نوا سازد و نگاه گرم عتابش نگه در دیده چشم
چشمان بی ادب بسوزد و دلهٔ نهی حسابش آتش از خرمن معتمدان دین برافروزد
کمند زود پیوند سطوتش هار رگ گردن سرکشان نخوتمند تاب خورد و آب تیغ گرم
خونش با خول اعدا درد دولت جوش الفت زند افسر بلندان از سجود درگاه همت
جوید و منشور جهان مطاع از اطاعت فرمان رفیعت طلبد چتر والا فلک الهی بنیت بر
برافرازد که ظلال احسان و افضال بر مفارق کاینات اندازد و بازو دولت بر اورنگ
کبریتناهی با نعمت نهد که خلایق را در کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طنطنه کوس
اقبالش پردهٔ غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و جهره سای تیغ جلالش جهان گیرت
از سبیل سرکشان اکناف فرساید عموم وظایف مکرمتش از ادرارات سحاب نیسان
گوید زود دوام عوارف مرحمتش تفیض بخشی آفتاب با ... تشنه جوی بارش سحاب تربیتش
نهال استعداد ارباب هنر نشو و نمایان گیرد و از تابش آفتاب عنایتش گل برگ
اهل کمال رنگ و بوی امتیاز پذیرد حریم درگاهش کعبه سادت ...
بود که پنج فره نوردی محنت بادیه گرد بر خود پسندیده همت بر طوف آن گمارند

وتجمل و زیب و آرایش اصلا تماشاگاه صورت صنع جهان آفرین است و سقف
و جدار و طاق و رواق نقش از صنعت گری و کارپردازی هنروران بدایع طراز
سحرآیین منسخه از نقش ارژنگ و نگارخانهٔ چین بحال خود واگذاشته کمال حسن
حسن کمالش محتاج تکلف نیستند جز اینکه از طاقهای آن ایوان فلک‌نشان کوکبهای
مرصع و میناکار و برچشمهای طاق پردهای زرنگار آویختند و تخت کوچک مرصع
میناکار را که مخصوص جلوس این انجمن خاص است در پیش ایوان قرار داده زرین
تختهٔ کلان مثمن مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن غسلخانه را
بزربفتهای نفیس تزیین نموده در پیش آن شامیانهای زربفت و مخمل استوانهای
نقره برپا کردند و در ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از
لوازم آرایش اینقسم بزمهای دولت آیین است برکرسیهای زرین و سیمین چیده شد
دیده نظارگیان از مشاهدهٔ آن خیرگی می‌پذیرفت و باشارهٔ معلی اکثر عمارات
ن آیات بتجلیه و تصفیه و سفیدکاری و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و روغن
ت و صفای تازه یافت القصه هر چه از مراتب زیب و آرایش و فر و بها
و شکوه و شوکت و عظمت در حوصلهٔ روزگار میگنجید و دست قدرت
امکان بآن میرسید در تمهید این بزم دلکش جلوه ظهور نمود و القدر نقش

علمهای نقره‌شان از مخمل زربفت که ایوان کیوان سایه‌نشین دامانش تواند بود
ستونهای سیمین صبح فروغ برافراخته بر دور آن شامیانه‌های مخمل زربفت و مخمل
مهردوز بستونهای نقره برپای کردند و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گوناگون
گسترده بیرون محجر نقره که برکنار ایوان منصوب است محجر نقره دیگر در میان محجر سرخ
نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای زرنگار برپای کرد :
و دیوار خاص و عام را بمخمل زربفت و مخمل کلابتون دوزی و ده یک دوزی و
پردهای فرنگی و دیباهای رومی و چینی زینت دادند و برای حجرهای دور صحن
خاص و عام بعهده امرای عظام والامقام مقرر شده مجموع آنها را برقیاس ایوان
عام و خاص از زربفت و مخمل و اطلس آذین دادند و شامیانهای زربفت و مخمل زر
دوزی بر فراز صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون و بساطهای فرنگی گستردند
و همچنین محفل خلد نشان غسلخانه را که انجمن خاص دولت است باذین حشمت و بهجت آراسته
اسپک مخمل زربفت که عاشر فلک الافلاک تواند بود بدو ستون عظیم الشان نقره که
هر یک از کهکشان نشان میداد : در پیش ایوان یافع کیوان برافراشتند و در بر
اطراف دامن اسپک مذکور محجر نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالیچهای نفیس
کرمانی و بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از غایت تکلف

دیبای

ایش اصل تماشاگاه صورت صنع جهان آفرین ست وسقف
زد و نقش از صنعت گری وکارپردازی هنروران بدیع طراز
نقش از رنگ ونگارخانه چین بحال خود واگذاشته بکمال حسن
تکلف [illegible] نستند جز اینکه از طاقهای آن ایوان فلک نشان کوکبهای
و بر چشمهای طاق پردهای زرنگار آویختند و تخت کوچک مرصع
وص جلوس این انجمن خاص ست در پیش ایوان قرار داده زرین
سقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن عسلخانه را
تزیین نموده در پیش آن شامیانهای زربفت و مخمل بستونهای
و در ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از
قسم نزهتهای دولت آذین ست بر کرسیهای زرین و سیمین چیده شد
زمشاهدهٔ آن خیرگی می پذیرفت و باشارهٔ معلی اکثر عمارات
و تصفیه و سفیدکاری و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و روغن
زه یافت القصه هر چه از مراتب زیب و آراستگی و فر و بها
لت و عظمت در حوصلهٔ روزگار میگنجید و دست قدرت

[illegible] از مخمل زربفت که ایوان کیوان سایه‌نشین دامانش تواند بود
بستهٔ بهار سیمین صبح فروغ برافراخته بر دور آن شامیانهای مخمل زربفت و مخمل
زردوز بر ستونهای نقره برپای کردند و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گوناگون
گسترده بر درون محجر نقره که بر کنار ایوان منصوب است محجر نقره دیگر در میان محجر سرخ
نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای زرنگار برپای کرد:

و دیوار خاص و عام را بمخمل زربفت و مخمل کلابتون دوزی و ده یک دوزی و
پردهای فرنگی و دیباهای رومی و چینی زینت دادند و برای حجرهای دور صحن
خاص و عام بعهدهٔ امرای عظام والامقام مقرر شده مجموع آنها را بر قیاس ایوان
عام و خاص از زربفت و مخمل و اطلس آذین و شامیانهای زربفت و مخمل زر
دوزی بر فراز صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون و بساطهای فرنگی گستردند
و همچنین محفل خلدمشاکل غسلخانه را که انجمن خاص دولت است بآذین حشمت و بهجت برافراخته
اسپکی مخمل زربفت که غاشیهٔ فلک اطلس تواند بود بر ستون عظیم الشان نقره که
هر یک از کهکشان نشان میداد: در پیش ایوان بافر کیوان برافراشتند و در زیر
اطراف دامن اسپک مذکور محجر نقره بر زمین نصب کرده درون آن قالیهای نفیس
کرمانی و بساطهای رنگین خسروانه فرش کردند و اندرون ایوان را که از غایت تکلف

و تجمل و زیب و آرایش اصلا تماشاگاه صورت صنع جهان آفرین است و سقف
و جدار و طاق و رواقش از صنعتگری و کاربردازی هنروران بدیع طراز
سحر آیین منتخبه از نقش ارژنگ و نگارخانهٔ چین بجمال خود واگذاشته جمال حسن
حسن کمالش محتاج تکلفی نیستند جز اینکه از طاقهای آن ایوان فلک نشان کوکبهای
مصوّر و مینا کار و بر چشمهای طاق پردهای زرنگار آویختند و تخت کوچک مرصّع
میناکار را که مخصوص جلوس این انجمن خاص است در پیش ایوان قرار داده زمین
تختی کلان منقش مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن غسلخانه را
بزربفتهای نفیس تزیین نموده در پیش آن شامیانهای زربفت و مخمل بستونهای
نقره برپا کردند و در ایوانهای مذکور چندان اوانی طلا و ظروف نقره که از
لوازم آرایش اینقسم بزمهای دولت آذین است بر کرسیهای زرین و سیمین چیده شد
که دیده نظارگیان از مشاهدهٔ آن خیرگی می پذیرفت و باشارهٔ معلی اکثر عمارات
فیض آیات بتجلیه و تصفیه و سفیدکاری و نقاشی و تجدید تصویر و رنگ و روغن
زینت و صفای تازه یافت القصه هرچه از مراتب زیب و آرایش و فر و بها
و شان و شکوه و شوکت و عظمت در حوصلهٔ روزگار میگنجید و دست قدرت
سلطنت امکان بآن میرسید در تمهید این بزم دلگشا جلوه ظهور نمود و انفذ نقش

سقف عظمت نشان از مخمل زربفت که ایوان کیوان سایه‌نشین دامانش تواند بود
بسته بهار سیمین صبح فروغ برافراخته بر دو زر آن شامیانهای مخمل زربفت و مخمل
مهر دوز بستونهای نقره برپای کردند و فرشهای زرنگار رنگ برنگ و بساطهای گوناگون
گسترده بیرون محجر نقره که بر کنار ایوان منصوبست محجر نقره دیگر در میان محجر سرخ
نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای زرنگار برپای کرد
و دیوار خاص و عام را بمخمل زربفت و مخمل کلابتون دوزی و ده یک دوزی و
پردهای فرنگ و دیباهای رومی و چینی زینت دادند و برای حجرهای دور صحن
خاص و عام بعهده امرای عظام والامقام مقرر شده مجموع آنها را بر حیاکل ایوان
عام و خاص از زربفت و مخمل و طاس آذینی و شامیانهای زربفت و مخمل زر
دوزی بر فراز صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون و بساطهای فرنگی گستردند
و همچنین محفل خلدمنزل غسلخانه را که انجمن خاص دولتست با ذیل حشمت که بهت برآمده
اسپک مخمل زربفت که عاشر فلک الافلاک تواند بود و ستون عظیم آن نقره کوب
هر یک از کهکشان نشان میداد در پیش ایوان بارگاه کیوان برافراشتند و در بر
اطراف دامن اسپک مذکور محجر نقره برزمین نصب کرده درون آن قالیچهای نفیس
کرمانی و بساطهای رنگین خسروانه فرش کرده و اندرون ایوان که از غایت لطافت

دست سعی و کوشش کشودند و بموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون
دولتخانهٔ خاص و عام را بمخمل زربفت و مخمل زردوزی و زربفتهای طلاباف و نقره
باف عراقی و طاسهای گجراتی پرکار در کمال خوبی و نظرفریبی آذین بسته رشک نگار
خانهٔ چین ساختند و کوکبهای مرصع و میناکار و طلای ساده مانند کواکب درخشان از
ملاقهای آن ایوان سپهرنشان بزنجیرهای زرین درآویختند و در وسط ایوان تخت کاری
مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مزین گردانیدند و تخت مرصع را که خسرو زرین کلاه مهر
بر سریر سیمابگون سپهر قرار گرفته چنان فلک پایه اورنگ گرانمایه ندیده بر روی
آن جای دادند و در پیش تخت شامیانهٔ لؤلؤنگاری که حاصل عمان صرف آن
شده و مسلسل دوزی آن از مرواریدهای گران بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع
بر پا کردند و بر جانبین تختگاه دو فرخنده چتر مرصع مسلسل مروارید که خورشید در سایه
آن از شرف سر بر آسمان ساید باوج اقبال برافراشتند و بر دو بازوی تخت مرصع
دو زرین سریر میناکار گذاشتند و در عقب تخت مسندهای طلا نهاده قور
خاصه را که مشتمل است بر شمشیرهای مرصع و زبابردنهای جواهر طراز و سپرها و برچهای
مرصع کار جواهر نگار که در ترصیع آنها از جواهر ثمینه خراج کشوری بکار رفته بود بر مسندهای
گذاشتند و در پیش ایوان مذکور بر فراز صحن آن که محاط است بمحجر سرخ نشادر آ

برداخته اورنگ سلطنت بجلوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و روی منابر
و … را نیز بخطبهٔ دولت و سکهٔ اقبال آرایش داده آنچه از مراسم جشن مسعود
و طرب و سرور و لوازم عطایا و زر و کرم گستری درباب داد و دهش و انعام
و بخشش در حیز توقف و تاخیر مانده باشد بفعل آورند لهذا درین ایام فیروز
انجام که مهمات سلطنت گیتی ستانی برونق خواهش دلها زده لبه حاو…
انتظام یافته رایات نصرت پیکر کامیاب فتح و ظفر بمستقر خلافت نزول اجلال
نموده این ارادهٔ دلپسند که مرکوز ضمیر آسمان پیوند بود از پیشگاه باطن الهام
بمواطنی … بروز رسیده والا بنفاذ پیوست که مجسطی کشایان رصدبند و اختر
شناسان دقیقه سنج فرخنده ساعتی میمنت بخش برای این جلوس همایون اختیار کنند
و باتفاق زمرهٔ ارباب تنجیم از اهل فرس و هند بیست و چهارم شهر رمضان المبارک
که مجمع انوار فیوض و برکات و منتخب جداول تقویم ازمنه و اوقات بود ساعت
این جلوس مسعود مقرر شد و حکم گیتی مطاع باظهار … دولت صادر گشت که
تا ساعت مذکور تهیهٔ لوازم جشن و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت
و جاه را بزینت اسباب تجمل و شکوه بیارایند کارپردازان امور سلطنت و پیشکاران
پیشگاه خلافت که با امتثال فرمان بسته باز آرایش محفل نشاط و سامان اسباب انبساط

دلبران

روز قرین عز و جلال با کوکبهٔ بخت و دبدبهٔ اقبال بعزم دخول دار الخلافه بر فیل فلک
خرام کوه تمثال سوار شده پایه افزای عزت و علا گردیدند صدای نقاره بخروش و
خروش طبل و کوس از گنبد آبنوس درگذشت و صفیر نفیر و نوای کرنا پردهٔ گوش کروبیان
فلک پیما گشت و چنانچه رسم و آئین این دولت ابد قرین است فیلان کوه پیکر برق منظر
گردون شکوه گروه گروه آراسته به یراقهای طلا و نقره و جلاجل زرین و سلاسل
سیمین و برگستوانهای زردوزی و جل‌های زربفت بر پشت هر یک علمهای خورشید تاب
نور افشان چون رایت آفتاب از اوج چرخ کبود درخشان و کوکبهای کواکب نشان
بسان قندیل ماه و مهر از پیشگاه سپهر تابنده و درخشان و بر چهره اسپان عراقی نسب
عربی نتاج همه زرین ستام و مرصع لجام و ماده فیلان کوه پایه و شتران نر و مایه
جماز با زینت و پیرایه و پیاده بسیار از تفنگچی و باندار با یراقهای زرنگار پیشاپیش
افواج نصرت شعار نظر فریب تماشائیان شهر و بازار گردید و امرا و نامداران و نوئینان
رفیع مقدار آن بدر منیر و خورشید عالمگیر را هاله وار در میان گرفته و عساکر فلک مآثر
از عقب و یمین و یسار فوج فوج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر انوار
هر یک بجا و پایهٔ خویش روان گردیدند ترک بهرام را از مشاهدهٔ این شوکت و احتشام
چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت فرو ماند و فلک چها ندیده از حسن این توزک

مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و فاضلخان میر سامان که بموجب حکم والا بجهت اوردن کارخانجات پادشاهی در مستقر الخلافه اکبرآباد مانده بود بموکب معلی پیوسته فیض حضور ملازمت همیون دریافت و روز دهم عمارات فیض بنیاد حضرآباد از سایه چتر جهان‌گشا فروغ سعادت پذیرفته روز دیگر سادات خان ناظم مهام دار الخلافه شاه‌جهان‌آباد و ابراهیم خان و طهماسب خان و فاخر خان که در سلک گوشه‌نشینان بودند باستسعاد آستانبوس خلافت و دولت آستان بوس رسیدند و مدت یازده روز شهنشاه جهان با فرخی و دولت و کامرانی در آن منزلگاه اقبال بساط اقامت گسترده نزول اجلال داشتند در این وقت راجه دیبی سنگه بفوجداری سهلسه از تغیر راجه عالم سنگه و اکرام خان بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان و حسن علیخان بفوجداری نواحی دار الخلافه شاه‌جهان‌آباد از تغیر کیرت سنگه و رضاخان بفوجداری سیوستان از تغیر محمد صالح ترخان تعیین یافته مشمول مراحم خسروانه گشتند و در این ایام میمنت پرتو شهنشاه حق پژوه قدسی خصال همعنان دولت و سعادت بزیارت روضه منوره قدوه اکابر عظام اسوه مشایخ کرام حضرت خواجه قطب الدین کاکی قدس الله سره العزیز توجه فرموده برکات اندوز گشتند و خدمه و مجاوران آن بقعه مبارکه را از فیض مکرمت و انعام بهره‌ور ساختند و سلخ ماه مذکور که ساعت داخل شدن مستقر اورنگ حشمت بود گیتی خدیو عالمگیر اورنگ

کنار دریای جون برابر موضع کوکل مضرب سرادق ظفر پیکر گشته فردای آن مقام
شد و مخلصخان بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیده بر نهج سابق بنظم مهام اکبرآباد
مرخص شد نهم ماه مذکور باغ و عمارت پادشاهی که مابین متهرا و بندرابن آن [illegible]
اند و از نزول اشرف گردید و پیشکش جعفر فوجدار متهرا مشتمل بر اسپان خوب و نفایس
مرغوب بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای انوار قبول شد و بعد از طی سه مرحله باغ
بلوچپور از نزول مسعود خرمی و نضارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد و
دانشمندخان که برهبری سعادت از دارالخلافه باستقبال موکب جلال نموده بود
جبهه سای عتبه اقبال گردید و جعفر فوجدار متهرا خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت
داکرخان قلعه دار سابق اکبرآباد بعز ملازمت فایز شد و بعرض اشرف رسید که سید
شجاعت خان بار بهر بساط حیات در نوردید و سردارخان که در سلک کومکیان گجرات
انتظام داشت چون در هنگامیکه داراشکوه بدفرجام از اجمیر فرار نموده بآنصوب رفته بود
دگر باره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولتخواهی و خدمات شایسته گشته آن
بلده را از تصرف آن باطل ستیز محافظت کرده بود عاطفت پادشاهانه او را
باضافه پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد
سوار از آنجمله پانصد سوار دواسپه سه اسپه نوازش نمود هژدهم بکمنزلی خضرآباد

...ار دریای جون برابر موضع کوکل مضرب سرادق ظفر گشته فردای آن مقام
...شد و مخلصان بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیده بر نهج سابق بنظم مهام اکبرآباد
مرخص شد نهم ماه مذکور باغ و عمارات پادشاهی که باین متهرا و بندر این ... فیض
اندوز نزول اشرف گردید و پیشکش جعفر فوجدار متهرا مشتمل بر سامان خوب و نفایس
مرغوب بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای انوار قبول شد و بعد از طی سه مرحله باغ
بلوچپور از نزول مسعود خرمی و نضارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد و
دانشمند خان که بر سبیل سعادت از دارالخلافه باستقبال موکب جلال نموده بود
... سای عتبه اقبال گردید و جعفر فوجدار متهرا خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت
قلعه دار ... اکبرآباد بجز ملازمت فایز شد و بعرض اشرف رسید که ستید
... بساط حیات در نورد دید و سردار خان که در سلک کومکیان گجرات
... هنگام که دارا شکوه بر فرجام از اجمیر فرار نموده باحمدآباد رفته بود
داشت مصدر ... خدمات شایسته گشته آن
... کرده بود بعاطفت پادشاهانه او را
... هزاری پانصد دو هزار و پانصد
... هژدهم بکیمزل خضرآباد

بخطاب اهتمام خانی سرافراز یافت و درین هنگام حضرت شاهنشاهی بنا بر رعایت
مراسم قدردانی و ذره پروری روزی در حین نهضت سوار بخانه توجه بادشاهانه
بمنزل بازماندهای شاه نوازخان انعطاف داده از روی نوازش پرسش آنها
فرمودند بیست و سیوم که موکب نصرت طراز از قصبه هندون باهتزاز آمده.

• فاضل خان میرسامان برای سرانجام بعضی مهام مستقر الخلافه اکبرآباد رخصت یافت
بیست و چهارم عرصه دلکش فتحپور از پرتو رایات جاه و جلال ساحت [illegible] گشته
عمارات فیض اساس دولتخانه آن شرف اندوز نزول همایون گردید [illegible]
مکرمت شعار مبلغی که آمده بود برسم نذر روضه قدسیه قدوة اکابر عظام شیخ سلیم چشتی
فرستاده چهره دولت و سربلندی را فروغ نیازمندی بخشیدند درین روز مخلص خان
از اکبرآباد رسیده ناصیه سای آستان سلطنت شد و فردای آن امیرالامرا که [illegible]
آمده بود و تقربخان در خدمت اعلیحضرت و کوکبان و معتمدان به مستقر الخلافه رفته
از شهر رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمدخان خواجه سرا
آمده زمین عزت بوسید و یکهزار اشرفی که پرده آرای هودج عزت نورافزای شبستان
حشمت ملکه قدسی صفات ملکی ملکات بیگم صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف
فرستاده بودند بنظر انور رسیده درجه پذیرائی یافت و تاختن خان الغ عرضه داشتی

از انجمله بچهار دو اسپه سه اسپه سر بلند باشند و معظمی ان ارسال خلعت خاصه و انعام محال
که یک کرور دام جمع آن بود کامیاب عنایت گشت نهم موکب جلال از قصبه تودهٔ گذشته
نزول اقبال فرمود در روز دیگر انجا مقام شد در بمنزل دلیرخان که در خنک نزدیکی اردو
بود عز بساط بوسی دریافته بعنایت شمشیر و انعام پنجاه هزار روپیه نوازش یافت **خلعت**
و از منصبش که بچهار هزاری چهار هزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت یازدهم
کوچ شده بطی ده مرحله ظاهر قصبهٔ بهند ون مخیم عساکر منصور گردید و در روز دیگر
انجا مقام شد درین ایام باقتضای رای عالم آرای راجه رايسنگه و بیرم دیو و سندر داس
سیسودیه و بموجب دکن و سعود خان و داد بهان راتهور و پرتاب سنگه جهالا
و جمعی دیگر در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و بهنگام رخصت بملا انعامات و مراحم
خسروانه مورد نوازش گردیدند و قطب الدین خویشگی فوجدار سورته و جونا گده
که بهنگام شورش انگیزی داراشکوه در گجرات بمقتضای پیش بینی و کار آگهی سر رشتهٔ
بندگی و دولتخواهی از کف نگذاشته از سعادت منشی با بی با عملی پرداخته منظور شده بود
منظور انظار عاطفت بادشاهانه گشته بخطاب خانی و باضافهٔ پانصدی پانصد
سوار بمنصب سه هزاری پانصدی سه هزار سوار از انجمله هزار و پانصد سوار دو اسپه سه
اسپه مشمول مرحمت شد و محمد قاسم علیمردانی از کومکیان بادشاهزاده محمد سلطان

معاودت برادر خجند و روز دیگر که مقام بود ترتیب خان را بدستور سابق صوبه دار اجمیر کرده
بعنایت خلعت و اسپ نوازش فرمودند ششم ماه مذکور نزدیک تالاب ... مستقر رایات ظفر آیت
گردید و روز دیگر که از آنجا کوچ شد راجه ... سیسودیه از قصبه ... که موطن اوست دولت
زمین بوس دریافته و مقیمان دیوان بیوتات نیز باجرای ... کارخانجات که بموجب احکام
در قلعه قصبه مذکور بود ... بوسیله ... از ملازمت اشرف مرخص گشتم که بدستور ...
کوچ بود از عرضه داشت پادشاهزاده ... سلطان ... بوضوح پیوست که شجاع با ...
سکال کم خیال بحال ... ثبات قدم ... استوار کرده
انزام افغانان ... آن بلده کشیده ... مغرور گشته بود ... احکام داده ...
بارست ... ازنهیب قرب وصول افواج قاهره ... تزلزل یافته تاب ثبات
و پایداری نیاورده ... الاول ... ادبار ... بکام ... روانه
... دیگر ... پادشاهزاده ... ششم شهر مذکور داخل قلعه ... شدند
... دولت و ... سلطنت ... فتح
... پادشاهزاده
... پادشاهزاده
... هزار سوار

از انجمله پنجهزار دو اسپه سه اسپه سربلند باشند و معظمی الیه بارسال خلعت خاصه و انعام محال

که یک کرور دام جمع آن بود کامیاب عنایت گشت نهم موکب جلال از قصبه توده گذشته

نزول اقبال فرمود و روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل دلیرخان که در جنگ زخمی برداشته

بود بعز بساط بوس دریافته بعنایت شمشیر و انعام پنجاه هزار روپیه نوازش یافت

خلعت

و از منصبش که پنجهزار پنجهزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت یازدهم

کوچ شده بطی ده مرحله ظاهر قصبه هندون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز دیگر

آنجا مقام شد درین ایام باقتضای رای عالم آرای راجه رامسنگه و بیرم دیو و سندر داس

سیسودیه و بموجب دکن و مسعود خان و اودبهان راتهور و پرتاب سنگه جهالا

و جمعی دیگر در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و هنگام رخصت همگی بعنایات و مراحم

خسروانه مورد نوازش گردیدند و قطب الدین خویشگی فوجدار سورته و جوناگده

بکه هنگام شورش انگیزی دارا شکوه در گجرات بمقتضای پیش بینی و کار آگهی سر رشته

بندگی و دولتخواهی از کف نگذاشته از سعادت منشی با آن باطل پژوه نگرویده بود

منظور انظار عاطفت بادشاهانه گشته بخطاب خانی و باضافه پانصدی پانصد

سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازانجمله هزار و پانصد سوار دو اسپه سه

اسپه مشمول مرحمت شد و محمد قاسم علیمردانخانی از کومکیان بادشاهزاده محمد سلطان

معاودت برافراختند و روز دیگر که مقام بود تربیت خان را بدستور سابق صوبه دار اجمیر کرده
بعنایت خلعت و اسپ نواختند بیست ششم ماه مذکور نزدیک تالاب راهسر مستقر رایات ظفر آثر
گردید و روز دیگر که از آنجا کوچ شد راجه راجسنگه سیسودیه از قصبه توده که موطن اوست رسیده دولت
زمین بوس دریافت و مقیمان دیوان بیوتات نیز با جراء ورود ایدکارخانجات که بموجب امر اعلی
در قلعه قصبه مذکور بود و موکب معلی پیوسته از ملازمت باشرف بود و هشتم که بدستور دیگر
کوچ بود از عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بوضوح پیوست که شجاع باطل ستیز
اشکال که بخیال محال روز چند در مونگیر ثبات قدم ورزیده باستظهار دیوار استوار که در قدیم
الایام افغانان در پیش آن بلده کشیده اند مغرور گشته بود و میخواست که از استحکام داده چندی آنجا
اقامت نماید از هیبت قرب وصول افواج قاهره پای استقلالش تزلزل یافته تاب ثبات
نیاورد از آنجا در دوم جمادی الاولی از مونگیر رایت ادبار افراخته بکام ناکامی روانه
جهانگیرنگر گردید و معظم خان با دیگر بندهای پادشاهی بیست و چهارم شهر مذکور داخل قلعه مونگیر شدند
از ورود این مژده بهجت پیرا اولیای دولت و اصفیای سلطنت را مسرت و فرحت افزود
صفیر نفیر نصرت و طنطنه کوس فتح و شادیانه نوازش بمسامع جهانیان رسانیدند بسامی حشمت پناه پادشاهزاده
محمد سلطان با ارسال خلعت خاص عز اختصاص بخشیده نه هزار سوار از تابینان آن والا نژاد را
دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند که از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار

یادکار خانی و محمد بیک برادرش بخطاب سرانداز خان سربلند گشتند و برای تسلیه حیدر
رسیده راجه جسونت سنگه که صدق ندامت و بازگشت او بر ساحت ضمیر خورشید نظیر
شاهنشاه جرم بخش عذرپذیر پرتو وضوح افکنده بود فرمان مرحمت عنوان مشعر بر مژده
بخشایش و عفو سوابق زلات و خطایا از پیشگاه عاطفت صادر گشته با خلعت خاصه
جهت او مرسل شد و بمنصب سابق که هفت هزار هفت هزار سوار از آنجمله پنجهزار سوار دو اسپه
سه اسپه بود سرافراز گردید و چون از وقوع تقصیرات مأثم گذشته از خجلت در
ناصیه عفو دیتیش بود جلایل مرحمت و افضال پادشاهانه چنان اقتضا نمود که چندی
از بساط قرب و حضور دور بوده از خجلت کردار و تشویر تقصیر برآید لهذا صوبه داری
گجرات باو تفویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم مهمات و حل و عقد
امور آنجا پردازد و کنور رامسنگه پسر خود را روانه پیشگاه حضور سازد و تا سه روز
دیگر رایات جهانگشا در امکان فیض نزهت اقامت گزیده سایه چتر اقبال فروغ بخش
ساحت آن بوم و بر بود و هر روز محفل کامرانی و کامبخشی مرتب گشته مهام امور ملک
و ملت انتظام می یافت و هم آثار نوازش و مکرمت بظهور می رسید و درین هنگام بانقضاء
رای عالم آرای امیرالامرا بمستقر الخلافه اکبرآباد مرخص گشته بعطای خلعت خاص و شمشیر
مرصع گرانبها عز اختصاص یافت و عاطفت خسروانه پرتو توجه بحال بازماندهای شیخ میر

پاک و برای طواف روضهٔ منوره و مقتدای اهل یقین نخبهٔ اصفیا کرامت آیین حضرت خواجه

معین الملة و الدین قدس سره العزیز شرف قدوم ارزانی داشته بعد از تقدیم آداب زیارت

بجهار [illegible] بجا آوردن و خدمتگزاران آن مزار قدس انوار را انعام فرمودند و از آنجا عنان

اقبال انعطاف داده در عمارات فیض اساس دولتخانهٔ بادشاهی که در کنار تالاب [illegible]

واقع است نزول اجلال نمودند و اردوی [illegible] باغ [illegible] که [illegible] کرده

[illegible] آمد و چون [illegible] [illegible] جهان [illegible]

بود بعد معاودت از روضهٔ متبرکه [illegible] راجه جی سنگه و [illegible]

با جمعی از [illegible] و سایر [illegible] [illegible] خان و [illegible]

و [illegible] [illegible] جهاد [illegible] [illegible] افغان [illegible]

و [illegible] [illegible] و [illegible] افغان [illegible]

[illegible] کرده رخصت یافتند که از [illegible] را [illegible]

[illegible] دستگیر کنند و [illegible] [illegible]

[illegible] راجه جی سنگه را عنایت خلعت و [illegible] فیل [illegible]

[illegible] و [illegible] خلعت و [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

وزهره که از رستم و اسفندیار بود در نبرد جوی و رزم آزما بودند و در هر صف آرائی
و کارزار کارنامهٔ دلاوری و استقلال رطاق بلند همت و مردانگی نهاده ضرب
تیغ سرافشان و قوت بازوی نصرت نشان کوس سروری و قصب السبق برتری
از معاندان دعوی کارزار و شرکت اندیشان نخوت شعار ربودند و بهمت کوشش
و تلاش جرأت و مساعی جهانگشا و محاربات ظفر پیرا که از ان خاقان گیتی ستان
مشهود عالمیان گشته از غایت آگاهی دل و هوشمندی هرگز پندار این امور [illegible]
غفلت به دانش خداداد آنحضرت نمیکشد و از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه
کبریا دارند این مراتب را بیاری قوت و نیروی اقتدار خویش اسناد نکرده همواره در خلوات
قدس و محافل انس بر زبان حق ترجمان که مفتاح خزاین صدق و امانت میگذرد
ظهور این مواهب عظمی و فتوحات علیا از معجزات باهرات حضرت سرور کاینات
و آثار ریاست امداد و اسعاد باطن مقدس آن خلاصهٔ موجودات علیه و علی آله و اصحابه
شرایف الصلوات و کرایم التحیات میدانیم لاجرم پیوسته شکر این نعمت از جمیله طاعات
و عبادات و ابتغاء مرضات الهی و ترویج شرع مطهر حضرت ختمی پناهی و محو آثار
بدع و مناهی بجای آرند و از قدر منزلت و توفیق نصیبه با وجود کثرت اسباب جاه و تجمل
و وفور مواد حشمت و کامرانی لحظه‌ای تن بغفلت و تن آسانی نداده بدوام آگاهی وا ایزد

ایزد

شگرف خسروانی و مصافهای سردارانهای سلطانی اتفاق افتاده و از آنجا که توفیق ربانی و
تائید آسمانی دست نوازش بر سر اقبالمندان گیتی نهاده کم بخت بلندی را این نصرت های غیبی
و فتوحات سماوی دست داده چه اگر بدیدهٔ تحقیق نیک ملاحظه رود و از تاریخ های
کهن عیار کار شوکت روزگار گرفته آید اکثر کشورکشایان نامدار را که علم عالمگیری
و جهان فروزی بدست همت برافراخته اند و سمند عزیمت در میدان خصم افکنی
و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیهٔ گیتی ستانی و طلوع نیر اقبال و کامرانی با وجود
قوت طالع و نیرنگ تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و پایه و شوکت با ایشان برابری
کند و دم معارضه و همسری زند مفقود بوده و صف آرائی و نبرد که کار آزمایان
مواقف هیجا از آن باز گویند در مدت سلطنت بطریق ندرت روی نموده و بر
ظاهر و هویداست که این پادشاه فیروز بخت نصرت سپاه بعد ضد و عالمگیری را
با وجود اعادی قوی دست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار و مکنت که هر یک
کلاه گوشهٔ نخوت و استکبار بر فرق پندار می شکست نبرد و توفیقات ازلی و
تائیدات لم یزلی در عرض سالی این کارزارهای سترگ و نبردهای دشمن سوز
واقع شده همه جا غلبه و ظفر نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفس نفیس در
دو سه موقف دشوار و معرکهٔ خونخوار که جگر گسل شیر دلان روزگار روز

سلطنت بنود صورت وقوع یافته ملک و ملت را زیب و پیرایش داد و بلاد و عباد
را ایمن و آرامش بخشید در حدایق مملکت گلهای امنیت بر نهال امنیت جهانیان شگفته
و نسیم فیروزی خاشاک خلاف از طرف چمنستان خلافت رفت پیشگاه جاه و حشمت
بی غبار و گلزار ابهت و کامرانی حسن و خار رسته چشم فتنه غنود و دیدهای ملک
برآسود فتنه جویان واقعه طلب را دست آویز شورش و آوای از کف رفت و عیدیت
منشان بدخواه را خاطر از اختلال دولت فراهم آمد لمولفه بنازم بایین شاه فیروزمند
که هرگز مبادش زکینه گزند ،، بیک تند باد نهیبش شد آب ،، دل اندر بر خصم همچون حباب
عدو هر کجا سد تدبیر بست ،، شکوهش بیک حمله در هم شکست ،، دل خصم از آنگونه در بیم
فشرد ،، که خود حمله بر قلب دشمن ببرد ،، جهان دهیب نصرتش کامیاب ،، بدانکه
نهادیا در رکاب ،، بر ضمایر دوربین دیده وران هوشمند و بالغ نظران حقیقت
پیوند که مرآة خاطرشان نقش پذیر وقایع روزگار گشته از تصفح لوایح دهر حادثه را
و مطالعه بیتابی نامها جریده عبرت بخش عبرت افزا تماشاگر ایام و صحائف احوال آنها
نمود ماند و دفاتر مآثر و صحایف مفاخر سلاطین ماضیه و خواقین سالفه جلوه گاه
انظار نتیجه ساخته نظاره گر کارخانه ابداع بوده صورت این معنی پوشیده نیست که کم
کسی از بادشاهان کشورستان و خسروان عالمگیر را در عرض این قدر مدت اینچنین محاربات

نادره

و بعد از رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچالهای سمت کده بتیل بودند و
از رفتن او خبر نداشتند مثل عسکرخان و سید ابراهیم و جان بیک پسر او و محمد بیک
ترکمان از کومکیان گجرات که او را از آنجا همراه آورده قزلباشخان خطاب داده
بود تا قریب نیم شب مورچالهای خود را نگاهداشته بجنگ و تلاش مشغول بودند
و با هوشدارخان و اسدخان و فیض الله خان و دیندارخان و دیگر سپاه ظفر پناه که
بآن طرف حمله برده بودند باستظهار حمایت دیوار مدافعت و پیکار مینمودند پس از
آگهی بر کیفیت فرار آن برگشته روزگار اواخر آن شب عسکرخان و سید ابراهیم و محمد
ابراهیم شریف میر بخشی او که چنانچه گزارش یافت زخم تیر خورده بود با دیگر سرداران
و جمعی از صف شکنان امان طلبیده نزد او آمدند و محمد شریف چون زخمش کاری
بود آن شب در همانجا بساط حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور
روی عبودیت و التجا بجناب والا آورده جبهه سای آستان جلال و بنور الانوار
بخشایش بانصاف گردیدند القصه اینقسم فتحی نمایان که دین و دولت را سرمایه
صلاح و بهروزی بود بی آنکه شهنشاه جهان بنفس اقدس تصدیع نهضت و سواری کشند
و چتر اقبال پرتو سعادت بر ساحت میدان رزم و عرصه قتال افکند بیامن بخت جوان
و طالع نصرت پیرای آن خدیو موید مظفر لوا بنوعی که متوقع اولیای دولت و اصفیای

بر فراز بلندی ایستاده و مشاهده کوشش طرفین میکرد و انتظار انجام کار میبرد
...یر مورچال شاهنوازخان که عساکر گردون مآثر ازان راه یورش کرده بودند
...یال سپهر شکوه که بنابر قرب اتصال با آن بهم خورد دیگر همه مورچالها استحکام داشت
...شش هفت هزار سوار با او آماده کارزار بود جوهر همت و ثبات در خود
ندیده فرار بر قرار اختیار نمود و چون شام در رسیده پرده ظلام در روی مخالف موفق
...شیده بود و سپاه منصور نیز بسبب کشته شدن شیخ میر سر خود سر برداشته مشغول
نهب و غارت بودند آنها فرصت نموده با سپهر شکوه و فیروز میواتی و چند تن
دیگر از سپاه راه گریز سپرد و خایف و هراسان در حجاب ظلمت لیل جان از ان معرکه
بیرون برد و ازینجهت که نوکران عمده آن شاهزاده اموال و اهل و عیال خود که همراه داشتند
قلعه اجمیر در آورده بودند از سرداران سوای فیروز میواتی یکسی با او رفیق نگشت
وخذلان انشد و مجموع اردو و بنه و اسباب شوکتش بتاراج حادثه رفته بسیاری
از خزانه و کارخانجاتش رجپوتان و مردم بی سروپا که در خدمت بر و گرد آمده بودند
در ان هنگامه شورش و آشوب غارت کردند و بغیر جواهر پوشیدنی و قلیلی از زر نقد
که در عماریهای اهل حرمش بر فیلان بود دار اشعه اموالی بجز باو نرسید و خایب و خاسر
بعد پریشانی و بی سرانجامی رو بوادی خسران و ناکامی شده عازم گجرات گردید.

نرجام در کمال متانت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد سر تا سر دره دیوارهای استوار برآورده سد سدید و خاییل محکم در پیش رو داشتند و جا بجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد واد وات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعت و محاربت میگماشتند بنابران شیخ میر و دلیرخان و سایر سرداران موکب ظفرنشان از روی پیش بینی و دور اندیشی مصلحت دولت درین ندیدند که سوار شده بر مورچالهای یورش کنند چه در صورت شتاب و استعجال مخالفان در مراتب مقاومت مردم خوب کار آمدنی بعبث تلف میگشتند و احتمال آن بود که باوجود این نیز کار از پیش نرفته خدا نخواسته چشم زخمی بجنود مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب صف آرایی و یورش و حمله بردن اعدا پرداختن سرعت و تعجیل جایز ندانسته بنابر رعایت مراتب حزم و تدبیر تانی و تاخیر می ورزیدند و منصوبه می اندیشیدند که بی آنکه مردم خوب ضایع شوند و بی فایده جمعی بر خاک هلاک افتند صورت فتح و نصرت در آیینه حصول جلوه گر آید و نیر ظفر و فیروزی از افق اقبال چهره نماید تا آنکه کارکنان آسمان و نقش پردازان تقدیر که همواره در تمهید مقدمات رفعت و اعلای رایت دولت ابد پیوند و اجرا دولت غلبه و استیلای این سلطنت ازلی بنا جهت کشائی بدایع آسمانند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیده الهی را بنوعی که در حوصله عقول و اوهام نگنجد و مدارک و افهام دوربینان

برابر مورچالهای غنیم عاقبت وخیم نصب نمود و مجاهدان دشمن سوز شعله افروز کوشش
و جدال کشته رخنه کردن دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال متهوران بازوی جرأت
و جلادت کشودند توپ رعد خروش قیامت نهیب از طرفین بغرش آمد و سحاب تگرگ
ریز تفنگ از هر دو سو بارش گرفت هوای معرکه از دود باروت و ذرات برخاسته
تار شد و زمین کارزار از محاورت شعله و شرار حکم کبریت احمر پذیرفت [illegible]
ز هر سو فرو ریخت توپ و تفنگ ؛؛ در آتش نهان گشت میدان جنگ ؛؛ بانداز
خونریز هم از دو سو ؛؛ نشستند برق افکنان رو برو ؛؛ القصه مبارزان خصم افکن
دشمن شکن بصدمات توپ و ضرب زن زلزله در اساس قرار و ثبات اعادی افکنده سر
گرم تلاش نصرت و فیروزی بودند و آن تیره بختان باطلس تیز نیز از مورچالها توپ و تفنگ و بان
بر توپخانه همعنان و افواج منصوره انداخته آثار مدافعت و مقاومت بظهور میرسانیدند و آنروز
و آنشب و روز دیگر تا سه پاس برین وتیره دایره حرب و آویزش بنیابی اشتغال داشت
و گاهی جمعی از مخالفان محال اندیش از مورچالها برآمده خیرگی مینمودند و تا بوی کین جسته
و در کمین انتهاز فرصت بودند و چون اهل توپخانه آسایش دار آتش ساخر یاد گفته در مراسم
پاس داری و لوازم هوشیاری تنها و نمی ورزیدند و شب و روز کمر همت بسته مردانه
میکوشیدند مخذولان محال طلب مجال دستبرد نمی یافتند و ازینجهت که مورچالهای غنیم

توپخانه را برده روبروی مورچالهای غنیم در مکانی مناسب نصب نماید و شروع
برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرده تفنگچیان برق صولت و شعله خویان
دولت سرگرم دشمن سوزی و آتش افروزی گردیدند و جمعی از مبارزان نبرد جو
خان و سید نصیرالدین دکنی و جمال دعنایت بیجاپوری و یوسف نیازی و امین
همراه خان مذکور مامور شدند و او با همراهان بموجب حکم معلی توپخانه را
توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده در جای مناسبی باز داشت و چون
نزدیک بود از کمال دوربینی و حزم پادشاهانه حکم اشرف صادر شد که عمده نوئینان
شیخ میر بالشکر التمش و دلیرخان با دلیر و رست پسران بهادرخان روهیله
ظفر قرین پیش رفته نزدیک توپخانه مهیای رزم و پیکار و از غدر دستبرد
خبردار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه نیم کروه پیش آمده نزول نمود
جلال پرتو اشارت یافت که امیرالامرا با جنود برانغار و راجه جسونکبه با فوج
دست راست موکب نصرت شعار محاذی کوکلته بهار و جیوش جرانغار
چپ عسکر فیروزی اثر در برابر کده بیلی دایره کنند و سایر افواج بحر امواج بالشکر قول
و جواشی و لیها نه والا نزول کرده دایره سان بر مرکز اقبال احاطه نمایند و
صف شکنان توپخانه را از جایی که بود بیشتر برده بفاصله نیم توپ انداز در

مورچال نخستین که متصل بکوه کوه تیلی بود بکاردانی سید ابراهیم که او را مصطفی خان
خطاب داده بود و عسکرخان نجم ثانی و جان بیگ بخشی که در آنوقت میر آتش بود مقرر
نمود و مورچال پهلوی آن بفیروز میواتی که از سرداران عمده آن بود سپرده و در جنب آن
چند توپ کلان بر فراز پشته که بر دروازه مشرف بود نصب کرده نزدیک بآن جای خویشتن
قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته شاهنوازخان را با پسران او
و سایر اتباع و اشیاع خان مذکور و محمد شریف نام نوکر عمده که او را قلیچ خان خطاب داده در
اوقات میر بخشی ساخته بود و برق اندازخان و جمعی دیگر بضبط و نگاهبانی آن گماشت
و از آن گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بکوه گلزار بهار متصل بود نامزد سپهر شکوه نموده
مردم او را با مغول بیگ تحاق خان خانی آنجا گذاشت چون برخی از احوال آن کوته اندیشان
بدسگال که مقدمه گذارش سوانح اقبال بود بتحریر پیوست اکنون نگارش ترقی موکب ظفرلوا
پرداخته کلک نکته پرداز را داستان طراز نصرت و فیروزی میسازد بتاریخ پنجم جمادی الآخره
شهنشاه گیتی پناه با آیین صف آرائی و تورک جهانگشائی از بازده کروهی اجمیر نهضت نموده
نواحی تالاب رامسر را از نزول والا سرادق سپهر برافراشتند و روز دیگر نیم کروهی موضع
دیورائی که از آنجا تا اجمیر سه کروه است و تا محل اقامت دارا شکوه اندک مسافت داشت
مرکز رایات فلک فرسا گردیده فرمان قهرمان جلال صادر شد که صف شکنان میر آتش

بازگشتی که کرده بود استوار داشت و بلیت و لعل و لطایف معاذیر وحیل دفع الوقت ممنود
تا آنکه آتشعبه حرص خصومت و عناد از آمدن او نومید گشت و بی نیل مقصود بامیر معاودت
نمود و چون دارا شکوه قطع طمع از آمدن راجه کرده از اتفاق و امداد او دیده امید فرو
[illegible] ... ب جهانگشا نیز باجمیر نزدیک رسید بالضرورة صلاح کار در ترک
آویزش و پیکار دیده خواه ناخواه دل بر محاربه سپاه ظفرپناه نهاد و چون میدانست که
لشکرش تاب صدمه عساکر اقبال و طاقت مقاومت با موکب جاه و جلال ندارد و جرأت صف
آرائی و معرکه پیرائی در خود نمی یافت از کوته اندیشی و ناقص خردی مصلحت وقت در آن
دید که دره کوهستان اجمیر را که از دو جانب بجبال فلک مثال محدود است گرفته
سر سر عرض آن را مورچال بندد و سینه ها ساخته بتوپ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ
استحکام دهد و بدین عنوان روزی چند گذرانیده ببیند که چه رخ می نماید و از بیم غافل
بود که باستظهار رشته خاک و گل که دست کوشش باطل بهم بسته از نهیب سطوت سیل خروشان این نتوان نشست و بدیوار ایستی که برآورده همت کوتاه بود بلند اقبال
تا باز راه نتوان بست القصه باین خیال خام و تدبیر سست نا تمام قبل از وصول موکب ظفر
اعلام شروع در بستن مورچال نموده سینه ها برهر دو جا بخش کرد و هر سینه بتعهد محافظت
و اهتمام یکی از عمده مقرر ساخته با آلات توپخانه استحکام تام داد از جانب میمنه خویش

بعد از رسیدن باجمیر دگر باره دو نجند را نزد راجه جسونت سنگه فرستاد که متحرک شده بزود
او را بیاد بود و این نوبت در صحبت که مبر جودهپور بود در حالیکه راجه را اراده آمدن
باجمیر بار مقدماتی که گزارش پذیرفت فتور یافته عزم مراجعت جزم شده بود دوباره
تحریک و تاکید آمدن نمود و چون از سیمای حال و فحوای مقال او دریافت که عزم خلاف نشان
بسته گرایده در مقام یکدلی و اتفاق که اظهار مینمود نیست امید از نیل مطلب بریده
باجمیر مراجعت نمود و راجه از انجا برگشته روانه جودهپور شد با وجود اینکه دگر
باره دارا شکوه بعد از برگشتن دو نجند از خام طمعی و باطل اندیشی سپهر شکوه را با عده سوار
نزد راجه فرستاد که بهر نوع باشد او را بکمند تدبیر و تزویر نیز باجمیر کشد آن زمره
فساد بر جناح سرعت شتافته در نواح جودهپور با او رسید و ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن
را بر حد مبالغه والحاح رسانید چون راجه از صدمه قهر و سطوت بادشاهی الظفر بیم و دهشت
بر خسار همت خورده بود و خذلان و استیصال خویش در صورت اتفاق با آن بیخرد مآل
اندیشی بوئیده پیش بین بیش هوده مینمود و از مژده عفو و بخشایش خدیو زمان و وصول منشور
لالی حیات تازه یافته بتقیس میدانست که اگر این بار در راه خلاف و طغیان دلیری کند
وعده دان بسیار دو نبار نه ندامت و اعتذار سودی ندارد لاجرم باقتضای رای مصلحت
رحن و صواب کرد افسون ملایمت والحاح او نپذیرفته قدم عزیمت بر جاده انابت و نیاز

نصرت شعار بسرداری زبدهٔ امرای رفیع مقدار امیر الامرا رونق گرفته پسران خان مذکور
و لهجعلیخان و بیرم دیو سیسودیه و سبل سنگه سیسودیه و مسعود خان و جمعی دیگر در سلک
کومکیان او انتظام یافتند و خان عالم و راجه رسنگه کور و محمد بیگ و یادگار بیگ
هراولی آن فوج دریا موج فرمان پذیر شدند و سرداری جوانغار فیروزی آثار با گرد
گرامی گوهر محیط سلطنت تابان اختر سپهر خلافت پادشاهزاده ارجمند سعادتمند محمد اعظم
گشته حکم شد که سپاهیان با بهادر خان و محمد بدیع بن نذر محمد خان و نصرت خان و
ملتفت خان و میر ابراهیم میر توزوک و فضل الله خان و سید حامد بخاری و شیخ نظام
قریشی و جمعی دیگر در آن طرف صف آرای نصرت گردیدند و فیض الله خان و دیندار خان
با گروهی از نبرد آزمایان پردل بهراولی این فوج مقرر شدند و بهرام خان میر بخشی
با جوقی از بهادران کارطلب مثل سید مسعود بارهه و فرهاد بیگ علیمردانخانی و محمد
طاهر نواسهٔ رستم خان و کامگار خان و عباس افغان و سید علی اکبر بارهه و اوزبک خان
و قطب کاسی و روپ سنگه راتهور و سید تاتار بارهه در دست راست موکب جاه و جلال
بطریق طرح تعین یافت و هراولی این فوج براجه رجروپ قرار گرفت و هوشدار خان
و شرزه خان و خیر خان و پلنگ حمله و میرزا علی عرب و عبادالله بیگ و راجه بکه کور
و گروهی دیگر از دلیران عرصهٔ دغا طرح دست چپ شده بهر جا آن همراهی او

کرسعادت پذیر دولت همراهی بودند نیز آنجا گذاشتند و راجه رایسنگه را خلعت مرحمت
کرده بمحافظت قلعه بگذاشتند و بیست و یکم رایات عالیات از قلاده نهضت نمود
و بیست و چهارم شش کروهی بالاب راسمحل نزول عسکر ظفر اثر گردید و طاهرخان
که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعز ملازمت رسیده آنچه از کیفیت حال
دریافته بود معروض داشت و باز مرخص شد و در همین منزل حضرت شاهنشاهی بر توجه ترتیب
و توزوک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر افکنده بتعبیه صفوف قتال فرمودند
کردیکه هراول بجوهر شهامت و دلاوری راجه جیسنگه و دلیرخان مقرر شده کنور رامسنگه
و بهوج راج بکواهه و دلیر و همت میران بهادرخان روهیله و نورجلی کنور بهادر سنگه
کنور میر تهیراج بهاتی و جمعی دیگر از مبارزان کارطلب جلادت نشان با آنها معین شدند
و صف شکنیان با توپخانه مشهور و زمره برق اندازان در پیش صف هراول مقرر
گردید و سرداری التمش بحسن شجاعت و کوشش زبده نوئینان اخلاص منش شیخ میر
منوط گشته امیرخان برادر او و راجه رایسنگه راتهور و کیسری سنگه بهورتیه
حیاتی زنگانی خویشگی و جگت سنگه هاده و میر رستم و منگلی خان و سید منصور و سید
ترک تواجدی بکار و شجاعت نشان و میرزا واقعیان و حیدر بیگ ترکمان
و جمعی دیگر از دلیران جنگ دست کشش همراه او مامور گردید غنیم افغان

از

پیوسته سعادت پذیر ملازمت ماکسیرخاصیت گردیدند و عاطفت پادشاهانه هر یک را بعطای
خلعت خاص و اسپ با ساز طلا اختصاص بخشید گزارش برخی از احوال دارا شکوه بعد از انهزام
بسوی گجرات چون ناظران این روزنامهٔ مآثر اقبال را اطلاع بر مجملی از حال آن خسران مآل بعد
از رسیدن بولایت گجرات و کیفیت برآمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضروری بود کلک وقایع
ارقام سررشتهٔ وقایع حضور پرنور لامع النور در مقام گذاشته بشرح بعضی از احوالش میگراید چون
افواج قاهره در تعاقب بموجب فرمان همایون و بنابر مقدمات دیگر که در محال خویش رقم زدهٔ کلک
بیان شده از تعاقب آن بدعاقبت بازایستاده طریق معاودت سپردند او این معنی را غنیمت شمرده
دگرباره بهوای خودسری و سودای محال جهل در دماغ پندار انداخت و حکم رالدس گجرات از وجود
لشکر و سرداری که با او مقاومت و مدافعت تواند کرد خالی میدانست بسوی آنحدود
قدم در راه جهل و بیابان گذاشته برهنمائی و امداد بعضی زمینداران از راه کنار دریای شور
که از تعقیب غیر مسلوک و راهی صعب و دشوارگذار بود بسرکار وادی ادبار گردید و چون بولایت
کچه رسید مرزبان آنجا از بدبختی و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان نشناخته باستقبالش
شتافت و با او ملاقی شده و دارا شکوه از مردم فریبی که داشت ملایمت و بخشش بسیار
باو کرد و دخترش را با سپهر شکوه پسر خود خواستگاری نموده با عزم درخت زمیندار مذکور
بلطایف استمالت و چرب زبانیها او را فریفته گشته آن آوارهٔ تیه خذلان را از میان ولایت

ولایت بهری بکرسیدهٔ سلطنت آمده بود جبهه سای عتبهٔ خلافت گردید هژدهم رایات منصور
از فتح شکار باهتزاز آمده باغ نور منزل از نزول همایون خرمی و نضارت یافت و دو روز
دیگر چون بومی دلنشین آنجا بساط اقامت گسترده جشن آرائی دولت کامرانی بودند و در عرض آن
روز فاضل خان میر سامان از جواهر اموال دارا شکوه را که در هنگام تحسین سعی و اهتمام خان مذکور بحیطه
ضبط درآمده بود و از نقد و جنس قریب پنجاه لک روپیه میشد بنظر انور شهنشاه جهانی گذرانید
و بیست و یکم موکب جاه و جلال از آن منزل دولت و سیادت با براحتیت نهضت نمود و در حین
مقرر شده بود که امیرالامرا درین سفر فیروزی اثر ملازم رکاب نصرت مآب باشد
بصوبه داری مستقر الخلافه معین گشت و بعنایت خلعت و فیل و از اصل و اضافه منصب مباهی گشته
رخصت یافت و تقرب خان بعطای خلعت خاص و معتمد خان خواجه سرا باضافه منصب و مکرمت
جمدهر میناکار و دیگر زنجیر فیل و محمد صالح دیوان صوبه اکبرآباد بخطاب مکرمت خانی و سایر بندگان
آنمرکز اقبال بعطای خلعت سرافراز شده رخصت انصراف مستقر الخلافت یافتند و بیست و سیوم
خطهٔ نفیس اساس شکارگاه روپباس شرف اندوز نزول اشرف گشته نزهت آن عرصه
دلپذیر و تماشای صید نخجیر بهجت افزای خاطر مبارک شهنشاه اقلیم شکار عالمگیر گردید و روز دیگر
آنجا مقام نموده شکار وحوش و طیور مسرت پیرای خاطر پرنور بودند و بیست و پنجم
رایات عالیات از آنجا نهضت نموده درین منزل اخلاص کیش شیخ میر و دلیرخان

دلیرخان

ر توقف که اگرچه بظاهر اسباب گرفتاری و رستگاری آن نوخسرو ویشتاد با و فراهم آمده بود
یام موالتش منعقد نگشته زمان مقدر نرسیده بود شاهد این مقصد در آئینه حصول
شد و چندی دیگر در پرده تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارگشایان ازل انجام نقصد
دام حبسه را بکمند تقدیر بسته بدست قهرمان جلال باز نمودند و پیش از آن او را در
نجش غبار فتنه و آشوب طلوع العنان و خلیع العذار بگذارند دست قضا عنانش
فته از توسن اقبال خود انداخت و گلشن دین و دولت از خار شورش و آسیب دشمن
داخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عبرت بخش همگنان خواهد گردید مجملا چون
ر شکوه بدستیاری کشتی عافیت از گرداب خوف و موج خیز خطر بساحل نجات
رسیده از کریوه سیوستان که محل بیم و هلاک بود عبور نمود و شانزدهم ماه مذکور
جر گذشته و او از کثرت تصرف کشتی‌ها رسید کوچ کرده بمدد رود آب تعاقب آن
تاب چه مرحله پیمود و هژدهم که باستطاع رسید ان شیخ میر مقام کرده بود آن زبده
عیان الخلافة دولتخواه از آن طرف با لشکری که همراه داشت رسیده باو پیغام نمود که
اللهٔ دولت و ریخت که شاهم از آب گذشته باینطرف آیند تا باتفاق راه تعاقب سپرده
مت بر استیصال مخالفان گماریم لهذا خان مذکور بیستم از دریا عبور نموده این طرف نزول نمود
ز جهت کشتی کم بود تا چند روز جنود ظفرمآب بنوبت از آب میگذشتند و چون تمامی

پوشید و مدار کار بر مسامحه نها داده اهل بها در از سطوت قهرمان عتاب خبر شنید و در بوقت که

نایره حسن سعی و جوهر همتی مصدر خدمتی نمایان میتوانست شد بر رشته صلاح اندیشی خیر

سگالی از کف داده باد آرمی عبودیت و نکو خدمتی را جز از قصب السبق ارادت بیلو

نخواهی گذر در کرد و اتفاقاً انقضاء اوقات در همین انتها ز ایجنی زحمتها میسر نبوق

نکشت و الا اگر ولایت بخت و یا دری سیادت گرهمت بر میان و تحوالی استه برکنار نامکر

و جا بجا صف شکنان از پیشرفت تهیه اسباب ممانعت نموده بود اوقات از اطراف ابواب

در رو مخالفان میکشودند دار اشکوه باطل نزده بالتکرار العقبه بتعب میتوانست گذشت ذر

کشتیها آنقدر بحر او بار را عبور از پایان قلعه تا پی میسر میگشت غضنفر زبده نونهال

اخلاص کیش شیخ میر ناخیر دانسته و مجاهد کردن مال از این رسید و آن رشته تیر بکار بازماند

نشد و اموال درست می آورد و مهران زود رخت بود و دولت بخار نساد او

آسایش مخافت لیکن از آن گیر آمد هرکا در در کرد و تعیین و حصول هر ملک پیشه زمانه

معقدرست و مملکت سبحان تعالی و تقدیر چندی دیگر آن رسیده بکشور عافیت در آمد اقبال

دولت زاد و در باد و حیرت و سرگردانی و تنهایی در دشت و در پیشانی سرگشته منحوا شغفتا

تا قدام بمرنج و تعب نشیب و فراز دشت ناکامی و بیست و پنج میدانی آوارگی بوده از

هر سر غار رسد بادرستی تمام جمیع وا از هر ریگ با دید مندان پیشگاه نات در راه حج

دادن

تمام شب بانتظار کشتیهای داراشکوه برکنار دریا مستعد مدافعت و مهیای ممانعت بسر برد
و نوشته شیخ میر که چنانچه گزارش یافت از جانب سکهر شتابان رفته بود در رسید و بعرض رسانید که
ما نیز درین دو سه روز میرسیم و روز دیگر مهنیان خبر رسانیدند که داراشکوه مقام کرده
لهذا مجاهدان لشکر فیروزی تمام آن روز در مورچالها خبردار و مستعد کار بوده بودند
فردای آن یک پاس از روز گذشته از اثر گرد و غبار از روی آب ظاهر شد که داراشکوه
کوچ کرده و در اثنا کشتیهای او نمودار شد صف شکنان یکبار آنکه کفار مجهز
صالح فروغ صدق دارد و کشتیهای غنیم را تا گزیر عبور ازین طرف خواهد شد بایشان تمام
لشکر آماده و مترصد برکنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها
را از آن طرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیند مقارن اینحال توپخانه
پادشاهی را که برکنار دریا نصب شده بود گشودند لیکن از جهت بعد مسافت چندان
اثری نبخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمه توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در
گل نشست دیگر مجموع آنها بلا ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده از ان ورطه تهلکه و بیم گذشت
وانیقیم منقوبه فتحی بکج باز محمد صالح باطل گشت هما تا آن بی بهره جوهر دانش
و تهی دست سرمایه سعادت را افسون وسوسهای طمع و امید فریفته و خیالات باطل
مردم فریب پرده بینش گشته دیده عاقبت بین از شرائط دولتخواهی و خدمتگزاری

دریا با خود داشته بودند و قریب یکهزار سوار از آن خیل دارا نیز با دو فیل و علی حیدر
آن طرف نزدیک کشتیها نمایان بودند ضعف شکنخان خواست که با جنود ظفر مآب از
آب گذشته بدفع دمنا عاذی پردازد و چون کشتیهای آنها بسیل آمده مانع سر
کشتیها همراه او بود بمحمد صالح پیام نمود که از آن طرف کشتی بفرستد و خود نیز
بسپاه و بابیان خویش از قلعه برآید و عقبه صعب دشوار گذاری که نزدیک
بسیوستان واقع شده و عبور دارا شکوه از آن مسند گرفته تا رسیدن لشکر منصور
حتی المقدور در مراتب ممانعت کوشش بکار برد و با اهل قلعه تاکید نماید
که هرگاه معبوران کشتیها از جای خود حرکت داده خواهند که از پای قلعه
بگذرانند از قلعه ابواب انداختن توپ و تفنگ مفتوح داشته شرایط ممانعت
بتقدیم رسانند محمد صالح از نحوست فرومایه همتی توفیق خدمت نیز اینانه
پیام داد که اگر کشتی فرستاده شود مردم دارا شکوه که بر روی آب
خواهند گرفت و برای امداد عساکر پادشاهی قدرت گذشتن بر کتل ندارد و مقاومت
دست جنود مخالف نیست و چون از کنار بحر آب عرتبه کم است که عبور
کشتی امکان ندارد و بالضرور تر عبور کشتیها از آن کنار خواهد از آن طرف در
مراتب ممانعت باید کوشید تا ضعف شکنخان از آب عبور نکرده با جوش

تمام شب بانتظار کشتیهای داراشکوه برکنار دریا مستعد مدافعت و مهیای ممانعت بسر برد
و نوشته شیخ میر که چنانچه گزارش یافت از جانب بکهر بتعاقب شتافته بود رسید مشعر بآنکه
ما نیز درین دو سه روز میرسیم و روز دیگر مهیان خبر رسانیدند که داراشکوه مقام کرده
لهذا مجاهدان لشکر فیروز تمام آن روز در مورچالها خبردار و مستعد کار بودند و
فردای آن یک پاس از روز گذشته از اثر گرد و غبار آن روی آب ظاهر شد که داراشکوه
کوچ کرده و دران اثنا کشتیهای او نمودار شد صف شکنخان بگمان آنکه گفتار محمد
صالح فروغ صدق دارد و کشتیهای غنیم را اگر عبور ازینطرف خواهد شد با تمام
لشکر آماده و مترصد برکنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها
را ازانطرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیند مقارن اینحال توپخانه
بادشاهی را که برکنار دریا نصب شده بود گشودند لیکن از جهت بعد مسافت چندان
نفعی نبخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمه توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در
گل نشست دیگر مجموع آنها بلا ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده ازان ورطه تهلکه و بیم گذشت
و آن قسم شعبده فتحی بکج باز محمد صالح باطل گشت تا آن بی بهره جوهر دانش
و تهیدست سرمایه سعادت را افسون وسوسهای طمع و امید فریفته و خیالات باطل
مردم فریب پرده بینش گشته دیده عاقبت بین از شرایط دولتخواهی و خدمتگزاری

دریا بانود داشته بودند و قریب یکهزار سوار از انجمله با رنیرا دو فیل رعایا جند در
الطرف نزدیک کشتیها نمایان بودند صف شکن خان خواست که با وجود طغیان آب از
آب گذشته بدفع دمنها اعادی پردازد و چون کشتیها آنها پیش آمده با نهر سیوستان
کشتیها همراه او بود محمد صالح پیغام نمود که از آنطرف کشتی بفرستد و خود نیز
با پیاده و بابیان خویش از قلعه برآید و عقبه صعب دشوار گذاری که نزدیک
سیوستان واقع شده و عبور دارا شکوه از آن متعذر گردد تا رسیدن جیش منصور
حتی المقدور در مراتب ممانعت کوشش بکار برد و با اهل قلعه تاکید نماید
که هرگاه مقهوران کشتیها از جای خود حرکت داده خواهند که از پای قلعه
بگذرانند از قلعه ابواب انداختن توپ و تفنگ مفتوح داشته شرایط ممانعت
بتقدیم رسانند محمد صالح از نحوه رفور مایه همتی توفیق خدمت شناسی یافته
پیغام داد که اگر کشتی فرستاده شود مردم دارا شکوه که بر روی آب
خواهند گرفت و برای انداختن عساکر پادشاهی قدرت گرفتن سرکشان و تاب مقاومت
ندارد مت جنود مخالف نیست و چون از کنار رحمن آب بمرتبه کم است که عبور
کشتیها امکان ندارد و بالضروره عبور کشتیها از آن کنار خواهد بود از الطرف در
مراتب ممانعت باید کوشید بنا برین صف شکن خان از آب عبور نکرده با جمعی که همراه

برق انداز و سیصد پیاده بند وقچی بکوتوالی قصبهٔ لوهری گماشت و قجعا بیک را
با سیصد سوار برق انداز و سیصد پیاده بند وقچی و پنج توپ از توپخانه همراه در
سنکهر تعیین نمود که از مداخل و مخارج قلعه باخبر باشد و حتی المقدور تا معاودت لشکر منصور
بتوپ و تفنگ شعله افروز نیران جنگ بوده کار بر متحصنان تنگ نماید و پنجم از آنجا
کوچ کرده بعد از طی هشت مرحله دوازدهم ماه مذکور در سیزده کروهی سیوستان نزول
...زید و نفع محمد صالح ترخان فوجدار و قلعه دار آنجا رسید که دارا شکوه پنج کروهی رسیده
...ید تا خود را زود رساند و کشتیهای خزانه و اموال و اشیا دارا را که از عقب می آید در آن
...ا سد راه شوید لهذا خان مذکور محمد معصوم خان بخشی خود را با هزار سوار برق انداز
...رده شتر بال و پاره بان و جمعی بیلدار و سقا پیشتر فرستاد که از کشتیهای دارا شکوه
...زدیک بقلعه سیوستان بجائی که عرض دریا کمتر باشد برکنار دریا مورچالها زد
...صب لعده برق اندازان و بانداران را بجا بجا نشاند و خود شاهزاده شب کوچ کرده
...ده طی نمود و سه کروه از محاذی لشکرگاه دارا شکوه گذشته اوایل روز
...ل بفاصله یک کروه از سر زمینی که محاذی قلعه سیوستان بود نزول نمود و محمد
...سیده تا نیم کروه راه برکنار دریا مورچالها بسته مترصد کشتیهای غنیم شده
...ازجائی که بود داورده بمسافت یک و نیم کروه از معسکر ظفر اثر در آن کنار

ماند. بالجمله شیخ میر پس از یک روز اقامت در سکهر بجهت رسیدن بقیهٔ اردو که
بسبب ایلغار عقب مانده بود دگر بار راه تعاقب سپرد و از تقریر مخبران بوضوح
پیوست که چون از سکهر بیست و پنج کروه پیشتر راهی بجانب قندهار جدا میشود دارا شکوه
بعد از ورود بآنجا میخواست که بقندهار رود جمعی در یافت که نوکران
و اهل حرمش نیز راضی بالعزیمت نبودند ناچار عنان ادبار بسمت تهته منعطف
وصف شکنخان که بیست و نهم محرم در نواحی قصبهٔ کهن از شیخ میر جدا شده پیشتر
بهکر شتافته بود از آنجا مدد منزل سی و سه کروه پیمود و در منزل دوم از نوکران
دارا شکوه فریقی که مذکور شد نزد او ملاقی گشتند و چنان مذکور ساختند که
پادشاهانه سامان ساخته روانه شده والای خلافت و جهانبانی موذ (?)
کوتوال دارا شکوه و چندی دیگر از نوکران او را با علمها از اردو
که هنگام عبور او در بهکر از دریا این طرف مانده فرصت گذشتن نیافته بودند
ظفر اثر رسانیدند و ظاهر شد که سپاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا
بهشتک صولت بحری بهلاکت گشته اند بالجمله سوم صفر صف شکنخان به بهکر رسیده
نزدیک قصبهٔ لوهری نزول نموده و روز دیگر منظور نسق بهکر
با سیصد و پنجاه سوار فوجدار آنجا و بهمراه یک جماعت از توپخانه را ...

بجرم

رسیده روز پیش ازانجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که دارا شکوه احمال و اثقال و بعض
بردگیان بار خزانه و طلا آلات و نقره آلات سنگین بقلعه بهکر درآورده
خواجه سرا را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق نام یکی از نوکران خویش بحراست
قلعه گذاشته و چند توپ بزرگ که باخود داشته با دیگر لوازم توپخانه و گروهی از برق انداز
و تیراندازان و پیاده ها بند و بیخ در انحصار استوار گذاشته سلخ محرم از سکهر باستحکام
باس و حرمان روانه پیش گشته و بقیه خزانه و احمالش در کشتیها است و خود از راه
جنگل درخت بریده و راه ساخته میرود و از نوکران عمده اش داود خان و شیخ نظام
عزیز و میر رستم و سید تاتار بارهه و سید جواد بخاری و دیگر سرداران با قریب
هزار سوار در نواحی بهکر ازو جدا شده راه مفارقت پیمودند چنانچه داود خان
راجهلی بسمت حصار فیروزه که وطن او بود رفت و میر رستم با گروهی
سلام شده سعادت اندوز ملازمت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید جواد جمله
اهد یافت بصف شکنان ملحق شده خان مذکور آنها را روانه درگاه
ه نمود و جمعی دیگر نیز در بهکر ازو جدا شده آنجا مانده بودند چنانچه
شیخ عبد الصمد خرانا دی که در سلک مقربان و مصاحبانش انتظام داشت
شیخ میر ملحق شد و اظهار نمود که قریب سه هزار سوار با او همراه

ولشکری که همراه او رست از آب گذشته از آن طرف بجانب سکهر روان گردد و صف‌شکن‌خان
باکومکی خویش از این روی آب بسمت بهکر شتابد تا هر دو متعاقب یکدیگر به بکار
رود و از کوه بدعاقبت تنگسار نو واو باسط ... از روز هر دو لشکر کوچ کرده در نواحی
بکهر نزول کردند و روز دیگر بنابر صلاح صف‌شکن‌خان از شیخ میر جدا شده
بسمت بهکر روانه شد و شیخ میر آن روز بجهت سرانجام کشتی و تمهید اسباب عبور مقام کرد
و روز دیگر چون چند کشتی فراهم آمده از دو دریا کوچانیده بر ساحل دریای سند در گذر
قصبه کهن نزول آورد و آن روز قباد خان با پاره‌ای جوق بسیار از رکبه از آب گذشت
و تا دو روز دیگر از دو لشکر نوبت از آب عبور میکرد و آخر روز دوم شیخ میر خود
نیز از آب گذشته مقرر نمود که بقیه مردم شبا شب از آب بگذرند و دلیرخان و قباد خان
و لشکری را که پیشتر عبور کرده بودند بر سم منقلای روانه پیش ساخت و از کنار آب بسه منزل
منزل قریب شصت کرده پیموده پنجم صفر دوازده کروهی سکهر رسیده چون
راه از کثرت جنگل و تراکم اشجار خاردار بغایت صعب و تنگ و دشوار گذار بود
و طول مسافت و سرعت سیر نیز علاوه آن گردید دواب بسیار تلف شد و لشکریان
تعب و آزار کشیدند و در منزل سیوم از خیمه و بار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند
و ششم ماه که قصبه سکهر محل ورود جیش منصور گردید صف‌شکن‌خان سه روز در

خنجر و شمشیر مورد الطاف عاطفت خسروانه گردیدند و شش هزار روپیه بخشیدند از حد مکرمان
آستان سلطنت انعام شد بیست و ششم ماه مذکور رتن سنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت
صندل ناصیه دولت ساخت و با نصد مهر و یکهزار روپیه بطریق نذر گذرانید بعطای خلعت خاصی
با نادری و طرهٔ مرصع و جمدهر مرصع با علاقه مروارید عز امتیاز یافت بیست و هفتم از بوار
بجوه کوچ شده ساحل رود گنگ از سایه سنجق جهانگشا کسب انوار میمنت نمود و تا
سلخ این ماه کناران رود دلپذیر شرف اندوز اقامت موکب عالمگیر بود و پیش از نزول
باین منزل عمدهٔ نوینان معظم خان باذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و داود خان
و فدائی خان و راجه اندرمن دهندیره و راو بهاو سنگه هاده و احتشام خان و فتح جنگ خان
و راو امر سنگه چندراوت و اخلاص خان خویشگی و خواص خان و دیگر تاز خان و رشید خان
و لودی خان و سید فیروز خان بارهه و سید شیر خان بارهه و سید منور خان بارهه
و زبردست خان و علیقلی خان و قزلباش خان و سکندر روهیله و کاکر خان و دلاور خان
و نیکنام خان و نیاز خان و قادرداد انصاری و گروهی دیگر از مردم کار و دلیران
جان سپار تعین یافت که با شاهزاده محمد سلطان ملحق گشته بتعاقب شجاع بپردازد
و هر یک از مقربین بمرحمتی مورد نوازش گردید اکنون کلک سوانح طراز گلهای براین
گلشن مآثر دولت و کامکاریست سررشتهٔ نگارش وقایع حضور پرنور را بجا گذاشته

از جمله مخالف جدا شده بتقبیل رکاب اقبال ظلمت زدای جبهه بخت گشته بود بمنصب
سه هزاری پانصد سوار و عطای خلعت خاص با پنج سر اسپ یکی با ساز طلا و مکرمت خانی که مفصل حال او
نیز سمت گزارش یافته بعنایت خلعت خاصه و پنج سر اسپ و دیگر تجمل فیل و باضافه هزاری بمنصب چهار
هزاری سه هزار سوار و کنور لعل سنگه ولد رانا راج سنگه بعطای یکعقد مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع
و راو بهاو سنگه هاده بمرحمت خلعت و اسپ و شمشیر با ساز مرصع و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب
چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و رام سنگه راتهور بمکرمت اسپ با ساز طلا و سرپیچ مرصع
و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
و هوشدار خان باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافراز و چندی [illegible]
بعطای علم و نقاره نوازش یافت و زبر سنگه ولد راجه از ده کور که پدرش جابجا نمود
در پای رنگ ودیعت حیات سپرده بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و برادرانش
هر کدام بمنصبی در خور حال منظور انظار عنایت گشته بعطای جاگیر در وطن بدستور برادر آنها
داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلک
کومکیان صوبه بنگاله انتظام داشت و بنا بر امتلا با همراهی شجاع کرین نبود [illegible]
در یافته بمنصب دو هزاری پانصد سوار تارک افتخار را افراخت و بسیاری از نوکران آن
بودند بسیار از آن ظفر مند باضافه مناصب و دیگر عطایا و مرحمت از خلعت و اسپ و فیل

خنجر و شمشیر مورد الطاف عاطفت خسروانه گردیدند و شش هزار روپیه بجنود آن حد متکفل آستان سلطنت انعام شد بیست و ششم ماه مذکور رام سنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت صندل ناصیهٔ دولت ساخت و پانصد مهر و یکهزار روپیه بطریق نذر گذرانید بعطای خلعت خاصی با نادری و طرهٔ مرصع و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید بخز امتیاز یافت بیست و هفتم از نواح کهجوه کوچ شده ساحل رود گنگ از سایهٔ سنجق جهانکشا کسب انوار میمنت نمود و تا سلخ این ماه کنار آن رود دلپذیر شرف اندوز اقامت موکب عالمگیر بود و پس از نزول بایمن منزل عمدهٔ نوئینان معظم خان با ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و داود خان و فدائیخان و راجه اندرمن دهندیره و راو بهاو سنگه هاده و جعفر خان و فتح جنگ خان و راو امر سنگه چندراوت و اخلاص خان خویشگی و خواص خان و دیگر تاتار خان و رشید خان و لودی خان و سید فیروز خان بارهه و سید شیر خان بارهه و سید مظفر خان بارهه و زبردست خان و علیقلیخان و قزلباشخان و سکندر روهیله و کاکر خان و دلاور خان و نیکنام خان و نیاز خان و قادرداد انصاری و گروهی دیگر از مردم کار و دلیران عرصه جانسپاری تعیین یافت که بپا دشاهزادهٔ محمد سلطان ملحق گشته بتعاقب شجاع بپردازد و هر یک از نیفرقه بمرحمتی مورد نوازش گردید اکنون کلک سوانح طراز که نخل پیرای این گلشن مآثر دولت و کامکاریست سررشتهٔ نگارش وقایع حضور پرنور اینجا گذاشته بنگارش

از خیل مخالف جدا شده بتقبیل رکاب اقبال ظلمت زدای چهره بخت گشته بود بمنصب
هزاری پانصد سوار و عطای خلعت خاصه و پنج راس اسپ یکی با ساز طلا و مکرمت خان که بمنصب بحالی از
نیز سمت گذارش یافته بعنایت خلعت خاصه و پنج راس اسپ و دیگر نخجیر فیل و باضافه هزاری بمنصب چهار هزاری
سه هزار سوار و کنور لعل سنگه ولد رانا جگت سنگه بعطای یکعقد مروارید و سرپیچ [illegible]
و راو بهار سنگه داده بجهت خلعت و اسپ و شمشیر با ساز مرصع و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب
چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و راجه سنگه راتهور بمکرمت اسپ با ساز طلا و سرپیچ مرصع
و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
مهوشدار خان باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافراز اند و چند
بعطای علم و نقاره نوازش یافت و رسنگه ولد راجه انرده گور که به پرسش جابجه بود
در پای رنگ ودیعت حیات سپرده بود بمنصب دو هزاری دو هزار سوار کامروا و [illegible]
هرکدام بمنصبی در خور حال منظور انظار عنایت گشته بعطای جاگیر در دکن [illegible]
داشت کامیاب گردیدند و میر محمد هادی ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلک
کومکیان صوبه بنگاله انتظام داشت و بنابر اضطرار باهراسنجی که منصب بود [illegible]
دریافته بمنصب دو هزاری پانصد سوار تارک افتخار برافراخت و بسیاری از بندهای درگاه
... برافراختند باضافه مناصب و دیگر عطایا از ... خلعت و اسپ و فیل

متعاقب آن مرحله پیمای وادی ادبار و خذلان تعیین نموده حکم فرمودند که بر اثر آن مشتی
پرداخته هیچ جا او را مجال اقامت و درنگ ندهند و تا اقصی ممالک بنگاله رفته ساحت
ولایات شرقی رویه از خار وجود شر آموزش بپیرایند و فرمان شد که پادشاهزاده والا تبار
در منزل مذکور توقف نکرده هم درین روز فیروز با جمعی که در رکاب ایشان حاضر بودند
بزودی متوجه آن مهم گردند و شب شنبه منزل گزیده آنجا انتظار رسیدن امرای کومکی و جمعیت افواج
برند و آن نهال شعبه دوحه سلطنت را عجالة للعطاء یکعقد مروارید گرانبها که [illegible] بخشش
اقدس اشرف پذیرای سعادت و شرف بود با دو پته که بر کتف همایون داشتند نوازش
نموده مرخص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارخانجات سه تقوز خلعت خاص
با شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بیست و هشتم این ماه با حشمت و سعادت
و اقبال و عز و جاه در آن منزل فیروز اثر اقامت گزیده سریرآرای دولت و کامرانی
بودند و هر روز جمعی از بندهای عتبه خلافت و مجاهدان جنود نصرت مورد انواع نوازش
میگشتند از انجمله زبده امرای عظام معظم خان که بعد رهایی از قید تا اکنون
بمنصب شش هزاری بلند گشته بود بمنصب والای هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لکه
روپیه و عطای خلعت خاص و فیل خاصه با یراق نقره و جل زربفت و شمشیر و سپر با ساز مرصع
مشمول مراحم گوناگون گردید و عبدالرحمن بن نذر محمد خان که حال سبق ذکر یافت در روز جنگ

و به سرانجامی با ایران و اهمه دیر دیگان و سایر جنود نکبت نشان عنان بوادی ادبار تافته
راه فرار پیش گرفت و اگرد و و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و حواشی دستخوش تاراج
افواج ظفر پناه گشته بباد نهب و غارت رفت و تمام توپخانه و بیشتر فیلان بزرگ پائی
او غنیمت اولیای دولت گردید چنانچه یکصد و چهارده توپ از خرد و کلان و یازده
زنجیر فیل کوه توان بقید ضبط و تصرف آمد القصه خدیو جهان بعد از حصول این
فتح سترگ که فی الحقیقه بی منت سپاه و لشکر و مشارکت کوشش خدمت فرسایان کوتاه
نظر دست داد بلکه محض تائید ازلی و امداد جیوش سماوی اتفاق افتاده ذات بنا
بدرگاه ایزد نصرت بخش کارساز بر آورده سپاس مواهب نامتناهی الهی بجای آوردند
و با جنود مسعود از لشکرگاه غنیم که نزدیک بتالاب موضع کهجوه بود گذشته منزل آرای
اقبال گردیده خود از آنجا که مقتضای دوربینی و مصلحت گزینی قلع ماده افساد و
شورش انگیزی شجاع بیخرد با جلی سیتیز بر ذمت همت بادشاهانه از لوازم بود
و بتر زودی از واجبات امور سلطنت و جهانبانی بود و تاخیر در آن منافی قانون
تدبیر میبود و چه متصور بود که آن نخل فتنه در بوستان ملک در حدود بنگاله قوت گرفته
شاخ و برگ فساد جهاند و ریشه غرور در تشید او در زمین حکومت و عناد دواند
لاجرم بعد از نزول منزلگاه عز و جلال جمعی از عساکر نصرت مآل بسرکردگی پادشاهزاده محمد سلطان

و شیخ میر اسد الله ویردیخان که جدائی پدر اختیار کرده روی ارادت بلشکر ظفر اثر آورده بود
باحراز ملازمت اشرف جهت مباهات برافراخت و در همین اثنا پیک اقبال مژده نصرت رساننده
جزء از شجاع سامعه پیرای اولیای سلطنت گشت و از گلشن عنایت ازلی باد بهار مسرت و خورسندی
بر غنچه خاطرهای عقیدتمند و فدویان اخلاص پیوند وزیده گل فتح و فیروزی
از نهال امید شگفت همای دولت بال سعادت گشود شهباز حشمت اوج عزت گرفت زمانه
تهنیت و ستایش داد سپهر بشارت کامرانی و ثنا در داد تیر از خنده نشاط لبریز گشت
تیغ را زنگ غم از دل زدوده شد کمان ابروی ناز بالا کشید سنان قد رعنائی برافراخت
نقارهای شادیانه و نشاط بر پشت فیلان و اسپان بنوازش در آمده نوای دلکشای بهجت
و کامیابی بلند گردید و از صدای کرنا و خروش نفیر طنطنه عظمت و جلالت بگوش کروبیان رسید
و با غلبه تمام و تائیدات ربانی و امداد جنود آسمانی و حسن ثبات قدم و نیروی بازوی همت و
رایات ایمن فرازنده لوای کشورستانی با وجود تفرق و انتشار لشکر و برهم خوردگی افواج
ظفر اثر و ظهور انواع نفاق پیشگی و غدر سگالی منافقان کیداندیش واقعه طلب و چندین
فتور و چشم زخم عظیم که عساکر جاه و جلال را درین مصاف اقبال روی داد اینچنین فتح
نمایان که طراز فتوحات آسمانی و عنوان مآثر کامکاری و کامرانی تواند بود نصیب اولیای سلطنت
روزافزون گردید و شجاع رسیده بخت برگشته ایام بهزاران حرمان و ناکامی و خذلان

آنها از هم بگسیختند و در بی کبر و دار شیخ دنیا فریبا که هراول صد خبر بود از دم تیغ مبارزان
شهامت پرور زهر هلاک چشید و حسن خان شکی زخمی شده در عرصهٔ رزمگاه افتاد و بسیاری
از آن مخذولان بی بها در شعلهٔ سنان آتشبار و برق شمشیر صاعقه کردار بهادران شجاعت شعار
خرمن حیات بباد فنا در داد و بلند اختر چون اختر راجع برگشته با معدودی چند از بقیة السیف
برگشته طالع رسانید القصه خدیو فیروز بخت کامیاب چون خورشید جهانتاب که بیک
تیغ کشیدن ساحت میدان سپهر از هجوم نجوم بپردازد و مانند باد صبا که بیک وزیدن
صحن چمن از خس و خاشاک پاک سازد بیک توجه پادشاهانه عرصهٔ برانغار [illegible] از
تسلط و استیلای مخالفان جسارت منش پرداختند و بعد از دفع آن مقهوران بدستکالی قرین
عظمت و جلال متوجه پیش شده لوای همت بدفع شجاع افراختند و قدمی چند زیاده بود
که مکرم خان معزول فوجدار جونپور که چنانچه قبل ازین گزارش یافته بنابر ابتلا از شجاع پیوسته
ضمیمهٔ لشکر او شده بود در موقف بدلالت بخت و رهبری سعادت ارجمند از
رو گردان گشته بجانب موکب ظفر قرین می آمد از دور برسم زینهاریان نمایان شد
و از میان مراحم پادشاهانه امان یافته شرف زمین بوس دریافت سعادتمندان جهان آرا
بر حوضهٔ فیل خاصگی داده همراه گرفتند و بعد از و عبدالرحمن بن نذر محمد خان که در زمان اعلیحضرت
در سلک کومکیان بنگاله انتظام یافته با شجاع میبود در رسید چهره بیاز بر خاک عبودیت سود

کارزار آشفته بر همان و تیزهٔ خنجر و تیرهٔ جیش می آمدند ملک از بارش پیکان و صدمهٔ بندوق
و باران سیل از ریزش ابر تندتر شده روی قهر و صولت بجانب قول ظفر قرین آوردند
و از آن سه کوه پیکر عفریت منظر یکی پیشتر آمده بفیل خرکوب مبارک قریب شد و چون ابر
تیره بخورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر کوه وقار بحملهٔ آن فیل مست باده
کین از جا رفته سررشتهٔ ثبات و قرار که مهین شیمهٔ آنحضرت مؤید کامکار است از کف
نگذاشتند بمردی ز جا یکسر مو نشد ز راه چنان سیل یکسو نشد تمکین سررشته رس با
جوهر تنش بجنبید خر غیض از یکرش و بقراولی که در حوضه یکی از فیلان همراه نشسته بود
اشارهٔ والا بظهور پیوست که فیلبان بدگهر خیره سر را که سوار آن فیل دلیر جنگجو و باشارهٔ او بحکم
محرک صولت و تندی آن بدمست دیوانه خو بود بتفنگ بزند و او بچالاکی و تیز دستی
بندوق انداخته بمساعدت اقبال خصم افکن شهنشاه جهان تیرش بر نشان آمد و آن مقهور
لئیم مانند دیو رجیم که بشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد و [illegible] پلنگ خشمگین که از قلهٔ کوه
نگونسار گردد از بالای فیل فرو افتاد و فیلان پادشاهی رسیده فیلبانان دیگر بچالاکی
خود را به پشت او رسانیدند و آن دو صفت گسسته عنان را در قید اطاعت و فرمان
خویش آوردند و آن دو فیل دیگر از قول همایون گذرنده شده بجانب دست راست جیوه
سعود حمله کردند و درین اثنا بلند اختر پسر شجاع و چندی دیگر از سرداران اوشتل

جمعیت قول همایون نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب فیروزی مآب نماند

بالجمله مخالفان تیره اختر از مشاهدهٔ تزلزل افواج نصرت شعار خیره‌تر شده بهادران جمیات اینما

با فیلان مذکور روی جسارت بقلب لشکر ظفر اثر آوردند درین هنگام از بهادران حمود قاسم

مرتضی خان از میسرهٔ قول و بهادر خان از التمش و حسن علیخان از طرح دست چپ هر یک با

معدودی از همراهان نیز از روی همت و اخلاص رخش شجاعت برانگیخته سر راه بر دشمنان گرفتند

و در همین وقت شهنشاه و توفیق همپایه نیز از مشاهدهٔ اینحال روی فیل مبارک آسمان تمثال

بسمت اعدای بدسگال گردانیده متوجه دفع آنها گشتند چنانچه ثبت قول همایون بجانب

برانغار نصرت آثار گردید و مبارزان فیروزمند و مجاهدان ظفر پیوند که بر اعادی حمله‌آور

بودند نیز از روی جرأت و استقلال و پشت گرمی امداد و اعانت سایهٔ ذو الجلال مجدد کوشش

تمام نمایان کرده بفوج خصم در آویخته بودند در معرکهٔ زد و خورد سبک سر و زود انجام کینه‌خواهان

مخالفان فتنه کیش را از پیش برداشتند و تیغ تیز و سنان خونریز بسیاری از آنان را کشته بخاک

با تن سینه بر خاک هلاک افکندند و آثار غلبه و استیلا برافراشتند سید عالم بارها جهد بهادر

شجاعت بوده در میان دلیران فیروزمند لوای دعوت از سر رفته و بازوی همت

گشته بکام قرار داده بار برای کرامت بود تا کشته لیکن آن سه فیل مست بوده

که پیشاپیش فوج بودند در دفع دستهٔ مبارزان دلیر ضرب تفنگ و تیر و جا از جا

نمودار ابر مطیر بود و عرصهٔ دار و گیر از مبارزان دلیر نیستان پر شیر نمود و نوک پیکان
جگر فرسا سوزن آسا خار آرزوهای باطل از دل اعدا برون کرد و ناوک مغفر شکاف
جان ربا بمشبک سازی و رخنه پردازی هوای پندار و غرور از سر پر شور مخالفان برآورد
بیت ز برج کمان طایران خدنگ ⁂ پریدند بر روی مردان جنگ ⁂ نهان گشت
از تیر فرق عدو ⁂ بدانسان که در زیر نرگس کدو ⁂ گذشتی خدنگ از تن زخمدار
به بر جستی باد از لاله زار ⁂ درین اثنا سید عالم بارهه که از سرداران عمدهٔ آن لشکر و کوه
اعظم الجیش بکثبت اثر بود با فوج عظیم از دلیران کارطلب جلادت نشان و سه فیل مست
جنگی کوه توان که هر یک آشوب کشوری و برهم زن لشکری بود از دست راست غنیم بر
جرانغار موکب ظفر شعار حمله کرده بصدمهٔ فیلان مذکور افواج دست چپ برهم خورد
و پای ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق مدافعه و محاربه نیافتند کوشش و لی
و آویزشی هزیمت خورده براه بی ناموسی شتافتند از وقوع این حال کمال تفرقه و فتور
بعساکر منصور راه یافته تمام افواج بحر امواج بهم برآمد و مردمی که نه آب روی غیرت
و حمیت داشتند و نه بهره از گوهر بهای اخلاص و فدویت بوسوسهٔ دیو پندار
و رهزنی غول ادبار از سعادت و اقبال روگردان شده عنان بوادی گریز پیچیدند
و بلا ضرورت عار فرار گزیده عرض سپاهیگری و ناموس مردی خود بردند و مسلک

کذشته با فواج غنیم رسیدند ونخست از طرفین بانداز[ی] وجنک توپ وتفنک بر
نیران جدال اشتعال یافت وهنکامهٔ برق افروزی رعد وسوز کرمی پذیرفت
نهیب صور ضرب زن ونیش زنبورک خصم افکن آثار قیامت آشکار و رک جان
فکار کردند توپ شیر دل آهنین دل با آواز بلند آوازهٔ اجل در شش جهت معرکه
درداد ومهرهٔ تفنک جان کسل از مهرهٔ پشت مخالفان کذر کردن آغاز نهاد از کرمی
برق بندوق دهان آب تیغ وسنان آتش آمیز شد وبس که نایرهٔ کین بر افروخت توکفتی
زمین شعله خیز وآسمان شراره ریز کشته بیت شد از برق کین کرم بازار جنک ::
خروشید با اژدهای تفنک :: دمادم ز خوابیدن ماشها :: همی رفت دشمن بخواب فنا ::
ز بس آتش کینها در کرفت :: عرق بر بدن رنک اخکر کرفت :: درینحالت از توپخانه هوا
توپ بالشیل مرکوب زین الدین پسر شجاع رشید ویکپای فیلبان ویکپای شخصی که در عقب
فیل نشسته بود براند لیکن باو و فیل آسیبی نرسید ورفته رفته شعلهٔ حرب افروخته
ترشد میان هراول هنود وسعود ولشکر مخالف کار جنک از رعد خروشی ومعقد
ریزی توپ وتفنک کذشته بآمد شد ناوک وخدنک رسید ومبارزان پیکارجو
وبهادران شهامت خو از هر دو سو دست کوشش از آستین جرأت برآورده معانقه
بر دوختند وبآتش غیرت هنکامهٔ کارزار کرم ساختند از کثرت بارش تیر کمان

سپاه را بمقتضای وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ در معارک کشورکشائی
تأیید آسمانی و نصرت و اعزاز ربانی نظر نیست و از کمال صدق
اعتماد همت خدا داد خویش بر اعانت و امداد سپاه و لشکر نه
... ارباب صدق کریمه کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ
... و قلت اعوان و انصار آزموده و بنیروی ثبات و شجاعت
همت که سرور و قصب السبق برتری از خسروان آفاق
... بر تفرق افواج و نقص کمیت لشکر منصور نفکنده باستظهار
... خویش با وی با بقیهٔ عساکر فیروزی مآل متوجه میدان
... و شجاع که روز پیش چنانچه گزارش یافت تقسیم افواج
... و جناح مرتب داشته بود درین روز آن ترتیب
... مجموع لشکر خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز
... خورد در وسط فوج قرار گرفته زین الدین پسر بزرگ او
... و حسن خویش در دست راست و سید قاسم و دیگر
[illegible]

ایستادند و بخواص امرا و بندهای که در رکاب فیروزی مآب حاضر بودند خطاب کرده فرمودند که سنوح این قضیه از متممات اسباب فتح و ظفر میدانیم چه هرگاه آن مفسد ضلالت کیش با داعیه بدخواهی و خلاف اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصلحت دولت است و عنقریب سزای کردار نکوهیده خویش خواهد یافت و بخبر برهم خوردگی صفوف و تجدید تو زوک افواج پرداخته اسلامخان را که هراول برانغار بود بجای آن رمیده بخت تیره روزگار سرکار کردند و سیف خان و اکرام خان را با جمعی از دلیران بکار جو و مبارزان بسالت خو هراول او ساختند و دگر باره صفوف نصرت و فیروزی آراسته لوا دولت و بهروزی افراختند چون کوکبه اقبال جهان افروز صبح ظاهر شده غبار فتنا دمیدند و تیره شب روز نوشت و خسرو گردون سریر عالمگیر مهر بقصد جهانگشائی ترکش زرین از خطوط شعاعی بر میان بست شهنشاه خورشید قدر فلک اقتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ و کارزار جوشن نصرت و توفیق پوشیده و تیغ بخت و بازو حمایل کرده بدستور روز پیش بر فیلکوه شکوه سپهر مانند سوار شدند و اگرچه از لشکریانی که روز گذشته در ظل رایات فتح آیات مجتمع بودند بواسطه سنوح قضیه شورش انگیزی راجه جسونت سنگه تیره بخت درین روز فوج متفرق شده از موکب جلال تخلف ورزیده بودند لیکن از آنجا که

ه یافته مردم بهم برآمدند و خبرهای موحش لشکر اشوب شایع شد
ـه هرزه کاران اردو سر لف دربرداشته دست جرات بجرانه
ب بادشاهی را امتعه و اموال امرا و منصبداران و سپاهی دراز
ش افزائی بر دختند و چون نزدیک بصبح اینخبر بلشکر ظفر پیکر
ا جنود فیروزی اعلام گشته سلک جمعیت موکب همون از
ا از مردم پست فطرت کم حوصله و آحاد لشکر و سپاه برای حیر
ایحکی و اضطراب بعسکر والا شتافتند و باین تقریب رخ
جمعی از سفله نهادان کوته اندیش و دور دیان منافق کیش
ا طایل احتمال غلبه طرف مخالف رجحان داده شبا شب
روهی دیگر از بیدلان عافیت گزین و کم زهرگان ادبار
ره از دولت مرافقت و همراهی موکب جهانکشا بازماندند
ر شعار بمسامع جلال رسید خدیو روزگار که ذات قدسی
ر و همت ثبات ارکانش در شداید و مهالک بان

ظفر پرا همراهی موکب جهانگشا اختصاص یافته بود لیکن از آنجا که طینت فتنه سرشتش از خمیر
مایهٔ کفر و عنا د مخمر و داعیهٔ شر و فساد در ضمیر نفاق پرورش مرکوز و مضمر بود و نظر بخبث
باطن خویش کرده خایف و هراسان می زیست پیوسته از بدنهادی و شقاوت منشی زحمت افزا
و بداندیشی میجست و همواره مادهٔ خلاف و طغیان در خاطر می ریخت تا آنکه در یوقت که
خدیو جهان نظر بر ظاهر حال آن کافر بدسگال کرده او را سردار فوج برانغار ساخته بودند
بعزم شورش انگیزی از معرکهٔ کارزار قصد فرار نمود و شبا شب کس نزد شجاع
فرستاده از داعیهٔ فاسد خود او را خبر داد و او آخر شب مذکور از تیره روزی و
برگشته بختی با تمام لشکر و سپاه خویش و گروهی دیگر از راجپوتان ضلالت کیش که با او در انتساب
معین بودند مثل مهیس داس و رسنگه و هر رام راتهور و بلو چوهان و جمعی دیگر از تیره
عقیدتان باغوای غول جهل و غرور از موکب منصور روگردان شده عنان بوادی ادبار
تافت و نخست باردوی پادشاهزاده محمد سلطان که بر سر راه آن گمراه بود گذشته
مردمش دست جسارت بغارت گشودند و هرچه توانستند تاراج نمودند و چون بنگاه
اقبال رسید نیز در اثنای گریز از مقاهیر لئیم دست اندازیهای عظیم واقع شد و همچنین
آن سیل اهل نکال با آن حزب کفر و ضلال بهر جا میگذشت هرچه و هرکس بر سر راه
می آمد دستخوش تاراج و پامال تطاول راجپوتان میگشت و از جهت شورش آن انقلاب

آواخر این شب سعادت پرتو سانحه شورش فزا بظهور پیوست که ظاهربینان صورت پرست آن را چشم زخمی عظیم دانستند و از آنجهة فی الجمله تفرقه ذره بمحوردی بعساکر منصور راه یافت چنانچه جمعی از کوته فطرتان تنگ حوصله را که از پیرایه ثبات نفس و رسوخ همت بهره نداشتند پای قرار لغزش پذیرفته عنان استقلال از کف رفت و تیره درونان نفاق پژوه را که هیچ لشکری از وجود فساد آمود آن گروه خالی نیست دست آویز خلاف منشی و بیراهه روی بدست آمد اما هواخواهان وفا کیش عقیدت منش که پیوسته لطایف تاییدات آسمانی و امداد عون عنایت ربانی درباره این دولت جاوید آئینی توسط اسباب ظاهری بچشم شهود و عیان دیده و حسن توکل و رسوخ همت آسمان پیوند ایشان پیوند فیروزمند بارها در مهالک و خطار سنجیده بحبل المتین اقبال بی زوال شاهنشاهی وثوق و اعتصام تام داشتند تزلزل در اساس والای عبودیت و اخلاص ایشان راه نیافت شرح این واقعه عبرت افزا آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش جهالت خو که شهنشاه فضل پرور فتوت گستر از کمال مروت ذاتی و کرم جبلی مساوی زلات و تقصیراتش بعفو و بخشایش مقرون ساخته مراحم و عنایات مالا انداز که بمختصر از آن رقم زده کلک حقایق نگار شده درباره او بظهور رسانیده بودند اگرچه بظاهر سر بر خط بندگی و انقیاد نهاده اظهار دولتخواهی میکرد چنانچه بدین جهة در بین یورش

اژدهای آتش‌فشان بان و نهنگ خون‌آشام توپ و تفنگ را سر بجان مخالفان دادند
و تا شبانه نظر بینی هنگامهٔ جدال گرم بود و چون شب در رسید و ظلمت لیل پردهٔ تیرگی
بر چهرهٔ بخت اعدا کشید شجاع فرقهٔ مذکور را با توپخانه باز پس طلبیده سپاه خود یکجا فراهم
آورد و چون سرزمینی که اعدا آنجا بجنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر معسکر گیتی‌ها
اشراف داشت معظم خان بصوابدید رای صایب چهل توپ از توپخانه بادشاهی برده
در سرزمین مذکور روبلشکر ادبار نصب نمود و در هم یکی مورچالها در شد که عساکر
ظفرقرین بهمان ترتیب و آیینی که صف بسته بتهیا ده بودند از بهیان فرود آمده با جوشن
و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزنشان هر یک در پیش فوج خود مورچال
بسته از غدر و کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر معظم خان تا پاسی از شب باطراف
فیروز مصاف گشته باهتمام مورچالها و تاکید مراتب خبرداری و کشیک قیام داشت
آنشب بر طبق فرمان لازم الامتثال جبارزان موکب فیروزی مآل سلاح از بر نفکندند
و زین از اسپان بر نداشتند و گیتی خدیو عالمگیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط بادشاهانه
از فیل فرود آمده بدولتخانهٔ مختصر که برپا شده و والا ذرات نیز درکار اتقان ترتیب یافته
بود نزول اجلال ارزانی داشتند و بعد از ادای نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزی
از حضرت خلاق بی‌نیاز با بخت بیدار و دل هوشیار بر بستر استراحت تکیه فرمودند در

ادروانی

کماشت مجملا بعد از انقضای چهار گهری از روز مذکور که صفوف قتال ترتیب یافته بود
شهنشاه موید عالمگیر بسنت سنیه خویش که در معارک رزم و پیکار التزام سواری
بر فیل نموده اند تا فروغ طلعت جهان انوار از اوج رفعت و علو بر عرصه کارزار
تافته هم از حسن دلیری و تلاش و جوهر سعی و کوشش مجاهدان فیروزی شعار آگهی
یابند و هم افواج نصرت اثر و کافه سپاه و لشکر از مشاهده فر عظمت و جلال آنحضرت
سرمایه ثبات همت و استقلال گرد د بسان خورشید که بر سپهر اعلا بر آید بر فیل ظفر
پیکر آسمان منظر سوار شده پایه افزای عزت و علا گردیدند و هم عنان جنود توفیق
و تایید با فر فریدون و حشمت جمشید در کمال آهستگی و آرام بنوعی که ترتیب صفوف
و تسویه افواج بر هم نخورد مسافتی که تا لشکرگاه غنیم بود بکام نصرت پیمودند و سه پاس
از روز گذشته بفاصله نیم کروه از معسکر مخالف در سرزمینی که توپخانه همایون را نصب
کرده قراولان موکب قتال آرای میدان جنگ دیده بودند در برابر اعدا صف آرا
گردیدند شجاع فتنه اندیش آن روز قدم جرات از جای خود پیش نگذاشته برخی از توپخانه
با سید عالم بارهه و سید مرتضی امامی و شیخ ظریف قریلو و سید راجی سرداران خلق
بدیع کرده از لشکرگاه پیش فرستاد که آمده در برابر جنود ظفر اثر بتوپ و تفنگ نایره
جنگ برافروزند باشاره والا کار فرمایان توپخانه منصور نیز شعله افروز حرب و پیکار گشته

شکوه سبزه دشت و صحرا کوه مینمود و زمانه شور محشر عرض میکرد و زمین از رنج
وسعت قرض میکرد چنان از جوش لشکر تنگ جا بود که نقش سایه بر دوش هوا
بود اگر سیاب باریدی جوباران نماندی بر سنان نیزه داران القصه قریب
نود هزار سوار مکمل آراسته که کم وقتی در ظل رایت سلاطین نامدار و خواقین گردون
اقتدار مثل آن فراهم آمده باشد مهیا و مستعد گردید و حکم اشرف
صادر شد که از دو منزل دولتخانه والا در هرجا که بود نزول اجلال داشته باشد
و در همین روز شجاع نیز ترتیب و تسویه افواج خویش پرداخته خود با الله‌ویردی
و عبدالرحمن بن نذر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خرد خود با سید عالم
بارهه و سید قاسم قلعه‌دار الله‌آباد و سنجر و سیف‌الله پسران الله‌ویردی خان را
با فوج خان مذکور و قشونی دیگر از مردم کاری هراول کرد و شیخ ولی فرملی را
با جمعی هراول آنها تعیین نمود و زین‌الدین پسر بزرگ را با فوج عظیم در برانغار باز داشته
حسن خویشگی را با جمعی هراول او ساخت و دیگر خان صفوی با سید راجی و چندی دیگر از
سرداران عمده و گروه انبوه در جوانغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوجی طرح ساخته
اسفندیار معموری را در التمش مقرر داشت و اهتمام توپخانه با ابوالمعالی میر آتش گذاشته
میر علاء‌الدوله دیوان خود با جماعه کینه‌دلی و سید قلی اوزبک را با جوق قراول

و مواکب نصرت پیرا الوآء همت بدفع اعدا برافرازند بمجرد صدور امر
با دریای لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمد و نهنگان شیر افکن
با زیب جُبّه و جوشن پیراسته فوج فوج مانند موج از پی هم بر خاستند
جنود دولت و پیر توزوکان بهرام صولت بترتیب و تسویهٔ عساکر
پرداخته صفوف قتال برآراستند هراول برایات اقتدار بادشاهزاده
سلطان رونق یافته خان عالم و سید مظفر خان بارهه و سید نجابت بارهه
شیر سنگه راتهور و قزلباش خان و راجه اودیبهان میر سید و جسن کور
جسنگه و اودیبهان کور و گروهی دیگر از مبارزان شهامت نشان
شدند و ذو الفقار خان با توپخانه و اکثر برق اندازان و جمعی از دلیران
ثابت قدمان معرکه هیجا مثل فتح جنگ خان و رشید خان انصاری
سنگه هاده و بودی خان و سید شیر خان بارهه و زبردست خان و سکندر
سنگه راتهور و دولت افغان و سید نور العیان بارهه و کارخان
دا و رداد انصاری و رسول بیگ روز بهانی هراول آن مقدمة الجیش
و اهتمام مردم برق افکنی و دشمن سوز نبش قدم میدان نصرت گشته

شرح سخن صورت حال شجاع فتنه جوی عافیت دشمن است که از بیخردی باطل اندیش و زیاده طلبی و حسد کیش حقوق مروت و مردمی خدیو جهان و مراعات سوابق مهد و پیمان بر طاق نسیان گذاشته با دامن نخوت و غرور شیران خلاف و نزاع از وخت و بدست کردار خویش تیشه بر پای بخت و دولت زده با تش کین خود سوخت تفصیل این مقال آنکه چون بنصایح والای شاهنشاهی که هر یک عنوان نامه هوشمندی و آگاهی بود آن سر خوش نشهٔ غفلت و غرور را افاقه شعور دست نداد و چنانچه گزارش یافت از اراده آباد بقصد محاربه و پیکار کام ادبار پیش نهاده گرد ناصواب خویش رسوخ و اصرار داشت و در بیوقت با جنود نکبت اثر در برابر موکب ظفر پیکر نشسته همت بر استیصال خود میگماشت لاجرم شعلهٔ قهر جهانسوز شهنشاه دشمن گداز از کانون غیرت زبانه زده صرصر سطوت بادشاهی از مهب غضب وزیدن گرفت و تنبیه و گوشمال آن بیخرد بد مآل از وجهات دولت و اقبال دانسته روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی مطابق بیست و سیوم دیماه کرروز دوم وصول رایات ظفر بآن موضع کوره بود عزم صف آرائی و کارزار با آن برگشته بخت تیره روزگار از خاطر اقدس سر زده فرمان قهرمان جلال صادر شد که توپخانه رعد نهیب برق نشان را پیش برده در برابر افواج غنیم معاینه بار آتش

سینه وری نهاده نزدیک کاراگهان روشنست که
ان سست کج شعله باجار وخس آن کند که باخویش مغرور
ر کم ظرف همچون حباب ز خویش سست بنیاد کارش خراب
م که این رذایل فساد انجام باسوء تدبیر واختلال رای که خود
از زیان وبحقیقت دشمن جانکاه عبارت از انست قرین شود
وخامت اثر کفران نعمت وناسپاسی ونسیان عهود وناحق شناسی علاوه
ه پاس واندیشه حق پژوه که دولت وبهروزی وسعادت دنیوی
ت انست مفقود باشد مکافات آن بطریق اولی از پیشگاه عدالت
ه یاداش هر نیک وبد در کارخانه قدرت بدیع او آماده ومهیاست
رسد وپیداست که چون کسی را اتفاق ظهور این احوال با یکی از
ان اقبال وبرگزیدهای خاص ذوالجلال افتد زودتر از زود مستحق خذلان
وسزاوار نکبت وادبار گشته سرانجام کارش بخواری ونکونساری کشد
پیشگاه اراده ازلی ومشیت ربانی هر کس غبار خلاف انگیزد روزگارش
مذلت بسر ریزد وهر که از محال جویی وناخرسندی با قضا وقدر ستیزد
... که هرگز برنخیزد مصداق این

کشته بود درین تاریخ که در روز بعد از آن محاربه و قتال روی داد موکب جاه و جلال
پیوسته جبهه سای آستان سلطنت شد و از پی رسیدن بوقت مجدد اخلاص و احسن
و نیکو بندگی و جوهر همت و کار طلبی آن خان والا مکان در پیشگاه خلافت جلوه ظهور نمود
مشمول انظار عاطفت و توجه بادشاهانه گشت و یکهزار مهر بر سبیل نذر گذرانیده بعطای
خلعت خاصه با بادری قامت مباهات افراخت و شهنشاه موید مظفر روز دیگر در آن
منزل فیروزی آثار اقامت گزیده تقسیم افواج نصرت شعار و تمهید لوازم رزم و پیکار
پرداختند و درین روز بادشاهزاده محمد سلطان بعنایت خنجر خاصه با علاقه مروارید
و یکصد اسب از آنجمله ده راس عربی و عراقی و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقه
مروارید و یکصد اسب از آنجمله پنج راس عربی و عراقی یکی بازین و ساز طلا مطلا
نوازش گردیدند صف آرای عساکر منصور باشی ف دانش فتنه ساز که
با آنچه از جنون و عز بر ضمایر دوربین دیده وران دانش آیین صورت این معنی جلوه گر است
که هیچ صفتی در آدمی نکوهیده تر از لجاجت و پرخاشجوئی و شور انگیزی و فتنه جوئی
نیست چه بر دارنده این خصال ذمیمه بسیار باشد که دولتها عظیم خلل پذیر گردد
و کاخ رفعت و قصر حشمت سلاطین والا مقام بانهدام گراید بسا نامداران والانژاد
... ل و عناد خرمن اقبال و کامرانی بباد داده اند و از ناقبتی ...

دلیکار

و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید

و بعرض اشرف رسید که راجه ازده کور از کومکیان عساکر منصور بسبب اشتداد آزار

قدیم در نواحی مستقر الخلافه اکبرآباد روزگار حیاتش بسر آمد چهاردهم که عبور موکب منصور

از نواحی مکن پور رسید شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب همت از ذرهای آگاه دلان و استفاضه

انوار توجه از بواطن اولیاء اللّه شیمه کریمه آنحضرت است بروضه قدسیه قدوه اصفیای

عظام نقاوه عرفای کرام حضرت سید بدیع الدین قدس سره که بزبان عوام اهل هند شاه مدار

مدار اشتهار دارد عنان توجه والا انعطاف داده رسم زیارت بجای آوردند

خدمه و مجاوران آن مزار فایض الانوار از فیض انعام عام بهره ور ساختند هفدهم ظاهر

قصبه کوره که پادشاهزاده محمد سلطان با عساکر منصور آنجا نزول داشتند و شجاع

بخبر گروهی آن رسیده توقف ورزیده بود و توپخانه در برابر خود چیده عزم

صف آرایی داشت مضرب سرادق نصرت و ظفر گردید و پادشاهزاده محمد سلطان

احراز سعادت ملازمت اشرف نموده یکهزار مهر بطریق نذر گذرانیدند و بعطای خلعت

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند و بجمیع سایر امرا و بندهایی که در رکاب ایشان

بودند بدولت زمین بوس رسیدند از شرایف اتفاقات و بدایع اسباب فیروزی

زبده امرای عظام معظم خان که بموجب یرلیغ گیتی مطاع از خاندیس متوجه درگاه

خویشگی و خواجه خسرو نوکران خود بر سر جهنور فرستاده بود و آنها رفته محاصره
آن بیدرجته بودند مگر نعمان معفور حاکم آنجا تاب ثبات و پایداری در خود ندیده
بعد از انداختن توپی چند و اندک آویزشی از قلعه برآمد و باتفاق زمرهٔ مذکور
در دو منزلی اله آباد باردو پیوست منضم گردید الغایه که آن موقد نیران فتنه
و فساد باله آباد رسید سید قاسم بارهه نیز از قلعه برآمده باو ملحق شده
آن باطل اندیش بخرد بدستور سابق قلعه بتصرفش واگذاشت و سید تاج الدین نام
سیدی از اقوام خود بنیابت خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت [illegible]
فتنه گشت و شجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب گذشته
قدم جسارت پیش نهاد و سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای هوشمندان خواهد گردید
درین هنگام عاطفت پادشاهانه داود خان را بمرحمت فیل با جل زربفت نواخت
و حسن علی خان را قوش بیگی کرده باضافه منصب و عطای خلعت و علم سرافراز ساخت
دوازدهم ماه مذکور میر ابوالمعالی ولد میرزا والی مرحوم از جاگیرداران صوبه بهار
که بنابر ضرورة به شجاع گرویده درینوقت برهبری سعادت از آن گروه ادبار اندیش
بموکب اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریافته بعطای خلعت و اسپ
با ساز طلا و فیل با جل زربفت و شمشیر و خطاب میرزا خانی و انعام سه هزار روپیه

مذکور از سورون لوای توجه بمدافعه او افراخته‌اند و بپادشاهزاده والا نژاد و عساکر
منغلان فرمان شد که در جنگ و پیکار تعجیل نکرده انتظار وصول موکب مسعود برند
و در همین روز که از نواحی کوچ میشد ذوالفقار خان از مستقر الخلافه اکبرآباد
رسیده بلشکر ظفر اثر ملحق گشت و بهادر خان بلشکر منغلان مرخص شد و بعد از طی دو سه مرحله
بوضوح پیوست که شجاع بالهآباد رسیده و سید قاسم قلعه‌دار الهآباد بمقتضای
زارداد و رفته با او ملاقی گردیده است مجملاً از حال بد فرجام آن ناحق شناس بعد از آن
از پتنه الی حین بنارس رسید از ظلم پرستی و بیدادی که همواره در طبع او مرکوز
بود دست جور و اعتساف برکشیده متوطنین آن بلده کشاده محصلان و متشددان
گماشت که مبلغ خطیر از زمره تجار و متمولین هندو و مسلمان که در آنجا بودند بگیرند
بجبر و قهر عنیف قریب سه لک روپیه بزور سرپنجه تطاول از اهل بنارس گرفت
و از کمال بی‌پروائی و بیهوشی او جمعی که متصدی این جور و ظلم بودند بر وفق معمول
بنیم بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ
اضعاف مبلغ مذکور از میان برده انواع تعرض بعرض و مال و ناموس مظلومان
رسانیدند و آن بیخرد بدمآل جمع این مال سرمایه جمعیت اسباب پریشانی و نکال
ساخته از آنجا قدم جرأت پیش گذاشت و چون فوجی برگردید که سید عالم و حسن

سورون

قصبهٔ سورون گسترده‌اند و روز دیگر در آن نخچیرگاه اقبال مقام کرده شکار
پرداختند و از آنجا که خدیو جهان را نیت خیر فرجام و همت حق‌اساس بر مدارات
شجاع فتنه انگیز با سپاس مقصور بود و مقتضای عموم رافت و صلاح اندیش
میخواستند که تا ممکن و میسر باشد امر مهم بمدارا و مصالحه انجام یابد و کار بستیز و آویز نکشد
از یک منزلی سورون و کرباره قدسی صحیفهٔ مشتمل بر مراتب نصیحت و خرد در دوری قوم
کلک فتوت گستر ساخته مصحوب یکی از بندهای درگاه نزد او فرستادند تا کیفیت حرمت
و حقیقت ما فی الضمیر آن یا بجوهر دانش و تدبیر بوضوح پیوسته انجام را بایست
نیز بظهور رسد و در همین منزل مخلصخان که برسم سزاولی اعیان کرمنقلا تعیین یافته بود
از لشکر بادشاهزاده محمد سلطان رسیده احراز دولت ملازمت اشرف نمود و عرضداشت
آن والانسب مشعر بکیفیت حال جنود مخالف بخدمت همایون گذرانید و چون اخبار قرب
وصول شجاع و مقدمات فتنه جوئی و شورش انگیزی او روز بروز بمسامع دولت رسید
و بتفحص انجامید که آن شوریده دماغ سودای سلطنت بر رواج نصایح و شرایف ملاطفات
خسروانه ترک خیال ستیز نکرده از سر جد و همت بر استیصال خود میکارد و در کار
دعا و نبرد ... ممکن است که به هیچ وجه مدارا و مواسا با او سود ندارد لاجرم نیرانی سطوت
و تسلیل خدیو کشور اقبال اشتعال آمد و چهرهٔ عزت و عتاب بادشاهانه فروزان شده حکم

و بنا برین عزم خیر اساس شانزدهم ربیع الاول موافق بیست و دوم آذر جمله منشیانه
را خلعت داده حکم فرمودند که سرادق اقبال بیرون زنند و عمارات فیض بنیاد جعفرآباد
محط بارگاه حشمت و جاه گردید و روز دیگر که ساعتی فرخنده اثر بود اوایل روز بابخت
فیروز و طالع دشمن سوز از قلعه مبارکه بر فیل ظفر پیکر سوار شده بهمعنانی حضور دارا کمالات آیات
عزیمت همیون بصوب مقصد برافراختند و از میان شهر متوجه گشته تا خضرآباد همه جا
خلایق را از زرافشانی دست جود کامیاب ساختند و برای سرانجام بعضی امور چند روز
در آن مقام دلکش بساط اقامت گسترده انتظام بخش مهام دولت بودند قلعه داری
دار الخلافه و حراست و خبرداری مرادبخش که در آنجا محبوس بود بدستور سابق
بامیرخان تفویض یافت و سیادتخان منتظم مهمات آن مرکز خلافت معین گردید و رعد اندازخان
که بقلعه داری مستقر الخلافه اکبرآباد و مورد الطاف اعتماد گشته بود مرخص شد که
خود را بجناح سرعت باکبرآباد رساند و خدمت میر بخشیگری زمره احدیان که
بآن متعلق بود بنزاورخان تفویض یافت بیستم ماه مذکور رایات منصوره فیروزی
و نصرت از خضرآباد نهضت نموده بعد از طی سه مرحله بعرض اشرف رسید که باغ دهاره
بجهر سلطان با عساکر منصوره نوزدهم همین ماه باباده رسیده اند بالجمله شهنشاه جهان
صید کمان و شکار افکنان طی منازل نموده سیوم ربیع الآخر بسایه عز و جلال بر روای

غبار شورش و آشوب شجاع چون تواتر اخبار و ظهور شواهد و آثار معلوم خاطر
مهر انور گردید که شجاع عاقبت وخیم ناسپاس با وجود اطلاع بر معاودت موکب ظفر آثار
از حدود پنجاب و وصول مستقر اورنگ خلافت از اندیشهٔ کج و پندار خطا برگشته
و بوسوسهٔ خیالات باطل راه مخالفت و عناد می سپارد و بگام جسارت با جنود ادبار
بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد الهآباد و عزم جنگجویی در سر دارد رای
مصلحت پیرای حضرت شاهنشاهی که گنجور اسرار دانش و آگاهی و دستور رموز خلافت
و جهانبانیست بران قرار گرفت که قرین دولت از مقر سلطنت نهضت نموده
بسمت شکارگاه سورون توجه فرمایند و چندی در ان نواحی بشغل شکار گذرانیده
منتظر ورود اخبار و تحقیق حال آن خلاف منش ستیزه کار باشند که اگر شجاع
از ادراک سواعد غفلت زود الصلاح کار راه برده دست ندامت بذیل اعتذار
زند و قدم جرأت از حدود بنارس پیشتر ننهاده بسمت پتنه معاودت کند با شاهباز
همت سلطنت از آنجا که منعطف باز گردانند و خود نیز بعد از تسلی از فراغ شکار بصوب
مستقر دولت روز افزون مراجعت فرمایند و اگر از عنود و بخت و میدولی توفیق
آگاهی و انتباه نیافته سر نخوت و استکبار را فراز و در الهآباد آمده بارگاه محاربت
و پیکار برپا دارد تنبیه و گوشمال او را بهمت کیتی کشا ساخته بدفع آن فتنه جوی

و شمشیر و خنجر و اسب و فیل در مجلس بهجت نشان و خلعت و انعام نقود نوازش یافتند
و خوشحال خان و میرزا خان که برای آوردن تحفه سیستان رفته بودند هر یک عنایت خلعت و فیل
افزون عزت گردیدند و پیش از وصول تحفه ... در روز درآمدن آنحضرت بانی ... بهادر
... پیشکش بادشاه زاده مشتمل بر سه زنجیر فیل و یک سر اسب عراقی و زین
جواهر و مرصع آلات منظر انور رسیده رتبه قبول پذیرفت و محمد ... عالیمقدار
و امرای والا و سایر بندهای آستان فلک مدار هر یک درخور حال رسم پیشکش و نثار
بجا آوردند ... و مجموع موازی ... درجه پذیرائی یافت و چون از درد
... بحکم ... و ترتیب ... بانجام رسید شب هنگام
... ونقاره ... الات و ادوات
آتش بازی ... مرتب داده بود در ... چراغان شد و ... الحق محزن
گردید و شب دیگر چراغان که هم در آن ... در کمال ... سرانجام یافته بود نظارگی
تماشائیان گشت ... و در این جشن ... حسب الحکم مرتب و مهیا بود
و در این ایام پیشکش ... مشتمل بر جواهر و مرصع آلات از مستقر الخلافه ...
بحضور رسیده پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام ... مطالع عام ...
امرای عظام معظم خان ... مهر کرده بود که ... چنانچه ذیل خطابات ...

معصوم دا افزون گردانید و محمد مقیم پسر خسرو بیگ نوکر محمد خان که سابق بنابر تقصیر از منصب
معزول شده بود بمنصب سابق که سه هزاری چهار صد سوار بود سربلند گشت و
گرده هر داس گور رانا مانه بانعام منصب سه هزاری دو هزار سوار و برادر دیگر
نایبانه هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوختند و سوهاک
پرکاس زمیندار سرمور که درین تاریخ بدولت آستانبوس دریافته بود بعطای
خلعت و اسپ و سرپیچ مرصع و گوشوار مروارید و خنجر مرصع باعلاقه مروارید
مورد مراحم گوناگون گشته رخصت وطن یافت و مخلصخان خلعت یافته بالکراد
مرخص شد که کوکبیان آستان خلافت را که برکاب بادشاهزاده محمد سلطان معین
شده بودند در برآمدن قدغن و سزاولی نموده بجای تعلق او مهمان خود مصحوب
یکعدد جیغه مرصع از سرفرازش بجهة بادشاهزاده والاتبار مرسل شد و عزت بیک
بخطاب شجاعتخان و محمد صادق بخطاب دلاورخان و زبیریک بخطاب امدادخان و
ولد قرحان بخطاب ... نامور گشتند و سیف بندیله و میر رستم خواهرزاده عزیز
خجسته از نوکران محمد داراشکوه که درین ایام بساحت عالم مدار دولت آستانبوس
رسیده بودند بعنایت خلعت و مناصب شایسته مباهی گردیدند و بسیاری از امرا
و ... سرکار سلطنت بپایه عتبه خلافت بافزایش منصب و عطای خلعت

شد و برحمت فیل در سبج مرصع مباهی گردید و نجابتخان که چندی قبل ازین بنابر صدور
تقصیر عظیم بتغیر منصب و جاگیر و عزل از رتبه شوکت و اعتبار و سلب عطاء خطاب خانی
و سپه سالاری مورد بی عنایتی گشته مدتی از دولت بار و سعادت کورنش آستان سایه
محروم بود چون درین هنگام بوسیله شفاعت والتماس استادهای بساط قرب سراج
شهنشاهانه رقم عفو بر جریده جرایمش کشیده او را رخصت کورنش ارزانی داشته
بود درین روز خجسته بوساطت امیرخان جبهه سای سده اقبال گشته عرق جنایت
وتشویر از ناصیه تقصیر افشاند و بعطاء خلعت خاص اختصاص یافت و داود خان
که در حدود دهکر از دارا شکوه جدا شده بمساعدت سعادت درین ایام دولت
آستانبوس درگاه والا یافته بعطاء خلعت و شمشیر و منصب چهار هزاری
سه هزار سوار کامیاب عنایت شد و بهادرسنگه نادره که تازه از وطن باستلام عتبه
سپهر رتبه رسیده بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطاء خلعت و جمدهر
مرصع و اسب با ساز طلا و یکزنجیر فیل و نقاره و علم مورد التفات مرحمت گردید
و چون هوا را منحصر کرده شد آنسلسله شهامت آئین و مورد نوازش فرماندهان
این دولت ابد قرین باشد از پیشگاه سلطنت مخاطب براو میشود دعا طفت
پادشاهانه او را از روی تربیت و خانه زاد پروری بخطاب نامور ساخته

وسایر شیار مهود سجیده شد و بعد از ادای رسم میمنت بر اخاقان جهان
چون آفتاب از برج میزان بر آمده سر برآرای دولت و کامرانی گردیدند
در انجمن خجسته بسیاری از بندهای عتبه خلافت بمواهب بیکران ارجمند گشتند
از انجمله مهاراجه جسونت سنگه بعنایت طره مرصع تارک افتخار برافراخت و محمد امین
میرنجشی و بهادر خان و مرتضی خان و سایر امرا رفع الشان و بسیاری از منصبداران
و ملازمان سده سپهر نشان بقدر تفاوت رتبه و پایه بخلعتهای فاخره گرانمایه کسوت
امتیاز پوشیدند و امیرالامرا که در مستقر الخلافه اکبر آباد و راجه جی سنگه که در دکن
بود و جعفر خان صوبه دار مالوه و خلیل الله خان صوبه دار لاهور و سایر امرا
و بندهای که از پایه سریر خلافت دور بودند بارسال خلعت سرمایه مباهات اندوختند
و مهابت خان صوبه دار کابل باضافه هزاری بمنصب شش هزار ذات پنجهزار سوار
سه هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگی یافت و اسلام خان باضافه ذات
دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و مرحمت اسپ باساز طلا و شمشیر
سرافراز گشته بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان مرخص شد و بهادر خان
که بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار سرمایه بود باضافه هزار سوار دو اسپه سه اسپه
گردید و راجه اندر من دهندیره که از اکبر آباد رسید جبهه سای عتبه خلافت

عزیمت از پتنه بسمت آله آباد افراشت و باغوای مفسدان کوته اندیش قدم جسارت
از حد خویش پیش گذاشت و چون بنواحی قلعه رهتاس رسید راسنه که نوکر
دارا شکوه که از جانب او بحراست آن حصن فلک اساس قیام داشت با یاران
نسته تروه که بعد فرار از مستقر الخلافه اکبرآباد باو و دیگر قلعه داران بسمت آله آباد
نوشته بود که قلعه آن نواحی بشجاع دهند رفته باو ملاقی شد و قلعه را سپرد
و همچنین سید عبدالجلیل بارهه که از جانب دارا شکوه حارس قلعه چیاده بود قلعه
مذکور باو داد و در خلال این ایام همواره سید قاسم قلعه دار آله آباد می‌نوشت
که من هم بای ما مورم که اگر خود هم بدینصوب آید قلعه را تسلیم کنم و سنوح
این مقدمات نیز باعث رسوخ عزیمت باطل وازدیاد مواد بیخردی او گشته
قدم جرأت پیشتر نهاد و چون این حقایق و احوال معروض بارگاه اقبال گردید
اگرچه بمقتضای عموم رأفت و صلاح اندیشی که شیمه مقدسه اینجانب جوهر پرور خسروانیست
مرکوز ضمیر انور آن بود که تا ممکن و مقدور باشد پرده مسامحه و اغماض بر کار
او کشیده اینحرکت ناهنجار او را از بیخردی نکوهیده کردار اطوار ناکرده انگارند
و بملاقات هوش افزا و مقدمات دولت پیرا او را بشاهراه اطاعت آرند
رجحان نشود که کار رفقتند و خونریزی کشد چنانچه بعد از تحقق این اخبار شورش

بمقابله

آگاه و عقل معامله‌دان که سرمایهٔ تمیز سود از زیان است نه هشت بعد از رسید
بر تبتنه و تصرف در صوبهٔ بهار سود آورنیاده طلبی در رسش جای کرده طلبکار
و فکرهای دور و دراز کارد که باره سرانجام اسباب ادبار نمود و نه نعمت
نه دانسته و حق تقعد و دلجویی بحید نورمان ناشناخته راه ناسپاسی و طریق حق
ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب بتعاقب دارا شکوه
متوجه پنجاب شده و اتمام آن مهم را بزودی کمال نی برد و تختگاه سلطنت
و مستقر خلافت از فر شکوه موکب جلال خالی شد و از خام طمعی دیگر
بلای نو او افتاد که لشکر جمع آورده بصوب اکبرآباد آید و از آنجا اگر
تواند خود را با کبرآباد رساند شاید بپای تیز دستی کار را از پیش برد و اخواه
بر
نش آمدگویان و تحریک واقعه‌طلبان و فتنه‌جویان که چنین از
لتش پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود میجستند نیز علاوه
ولی تعید لشی و تیره رائی او شده دماغ پندارش بشورش آورد و بعد
از اندک توقف در تبتنه با لشکرهای انبوه و توپخانه و نواره عظیم بنگاله
اواسط صفر این سال که رایات عالیات قتل ورود بساحت پنجاب افکنده
حافظ جهان پیرا مشغول دفع فتنه داراشکوه بود انتهاز فرصت نموده لوای

آگاه و متحمل معامله‌دان که سرمایهٔ تمیز سود از زیان است نداشت بعد از رسیدن
به پتنه و تصرف در صوبهٔ بهار سودای زیاده طلبی در سرش جای کرده طلبکار جام
و فکرهای دور و دراز کار در کار به سرانجام اسباب ادبار نمود و قدر نعمت و حمایت
ندانسته و حق تعهد و دلجویی خدیو زمان نشناخته راه ناسپاسی و طریق حق
ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب به تعاقب داراشکوه
متوجه پنجاب شده و اهتمام آنحضرت را برو در تکاپو می‌رود و تختگاه سلطنت
و مستقر خلافت از فر شکوه موکب جلال خالی شد از خام طمعی و بیخردی
بلای و ادبار افتاد که لشکر جمع آورده به صوب اکبرآباد آید و از آنجا اگر
تواند خود را به اکبرآباد رساند شاید به پای تیزدستی کار از پیش برد و اغوای
نوکران دخترش آمدگویان و تحریک واقعه طلبان و فتنه‌جویان که چشم از
صلاح دولتش پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می‌جستند نیز علاوه
بید ولی تقید شده و تیره‌رایی او شده دماغ پندارش را شورش آورد و بعد
از اندک توقف در پتنه با لشکرها آنچه داشت و توپخانه و نوارهٔ عظیم که اله
اواسط صفر این سال که رایات عالیات نائل در بر دساحت پنجاب
... شیر اشغول دفع فتنه داراشکوه بود از انتهاز فرصت نموده لواء

جر عا [illegible] قیت تعیین یافت خاطر اقدس را عزم معاودت بسوی مستقر سریر خلافت
مصمم گشته دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از ظاهر بلدهٔ ملتان که
مدت پنج روز فیض اندوز اقامت موکب گیتی فروز بود باهتزاز آمده شهنشاه
فیروزبخت عالمگیر از کنار آب راوی زین عز و جلال بر سفینهٔ اقبال نشسته
لوای مراجعت برافراختند درین تاریخ حاجی خان بلوچ که از زمینداران عمدهٔ ملک است
باستلام عتبهٔ فلک رتبه فایز گردیده بمرحمت خلعت خاص و فیل و اسب کامیاب
عزت و مباهات گشته بمحال زمینداری خود مرخص گشت و موکب گیتی گشا کوچ
بر کوچ قطع منازل نموده بیست و چهارم شهر مذکور بباغ و عمارات لاهور که
در ظاهر دار السلطنه بر سمت راه ملتان واقع است محط سرادقات دولت
و عظمت گردید و اعتقاد خان که در شهر بود و سیف خان که از راه رخصت یافته
شتافته آمده بود و سید هدایت الله صدر و بعضی دیگر از بندهای عتبهٔ دولت سلطنت
اندوز ملازمت اشرف گشتند و بیرم دیو سیسودیه از وطن رسیده بغبار آستان خلافت
صندل آسای جبین ساخت و بعنایت خلعت امتنان افتخار اندوخت و معین خان
و سید فیروز [illegible] سعد و رشید و شمس افغان از نوکران عمده داراشکوه که
[illegible] در سلک [illegible] معاودت جسته بودند و خواجه صادق بدخشی که

ومهمات مقدم داشتند این بود که مونکیر را با صوبه بهار و پتنه که همیشه آن ادبار درین از زوی آنداشت و میسر نمیشد از حضرت اعلی بمبالغه تمام رای او گرفته ضمیمه ملک وسیع بنگاله گردانیدند و فرمان تفویض این ولایات از آنحضرت حاصل کرده فرستادند و با او در مقام کمال محبت و عطوفت بودند چنانچه بعد ازین مفصلا گزارش خواهد یافت درین هنگام از عرایض وقایع نگاران ممالک شرقیه بمسامع حقایق مجامع رسید که آن بیخرد سفاهت پرور از ناسپاسی و حق ناشناسی قدر این دولت و عنایت ندانسته هوای خودسری و زیاده طلبی در دماغ نخوت و پندار افکنده است و باندیشهای محال از بنگاله برآمده بعزم مخاصمت و منازعت دارد چون این خبر بطریق تواتر و توالی بجناب خلافت رسیده با قتضای مصالح سلطنت و فرمانروایی دفع مادهٔ شورش افزای او لازم و متحتم نمود و مهمات مملکت کیهان فسحت هندوستان نیز چنانچه باید هنوز انتظام نیافته خاطر جهان پیرا بسر داختن امور ملک و ملت و دفع اختلال قواعد دولت متعلق بود لاجرم درین هنگام که دارا شکوه رمیده بخت ادبار فرجام بهزاران ناکامی و سرگشتگی رهگرای وادی فرار و آوارگی گشته از ملتان بجانب بهکر شتافت و افواج قاهره بتعاقب آن

باضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از سابق و لاحق شش هزاری
شش هزار سوار از آنجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد نوازش نموده خدمت
صوبه داری گجرات که تا این وقت در دست مردم مراد بخش بود بمشار الیه تفویض گردید
و اگرچه لشکر خان صوبه دار کشمیر بصوبه داری ملتان معین گشته بر طبق فرمان
آنجا در شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مذکور بجهت نظم مهمات آن صوبه حاکمی
ضرور بود مقرر گردید که خان عالم تا آمدن لشکر خان بحکومت و ضبط آنجا
قیام نماید و بعد از رسیدن او بحضور پرنور آید بعنایت خلعت نوازش یافته
بخدمت مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیز شاه
یوسف گردیزی که مرقد شریف آنجناب در بلدهٔ طیبهٔ ملتان است بعطای خلعت
و ماده فیل سرمایهٔ اعتبار اندوخت معاودت موکب منصور از دار الامان ملتان
بدار السلطنهٔ لاهور و نهضت نمودن از آنجا بدار الخلافه [illegible]
[illegible] بانکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکات شان مظهر الطاف
الهی و مصدر اعطاف نامتناهیست درباره شجاع انواع احسان و اصطناع بجا
آورده بودند چنانچه بعد از شکست دارا شکوه و وصول موکب اقبال بمقر
خلافت از ضبط امور اولی کار که پیشنهاد خاطر والا شده برجمع مطالب

رفته سررشته سخن از جایی که گذاشته بود بدست کلک جادو فن میدهد چون خبر
فرار دارا شکوه از ملتان بسامعهٔ فروز اولیای دولت گشته سرعت سیر و ایلغار
موقوف شد رایات ظفر اعتصام در کنف رفاهیت و آرام طی مراحل نموده بهفتم
محرم کنار آب راوی که سه کروهی ملتانست از فیض نزول شهنشاه عالمگیر میمنت
پذیر گشت و خلیل الله خان و بهادر خان و دلیر خان و طاهر خان و خان عالم و سایر
بندهایی که بتعاقب دارا شکوه پیش آمده بموجب حکم والا در ملتان توقف نموده بودند
احراز دولت آستانبوس نمودند و از نوکران عمده دارا شکوه سید عزت خان که بحراست
سعادت در ملتان از همراهی او تخلف ورزیده بود و شیخ موسی گیلانی که از قبل او
بحکومت بلدهٔ ملتان قیام داشت و سید مسعود بارهه که او نیز بنا در بخت در ایام
هنگام از وجدا شده بود باستلام سدهٔ سلطنت سربلندی یافتند و سید عزت خان
بعطای خلعت و منصب سه هزاری پانصد سوار مشمول مرحمت گشت و فیض الله خان
از تغییر خواجه عبید الله قراول بیگی شده بعنایت خلعت قامت مباهات برافراخت
و میر باقر که میر سامان ایام خلافت انجام شاهی بود بفوجداری سرکار بهکر منصوب گشته
بعطای خلعت و اسپ و خطاب باقرخانی چهره کامرانی برافروخت تعهد نمود با میمنت ... تهیه
با فوجی تازه از عساکر گردون ... تعاقب دارا شکوه او را بدیده ... اگرچه ... صف شکن ...

اقبال که بتعاقب آنخسران مآل می‌شتافتند رسید بر جناح استعجال روان گشته
سیوم محرم بملتان رسیدند و قراولان سپاه ظفر اثر که پیشتر بجهة تحقیق خبر رفته
بودند چون تا آنوقت هنوز مشخص نبود که او عزم اجمیر دارد یا اراده
بهکر بلکه رفتنش بطرف اجمیر اقرب مینمود در راه اجمیر سر کرده بطرف دیپالپور شتافته
بودند و اثری ازو نیافته و حال آنکه آن سرگشتهٔ دشت ادبار براه کلوکهاره
عزیمت بهکر مرحله پیمای وادی فرار گشته بود و ظاهر شد که حاجی خان بلوچ
که از زمینداران عمدهٔ ملتانست از روی دولتخواهی و خدمتگزاری با جمعی بسر
کشتیهای خزانهٔ دارا حال او که فیروز و کسنبت میبردند رفته میخواست که سد
راه شود و آنها را برگرداند چون توپخانه و سپاهی همراه داشتند مدافعه پیش آمده
و فیمابین جنگی روی داده چندی از طرفین کشته شدند آخرالامر بعهدهٔ
ممانعت بر نیامده آنها را راه دادند و چهارم محرم اللّه یارخان با خزانه
بملتان رسیده یرلیغ واجب الاذعان که در باب تعاقب دارا شکوه صادر شده
بود بصف شکنخان رسانید و او اشتغال بمقال همیون را کمر همت بر میان جان بسته
از روی کارطلبی همان روز کوچ کرده بتعاقب شتافت و تتمهٔ این احوال
بجای خود در محل خود گزارش خواهد یافت اکنون بر سر تحریر وقایع حضور پرنور

ازین

بسبب تاخیر وکوتاهی که از عساکر منصور در تعاقب او واقع شد فرصت یافته
بر جاله بجائی وره سپاری روز چند از ورطه هلاک وگرفتاری برآمد
وبعد هم ذی حجه بملتان رسیده نزول ادبار گزید وچون از سطوت موکب
جهان کشا مغلوب خوف ورعب گشته پای همتش را نیروی استقامت نمانده بود
بعد از هشت روز اقامت دگر باره بعزم فرار رخت ناکامی بسته بست وپنجم
ماه مذکور از آنجا روی بوادی ادبار نهاد وچنانچه عادت او بود که هر جا میرسید
دست تصرف وتغلب باموال وخزاین پادشاهی دراز مینمود نبت و دو لکه
روپیه که در خزانه آن صوبه فراهم آمده بود متصرف شده آنرا با اکثر خزانه
وتوپخانه واحمال واثقالی که همراه داشت واز لاهور بکشتی آورده بود در پای
نهج بر کشتیهای بزرگ انداخته فیروز میواتی ولسنت نام خواجه سرای
با جوقی از سپاه بر سر کشتیها گذاشت که آنها را محافظت نموده به بهکر رسانند
وخود از راه خشک بطرف اوچه روانه شد واز آب بیاه وستلج که بالای شاره
او بر هر دو جسر بسته شده بود عبور نموده راه بهکر پیش گرفت بقصد اینکه
از آنجا رخت ادبار بجدود قندهار کشد وچون یکروز بعد برآمدن او از
ملتان این خبر در نواحی ملتان بمهنه بخلیل الله خان وبهادر خان وسایر سرداران جنود

که تمرکن ایلغار نموده عنان سرعت و استعجال باز کشند و بمیرزالان حکم شد که
من بعد منازل نزدیک قرار داده مسافت بعید نپیمایند و امرا جلا نیا و بیوست که
عنقریب کشتی میر آتش از ملتان متعاقب آن مرعاقبت شتافته او را از ممالک محروسه
بادشاهی بیکبار آواره سازند و فوجی از دلیران کار طلب رزم جو و بهادران جلادت
کیش شهامت خو مثل محمد بیک و یادگار بیک و شهسوار بیک و کدا بیک یار محمد
اوزبکان و زاهد بیک ترکمن و امام قلی و نور بیک آغر با طایفهٔ اغوان و بیر دلجا
و جمال بیجاپوری و سید نصیر الدین دکنی و عنایت میانه و سید منور خان بارهه
و داود و بیهان راتهور هر یک با قوم و قبیله خود و جوقی از مبارزان توپخانه
و جمعی دیگر از منصبداران که قریب شش هزار سوار بودند با خان مذکور معین گشتند
و برلیغ گیتی مطاع مشتمل بر تفویض این خدمت با خلعت خاص و شمشیر و یک زنجیر فیل برای او
و بیست هزار اشرفی بجهت تنخواه مواجب سپاه مصحوب الله یار خان ارسال یافته
حکم شد که بسرعت تمام خود را بلشکر رسانند و عساکر کوه شکوه پاسداری نموده محال ذرنک
را اهمال نمی دهد فرمان دیگر بخلیل الله خان صادر گردید که گروهی که با صف شکن خان
معین گشته اند همراه او روانه ساخته خود با بقیه جنود فیروز تا رسیدن
موکب جلال در ملتان توقف نماید مجملا از حال دارا شکوه بعد فرار از لاهور آنکه

گشت و روز دیگر موکب گردون شکوه هشت کروه طی نموده منزل آرای
اقبال گردید و فدائی خان که بموجب فرمان همیون از لشکر خلیل الله خان رسیده
بود بموکب معلی پیوسته احراز سعادت ملازمت نمود و بفوجداری اوده
و گورکهپور و عنایت خلعت و ماده فیل و باضافه هزار و پانصد سوار منصب
چهار هزاری چهار هزار سوار نوازش یافته مرخص گردید بیست و نهم یازده
کروه طی گشته نواحی موضع مومن پور از پرتو ورود اشرف پر نور شد
یافتم [illegible] تنگنای [illegible] دارا شکوه از [illegible]
چون بسامع جلال رسید که آن خسران مآل در ملتان ثبات قدم نورزیده
باستماع خبر توجه رایات اقبال در کمال سراسیمگی و شتت حال بسمت
بهکر ره نورد وادی فرار شد و بسیاری از سرداران و نوکرانش که تا
ملتان همراهی کرده بودند از آنجا راه مفارقت پیمودند و روز بروز
سلک جمعیت سپاهش بیشتر از بیشتر از هم گسیخته اسباب پریشانی و
ادبارش تزاید می یابد و چون اینک بزحمت بسیار و بی‌مردی فرار از سطوت
وصولت جنود فیروزی شعار خود را بملجای و بمفری رساند کاری دیگر
نمیتواند ساخت لاجرم رای عالم آرای گیتی خدیو کشورگشا برین قرار یافت

ایلغار منتظم فرمودند و بهنگام رخصت بادشاهزاده والا نژاد را بمرحمت فیل خاصه
مزین بطلا یار نقره و جل زربفت و دو اسپ با ساز طلا مشمول نوازش ساختند
و بهرامند خان میر بخشی و اعتقاد خان و دارا رایان سعد امور دیوانی را باعطای
خلعت نواخته در خدمت آن گوهر محیط جاه و حشمت رخصت کردند و بیستم
ماه مذکور موکب جهانگشا از بیت پور بسمت سنکره و قصور متوجه گشته نه کروه
جر سیر طی نمود در باغ قطب الدین خان خویشگی که در ظاهر قصبهٔ قصور واقعست از
فیض نزول اشرف رونق نزدوسی (و قصور) یافت و روز دیگر نیز نه کروه طی شده نزدیک
بموضع بهرو پور مخیم جنود منصور گردید و در منزل راجه جیسنگه که بموجب حکم معلّی در
لاهور توقف نموده بود بشرف اندوز دولت ملازمت اکثر جاهت گشت و از نگاه
نهایت خلعت و اسپ مباهی شده بدکن رخصت گردید و چون از عرض همعنان رسید
که ارادتخان صوبه دار اوده ودیعت حیات بمتقاضی رفیع منزل اجل موعود سپرده است
حال فقت باشا اندهو شدار خان برادرزادهٔ او را باعطای خلعت از ملک کاری ورث
برآورده بیست و هفتم هفت کروه طی شد موضع سیر کده از فر نزول شهنشاه
شیر دل زینت یافت و راجه جیسنگه که از دیرباز بوطن خویش رفته بعقب
[illegible] نوازش

که بر همونی دولت از وجدا شده بندگی آستان خلافت وجهه همت ساخته بودند
باحراز سعادت ملازمت قدسی برکات سرمایهٔ مباهات اندوخته در سلک بندهای
درگاه خلایق پناه انتظام یافتند و بعنایت خلعتها و مناصب شایسته کامیاب گردیدند
بیست و یکم نزدیک قصبهٔ سلطانپور فیض اندوز نزول مواکب اقبال شد و جسوال
که در زمان اعلیحضرت فوجدار بهیره و خوشاب بود و بعد از آمدن دارا شکوه
بلاهور چنانچه مذکور شد بنابر قلت سرمایهٔ دانش و تدبیر صلاح کار خویش از
فساد بازنداشته باو ملحق شده بود و درین وقت که آن رمیده بخت ادبار
نصیب از دهشت قرب وصول موکب نصرت زیب رهگرای وادی فرار
میشد بغلط کار خود متفطن گشته از وجدائی گزیده بود بشفاعت مقربان
پیشگاه اقبال سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ جلال گشته بعفو تقصیر کامیاب مراحم
شهنشاه جرم بخش عذر پذیر گردید و خلعت نوازش یافته بتنبیه و تادیب
مفسدان درین کوه کانکره معین شد بیست و دویم کنار دریای بیاه محط
سرادق حشمت و جاه گردید و روز دیگر خدیو جهان بکشتی از آب مذکور
عبور نموده آنطرف دریا منزل فرمودند و اردوی لشکر که بموجب حکم
جهانمطاع بسته شده بود گذشتند و درین ایام سید صلابتخان بصوبه داری

مشغول عاطفت گشته مرخص شد که خلیل الله خان پیوسته در تعاقب دارا شکوه
ضمیمه جنود اقبال باشد و قلیچ خان بفوجداری بهیره و خوشاب از تغیر جگراج
معین شده باعتبار خلعت و فیل مفتخر گردید شانزدهم موکب ظفر طراز از آب
ستلج باهتزاز آمده نواحی موضع ماچیواره مضرب خیام نصرت اعتصام
گردید و روز دیگر نواحی قصبه راهون فیض اندوز نزول همایون گشت و
راجه راجروپ که بوسیله اظهار ندامت بر تقصیرات دست عجز و التماس براجه جیسنگه
و خلیل الله خان و دیگر عمدهای بارگاه خلافت عرض حال شهنشاهی برقم عفو بر جریده
جرایم او کشیده بود از دولت رسیده ناصیه خجلت انفعال بر زمین عجز و ابتهال
سود و مرحمت خلعت انامل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
و پانصد سوار مباهی گردید ملا تجلی بابهه از عمدهای دارا شکوه که بیاوری
بخت و رهبری دولت از همراهی دارا شکوه تخلف ورزیده روی عبودیت
بدرگاه آسمان جاه آورده بود جبهه سای عتبه اقبال گشته ظلمت زدای جبین
اقبال گردید و بعطای خلعت فاخره و جمدهر مرصع کار و منصب سه هزار و پانصدی
دو هزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تفضل شد و هژدهم سنه کرده
از قصبه راهون گذشته نزول اجلال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا شکوه

و توبه انعتاب مصلحت آمیز شدند و یرلیغ گیتی مطاع بنام رخشنده اختر برج دولت
تابنده گوهر درج سعادت پادشاهزاده والاتبار فرخنده شیم محمد معظم
صادر شد که خان مذکور را از قلعه ارک برآورده در حصار میمنت قرین
پایتخت در منزل لایق جای دهند که تا انقضای ایام برشکال مخلی بالطبع آنجا بسر برد
و پنجاه هزار روپیه از خزانه عامره آن صوبه بر سبیل انعام بدو دهند و هرگاه فرمان
طلب صادر شود آن والاتبار گرامی نسب او را روانه جناب خلافت سازند
و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو نویدانی مراحم جلیله و مکارم جمیله بآن خان
بلند مکان رسانیده پیش خود طلبیدند و دو اسب با ساز طلا و یک پالکی داده
او را بمنزل رخصت کنند و باعتبار خان خواجه سرا که حارس ارک قلعه مذکور
بود یرلیغ جهان پیرا عز نفاذ یافت که سرانجام ضروریات و تهیه لوازم سفر
و دیگر مهمات بتعهد سعی و اهتمام خود دانسته در احترام و نگاهداشت او دقیقه
فرو گذاشت ننمایند و بوزیر خان صوبه دار خاندیس فرمان شد که تمامی اموال
و امتعه خان مذکور از نقد و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا که ضبط سرکار والا
شده در بلده برهانپور موجود بود و متصرف گماشتهای او سپرده و قرار که
بموجب طلب از دولت آباد روانه حضور پرنور شود و ببرهانپور رسیده بجا

سزاوار به نوازش و تحسین حقیقت جدا شدن راجه جی سنگه از دارا شکوه و آمدن او
به درگاه به تقصیر وارد آمد قبض به استیلام شد و سپه‌سالار به عز شرف رسیده ...
او را عنایت ارسال خلعت فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه فضل و اعطا صادر شد
که به منصب سابق که سه هزاری سه هزار سوار بود سرافراز باشد و زود خود را
به دولت ملازمت رساند و از وقایع دارالملک کابل معروض بارگاه خلافت
گردید که دلاور ولد بهادر خان روهیله از کومکیان آن صوبه ...
و جوان نبیره امرای عظام معتمد خان که از بندهای تلاش‌پیشه اولاد خان بود و ...
خدمات بزرگ و مصدر کارهای سترگ می‌تواند شد بنابر بعضی مصالح ...
بالکل کر ما کزرت به سلطنت جهانبانی است تا ... در حصن حصین ... دو ...
محبوس بود چنانچه کلک حقایق‌نگار قبل ازین ایمانی بآن نموده در این ایام فیروز
انجام که امور دین و دولت و مهام ملک و ملت بر وفق خواهش اولیای سلطنت
اتساق و انتظام یافته مصلحتی در محبوس داشتن خان مذکور نمانده بود
شهنشاه رعیت‌پرور بنده‌نواز که قدردان جوهر پاکیزه گوهران ...
... حسب ... رتبه‌شناس و بنده‌پروری کمال آن قدر ... اینکه
... همه اقسام مکرمت و افضال در مقام تلافی و تدارک

...ا هیچ جانجان درنگ نداده ساحت مملکت از خار وجود فساد آمود دشمن پیرایند
...مذکور چون بظاهر دار السلطنه رسید داخل شهر نشده دیار دهم ذی حجه کوچ نموده
...ره نزول نمود دیگر از انجا بجهة نظم و نسق امور دار السلطنه و سرانجام بعض مهام
...ام کرد و خواجه صادق بخشی داراشکوه و سایر مردمی که برهنمائی بخت بیدار از آن
...رحله پیمای وادی سرگشتگی و از دادبار جدا شده ارادهٔ بندگی درگاه آسمان جاه دا شتند
...ر دا او آمدند و آن نویسندگان عقیدت آئین آن گروه را بنوید مراحم و مکارم شهنشاهانه
...لدهی و استمالت نموده و مناصب مناسب درخور حال و شایستگی هر یک تجویز
...رده به پیشگاه خلافت فرستاد و روز دیگر از انجا کوچ نموده روانهٔ مقصد گردید
...کنون کلک حقائق رقم بتحریر سوانح حضور لامع النور پرداخته چنین صفحه پیرا
...میگردد که شهنشاه ظفر لوا بعد از وصول بکنار دریای ستلج بجهة فراهم آمدن
...کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال داراشکوه بد باب
...مدت هشت روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز لیا ظل اقامت گسترده جهان افروز
دولت و کامرانی بودند و درین ایام مهاراجه جسونت سنگه را بدار الخلافه جهان
آباد رخصت فرمودند که تا انجام اینمهم نصرت فرجام و معاودت موکب فیروزی
اعلام در انجا باشد و هنگام رخصت او را بعنایت خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقه

[illegible] بکار نکنند و رای و اراده خویش تغییر داد و عزیمت دار

[illegible] وجه خرابی و ذخایر لاهور را از نظر فرو برد

[illegible] [illegible] بانضباط معه

[illegible] توقف کرده و کثرت و بسیار داد

[illegible] و بر عزم دیگر برد واپس

[illegible] و در همان روز که از شهر لاهور برآمد

[illegible] سرعت در استقبال برگشته بود باد پیوست

[illegible] در انجمن که [illegible] منزل را [illegible]

[illegible] کرده و داود خان نیز با لشکر در عقب

[illegible] و اکثر نوکران در لاهور ازو مفارقت جسته

[illegible] عتبه والا سلطنت آورد لیکن [illegible]

[illegible] [illegible] و قریب چهارده هزار سوار

[illegible] شده بود که خلیل الله خان با

[illegible] و سایر عساکر [illegible]

[illegible] تعاقب داراشکوه نمایند

و شایستگی تمام کوچ کردند و پنج منزل که هر روز مسافت بعیدی می‌نمودند
ششم ماه مذکور رنیم کروهی دریای بیاه مضرب خیام جنود ظفر پیاه گردید
و درین روز راجه راجروپ از وطن رسیده براجه جی سنگه ملاقات کرد
و همراه راجه آمده بخلیل الله خان برخورد و هر دو را شفیع عفو جرایم و وسیله
صفح مآثم خویش در خدمت خدیو خطابخش عذرپوش ساخته اظهار ندامت
و تمهید معذرت نمودند و درهمین روز صف شکن خان با توپخانه رسیده ضمیمه جیش
نصرت و فیروزی گردید و روز دیگر افواج بحر امواج بحر از آب بیاه عبور
کرده دهم ماه مذکور ظاهر دار السلطنه لاهور مضرب خیام عساکر منصور گردید
و متصدیان دار السلطنه آمده بخلیل الله خان ملاقی شدند و تقریر نمودند که
دارا شکوه بعد از استماع خبر توجه رایات عالیات باین صوب از روی تجلد
داعیه نبرد و پیکار را اظهار می‌نمود و سپهر شکوه را چنانچه گزارش یافت
باین عزیمت بگوبندوال فرستاده بود و اراده داشت که خود نیز متعاقب
بعزم جنگ برآید آخر نهیب هیبت اقبال این برگزیده ذو الجلال که دست قضا
خلعت ظفر و استیلا بر قامت دولتش دوخته و بمقتضای متابعت نبوی
چراغ نصرتش از مشکوة نُصِرتُ بالرّعب افروخته تزلزل در بنای ثبات و

مسعود بجاسته متعاقب باو پیوندد و بندهای عقیدت کیش اخلاص پرور بساط ایشان کرده
مسرت از مبتهج و مسرور گشته حقیقت این مقدمه را که از شکرگزاریهای قدرت
ایزدی و نیرنگیهای اقبال ابد پیوند تأییدات سرمدی بود معروض بارگاه
جلال داشتند و حکم شد سبیل التعجیل بگویند و الا فرستادند که تا رسیدن جیوش نصرت شعار
کشتیهای که در اطراف و نواحی و مواضع بالای آب از تغییر و اتلاف اعادی مانده
باشد بدلالت زمینداران آن مرز و بوم جمع نمایند و آنچه مخالفان در آب غرق کرده
باشند بسعی و تفحص برآورده در بستن جسر جد و اهتمام تام بظهور رسانند و بعضی آرای
مصلحت بین مقرر نمودند که طاهرخان با نور چک و امام قلی آخته و شهسوار بیک
و زمرهٔ آغوان برسم منقلای پیشتر شده بر جناح تعجیل خود را بلاهور رسانند و هر چه
از اشیا و اموال دارا شکوه و تبعه و نوکرانش عقب مانده باشد مانع شده نگذارد
که باو رسد و نیز تا وصول موکب منصور بدار السلطنه لاهور که خالی از وجود حاکم
و آمری بود از بلدهٔ مذکور خبردار بوده کوتوال و حارسان تعیین نماید طاهرخان
با همراهان بر جناح استعجال روان گشته بیست و ششم ذی حجه بدار السلطنه لاهور رسید
و بضبط و خبرداری شهر پرداخت الغرض دوم ماه مذکور سراپرده اقبال
جنود و ناحیه مصلحت در کوچ دیده مجموع آن عساکر فیروزی آثار بصبابت اجتماعی نموده

دلیران

بود در منزل خجسته بدولت آستانبوس فائز شده از سر عجز و بندگی و ندامت و سر افکندگی جبین خجلت بر زمین عبودیت سود و پانصد اشرفی و دو هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید خاقان مروت کیش تفضل شعار او را بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر فیل نر با تجمل زر بفت و ساز نقره با ماده فیل و شمشیر مرصع گران بها نوازش نموده از تشویر تقصیر بر آوردند و چون از عرضه داشت خلیل الله خان چنین بوضوح پیوسته بود که افواج غنیم عاقبت وخیم در ان روی آب بیاه بقصد مدافعه و پیکار با جنود فیروزی آثار فراهم آمده اند و داود خان با دیگر سرداران دارا شکوه از لاهور بانحزب ادبار پیوسته و سپهر شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده و دارا شکوه خود نیز عزم بر آمدن از لاهور کرده عنقریب بانها خواهد پیوست بنابراین شهنشاه دوربین دانش آئین راجه جیسنگه و دلیر خان را با جوقی دیگر از دلیران و ابطال بکومک آن فوج نصرت مآل تعیین نموده رخصت فرمودند و روز دیگر که موکب ظفر اعتصام در ره‌گذر مقام داشت صف شکن خان

بر کیفیت و کمیت جنود مسعود اطلاع یافت و دانست که مقابله و مقاتله با
عساکر همیون از اندازهٔ طاقت او افزون است لشکرها را آواز و آب
باینطرف طلبید، حقیقت حال بداراشکوه نوشت بنابر آن تباه اندیش
باطل پژوه سپهرشکوه پسر خود را با اکثر لشکر و توپخانه که با او بود متعاقب داود جاه
بکنار گوبندوال فرستاد که بآن جنود ادبار ملحق گردد و در دفع اقتدار
مصلحت خواه در ینطرف آب خواه در آنطرف با عساکر جاه و جلال صف آرا
گشته بمدافعه و قتال پردازد و تتمهٔ این احوال عنقریب گزارش خواهد یافت
بالجمله بیست و پنجم ذی قعده ماهچه رایت جهانگشا ظل ورود بکنار آب ستلج افکنده
گذر روپر از فیض نزول شهنشاه عالمگیر شرافت پذیر شد و مهاراجه
جسونت سنگه که بعد از واقعه اوجین بجوده پور وطن خویش رفته از آن زلّت
و تقصیر دستیاب انفعال و تشویر بود و پس از وقوع سوانح اکبرآباد و پریشانی
کار ادبار شعار داراشکوه خصومت نهاد با التماس عذرها و نوشتن
دیگر بوسیله ... راجه جیسنگه که با او نسبت قرابت داشت خطابخش
جرم پوش ... عفو زلات و ماتم او کشیده از تقصیراتش درگذشته
... جانفزا اعزاز تقبیل شده والا کرد

بوطن رفته سرانجام سپاه و لشکر و استمالت قلوب زمینداران آن بوم و برنماید رخصت گرفته جدا شد و بنابر مصلحت پسر و وکیل خود در لاهور بشیل وگذاشت و بعد از چند روز پسر نیز بنابر مواضعه که با پدر داشت بهمشعبی از لاهور برآمده راه مفارقت پیمود و چون خلیل الله خان و بهادر خان با جنود قاهره چنانچه گزارش یافت برهنمونی الطاف الهی و مددکاری اقبال بی‌زوال حضرت شهنشاهی بسهولت و آسانی از آب ستلج عبور نمودند دارا شکوه بعد از استماع این خبر بسرداران و اعیان لشکر خود که از گذر تلون و دیگر گذرها رخاسته بودند نوشت که در سلطانپور توقف نمایند و داؤد خان را که چندی قبل ازین چنانچه مذکور شد از گذر تلون نزد خویش طلبیده بود با جوقی دیگر از لاهور بکنار آب بیاه فرستاده مقرر نمود که پس از رسیدن آنجا اگر مصلحت در گذشتن از آب و محاربه با جنود ظفر مآب داند از آب بگذرد و با لشکر آنطرف یکجا شده بمحاربه و مدافعه قیام نماید و الا درین روی آب توقف نموده آن لشکرها را نیز باینطرف طلبد و حتی المقدور در ضبط و استحکام این روی آب کوشیده مستعد جدال و قتال باشند و او را از حقیقت حال آگهی بخشند چون داؤد خان بر جناح سرعت و استعجال بگذر گوندوال رسیده کمایینغی

نبرد و پیکار میکوشید لیکن از آنجا که صدمهٔ صولت جیوش قاهره در دل دشت
زده او کارگر آمده و ایمنش مغلوب سلطان رعب و هراس گشته بود و محاربه و مقابله
با عساکر همایون از حوصلهٔ طاقت خویش افزون میدید مرکوز خاطرش داعیهٔ فرار
و رفتن بجانب بنگاله و قندهار بود و تهیهٔ اسباب هزیمت نیز از کشتی و باربردار
و غیر آن می‌نمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که مرا تاب رزم و پیکار
با خدیو نصرت شعار نیست و مرد نبرد آنحضرت هموار عرصهٔ اقبال نیستم اگر دیگری
امن طرف مبارزت و رزم آزمائی میبود بحرب و قتال دل نهاده صف آرا
میگشتم چون اکثر مردم این معنی را تفرس نموده دریافتند که آن هیچمرز بی‌جرأت
بود دل در باخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواکب جاه و جلال رایت توجه
باستیصالش افرازد بی اقدام بحرب و کارزار قدم بوادی فرار خواهد گذاشت
چون امید از وی برگرفته آهنگ جدائی کردند چنانچه راجه رجروپ که بخیالات فاسد
... سر وادی رفاقت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه رایات
... دریافت که بوی ثبات و استقلال از اوضاع آن دوماه نمی‌آید
... فرار و آوارگی خواهد شد با او با قبیله اش عزم ...
... ... پامال دامن حشمش بادیهٔ فنا خواهد رفت به بهانهٔ جنگ

سازد

اکبرآباد رهگرای وادی ادبار فرار شد ناشجاع که شکست خورده جیش عناد و دل آزرده کین و افساد او بود و هنوز خبر اختلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصالحت زده و حرف درستی و التیام درمیان آورده مکاتبت تزویر اسلوب مبنی بر کیفیت حالات و مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود و او را بر عنیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکرکشی و سپه آرائی با این ترتیب از رنگ کشورکشائی نموده مقرر ساخته بود که چون خود در پنجاب تهیهٔ اسباب فتنه زده شورش و فساد در پردازد او نیز از بنگاله لوای عزیمت باکبرآباد افرازد و جرائب عهود و مواثیق موکد بایمان در میان آورده که بعد از حصول مرام بر فرض محال و تصور خام ملک و مال با او بمساوات قسمت نماید چنانچه افسون کید و فریب آن فتنه اندیش بدسگال در آن خسران مآل اثر کرده از زیاده سری و برگشته اختری پا از حد خویش بیش نهاد و سزای آن کردار نکوهیده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دیده ملک و مال و حشمت و اقبال بباد فنا و زوال داد چنانکه در محل خویش رقم زدهٔ کلک سوانح نگار خواهد گردید و از غرایب امور و طرفگیهای احوال آن بی بهره جوهر دانش و شعور آنکه اگرچه بظاهر در سرانجام اسباب جنگ و ستیز و سامان مقدمات

ندانسته مقتضای سعادت و نادانی باو پیوسته القصه در لاهور روی بلند نمود خزانه و زر بسیار با جمعیت لشکر روز بروز مواد شوکت و اقتدار دارا شکوه می افزود و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر چند از نهیب ورود عساکر بهرام صولت مهلت پایداری کجا که جلوس بر سریر کرسی لشکر آن از عطا جانب تقدیر ناگزیر نداده بود نبوده اسم سلطنت بر خویش ثابت بندد. و در خلال این احوال هواره از افواه و اعلال چهرها و نوشتن مارکا چلا گشته خیمه حادث او بود خفیه گشته الشماها خوابات آمیز فتنه انگیز بهر ناحیه فرستاد و محاسن امرا و صوبه‌جات و در جیوشها که در اوطان خویش بود ند خطوط شورش انداز مشتمل بر تحریک سرکشی و مخالفت با این برگزیده آلهی مینوشت و بغیر جمعی که بحکم رفتن لاهور چنانچه گزارش یافت با داود خان در کنار آب ستلج گذاشته بود بعد از وصول لاهور با پنج هزار سوار دیگر با توپخانه بسیار و سایر اسباب قوی بکنار آن آب فرستاده بود که گذر ستلج را چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات خورشید تاب بصوب پنجاب تا زیک بهر و دیگر راه آن باید محکم و مصاحب بیک و دیگر نوکران معتمد بسمت گذر روپر فرستاده جابجا در کنار آن آب لشکر تعیین نموده بود و از مبدا ایام خذلان و ادبار که ارشد الخانه

ابابا

وتبذیر گشوده ابواب داد ودهش بر روی همگنان مفتوح داشت وجمع سپاه
ولشکر واصلاح حال ابتر خویش پرداخته همت بر تهیه اسباب تدارک وانتقام گماشت
وچون بیدریغ زرهای وافر ومنصبهای جهان نواسپ وسلاح وخلعت بسیار بمردم
میداد وبی ملاحظه لیاقت وشایستگی نوکران را بخطابهای نامناسب بدنام میکرد
واقعه طلبان هنگامه جو از همه سو رو باو کرده درعرض اندک فرصتی قریب بیست
هزار سوار فراهم آمدند واز بندهای بادشاهی نیز جمعی از کوتاه بینی وطمع خام باستمالت
وانعام فریفته شده باو گرویدند ازانجمله راجه راجروپ زمیندار کوهستان
جمون بود که قبل از صف آرائی عساکر اقبال باخصومت سگال در وقتی که بجهت
تهیه جیش فتنه وفساد تحریک آتش فتنه پرور فرمان اعلیحضرت بطلب جمیع
امرا وسران لشکر از نزدیک ودور صادر شده بود او را نیز بمستقر الخلافه
طلبداشته بودند واو بموجب آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده
بجنبک رسید ودر مابین سهرند ودهلی بدو برخورد وملاطفت وملایمت پیش
از پیش آن باطل اندیش سد راهش شده بامیدهای خام وطمعهای ناتمام رفاقت
او گزیده بلاهور برگشت ودیگر نجابت خان فوجدار بهره وخوشاب که بعد از رسیدن
آنحضرت مآب به پنجاب فریفته افسون استمالت او شده وسود خود از زیان

نگاشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر مجملی از حال داراشکوه نکوهیده انجام
بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام می‌نماید آن رمیده بخت تیره ایام در ربیع
الاول ... بدار السلطنه لاهور در باغ فیض بخش نزول ادبار نمود و چهاردهم
ماه مذکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد و بعضی از آنجا بقلعه نقل
کرده در عمارات پادشاهی بساط اقامت گسترد و هنگام فرار از مستقر الخلافه
اکبرآباد بسید غیرت خان که از قبل او بحکومت آن صوبه قیام داشت نوشته بود
که برای انجام لشکر سامان لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز
باطراف و اکناف و حدود و نواحی آن صوبه بسیع لشکر جیره استمالت نامه‌های
ملاطفت آمیز مبنی بر وعده رعایت و حمایت فرستاده سپاه انبوه و بوم ها
از هر قوم و قبیله ترغیب نوکری خود کرده بود و برای زمینداران و فوجداران
دیگر مکان پنجاب و ملتان و بهکر نامه‌ها که مجموع به اقطاع او متعلق بود و محصلی
لشکرهای سمت پشاور و کابل که مهابت خان با ایالت و امارت آن قیام داشت
قلعه‌بندی و سپه مرسوم را از نزدیک و دیگر جانب خود دعوت نموده بود
و بعد از داخل شدن لاهور چون خزانه عظیم از اموال سرکار خاصه شریفه
پادشاهی با توپخانه و دیگر کارخانجات آنجا بود دست اسراف

نگشاد

اتفاق کرده خاطرنشان او نمودند که رفتن سری نگر بعنوانی که مرزبان آن بوم و بر میگوید خلاف آئین حزم و احتیاط است و صلاح امر درین است که چون عساکر بادشاهی بسبب برخاستن ما از کنار گنگ و آمدن با تفصوب از آب عبور نکرده از اطرف دریا برخاستند و بالفعل کسی سد راه نیست از همانجا همان راه که آمده ایم برگشته بسمت آله آباد مراجعت کنیم و بجهه خرید ترغیب و تحریک خطی از جانب سید قاسم قلعه دار آله آباد ریخته باو نمودند مضمونش آنکه شجاع با لشکر عظیم از بنگاله متوجه این صوب شده عنقریب میرسد بهتر اینست که شما هم برگشته با آله آباد آئید و باهم اتفاق نموده آنچه صلاح حال و خیر کار خاطر باشد بفعل آورید بنابرین مقدمات دور از کار آن برگشته روزگار فسخ عزیمت سری نگر و حزم ارادهٔ معاودت بصوب آله آباد نموده زمیندار آن کوهستان را عذر خواست و برخی از جواهر و مرصع آلات با یک فیل باو داده از انجا که براهی که آمده بود برگشت و چون بندهای رشید حرد ذشن که بجهه صلاح کار خود این طوطیه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت میکشیدند از عاقبت بینی و عافیت گزینی سر در جدا شروع کرده هر کس بطرفی رفت تا آنکه اکثر متفرق و پریشان شده بیش از صد سوار

جان بجانبش ارواح سپرد و از کارها تا مولانا کرا از سلیمانکوه داوش
این بود که روزی برکند خزینه را که سید مظلوم بکباره با قید و زنجیر او
رهایی پیش ذکر یافت دستخوش انواع ظلم و تعدی نموده بهتک عرض و ناموس
کشته بود و درین کوهستان با غوای بعضی مردم غرض پیشه و فتوی خرد ناقص
اندیشه بجا را ماحی لقتل رسانیده و وزر و وبال آن همیشه بخزی دنیا آخر
گردانید القصه بعد از مدت هشت روز اقامت دران مغولها آخر ما
که کنکاش مشورت دربارهٔ کار میمود و درار تکاب عزیمت سرزنگ بعوا
کمربان آنجا مبلغت متفکر و متردد بود چون نوکران دارا شکوه مردم
آنجا بیلی نیز ره کرا ز بهبود حال و حسن مالش نومید گشته حیرت خود در اختیار
موارفت و ترک [illegible] ت از سید پند و ارادهٔ جدا شدن داشتند و
درین کوهستان [illegible] سبب وجود زمیندار آنجا و عرد مش که راهها دور دارد
[illegible] ز قوهٔ بفعل می توانستند آورد با یکدیگر متفق همداستان
[illegible] کرا او را از عزیمت سرزنگ باز داشته بلطایف
[illegible] بولایت کز و منبع ضلال برآورند تا ز زنجیر و
[illegible] جدائی توانند نمود لهذا اکثر مردم ها دران

مطلوب از طریقه عقل و رای بیرونست و اگر بعد از این توقف کنند و خبر دیگر
در چاند بشنیند عنقریب افواج نصرت مآب از آب گذشته خاک ادبار بر فرق
روزگار ایشان خواهند بیخت لاجرم مغلوب جنود یأس و ناکامی گشته دل بر فرار
نهاد و کوه سری نگر را مأمن و مفر خویش اندیشیده قرار توسل والی مرزبان
آن زمین داد و از چاند کوچ کرده یکانه تال که سرحد ولایت سری نگر
است کروهی از انجا رفته منزل کرد مردم زمیندار خبر بود که بعد از رسیدن
بهوانیداس آنها را فرستاده بود آنجا رسیده بار برخود زدند و آن رهگرای وادی
حیرت و سرگشتگی را بهمون طریق آوارگشته بکوهستان درآوردند
و چون بچهار منزلی سری نگر رسید مرزبان آنجا خود آمده ملازمت دید و گفت
ولایت من جای مختصریست و گنجایش لشکری که همراه است ندارد و معهذا
راه عبور اسپ و فیل و دیگر دواب نیست اگر منظور بودن اینجا دارید سپاه را
رخصت کرده با اهل و عیال و معدودی از نوکران بسری نگر آئید و در موقف
باقی بیک مخاطب به بهادرخان چون بعد از برآمدن از آله آباد دیمار شده
کوفت مهلکی داشت و بیک جنبش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقه در اعداد
اموات بود از و رخصت گرفته جدا شد و چون از میان کوهستان برآمد

ازین رودی آب بانطرف میسر نشد و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از غزنین عازم
شد بقصد اینکه در برابر سردار باعانت زمینداران آن بوم و بمعاونت
مرزبان سرینگر شاید از گنگ عبور نماید و از برابر هردوار گذشته بسرزمین
کماؤن که در جنوب هردوار و متصل بسرحد ولایت سرینگر است رسیده در صدد گذشتن از
آب شد و بهراینداس دیوان مونا سنگه ملک که قبل ازین از جانب داراشکوه پیش
زمیندار سرینگر رفته محرک سلسلهٔ ارتباط فیمابین شده بود و در حقیقت [illegible]
[illegible] داشت با بعضی رفاقت پیشه نزد مرزبان مذکور فرستاده
از و سفارت و استمداد در سرانجام کشتی و گذشتن از آب نمود و چند روزی آنجا
رحل اقامت افکنده انتظار وصول خبر و جواب میکشید درین اثنا عمدة السلطنة
امیر الامرا و فدائیخان و سایر عساکر گردون مآثر که از دارالخلافه شاهجهان آباد
بهمه سمت براه او تعیین یافته بودند بآنروی آب رسیده در برابر چاندی [illegible]
اقامت گزیده نزول نمودند و خیام و اعلام مواکب فیروزی فرجام و آثار و علامات
سپاه نصرت اعتصام از انطرف دریا نمودار شده آن رمیده بخت تیره ایام
از مشاهدهٔ سیاهی لشکر فیروزی اثر روز سیاه و حال تباه خود را معاینه کرده چون
[illegible] و بطریق [illegible]

کرده آنرا از کرور آنجا بوصول رسانند کروری از بمعنی آگهی یافته در خانه خود متحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مهیای مدافعت گشت آن ناقص خرد سفاهت پرور بعد از اطلاع بر اباء و امتناع او از دادن زر لشکر یارا فرمود که سوار شده خانه او را قبل کردند و یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش اسیر ساختند و دست تعدی و تطاول بمال و ناموس او و دیگر سکنه و مردم آن پرگنه دراز کرده بناسره و نهب برداختند و بایں عنوان زیاده بر مبلغ دو لک روپیه از مال سرکار نواب علیه و غیر آن بدست آورد و کروری مذکور را مقید ساخته بکبان خود سپرد و در خلال این اوقات سید صلابتخان بارهه که در سلک همراهان او بود چون از ناصیه حال آنصورت معنی بطلان رقم بیدولتی رخذلان خوانده دریافت که بوی خیر از او شمه نمی‌آید بصوابدید رای صایب از او جدا شده طریق مفارقت گزید و از سعادت منشی و نیک رائی احرام طوف کعبه اقبال بسته عازم درگاه خلافت پناه گردید مجملا آنجاهل بیحاصل تا رسیدن بندبیه چون در هر گذری که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را

و جمعی از سادات بارهه که عمدهٔ نوکران داراشکوه و متوطن میان دوآب بودند می‌گفتند
که باید سمت چاندپور و نگینه رفته در الموره در آمد و از آب گذشت و در [illegible]
بودن به سهارنپور از آب جون عبور کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت و گو
و کنکاش بسیار و اختلاف آرا دارا شکوه سلیمان شکوه این رای را پسندید و از آن
عزیمت رو داده اموال و کارخانجات بیرون از بردگیان خویش در قلعهٔ الله آباد
گذاشته [illegible] و قلاع [illegible] ممالک کیهان فسحت گذاشته
بارهه را که از نوکران عمدهٔ داراشکوه بود و قبل از این نیز از قبل او به حکومت آن صوبه
قیام داشت به محافظت و حراست قلعهٔ مذکور گذاشته از گنگ عبور کرد و از آن طرف
آب بر سبیل [illegible] ایلغار نموده گام شتاب می‌زد و نمی‌دانست که به کجا
خواهد رسید و در هر منزل جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده می‌رفتند و روز
بروز سلک شوکت و جمعیتش از هم می‌گسیخت و مواد تفرقه و پریشانی
تزاید می‌یافت تا آنکه از گنگ گذشته به پرگنهٔ نگینه که با قلاع [illegible] پرده آرای
هودج عزت [illegible] مشکوی [illegible] ملکه [illegible] نواب [illegible]
بیگم صاحب تعلق داشت رسید و چون استماع نمود که مبلغی از [illegible]
از پرگنهٔ مذکور تحصیل رسیده بود آنجا موجود است [illegible] تحقیق

در تحت ضبط آورده اسباب خودسری و فتنه پروری سرانجام کند و برخی
صلاح درین میدیدند که به میانه رفته طرح صلح و الفت باستحکام اندازد و
باتفاق و اعتصام داد هنگامهٔ شورش و فساد گرم ساز[د] و نمود که سوار[ان] شده
خانهٔ او را قبل کردند و یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند و او را
با اهل و عیالش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند و دست تعدی و تطاول
بمال و ناموس او و دیگر سکنه و مردم آن پرگنه دراز کرده باسر و نهب [illegible]
و باین عنوان زیاده بر مبلغ دو لک روپیه از مال سرکار نواب علیه و عوام
بدست آورده و کروری مذکور را مقید ساخته بلباس خود سپردند و در خلال
اینوقت سید صلابتخان بارهه که در سلک همراهان او بود چون از ناصیهٔ
حال الصورت معنی بطلان رقم بیدولتی و خذلان خوانده دریافت که
بوی خیر از اوضاع غش نمی آید بصوابدید رای صایب از وی جدا شده راه
مفارقت گزید و از عادت منشی و نیک سرانجامی احرام طوف کعبهٔ اقبال سپهر
عازم درگاه خلافت پناه گردید مجملاً آنجاهل بیحاصل تا رسیدن شنید چون
در هر گذری که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد قبل از وصول او بدان
گذر کشتیها را [illegible] باطراف [illegible] مجال عبور

ترک همراهی کرده کوچ نکردند چنانکه اکثر از نوکران جدیدی او و پدرش که هنگام
رفتن به پتنه در اثنای راه نوکر شده بودند و اولاد آنها در آن سمت بود
باستماع این خبر متفرق گشتند سلیمان شکوه بعد از وقوع این حال خواست که با عسکر
همراه او مانده بودند بسمت دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند
باقی بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمده داراشکوه بود و او را آتالیق
آن بد دولت برگشته اختر و صاحب اختیار لشکر ساخته با وتدبیرات [illegible]
در روییت او که داشته بود بجوز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب
معاودت الهآباد تافت ناچار از سر گشته شیرازه باز با باقی بیگ مذکور
رسید صلاح تجهیز باره که او نیز از عمده‌های دیرین دولت‌خواهای داراشکوه بود و قریب
شش هزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به الهآباد رفته مدت بیست روز
آنجا قرین حیرت و دهشت [illegible] و سرگشتگی اقامت داشت و هر روز
آئین مصلحت دگرگونش کرده از سراسیمگی و وحشت زدگی هر دم نقش
تدبیر بر لوح خاطر مینگاشت و هر نفس با دیو عزیمت بر میخواند بدیه که میکرد
بخلاف هواخواهان مصلحتی می اندیشیدند و هر فرقه تدبیری مینمودند
رای بعضی این بود که در الهآباد رحل اقامت افکنده و آنجا [illegible]

...ربا او در صلاح کار مشورت کرد دلیرخان این رای نمود که تا اله آباد
...جعت کند و از آب گنگ عبور نموده شاه جهانپور که آباد کرده اباء دلیرخان
...وطن افغانست برود و آنجا لشکر و سپاه از اقوام افغانان و غیر آن فراهم آورده
...تکیه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد و چرا فعت و موافقت
...خود با او بشرط قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر بصوابدید من عمل کنی
...رفاقت و همراهی میکنیم سلیمان شکوه قبول این گنگش نموده بنابرین مصلحت
...بنیاد قرار داد که روز دیگر کوچ کرده باتفاق دلیرخان بسمت اله آباد درود
...راجه جیسنگه چون بر معنی آگهی یافت و دانست که دلیرخان از حامی ولی تحریک
...شود خود از زیان نشناخته نزد تدبیر غلط باخته ست بمقتضای دوستی
...و مودتی که با او داشت با بلاغ نصایح دوستانه و تند کار مقدمات عاقلانه
...خان مذکور را ازین اراده فاسد که جز خانه خرابی او و قبیله اش حاصلی نداشت
...باز آورد و در عزیمت آمدن بعتبه اقبال که منتج صلاح حال و سرمایه حصول
...آمال او بود با خود متفق و همداستان ساخت و صباح آن که سلیمان شکوه بنا بر
...قرار داد روز پیش از آن منزل کوچ کرده عزم مراجعت باله آباد نمود دلیرخان
...تمهید معذرت نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و همچنین جمع بندهای بادشاهی

نزد ما باو رسانند و از سرداران و همراهان پادشاهزاده که خواهد باو رفاقت کنند
و دارا شکوه نیز بهمین مضمون رقیمه باو نوشته استمالتها با سرداران و اعیان لشکر
پادشاهزاده مسطور بر تکلیف رفاقت فیمابین او فرستاده بود آن ناقابل دولت
و اقبال بعد از اطلاع برین حال سراسیمه و مضطرب شد و همان ثبات و استقلال
از کف بیعت رفته در چاره کار درمانده در امر خویش متحیر گردید همان روز
راجه جی سنگه را طلبید و با او کنکاش کرد راجه بعد از استماع مضمون کتابت گفت
صلاح در همین است که با سپاهی که همراه داری بلا توقف و تاخیر از عقب دارا
شتافته خود را بپدر رسانی اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه باله آباد مراجعت
نموده تا آن حال پدر درست معلوم شود آنجا بسر بری و جدا از سلیمان شکوه او را
تکلیف رفاقت نمود از آنجا که عقل مصلحت بین و خرد صواب گزین داشت
بالحاح و ابرام بی حاصل سر رشته صلاح اندیشی از کف نداده از همراهی گذشت
و از نومیدی و ننگ همراهی پی جواب صریح داد که همراه نمی آیم و بدرگاه خلافت
پناه میروم و بمنزل خود آمده دیگر پیش او نرفت و ناچار آن در کله سرگشتگی
روز دوم دور و دراز از کمال حیرت نزدیک مقام کرد دگر بار از مردم کنکاش نمود
درست اندیشید و در همان روز دلیر خان را طلبید بعد از ملاحظت

...ن این رای نمود که تا الہ آباد

...آباد کرده بها در خان

...آورده

و غیران فراهم

و بیرون شش تا در

...واقفت

...بط وقایع می نماید و کلک حقایق

...کن

...ید که آنجا حال ادبار فرجام که بار احد جبینش که تکدر

...د بادشاهی از تنبیه شجیل می آمد یازدهم ماه رمضان که

...سا کردن تا شر بادارا شکوه روی داده بود سه منزل

...د گذشته در نواحی موضع کوتره خبر انهزام بد فرجام که خویش شنید

...عست فرمان حضرت اعلی و بیش از آن نوشته دارا شکوه که مشعر تحقیقت

و قوع صف آرائی و قتال و کیفیت نصرت و فیروزی جنود اقبال بود باو

رسیده بر صورت حال آگاهی یافت و این خبر رعب اثر در آن لشکر شایع شده

سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت حضرت اعلی چون تا آنوقت هنوز بصلاح کار

دولت و مصلحت امر خلافت راه نبرده متوجه اصلاح حال و حمایت آن دارا شکوه

بودند و باغوای آن فتنه پژوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او بابی

با جلیل بیچو نیز نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر او نیز جمع عازم دهلی شده

و خدیو سرانجامی در استیصال کفره ضلال و مخذولان ادبار و نکال که نمونه‌ایست از ذکر
ستمگر مقرر گردید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد گردید و درین ایام
ارسی برادر برنا بار حبشیکه همراه اینشان برای ادای رسم تهنیت آمده بود
لطف آن خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید و اسپ با زین و ساز طلا مباهی گشته
رخصت انصراف یافت و فرمان عاطفت عنوان با خلعت خاص و فیل و ماده فیل
برای رانا مرسل شد و حاجی لقمان ملازم شجاع که آن دیو نهاد جوهر اقبال او
با نامه مبنی بر رسم تهنیت فتوحات و مشعر با اظهار مراتب خلوص و موجبات نجابت
والا فرستاده بود جهت مبارکباد معلی گشته بعنایت خلعت و اسپ مشمول نوازش
گردید و غضنفر خان بغیر مدار بسان دو آب از تغیر نواحیان بعطای گشته
خلعت و اسپ و علم و اضافه منصب سرافراز شد بیست و یکم ماه مذکور شیخ میر
و دلیرخان و صف شکن خان با سایر همراهانی که بعد از آواره شدن سلیمان شکوه بکوهستان
سرینگر از کنار آب جون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیوسته بشرف استلام
عتبه خلافت دریافتند درین هنگام مقام ذیمورت که عمدة السلطنه امیر الامرا
از کنار گنگ برخاسته متوجه ملازمت اکبرآباد شده بود بزودی موکب جاه
و جلال ازین سان انصراف یافت در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان ... مهمات

کرنجکان بتلون رسیده بمقهوران آنجا پیوستند آنها را نیز باستماع این خبر رعب اثر
پای ثبات سست گشته نیروی قرار و استقامت نماند و از گذر رندکو در جهانستنه
روانه سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگر که جا بجا در گذرها بودند بآنها ملحق گشتند
و مجموع در سلطانپور فراهم آمده حقیقت حال بدارا شکوه نوشتند و خلیل الله خان
که بعد از بهادرخان از پیشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذی قعده
بلیها از شب گذشته نزدیک سرای رای رایان که دو منزل بالای سهرند است
خبر گذشتن بهادرخان از دریا شنیده بمجرد استماع آن مژده بهجت افزا از آن
منزل کوچ نمود و ایلغار کرده روز دیگر روپر رسید و باتفاق هم لشکرها را
بهمان چند منزل کشتی از آب گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این سوانح
فیروزی مآل عنقریب سمت گذارش خواهد یافت درین اوقات نصرت
سمات بعرض اشرف رسید که سلیمان شکوه که در اطراف آب گنگ برابر هردوار
نزول ادبار نموده در صدد تدبیر عبور از آب مذکور بود چون از وصول
عساکر ظفر مآب بکنار آب راه مفر مسدود دید و تاب مقاومت جنود قاهره
از اندازه طاقت و توانائی خویش افزون یافت ناچار متوسل بزمیندار سری نگر
شده بکوهستان ولایت او در آمد و هزاران خسران و ناکامی و نکبت

توفیق و یاوری همت ساز دهم ذی قعده عزیمت عبور مصمم نموده برسیدن خیل ابد جنان [?]
و لشکری که با او بود مقید نگشت و اعتماد در عون عنایت مهیمن کارساز یگانه
بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاه دشمن گداز کرده قریب شصت کس از جوانان
جلد که هریک نهنگ دریای نصرت و ظفر بود بدان کشتیها نشانده یکپاس
از شب مذکور مانده بآنطرف آب روان نمود آن شهامت منشان دریادل
زورق همت در بحر توکل انداخته آنوقت شب با توقف در رنگ بزم
جنگ از آب گذشتند و از کشتیها فرود آمده و توپخانه که همراه داشتند
پیش رو کرده بطرف مخالفان که از سینهٔ غفلت و بحر سعدان کریمهٔ
طبع الله علی قلوبهم و علی سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون بودند
روان گشتند و بسطوت و صولت بحر زخار که هنگام مد آب خود را
بساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند و آن گروه باطل پژوه از نهیب
تیز دستی اقبال که فوق تصور و خیال آنها بود مورد رعب و خوف گشته
پای ثبات بباد داده و عنان تماسک و استقلال از کف گسسته بیکبارگی
وادی فرار گردیدند و مجاهدان کارطلب پیکارجو را کامیاب نصرت ورزی [?]
آب رود دران روی آب مورچال [?] بسته بجای مخذولان نشستند و چون

غشاوه
پرده

تصور همگنان و دور از خیال ظاهر بینان بود رسیده بشارت نصرت و فیروزی
اولیای سلطنت به زوال رسانید و نیرنگسازی اقبال این دست پرور لطف
ذوالجلال بتازگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت این فتح آسمانی آنکه خان مذکور
که قبل از خلیل الله خان از پیشگاه خلافت بتعاقب دارا شکوه مرخص شده بود و چون شنید
که آن فتنه پژوه داود خان را که در گذر تلون بود و اهتمام استحکام آن گذر آب
و سرداری و کار فرمائی جنود آنجا سرانجام مآب با او تعلق داشت بنا بر بعضی مطالب
بلاهور طلبیده است از روی مصلحت بینی و کار طلبی عزیمت نمود که در نوبت خود را بکنار
آب رسانیده فرصت کار از دست نگذارد و بهر نوع باشد بر گذشتن از دریا همت
گمارد و چون جمعیت مخالفان بیشتر در گذر تلون بود و عبور عساکر گردون مآثر
در آن موضع متعذر می نمود بدلالت زمینداران و مشورت رای صایب بر جناح تعجیل
بگذرم روبرو که بر دست راست تلون بسمت بالا آبست شتافته در صدد گذشتن
از دریا شد و از کشتیهای همراه که بموجب فرمان همایون متصدیان نواره سرانجام
نموده بر عرابها از دار الخلافه شاه جهان آباد آورده بودند و از سفاینی که
بسعی و تفحص بندهای درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود
بیست و پنج منزل کشتی آماده ساخته در کمین انتهاز فرصت بود تا آنکه نیروی

حصار آن نوازش یافت و رایت جهان نورد سلک کوکبان صوبه مالوه منسلک گردید
و موکب گردون مآثر بشش کوچ متواتر چهاردهم نقل اقبال بر نواحی قصبه کرنال
افکند و خدیو جهان همه جا شکار کنان و صید افکنان راه نصرت و ظفر می‌پیمودند
و هر روز تا رسیدن لشکرگاه حشمت و جاه نیله گاو و آهوی بسیار شکار می‌نمودند
و چون راه راست از کرنال گذشته بسبب کثرت و وفور گل و لای قابل عبور
موکب جهان پیمای نبود رای عالم آرای گیتی خدیو کشورکشای بر آن قرار گرفت
که بیمنت یمین شاه راه گل و لای آن اکثر [illegible] میداد میل کرده از آن
راه به پرگنه روپر کنار آب ستلج سمت توجه نمایند و در الوهی گذر عبور از
آب مذکور فرمایند بنا برین پانزدهم که از نواحی کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت
قصبه اندری منحرف شده کوچ بر کوچ متوجه روپر گردید و در عرض این ایام
فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام بکنار آب ستلج بسیار از بندهای
عتبه خلافت که در جشن جلوس مبارک بسبب ضیق وقت و قلت فرصت پرتو
لطف و افضال گیتی خدیو دریا نوال بر صفحه احوال ایشان نتافته بود بکامیاب
مراحم شهنشاهانه گردیدند و بعد از طی سه مرحله از کرنال عرضه داشت بهادر خان
مشتمل بر مژده عبور موکب منصور از آب ستلج گذرگاه روپر [illegible] و سهولت فوق

و بهفتم ذی قعده مطابق هفدهم امرداد قریب بصبح که وقت ظهور انوار فیض آسمانی
و محل ورود الطاف رحمت ربانیت فرازنده لوای کشورستانی با عزیمت در
رکاب دولت گذشته از باغ اعز آباد نهضت فرمودند و نواحی سرای کایله
مضرب خیام اقبال گشت درین منزل سیادتخان که نظم مهمات دار الخلافه
بدستور سابق باو تفویض یافته بود بعنایت خلعت و اسپ و فضل الله خان
مهین خلف خان مذکور که در سلک کومکیان پدر منتظم گشته بود و متصدیان
و کومکیان آنمرکز خلافت وجهانبانی بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند
و روز دیگر موکب ظفر کوچ کرده سه کروه طی نمود و درین روز عمدة السلطنه
جعفرخان که صوبه داری مالوه باو مفوض گشته بود دیگهزار سوار از تابینانش
دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه ششهزار ششهزار
سوار ازانجمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و بعنایت خلعت خاص و فیل
با ماده فیل و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه و دو اسپ ازانجمله یکی با زین و ساز طلا
مشمول مراحم شاهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و نامدارخان مهین
خلف او بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و مهر کامکار را در خردسالی بمرحمت
خلعت مباهی گشته با پدر مرخص شدند و نوازشخان بتوجداری سرکار رمند و جرات

اثر

عبور از آب گنگ باید در گذشتن از آب جون استدراجش شوند و از آنجانب امیرالامرا با آن لشکرها و از ینطرف این جیش نصرت لوا بدفع و استیصال او پردازند جابرس شیخ میر را با دلیرخان و صف شکن خان و برخی از ابل توپخانه و دیگر سپاه نصرت نشان چهارم ذی قعده بجهت کفایت این مهم تعین فرمودند و از کومکیان این عسکر منصور رند و لهراسپ خان برحمت فیل و جمعی بعطای خلعت و چند اسب عنایت نوازش یافتند نهضت موکب اقبال ... تعاقب ...
از ... دارا شکوه ... چون خاطر جهان آرا از نظم و پرداخت بعضی امور سلطنت و تعین عساکر نصرت اثر بکفایت مهم سلیمان شکوه فراغت پذیرفت و اورنگ فرمانروائی از جلوس میمون زیب و زیبائی تازه یافته جهان افسرده و عالم بر هم خورده رونق و انتظام از سر گرفت عزیمت توجه پنجاب که باز فتنه دارا شکوه مرکوز خاطر قدسی مآثر شده بود و تاخیر در آن منافی قانون تدبیر مینمود حیثیها و همت پادشاهانه کشته دگرباره نسیم توجه نهضت و افراز بر پرچم رایات نصرت طراز وزید و موکب جهان نورد هنوز که دهنور جبار تعین نشده بود عزم لاهور ... نیامده ... هنوز ... عرفه ... آب ... هنوز ... ازین ...

و با نصار بهفت صد سوار مشمول فضل و کرم شد و بسیاری از عمدهای بارگاه خلافت
و بندهای عتبهٔ سلطنت باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب که گزارش
تفصیل آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب سه لک
روپیه از خزانهٔ مکرمت و احسان خسروانه بخندی از امراء و برخی دیگر از بندهای نام
و دوم روز این جشن دل افروز حکم معلی [illegible] بمتصدیان و عملهٔ پیشخانه
صادر شد که سرادق اقبال بجانب پنجاب بیرون زنند و تا ششم ماه مذکور
حضرت شاهنشاهی قرین بخت ارجمند در شبستان فردوس مانند اکبرآباد که
بوقوع این عطیهٔ عظمی و شرافت این لطیفهٔ کبری هر کل زمینش صد ناز بر سپهر برین
داشت بسر برده سریرآرای دولت و کامرانی و زینت افزای اورنگ جهانبانی
بودند تعیین فوجی تازه از عساکر نصرت مآثر [illegible] بجهة سد راه سلیمان شکوه
اگرچه عمدة السلطنة امیر الامرا با افواج نصرت پیرا چنانچه گزارش یافت معین شده
بود که بهر دو ار رفته نگذارد که آن بی بهره جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید.
لیکن از آنجا که ایمنی دوربینی و حزم اندیشی است رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی
چنان اقتضا نمود که فوجی دیگر نیز از جنود ظفر نمود بجهة سد راه او رخصت فرمایند
که در روی آب جون بوده اگر آن آواره دشت ادبار بالفرض از جایی مجال

منزلت از دولت آباد عازم شده بسپهر بنیاد گردید همراه بود و بلوازم خدمت مقدم
رسانید و مالوجی بعنایت خلعت و اسپ با زین و ساز طلا مباهی شد و بفوج امیر الامرا
که بسر راه سلیمان شکوه تعیین یافته بود مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر که
بعنایت خلعت و اسپ و خطاب امیر خان مورد التفات گشته بقلعه‌داری دار الخلافه
معین شد و محمد حسین بن خسرو بن نذر محمد خان که بنابر بعضی اسباب در دار السلطنه
معزول شده بود بعنایت خلعت و سالیانه سی هزار روپیه مورد عنایت و رعایت
گردید و چون بعرض اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیهٔ گوشه‌نشینی دارد
بسالیانه شصت هزار روپیه کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اعلیحضرت
از منصب معزول شده بود بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز
شده بفوجداری سرکار بهرایچ که قبل ازین بمعتقد خان متعلق بود تعیین یافت
و سلطان حسین ولد اصالت خان مرحوم بخطاب افتخار خانی و ابراهیم حسین برادرش
بخطاب ملتفت خانی و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد بابا کلان
بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب قابل خانی هر کدام امتیاز اندوختند
مان سنگه ولد راجه روپ سنگه راتهور که پدرش چنانچه گذارش یافته در جنگ دارا
[illegible] الیت و جبارت گشته متهورانه نقد جان درباخته بود بمنصب هزار

ربع مسکون ست و خلایق را پس از طاعت الهی و متابعت حضرت ختمی پناهی اطاعت
اوامر و قبول نواهی او فرض عین و منتج سعادات دارین است و میر جعفر خرپای که در
فن تاریخ گوئی سرآمد اهل زمان و از ثناخوانان این دولت دیر مانست شهنشاه
فلک اورنگ تاریخ وقوع این عطیهٔ عظمی شرف یافته و دیگری از نکته سنجان
انجمن معنی سزاوار سریر پادشاهی گفته امید که تا چرخ زرنگار سپهر
برین بر فراز اورنگ زمین سایه گستر و مهر عالمگیر را تاج فیروزی و افسر نور
بر سر است سریر جهانبانی و دیهیم گیتی ستانی را از وجود این پادشاه حق آگاه دین پرور
عدل گستر زیب و فر و تخت بلند و اقبال ارجمند و تابش در تسخیر جهان مطلع خورشید
انور باد بالجمله از آنجا که لوازم و مقدمات این جشن ارجمند و جلوس سعادت مانوس
خدیو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گزارش یافت مختصر قرار داده
اکثر مراتب و مراسمی که لازمهٔ سریرآرائیست بجلوس ثانی حواله نموده بودند
در این جلوس میمنت قرین خطبه و سکه و تعیین لقب اشرف بعمل نیاورده
موقوف داشتند و امرای نامدار و نوئینان عالیمقدار نیز چون وقت را آن
وسعت نبود که پیشکشهای لایق نمایان که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان
باشد تهیه و سرانجام توانند نمود بمقتضای وقت هر یک نذری در خور حال

شکوفه که نسیم دم صبح [illegible] بر شاخ [illegible] گل افشانی نموده بر تارک و دیهیم گردنده [illegible]
هفت اقلیم افشانده و دامن دامن در و گوهر جواهر [illegible] افروز انجم و اختر گر نثار [illegible]
کند بر فرق فرقدان سای خدایگان سپهر سریر ریخته آید [illegible]
رنگ رنگ خلعتهای گوناگون [illegible]
سایه الهی [illegible] بخشش گشوده [illegible]
شاهنشهی دل و دیده [illegible]
ز خلعت [illegible] قصه [illegible]
و سخن سنجان نکته گذار تواریخ بدیعه برای جلوس اقبال پیرا یافته اند از آنجمله کریمه
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم است که کمال ندرت و غرابت
دارد. و سید عبدالرشید تتوی که در سلک دعاگویان این دولت ابد
مدت انتظام گشته بر دقایق نهان اشارات غیبی و حقایق شناسان
رموز آگاهی که بدایع نکات و اسرار از زبان رمز و ایما توانند فهمید مستور
نیست که از هوا این لطیفه بشارت بخش که تلقین ملهم غیب رخ نموده
[illegible] سلسله اولی الامر و مقتدای خواقین دوران
[illegible] کمال تعجب و غرابت [illegible]

شاه [illegible]

فراهم نمی آمد از خنده لب ؛ جهان مجلس آرائی از سر گرفت ؛ زمین را نگین وار در زر گرفت ؛ و بعد از انقضاء پانزده گهری و بیست و دو پل از روز مذکور که موافق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی باشد شهنشاه کامبخش کامگار با بخت بیدار و دل هشیار قرین فر ایزدی و تائید الهی بر تخت سلطنت و شهنشاهی و سریر فرمانروائی بتاریخ جلوس اجلال نموده پایه افزای اورنگ و سرافراز بخش دیهیم گردیدند الموسومه برامد بر اورنگ شاهنشهی ؛ شرف دادش از فره ظل اللهی ؛ شهنشاه شد زینت افزای تخت ؛ وطن کرد اقبال در پای تخت ؛ چو از پای او تخت افسر گرفت ؛ با فلاک خود را برابر گرفت صدای نقاره شادیانه و نوای کوس طرب بنوازش گوش ساکنان سپهر از جیب و راست برخاست ، و آهنگ زمزمه تحیت و کلبانگ ترانه دعا از حضار ان بهشت انجمن هزاران منت بر اجابت نهاد امرا رفیع قدر نامدار و خوانین اخلاص منش عقیدت شعار تسلیمات تهنیت تارک آرای سعادت گشته درخور رتبه و منزلت در انجمن محفل دولت بر اطراف سریر گردون مصیر گیتی خدیو عالمگیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از فر جلوس فرمانروای ایام مانند فلک بکام خود دیدند طبق طبق زر و سیم مانند اوراق

خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار و دیده امید بر شاهراه ازمنه و ادوار کشاده
انتظار ورود این ساعت مسعود میبرد و چرخ پیر طفل تربیتی در ترصد وصول
این عید دل افروز روز میشمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلل و فتور بارکان
و قواعد ملک راه یافته بود و رونق و نظام از کار دین و ملت بکلی رخ تافته
سرکشان واقعه طلب از نزدیک و دور رایت نخوت و غرور برافراخته و
مفسدان فتنه جو از هر گوشه و کنار طبل فساد و عنادی نواخته بیمامن اقبال
بیزوال و برکات عنایات نادره الجلال خورشید عالم آرای سلطنتش از
مطلع سعادت و فیروزی پرتو جهان افروز جلوه گر آمد و آرزو دیرینه
روزگار برآمده زمان انتشارش میسر آمد در روز مبارک جمعه غره ذی قعده
سال هزار و شصت و هشت هجری مطابق یازدهم امرداد در عمارات دلپذیر
باغ فیض بنیاد آباد که غیرت بخش روضه جنت مدام خرم باد بعنوان [illegible]
کارداران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط انبساط گسترده جشنی والا و محفلی
دلکشا ترتیب داده ابواب عیش و سرور و طرب و سرور بر روی عالمیان کشادند
فرازنده خلد برین زمین آراستند رفعت آن از جا خاستند در عیش جاوید
کردند بیت: بر رهگذر سبزه بر دشت سانند چو گل عالی را زعیش و طرب

به سریر شهنشاهی جهانداری عالمگیری چون حکمت کامله حضرت آفریدگار و دانای آشکار و نهان ۴۵

بهر مدتی که حال روزگار باختلال گراید و مزاج زمانه از منهج اعتدال انحراف یابد
بمقتضای کمال مصلحت بینی رافت شامله بتجدید نظام کارخانه ایجاد تعلق گیرد
و خواهد که گلهای بهارستان تکوین از نو رونق و زینت پذیرد افسر خلافت و فرماندهی
بر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهانداری سپارد که ملک
و ملت در سایه حراستش از آفت خلل و نقصان ایمن و سپاه و رعیت در پناه سیاستش
از آسیب ظلم و طغیان مطمئن باشند عرصه شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت
فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساحت هفت اقلیم از پرتو مکرمتش
چون مشرق خورشید بفروغ آفتاب جهانتاب منور گردد سر از خط شرع
برندارد تا طغرای سعادت جاوید بنام نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم
یزدان نپیچد تا گردن سرکشان بکمند فرمانش درآید در لباس پادشاهی حق بندگی
و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجای آرد و در زی سلطنت و فرمانروائی
همت بر فرمانبرداری خالق بیچون گمارد و قدم بر سریر سلطنت دولت بآئین
نیت گذارد که احکام دین بر کرسی نشاند و خلعت سلطنت و کامکاری
بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را تشریف عطا و احسان پوشانند

رفیع مقدار امیر الامرا را با فوجی از عساکر نصرت شعار بسمت بردوار تعین نمود
که سند را بشش شده بکفایت مهم او پردازد و آن نوئین والا مکان را هنگام
رخصت معتبار خلعت خاص و شمشیر و فیل با ماده فیل و دو اسب با ساز طلا
نواختند و فدائیخان و لودیخان و سید فیروزخان بارهه و سید علی اکبر بارهه
و سید لطف علی و جمعی دیگر از منصبداران شهامت پرور و سایر زبان جنود فتح و ظفر
با آن زبدهٔ امرای عظام معین گشته هر یک درخور حال مشمول عنایت پادشاه
دریا نوال شد بالجمله شهنشاه جهان تا رسیدن ساعت جلوس مبارک در باغ
خلد آیین اعز آباد بتنظیم امور خلافت و جهان کشائی و تمهید مقدمات جشن
سریرارائی و سرانجام اسباب یورش پنجاب و تجهیز و تعیین جیوش نصرت مآب
بدفع و استیصال اعادی خسران مآب پرداخته قرین دولت اقامت داشتند
و هر روز بانواع اصطناع و احسان و اقسام اکرام و افضال پرتو نوازش بحال
بندها عقیدت مند و فدویان ارادت سگال افکنده همت بلندنهمت بکام بخشی
خلایق میگماشتند و درین ایام ایرج خان که از نظم مهام سرکار لکهنو معزول
شده بود از آنجا رسیده بتقبیل عتبهٔ خلافت بهره‌اندوز گردیده عزت
یافتن تهنیت شهنشاهی داور زنگ گیتی پناه بر کلوس معدلت از شده و برادرزاده

ل سازند بنابران بیست وچهارم ماه مسطور آن نوئین اخلاص آئین را بعطاء
ت خاص و فیل و شمشیر نواخته رخصت فرمودند ومیرخان خلف او بمرحمت
ت و اسپ و علم و باضافهٔ هزاری ششصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد
وار نوازش یافته با پدر مرخص گشت وطاهر خان و راجه رایسنکه راتهور و قباد خان
عبدالله خان سرای دیگه تاره خان وسیّد منصور خان وعبدالله بیک ولد علیمردان
خان وسید منور بارهه و اودیبهان راتهور و شهباز افغان و آتش قلماق
و گروهی دیگر از ملازمان رکاب دولت ومبارزان بهرام صولت با خان مذکور
معیّن گشته بمراحم ومکارم خسروانه مفتخر ومباهی شدند وچون بعرض اشرف رسید
که سلیمانشکوه با جمعی از نوکران خود و پدرش که همراه او مانده بودند از آنروی آب
گنگ عنان ادبار بسمت هردوار تافته بقصد اینکه در آنجا بمعاونت
زمینداران آنجا از آب گذشته اگر تواند از راه بوریه و سهارنپور خود
را بجهت دیجاپ رساند و بدارا شکوه ملحق شده ضمیمهٔ جیش فتنه وعلاوه
مادهٔ فساد او گردد خدیو دوربین دانش آیین رادفع و استیصال آن شعبه
دوحهٔ خصومت وعناد که باعث قطع پر و بال و موجب ضعف حال پدر شتهٔ گرا
بدسگالش بود در کیش مصلحت بینی وصواب اندیشی لازم ومتحتم نموده عمدهٔ امراء

انتها رسیده شنید و فدائیان مهیر را در نهاد رحمان و ... از میان دو آب ... نو دیلا

... شیند ... شمال ... و ... خلعت و ... د نهرا . و ... بر ... اسعد

... و ... واکار ... یافت و قطب الدین ... نو ...

... کار ... معین گشته ... خلعت ... و جمع مشغول ... شده

... مقرر ... بر پیشانی مقرر گشته حال ... مذکور

... جانب ... امور ... و منصب ... چهار صد ... بلندی

یافت ... هم ... زمین دولت و ... از ... گشتند ... بار

... فرمود ... فتح ... و ...

[illegible]

[illegible]

در این ایام ... حضرت ... شاهی ... اقتضا ... ذکر

... السلطنه ... لشکری ... بهادر

... لشکر ... گشته ... هر دو لشکر یکی شده ...

... رسید و ... افکنده ... نصرت ...

... و تحقیق ... احوال ...

[illegible]

ز پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر مقاصد علیا که خاطر ملکوت ناظر از مدتها ن
مرات ملک برای سرانجام مهمات کشورکشائی هندوستان بپردازد و گلبن حشمت و ابهت
از خس و خار وجود مفسدان دغوی کار بالکلیه پیراسته گردید لهذا عنان توجه خاطر
تمهید مراسم جشن و سور و سرانجام لوازم عیش و سرور جهانگیر پیوسته جلالت قدر
ورشان این دولت جهانمدار و سزاوار شوکت و عظمت سلاطین گردون اقتدار
بادشاه بوده در خجسته ساعتی دیگر اورنگ سلطنت و سریر خلافت بجلوس اشرف
والا پایه گردانید و خطبه و سکه را بنام نامی خویش پایه سعادت و پیرایه میمنت بخشند
بنابرین مقدمات پرتو ورود دولت بجهت دار الخلافه منعکس گردیده داخل شهر نگشتند
دولت نیز و هم موکب ظفر طراز از خضرآباد باهتزاز آمده باغ سندر را که بمسافت
یک کروه از دار الخلافه بسمت دار السلطنه لاهور واقع است از فر نزول
اشرف نضارت و خرمی پذیرفته در روز دیگر آنمکان فیض نشان بیمن اقامت
شاهنشاه عالمگیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت بادشاهانه راجه جیسنگه را
بانعام بجالکه یک کرور دام جمع آن بود در رتبه امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره
علم رایات مباهات افراشت و سیادت خان که بنظم مهمات دار الخلافه و حراست
قلعه مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده بعنایت خلعت تشریف

در وفق مضمون ما ذا عزمت فتوکل علی الله شیمهٔ قدسیهٔ توکل که پیوسته نقد وقت
دعا و سرمایهٔ حصول امانی و آمال آنحضرت است رفیق بدرقهٔ نصرت و اقبال ساخته
عزیمت پنجاب منصرم فرمودند و چون زخیده ساعت میمنت قرینی که اختر شناسان والا
نظر و دقیقه سنجان اسرار آسمانها برای جلوس مقرر کرده بودند نزدیک رسیده بود
برگزیده اختیار آن رقم سعادت بر صفحهٔ تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز
مبارک جمعه غرهٔ ذی قعده موافق یازدهم امرداد بود و وقت و فرصت آن گنجایش
نداشت که داخل دار الخلافهٔ شاهجهان آباد و قلعهٔ مبارکه فیض بنیاد گشته ترتیب لوازم
و اسباب و تمهید قواعد و آداب این امر جلیل القدر نموده که معمول این دولت روز افزون
و مطابق توزک و آیین این سلطنت عظمی است پرداخته شود در پیشگاه خاطر قدسی مآثر پرتو
افکند که این مهم لازم الانصرام و عزیمت نصرت انجام که عین صلاح دین و دولت
و سرمایهٔ انتظام ملک و ملت بود بدین سبب در عقدهٔ تأخیر و تعویق میفتد لاجرم
بتجویز [illegible] ساعت میمنت قرین در باغ فیض بنیاد اعزاز آباد که نسخه از ارم است
[illegible] بسبب چند روز اقامت نمودند در ساعت
[illegible] جلوس جلالی فرمایند و از مراتب جشن و نثار
[illegible] وقت و فرصت گنجایش اکتفا نموده بود [illegible]

اسباب فتنه وجنگ نداده ساحت پنجاب از خار وجود فتنه آمود شان بپردازند
واین مهم ظفر توام بعهده امرا عظام که در عقد آن بد عاقبت تیره سرانجام معین شده
بودند نگذاشته خود بنفس اقدس هم دران زودی همت خسروانه بدفع او گمارند
واگرچه موسم برشکال بود و از کثرت آب و وفور گل ولای عبور عساکر جهان پیمای
براه پنجاب متعسر بل متعذر مینمود و بر تقدیر طی مسالک و قطع مراحل گذشتن از آب
ستلج و بیاه با فقدان کشتی و عدم پایاب و با وجود ممانعت و مدافعت غنیم
خذلان مآب در تصور و خیال امکان نمیگنجید و قطع نظر از مراتب بر موکب جهان نورد
که درین سال همیون مآل تعب و محنت بکمال کشیده مسافتهای بعید نموده بود
و مکرر از اقدام بر حرب و جدال و تجشم صف آرائی و قتال نموده عزیمت این یورش
ظفر اثر بی آنکه روز چند تمکن و اقامت واقع شود و سپاه منصور از رنج سفر و یساق
برآساید بغایت صعوبت داشت و اکثر عمدها و ارکان دولت نیز درین موسم
تجویز این نهضت همایون تجویز نمیکردند لیکن از آنجا که پیوسته مقاصد و مرادات
این برگزیده ذو الجلال ساخته و پرداخته کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این
دست پرورد اقبال متلقی از الهام ربانیست درین باب رای ظاهربینان و کنکاش
عافیت گزینان منظور نداشته بتعلیم سروش بخت و صواب دید همت والا عمل نمودند

کرباولی و تعلق دهشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها را که بهم کرده
فراهم آورده بعضی را شکست و پاره غرق نموده بود. و شمه که از سرداران عمده
او بود با برخی از لشکر در کنار تلون که گذر متعارف عبور آن است گذاشت باین اندیشه
که چون موسم برسکال است دریاها از کثرت گل و لای قابل عبور موکب منصور نیست
و از طغیان آب دریای ستلج پایاب ندارد و کشتی مفقود است یکچند از صدمه عساکر گران
ایمن خواهد بود تا موسم بارش سپری شود و دریا پایاب و راهها قابل عبور جنود ظفر
ایاب گردد توجه رایات خورشید تاب بصوب پنجاب صورت نخواهد بست و در این
ایام مدت در بلده لاهور که از خزاین بادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه با فوج تجار
و توپخانه و دیگر کارخانجات و اسباب جنگ و ادوات نبرد و پیکار در آنجا بود بفراغ بال
باصلاح حال خود و درهم شکسته لشکر سپاه جمع خواهد ساخت و دیگر باره لوای پیکار بر افراشته
خواهد افروخت غافل از تقدیر که زوال دولتی که اراده از بنیاد برکندن ریشهٔ آن تعلق نماید
تاثیر سعی و تدبیر بر کسی ابقا نگیرد و کارخانهٔ حشمتی که حکمت ایزدی با انهدام اساس آن پیوسته باشد
دستیاری جهد و کوشش مرمت پذیر نگردد بالجمله بعد از ظهور این احوال رای عالم آرای شهریار کشور
اقبال چنین اقتضا نمود که آن تباه اندیش کینه‌جو را که قدم جسارت در وادی مخالفت نهاده
بنوعی سیاست رسانند و آماده عساکر و زنان بموجب فرصت شتابت در رنگ و جهانبانان

دو هزار سیصد سوار و دلدار بیک بخطاب دلدار خان و بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و مرشد بخطاب فتاح خان و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و محمد عابد بمنصب هزاری سیصد سوار و منوهرداس بمنصب هزاری چهارصد سوار و میر مهدی بمنصب هزاری دو صد سوار تارک امتیاز افراختند ششم ماه مذکور موکب نصرت طراز انصراف شده بمنزل ها شتر آمده پنج کوچ متواتر نمود یازدهم مقام کرده دیگر با خضرآباد جای اقامت نگزید و در عرض این چند روز خجسته جمعی کثیر از بندهای عتبه سلطنت مطلع انوار مکرمت گشته بمواهب ارجمند مباهی شدند از انجمله پیر سوجی دکنی باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ناصیه افتخار افروخت و ابوطالب ولد امیر الامرا بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و ابو الفتح پسر دیگر بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و بزرگ امید پسر سومین بمنصب هزاری سیصد سوار رتبه سرافرازی یافتند و حسن علی ولد اللهویردی خان که هنگامی که شجاع از سلیمان شکوه و راجه جیسنکه هزیمت یافته به بنگاله شتافت از پدر خویش که رفاقت شجاع گزیده جدا شده بلشکر بادشاهی ملحق گردیده بود و در یولا بوساطت راجه جیسنکه دولت زمین بوس دریافت بخطاب خانی و منصب هزار و پانصدی هزار سوار مورد مرحمت شد نصرالله

مرادبخش اختیار کرده بود سعادت آستان‌بوسی والا دریافته بمرحمت خلعت بلند
شده‌اند و قطب‌الدین خویشگی و راجه دبی سنگه بندیله و سید حسین ولد سید دلاور
و سید منصور بارهه و رحمت خان و دلدوست ولد سرافراز خان قدیم و دولت بیگ
برادرش و مجاهد خان لودی و محمد عابد ملا و جمعی دیگر هر کدام بمرحمت خلعت و اسپ سرفراز گردیده
و چندی دیگر از فدایان آستان خلافت که در سلک همراهان مرادبخش انتظام داشتند
و ملتفت بیگ و میر فتاح از سرداران او و میر مهدی میر سامان که بر نوکران عمده
و متصدیان سرکار بیاوری بخت احراز دولت ملازمت اکسیر خاصیت نموده بخلعت نوازش
پوشیدند و همگی در خور حالت و شایستگی از عنایات فضل و جهان‌کشی جنود و مالک
رقاب کامیاب گردیدند و جمعی مجموع سپاه و لشکریان شاهزاده که از سابق و لاحق زیاده
بیست هزار سوار بود حکم معلی صادر شد که بخشیان عظام جوق جوق از نظر انور
بگذرانند و مناصب و مواجب مناسب سرافراز ساخته ضمیمه مواکب انجم نظام گردانند
و از جمله که مذکور شدند قطب‌الدین بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و سید
منصور بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سید حسین مخاطب بخان و منصب
دو هزاری دو هزار سوار و مجاهد خان بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
و دلدوست مخاطب بسردارخان و منصب دو هزاری هزار سوار و رحمت خان منصب

با او سلوک میفرمودند که شاید رفته رفته قبح آن اطوار ناسزاوار منفطن گشته ترک زیاده سریها نماید لیکن از آنجا که پردهٔ نخوت و غرور حجاب چهرهٔ دانش و شعور گشته بود اصلاً او را تنبهٔ حاصل نشد و از مستی شراب غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا شکوه و وقوع سوانحی که در مستقر الخلافة اکبرآباد روی داد چون دید که امر سلطنت و فرمانروائی بانی نیز بنده او زنگ جهان گشائی فرا گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار درآمد بعرق حسدش حرکت نموده و اغوای خوش آمد گویان و تحریک فتنه جویان ضمیمهٔ سودای غرور و مالیخولیای پندار او گشته بناریکه هوای سلطنت در سرش افتاد و از پید ولی مادهٔ نفاق و مخالفت در دل بخته سر همسری جاری بنا آغاز نهاد و بعزم فتنه و فساد و قصد سرکشی و استبداد با وجود فقدان خزانه و وجه تنخواه موجب سپاه در صدد توفیر لشکر شده امرا و بندهای بادشاهی را بانواع استمالت بجانب خود دعوت مینمود چنانچه جمعی از کوتاه اندیشان ناعاقبت بین که سود خویش از زیان نمیدانستند بتحریک بی سعادتی باو گرویدند مناصب نامناسب و زورهای بیموجب و خطابهای بیجا بمردم بی سر و پا داده اسباب شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف و تبذیر گشوده روز بروز

اصلاً تغییر وضع نکرده اختیار جلوس را در رنگ زمانه در نفوذ نموده بودند در این جرأت
و خیرگی اقدام نمود و بعد از آنکه کذب آن اخبار موحشه ظاهر گشته و تحقیق پیوست
که حضرت اعلی را اگرچه بیماری طاری گشته و ضعف و فتور عظیم در قوی راه یافته
لاجرم هنوز شمع حیات با برکات آنحضرت در انجمن هستی فروزانست از آنجا که هوا و
خودسری در سرش جا گرفته مدهوش لذت سلطنت عاریتی شده بود تغییر
آن اوضاع ناپسند نداد و طرفه تر آنکه در آخر حال که نه محملا رشته شعور
را داده از مدهوشی آمده بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت
و ذیل اشفاق خدیو عاطفت پرور قدسی اخلاق زده بود و در پناه حمایت شهنشاهانه
در آمده چاره کار در متابعت و همراهی آن برگزیده الهی اندیشیده میخواست که
بوسیله شفاعت آنحضرت در خدمت حضرت اعلی بعد از ادای جرایم حرکات
ناهنجار خویش پردازد و ناهمواریهای خود هموار سازد از غایت نادانی و
بیخردی ترک اوضاع سابق و اطوار نکوهیده ناملایم نکرده تخت و چتر و دیگر
لوازم سلطنت همچنان با خود داشت و شهنشاه دانش پرور کامل خرد دانا
بر خاطر دقایق رسا محمول داشته از کمال زیرکی و دانائی اغراض بالا زود
و بمقتضای عاطفت و شفقت و نهایت بردباری و حسن اخلاق بروی مولا

واستبداد او خیته بر تخت نشسته و خود را بمروج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت
بر خویش بست خطبه و سکه بنام خود کرد و فوجی به بندر سورت که در آن وقت
باقطاع پرده آرای هودج عزت نور افزای شبستان ابهت ملکه قدسی نقاب حور شید
احتجاب بیگم صاحب تعلق داشت فرستاده قلعه آن را القهر و استیلا با اموال دارای شبانی
که از سرکار بادشاهی و نواب علیه آنجا بود متصرف گشت و دست تعدی و تعرض
باموال و امتعه مردم دراز نموده کارهای ناشایسته پیش گرفت حاجی محمد شریف
پسر اسلام خان مرحوم را که از خانه زادان شایسته درگاه خلایق پناه و متصدی
مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا گیرانیده محبوس ساخت و انواع
اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را که از بندهای روشناس بارگاه خلافت
بود و بموجب امر اشرف اعلی بشغل دیوانی و کفایت مهمات سرکار او قیام داشت
با صدور جرمی و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنه عدم یکجهتی بدست خویش بقتل
رسانید بانواع خودسری و شورش افزایی پرداخت و علانیه طبل سرکشی
و خودرایی نواخت و با وجود قرب جوار بابی برگزیده لطف آفرید کار که سلطنت
و فرمان روایی خلعتی بود بر قامت استعداد ایشان زیبا و خلافت و جهانبانی
کسوتی بر پیکر اقبالشان زیبنده و رسا و از فرط ادب پروری و سعادت منشی که

به جمال خویش تشنه بکمال بخشنده لاجرم آن یگانهٔ دودمان اقبال را که مظهر اتم
ظل اللهیست و مصداق اکمل شاهنشاهیست لیعقب نموده یکتائی در خلافت
در زمان روا از نقش مشارکت اغیار جدا میخواهد و پیوسته دعوی کیشان نشئهٔ خود
شرکت اندیشان بکمال طلب با حرمان نصیب مطلب ساخته چشم دولت در یافتن شوکتش
از کحل بانزد وجود ایشان کرده باطل زده بر آتش حسد نهاد اعدا و استقلالش در کنار
جویبار کمال قد کشیده همانا در سایهٔ کاخش بر رفعت نشینند از شاخسار بکر مرتبش میوهٔ
عدل و انصاف بچینند چنانچه پرتو ظهور اینمعنی از فقره خوبی و تبه رای مراد بخشش داده
و دستگیر شدن او سرپنجهٔ تیز و اقبال والای خدیو جهان بر ساخت ضمیر آگاه والا
روشن و تابان هست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تیره دست نقد شعور با قبضهٔ ناپاک
نهاد و از غرور دولت و جوانی دماغ هوشش از سودای آرزوی سلطنت در هم آشفته بود
و از خام طبعی ناهموار این پندار در سر داشت که بعد از حضرت اعلی دعوی وراثت ملک
و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمان روائی و سریر آرای هندوستان باو خواهد رسید لاجرم
در مبادی سنوح عارضهٔ آنحضرت که آن تیره رای [illegible] داراشکوه خبر این حادثه
کشورآشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود در گجرات بگرد آوردن
این شیوه شورش انگیز [illegible] مال و اذیت‌ها آن [illegible] سپاه و نمک [illegible] رایات استقلال

دلم

ساحت حریم دولتش از غبار مساهمت اغیار ستُرده آید و گلشن جاه و حشمتش از خار
نزاع مفسدان دعوی [illegible] پیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک پیوسته
زهر حرمان مذاق چشانده و بختمان [illegible] دنبالش را گردون مدام غبار ناکامی در چشم
امید افشاند بیخرد فتنه‌پروری که از سلسلهٔ انقیادش برآمده راه خودسری پیماید
سلسلهٔ تنبیه رموز کارشناسی پای فرساید و کوته‌اندیش سبکسری که سر از ربقهٔ اطاعتش
کشیده آهنگ بالادوی نماید پای خود گرفتار زنجیر تعذیر آید بدمستان انجمن غرور را
ساقی اقبالش هم در اول بزم از پا دراندازد و بی‌ادبان بساط نخوت را ناصح تدبیرش
پند از جنس و سنان بسازد متانت قوت زایش جام طغیان دعوی شیشه را بسنگ
بر زمین ادبار زند و درست نقش بخت والایش کعبتان نفاق اندیشه را در ششدر
مکافات افکند. بیت: چو بخشد حق یکی را سربلندی — دهد زاوصاف خویشش بهره‌مندی
ز لطف خود توانائیش بخشد — بملک و جاه یکتائیش بخشد. بلی آنکس که ظل حق [illegible]
ز یکتائیش چون شریک حق محالست. شهنشه فرد می‌باید در اقلیم — در یکتا بود در
خورد دیهیم. شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر است
که چون آفریدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه منشور ریاست کبری و خلافت عظمی را
بنام نامی او رقم سعادت کشیده و ذات قدسی خصالش را در صفات جلال و جمال برات

بستان جلال و ملتزمان رکاب اقبال باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب نقش امید از
عاطفت بادشاهانه کردیدند از آنجمله سعید خان باضافه یکهزار و پانصد سوار منصب
هزار و پنج هزار و پانصد سوار و خواص خان باضافه پانصدی پانصد سوار منصب سه هزاری
دو هزار سوار ممتاز شدند و سید شیر خان بارهه بفوجداری سرکار ترهت منصوب گشته
باضافه پانصدی سیصد سوار منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرافرازی اندوخت
و بعنایت علم لوا امتیاز برافراخت و عبدالله بیگ ولد علیمردان خان مغفور
و اعتماد خان که در سلک همراهان کابل کوه بودند عز بساط بوس دریافته مشمول
مراحم خسروانه گشتند ذکر مراتب زیاده سری محال جوهر مراد بخش نهال
نادان و دستگیر شدن او بحسن تدبیر و اقبال والای شهریار جهان آرا
کرام جلیل سلطنت و شهنشاهی و شغل جلیل خلافت کبری [illegible] که بار گران خورشید عظمت
و جلال الهی است مانند شان الوهیت و مرتبه ربوبیت سند عدم انباز
و مصدق کریمه لو کان فیهما آلهة بمنزله برهان اسرار نظام کل شامل تباین
و مجاز حکمت مصلحت برای آن جهان آرا در نظم سلسله وجود و کارخانه تکوین
چنین اقتضا نموده که والا قدرسی [illegible] که بنفوذ رای رتبه بلند و منزلت آن مقام
مستعد گشته از بارگاه کبریا قامت سعادت تشریف این موهبت عظمی بیاراید

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

همراهی سلیمان شکوه تخلف ورزیده بود بشرف اندوز تقبیل سدهٔ اقبال گشته بعطای

خلعت فاخره ... بهار جلاو شمشیر وجمدهر مرصع و باضافهٔ هزاری هزار سوار

بمنصب ارجمند شش هزاری شش هزار سوار مطمح انظار مکرمت شد و عبدالله خان ولد

سعید خان بهادر مرحوم که او نیز از سلیمان شکوه جدا شده بود چون از سعادت ملازمت

اشرف بوده بخطاب سعید خانی و دیگر عنایات خسروانی مباهی گردید و صف شکن خان

بمرحمت اسپ و انعام بیست هزار روپیه سرافرازی یافت و بیست هزار روپیه بخندی

دیگر از ملازمان رکاب دولت انعام شد دوم ماه فرخنده شوال آرزوی قصبه

متهرا از سایهٔ سنجق جهان کشا فروغ آگین شد و چون آن روز عشرت افروز

موافق سیزدهم تیر بود که روز عید گلابیست در منزل مذکور دکر باره جشن

طرب و نشاط ترتیب یافته آیین گلاب پاشی تازه شد و چنانچه درین

دولت ابد طراز معهود است امرا و نامداران و عمدهای آستان سپهر مدار صراحیهای

مرصع و مینا کاری را از گلاب و عرق فتنه و بهار گذرانیدند و از زبان حال

باهنگ این دعا ترانه سرا گشتند نظم فرخنده بود چو عید هر روز دولت

بی نیل امل مباد دست طلبت ،، تا بر عرق فتنه بود شیشهٔ چرخ ،،

پر باد صراحی از گلاب طربت ،، و درین روز خجسته بسیاری از بندهای

کورنش طرب شادیانه نشاط بنوازش آمد و رسم عیش و آیین انبساط تازه گردید و در روز عید
که از منزل سلیم پور کوچ میشد نوئینان عمارت و آثار عالیقدر ادراک بر بندهای اخلاص
بنشن عقیدت شعار بخطاب والای سلطنت رسیده از کامیابی خلافت حاضر گشته تسلیمات
تهنیت بجا آورده آرای سعادت کرده بود و جهد در آداب عبادت کامل داشت و در روز سعید
که موعد قمر آفتاب عید آمده بود در رسم سلام بجای آورده بود و آن روز [illegible] طی
گشته نزول اجلال شد و در آن فرخنده روز جهان افروز عنایت بادشاهانه
عمدة السلطنة القاهره جهان خانان را که حضرت اعلی بعد از تربیت [illegible]
دارا شکوه چنانچه گزارش یافت با نواز و نیاز و الفت [illegible] مورد
عنایتی ساخته از منصب و جاگیر عزل نموده بود از منصب عمل هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای خلعت خاص و جمدهر مرصع
و شمشیر خاصه نوازش نمود و بخطاب والای امیر الامرا بلند پایگی
بخشیده والا کرد دیگر در دام [illegible] انعام مکرمت نمود و خان [illegible] بهادر
سپه سالار [illegible] خلعت خاص و انعام دو لک روپیه [illegible] کرد دیگر در دام [illegible]
بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و رحمت الله خان [illegible]
و اعتقاد [illegible] اسپ و فیل سرافرازی یافته [illegible] و دیگر خان [illegible]

عبودیت ورزد وتنخواه یافته سر از خط انقیاد نمیگذارد و بوسیله
[illegible] قلعهٔ الله آباد را که در متانت و حصانت شهره
[illegible] راه گری
[illegible] ثبات ارکان رضانت و محکمی آن حصار استوار
[illegible] کام تام بخشیده با ستظهار رضانت و محکمی آن حصار استوار راه گرد
[illegible] را ذلا جرم عزم تسخیر آن بنیاد و خاطر انور گیتی خدیو ممالک ستان
[illegible] ان مذکور را با فوجی از جنود منصور بدان صوب معین فرمودند که اگر
[illegible] را بجناب والای خلافت فرستند و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید
[illegible] و محال اندیشی در مقام سرکشی و نگاهداشت قلعه باشد بمحاصره
[illegible] بقهر و استیلا مفتوح سازد و خان مذکور را هنگام رخصت بعنایت خلعت خاص
[illegible] و فیل نواختند و از منصبش که پنجهزاری پنجهزار سوار بود دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه
[illegible] و قبل ازین [illegible] با قطاع
[illegible] آباد که از محال مفسد خیز است
[illegible] ساختند و هم درین ایام مراد آباد [illegible] و او را بعنایت خلعت و اسپ
[illegible] محال تعلق داشت بجاگیر قاسم خان عطا فرمودند
[illegible] قیل [illegible] بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذو الفقار خان که بحراست قلعه مستقر
[illegible] خلافه تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره و انعام شصت
[illegible] هزار روپیه و اسلام خان که بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان مقرر گشته بود مرحمت
[illegible] [illegible] هر یک باضافه منصب معزز و بانظار عاطفت گردید مرخص شدند

وخلع البغداد بخواهند گذشت ذاکر حسن ازین امانت و درنگ گزیند شاید
با و بلمی نشود و خود را قبال متوجه استقبال او گردد و از آنجا که موسم برشکال
در رسیده بود این اندیشه تمام اشت کرمنا دارد کثرت بارش و وفور گل و لای راه
مفقر مسدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عافیت و محل امنیت خویش
می‌انگاشت میسور نشد و مقارن این حال آوازه توجه رایات جاه و جلال
از مستقر اورنگ سلطنت بصوب دارالسلطنه شنید لهذا دیگر باره مغلوب رعب و بیم
گشته دل از بودن دیار برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رخت ادبار
بر بسته بدروازه لاهور رسید و کیفیت حال که بر اختلال خویش و بیرون شکوه و باریک
مخالفت بهادرخان نوکر خود که او را با تنی چند با اهل بیجو هر و صاحب اختیار لشکر
همراهش کرده بود اعلام نمود و باینها نوشت که اگر توانند از آب راوی چون راه
بوریه و سهارنپور پرچشمه تعجیل خود را در شهر سندیا بلاهور رسانند و سرانجام
احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت از سوانح این ایام بعض یافتن جهان و رزانی
با هزار انساء گیهان ستان تسخیر قلعه الله آباد چون بمسامع علیه رسید که سید
قاسم باره که از جانب داراشکوه بحکومت آن صوبه قیام داشت با وجود اطلاع
بر کیفیت حال آن خسران مآل و حقیقت اقتدار و استقلال این برگزیده ذو الجلال

مرتفع شده منافات تام حاصل آید لیکن چون آنحضرت را کمال توجه و التفات بحال خیر مآل دارا شکوه بود و بتسویلات و تذویرآتش فریفته شده سررشته صواب اندیشی از کف گذاشته بودند و بجهت رعایت جانب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشیده سعی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال بی برو نخل بی ثمر میکوشیدند چنانچه باوجود ظهور آثار بجوهری ازان ناخلف دودمان سلطنت دیده وری که صورت دید و لی و حقیقت بجا صلی او شهود عالمیان گردیده بود آنحضرت را اثر توجه باطن نسبت بآن ظاهر البطلان معلوم میشد و سنوح امور یکه باقتضاء تقدیر ربانی و مشیت یزدانی روی داد خلاف مرغوب و منافی مطلوب آنحضرت بود بنابر هذا ازانجانب امری که محرک سلسله جنبان ملاقات باشد بظهور نپیوست لاجرم خدیو دقایق شناس دانش آئین باوجود ابجزابت مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم تقاضا حال ترک آن عزیمت که قبل ازین مرکوز خاطر قدسی شیم بود نمودند و چون درخلال این احوال خبر توقف دارا شکوه در دهلی و ترا اثب نشد سپاهی او چنانچه سمت گذارش یافت بمسامع جاه و جلال رسید و دفع ماده شورش و فساد و قطع ریشه خصومت و عناد شش بر ذمه همت علیا لازم بود و تهاون و تاخیر دران خلاف آیین رای و تدبیر مینمود کفایت شر آن بداندیش وجهه عزیمت جهانکشا ساختند

چنانچه آثار شرارت و انحراف ازو شایع گردید که نقد عبودیت او ناقص عیار
اخلاص بود و در کسوت عقیدت بساط از خلوص دیگر نغمه نواختند لاجرم بسیند بجمعی
خوشتهای فساد انگیز نهانی در وسوسه و اغوا حضرت اعلی میکوشید و ازانجا
که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش وساوس و قبول آثار تخیلات چنانچه آنحضرت
در لباس نیکخواهی و خیراندیشی جلوه غلط نما کرده خرد آشوب دانش فریب
گردد مجبول و مفطور است قبول آن افوار و رای جمله تاثیر از بعضی اطوار
آنحضرت نیز مستنبط میگشت مجملا بعد از دفع فتنه آن باطل ستیز شورش
انگیز که ساحت سرادقات سلطنت و اقبال از خار وجود دشمن آمود وحشی
پیرایش یافت و حریم کعبه جاه و جلال از پرتو ماهچه رایات مسعود فروغ
خدیو بیدار بخت سعادت نصیب را از کمال خلوص نیت و صفای طویت
مکنون خاطر فیض پیرا و سینه‌ها دارا ده والا این بود که در ساعت مسعود
احراز ملازمت حضرت اعلی نماید و بتقدیم مراسم اخلاص و عقیدت در ایثار
خاطر اشرف کوشیده اگر مقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث عهود
و وقایعی که بحکم ضرورت روی داده غباری بر آیینه ضمیر مهر انوار نشسته آنرا
بشاهنشاهی بتوسط ضیاء رسم بر ستی اعتذار بزدایند تا بالکلیه غایله‌ئی

جام انتقام در سر افتاد و بقصد سامان فتنه و جنگ در دهلی بساط توقف
و درنگ گسترده بسرانجام سپاه و لشکر پرداخت و دست تعرض باشیا و اموال
و اسباب و اثقال سرکار خاصه پادشاهی و نقود و جنس و امتعه و ذخایر
امرا و وزرا نموده در هر جا هر چه می یافت تصرف مینمود و چون سلیمان شکوه پسر
بزرگ خود که بموجب طلب او با لشکرها از پتنه می آمد و با امرای عتبه خلافت که
همراه او بودند نوشته بود که از اطراف آب جون رو بسمت دهلی آورده
بر جناح سرعت و استعجال باو ملحق شوند انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و
این هوس فاسد ناتمام در دیگ سودای خام می پخت که بعد از رسیدن آن گروه
که هر دو لشکر یکجا شود مواد شوکت و قدرتش تزاید پذیرد دیگر باره لوای
فساد افراشته صف آرای کین و عناد گردد و اگر چه میل خاطر امرای خیر اندیش
و دلخواه انجذاب قلوب کافه لشکر و سپاه باین پایه افزای اورنگ عظمت و جاه
از دیرگاه میدانست لیکن از روی مکیدت و شرانگیزی که پیوسته بنای معامله
او بران بود خفیه بخطوط و استمالت نامهای فریب آمیز عمدها و ارکان دولت
حضور و امرای صوبجات و حکام ولایات را از نزدیک و دور بنافرمانی
و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان اغوا نموده بجانب خود دعوت مینمود

درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل حالش گشته بمنصب دو هزار و پانصدی ذات
و پانصد سوار مورد مرحمت گردید چنانچه بکم کهمان منزل دلنشین از فر نزول
برابر شده اورنگ دولت و دین فیض آگین بود و تجدید مراسم کامبخشی در حقش
نمود و بسیار از بندهای عتبهٔ خلافت را بمراحم خسروانه نواخت از انجمله
با اضافه هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و قباد خان
با اضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار بلند گردید هم
اکنون بکلک حقایق ارقام بذکر شمهٔ از حال دارا شکوه نکوهیده فرجام تمهید کلام کرده
بنگارش ماجرای ادبار دشمن مآل خود بیان می پردازد آن رانده کشور دولت و اقبال
بعد فرار از مستقر الخلافه اکبرآباد با قریب چهار هزار سوار چهاردهم رمضان بدهلی
رسیده در قلعهٔ بادشاه کهنه که بمناسبت خرابی و ویرانه و تباهی نزول
او بود مانند جغد بویرانه فرود آمد و چون شهنشاه توفیق پناه بعد از حصول
فتح و فیروزی از کمال حزم ذاتی و فتوت جبلی که شیمهٔ ستودهٔ آنحضرت
تعاقب آن بدعاقبت روانه ساخته افواج نصرت قرین بحکایت او تعیین نموده
و بجهت رایات ظفر موید بر حسب تخلف توقف نمود آن کوته اندیش باطل نژاد را
تاب نیاورده و شیوهٔ دیو هنجار رهنمون وادی ادبار گشته خیال تدارک راه نجات

پیشگاه سلطنت آزاز گرد بی رونقی رفته ببسط بساط دولت
آراسته نوبند فیض اندوز نزول همیون گردید و درین روز عالم
عنایات مرحمت سایه ذوالجلال از اوج مکرمت و افضال بر تو تربیت
احوال مرادمندان آستان خلافت افکنده جمعی کثیر بمواهب عالیه و
ارجمند کامیابی سربلند گشتند از الجمله عمدة الملک جلیل الله خان که بابتی
پنجهزار سوار ... هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب و منت منقبت والای
هزار شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند رتبه گردید
ایلی خان بخدمت جلیل القدر سرخجیلگری والا پایکی اندوخته بمرحمت خلعت خاص
اختصاص یافت و تربیت خان باضافه هزاری پانصدی دو هزار سوار بمنصب
هزاری چهار هزار سوار سرافراز گشته بنظم مهام ملک طیبه جمیر معین شد
خان زمان باضافه دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره
و نوازش شده بقلعه داری ظفرآباد سربلند گشت و اسد خان بخشی دوم
اضافه پانصدی بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه
هزاری بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار بپایه عزت بر افراختند و دارالخلافه
ولد اعظمی کلان که چندی پیش ازین در زمان اعلیحضرت از منصب معزول شده بود

کو در بهائی که بود اقامت داشته باشند و خدیو جهاندار جهانستان قرین عیش بکام
و فرحت اندوز از آن گلستان سرای دولت و کامرانی که مدت سه روز از فیض نزول
اشرف کامیاب حضرت و نضارت بود با بخت بلند و اقبال ارجمند
بر فیل ابر خرام سپهر مانند سوار گشته لوای توجه بشهر افراختند طغرا از ... نقش
از پیاده فلک با دو اختر و بخت یار زمین تابع و آسمان بر ... فشان
جم وشان کیخسرو منش خلایق را از مشاهده خورشید جمال عالم آرای شهنشاه جهان
پادشاه نوجوان دیده امید تازه روشنائی پذیرفت و جمعیت اندوه که
یکباره وحشت سرای دلها شده بود دگرباره با خواطر پریشان الفت
و شناسائی گرفت ساکنان مستقر الخلافه چون از مساس الطاف بیکران ذات عدل
در افشان اندازه خدیو زمان جان نو و حیات تازه یافته بود از خرد
و بزرگ بشکرانه این نعمت مشترک از هر گوشه زبان بدعا و ثنا گشودند و بلسان حال
مضمون این مقال ادا مینمودند بیت خدایا در املکت پرور را * سکندر سریر را
جهان داور را * ز آدم میراث عالم ترست * جهان را بنام ... نسب
همین گوهر سلک آدم توئی * همین میوه باغ عالم توئی * جهان بی سر ... ماه
تو باد * سر دشمنان خاک راه تو باد * ز منزل دار شکوه که ... ره والا

وجهان پیرای رسانیده دران ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت
ومهام ملک وملت را سرمایهٔ رونق وانتظام بود مامور ومستثر شد گردید
از غرهٔ این ماه مبارک تا شرکه در معنی غرهٔ شهور نصرت وظفر بود تا این تاریخ
بهمنت گستر جمعی کثیر بمراحم وعنایات شهنشاه عدو سوز دوست پرور کامیاب
بهره ور شدند از انجمله بادشاهزاده محمد سلطان بمرحمت جیقه وخنجر مرصع با علاقه
مروارید ودو زنجیر فیل نوازش یافتند واز خزانهٔ مکرمت وجهان شهنشاه مانند
بست وشش لک روپیه بمراد بخش عطا شد وخان خانان بهادر سپهسالار که
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرافراز بود مجموع تابینان او دو اسپه
سه اسپه مقرر گشت وشجاعت خان خلف آنمغفرت پیان که بمنصب سه هزاری
دو هزار سوار سربلندی داشت بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار کامیاب عنایات
ورعایت بادشاهانه گشته بمخاطب بخان عالم گردید وفتح جنگ خان باضافهٔ پانصدی
پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ودیگر تاز خان باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مباهی گشتند بستم که عزم دخول مستقر اورنگ
حشمت پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود درایات نصرت طراز از باغ نور منزل
باهتزاز آمد ومراد بخش را چون هنوز اثری از زخم وآزارش باقی بود حکم شد که

که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت سعادت شامل بودند در ملازمت
اشرف گشته بعطای خلعت خاصی اختصاص یافتند و همچنین دیگر امرای عالی مقدار
و ارکان دولت پایدار و سایر ملازمان عتبهٔ خلافت کساب والا رتبهای معلی
شتافته فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و برکریاس گردون اساس جلال
از اصناف خلق و عالی از فرق ناس فراهم آمد و گیتی خدیو فلک سریر عالمگیر
و اقبال جلوس اجلال فرموده خلایق را کافه بدولت ملازمت بلند اقبال
بودند بار عام دادند و طوایف انام بوسیلهٔ بخشیان عظام و یساولان ساطع
فلک احترام آداب ملازمت و قواعد تهنیت بجای آورده و بنظارهٔ والا تیز فروزکان
مرتبه دان یساولان پایه شناس بر رونق درجات و مراتب و حسب تفاوت
مناصب هرکدام را در جای و مقام مناسب باز داشتند و هیکل وجود در ضد حالت
خویش مورد الطاف و اعطاف گشته رایت عزت باوج کار رایان افراشتند
و درای مایان که مجلس کفایت و کاردانی سر دفتر اهل دیوان بود با جمع متصدیان
دیوانی و زمرهٔ اهل قلم و ارباب مناسبات جبهه‌سای عتبهٔ علیه گشته در مراتب
از مراتب ملک و مالی که در زمین نشان انواع تقرر و اختلال قواعد آن ما بین رفته
بر گذیر من از ... والقاء صور سلطنت و فرمان روایی و دانای اسرار خلافت

و نامنتظم شده بود و مفسدان واقعه طلب آنجا سر نفس در برداشته طریق بغی
و عصیان پیموده بودند رای ملک آرای خدیو جهان پرتو التفات بپرداخت
آن انگنده جعفر ولد الله ویردیخان را بفوجداری و نظم مهمات آن جمله و تادیب
مفسدان آن سرزمین تعیین فرمودند و بعنایت خلعت و فیل با ماده فیل
و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از آنجمله هزار سوار
دو اسپه سه اسپه نواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هم درینولا بادشاه
زاده محمد سلطان را فرمان شد که بشرف ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار
استسعاد یابند بادشاهزاده والا نژاد بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعه
مبارکه شدند و از روی توره و آداب چنانچه از شهنشاه فلک قدر مالک رقاب
مستدعی گشته بودند کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گردیدند
و در سن تاریخ شیخ میرک و جمعی دیگر از بندها شده خلافت بشرف زمین بوس
بارگاه جلال یافته بعنایت خلعت سرافراز شدند و نور دیدهٔ پرده آرای هودج
عزت زینت افزای مشکوی ابهت ملکهٔ خورشید احتجاب تقدس نقاب بیگم صاحب
موجب امر اعلیحضرت بباغ نور منزل آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و درین
احیان آرمنیه الشان جعفرخان که منصب جلیل القدر وزارت کل باو مفوض بود تقرب

جمعی از ارباب غرض او را دستگیر کرده مقید ساخته بودند و بعد از دو روز
که صورت این کار به عرض آن خان والا مکان رسید چنانچه از نور پر توالتفات گشته بود او را
از قید رهانیده بتلثیم عتبه جلال الملک رسانید اختر بخت گشته مشمول
عواطف بیکران شاهنشاه جهان گردید و عمدة الملک خلیل الله خان که
حضرت اعلی او را با فاضل خان برای تقلید و گذارش پیامی فرستاده بودند
ناصیه سای آستان سپهر نشان شد و چندی [illegible] جواب مطالب و سوالات
فاضل خان بخدمت اعلیحضرت پیام نموده خلیل الله خان را بنابر بعض
مقتضیات مصالح سلطنت و جهانبانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند
و میر میران خلف خان مذکور و رام جی دکنی و جمعی دیگر از ملازمان شده
خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرافراز پوشیدند یازدهم
قاسم خان و اسد خان بخشی دوم و نامدار خان و ذوالفقار خان و سید شیر خان
بارهه و حسین بیگ خان و عبدالنبی خان و جمعی دیگر از بندهای آستان خلافت
مقبل عتبه اقبال سربلند گشته بمرحمت خلعت سرافراز گشتند
و چون مهمات متکلف متهورا که قبل ازین به انتزاع دارشکوه تعلق داشت
در غیبت از تفرقه سپاه و مردم او که [illegible] آنجا قیام می نمودند تعلل

...گاه دولت جمعی از مواکب بهرام صولت شهر وشتند با نظبط
...لافت کما ینبغی قیام نموده نوید جمعیت و امنیت بکافه برایاه
...ند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن خاطر گردانیدند بنابران
...لا تبار و خان خانان بهادر سپه سالار دوازدهم ماه مذکور
...فوجی از جنود قاهره داخل شهر گشتند و مژدهٔ امن و امان
...سان شهنشاه زمین و زمان باهل مستقر الخلافه رسانیدند
...بت شهر و ضبط و نسق احوال مردم شدند خلایق را
...معدلت و افضال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی
...و خاطر پریشان اهل شهر از دست اندازی لشکر تفرقه و
...و درین تاریخ خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان و محمد
...ند محمد خان و تربیت خان و خواجه عبد الوهاب دیدی
...عتبهٔ خلافت استلام شده سپهر رتبه سربلند گشته
...زه قامت مباهات افروختند چهاردهم جمعی امرای بلند
...یهمین خلف یمین الدوله آصفخان مغفور که حضرت اعلی

دیدند و از دیار دولت و هواخواهان سلطنت از ظهور این لطیفه اشارت از
نوید فتحهای تازه و نصرتهای بی اندازه بگوش فراست و هوشمندی شنیدند
الجمله در این تاریخ طاهرخان و قبادخان و فیض الله خان و سربلندخان و ذوالفقار
و جمعی دیگر از بندهای بارگاه خلافت برهنمونی طالع اخلاص دولت تها بوس
نموده بعنایت خلعت مباهی گردیدند و چون در موقتی که عساکر دولت مآثر
در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده بود اهل مستقر الخلافه را از جمله تذبذب حال
راه یافته جمعیت خاطر و اطمینان قلب حاصل نبوده نیز مسامع اشرف رسید
که نوکران مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروایی او خیره سر و بی
هر جا میرسند دست تعدی و تطاول بعرض و مال رعایا و مردم دراز مینمودند از جسارت
پیشگی بعضی از این خلاف حکم بود در شهر درآمده از شیوع عسف و ستم مردم
آزاری تازه باعث شورش افزایی میکنند و حکم بود که از بلا اعداء ایالی
گروه که اکثر اوباش و ارزال بودند احدی در شهر بار سد و هنگامه [illegible]
گرم شده در [illegible] و آرامش اهالی فتوری روی نماید رای عالم آرای
ظلم کاه عدل پرا که بکمال نصفت و رعیت پروری و وفور رأفت
[illegible] رعایا اقتضا نمود که بادشاهزاده والا گهر محمد سلطان را

وحقیقت سید ولی و تا قابلی دارا شکوه ناخلف ادبار پژوه که بی بهره سهره عقل و دانش و بخل بی ثمر گلشن آفرینش بصفحه الجملة الهی یافته محمد دا نیز و بی بازدی بخت و اقبال این دست پرورد تائید ایزد بیهمال تیقن و وثوق حاصل نمودند و تدرست صحیفه در جواب معذرت نامه خدیو جهان مرقوم کلک گوهرافشان ساخته مصحوب فاضلخان بدیشان فرستادند و سید هدایت الله صدر را نیز رفاقت خان مذکور دستوری دادند. و بموجب حکم اعلی آنها بباغ نورمنزل آمده دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و بعد از گذرانیدن آن صحیفه شرافت پیرا و گذارش مقدماتی که بابلاغ آن مامور بودند بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشیده رخصت معاودت بخدمت اعلیحضرت یافتند و فردای این فرخنده روز دگر باره فاضلخان و سید هدایت الله بامر حضرت اعلی نعیبه و الا رسیده پیام عاطفت رسانیدند و یکقبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب آنها ارسال داشته بودند بخدمت همون گذرانیدند بهما نا اینمعنی در ینوقت بالهام ملهم غیبی از آنحضرت بوقوع آمده و بهرورزی و تجسمه فالی را آیتی تازه چهره ظهور برافروخت آگاه دلان دیده ور و دوربینان دانش پرور از بارقه آن بلارک اقبال فروغ عالمگیری و جهان پیرایی جوهر تیغ جهانگشای بچشم فطنت و بصیرت

چون قدوم نصرت برا[illegible] رونق و صفا پذیرفت و در این روز تجبینه معذرت نامه مشتمل
بر صورت حال و اعتذار وقوع صف آرائی و قتال که باعث و بادی آن دارا شکوه
بیخبر و مغرور بود و جنود منصور بحکم شرع و فتوی عقل در اقدام رای مسدود
گذاشته کلک ادب دانی و طرز شناسی ساخته بخدمت حضرت اعلی فرستادند
و در این تاریخ بهمراهی خان خلف معظم خان که بقدم عبودیت و اخلاص بپا برسیدند
عتبه خلافت منقبت خجسته موکب جاه و جلال شتافته بود و کامیاب جلالت
آستانه بوسی گشته مورد انظار عنایت گردیده و بمرحمت خلعت خاص با نیمانه
هزاری هزار سوار منصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلندی یافت
و روز دیگر که در آن منزل فیض پیرا مقام بود اعتقاد خان ولد یمین الدوله
آصف خان مغفور و جعفر ولد اله ویردی خان و غضنفر خان برادر زاده خان
نجم ثانی و جمعی دیگر از بندهای جناب خلافت از شهر رسیده باستلام سده سنیه
ناصیه سعادت برافروختند و بعنایت خلعت رتبه امتیاز افروختند و تمام
ماه مبارک موکب ظفر اثر در ظل رایت خدیو مؤید مظفر از سموگر باکبرآباد
آمده بجهت باغ دلگشا نور منزل که در ظاهر مستقر الخلافه واقع است [illegible]
و حضرت اعلی بواز وقوع این احوال بکیفیت [illegible]

مرادبخش که زخمی چند برداشته بود گستردهٔ بحر بزرگ مرهم لطف و نوازش
تدارک جراحتهای او فرمودند و جراحان مهارت پیشه و اطبای صایب حدس معالجه
و مداوا گماشتند و بعد از رسیدن اردوی نصرت قرین که برق لمعان قبه بارگاه
اقبال به سبعه خیمهٔ افلاک رسید و سرادق عظمت و جلال سایبان حمایت بر پیشگاه ایوان
کیوان کشید دولتخانهٔ همایون را بفر نزول اشرف مهبط انوار عز و شرف ساخته مراسم
کامبخشی و عطاگستری پرداختند و نظر توجه و مرحمت باحوال امرا و بندها افکنده
جمعی را که درین مرد آزمای نبرد خسروی و پیروز مصاف سلطانی مصدر کوشش جان
فشانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادتمندی بر پیشگاه ضمیر حق
اساس جلوه ظهور نموده بود بشرایف عواطف و جلایل الطاف بادشاهانه نواختند
و هر کس را درخور رتبه و قدر و موافق پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم ساختند
زخمیان عساکر گردون مآثر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشتگان را
نوازش بادشاهانه از خاک برگرفت و روز دیگر با فر ایزدانی و تایید آسمانی
ازان منزل نصرت و کامرانی که بر اعدای دولت ابد مقرون بدشگون و بر احباب
سلطنت روزافزون فرخنده و همایون بود رایت ظفر پیکر گیتی گشا که همواره
ارتفاع یافته عادات فیض آیین آن سرزمین دلنشین که بر کنار آب چنبل واقع است

حال آن به فرجام تفصیل رقم زده کلک حقایق نگار خواهد گردید ـ در اندیشه خام آن بدنهاد : سر و افسر و جاه بر باد داد : تهی بود مغزش از آن بی‌هوشی بیت خود افشرد چون در اکلو : شرارت بود پیشه شرر جانه سوز : شود تیره دل هم تیره روز : چکار آید از دست بدکیش را : بجز آنکه آتش زند خویش را القصه شهنشاه بنصرت نصیب فیروزی لوا بعد از هزیمت یافتن اعدا و حصول این فتح مسرت پیرا کز مهین بخششهای ارزجهان آفرین و بهین عطایای دادار بتفضل آئین بر هواخواهان دولت ابد قرین بود سپاس الطاف و مواهب وهاب حقیقی را آورده جبین عبودیت و نیازمندی را از سجود درگاه کبریا پیرایه سعادت و سربلندی بخشیدند و با افواج ظفر احتشام تا رامیدگی و توزوک تمام در پی مخالفان برگشته بخت تیره سرانجام روان شدند و بمنزلگاه اتاد رسیده اگر چه بکار و بار غارت و تاراج حادثه رفته در و سرمایه بود اما هنوز خیمه دارالشکوه برپای بود شرف نزول ارزانی داشتند تا رسیدن اردوی معلی و رهگاه شدن در خیمه او بسر بردند و از رفع قدر اخلاص شعار و دولتخواهان سعادت منش امارت دستگاه و سایر امرا و ارکان دولت پایدار اقلیم مبارکباد نموده اداب تهنیت این فتح خداداد و تقدیم رسانیدند و مورد التفات و تحسین شاهنشاهی گشته زبان بحمدیت دعا و ثنا گشودند و مراسم ملازمت به تقدیم کمال

اختیار شدند که درگاه آسمانجاه سرمایهٔ شرف و مباهات ساختند و شهنشاه فتوت کیش مروت پرور همه را در مهاد امن و امان و ظلال لطف و احسان جای داده هر یک را بمنصب شایسته تر و مواجبی افزونتر از آنچه پیش او داشت نواختند و همچنین اکثر خزانه و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فیلان و اسپان و سایر اسباب حشمت و تجملش در اکبرآباد مانده باو نرسید زر و سیم و مالش بناچار ماند * چمن بی خس و گنج بی مار ماند از و دولت عاریت تافت رو * فلک دادهٔ خویش بگرفت ازو * و پارهٔ دیگر در جنگگاه و برخی در شهر بتاراج حادثه رفت و بشامت نفاق و عناد و اصرار در خصومت و افساد و نشنیدن نصایح هوش افزا و مواعظ سعادت برای والد ماجد قدسی سرشت دولت و شوکت چندین ساله بباد فنا داد و بدست کردار نکوهیده برق افروز خرمن بخت و اقبال گشته رو بوادی ادبار نهاد و آنچه از شرانگیزی و بدخواهی برای این برگزیدهٔ آله اندیشیده بود در وفق مضمون کریمهٔ ولایحیق المکر السیئ الا باهله خود مورد آن گردیده هم درین مکافاتخانه اعمال بدسگالی و تباه اندیشی خویش را کیفر و پاداش بسزا دید و مضمون گشته ز کردار نیست بیش از موسم جزاء آخرة در یمین نشاءه صورت در دید چنانچه سرانجام

بخدمت حضرت اعلی نیز رفته تا سه پاس شب در نهایت ترس و بیم آنجا بر بود
و چون از نهیب سطوت عظمت و جلالت تأیید و شیر صولت رستم صلابت مرتبه
رعب بر و مستولی گشته بود که از نهایت خوف بیم سید داد در دنیا از حشمت
دهشت دل بیقرارش مثل زیبق در آن منزل ادبار قرار گرفته آخر شب
مذکور عزم فرار نمود و زوجه و صبیه و بعضی دیگر از بردگیان را با رفیق طلاق
آواره ساخته و بر ضرار جواهر و رختی آلات و پاره از ظرف طلا که در آن اضطراب
و سراسیمگی دست قدرتش بآن رسید همراه برداشته با سپهر شکوه و سعد ازل
نوکران که یکی دوازده سوار بودند در بی بضاعتی لیل از مستقر الخلافه اکبرآباد
بسمت دهلی رهگرای وادی ناکامی گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسیخته
که یارد وی فرار از کارزار بدین اجل حسبه بود و بعضی زخمی و برخی از نهیب شمشیر
کاسته بودند و اکثر مراکب و دواب و خیمه و بارهان عرضه تلف گشته بود
آن شب بغیر آمده و دیگر کسی با او رفاقت نکرد و صباح آن پاره مردم با بعضی از کتاب
او رسیده تا دسته روز دیگر کمی از سپاه و لشکریانش متعاقب رفته با او پیوستند
قریب بهزار سوار با او ملحق شد و بعضی کارخانجات هم نیز رسید لکن بیشتر
مهر سعادت روز ارادت شاهجهانی اقبال آورده

که نظیرشان روزگاران بهم تواند رسید بقتل رفتند از رؤس عساکر نصرت قرین
و اعظم خان که بعد از فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما جان بجان آفرین سپرد
یعنی بیک مخاطب بسزاوار خان و هادیداد خان و سید دلاور خان دیگر کسی عرضهٔ
تلف نشد و آسیب زخم جز بهادر خان و ذوالفقار خان و مرتضی خان و دیندار خان
و عزت بیک و محمد صادق و میرزا مهمند یکی از عمدهای رشید دارا از فوج مراد بخش
غریب داس سیسودیه عم رانا راج سنگه و سلطان یار زبیر همت خان قدیم و سید شیخن
بارهه و چندی دیگر نقد جان در باختند بالجمله دارا شکوه رسیده بخت تیره ایام پس از
انهزام از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت و اضطراب چون سیماب هیچ
از نگرفته با سپهر شکوه پسر خرد و چندی از نوکران سراسیمه و هراسان بجانب اکبرآباد
شتافت و بصد تنگ و تاز قرین بخت ناکام و طالع ناساز نزدیک بوقت شام
که روز دولت و حشمتش بانجام رسیده بود با دلی شکست خوردهٔ جنود یاس و حرمان
و خاطری غارت زدهٔ لشکر خوف و پریشانی خود را بمستقر الخلافه رسانیده بمنزل
خویش که سعادت و اقبال از ساحت آن رخت کشیده بود و عناکب نکبت و خذلان بر
زوایای آن تنیده در آمد و از فرط خجلت و شرمساری در آن حرمخانه بر روی
آشنا و بیگانه فراز کرده رو بکسی ننمود و از کمال انفعال و تشویر و ملاحظهٔ توبیخ و تعییر

اکبرآباد که ده کروه مسافت بود از کجکان رفقیة السیف عساکر بهرام انتقام در
هرچند کام تمنی چند از زخمهای منکر و غلبهٔ حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده از جانب
ادبار و خاکسار از پا افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از شهربند حیات راه عدم
پیمودند و از بندهای رزم‌شناس و دشت بر مغبر از ذریعه که نام برده شد گروهی دیگر از
تیغ مجاهدان موکب فیروزی اثر شهادت یافتند از آنجمله اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ برادران امیر
الامرا علیمردان خان و شیخ معظم فتحپوری و خواجه جان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و
گرزبردار و سید بایزید و گوکل سنگه ماده بودند و از مردم تعین داراشکوه برادر
آنچه مذکور گردید شیخ خان پسر برادر داود خان و کیسر سنگه راتهور و مهدی بیگ
ترکمان و سید اسمعیل بارهه و سید کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی
راتهور و سید فاضل بارهه بودند و از نوکران نامی و سرداران او که در جنگ از
آسیب مارک این حیات برده بودند کم کسی بود که زخمی برنداشته باشد تا بجانی
سایر زیردستان چه رسد و از جرایم آیات جنیات اقبال این مورد الطاف ظل‌الله
آنکه در شیشهٔ ... سرآمد ... شوکت و راجهای والا رتبت که هر یک صاحب
طبل و علم ... در صوبه و ولایت ... جنگ ...
و ...
راه عدم پیموده‌اند ... سرداران ...

نکبت و خذلان گردید و نسیم نصرت و تایید از مهب عنایت و اعزاز ایزد کامبخش
کارساز بر شقهٔ رایت ظفر طراز و زیده اعلام شوکت معاندان شقاوت شعار خاک
ادبار نگون رشد و منهی بخت و سروش توفیق پیام بهروزی و مژدهٔ فیروزی بگوش
هوش اولیاء دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادیانهٔ نصرت باوج اقبال رسید
و بعد از آنچنان فتح نمایانی که هواخواهان این سلطنت خداداد را بار زیک دار و حین
روی داده هنوز تیغ بهادران فیروزی لوا از خون فاسد اعدا زنگ داشت و
جراحت زخمیان عرصهٔ وغا از بخیه و مرهم بالتیام نگرائیده بود مجدداً از فیض بهار
فضل ربانی اینقسم گل فتح در بوستان حشمت و کامرانی شگفت و نسیم لطف و رحمت
سبحانی دگرباره گرد ملال از ساحت خاطر اخلاص کیشان خیراندیش رُفت

...ستد بهم این دو فتح قریب ٭ چو نصرٌ من الله و فتحٌ قریب

...ی برز خسروی و مصاف سلطانی چندان خرمن عمر اعدا آرزو بیکان بهادر فنا رفت
...نف و گروه آنقدر خلق از آن جیش پرشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان
...وغا و کارزار آزمایان موافق هیچ یک شان کم بیش ان نتوانند داد و خامهٔ شکر
...و قیاس بیان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهنشاه جهان از
...ت لشکر گریخته را حکم تکامشی نفرمودند از معرکهٔ اقبال تا مستقر الخلافه

وتبعی دیگر از مردم عمده که بانی آن فتنه چو خلیل ستید بابرخان بادیه که از سرداران خوب او بود
و یوسف خان برادر دلیرخان که افغانان او را از یکه جوانان دلاور و در مراتب سپاهیگری یگانه
انجمن میبیند برادرش میشمردند از آب تیغ بهادران شهادت پرور شربت هلاک چشیده بود
مقارن این حال چند بان متواتر از توپخانه که در رکاب همایون بود بفوج قول و اطراف فیل
سواری او رسیده دیو رجیم جهل و غرور که در نهاد بر شور و شر آن بخرد مغرور تمکن داشت
از بیم نهیب آن سهام آتشین که مصداق کریمهٔ وجعلناها رجوما للشیاطین و هر یک شهاب ثاقب
قتل و رجم مخالفان شیطنت آیین بود راه فرار پیمود و با آنکه منور جی او بوده دکاربرد
و پیکار بآخر نرسیده بود تزلزل در پای صبر و سکونش افتاده از غایت هراس و بیم از
فیل فرود آمده بی سلاح و یراق با پای برهنه بر اسب سوار شده از حرکت و انقلاب او
لشکر نکبت اثرش که از صدمهٔ انتقام بهادران فیروزمند بکام انهزام افتاده بودند پراکنده
و پریشان شده راه فرار پیمودند و در اثنای این حالت یکی از خدمتکاران نزدیک او که ترکش
بر میانش می بست بهدف تیر قضا گشته از پا در افتاد و از وقوع این حال یکباره مورد رعب
و خوف گردیده چون از جوهر نجابت و مردانگی و پیرایهٔ شهامت نفس و ثبات قدم بهره نداشت
و نقد حیات مستعار با وجود این ننگ و عار مغتنم میپنداشت بیش ازین تاب مقاومت نیاورده
او را بار پیش گرفت سیه شکوه نیز در اثنای گریز از پیوسته رفیق طریق

این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از وجودش دلتنگ و خاک تیره را از خون او ننگ بود بمقتضای کرم ذاتی و تفضل جبلّی افغانان و اهلاکش روا نمیداشتند و بهمگی همت قدسی سمات بر حفظ بنیان حیاتش میگماشتند زهی شهنشاه مروّت کیش رحم گستر و خدیو فتوت آیین عفو پرور که قهرش با مهر انباز و غضبش را لطف دمساز است مخالفان کینه‌ور را همه وقت از حسن نکویی و لطف خویش خوش‌بینی توفیق اسباب رجوع آماده است و دشمنان پرخاشجو را در عین جنگ از نتایج بخشایش و رأفتش در صلح بر رخ گشاده ایزد بیهمال این شایسته تخت و سزاوار اقبال را که ذات قدسی نژادش مطلع انوار جلال و جمال و طینت روحانی نهادش مظهر آثار رضوان و کمال است پیوسته منبر و توفیق را عداد دیح و دولت مظفر و میامن لطف و قهرش را رونق افزا و آرایه بخش هفت کشور دارا د بالجمله داراشکوه بعد از مشاهده این حال و اطلاع بر گسسته شدن رشته سبحان در او سترسال و دیگر جدهای راجپوتان که در ارتکاب این فتنه و پیکار اعتضاد و استظهارش بآنها بود و با جمعی دشتنهامت و پایداری انجلادت کیشان جهالت منشی طریق فساد و راه عنادی پیمود دمی چند ایستاده بقدر کوشش نمود و در پیوست محمد صالح دیوانش که او را خطاب وزیرخانی داده بود

نشسته و بدلالت فیل بهادران انفرت شیم ره نورد وادی عدم و شعلهٔ ازو
از جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه را تهور از کمال جهل و محال طلبی رهنمای آن
گمراهان بکام تهور و غرور پیش گرفته بفیل فلک شکوه سواری اشرف که
بسان کوه از گران قدری و بار قرار و ثبات شهنشاه دنیا و دین لنگر ثبات
بر زمین انداخته بود رسانید و پیاده شده در پای فیل مبارک آثار جلادت
و بیباکی بظهور آورد و خورشید سپهر خلافت از اوج رفعت و اقبال تماشای جرأت
و تهور آن جاهل بدسگال میفرمودند و از کمال مروت منشی و فتوت پروری
و مشاهدهٔ جوهر دلیری و دلاوری او ملازمان رکاب سعادت را از قصد
هلاک آن بیباک منع مینمودند لیکن چون بهادران ارادت نشان را از آن
جسارت و سوء ادب عرق حمیت و غضب بحرکت آمده بود همگی او را
نتوانستند نمود و جان ناپاک و تن ناپاک از دست داده او را از پای در آوردند
سبحان الله نهایت مرتبهٔ تقدس ذات والاشان در رتبهٔ مروت خداداد
آنچه بر کشور باطن و ظاهر فرمانروای اقلیم معمورست و معترف از مبدا ازل
پوشیده ازینجا توان دریافت که آن خصم بداندیش تیره اختر که بر گوهر جگر شهنشاه
بگزند ... نیز از آتش سوختن لشکری گذاشتن داشت ابا از رکاب

افکنده چون دیدند که اینطرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر نیست ترک
کوشش نموده با کام عنان ادبار بسمت برانغار موکب ظفرشعار یافتند و بفوج
بهادرخان که طرح دست راست بود و از غایت کارطلبی بسیار پیش رفته
بجنب هراول لشکر منصور پیوسته بود برخورده بجنگ و پیکار پرداختند
خان مذکور بمدافعه آنها درآمده آنچه نهایت مرتبه تلاش و سپاهیگری بود
بتقدیم رسانید و زخم برداشت و سید دلاورخان و ها دیداد خان از همراهان
او قدم جرأت و جلادت افشرده بدلیری و دلاوری جوهر سعادت بکار کوشیده
شهادت پیراستند و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بی شمار
چون فوج غنیم عظیم بود دفع آنها سعی آن کرده صورت نبست و نزدیک بود که
پای ثبات و قرار مجاهدان فیروزمند لغزش پذیرد درین اثنا اسلام خان با بهادران
فوج برانغار از جانب یمین درآمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار جنگ و
پیکار آراو بحمله توسن الصلاح کیشی سعادت منشی شیخ میر با فوج التمش جلو
ریز نمایان بروز بازوی همت وپردلی و نیروی اقبال الهی مورد تائیدات ازلی
گشت جمعیت اعدا از هم گسیخت و خاک معرکه بخون بسیاری از اشرار رنگین کرد
و باک برانگیخت و دری آویزش پرداخته و دار وگیر رستمانه رستخیز بهر طرف رقص کنند

تیر شهاب باران زلزله در زمین و زمان افکنده گوله بندوق و جان شکار مانند
ژاله در فصل بهار بر فرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طرفین
جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال افروخته تر و
خرمن عمر اعادی از نهیب برق اجل سوخته تر گشت تا آنکه افواج غنیم نزدیک
رسیده از هر دو طرف تیغ تیز بقصد پیکار و خونریز علم گردید و کار ستیز از تا
فتنه انگیز سنان بالا گرفت زره چینک زن ناوک بلا و سرگوشی کمان بالمحادثه
بر بلا شد جام اجل از زبان تیغ مفرح الجا میدر دراز رسته مرگ از تقریر سفیر
تیر با فشان پیوست ــ بلا باز هنگامه آرای شد : و گر سیل خون در دشت هیجای
سپاه از دو سو تیغ در دم نهاد :: زره دیده از بیم بر هم نهاد : و جوانان لشکر کفایت
که سرداران سپهر شکوه و رستمان بودند شکوه فرح ریکا نمودند بخت رد بر دین باشه
همایون تقدم تبارت حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خویان خود دولت
پای همت استوار کرده دست بدافعه گشودند و با آتش پیکار روکش کارزار
کیفیت کرهٔ نار در روی سطح خاک پاد پیمایان بی باک نمودند درین اثنا
یکی از فیلان سرهٔ فوج رستمان بضرب بادلیج از پای در آمده صدمات ناگوار
در حال ثبات و زلزله در اساس حیات آن هیکل بیشتر ان

نوکر خود با دو هزار سوار التمش کرد و دو فوج دیگر بر میمنه و میسره قول قرار داده
طفرخان و فیروز میواتی نوکر خویش را بسرداری فوج میمنه گماشت و نگاهداشت
میسره بعهدهٔ ماخرخان نجم ثانی که بتقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت
القصه بعد از گذشتن یک پاس روز از کوته اندیشی و بیخردی عزیمت حرب و قتال
مصمم کرده بقصد کینه توزی و فتنه اندوزی استقبال موکب جلال نمود و در
منتصف نهار که آفتاب دولت این فرازندهٔ لوای اقبال در اوج کمال و نیر سوء کوکب
آن بداختر تیره روز مشرف بر زوال بود چون کوکبهٔ موکب ظفر طراز و ماهچهٔ
رایت نصرت اهتزاز از دور نمایان شد نخست باندختن بان و توپ و تفنگ
نیران جنگ افروخته هنگامهٔ نبرد گرم ساخت بعد از وقوع اینحال یرلیغ لازم
الامتثال صادر شد که از توپخانهٔ همیون نیز بهادران جنگجو و دلاوران شعله خو
آتش افروز رزم و پیکار گردند بمجرد صدور اشارت فیروزی آثار توپ اندازان
و باندازان چالاک برق سرعت و تفنگچیان خصم افکن رعد سطوت دست
باستعمال آلات توپخانه کشوده در دم روی هوا از ابر دود تیره شد نهنگ
بخون آشام تفنگ با نهنگ جان دشمنان بنیاد خروشیدن گرد و محیط آشوب و بلا از
موج خون اعدا بجوشیدن آمد نهیب صدای صاعقهٔ توپ و هوا آمد شد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

داراشکوه باعث را دبار سدّ راه بود برافراشتند بجنبید آن کوه آهن زجای
جهان پرشد از ناله کرنای بتندی روان شد سپاه گران که میگفت دریا
بکردد روان داراشکوه فتنه پژوه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان
موافق بیستم خرداد بود چون طنطنه اهتزاز موکب اقبال شنید با لشکر آراسته
خویش بدستور روز پیش سوار شده بعزم مقابله عساکر منصور در سر زمینی که روز
گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج آن شرخیال جیش عناد
وفساد بدین نهج بود که توپخانه خود را بسرداری برق انداز خان پیراسته جوش
از دست راست و توپخانه بادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود
طرف چپ در پیش صف لشکر جای داده از امرای عتبه خلافت راو ستر سال
هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمزید شجاعت و دلاوری و فنون سرداری
و سپاهیگری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال
زد دلیران و راجپوت مسلم الثبوت بود با سایر عمدها و روسای راجپوتیه مثل
راجه روپ سنگه راتهور عم زاده راجه جسونت سنگه که با او سر همسری میخارید
و داو رانظر هم چشم میدید و بیرم دیو سیسودیه و گردهر راو ور راجه بیتهلداس کور
و بهیم پسر راجه مذکور و راجه سیورام کور و دیگر راجپوتان نامی جلادت نژاد

و فلک رفعت یعنی تخت فیل‌پیکر و پیکر آسمان منظر جای گرفته فروغ‌بخش عرصه کارزار گردید
و بادشاهزاده نیک‌اختر خجسته‌شیم محمد اعظم را در بان اوج برتری و اعتلا در بیمنه‌ها
جای داده قول همنون بالفر وجود با شرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و والی خان
و دیندار خان و مخلص خان و قلیچ خان و نجم‌القدر خان و ساداتخان و سزاوار خان و
غیرتخان و منعم خان و یکه‌تاز خان و اوزبکخان و مقیم‌خان و دولتمند خان و کنی خواجه حسن
و جنیدی و میر ابراهیم تور بیگ و اسد یار بیگ و میر تورزوک و جانبازخان و شیخ
عبدالقوی و جمعی دیگر از بنده‌های خاص در رشته اخلاص ملازمت رکاب فیروزی‌ماب
منتظم یافتند و از آنجا که بارها در معارک وغا و مهالک هیجا که آنحضرت با خصوم اعدا
صف‌آرا گشته‌اند تجربه بیعلوم خاطر جهان‌آرا شده که فتح و ظفر بکثرت سپاه و افزونی
لشکر نیست بلکه منوط است بعون نصرت و تایید آفریدگار و ثبات قدم و استقلال در دار
لاجرم از کثرت افواج غنیم و افزونی جنود مخالف نیندیشیده دست توکل و توسل بمضمون
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه استوار داشتند و تبوزوک و آئینی که دیده بر جلک دیده
زمانه و چشم کهنه‌سوار روزکار در هیچ معرکه و کارزار سپهداران و فرمانروایان
نامدار ندیده و سپهسالار خیال انجم و صف‌آرای معارک این سبز طارم مواکب کواکب
هرگز آن ترتیب و آراستگی بمیدان بهر نکشیده بود دلها از عزیمت صبح مستقر الخلافه کیه

وبهکونت سنکه باده وسید حسن و اسمعیل خان نیازی و عزت بیک و محمد صادق
و نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابو مسلم و کرن کچهی و ممریز بهمند و جمعی دیگر از مردان
کارزار و دلیران عرصهٔ کارزار در آن طرف تعیین شدند و مراد بخش را با فوج دسیاه او
در جوانغار موکب نصرت آثار حکم صف آرائی شد و سرداری التمش بعمده نوئینان
اخلاص منش شیخ میر مفوض گشته سید میر برادرش و شیر زن خان و زندوله
خان و فتح جنگ خان و جانباز خان خویشکی و سید منصور و رکهنانه سنکه راتهور
و کیسری سنکه بهورتیه و منکلی خان و عنایت و بایزید افغان و گروهی دیگر از مردان
و نهنگان عرصهٔ نبرد با او معین گشتند و بهادر خان با جوقی از بهادران فیروز
با افغانان مثل سید دلاور خان و بهرز خان و داد داد خان و نو بهکران شیدیله
و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای منصبدار طرح دست راست قرار
یا ... ران با فوج ... و در دست چپ طرح شدند و خواجه
... یا عبدا ... ولت بیک برادرش و بهرام
... دیگرا ... ص نغار
... فو ... ن ایرد
... یشه ... دتا

وآتش افروزی دارند و بنشارهٔ والا فیلان منت جنگ کوه توان بانواع یکم و جوشن
و برگستوان آراسته گشته اقسام اسلحه و ادوات حرب از خرطوم و بیکر خصم انگشان
تعبیه شد وآنقدر جویان صف شکن که هر یک نمودار کوه آهن بود جابجا از روی
اقبال از اسباب سطوت و صلابت موکب گردون حشمت گردید و بادشاهزادهٔ عالی نژاد
محمد سلطان را با خان خانان بهادر سپه‌سالار هراول جنود نصرت شعار نموده
جمعی از شیرای ثابت قدم جانسپار مثل حسین منظفرخان با همه ونیمی عزت خان
ولد خان خانان بهادر ولودی خان وبرد لخان واخلاص خان وتهورخان درسید خان
وخواص خان و زبردست خان و احمد بیگ خان ومعمورخان و سید نصیرالدین دکنی جلال
بیجاپوری رفاد رداد وعبدالباری انصاری و شایست خان با جمعی مأمور
شدند و ذوالفقارخان و صف شکن خان را فرمان شد که هر کدام با توپخانه که با اهتمام
او بود در پیش صف هراول قرار گرفته آماده خصم افکنی و دشمن شکنی گردد
و سرداری برانغار را بنامزد کرامی گوهر محیط ابهت و نامداری بابان آخترنما
و کامکاری بادشاهزادهٔ ارجمند سعادت توام محمد اعظم نموده سپاه دشمن افکن
با سالاری خان و ابکلی خان و خان زمان و مختار خان و کارطلب خان و سیفی خان و
..خان و راجه اندرمن دهندیره و رجه سارنگ‌دهر و جنیت سنگه

پیوسته همانجا توقف مصلحت دیده تا شب انتظار حرکت غنیم کشیدند چون اثر
جنبشی از آن خبیث فتنه ظاهر نشد و آرزوی جنگ بتعویق افتاد حکم جهانمطاع نفاذ
پیوست که جنود قاهره همانجا منزل نموده خیمها برپا کنند و مورچالها بجهت
خبرداری و کشیک لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده شرایط محافظت بجای
آورند و آنشب بفرمان معلی سران و سپهداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و
بیداری و مراسم تیقظ و هوشیاری قیام ورزیده و دیدهٔ بخت دولت
بخواب غفلت نسپرده تا سحرگاه از مشاهدهٔ گرو فر سپاه انجم و تماشای توزوک و
آراستگی جنود کواکب تمهید فوج آرائی و معرکه پیرائی مینمودند و منتظر طلوع صبح
نصرت و اقبال از مطلع عون عنایت ذوالجلال بودند و صبحگاه که موکب عالم افروز
اورنگ نشین خطهٔ روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز بتوزوک و آراستگی
لایق از منزلگاه مشرق بر آمده سمند عزیمت بمیدان آسمان تاختند و با لشکر عالم
گیر نور و ضیا که بتازگی از پیکار هندوی شب تیره لوا برداخته بود درایت
ارتفاع بصوب دارالخلافه گردون برافراخت شهنشاه عدو بند دشمن گداز
با هتزاز عساکر ظفر طراز فرمان ترتیب داده و تسویهٔ افواج بحر امواج برداختند
و حکم قهرمان جلال صادر شد که توپخانهٔ همیون را پیش برده مهیای آتش عدو سوزی

جنود مخالف در تعقیب حرکت آن فساد کیش معلوم رای جهان آرای گردد
داراشکوه در همین روز بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت لوا از ترتیب
و تسویه صفوف نموده با عساکر ادبار بعزم جنگ و پیکار سوار شده و از اردو
خویش قدری راه پیش آمده بپای استقامت ایستاد ولیکن از هیبت صولت غازیان
و نهیب دوربینان شکوه شدید پای از آن قدم جرأت پیش گذاشته تمام روز از کمال
اندیشه و بیم با افواج خود که همه مسلح شده بودند در آن هوای سوزان و میدان
شعله خیز بسر برده لشکر او را تعذیب عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غلبه گرما و فرط تشنگی
و قلت آب بسرای عدم رسیدند و جمعی هلاک گردیدند و هنگام غروب آفتاب
که شام ادبارش نزدیک رسیده بود رخ از عرصه مقابله تافته بمنزل گاه خویش
معاودت نمود شیران بیدار دل یعنی رایات ظفر آیات برگشتن کجت و حشمت دانسته
و شکون فال او را بآن رسیده بهتر شمرده روزگار گرفته فال نصرت و فیروزی
این فرازنده لوای دولت و بهروزی زدند و چون آن روز موکب ظفر ماب در عین شدت
گرما و سوزش آفتاب بعد قلت آب بهم گرد و طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف
از جای خود حرکت کرده قدم جرأت پیش گذاشته تا برخم نهضت، و از آن [illegible]
رای دوربین صواب دید در التوای جنگ و حرکت لشکر فیروزی اثر بیشتر بود

حیله و افسون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون سوشیزه در ارتکاب جنگ و پیکار
تعجیل بود و از باطل ستیزی و بیخردی ابواب نکال ابدی و ادبار سرمدی
بر روی روزگار خود گشود چنانچه بتفصیل مرقوم خامه حقایق نگار میگردد

ذکر محاربه‌ای که میان مهور [?] نزدیک مستقر الخلافه اکبرآباد با دارا [?] بیخرد مغرور
و هزیمت یافتن او از جنود اقبال و گریختن بجانب دهلی و از آنجا بلاهور و دیگر [?]

مقدمات دیگر سبحان الله یکی از بوالعجبیهای قدرت جهان آفرین و شگرف
کارهای مشیت قادر حکمت آیین در سلسله آفرینش و کارخانه ایجاد
تکوین این است که از دودمان سلطنت و سروری ناخلف بیجوهری را که در
بدایت فطرت از پیرایه دولت و بختمندی و سرمایه سعادت و نیک اختری بکلی بی‌بهره
ساخته شایسته رتبه حشمت و برتری در نو ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت
برای او روزگار از بازیچه کاری چند روزی بطریق عاریت لباس ابهت
و کامکاری آراسته در نظر کوته نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازی
و لعبت بازی دهر نیرنگ ساز غافل اند بعنوان دولت و بختیاری
جلوه دهد و توسع ایام از راه فریبکاری چند بر وفق خواهش و کام او کرده
نعل بازگون زند تا کیفیت بادۀ جاه و دولت که محک آزمایش جوهر فطرت است

دوست خوش اندیشه و بخود تشویش گشته و لشکر را یکی فراهم آورده با دل غافل
و خاطری اندیشناک یلجار از دهولپور متوجه مقابله عساکر گردون مآثر گردید و
در موضع تاجپور ده کروهی اکبرآباد دشت نزدیک بکنار آب چون زمینی
برای جنگ خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزوک لشکر و ترتیب افواج
پرداخت و درین اوقات نیز هر چند حضرت اعلی از راه ترحم بحال آن بی دولت
بد مآل مناشیر نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازکاری و منع او از جنگ
و ستیزه کاری او میفرستادند بهیچ وجه از اراده ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه
آنحضرت با وجود کمال ضعف و بقیه کوفت بقصد اطفای نایره فتنه و فساد درین
شورت گرما و شدت حرارت هوا خواستند که بنفس نفیس حرکت نموده از راه
دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بدین تدبیر و لطایف و فنی
سد باب جدال و قتال نموده بملایمت و مصالحت دفع آن منازعت نمایند و
باین عزم سواری خاصه بیرون فرستاده حکم نمودند که درمیان هر دو لشکر
سراپرده های جلال با وجود رفعت بر افرازند و خود نیز متعاقب اراده سواری
داشتند که خذلان پژوه چون مضمون منشور آنحضرت که باعث فتح باب مصالحت
و قلع فساد اندیشی او از بدرالی هر فتنه گرای بجز رد صلح ننموده

...له باجوقی از سپاه خویش برسم منقلای موکب ... رخصت نمودند که رفته
...هولپور تا رسیدن او اقامت نمایند و گذرهای آب چنبل بقید ضبط آورده محافظت
...ن و خود نیز با سپهر شکوه پسر کهتر خویش و سایر افواج عساکر و توپخانه و سامان
...از بیست و پنجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از اکبرآباد برآمده پنج منزل
...بدهولپور رسیدند و چند روز آنجا اقامت گزیده بدلالت زمینداران آن مرز و بوم
بتحقیق و ضبط گذرهای آن آب پرداختند و هرجا مظنه امکان عبور سپاه بود
جمعی به بند و بست و محافظت آن معین ساختند و چون ابتدا رسیدن سلیمان شکوه
مهیمن با خلف خود و لشکرهائی که همراهش بودند در بیرونت بموجب طلب او
از آنجا برگشته بتعجیل می‌آمدند داشت بعواقب نابیداری ناقص همت بر آن گماشت
که نگذارند باین عنوان سد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائی و کارزار الوقت دفع
نماید تا آن لشکرها نیز با او بپیوندد و از همین غافل بوده که بموکب دولت چنین
نصرتی که قهرمان تایید آثار استیلا از جنود و مسعود و توفیق رفیق و مددکار باشد
کوه و دریا سد راهش نشود و هیچ چاره و تدبیر عایق صولت و استیلای آن نگردد
القصه بعد از استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکی از آب مذکور که فوق
تصور او بود و از آن بنمای بخت و تیز دستی اقبال مورد رعب و هراس

قتال و از زخم لو آب جدال کرآن تبه کار فتنه اندیش پیش گرفته بود و از
کینه جوئی و فتنه گری در مرآت پیش بینی آنحضرت چهره شهود عاقبت و خا
تمت او جلوه ظهور مینمود اصلا در صدد خود نمیشدند که بدست سعی خویش این
خذلان و ادبار آباد بسازند و تیشه بر پای بخت و دولت زنند و از جهه
پیوسته در خلال این اوقات بمقتضای مصلحت اندیشی و خیر سگالی بمفاتیح هدایت
ابواب اهل خسران مآب را بمضمون الذین عاقبت و صواب بوده در هر باب قول
موعظه و پند بر دیده آن لجاجت کیش با صلح و صلاح که سرمایه نجات دنیا
و عقبی است ترغیب مینمودند در او تاثیر نمیکرد و از آنجا که روز اقبالش بشام ادبار
رسیده اراده ازلی بر کندن ریشه حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود تعلق گرفته
بود بهیچ چاره از اندیشه گمراهی و سپه آرائی باز نیامد و چون حضرت اعلی
در آن ایام سر رشته اختیار و اقتدار از کف رفته بر منع و زجر شان در خود
با جار تن با باده او در داده با مدارا پیمودند و آن فتنه گرای تیره رای
عزیمت ناصواب خود مصمم نمود و شانزدهم شعبان موافق سی ام اردی بهشت
خلیل آمده خان را با قباد خان و رستم بیگ را تیمور و ابراهیم تبع و پوربرسی آغر
و سایر آغران دیگر که از بندگان بادشاهی بودند با جهان و لشکر خان

که اصلا رضا باینمعنی نبودند و کمال استکراه از برگشتن اظهار میفرمودند

مبالغه و الحاح بتمام و تمهید مقدمات غرض آمیز فساد انجام بار رکاب معاودت مضطر

ساخته عنان اراده آنحضرت از رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تافت

و موکب مسعود پادشاهی از بلوچ پور رایت مراجعت بجانب اکبرآباد افراخته نهم

ماه مذکور پرتو وصول بآن مرکز خلافت افکند و داراشکوه بجمع سپاه و لشکر و سرانجام

اسباب نبرد و پیکار پرداخته جمیع امرا و منصبداران پادشاهی را که طلبیدن آنها از

مواجبات و محال فوجداری و جاگیر ممکن بود به بندهٔ سلطنت طلبید و در تسلیهٔ خاطر

و تسخیر قلوب آنها کوشیده همه را با خود متفق و همداستان ساخت و امرای عمدهای

حضور و سایر ملازمان پایهٔ سریر خلافت را بحرب و رزم و ملایمت و نوید احسان و رعایت

استمالت گردانید رایت استبداد بقصد فتنه و فساد برافراخت و در اندک فرصتی

از بندهای عتبهٔ سلطنت و سپاه قدیم و جدید خود جمعی انبوه و لشکری بیشمار که

قریب شصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات قورخانهٔ پادشاهی

چندانکه خواست بر لشکریان قسمت نمود و سر بخودرائی و شورش افزائی بر آورده

دست بانواع اسراف و تبذیر گشود و مجموع توپخانه و فیلان جنگ کوه پیکر ضمیمهٔ

سامان نبرد و علاوه شوکت لشکر ساخته کله گوشهٔ نخوت و غرور بفرق

ولپذیر و نزهت انگیز بود بعض لشکر از اکثر خان و داعیان سپاه دارا در خاطر سر برزده
این اراده مصمم نمود شد دارا شکوه اگر چه جمیع راه‌های سلطانپور و دراز کار زد و منزل خیال
و بنیاد خود سید نیست و در امر پیشرفت او سعی دارا شکوه دولت خود را کاری تمام
حضرت اعلی را بوجهت آنکه کتب بسیار رایانی دید و نیز از کمال شجاعت پیشه‌های جناب
آمیز راجه جسونت سنگه که دعویهای بلند و تعهدات ناپسند غرور افزای او بود جمله
جمع نمود و چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه دارد سد راه موکب ظفر نمود
شد لاجرم نهضت رایات جلال از مرکز سلطنت تن در داد و حضرت اعلی بیستم
رجب که بیست و دوم آن ماه رجب که نصرت بیرا با راجه جسونت سنگه فعلات کار
در اجین روی داد از آنجا که دولت متوجه دارالخلافت شاهجهان آباد گشتند
و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت بمقر خلافت نزدیک رسید موضع بلوچپوره
مخیم نزول اردوی میمون بود در بیستم ملک که نزد دارا و ساقی بیکلباول کار
بجناب سلطنت نزد راجه جسونت سنگه رفته بود معاودت نمود خبر انهزام
آن شقاوت شعار و توجه فیروزی کا بعزم ملازمت حضرت اعلی رسانید دارا
شکوه از استماع این خبر معلوم سلطان رعب زهره گسیخته و سررشته رای تدبیر
از کف فرو هشته نیت رجعت قوت الله اکبرآباد نمود حضرت اعلی

از آب مذکور عبور فرمودند و عساکر نصرت اثر و همگنان دریای فتح و ظفر فوج فوج

مانند موج بسهولت از آب گذشتند از ورود جبل از فیض نزول اشرف مهبط انوار

عز و شرف گردید چون سر رشته کلام و رنگارش مآثر اقبال شهنشاه خورشید

تذکره دولت احتشام باینجا رسید بحسب اقتضای مقام ذکر شمه از احوال حضرت اعلی و مراتب

کوته اندیشی و فتنه پژوهی دارا شکوه بعد از استماع خبر انهزام راجه جسونت سنگه

از اولیای دولت در نواحی اوجین که مقدمه شکست کار آن بی بهره سعادت دارین

بود ضروری می نماید و کلک حقایق نگار بطریق اجمال حجاب پرده از جمال این مقال

میگشاید که حضرت اعلی را اگرچه در مستقر الخلافه اکبرآباد فی الجمله صحتی و خفتی در کوفت

بهم رسید لیکن چون هنوز بالکلیه آثار ضعف مندفع نگشته بقیه آزار نحالت و ضعف و فتور

قوی در مرتبه کمال بود و فصل تابستان نزدیک رسید و اطبا از خوف عود مرض

گذرانیدن موسم گرما را در آن مقر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای دار الخلافه

شاهجهان آباد و منازل و عمارات دولتخانه اش از حیثیت وسعت و فضا و نزهت

و صفا دون مرتبه عمارات آن خطه فیض بنیاد است تجویز نمیفرمودند لهذا آنحضرت را

عزم معاودت بسوی دار الخلافه که بزینت روح هوا در تابستان و وفور طراوت

عمارت باغ و بستان و سلسبیل نهر کوثر مثال و ترویح باهبوب شمال و در وسعت ساحت کرم

اهتمام و توجه در تحقیق گذر نیز عبور از دریای مذکور را افکندند و از آنجا که انجا قاآن
مؤیدی پرور راهوار خضر توفیق در هر طریق راهبر است بعد از جستجو
از زمینداران آن بوم در شش کروهی جهت یک گذر بهدوریه که از سمت گوالیار بیست
ساعت دهولپور بمسافت جهت کرده واقع است بیاباب قابل عبور موکب ظفر آیا
ست و چون عساکر منصور هنوز از کنار آب دور و گذر مذکور غیر مشهور است
دارا شکوه بمجرد مرور از گذار تا هنگام حال بضبط و محافظت آن نپرداخته بارها
روز دیگر که جنود ظفر اعلام آنجا مقام داشت خدیو جهان خانخانان بهادر سپه‌سالار
و ذوالفقار خان و صف شکن خان را با جمعی از تیراندازان و توپخانه و جمعی دیگر از بندهای
عالیشان بتعیین فرمودند که بر جناح استعجال روان گشته پایان گذر از آب بگذرند
و تا وصول رایات اقبال آنجا را از تصرف مخالفان بدسگال صیانت نمایند بموجب
فرمان واجب الاذعان بندهای اعلی‌شان توسن همت بصاعقه برق آتش عنان
کرده بعد آن که سلخ شعبان بود یکبار جمعیل رسیدند و با توقف و درنگ چون
باد از آب گذشته آن طرف منزل گزیدند و در همین روز گیتی خدیو فیروزمند از
گوالیار نهضت نمودند و بار دیگر همت بلند و عزیمت ارجمند پیموده منزل
طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غره ماه مبارک رمضان بود قریب

بمنصب بیسته و دیگر مراحم نوازش یافتند بالجمله گیتی خدیو مؤید منصور پس از سه

مقام در ظاهر بلدهٔ اوجین بیست و هفتم رجب قرارین دولت دار بی ازانجا

نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و ششم شعبان حدود گوالیار

را از فر وصول همایون زینت پذیر ساختند و در جنب بلدهٔ مذکور خیام نزول

برافراختند | چو جذب شهنشاه میش میکشید || نیارست حالی اقامت

گزید || بجای دگر خوان گزیدی قرار || که بخت شهی میکشید انتظار || و در این ایام

نصیرخان ولد خان دوران بهادر مرحوم که بحراست قلعهٔ رایسین قیام داشت

در لمع جهانمطاع بطلب او صادر شده بود جبههٔ سیمای عتبهٔ عبودیت گشته بعنایات

خلعت خاص و اسپ و فیل و خطاب والای خان دوران مشمول عواطف خسروانی

گردید و بعد از وصول رایت ظفر نگار بگوالیار رجوع دارا شکوه فتنه پژوه

بالشکری انبوه چنانچه رقمزده کلک بیان خواهد شد بدهولپور آمده بانواع تدبیرات

ولطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب چنبل میکوشید و اکثر گذرهای

مشهور مقرر را ضبط کرده بستن مورچال و نصب ادوات توپخانه استحکام

تام داده بود لاجرم رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی بعد از اطلاع بر معنی پرتو

و باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و مرتضی خان بخطاب [illegible]

و فتح روهیله بخطاب [illegible] خانی و اسمعیل خویشگی بخطاب جانباز خانی و کمال الدین [illegible] بخطاب [illegible]

و بیک محمد خویشگی بخطاب دیندار خانی و احمد خویشگی بخطاب اخلاص خانی و میر عبد الله [illegible]

بخطاب همت خانی و حمید کاکر بخطاب کاکر خانی و مسعود مکلی بخطاب مکلی خانی و الله یک

میر توزوک بخطاب عبد القادر خانی و اسمعیل جانبازی و میر ابو الفضل معموری بخطاب معمور خانی

و حمید الدین بخطاب [illegible] خانی سربلند گشتند و عالم سنگه زمیندار کنور که در وقت

دولت زمین بوس دریافته بود بخطاب راجگی و عطای خلعت فاخره و اسپ و فیل و شمشیر

و کمر خنجر و جیغه مرصع و گوشوار مروارید مشمول مراحم گوناگون گشته رخصت وطن یافت

و همچنین دیگر زمینداران مالوه مورد عنایات و مشمول التفات پادشاهانه شدند

از مبدای [illegible] سلطنت و ملازمان رکاب دولت باضافه منصب و عطای [illegible]

از اسپ و فیل و شمشیر و سپر و نقاره و علم مشمول انظار فضل و کرم گردیدند و از

[illegible] که برهنمونی بخت و دلالت توفیق از خیال مخالف جدا شده باستلام عتبه جلال

کامیاب گشته بودند [illegible] خلف معمور خان بخطاب [illegible] خانی و منصب سه هزاری

هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین

محمود [illegible] خان مرحوم بخطاب سیف خانی و [illegible] مسعود [illegible]

عقیدت سگال که درین برد اقبال مصدر کوشش و جانفشانی گشته بودند

مورد جلایل الطاف و اعطاف شده کامیاب نوازش بادشاهانه گردیدند از انجمله

برحمت بجابتجان خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مطرح

انوار عنایت گشته بخان خانان بهادر سپه سالار و الاخطاب شد و ملتفت خان بخطاب

اعظم خانی و خدمت جلیل القدر دیوانی و مرحمت خلعت خاص و اسپ با ساز طلا

و طوغ و نقاره و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار

پایهٔ اعتبار را فرخت و مفتخر خان برادرش که میر بخشی موکب اقبال بود بخطاب

خان زمانی و عنایت طوغ و نقاره و یک زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین که سابقاً بخطاب

همت خانی مامور شده بود بخطاب اسلام خانی و مرحمت اسپ و عازی بیجاپوری

بخطاب رندوله خانی و باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار

و کارطلب خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار

و مجاهد خان باضافه هزاری دو صد سوار بمنصب چهار هزاری هفتصد سوار و شجاعت

خان ولد خان خانان بهادر سپه سالار بعنایت خلعت و اسپ و باضافه هزاری

هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عبد الرحمن بیجاپوری بخطاب شرزه خانی

و الهام الله ولد رشید خان انصاری بخطاب پدر خویش و مرحمت خلعت و علم

لشکرگاه غنیم برپا کرده بود و چون نزول اجلال نمودند با ملازمان رکاب نصرت
و بهادران جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد از ادای فرض و سنت
شکرانه این موهبت کبری را از روی نیاز دوگانه ادا کردند و مراد بخش
اینجا بعز بساط بوس رسید و تسلیم مبارکباد فتح نمود و دیبی سنگه بندیله را که
با خود همراه آورده بود از پیش مراحم بادشاهانه التماس عفو تقصیرش
کرده بدولت ملازمت اکبر جامعیت فایز گردانید و حضرت شاهنشاهی تمام روز
آنجا بسر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلی و از نهضت شدن
والا بعز نقل اشرف رسید قرین سعادت با عساکر ظفر مآثر سوار شده بلشکرگاه
شکوه ظفر که بمسافت یک کروه در همان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی
فرمودند و مراد بخش را بجلدوی یکدلی و موافقت با اولیای دولت در این فتح
نمایان مورد انظار عاطفت و مهربانی فرموده بانعام یازده هزار اشرفی و
مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا و مواهب سر افتخار بخشیدند
بادشاهزاده عالیجاه محمد سلطان را باضافه سه هزاری سه هزار سوار بمنصب پانزده
هزاری ده هزار سوار که انظار مرحمت نمودند و بیست و سوم ماه مذکور شاه
بلند اقبال از بیرون تو نزول میمنت طالع الوار فیروزی شد و ... از بندهای

ان که در جمیع معارک و مبادی شامل حال هواخواهان دولت ابد
بش و کارزار که نظیر کارنامه رستم و اسفندیار بود و چندین امرار
پلان تیغ قهر و انتقام مجاهدان فیروزی مآل مورد فنا و زوال
لشکر منصور و نام آوران جنود مسعود سوار مرشد قلیخان و
و دیگر کسی عرضه تلف نشد و غیر ذوالفقار خان و سکندر رو بیله و
ور کهاته سنگه راتهور دیگری از عمدها را آسیب زخم رسید ازین
عبدالعزیز بکثرت تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی
نه بود لیکن ببرکت اخلاص درست و نیکو عقیدتی از مضرت جانی و خطر
مانده بمراهم گستری الطاف و عنایات خدیو دشمن گداز دوست نواز آن
قیام گرائید و نیش بنوش و جراحت براحت مبدل گردید القصه
وقوع فتح و ظفر شهنشاه مؤید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت
کارساز برآورده سجدات شکر الهی و سپاس الطاف نامتناهی بتقدیم رسانیدند
ار غلبه و فیروزی با وج حشمت و بهروزی افراخته و نوای کوس فتح ذکور که
دایند مانند صیت اقبال و طنطنه جلال خویش بلندی گراساخته قرین بخت فیروز
الع دشمن سوز بدولتخانه مختصری که در جنگ همراه بود و باشاره والا در موضع

اسباب کیر و دار و ادوات رزم و پیکار همراه داشتند بنیروی زبردستی
و حشم انگنی طالع والای خدیو زمان اینچنین شکست فاحش خورده سزای جسارت
و بی ادبی و پاداش جهالت و کمال الطبعی خولیش یافتند بنحویکه اغیار زخمهای
که بپامردی فرار نیمجان از عرصه کارزار بدر بردند و بعضی از آنها نیز در
بوادی خذلان و خواری از آسیب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند
قریب شش هزار کس از مقتولان مخذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشاره
والا بشمار و تعداد آمده بگیتی هست از رسم فتح و شکست ٭ چنین فتح کس یاد دار
و دست ٭ نه چشم زره اینچنین فتح دید ٭ نه گوش سپهر در مصاف شنید ٭
و از آنجا که خلافت قدسی سرشت این برگزیده الهی منبع گوهر مروت و معدن کرم
فتوت هست تعاقب لشکر گریخته که آبروی مردی ریخته بی ناموسی ریخته
بودند بخون نگرده ٭ و ابداران نصرت لوا را از رسم نکامت که شیوه بهای
کشتی هست منع فرمودند و نیز مقتضای کمال دین پروری و سپاه که سر رشته
جبلت مطلوب هست حکم عالم مطاع نفاذ پیوست که دران معرکه و جا
هرکه اسلام یابند بجان امان داده دست از خون برازند و در آزردن
متعرض جرعی و ناموس مسلمین نگردند و بیمن اقبال سرمدی و جود

بلا هدف ناوک قضا گشته بودند بکام ناکامی راه فرار سپردند و برآوردن
نقد حیات از آن مهلکه غنیمت شمردند و هما‌ی همیون فتح و ظفر از اوج لطف
و عنایت الهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد نصرت و فیروزی
در آیینه تیغ مجاهدان موکب جلال جمال و گلهای خرمی و شادمانی در بوستان آمال
و آمانی هواخواهان شکفتن آغاز کرد و مجموع توپخانه و خزانه و فیلان غنیم القید
ضبط و تصرف اولیای دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و مال
وارد و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد ــــ دلیران چو فارغ زهیجا شدند
بتاراج بنگاه اعدا شدند،، ز دشمن کسی رخت اگر یاد داشت،، ها هیمن سر بدر برد
و سامان گذاشت،، بدست اندر آمد بسی بادپا،، ز خون حمله را دست و پا
در حنا،، به بند آمد از هر طرف پیل مست،، چو مستی که افتد عسس را بدست
بالجمله به نیم اشاره ابروی شمشیر و یک حمله اقبال عالمگیر شهنشاه جهان این قسم
فتح نمایان که طراز فتوحات آن نمایان و عنوان نامهای باستانی تواند بود نصیب اجیار
این سلطنت جاودانی گردید و از نیکونه لشکری گران و جیشی بیکران که
اعاظم راجهای هندوستان و سرداران عمده جلادت نشان دران فراهم آمده
بودند و توپخانه عظیم با سامان و سامان و فیلان فلک شکوه کوه توان و سایر

بر بنیاد اعدا رکینه عمارت و تاراج پرداخت و با تحرکت بی تحاشی گروه
جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت ازین جهت که حرمت اردوی غنیم
با آنها متعلق بود مالوجی و ریسوجی تاب مقاومت نیاورده رخ از جنگ و ستیز ورده
از شمشیر تیز تافته آهنگ گریز کردند و دیبی سنگه که عقال درست و تدبیر صواب اندیش
داشت از راه انقیاد درآمده پیش مرادبخش رفت و او را شفیع عفو جرائم و وسیله
صلح تا آخر خویش ساخته با او همراه شد و چون عبور لشکر مرادبخش در حرکت
از دست چپ راجه جسونت سنگه بود و از نزدیک قول آنسر خیال فتنه گذشت
سپاه او را لغزشی بحال آورده با اعادی جسارت منش روی داده خارجیان
و چندی دیگر که در سمت یسار آنحضرت ادبار بودند بمقابله و مدافعه برداختند
و بترک تا زجرات بجا آورده تشنه‌لبی جانب عدم تاختند راجه جسونت سنگه از ملاحظه
این حال و مشاهده نیر روی اقبال بزرمال برخلاف داب راجهای بزرگ تبار رو
رجپوتان تهورکیش شهامت آثار ننگ فرار بر خود پسندیده و سیل عار بر چهره
روزگار خود کشیده با معدودی از رجپوتان زخم برداشته که بقیة السیف معرکه
نصرت بوده از راه وطن پیش گرفت ست میان جماعتی و همراهان گرگیت :
که زنار را از گلو گسیخت :: و تا سم عنان و سیار لشکر بادشاهی که در آن رستخیز

در آن کینه خواهی زبس طعن و ضرب ،، ز کار خود افتاد آلات حرب ،، چو
پیری شکسته کمان شد ز دست ،، زره پاره شد چون گریبان مست ،، حاصل
که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیر و داری کردند و
کارزاری نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن قهر و صولت تیغ سطوت
در خیام خجلت ماند و هندوی تندخوی زحل را از مشاهدهٔ آن دلیری و کُندآوری
دود حیرت بسر آمد و درین رستخیز بلا و ستیز مردآزما مکند سنکه یاده و سبحان سنکه
سیسودیه و رتن راتهور و ارجن کور و دیالداس جهالا و موهن سنکه یاده
که از سرداران معتبر و عمدها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ آبدار آتشبار مجاهدان
ظفرشعار مردانه وار سر در جیب عدم کشیدند و جمعی کثیر و فرقهٔ انبوه از نام آوران
گروه باطل پژوه همراهی آنها گام در مسلک فنا گزیدند و از غلبهٔ شکوه و صلابت
موکب گیتی کشا و مشاهدهٔ فر عظمت و جلال شهنشهٔ مظفر لوا راجه رای سنکه سیسودیه
از قول مخالف و راجه سبحان سنکه بندیله و امر سنکه چندراوت از هراول غنیم
با خیل و حشم و طبل و علم در اثنای نبرد و پیکار از معرکه کارزار رو تافتند
و بنامردی فرار رخت عافیت از آن عرصهٔ فتنه باز بدر برده بجانب اوطان خود
شتافتند و مراد بخش که در برانغار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب یمین

بهادران پیوست سلیمانی که از رخش کین رانده بودند ،، تهور چو کردار اتفاق ماندند
از آثار شوکت و شکوه پادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال الهیست افتاده
نه عاقبت را بنت همت شکسته بازوی جرأت بشکستند کرایند و جنود مسعود انجمله
رستمانه و حرکت بهادرانه از آن بجوهر تیغ عالمگیری پایه دلاوری و دلیری که دید
غازیان لشکر منصور مانند خیل نور که با سپاه ظلمت بستیزد و بسان شعله برق که
در سیاهی آویزد با گروه مخالف و فرقه ضلال بکوشش و قتال در آویختند بضرب شمشیر برق
و طعن سنان آن جماعت کیشان را مانند بنات نعش متفرق و پریشان ساختند و جوق شید
سان تیغ عدو سوز لبیاری از هندوان بداختر تیره روز چون کلمه بر جهان سلک
انداختند ،، زبس جمع چون آن بپیکار و جنگ ،، که شستند از جان ما موس ننگ ،،
فنا دان قدر کشته در کارزار ،، که شد بسته راه گریز سوار ،، ز تیغ بهادر آتشی
بر فروخت ،، گران هندوی جنگجو زنده سوخت ،، و در آن میدان کینی چندان
خون کفار ناری دین ریخته شد که تا ابد سبزه از خاک آن زمین لاله گون روید
و آنقدر پشته از کشته آماده گشت که زاغ و زغن آن وادی تا قیامت طعمه خورند
از بس مخالفان تیره سرانجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندی آغاز بر
و بس که هنگام فنا بکوشش جان اعدا رسانیدند زبان تیز خنجر از کار افتاد و ست

در آن کین

از خون معاندین رنگین مینمود و هم غلط بین از روی اشتباه عرصه رزمگاه ساحت لاله ستان می انگاشت بیت شدی تیر چون سوی هندروان ،، همه صندل جبهه گردی فشان ،، زبس بهر دین تیغ درکار بود ،، زدی بر هما آنکه زنار بود و چون غنیم لئیم بهجوم تمام و جلادت عظیم با جنود اقبال درآویخته گرم ستیز و خونریز بود شیخ میر با سایر دلاوران طرح دست راست بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه انجیل ادبار زد و مرتضی خان نیز با دلیران آلتمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت و همچنین صف شکنان با بها دران طرح دست چپ رخش شجاعت انگیخته بر مخالفان حمله کرده و کوششهای مردانه بتقدیم رسانید و در عین اثنا شهنشاه عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه شکوه بودند و مشاهده سعی و جلادت و نظاره تلاش و کوشش هردو گروه مینمودند چون دیدند که اعدای جهالت کیش رایت جرأت و استیلا افراشته و صدمه تیغ قهر و ناوک بلا جان بر داشته خیره روئی و چیره دستی میکنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر بسالت ذاتی را کار فرموده با ملازمان رکاب نصرت قرین و کومک مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران عرصه کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بهمین اعانت و امداد و نیروی اقبال خداداد قوت بخشیده چنان نزدیک رسیدند که قول همون

برد و اگرچه گل نیّتی از شاخ زردی چیده لیکن ببرکت توجهات والای حضرت
شاهنشاهی و سپاس حسن اعتقاد و نیکوخواهی از نهیب بلا که این مادر جنود با
مددکار جهالت پرور از وقوع اینحال خیره‌تر شده و از نو یگانه همایون گذشته
بهمان هیأت اجتماعی بر هراول موکب منصور تاختند و جمعی دیگر از هراول الخیل
منش و برقی از لشکر قول و آتش تیز تک و کمک و امداد آن تیره‌بختان جز نماد تکله
آورده جنگی عظیم در پیوست بادشاهزاده والاتبار و نجابتخان و سایر بهادران
هراول موکب گردون شکوه مانند کوه و سیلاب حمله آن گروه از جا رفته پای قرار
در میدان مبارزت استوار ساختند و نبیره وی بازوی همت و شهامت بدافعه
و مقاتله آن متهوران ضلالت آیین بر دوختند اگرچه جنود غنیم خسران مآب در کثرت
و انبوهی بادا از تراکم افواج سحاب بیاد لیکن تیغ آتشبار کیا بدان ظفر شعار کار
برق مخالف مینمود و هرچند نخل ثبات و نهال استقلال اعدا در زمین کین ریشه
محکم داشت لا یاد حمله مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریاح عاصف بود
اوک بدستان دلیران حرمت مهیا چون تیر قضا جنبش از شست هیبت دکر زکان
سبکدستان میدان وغا از خود کاسه بر سر اعدای شکست ازین بتاب تیز پر
از خانه کمان در پرواز بود شیر ناک روی هوا از پیکان بیند بست و بسکه زمین

راجپوتان مشهور جلادت خوی همه سرکش و جاهل و جنگجو چو شمشیر آهن دل
و سخت رو بجرو عاجلکی مقدم همه بسته چون موج دامان بهم متصل
مکند سنگه باده و رتن راتهور و دیالداس جهالا و ارجن کور و دیگر عمدها و روسای
آن قوم بی باک ضلالت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش رایت جهل و تهور افراشته و
دست تعلق از جان بر داشته یکبار حمله آوردند و نزدیک بتوپخانه همایون رسیده
دست ستیز بر آختند مرشد قلیخان و ذوالفقارخان با آنکه فوج در خور کثرت هجوم
مخالفان نداشتند دست اعتصام بحبل المتین اقبال بی زوال خدیو جهان زده و پای ثبات
و قرار در عرصه کارزار استوار داشته از جا نرفتند و بعد از کیر و دار بسیار و سعی و تلاش
که منتهای مرتبه سپاهیگری و جانفشانی بود مرشد قلیخان مردانه وار نقد جان نثار
نموده بگلگونه شهادت چهره سعادت برافروخت و باحراز نیکنامی جاوید سرمایه
حیات ابدی اندوخت و ذوالفقارخان بآیین دلاوران ناموس جوی هندوستان
که چون کار جنگ تنگ شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک می نهند و اکثر اوقات
بحسن ثبات قدم و رسوخ عزیمت غنیم را هزیمت میدهند از اسپ فرود آمده با معدودی
پای همت و جلادت بقصد نیل سرخرویی و شهادت در میدان وغا افشرده و داد سعی
و دلیری داده درآن آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اقران و امثال

پیش بودند و بعضی دیگر از راجپوتان عمدهٔ بادشاهی مثل بهیم ولد راجه جیتهلدس
کور و امثال آن در قول بقرار گرفته راجه رایسنگه سیسودیه را با جمعی راجپوتان
قوم او در میمنه قول و افتخار خان با سید شیرخان بارهه و سید سالار و یادگار
مسعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر از منصبداران در میسره جای
داد مالوجی و پرسوجی و رامچند و بهی سنگه بندیله را بمحافظت اردو که نزدیک
گاه گذاشت و بعد از تسویهٔ صفوف بعزم رزم و آهنگ جنگ از معسکر خود سوار
شده با آن لشکران و سپاه بیشمار متوجه عرصهٔ ستیز و پیکار گردید القصه پنج
و شش گهری از روز گذشته تلاقی فئتین اتفاق افتاد و نخست از طرفین بانداختن
بان و توپ و تفنگ که آتش افروز رزم و مقدمهٔ جنگ است هنگامهٔ حرب و جدال
گرم شده و رفته رفته نیران قتال اشتعال یافت و کار کشش و کوشش بالا گرفت
بلا آتش فتنه را کرد تیز :: تو گفتی پدیدار شد رستخیز :: چنان تیغ کین را شد آتش
بلند :: که جستی زجا جوهرش چون سپند :: عساکر اقبال بتوزوک تمام و
ترتیب شایسته صف بسته و پیل آراسته چنانچه قانون رزم آزمایان آیین
سپه آرائیست آهسته آهسته پیش می آمدند و از ضرب تیر و بندوق رهان رخنه
در بناء عمر مخالفان می افکندند درین اثنا از برانغار آن موکب ادبار جمعی کثیر از

بانواع

...کر خان مذکور او را بخدمت بادشاهزاده عالی سلطان

...ت اشرف آوردند و استعفای جرایمش نماید چون التماس

...ی باشی از مکر و تزویر بود و مبنی بر دفع الوقت و تأخیر بود

...ع راستی نداشت اثری از آن ظاهر نشده جواباً نفرستاد و آماده

...شته بدست کفر و ضلالت لوای جرأت و جهالت برافراخت

...صف آرائی افواج نکبت اثر خویش پرداخته قاسمخان را که سردار

...جمعی از راجپوتان عمده بامی جلادت شعار مثل مکند سنگه هاده و رجه

...و امر سنگه چنداوت و رتن راتهور و ارجن کور و دیالداس جهالا

...ه و دیگر اعاظم راجپوتان و خوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین

...رحوم و دیگر معتبران بادشاهی و مردم کار طلب سپاهی دران فوج تعیین

...بخشی آن لشکر را که داروغه توپخانه هم بود با تمام توپخانه

...بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر در پیش صف لشکر باز داشت و خلص خان

...د کار بیگ را که از سپاهیان نامی توپیان بودند نیز او را گماشت

...ن و کورخان راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و راجپوتان جلادت

... [illegible] هزار سوار

تحمل همه :. همه تن دل و دل توکل همه :. بالجمله چون راجه جسونت سنگه خبر ابراز
موکب جلال العزم بمحاربه و قتال شنید صدمهٔ سطوت و صلابت و نهیب قهر و غلبه
شهنشاه و نویسن سپاه و تزلزل در بنای صبر و ثبات قلبش افکنده و دل ضلالت منزلش از نهیب
جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش
هجوم خوف و اضطراب شده خواست که دفع او فکر کند و از روز بدبختیاری [illegible]
هیئت تعویق هنگامه کار خود را چاره درست اندیشد و نقش حیله و تزویری
بر آب زند عاقل از تیغ کسی چو آهنگ تهدید کند شاهباز :. کرد و علم لابد بیرون زند
و بازی خیال خام و اندیشهٔ ناتمام وکیل خود را بخدمت همایون فرستاد و اظهار عجز
و ندامت و سرافکندگی کرد و بزبان مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیهٔ رزم
و پیکار نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه از آداب
ملازمت دارم و بغیر بندگی و اخلاص طریقی نسپارم اگر خدیو جهان تقصیرات گذشته را
بکرم ببخشد و فسخ عزیمت نبرد نماید آمده تقبیل عتبهٔ عبودیت سرمایهٔ [illegible]
افتخار سازم آنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام نقش پذیر [illegible]
[illegible] مستغنی گشته جواب فرمودند که چون اغرور و تمرد و تزویر و زرق بکار رسیده [illegible]
و در نکند [illegible] دارد که [illegible] و [illegible] موقوف [illegible] بحیله [illegible]

وفتح خان روهیله و اسمعیل خویشگی و کلیهری سنگه بهورتیه و
تهور و مسعود منگلی و سید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری
دلاوران جلادت آیین در جانب یمین موکب نصرت قرین طرح نمودند
را با جمعی از اهل توپخانه و خواجه خان و سکندر روهیله و برقنداز ازآه
دورای و رستم راو و دولتمند خان و وتاجی و باباجی و بیتوجی و ستوجی راو
جب فرمودند و قراول جنود ظفر پناه بعهده قدرت و کار طلبی خواجه عبدالله
خان و عبدالله خان سرای و دوست بیک را دراو و محمد شریف توپکچی
از بیک و جمعی دیگر از مردان کار روزمره قراولان و عمله شکار مقرر گشت
رایت نصرت نشان خورشید سنان از اوج قول طلوع نمود و گیتی خدیو عالمگیر
اتأنی و تأییدات مانند جوهر شجاعت و پردلی در قلب لشکر جای گرفتند و جمعی
بندهای خاص و دلاوران ثابت قدم درست اخلاص مثل اصالتخان و تهورخان
قلیچخان و جوهرخان و ناهرخان و ذوالقدرخان و بیک محمد خویشگی و غیرت خان
سزاوارخان و میر ابراهیم تورچی و بهکونت سنگه ولد راو ستر سال هاده و سوبهکرن
بندیله و الله یار بیگ میر توزوک در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند
یار بیت سپاه توکل شعار، سپاه ظفر را یمین و یسار، شیاب ثبات و

که از قدیمی بندهای جان‌سپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان و دیندار خان
و سید دلاور خان و زبردست خان و ساداتخان و حمید کاکر و دیگر جوانان شهامت
پرور هراول پادشاهزادهٔ والاتبار لوای مبارزت باوج دلاوری برافراخته در اهتمام
توپخانه تعهده شجاعت و کاردانی و کوشش جان‌فشانی مرشد قلیخان که از بندهای نیرومند
راسخ العقیده بود موثرتر گردیده و مرادبخش با سپاه و حشم او در برانغار موکب
نصرت شعار پا برداشتند و سرداری جرانغار فیروزی آثار نامزد قرهٔ باصرهٔ دولت
غرهٔ ناصیهٔ حشمت پادشاهزادهٔ والاگوهر سعادت توام محمد اعظم نمود و ملتفت خان
و رحمت خان و کارطلب خان و سپهدار خان و راجه اندرمن دهندیره و مسعود خان
و مختار خان و میرزا دردل برادرخان مذکور و منعم خان و شیخ عبدالعزیز و سید یوسف
و اسمعیل نیازی و یعقوب دلاور و داود بیگ و نعمت الله ولد حسام الدین خان
و سید حسن و کرپارام و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و محمد زبردست همند و جمعی دیگر از عمده
تا بهره ور از شرف مبارزت و کندآوری گماشتند و سرداری آتش شهامت و
صرامت مرتضی خان تفویض یافته سید بهادر و حمید الدین ولد ابو سعید خسرو شاد
و ملازمان چوکی خاص با او تعیین شدند و زبدهٔ بندهای اخلاص منش شیخ میر را
که جوهر شمشیرش گوهر تدبیر آراستگی داشت با سید میر برادر داود و عبدالرحمن

و از جنود دلیل از پرتو ماهچهٔ رایت انوار سلطان نهار رو بحجاب تواری نهاد
خدیو موفق منصور پاک اعتقاد بقصد مدافعهٔ آتش بخش کفر و عناد که فی الحقیقه
غزا و جهاد بود بتسویهٔ صفوف جدال و آرایش افواج اقبال و آراستن فیلان کوه پیکر
خصم افکن و پیش بردن توپخانهٔ دشمن سوز صف شکن فرمان داده و دل بر عون
عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم نواختن کوس جنگ و افراختن لوای رزم
که زهره گداز بیدلان عرصهٔ نبرد و غیرت افزای مردان مردست فرمودند
و مانند مهر تابان که بر بلند آسمان بر آید سوار فیل کوه پیکر فلک توان شده
بتوزوکی شایسته و آیینی خجسته با جنود نصرت و تایید آلهی و سطوت و صلابت
شهنشاهی متوجه دفع و استیصال آن فرقهٔ ضال و مستحقان عذاب و نکال گشته
رخ بعرصهٔ کارزار آوردند هراول نصرت اثر را که مقدمة الجیش فتح و ظفر
بود برایت اقتدار بادشاهزاده والا نژاد عالی تبار محمد سلطان و نجابتخان
استوار کرده شجاعتخان خلف خان مذکور و سید مظفر خان بارهه و احمد بیگ
و لودیخان و بیر دلخان و کمال لودی و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوری و الهام الله
عبد الباری انصاری و میر ابو الفضل معموری و قادر داد انصاری و جمعی دیگر
از مبارزان و ابطال و دلیران عرصهٔ قتال با ایشان معین ساختند و نیز افواج جانب

ستیزه دلاوران خونش مبارکزاده الهی را از آنکه اندیشی و بدخواهی سعی نشاو منشور
خلاف آئین چه زبان و دست پرور ذلت با معاصر یار از خرابکنری و کینه توزی مکر
محال طلب کوتاه بین کام نقصان الوله کسی که اقبال رهبر بود ؛؛ اگر سد راهش بکند ؛؛
بغیر و زمند کش بدرزشن ؛ شود در سر بخت پولاد کش ؛ چو تائید کس بود ؛؛ بدانند
او کمتر از کس بود ؛؛ مرا آنکه اقبال خصم افکن است ؛ چه باک از بداندیش بد دشمن است ؛؛
مؤید صدق این معنی کیفیت حال شهنشاه مؤید پاک دین بهمت دار بر ناجیه صورت سیما
خلافت آئین و صورت عبارت و بدادی آن ایالت زایل دین و بهمت با انتزاع بهود نصرت
قرین قبیل انتقال آنکه چون آنجا همل جرکیش بنعیم ارجمند پادشاه گرد کمایه تسلطات
داشت و آگاه برگرد متنبه نشد و از تیره رایی و کوته اندیشی بصلاح کار پی نبرده
با جنود و ادبار قدم جرات از حد خویش پیش گذاشت و بر فرق غیرت شهنشاه ایکرت
آمده و آتش قهر خسروانه زبانه زده بتنبیه و گوشمال آن باطل سگال در کمین سرداری
و جمعیت و آئین روانی سلطنت رجب ذهستند در روز مبارک جمعه بیست و دوم
رجب سنه هزار و شصت و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح
که شاه چرخ اورنگ بالای کیهر مهر در معرکه چهارم سپهر نتایج ظلمات بحور بقصد انتقام هندوی
تیره رو و در شب از نیام کین کشیده و لشکر کار کیش ظلام را انهزام داد و املاح

اردوی بزرگ موکب دولت بخت بلندی گشته لوای توجه والا و رایت عزیمت
کشورکشایش بصوب عالی مقصدی برافرازد و جیوش توفیق و جنود اقبال رفیق طریق امانی
و آمال سعادتمندی سازد در سلوک مسلک حشمت و کامکاری هرکجا خاری بر سر راه
دولتش آید دست حمایت بخت کارساز راه او را از آن بپردازد و در طی مراحل
سعادت و بختیاری هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردد زور بازوی طالع
دشمن گدازش زود دستش از پا در اندازد از غبار فسادی که با دخوت اعدای
بدنهاد انگیزد گرد فتوری بدامن دولتش ننشیند و از صرصر عنادی که از هوای
پندار مخالفان شقاوت بنیاد خیزد نهال جاه و حشمتش گزند نبیند هر خیل ضلالی که
با آهنگ خلافش رایت جسارت در میدان کین برافرازد خذلان و نکال دودمان
باستیصالش تازد و هر حزب ادباری که چهرهٔ دلیری به پیکارش برافروزد بیک لطمهٔ
سرپنجهٔ قهر و سطوتش زنگ جرأت از چهره رهمت در ربایدداری فوج ظلمت تیره روز
با همه سیاهی لشکر در راه موکب عالمگیر مهر انور سفید نتواند شد و سپاه نکبت پیشهٔ غبار
با آن ازدحام و کثرت حشر در رهگذر باد صرصر جز پریشانی طرفی نتواند بست جایی که
شهباز همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ ستمند در هوای دعوی پر باز نماید
بی شک شکار شاهین قضاست و گاهی که شیر دلیر بقصد نخچیر برخیزد اگر روباه حقیر با او

کاخ دماغ ظلمت اندود دیو غفلت و غرور و پیشگاه ضمیر جاهلی از پرتو دانش و شعور بود بر وفق مضمون أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ از قبول این پیام صلاح آیین و کلام هدایت قرین شیطان صفت سر باز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت زنجیوان مشهور جلادت آثار که در آن حزب ضلالت و خیل ادبار فراهم بودند باد نخوت در سر افکنده آماده جنگ و پیکار شد و کبر رای را باز فرستاده اظهار مخالفت و عصیان نمود و چون در آن وقت نزدیک رسیده حالی که گذارش یافت در برابر دهرمات پور که معسکر خیام فیروزی بود نزول نموده بود خدیو مؤید منصور در منزل مذکور که جهالت و جسارت آن تیره رای مغرور یقین پیوست و ترکتازی بر وفق فخوار و قد انذر من انذر در صف آرائی و نبرد با آن خیل خذلان مقدور و تنبیه و تادیب آن خیل عدوان در کیش حمیت پادشاهانه فرض و منزور بود به ترتیب لوازم رزم و پیکار و تمهید مقدمات نبرد و کارزار پرداخته تقسیم افواج نصرت مآل و تعیین صفوف حرب و قتال نمودند و آن روز در آن شب رعایت مراتب حزم و احتیاط که مسالک مبارزت و سپاهیگری و مناسک سرداری و سروری است بجای آورده تدبیر جنگ و تو زوک سپاه فرمودند [illegible] پیمانه [illegible] سکه ... ال ... [illegible] کفر و ضلال بعون عنایت داور متعال چون ساغر عافیت

مشعر آخر

ازن ه بادهٔ غفلت و بیخبری سرشار گشته از کاجرود ه براهی که آمده بود
ی نیل مقصود باز گشت و از آنجا بعزم جنگ و آویزش کام جرأت و قدم جسارت
از حد خویش فراتر نهاده یکمنزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهرمات پور
بفاصله یک کروه معسکر ادبار گزید که سد راه موکب نصرت پناه شود بالجمله این مظهر
فضل و رحمت الهی و مورد تائیدات نامتناهی از آنجا که همواره همت قدسی شکوه
روف صلاح حال عباد و نهمت خیر پژوه مقصور بر سد ابواب فتنه و فساد است
قضا مشمول رافت و عموم شفقت پیشنهاد نیت علیا آن بود که دیگر کار
نکرده و خون مسلمانان در میانه ریخته نشود بیست و ششم روز قبل از وصول
ت پور کب رای را که از برهمنان فهمیده بود نزد آنجا لت کیش فرستاده
ایح ارجمند صلاح آمیز منع ارتکاب جسارت و ستیز نموده بودند و پیغام
ر چون ما را اراده جنگ نیست و عزم ملازمت حضرت اعلی پیش نهاد
ست اگر او را بخت و دولت رهبری نماید بعز ملازمت همعنان سعادت گشته
ب اقبال را ما به انتها رو شرف روزگار خود رسد و یا از سر راه
رخاسته بجوده پور که وطن اوست برود والا پایمال جنود دشمن
ران و نکال حاصلی نخواهد داشت از آنرو که آنجا اهل غرور را

از کال دانی و سیاست تدبیر صوبه‌ی نفیط کند آن آب ریزه و خفته طرق و سوار یافرود
که اخبار صوبه‌ی دکن و خاندیس باو نرسید خبر نهضت رایت فتح آیات از بلده مبارکه برهانپور
بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کفایت مهم مراد بخش نسبت بسمت برجرب تکاپو
میگماشت و چون مراد بخش از آمدن او با لشکرهای پادشاهی کرتاب مقاومت آن
نه در خود طاقت و توان و اندازه مکنت و استعداد خود دید آگاه شد موجب
وارشاد خدیو زمان که بوساطت مرحلات باو فرموده بودند در شهر ده کروهی
از سمت کری آمد عنان برتافت و از بالای گاجروده گذشته در نواحی دیپالپور چنانچه
گذارش یافت بموکب اقبال پیوست و در ظلال عاطفت و ملاطفت این سایه ذوالجلال
و ما آمد القصه راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نواحی گاجروده که انتظار خبر
مراد بخش می‌برد شنید که او از راه کری آمد بسمت دیگر گشت و از تفحص تعقیب
آن حرکت برد و خود از علو موکب منصور او خبر نداشت در این اثنا نوشته
راجه شیورام گور که در ماندو بود مشتمل بر حقیقت کوشش جنود مسعود از نزدیک رسیده
و همراه از نوکران دارا شکوه که در قلعه دار بود خود بعد از قرب وصول عساکر فیروزی
مآثر بنواحی قلعه ماندو از بیم شکوه افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بود ذیر
او ملحق شد از مطالعه آن نوشته راجه را از شنیدن این خبر رعب اثر دو حیرت بسیار آمد

و رایات عساکر جلال در این عزیمت فیروزی مآل بمانی تیغ دولت و اقبال بود

بالجمله خیانت و دوربینی و نقش آئینه که رای رزمنش دقیقه یاب امور دولت و دین است

نظر بصلاح کار و مصلحت وقت نموده در منزل مذکور بادشاهزاده عالی تبار والا

نژاد محمد سلطان را باتفاق قدویان صاحب تدبیر شیخ میر مقرر نمودند که

چون بامور رفته آنجا خلاف اندیشان که بیعتی زور را متابعت در خاکور

نموده اند عصبیت کیش و بدمنش مقید و دستگیر نموده در قلعه بلده مذکور

مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را سرمایه عبرت و تنبیه گردد و فرمان

همایون بادشاهزاده گرامی نسب و شیخ میر بشهر معاودت نمودند و او را از خانه

خودش سوار کرده بقلعه بردند و در حصار ارک الحصن قوی اساس محبوس

ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند الحاصل که لشکر

ظفر اثر ماند و بعد هشت کوچ متواتر بکنار آب نربده رسیدند و در این ایام عیسی بیگ

بخدمت بخشیگری دوم منصوب شده بود و بخطاب سرافراز خان و مختار خان

بخطاب خواجه خان و خوشحال بیگ نافع القابل بخطاب قلیچ خان و محمد یوسف بخطاب

شمشیر خان و محمد علی بیگ داروغه توپخانه دکن بخطاب ... خان و محمد قاسم

برادر بخطاب ... خان و ... خان بیگ بهروری بخطاب ... خان و سید ... ارزانی

صفات نگاره و میر ملک حسین بخطاب بهادر خانی و میر ضیاء الدین حسین بخطاب با
و محمد ابراهیم ولد نجابت خان بخطاب شجاعت خانی و عبدالله بیگ سرای بخطاب عبدالله خانی
و محمد بیگ میر آتش بخطاب جان نثار خانی و میر مرشد ارادت ولد ملتفت خان بخطاب
و محمد منعم ولد میرزا احسان بخطاب منعم خانی و خواجه عابد بخطاب عابد خانی و میر معصوم ولد
شاهنواز خان بخطاب معصوم خانی و مظفر لودی بخطاب لودی خانی و سهیل افغان بخطاب
سرافرازی یافتند بالجمله شهنشاه دین پناه دو روز قرین دولت و کامکاری در باغ
زینه بار مقام کرده بولادت گلشن حشمت و بختیاری بودند بیست و ششم
کوچ ... نزول همایون بر فور سعادت گرفت دو روز آنجا
مقام شد و ... منزل وزیر خان که صوبه داری ... بدستور سابق ...
کنند بخلعت و اسب و فیل ... رخصت ...
ماند و ... نصرت کشته روز دیگر آنجا مقام شد از سوانح این ایام
چون شاهنواز خان ... ملال ...
انقیاد ... موافقت و سعادت ... و متابعت ...
... در رای ... موکب ...
... تحصیل در برآمدن ... الوقت میسر ...

دار الملک گلشن از شر عناد خار بدنهاد که باعث فساد باغ و بستان و ناخلف دودمان گلستان بود بپردازد و لشکر کافرکیش دنی را که بکام جرأت در راه موکب کشورکشای تحمل کل ایستاده خبر بیابند و علف تیغ انتقام غازیان سپاه نامیه سازند لوای توجه جهانبان از بلدهٔ مبارکه برهانپور بصوب مستقر خلافت برافراختند و برفاقت جیوش عبیر وجود کوه فرسود همت بلند و بیکران عزیمت آسمان پیوند بسوی مقصود سبک عنان ساختند برای صواب بعزم درست :: با آهنگ نهضت میان بست چست :: چو پا در رکاب سعادت نهاد :: بر و خواند نه آسمان ان یکاد :: و باغ فرمانباری که بیرون شهر بمسافت نیم کروه واقع شده فیض اندوز نزول اقبال گردید و در این موقف بسیاری از بندهای اخلاص کیش عقیدت شعار بمورد انظار تربیت و مرحمت شهنشاه روزگار گشته بخطابهای مناسب و افزایش مراتب و عطای نقاره و علم والا پایگی یافتند از الجمله محمد طاهر خراسانی صوبه دار خاندیس که بکسوت اخلاص و ارادت بیش اطراز قدم عبودیت و منزلت قرب و محرمیت ممتاز است و قبل ازین مدتها بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نموده بخطاب وزیرخانی نامور شد و سید شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و فتح رومیله بخطاب خانی و میر شمس الدین ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر خویش و هر یک بمرحمت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب اصالتخانی و عطای طوغ و نقاره و ملتفت خان ولد اعظم خان مرحوم

ملکت و اختلال دولت بود و بوقوع ما ظهور پیوست و خلال آن ایام چنانکه مذکور
شد عیسی بیگ از مستقر الخلافه اکبرآباد رسید و حقایق اخبار در باره بیراهی فتنه انگیز
داراشکوه و بی اختیاری حضرت اعلی در امور حکمرانی و جهانداری بخوبی که مشاهده کرده بود
معروض داشت و نیز راجه جسونت سنگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته
با لشکری گران و سپاهی انبوه بنابر وفاق داراشکوه ناقص خرد ادبار پژوه با زمین
حاکم نشین مالوه و قرب الجوار صوبه مندسور آمده بود و چون باطل گرای آن آیین
بر دولت دین و آیین هنود و جهان بر رسم کفر و جحود مایل دید و از تخته معطل
سلطنت او داشت بنابر خوش آمد و رعایت جانب او معتمد را وا اراده
و حرکات ناهموار گشته بخیال محال و پندار دور از کار خود را سد راه موکب جلال منیر گرد
و از سطوت و صولت سپاه بهرام انتقام چند نشنیده از دور تکاپو و فرومایه گوهری خیرگی
و زیاده سری از حد می برد لاجرم فرمان کشش نهاد حاکم قدرت رفته بود تا بکیفیت
نافرمانی شخص فیروزی اثر را در کشش جمعیت سلطنت و فرمانروائی لازم شمردند
و در روز مبارک سه شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنه اهتزاز
موکب همت ... در اطراف اکناف جهان انداخت و شهنشاه ...
(۱) ... بافواج ... اقبال ... در رایت ... کامیاب ... از تخت ...

ار منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و جادورای باضافه هزاری پانصد سوار
چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و داماجی باضافه هزاری پانصد سوار سیصد سوار
هزاری هزار و سیصد سوار و شمس الدین خویشگی باضافه هزار و پانصدی پانصد سوار
هزاری سه هزار سوار مشمول عنایت پادشاهانه گردیدند و گروهی که بیاوری بخت
دولت تازه شرف بندگی درگاه آسمان جاه اندوخته بودند مناصب شایسته سرافرازی یافتند
موکب منصور در عرض دولت سه فیروزی از بلده مبارکه برهانپور بصوب مستقر الخلافه
چون خدیو کشور اقبال بجهت استکشاف حال عرضه داشتی برسم پرسش کوفت و
خدمت حضرت اعلی ارسال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلده برهانپور
اب توقف فرموده ترصد داشتند که شاید عارضه آنحضرت بالکلیه زایل شده
ال حاصل آید تا بنظم و نسق مهمات خلافت بهانبانی که بسبب ضعف و آزار آن دستور العمل
ی و کشورستانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفس نفیس متوجه گردیده کار دولت
را از نو نظام و سرانجام بخشند و دست تصرف و استقلال داراشکوه خسران مآل
ب و مال کوتاه سازند و درینمدت که انتظار رو دو خبر مسرت اثر ی از دربار
مژده حصول صحت و عافیت و الد سپهر مقدار و عکس آنحضرت بر گردیده

بادشاهزادهٔ عالیقدر والانژاد با بشر و موکب جاه و جلال کوچ از کوچ طی مراحل نموده
بیست و پنجم ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایات منصور ظلّ ورود به جنت آباد
افگندند و عمارات دولتخانهٔ قلعهٔ مبارکهٔ آن از فر نزول شرف پایهٔ رفعت آسمان یافت
و بادشاهزادهٔ عالیقدر والاتبار محمد سلطان که چنانچه مذکور گشته پیشتر آمده بودند از
ملازمت قدسی انوار چهرهٔ بخت و دولت نورانی ساختند و [illegible] و میر [illegible] الدین
و دیگر بندها که در رکاب بادشاهزادهٔ ارجمند معین بودند و محمد طاهر صوبه‌دار خاندیس
با کومکیان آن [illegible] احراز سعادت زمین‌بوس نمودند و مدت یکماه موکب [illegible] آن
بلدهٔ فیض [illegible] ازین اقامت [illegible] انوار شرف و کرامت ساخته رونق افزای
خاندیس بود و در خلال آن [illegible] وقایع عصر یک وکیل دربار که چنانچه سابقا
رقم زدهٔ کلک حقایق نگار شده بود حضرت اعلی او را با [illegible] محبوس
نموده در آخر از قید رهانیده و ملازمت والا رخصت نموده به دولت زمین‌بوس [illegible]
و عنایت خلعت و اسپ و منصب شایان سربلند شد و چون [illegible] اموالش در دربار
سرکار بادشاهی ضبط شد و خسارات بسیار باو رسیده بود به انعام مبلغ [illegible] مورد
نوازش بادشاهانه گشت و بسیاری از امرا و منصبداران برحسب لیاقت [illegible] اضافهٔ
مناصب و انعامات و مواجب کامیاب گشتند از آنجمله سرافراز خان باضافهٔ هزاری

نازم سر وانه کوی بخت و دولت از همگنان ربوده لوای سربلندی و کامرانی
برافراشت و بقصد امضای این عزم فرخنده فال و اجرای این اراده خجسته مآل
مهین شعبه دوحه جاه و جلال پادشاهزاده محمد سلطان را با نجابتخان و فوجی از عساکر
اقبال بمقدمه لشکر فتح و ظفر پیشرو جنود نصرت اثر ساخته دوشنبه غره
جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم
منقلای پیشتر روانه برهانپور نمودند و هنگام رخصت پادشاهزاده والانژاد را
بمرحمت خلعت خاصه و طوغ و نقاره و دو اسپ با زین و ساز طلا و دو زنجیر فیل
نوازش فرمودند و از عمده‌های آن بخشش مسعود نجابتخان را بعنایت خلعت و اسپ با ساز
دیگر زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین را که تا آن وقت بخدمت دیوانی سرکار والا قیام
داشت بعنایت خلعت و اسپ و فیل و راجه اندرمن دهندیره را بمرحمت خلعت و فیل
و اضافه منصب کامیاب عواطف شهنشاهانه ساخته سایر کومکیان آن فوج نصرت طراز
را در خور رتبه و حال بمراحم والا اعزاز امتیاز بخشیدند و بیستم ماه مذکور مطابق سیوم
بهمن که ساعت سعادت مقرون بود حکم برآوردن پیشخانه همایون بصوب خاندیس
نمودند و یگانه گوهر محیط سلطنت گرامی ثمر نهال خلافت پادشاهزاده بلند مقدار
فرخنده شیم محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند و نوباوه گلستان سعادت

با لشکرهای عظیم در اوجین بودند و احتمال آن بود که از پاس دکن و ادبار باشارهٔ
دارا شکوه که رضا بر توجه همایون دریا به نبود دست راه موکب ظفر شعار شوند و کار به
دیگر صورت پیش آیند و نیز در باب سریر خلافت آن فتنه پژوه بانهکری نموده دلی
از رنگ شکوه اقبال آنحضرت لبریز غصه داشت و در کمین کینه جوئی بوده با سپاه مختصر
عزم این نهضت خیر اثر خلاف قانون احتیاط مینمود لهذا حزم باعث آمد که تعلیق آن
که در توفیر لشکر و سامان توپخانه و سایر اسباب فتح آرائی و لشکر پرداز انالی کوشیده
همایون موکبی در خور این عزیمت والا نهضت جهان پیرا ملازم رکاب نصرت مآب
سازند بنابرین بر قول اتمام و توجه بصوب این مطلب دوام اکنده در عرض اندک زمانی
جنود
لشکرهای نمایان و توپخانه شایان ترتیب نمودند و سران سپاه ظفر نشین و سرداران
انجم شمار را بمناصب عالیه و خطابهای شایسته سرافراز و بامور ساخته بانواع
مکرمت و عنایت و اقسام مرحمت و رعایت نوازش فرمودند و نظر التفات
بپرداخت حال لشکریان اموخته بقدر تفاوت درجات و مراتب هر یک مالیات
مراتب و مناصب نمودند و علوفه و مواجب افزودند و از مبدای ایام دولتشاهی که
دیر آن تصویب کردند تا کرنش ریاست مساعدت نموده تخم اخلاص و دولتخواهی
بموروثیت کاشت و سرارادت برخط عبودیت نهاده همراهی گذشت بیمن

زوال ؛؛ زقدر ار کند دعوی برتری ؛؛ نماند کسی بر سر سروری ؛؛ نظیر این
تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل گیتی خدیو عالمگیر است که
چون خامهٔ تقدیر باقتضاء کمال حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی
آنحضرت رقم سعادت کشیده بود و مصلحت سنج قضا صلاح کار دین و دولت
و مصالح امور ملک و ملت بجلوهٔ بخت فیروز و اقبال جهان افروزش اندیشیده
لاجرم پیوسته ذات بیهمالش در مدارج استکمال این مفاخر و معالی بپای همت عالی
عروج نمود و یوماً فیوماً سر رفعت و جلالش از ترقی بچرخ برین می‌سود و همواره
سابقهٔ عنایت ازلی او را در حل وقایع و مشکلات بلطایف تائید نصرت میداد
و بارقهٔ لطف لم یزلی در تیره شب ظلمات از فروغ الهام چراغ هدایت در راه تدبیرش
می نهاد عنان عزیمت کشورکشا بهر جانب که می تافت نصر و ظفر در سایهٔ استقبالش
می شتافت دیگران همت والا بسمت هر مقصد که می تاخت کارساز حقیقی انرا
باحسن وجهی می‌ساخت هر آتش کینه که حساد دولتش می افروختند بآب حرمان بخت
و اقبال خود می سوختند و هر غبار کین که اعدای سلطنتش می انگیختند از ان گرد ناکامی و ادبار
بر فرق روزگار خود می بیختند چنانچه شاهد صدق این مقال از تتبع مآثر احوال همت پیرا
و استماع بدایع وقایع دولت افزائی که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام پادشاهزادگی

حادثات ص

مانند حباب رشتش از خود برآرد و بکلی حشمت دشمنانش از رگ و ریشه [illegible]
از برای خود بسازد هر که اندیشه کرد با او بگمان عناد کشد روزگارش هدف
ناوک بلا کرداند و هر باطلی بزودی که رشته جولانش در مردی و رزاندن آن [illegible]
بخت خود نورسند عقدهای مشکل بیک حرکت سرانگشت تدبیرش گشاید و
کارهای خطیر مهم شاره کاری و همیشه پرسش خسته آید در کنار صعاب امور جز
شیوهٔ ستوده توکل بر یزدان نجوید و هنگام شداید حدود صبر و ثبات غیر از طریق
ثبات قدم نجوید از فرط شهامت و وقار در مواقف هیجا مانند کوه [illegible]
لشکر اندوه از جا بر زده و از کمال استقلال و قرار در آز مو کمان و تیغ و شمشیر
رشته رای و تدبیر از کف ننهد در جنگ معارک و مبادی آنها دشمنان دنیا
و دین را حسن و نصر و تایید آنها قرین و همراه بشد و در همه شداید و مهالک
سالار عون عنایت ربانی بشیر و سپاه ظفر پناه الهی حوالی رکاب بار الشان

بعون روانی و مید اختصاص :: بهر ورنالی [illegible] بر د :: [illegible]
[illegible] کشالی کنند :: با فال معجز نمائی کنند :: فراز دلواجون [illegible]
بار د [illegible] :: شود [illegible] مستبق [illegible] :: [illegible]
[illegible] خورشید کشش [illegible] :: رشته [illegible]

برسند گلشن پیرا باشد بجهت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبهٔ قدرت تامهٔ اوست
برگزیدهٔ لوای والای حشمت و رایت منصور دولتش بر اوج کمال و ذروهٔ سپهر استقلال
برافراز د تا به پرتو نیر معدلت و داد پرستی نور آرای انجمن هستی گشته از فروغ هدایت
و تونس چراغ احسان و مشعلهٔ ایمان در رزمگاه گیتی برافروزد و رونق کارگاه ملک و ملت
از رواج کارخانهٔ دین و ملت جسته شعلهٔ تیغ کفر سوز و لمعهٔ شمشیر عالم افروز
خس و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هر آینه ذات قدسی سمات بحلایل فضایل
و شرایف مناقب که طراز کسوت سلطنت و جهانداری و عنوان صحیفهٔ نوبت داماداریست از علو
نفس و رسوخ عزم و وفور شجاعت و کمال دین داری و اضارت رای و اصابت تدبیر
و بخت بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره او را مطلع انظار لطف بی غایت و مطرح
انوار فضای بی نهایت خویش دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سررشتهٔ نظم اسباب
سعادات بدست اقبالش سپارد چنانکه نقش هر مدعی که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر کشد مطابق
رقم تقدیر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر ارجمندش جلوه نماید حصول آن بی تسویش
توقف و تاخیر صورت بندد و عظایم امور که عقول و اوهام اهل روزگار آنرا ازمحال
انگارد در نظر همت والایش سهل نماید و کارها را دشوار که افکار و اوهام زیرکان
هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت کشورگیریش بآسانی برآید نهال عدالتش

مؤدّای کریمهٔ انّ الله لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم مکافات آن
عقاید و اعمال را بنکال و استیصال او تعلق گرفت چنانچه سرانجام حالش
عنقریب عبرت‌افزای دیدهٔ وران دوربین خواهد گردید چون برخی از
سوانح و حالات که مقدمهٔ ظهور نور خلافت عالم‌آرای این خورشید اوج
سلطنت و فرمانرواییست رقم‌زدهٔ خامهٔ صفحه‌نگار گشت اکنون وقت آنست
که کلک حقایق‌نگار بنگارش مآثر اقبال و گذارش میامن احوال بی‌زوال
این برگزیدهٔ ذوالجلال که مقصود از تمهید این مقال همین است گراید و آغاز سخن بنام
نهضت رایات نصرت‌پیرا از خطهٔ فیض‌بنیاد دارالبرکات و وقوع فتوحات
گوناگون در این یورش ظفراثر بمحض عنایات ایزدی و نیروی اقبال خداداد
یگانهٔ ایزد مفضل متعال و داور قیوم بی‌همال که محل برای خداوند امکان
و نقش‌طراز کارگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمتاب فیاضیش از روی
اقتضای حکمت و مشیت بر تفویض رتبهٔ خلافت و فرمانروایی که ظل
مرتبهٔ ربوبیت و خداییست بر ساحت دولت و فطرت رساد سعادت صاحب
اقبالی افکند او را مظهر صفات جلال و جمال و دلیل قدرت بر کمال خویش
سازد و خواهد که بحکم سابقهٔ لطف یکی از نامداران گروهی را که کل

الو

ست و عارف کامل را عبادت در کار نیست و کریمهٔ فاعبد ربک حتی
یاتیک الیقین را بمشرب ملاحده فرا گرفته دلیل این معنی میساخت مبادی
عقیدهٔ فاسده نماز و روزه و سایر تکالیف شرعیه را خیر باد گفته بود و
اینچه بودین پرور پاک اعتقاد را که همیشه حمایت دین مبین و رعایت
شرع حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطیبین
نصب العین ضمیر منیر بست و مقصود از سلطنت و دولت ترویج شرع و ملت
و غرض از شاهی و سروری اعلای اعلام دین پروری میدانند و بعنوان از
عنفوان صبی و شباب بمقتضای سعادت منشی و نیک سرانجامی خلاصهٔ اوقات گرامی
بادای فرایض و سنن و نوافل مصروف داشته حتی المقدور در اقامت مراسم امر
معروف و نهی منکر کوشش می نمایند از استماع این عقاید ردیه و اطوار ناطلبه
آن باسعادت و وخیم العاقبه عرق حمیت دین و ملی بحرکت می آمد و این معنی
برهمگنان روشن بود که اگر کار او باستقلال تمام گراید و در فرمان فرمائی و
حکمروائی مطلق العنان گردد هر آینه ارکان شریعت غرا از وی بر خلل و صبح اسلام
و ایمان بشب ظلمهٔ کفر و جحود مبدل خواهد گشت تا آنکه درین ایام کار اثرات را از
حد برده ذمایم اخلاق و افعالش بمرتبهٔ کمال رسیده بود غیرت الهی بر دفع

وازشنایع اطوار آن برگشته روزگار که عقوبت و وبال آن گرفتار آمد و باعث
التهاب نوایر قهر و انتقام این خدیو اسلام و مغنی آثار حضرت خیر الانام علیه و
علی آله و اصحابه کرام الصلوات والسلام بیشتر همان شد این بود که در اوایل حال
از تیره بختی و بی سعادتی با اهل بدعت و اباحت والحاد که در طبع او مرکوز بود
و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا نموده بدین هندوان و کیش و آیین ایشان
مایل شده بود و همواره با برهمنان و جوکیان و سنیاسیان صحبت میداشت
و آن گروه فعال مضل باطل را مرشدان کامل و عارفان حق و اهل دین میدانست
و کتاب آنها که بید موسوم است کتاب آسمانی و خطاب ربانی میدانست و مصحف
قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال اعتقاد با طلبی که بید حامل داشت برهمنان
سناسیان از اطراف و اکناف صعبهای طبع و رعایتهای عظیم جمع آورده
در صدد ترجمه آن شد و همواره اوقات نفیس مصروف این شغل ناصواب و تفکر
و تدبر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب میشد و بجای اسمای حسنی الهی
اسمی هندوی که هنود آنرا از برزخی نامند و اسم اعظم میدانند بخط هندوی بر
نگینهای الماس و یاقوت و زمرد و غیر آن از جواهری که می پوشید نقش
ثبت و بعضی معتقدش این بود که تکلیف عبادات نا ...

...بیش و بفعل آورند و در بیدت برهمخوردگی و آشوب که شجاع و مراد بخش
...نی و بیحوصلگی لوای سرکشی برافراشته اکثر مردم اطراف نیز بموافقت ان
...پیش گرفته قدم در راه نافرمانی گذاشته بودند با آنکه خدیو قدسی نژاد
...حلم و وقار و وسعت حوصله خداداد و کمال متانت و دانائی ذات
...آنحضرت بهیچ اصلا و قطعا بوقوع اینمراتب و سنوح این قضایا از جا
...بصدد امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی باشد نگشته بودند و بمقتضای
...فطری و رعایت ادب بسر موی از طریق متابعت و رضاجوئی والد
...عدول ننمودند دارا شکوه فتنه پژوه همواره از کمال عداوت و
...اف طبع مبارک آنحضرت ازین راه هندسی دت ازلی میکوشید و مقدمات
...نیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر نشان کرده گرد کدورت
...ره رسانید می انگیخت تا آنکه رفته رفته آتش فتنه سازی و خوف او
...ج همه‌جا راه یافته باغوای او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که
...بندار بخدمت وکالت قیام داشت بی صدور جرمی محبوس ساخته بضبط
...ن دادند و بعد از آنکه در بند بود تفحص آن ادا متفطن گشته

بیکران و خزانه وافر و توپخانه فراوان بصوب مالوه تعین نمودند و چون
دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر آن فتنه پژوه بود و بدین جهت که کار او هم
بکیفیت حال ناشی ع گراید و بطبع مبارک حضرت اعلی را از وکیابند مایل
بانفصال من ساخته بود آنحضرت قاسم خان را با لشکری جداگانه بکفایت مهم
او تعین کرده مقرر نمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین رود و بعد از
رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسم خان متوجه دفع مراد بخش با حزم و
گردد والا کومک راجه جسونت سنگه و ضمیمه لشکر او بوده باتفاق یکدیگر در
دهه باتی قیام نمایند و عساکر مذکور بیست و چهارم ربیع الاول این سال از پیشگاه
خلافت بدان صوب رخصت یافت و دارا شکوه باین اکتفا کرده صوبه ... مالوه
نیز از حضرت اعلی التماس نمود و با تقلع ع تولیش گرفت و خواجه محمد صادق بخشی خود
با فوجی شایسته آنجا فرستاد که در بندوبست ولایت ... و ستان ثابت قدم
آن زر و بوم کوشیده و بهنگام کار در وقت پیکار کومک راجه جسونت سنگه باشد
و قاسم خان باوجین رسیده آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبه مالوه ... قیام
ورزیدند و دارا شکوه مترصد رسیدن بسر رزک ... که باو هم ... رفته
... باوجین فرستد تا هر دو لشکر یکجا آمده ...

دارا

اهانت و تشهیر محکم بی مروتی و قساوت قلب تقطیع ید عقوبت نمود و از آنها چند

بدان گزند نقد روان از کف داده دستخوش فنا گردیدند و آن بدکیشان بجزای

این نکوهیده کردار که از کبایر و آثام و سرمایه سخط و غضب حضرت قهار شدید الانتقام است

گرفتار روز بد و وبال گشته خزی و نکال صوری و معنوی اندوختند در همان ایام

که سلیمان شکوه را بمقابله و مدافعه شجاع تعین نمود چون از سطوت اقبال دشمن

مال خدیو روزگار خایف و هایب بود در تدبیر کار آن برگزیده آفریدگار چنان

اندیشید که لشکری عظیم بصوب مالوه که سر راه دکن است بفرستند تا در آنجا که

حاکم نشین آن ولایت است تمکن گزیده بحفظ قلاع و حدود آنجا پردازند و کنار آب نربده

و گذرهای آن بقید ضبط در آورده سد راه دکن باشند و بنابرین اندیشه فاسد بحسب

غرض آلود مصلحت نما و مقدمات غوایت آمیز فساد افزا حضرت اعلی را برین آورد که

چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظه حسن عاقبت و مآل پوشیده و از

منهج مستقیم عقل و رای عدول ورزیده تجویز امری نمودند در مهاراجه جسونت سنگه راتهور را

که زبده راجهای هندوستان و ممتاز بشوکت و کثرت لشکر پیشوای امرای عالیمکان بود

و آنحضرت او را مهاراجه خطاب داده رکن رکین سلطنت و ستون قویم خلافت

میدانستند با چندی از امرای ذی شوکت و عمده های دولت و لشکری گران و فوجی

خیل اقامت انداخته نوار بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن ولایت است نزدیک
خود درست نگاه داشته یک و نیم کروه برابر لشکر او نزول نمودند و در کمین فرصت
دستبرد میبودند تا آنکه جهت رفع حادثی الاکیل تبدیل منزل و تغیر مکان
آوازه کوچ در انداخته سحرگاه باراده جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام
صبح که شجاع مغرور پا بر دامن خواب آلود غفلت و بیخبری بود و تسویه صفوف
رزم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال نمودند ناگهان از سر خانه عدو
بر لشکر او ریختند و باد حمله آتش کارزار بر انگیختند و آن بیحزم نا تجربه کار بعد از
اندک آویزش چون کار از دست و دست از کار رفته بود خود را بموزه
رسانیده و بپای مردی سرعت سیر کشتی رهگرای فرار گردید و هنگام اردو و خزانه
و توپخانه و دواب و کارخانجات او عرصه نهب و غارت شد و بکام ناکامی
از تنگه گذشته بمونگیر رسید و در حدود مکان نقطات آن در آمده روزی چند از پی
ثبات و توقف در زید و چون لشکرهای گرامی فیروزی رفته بودند تسخیر مونگیر
در آوردن آوازاک کوه و نیز مامور شدند در اینجا هم بحال درنگ نیافته راه
بنگاله گشت و مونگیر باینهمه آن قلاع دار الشکوه بسته شد و چون از نوکران مردم
ا . . معرکه دارا که بیشتر بدستگیر شده بود داراشکوه اکبرآباد . . .

[...]و وسط این مملکت سپهر بسطت و پای تخت این سلطنت ابد مدت است در حصول
این مدعا اوفق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین و ذخایر انجا در دست
او باشد لهذا باین اندیشهای ناصواب حضرت اعلی را بانواع ترغیبات و تعلیم
شهزاده مرض که هنگام سکون و آرامش بودند وقت نهضت و جنبش [illegible] و جز
خواص و نزدیکان آنحضرت را نمیدیدند و عامه خلایق هنوز جزم بحیات فایض
انوار نداشتند تکلف عزیمت بجانب مستقر الخلافه اکبرآباد نمود و بتاریخ رایات
[...]ه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت هجری مطابق سنه سی و یک
[...]س همایون از مرکز خلافت انتهاض نموده نوزدهم صفر سایه وصول بمستقر الخلافه
[...]خت و در انجا چون خواست که مکنون خاطر فساد اندیش خویش بفعل آورد
[...]از حضرت اعلی کوشیده راجه جیسنگه کچواهه را که عمده رجهای عظام و رکن رکین
[...]لطنت ابد پیوند بود با چندی از امرا نامدار و عساکر بیشمار پادشاهی و سپاهی
[...]ان از خود با توپخانه و سایر اسباب محاربه بسرداری سلیمان شکوه مهین خلف
[...]ن بر سر شجاع تعیین نمود و لشکرهای مذکور چهارم ربیع الاول این سال از مستقر
[...]فه بدان مهم روانه شده و بعد از طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور
[...]فت کروه و نیم کروه از بلده مذکور بر کنار آب گنگ واقع است و شجاع انجا

چنانکه بجهت قصور رسا و نقصان فهم از مساعدهٔ دولت خویش بکار آمدن
آن خودسر نبوده بود و در پیشرفت مآثر خاطر والای مطالب ملک تیسیر در وقت
از غایت رعب و هراسی که همیشه از تجدید قهر و زمند پیستم نهیب در دل آن
ناقابل انتقیب جاکرده بود آنحضرت را بانواع تملقات و تسویلات بریں آورد
که کثرت کرنی را که بجهة تسخیر ولایت بیجاپور کومک موکب نصرت مآب بملازم
رکاب ظفر انتساب شهنشاه مالک رقاب بوده در همین آلا یورش نیز نزدیک
از گرفتن بیجاپور نزدیک شده بود پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آن
مهم بایین آن عقدهٔ تعویق و تاخیر افتاده و از غلبات آن رای آرا کومک فراز معظم خان
رسانیده از خان و نجابت خان کسی در دکن نماند و چون از تیره رایی و ناعاقبت
اندیشی تدبیر ناقص خود چنین اندیشیده بود و مآل کار خویش درین دیده
که مقدمهٔ سرکشی ناسپاس مرادبخش را بهانهٔ فرستادن عساکر بادشاهی
بدفع و استیصال ایشان ساخته هم درین حیات میمنت آیات حضرت اعلی
نیروی ... آنحضرت کار آن بر همه بسازد و پس از آن بجمعیت تمام و
تمام لشکرهای خویش و عساکر بادشاهی بر مهم دکن و تدبیر کارهای آن برگرد یکی
بزد و مردودن خود را قامت رایات عالیات در مستقر الخلافه اکبرآباد

ادل

دولت را یافته فساد عظیم در مملکت فلک فسحت هندوستان راه رسید و دارا
شکوه ناخلف باطل نژاد که خود را ولیعهد میدانست و با وجود عدم قابلیت
رتبه والای سلطنت و سروری همه خلعت استحقاق این ارث جلیل القدر
بتواضع طمع بر قامت نارسای استعداد خود میبرید و پیوسته سودای این تمنی
بیجا در سر داشته باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایه سریر خلافت مصیر
جدائی نمیگزید درین وقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت جز فراغ آن رشته جسمانی و
استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع اشتغال تدبیر امور جهانبانی و قیام مصالح عالم
زمانه بر وجه کرانه شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید مهمات
ملک و دولت نمیتوانستند پرداخت او را فرصت نموده از بیخردی زیاده
سری زمام اختیار سلطنت که درخورد فطرت و اندازه استعداد او
بقبضه اقتدار خود آورد و دست استقلال آن از مراتب ملک و مال و نظم
امور دولت و اقبال کوتاه ساخته با قضا آرای سست بنیاد و رونق تمکین
و مضمون خود در همه کارها عمل مینمود و چون خود را نادانسته از تیرگی
راه و منزل خبر نه با گمان و حدود دست و دسته خللها و رشتههای مردم
شد و کار او در باره حق اندازه راسخ نوشتن حقائق رحجابانی

سپهر نیرنگ که میمون مقدمه وصول نوبت کشورگشائی او چرخ دوار
در اطوار لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش سیر و دور میکرد و شاطر چرخ
روزگار در گستردن بساط حوادث منصوبه دولت و کامرانیش میدید چنانچه
حدوث وقایع و احوالی که از موجبات سطوع نیر خلافت و جهانبانی آن فرازنده
لوای گیتی ستانیست و خامه حقایق نگار درین دفاتر مآثر نصرت بذکر مجملی
از آن پرده از جمال شاهد مقال میکشاید بدین معنی مینماید شرح شمه ازین سوانح
بدیع آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت و هفت هجری اعلیحضرت صاحبقران
ثانی را در دار الخلافه شاه جهان آباد بحسب تقدیر الهی عارضه جسمانی بپیکر
مقدس و عنصر همایون طاری شده مزاج اشرف از منهج صحت و قانون
اعتدال که مناط سلامت احوال و استقامت افعالست منحرف گشت و چون
الم کوفت امتداد یافته ضعف قوی روز بروز سمت تضاعف و اشتداد
می پذیرفت و از آن جهة بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند و سایه تصدق
بر بارگاه سپهر نشان خاص و عام و محفل خلد آیین غسلخانه نمی انداختند و خلایق
که هر روز بمشاهده جمال مبارک آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از
فیض طلوع آن نیر اوج عظمت و جلال محروم گشته انواع اختلال باحوال ملک

کار ابرار و [illegible] آورد تا اهل انس [illegible] که لطف یکی منظر شود و [illegible]

[illegible] ناسخ [illegible] قدرت دست [illegible] آیات صنعت او گشته دیده عبرت

[illegible] نقش و نگار [illegible] عجایب حکم [illegible]

[illegible] رونق [illegible] آرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامه صدق نگاشته شود تا هم اندکی
از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی که نمونه ایست از جلایل نعمای الهی از ذمه
عبودیت ادا ساخته شود و هم بر آینه کامل شاهراه هستی که توفیق اقتدا و تاسی
باین خصال قدسی یابند حق ثابت نماید و چون زبان خامه را یارای آن نیست
که درین صحیفه مولی که تصریح باسم مقدس معلی نماید در هر جا ازان بلفظ شریف
و عبارتی بدیع که مناسب مقام و ملایم سوق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحبقرانی ثانی
را حسب اشاره والا باعلیحضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا شکوه و شجاع
و سلیمان شکوه و سپهر شکوه با عنایت آنها سخن میسر آید ذکر بدایع وقایع و احوال
که اسباب و مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع تباشیر صبح اقبال این برگزیده
ذو الجلال از مشرق سعادت و کمال است بطریق اختصار رو داد حکمت طراز
کارخانه امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط اسباب و وسایل صوری
ربط داده و بنای حدوث سوانح نشاه صورت بر اساس وجود وسایط و علل
ظاهری نهاده چون خواهد که از کارخانه تقدیر بکلک بدایع نگار ارادت نقش
لطیفه مصلحت آمیز بر لوح وجود و کارگاه ابداع کشد و صورت قضیه حیرت
بخش عبرت انگیز از جلایل قدرتها و دقایق حکمتها بمنتها خویش بر روی

که چون احوال فرخنده فرجام ایام پادشاهزادگی از ولادت تا بهجت هنگام
عالم آرای اقبال و جلوس را در نگارش عظمت و استقلال در کتاب مستطاب شاهجهان نامه
که مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و دوران روز افزون مظهر تائیدات سبحانی موزون
سبحانی اعلیحضرت صاحبقران ثانی مفصلاً مذکور و مسطور است عنان کمیت بیان
خوش خرام نامه از تکاپوی آن وادی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت
و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت موکب معلی از دکن بمستقر اورنگ خلافت
که در جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری روی داده و اعلام جهانبانی
افروز عالم آرائی و بیدار اکتناف صبح سعادت و بهار گشائی گلشن دولت از آغاز
هزده ساله احوال را نگاشته سازد و لیکن وجهه همت و پیشنهاد همت کلک کرامت
یاری روزگار مددکار گشته بسرا زهرالشان گلشن جاوید بهار اقبال نگارش
معظمات احوال فرخنده فال حضرت دارا کلید سامان مجمع از سوانح دولت افزای
عهد پادشاهزادگی که متضمن امور وقایع و فتوحات مشترک است مرقوم کلک
سینه حقائق نگار گشته مقدمه این فهرست اقبال سازد امید که بعون
همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخه میمنت بنیاد که فهرست ابواب
ستوده الاحوال آداب ... و دیباچه دار بست ...

بنز

ماه بماه و سال بسال وقایع صوبجات و حقایق ولایات که از اطراف و اکناف
ممالک به پیشگاه خلافت می‌آید براقم این دفاتر سعادت می‌سپارند و جزئیات احوالی که
خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل تفاصیل حقایق بعضی جنود ظفر اعلام که بنور شهامت
نصرت انجام معین بوده اند و کیفیات مراتب محاربات که اولیای دولت را با اعدای سلطنت
واقع شده از تقریر معتمدان کارآگاه درست گفتار که دران معارک نصرت و
فیروزی شرف حضور دریافته اند استماع نموده درین دفاتر اقبال ثبت نماید
و مقدماتی که تفتیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان گهربیان خلیفه زمان که
لسان صدق عبارت از آنست نیوشیده بارشاد آن رموزدان اسرار ملک و ملت
بنای کلام دران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد که هرچه ازین سوانح ورق پیرای
نگارش یابد بعد از ترتیب درست و تهذیب شایسته داستان داستان از آن نسخ
ظفرنامهای باستان در خلوات قدس و اوقات مناسب بعرض اشرف شهنشاه دقیقه
رس نکته دان برسد تا هم آن سوانح سعادت طراز سمت تصحیح و تنقیح یابد و هم
شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه دانش‌ور دانش‌پناه زیب و زینت
پذیرد و این کتاب میمنت عنوان که مانند صیت جهانگیری و طنطنه صولت آنحضرت
عالمگیر باد بمناسبت لقب اشرف اقدس بعالمگیرنامه موسوم ساخته حکم فرمودند

[illegible] بانی این سعادت عظمی [illegible] بر شرایف [illegible] این [illegible]

[illegible] ایام دولت روزبروز در روزگار دولت ایام [illegible]

از [illegible] که [illegible] تا [illegible] حضرت جلال [illegible]

[illegible] از [illegible] علم و خبر و رسالت اوران و دفتر [illegible] احوال

[illegible] وقایع [illegible] آگهی یافته اند که از [illegible]

کمالات [illegible] برگزیده آگهی [illegible] اگرچه اقدام [illegible]

از [illegible] اندازه [illegible]

[illegible] انجام [illegible] هر کار [illegible] دلها

[illegible] داد [illegible] [illegible]

بمیان خدمت از جان :: نشستم و [illegible] برگرفتم :: این بار گران [illegible] گرفتم

[illegible] نامه :: باریک شدم چو موی [illegible] :: [illegible]

[illegible] خدمت [illegible] :: [illegible] همت [illegible] :: و این [illegible]

[illegible] سرافرازی [illegible] بلند رتبت قامت

[illegible]

[illegible]

گردانید از آنجا که دران محفل عزت و انصاف قدردانی را پایه بلند و از جمیع

عادات ارجمندان خدیو حق‌پرور و هنرپسند دست که از ارباب معنی گل کلک میکرند

وگوهر معنی می‌پذیرند آن حرف‌ریزهای سحرحال خیال که در عرق تنویر و انفعال

آب‌ندانست با انوار نظر قبول و تحسین نهشته و جوهر سخن دانش این آثار در خوش‌آب

یافته پسند خاطر دقیقه‌یاب افتاد و روش انشا و اسلوب کلام این بی‌سرانجام ملایم

طبع اقدس آمده اشاره معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت کرامت ملابس و

سلطنت سعادت قرین را که زیب نسخه مفاخر ازان روایان نامهای و عنوان دیباچه

خلافت کشورستانست و کم کس از سلاطین جهاندار و خواقین سپهر اقتدار را مثل

آن احوال بدیع و مناقب شگرف از شکوه همت و رسوخ عزیمت و اصابت رای

و متانت تدبیر و جلایل فتوحات و عظایم مآرب و عظام مساعی رو داده و گوشه‌های

موفور روی داده به نیروی تکاپوی سعی فراهم آورده نمایه بینش و کم‌قلم صدق

رقم در قید تحریر کشد و آن جواهر اقبال را که هر یک آویزه پیشطاق عز و جلال

تواند بود به سلاست بیان و جزالت کلام در سلک تألیف و ترتیب انتظام

بخشد تا از انجمن نامه و صحیفه گرامی بر صفحه روزگار به یادگار مانده پس‌ماندگان

کاروان هستی را که از گران‌خوابی به عدم شرف دراک این ازمان مسعود در نیافته

قدر گوهرپاره‌های صبابت را دست رس و دهی حاصل ساخته روزگار مبالغت
می‌سپرد و بحکم ضرورت یکچند در زمره مساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام
بسر می‌برد بیاد رحلت و رهبری توفیق شرف استلام این سده ملائک احترام
یافته آلت زدایش [illegible] طالع گردید و ناصیه سعادت نقش ارادت را آستانه در
سایه سپهر [illegible] خدمت گذاری انتظام گردید و اکثر از نقص ایام بسلک ناکامی [illegible]
وفرد یاکت بیان فن که [illegible] قدر سرمایه داران معنی [illegible] عجب [illegible] آن
گرد و خورشید بهت شده بود که [illegible] عرض مستی [illegible] آئین سرای از بنیاد
باید [illegible] از ورش ظهور گرفته و دل نکته سنج معنی گزین را از بنیاد ترک
[illegible] است این [illegible] مع آئین مضمون [illegible] بس که ناموس التزام سخن
از یاد رفت [illegible] از سخن گذاری و [illegible] اشعار از یاد رفته لیکن
سرخوشی [illegible] [illegible] معنی [illegible] تا بانی سعادت الله
افسرده را [illegible] از رخت و غنچه دل [illegible] را تا شکفتن
آموخت زبان را ذوق سخن و خاطر را [illegible] معنی تازه گشت و کلک استقبال
[illegible] مدایح و محامد این ذات [illegible]
[illegible]

شد عشق نوال لطف و افضال سایه اجلال گردید و عندلیب نواسنج
طبع در آب و هوای بهارستان جود و جهان خلیفه جهان گل گل شکفته با آهنگ شکر
سرائی صفیر صفیر برکشید لالی قلم لطفا نثر مناقب این برگزیده الهی چمن چمن گل از
فیض همراهی صبا هر سو انتشار یافت و سلک سخنم میان نثار آشنا هنرهای مانند رشته
تبعیت گوهر سمت قبول پذیرفت لولاق طبع از اقبالش گستر
یافت در اقلیم سخن سروری .. نطق من عیسی مسیحا نمود .. خامه ید
بیضا نمود .. گرچه لبیسه نهید بیافتم .. کام خود از فر سخن یافتم ..
خاطر اگر چند در رنج بود .. لیک از و مایه صد گنج برد .. بخت که میکرد
رم از نام من .. گشت بافسون سخن رام من .. خضر قلم از ظلمات دوات ..
ریخت بکام دلم آب حیات .. داد فلک از سر پاکی میم .. در لب جاوید
نکونامیم .. کیفیت اجرای این موهبت عظمی آنکه در آغاز نخستین سال جلوس
همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهانگشا و نیر دولت عالمگیرش
از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت بر جهانیان گسترد و خورشید عالم آرای جاه
و جلالش از [illegible] شرف و کمال و مطلع نصرت و فیروزی جلوه جهانی فروزی آغاز کرد
این خاکسار کوی حقارت موذن منشی محمد کاظم بن محمد امین منشی [illegible] از اوقات مقتضای

حرف وفا از صفحه خاطر در کار فرزند کس در زاویه گمنامی باشد تا کی خوبست

در آغوشش بودم تاب و تحمل در این زمان دانش طراز درس گفتار عزت امتیاز

گشته غبار بر دیده از جهت ملال زدودم و همه ... این ابا ... بلا ... سپیدی

دیباچه سخنش ... ورزیده کردید ... همکنان ... نامه ... آنکه

را که از یکبست ... در نهانکده ... بودند ... زبان ... آشته

در بزم ... جلوه داد ... بزرگان ... برادر را که ...

دل دانا ... عقد ... ماند ... اعتبار داده ... قبول ...

چو ... رسانید ... از ... دولت ... در آمد ...

نشستم ... نامه ... کشود ... کار ... سرنشان

بس ... برگرفت ... در آمد ... قدر ...

زنده ... قدم ... بر رخ ... بستم ... خوان امید

کردیم ... مبارکباد آمد ... حصول مقصود داد ... گم شده ...

... چشم ... دل ... آرزو ... کام ...

از ... بر تنه ... فرستاده گشته

آفتاب ... خوان ... کنند

بیان

با آن کشایش پذیر دلمولفه آرایش ملک هفت کشور سخنست ، اکثر
سعادت سخنور سخنست ، نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان ، کز هر چه
سخن کنند برتر سخنست ، خاصه در روزگار هنر پروری و هنر مند نوازی
زینت بخش این زمان مسعود واورنگ آرای این عهد سعادت اساس نعمت
خدیو هوشمند نکته رس فطرت بلند دقیقه شناس که همه جهان و تحسینش
ممدوحان هنر و بخت و الای هنر بارند و از خاک آستان فیض مکانش
نکته سنجان بالغ نظر لعاب کیمیای سخن اکسیر سعادت جاوید میسازند آن شهنشاه
لدروان دانش پسند که از پرتو تربیتش کوکب تیره ارباب معانی نور رسش مییابد
هلالی و بفروغ عاطفتش بیت الطالع اهل هنر چون جبین خورشید نوراست
بسلطنه کوس اقبالش بخت غنوده ارباب استعداد از خواب گران نام کامی جسته
و در مصر مکرمت و افضالش یوسف سخن بصد عزیزی بر کرسی قبول نشسته
بوری که تا اکنون از زمانه بر خردمندان میرفت لطفش بصد گونه دلجوی
تلافی آن بر داخته و غبنی که بیشتر مایه داران دانش از بخت زیانکار
داشتند حسن انصافش برفع آن از استمامت داد رسی ساخته اگر در معنی سخنی
باشد قیاس تدقیق آن از حال من ناتوان توان کرد که پس از عمری که چون

آن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] مسعود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و در ... [illegible]

بودن که تا اکنون از زمانه ... [illegible]

... آن بر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... در نحو ... [illegible]

... [illegible]

... درکات و ... [illegible]

... [illegible]

... در احکام دین ... [illegible]

... [illegible]

... روایات ضعیفه و اقوال ... [illegible]

... الکتب ... [illegible]

... [illegible]

نزول مسافران خانات و رباطات که محل امن و آرامش و مقام راحت و آسایش آن گروه تواند بود
و خلائق در بعضی راهها خصوصاً از بلده فیض آباد اورنگ آباد تا مستقر الخلافه اکبرآباد و دار السلطنه
لاهور تا دار الملک کابل بکمال رنج و تعب میکشیدند رافت و عاطفت بادشاهانه بر حال مترددین و مسافرین
توجه نموده یرلیغ لازم الامتثال از پیشگاه مکرمت و افضال پیرایه صدور یافت که در جمیع طرق و شوارع
این ممالک کثیرة المسالک هر جا سرا و رباط نباشد از سرکار خالصه شریفه سراهای وسیع الفضا از
سنگ و خشت و آهک و گچ در کمال متانت و استحکام مشتمل بر بازار و مسجد و چاه پخته و حمام
و در هر مرحله بجهة فرسودگان محنت سفر و رهروان دشت و صحرا منزلگاهی بنا دارند که محط
رحال و محل صیانت اشیا و اموال الغریق باشد و بر کلیه بیاحر و متوسلین روزگار این دولت
آثار عاید گردد و بجمیع حکام و الاصدار شد که هر سرا قدیم البنا که محتاج مرمت باشد ترمیم آن
و در هر موضع که پل در کار باشد نیز باستحکام تمام بسازند چنانچه از اجرای این حکم و اکرام بانجام اینها مصارف
این ابنیه خیر چندان زر خرج شده و میشود که مستوفی خیال بدستیاری معمار اندیشه از تخمین آن عاجز شده و بالغ
بمیامن فیض و کرم شهنشاهی که رونق بخش کهن سرای جهان و موسس اساس خیر ... در حیطه
و مسالک هندوستان بهشت نشان چنان سمت امن و آبادی پذیرفته که مراحل و منازل زیبا و صحاری و بیابان
از معموری و ایمنی حکم بلاد و امصار گرفته است و از جمله مکارم ستوده آنحضرت اینکه باهتمام در تجدید
خلیفه حق شناس که حقیقت پرستیده و اندراس و انهدام رخنه در مساجد و معابد اسلام بهم رسیده

منزل خود [illegible] بر نذر [illegible] فروخت جزو مال و کردن آن [illegible]

و تصرف در مستغلات از رکیت و انتقال [illegible] دفاتر مشکلات مذکور [illegible]

[illegible] نقل [illegible] آن [illegible] دیوان [illegible] دریافت [illegible]

[illegible] از مستغلات [illegible] بر [illegible] هزار [illegible]

آنچه [illegible] داده [illegible] دیوان [illegible] سلم [illegible]

و از مستغلات [illegible] آنچه [illegible] آن

مشغول [illegible] مشغول [illegible] هزار [illegible] مال و

استطاعت [illegible] الا داده [illegible] میراث [illegible]

[illegible] احکام [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible] آن میراث

[illegible] ترکه [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] ازاد [illegible]

[illegible] و الا [illegible] استحباب [illegible]

[illegible] شمار [illegible]

[illegible] و از [illegible]

[illegible]

اوزان

[illegible] از مواهب عالیه و انعامات سامیه آنحضرت که این دیباچه نسخه معاصر

[illegible] آن منحوس است بر مرآة ضمیر همگنان پرتو افکنی میگردد و از جمله آن ترک بخششها

[illegible] غلات و حبوبات و وجوه راهداری محصول اقمشه و دیگر اسوال [illegible] است از

[illegible] محروسه و تمام قلمرو دولت قاهره از فرقه مسلمین خصوصاً و عفو بعضی وجوه مذکوره به بخشیده

[illegible] و فاطمیه را یا عموماً که مجموع آن هر ساله مبلغ [illegible] لک روپیه میشود و از الجمله

[illegible] احداد و نیاکان بندهای آستان خلافت نشان است که قبل ازین در [illegible] جاگیر

[illegible] که در اقتدار رونق معمول روزگار دیوانیان عظام و مستوفیان ممالک النظام

[illegible] که دیوان اقتدار رونق معمول روزگار دیوانیان عظام [illegible] مبدل گشته

[illegible] برکار خاصه شریفه عنایات [illegible] آنها به سبیل تدریج و نیز [illegible] ده [illegible]

[illegible] نخواه معاش و وجه بمو جب [illegible] ملال میگشت و چون این

[illegible] بمعنی بموجب بی سامانی و اختلال حال بسیاری از متعینان [illegible] عقب [illegible] سال

[illegible] که کشور است جدو بها تا نیاز دهار

درین دولت فیض پرور که مرجع و ملجاء خلایق هفت کشور است جانه

بد بجهت مبلغهای خطیر از وجه طلب امرا و منصبداران و سایر بندهای درگاه والا که [illegible] نهمت

زادی به آستان معلی دارند وضع شده سرمایه کفایت خزانه عامره میشد از آنجا که همه جنبست

آنحضرت بیوسته بر تمهید مراسم لطف و رأفت و توطید مبانی جود و عاطفت

همواره و جهد قصد و همت دولت ابد بنیان اینکه سرافرازان عبودیت این دولت ابد بنیان

بهمواره و جهد قصد و همت نهاد خاطر اقدس [illegible] حال [illegible] بسعت عیش و فراغبال سرور

[illegible]

سوانح نگاران که بانامی مقبل اند به تفحص شرف رسید جزئیات و کلیات [illegible]

و سلوک صوبه داران و حکام و عمال در هنگامها به [illegible] [illegible]

و با آنکه معدلت و نصفت پادشاهی بیش [illegible] و گفتار و کردار هر کس [illegible]

اعتنا و اهتمام به آگاهی از احوال ملک و دولت دارند در هر صوبه و سرکار نیز واقعه

نویس مقرر که از معتمدان فیض‌یاب آستان خجسته منصبی [illegible] از ذکر سوانح [illegible]

به اطلاع دیگر نیز در کارها [illegible] ارسال دارد تا اگر واقعه نگار مقرر به غرض در

نگارش امری را از نفس الامر تجاوز ورزیده باشد از [illegible] و حقیقت حال [illegible]

سلطنت و جهانبانی در [illegible] باید و به برکت [illegible] [illegible] از [illegible]

برکردار ستمدیدگان اشتمال [illegible] غالب گشته از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده [illegible]

[illegible] دل [illegible] اگر از کار ملک [illegible] عیان نزد او [illegible] اسرار ملک [illegible]

جهان نکته‌یاب [illegible] به خواب [illegible] از مراتب [illegible]

و تفصیل و استماع آن روشن‌تر از کار [illegible] نکته پرداز [illegible]

[illegible] شرایع خیرات و کرایم مبرات و صنوف ادرارات [illegible]

چندانکه از [illegible] آن منصه ظهور رسید [illegible] از آغاز [illegible]

[illegible] قرار در [illegible] مجلس و حضرت سلطنت [illegible]

عزت و تقبیح حال کسی شد بر روی او نفرمودند سه حیات عالم با او دست دین عجب نمود

که هم جسم عالمیانست و هم جان جهانیانست از رعایت بزرگ زادگی و والانژادی و زبان آوری

پایه شناسی و قدردانی با فرقهٔ سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام و زمرهٔ اعلام کرام توقیر

و تبجیل و لوازم اعزاز و احترام بأقصی الغایه رعایت فرموده پاس عزت آن گروه اساس بارگاه

سروری و سرافرازی میدانند و در ایوان عدل و داد جهان گشاده سلطانی نشینند و زمره

دمهری با استظهار و دادخواهان بکار میرسند که آنها را در عرض مطلب و عرض هیبت تحفل بهر

مشاکل نشود و شنت بر زبان نکند شبه بسیار شاید [illegible] بهم مقاصد و مدعیات مجرد

ولیدالتمام و بالغه و اطناب در کلام معروض میدارند تا بهجت آثار دلالت در ناصیه حال

اشرف ظاهر میشود در باب طلب حلمی و کرم دست انصاف بر آنها [illegible] و شکوه و هیبت عظمت

و جلال شهریار کشور اقبال [illegible] که [illegible] سر تا پای [illegible] و ترک [illegible] را از نهیب آن لرزه

بهم و هراس [illegible] را اندام [illegible] تندی و عجلت و اضطراب [illegible] باب آن [illegible]

بلکه جناب [illegible] درگاه نهایت غور و تأمل و دوربینی [illegible] اطراف [illegible]

آن بکار میبرند و هر کاری از امور که حالا از مصلحت دین و دولت و [illegible] صلاح

جمهور [illegible] آن حضرت بظهور میرسد [illegible] و آگاهی در [illegible] سلطنت پادشاهان دوران

باید که حقایق معاملات هر صوبه و سرکار [illegible] تفصیل روزنامچه وار [illegible]

و طوایف اهالی آن نواحی که در خدمت [illegible] و عذر [illegible] آن [illegible] از لطف [illegible]
آن [illegible] که در ایام دولت و زمان [illegible] اقبال ملک و دولت که آنحضرت [illegible]
با مرحمات [illegible] آن [illegible] که [illegible] عزت [illegible]
[illegible] گشتند و چون آنحضرت [illegible] با [illegible] در [illegible] عظیم روی داد
[illegible] در [illegible] آن [illegible] و افتخار [illegible]
و [illegible] سلطنت و اقبال داور [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] از سعادت ارادت و هواخواهی آن برگزیده [illegible]
بر [illegible] روزگار [illegible] مبارک [illegible] آنحضرت [illegible]
تیغ [illegible] خون آن [illegible] بر خاک [illegible] ریختند
و گروهی که در [illegible] از [illegible] عسکر [illegible]
[illegible] و [illegible] سزاوار [illegible] عتاب [illegible]
[illegible] از فضل و کرم [illegible] در [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] با [illegible] گردیدند [illegible]
کشیدند [illegible] آنحضرت [illegible] که هر که کلمه [illegible]
زبان [illegible] و [illegible]

ازو

باریاسوس خلافت عظمی را اجزای آن ناگزیرست بکار نبرند هرگاه باقتضای قوه غضبی

از افراد نوع انسان که بدایع صنایع و شیم الف

و هوا از نفس شهوات طبع بتجربه سا رحیات نزدی

سنگ حکم نمی فرمایند که یکی از پادشاهزادهای کامکار والا تبار و امرا

و ودایع آفریدگار جهانند

تمام دارند از بیم بازپرس

و نویسندگان رفیع مقدار که منظم مهام صوبه و ولایت از این کشور وسیع

تقصیرات و مستحق عقوبات

قهر و عتاب پادشاهانه بقتل احدی جرأت نمیتوانند کرد و جمعی که مصدر

شده باشند از عرایض حکام و صوبه داران و نویسندگان وقایع نگاران حقیقت حال آن بسامع جلال

رسید و حکم از درگاه معلی بر وفق شریعت غرا و احکام سیاست آنها صادر شود بپایه سریر سند

و در پیشگاه معدلت بر وانه صحیح شریف و دانی و تا هر را مواخذه و بازپرس یکی نیست و در

حدود شرعیه امرا و اعیان و افراد سپاهیان از تهمت نشستند که از عهدها بارگاه خلافت

درمراتب خدمت

و مهمان پایه تا

و بزرگ

اهل رخند

مصدر ذلیل بشود

لازم و متحتم باشد

با کرده

باشد سر

الا که

و پادشاهی و امرای

سپاه رتبه عزت و اعتبار

تنبیه و تادیب یابد

بازرم و نوازش مقصود

بدین عنوان

بهبود صلاح

از ظل رأفت نشین عدالت پادشاه محروم نمانده‌اند و در دوران معدلتش پاینده باد
ستم دیده‌ای که [illegible] تا به این رسید که از معدلتش سیر شده به پای درخت آن که [illegible]
که سیل کرمانند [illegible] گردد [illegible] بیم آب [illegible] از دریا که [illegible] رسد که زبانی
کوه گیرد از نهیب سنگ آن [illegible] با آنکه [illegible] ساقیات سرفراز [illegible]
[illegible] زیردستان نموده هر روز [illegible] تخلف [illegible] عدالت کنند [illegible]
عدالت [illegible] نمودار [illegible] معدلت [illegible] مطالب
آن [illegible] اختصاص [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] عدالت در [illegible] انجام مطالب [illegible]
[illegible] مسامحه [illegible]
[illegible] آنها را [illegible] در [illegible]
آن [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] دست [illegible] لطف [illegible]
[illegible] حکمت و عدل و رأفت [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] ترکیب و امتزاج داده‌اند که در نظم [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] امور [illegible]

وغفلت تشنگان لب تشرب رحیق بیالوده بودی سکرات و مفترات منشا. ابر هیزکاری آنحضرت

رسیده را از کمال عفت نفس قدسی سرشت هرگز طبع مبارک جز با شرایف حلایل و زوجات بکرات

مغازلت و مضاجعت نخسته و از مبادی غلو آتش شباب تا این هنگام میمنت اعارت خجسته فرجام

که عین کرامت قرین منزل آخرین را کامیاب مآثر برکات و الوف سعادت دارد مثل عنوان

محرمه در خاطر اشرف اطهر که جلوه گاه دوشیزگان حجله غیب و آیینه خانه شواهد اسرار آنجهت

نقش نبسته با آنکه بزم آرایان عشرت و هنگامه پیرایان نشاط از مطربان خوش آواز و سازندهای

دلنواز و نوا سنجان باربد ترانه و سرود سرایان بهرآمد یگانه از هر صنف و گروه در پایه سریر

گردون شکوه مجتمع‌اند از کمال تقدس و تشرع و حق پرستی باستماع سرود و ساز توجه نمی‌نمایند

و جز بهنگام جشن و سور و اوقات طرب و سرور که با قدغن آن آیین شهنشاهی در رعایت آداب

جهانبانیها ارتکاب صحبت ساز و نوا ضرور است تا هنگامه رود و سرود در بزم معلی انعقاد

نمی‌یابد نکرده اند برضای خدای عز و جل، نه چشم سوی غزالان نه گوش سوی غزل،

آنکه بر قدسی شیم ملبوسهای نامشروع و زینتهای نامحرم اگرچه شان سلطنت و شکوه دولت را

منافی نیست تلبس و تزیین نمیفرمایند و پیوسته لباس مبارک از انواع فاخره منشیر عاند است

وزر و جواهر که از پوشش آنحضرت زیب و فخر می‌یابد آنچه محتاج نگین خانه بمیت بجای طلا

بر سنگ نقش نیستند باقتضای نافته نامشروع و مباح باشند از کمال پاک طینت و طهارت جبلت همیشه

و تعظیم مدارج تائیدات و سعادات آنحضرت جلوه ظهور داده و راقم این صحیفه را از اقبال
[illegible] حال گشته با تقرب برای خسروان [illegible]
[illegible] شکوه و [illegible] دولت [illegible]
حشمت [illegible] آن پادشاه خدا آگاه با آثار سعادت ظهور [illegible]
[illegible] مظهر حضرت خاتم المرسلین
صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین [illegible]
[illegible] امام [illegible] حضرت [illegible]
قدس الله سره [illegible] کرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

کریم کرامت آن صوبه‌داران و حکام و فوجداران از دار الخلافه شاه‌جهان‌آباد تا اندرون صوبه‌جات در شد که
آن رفیع قدر را از حدود متعلقه خود با آیین شایسته بگذرانند و مهمانداران بشنوند هنگام آمدن تعیین شدند و بالفعل
اول تا آخر مبلغ ده لک روپیه از خزانه پادشاهانه باو عاید گردید درین هنگام بعرض اشرف رسید که خان گرامی صوبه
دار اودیسه باجل طبیعی رخت هستی بربست و سیزدهم دانشمند خان از تغیر محمد امین خان که چنانچه گزارش یافته
بلند قرار از تغیر یوسف زئی بصوبه‌داری دار السلطنه لاهور تعین یافته بود بخدمت جلیل القدر بخشیگری سربلند علی مقدار
گشته بعطای خلعت خاص و قلمدان مرصع نوازش یافت و درین ایام عاطفت خسروانه پادشاهزاده عالی
گهر والا تبار و اعزّ ابرار مدار العطایا خلعت زمستانی قامت امتیاز برافراخت و ارسلان خان بفوجداری سلطانپور بلهری
معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و اضافه منصب سرافراز شد و خواجه بهول بقلعه‌داری گوالیار از تغیر
معتمد خان منصوب گردیده بعنایت خلعت و اسپ و خنجر و خطاب خدمتگار خان مباهی شد و خدمتگار خان بخدمت
گزار خان مخاطب گشت نوزدهم ابراهیم خان که از صوبه‌داری دار السلطنه لاهور معزول شده بود باحراز
ملازمت اکسیر خاصیت چهره سعادت را افروخت و میر خان را بهادر خانی که در سلک کوکیان
محمد امین خان بود بتقبیل سده سنیه فایز گردیدند و عنایات خسروانه میرخان را العطایا خلعت نواخت و از
عبد الله خان فوجدار متهرا از اکبرآباد رسیده دولت زمین‌بوس دریافت درین اوقات چون از
سوانح بنگاله بعرض اقدس رسید که آشامیان بر دود دگرباره از راه ناعاقبت‌اندیشی قدم جرأت و جسارت
از حد خود فراتر نهاده با لشکر انبوه و نواره عظیم بر گواهتی که سرحد ولایت بنگاله است آمده اند

مذکور [illegible] صحبت [illegible] در [illegible] گرمی [illegible] شدند [illegible] معروف [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] آوردند [illegible] وقت [illegible] رسید [illegible] عالی [illegible]

[illegible] از [illegible] رفیع منزلت [illegible] رخصت [illegible] بنگاه [illegible] را

[illegible] شد [illegible] از [illegible] سرادار [illegible] دولت [illegible] بر [illegible]

[illegible] و [illegible] باشند [illegible] همراه [illegible] مکرمت [illegible] السلام

[illegible] پادشاه [illegible] کشیده [illegible]

و [illegible] رسانیدند [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] از [illegible] در [illegible] پایه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] احترام [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بردار [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] باد [illegible]

[illegible] هنگام رخصت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] مرتبت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

نصرت شعار در آمده میرجان با سپاه ظفر پناه مظفر و غانم بمعسکر فیروزی پیوست و محمد امین حاجی
با افواج منصور از آنجا لکی در مرحله موضع جبار زکر در دره کوه سواد و اتفاق رسیده باشاره
از عساکر گردون مآثر بتادیب متمردان آن مرز و بوم و تخریب بیوت و مساکن آنها پرداختند
غبار دمار از روزگار سکنه آن سرزمین برانگیخته مواشی بسیار بدست آوردند و حول و حوالی آن کور
از تاخت آنجا و تنبیه عاصیان مردود پرداخت بعد از معتمد الملک با عساکر فیروزی
بلده ... رسیده بر حقایق و کیفیات آن سرزمین آگهی حاصل نمود و بموجب ... که در سوبت
... سید شمشیر خان را با لشکر سابق که همراه او بود و قریب دو هزار کس دیگر از همراهان خویش
بدستور سابق آنجا گذاشته ششم جمادی الاولی با جنود مسعود دار الخلد و در مراجعت نمود و در این ایام کیرت سنگه
ولد راجه جی سنگه که همراه پدر خویش بود بتقبیل عتبه ... تیره روز کننده بعطای خلعت مشمول
مکرمت شد و کشن سنگه ولد راجه رام سنگه از وطن رسیده احراز ملازمت باشرف نمود و بعطای خلعت
سرمایه افتخار اندوخت و از سوانح دار الملک کابل بعرض اقدس رسید که عزیز خان تهانه دار باجور باجل
طبیعی درگذشت جشن وزن مبارک شمسی در این فرخنده ایام میمنت فرجام که از فیض انوار آفتاب بندگی
شهنشاه حق پژوه زاویه امید جهانیان روشن و از رشحات سحاب احسان گیتی خدیو گردون شکوه
عرصه جهان رشک کاخ گلشن برد جشن وزن شمسی خورشید اوج خلافت و کشورستانی بهنگام
آرایش شادمانی و مجلس فرح و عشرت و کامرانی آرایش دید بست و پنجم جمادی الاولی مطابق بیستم آبان

و توقف همانجا اتفاق افتاد و نهضت نمود که با برادران خویش از گذشته به دستور پیش روند
تمکین و از حضرت صاحبقران به رو ... شجاعت و مراد ... علا ... و مکمل از مفسدان را محو نمایند
تیر انداز و ... شیرخان با لشکر خویش ... و چون از ... رسید ...
... با کرانه ... کرده ... جای ... وارد ... از ... ضرورت ...
... شوند ... از ... و کمال ... در ... شمال بود ... رای
مصلحت ... ... درست ... مفسدان ... پیش ... کرده
... بر ... در ... قوم ... که ... و ...
... شد ... آنجا ... محمد ... نمود ...
با ... ... با ... اتفاق نموده ...
... باز ... کرده ... رسید
... و ... کوه ... نزد ...
... خویش ... نمود که ... شود ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

داده سلک جمعیت اعادی از هم گسیخت و مقهوران ادبار منش شکست رسوا بهزیمتی فاحش خورده

جمعی کثیر علف تیغ انتقام گردیدند و گروهی بنوعی مجروح شدند و از فرط حرارت هوا بسیاری از

گریختگان چون بلب آب هیچ پیر رسیدند بی اختیار آب خورده شعله حیات خویش فرو نشاندند

دیگر برخی از بلای تشنه لبی بر آب عدم رسیدند و برخی که فرصت گریز نیافتند بر فراز کوهی که

که در انجا حصن بود برآمده بکوشش و آویزش ثبات قدم ورزیدند عساکر نصرت پژوه آنرا

در محیط گرفته از یکطرف بهدایت برادر شمشیرخان که همراه اول او بود و بابا بیان خان مذکور

و قطب کاسی و عبدالرحمن خویشگی رجوع دیگر بجنگ در پیوستند و از طرفی دیگر اسد داد خان و دلیر

و بصیری و ابراهیم و سرمست و جمعی دیگر بدفع اهل عصیان پرداختند سپاه زبان فیروز آهنگ

چون بجنگ تیر و تفنگ دفع متمردان نتوانستند بی توقف از رنگ از مراکب پیاده شده و سپرها

بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و گروهی از مردودان که بجنگ پیش آمدند طعمه تیغ انتقام

ساختند و برخی که دست از جنگ کشیده امان طلبیدند آنهارا دستگیر نمودند حالیکه قرب سیصد تن

از آن عاصیان که چندی از ملکان معتبر الوسات خود بودند اسیر گشتند چون در ایام این حقایق

و کیفیات بسامع جاه و جلال رسید بعواطف شهنشاه بنده پرور قدردان شمشیرخان را بعنایت خلعت

و باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار از آن جمله یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه نوازش

و از نیکو میان او و راجه دیبی سنگه بندیله و گوپال سنگه و جگرام کچهواهه و راجه رای سنگه را دری

وتراول آنرو دان مورچالهای لشکر ظفراثر نزدیک رسید کامگار خان خبر یافت که شیر خان ترتیب
افواج نموده با جنود قاهره متوجه دفع مقاهیر گردید در فوج هراول الله داد خان خویشگی و دلیر
ولد بهادر خان روهیله و مصری و سید فیروز و قطب گاکر و ابراهیم و سربت داود زئی
و عبدالواحد و تمام خان و کوردهن کور و کشن سنگه و دیگر تعینات ملازم امیر خان با گروهی از تابینان
خان مذکور مقرر شدند و راجه دبی سنگه بندیله و راجه رام سنگه بهدوریه با جمعی از مبارزان
شهامت شعار در برانغار قرار یافت و گوپال و چکرام با فوجی دیگر در جرانغار تعین یافتند و آغر خان
با زمرهٔ از مغولان تقراول گردید و همت نسبت شمشیر خان با عبدالرحیم نایب امیر خان بر یک فیل نشسته
کارفرمای قول شد چون جیش نصرت لوا با عدا نزدیک گشت عاصیان مقهور دست جرأت بجنگ بندوق
وتیر گشودند و سپاه ظفر پناه نیز توپ و شترنال و بان و بندوق آنچه پر و بال جرأت کسستن را
از پیش مانده بعرض مضمون که جابجا مذکور شد آنجا مورچالها بسته پیاده تفنگچی و تیرانداز بسیار
گذاشته بودند رسانیدند چون افواج قاهره بمورچالها نزدیک شدند آن گروه عاقبت وخیم مکرر
شلکهای عظیم نموده بندوق بسیار رها کردند نزدیک بود که روی لشکر ظفراثر برگردد دکنیان
تیز تک شمشیر خان افواج هراول و برانغار یکبار جلوریز بر مورچالها تاختند و خان نور
خود نیز با فوج قول بر آن قوم مخذول حمله آور گشت و جنگی صعب پیوسته دلاوران نصرت نشان
بضرب تیغ و طعن سنان جمعی بسیار از آن تیره بختان بخاک معرکه ریختند و داد کوشش و دلیری

و انعام سی و دو هزار روپیه و خوشی بیک ایلچی بلخ نیز بعنایت کارد او زنگی با ساز مرصع و پاندان
طلا با خوانچه دیگر مرصع و ماده فیل و انعام یکصد دانه اشرفی صد مهری و یکصد روپیه دو صد تولگی و جمعی
رفیقانش بعطای خلعت و انعام شش هزار روپیه کامیاب عواطف پادشاهانه گردیدند بیست و هشتم از نوشته
سوانح نگاران بلده طیبه برهانپور بمسامع حقایق مجامع رسید که عمده الملک مهاراجه اعظم راجه جی سنگه که چنانچه
گزارش پذیرفته بعد فراغ از مهم بیجاپور بخطهٔ اورنگ آباد معاودت نموده از آنجا بموجب حکم
والا بسوی درگاه معلی شده بود مریض گشته در بلدهٔ برهانپور رخت هستی بربست کیتی خدیو بنده
پرور مهاراجه کنور رام سنگه مهین خلف او را که در لشکر ظفر اثر در خدمت حضور بود و چنانچه سبق
ذکر یافته بنابر تقصیری که در محافظت سیوا از وی بظهور پیوسته بود مورد عتاب خسروانه گشته تا این
هنگام از منصب معزول بود مورد انظار عاطفت ساخته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با علاقه مروارید
و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با ساز طلا و فیل خاصه با جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگی و منصب
چهار هزاری چهار هزار سوار شمول مراحم گوناگون گردانیدند درین ایام نصرت فرجام از نوشته وقایع نگاران
فوج که بسرکردگی شمشیر خان چنانچه گزارش یافته بتنبیه افغانان یوسف زئی معین شده بود و بتحقیق
پیوست که خان مذکور را بعد از وصول لشکر اسلام با عاصیان مقهور مکرر در ملک آن سیه بختان جنگهای
عظیم بظهور پیوست روی داده محاربات نمایان اتفاق افتاده و آن زمرهٔ فساد آئین از جنود ظفر قرین تنبیه و تأدیب
بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده اند تبیین مجملی از کیفیت آن اینکه چون بعد از جنگی که کامل خان

ومصحوب او نامه و ارمغان از نفایس توران فرستاده داود و درین هنگام ظاهر دار الخلافه رسیده
در اکبرآباد نزول دولت جهارم محرم الحرام بسبب امرا شرف دولت بخشیان عظام دولت ابدی
بوسیله عتبه سپهر احترام دریافت و عاطفت پادشاهانه او را بعطای خلعت فاخر و خنجر و جیقه مرصع
و انعام پانزده هزار روپیه نواخت و درین ایام چون خان دوران صوبه دار اوریسه باجل
طبیعی ودیعت حیات سپرده بود تربیت خان بصوبه داری آنجا تعیین یافته بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل
با ساز طلا و منصب چهار هزاری سه هزار سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بلند
و سردار خان فوجدار جوناگده چون فوجداری اسلام آباد علاوه خدمت شده بود باضافه
پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب هزاری سه هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار و پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه سرافراز شد و اتخان فوجدار گورکهپور بفوجداری جونپور از تغیر معتقد خان
منصوب گشته بعنایت خلعت و باضافه یکهزار و دوصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار
از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز شد و رحمت خان بفوجداری ... از تغیر
عبید الله خان منصوب گشته بعنایت خلعت و اسپ نوازش یافت و درین هنگام سالیانه
موسم برشکال بادشاهزادهای ارجمند عالی مقدار و امرای نامدار خلعت بارانی عنایت شد
و رستم بی ایلچی بخارا رخصت گردانیده یک اسپ با ساز مرصع و با ... طلا باخواجه کرم
مرصع و ماده فیل با حوضه نقره و انعام بیست هزار روپیه و رخصت امرای ... خلعت

و انعام

بود لوای توجه مصلی افراختند و پس از معاودت بر سریر کامرانی نشسته بکتاب منتخب جلالی پرداختند

العزیزخان والی بخارا بنابر تاکید مبانی الفت و وداد و تشیید ارکان یکجهتی و اتحاد رستم

از مهرهای خود را با صحیفة الولائی و برخی تنسوقات توران دیار برسم ارمغان بدرگاه

پیشگاه که ملجا و مرجع خواقین والاجاه است فرستاده بود و سفیر مذکور در یوقت دارالخلافه

یده چراز دهم ماه مذبور حکم معلی صادر که تربیت خان تا بیرون شهر پذیره شده او را به

حضور آورد و در انجمن والای غسلخانه بادراک دولت ملازمت اشرف فایز گشته بعنایت

خلعت فاخره و خنجر و جیغه مرصع و شش هزار روپیه مباهی گشت درین اوقات سیفخان که از صوبه

داری ملتان و معصوم خان که از فوجداری سرکار تربیت معزول گشته بودند سعادت زمین بوس

دریافتند و رضویخان بخاری که حال حالش بحلیه سعادت رهبری آراستگی داشت بخدمت جلیل

القدر صدارت اعظم از تغییر عابدخان منصوب گشته بعنایت خلعت و باضافه پانصدی بمنصب

هزاری پانصد سوار سربلندی یافت و اشرف خان از تغییر خان مذکور بخدمت دیوانی سرکار

پرده آرای هودج عزت نور افزای مشکوی ابهت ملکه زمن جهان بیگم خلعت سی هزاری

رسید و کار طلبخان بفوجداری گوالیار و میر ... بفوجداری ... معین گشته بهر یک عطای

خلعت و اضافه منصب نوازش یافت و حکم سبحانقلی خان والی بلخ اقتدا العبد العزیزخان مهرهای را در

خوانین کرده خوشنویسی بنام یکی از مهرهای خود را برسم سعادت پاستان فیض مکان تعلیق نموده بود

از وطن باسلام شده بهر مرتبه فایز گشته بود بعنایت خلعت و اسپ و جیغه هر دو کامیاب گردید

و منصب هزاری چهارصد سوار سرافراز شد چندی از بندهای عقیدت شعار باضافه منصب

و دیگر عنایات چهره افتخار برافروختند و از خزانه انعام بادشاهانه بیست هزار روپیه بجمعی از

امیدواران فیض احسان و سه هزار روپیه بمیر محمد سنجان و بسرود سرایان عطا شد و بانیه روز

انجمن جهان افروز بهلکنان سرمایه خرمی و کامیابی بود درین ایام چون ابو نصر محمد خان والی اورگنج

بقصد استفاضه انوار توجهات بادشاهی و اظهار رسم اخلاص و هواخواهی ایشیک دیوان بیگی خود را

برسم سفارت با رقیمه الاخلاص و مختصر ارمغانی بدرگاه سلاطین پناه فرستاده بود بتجویز سفیر مذکور

به پیشگاه حضور لامع النور رسیده دولت زمین بوس دریافت و بعطای خلعت و خنجر و انعام هزار

روپیه مباهی شد درین هنگام بعرض اشرف رسید که عضدخان صوبه دار تهته باجل طبیعی

درگذشت و حسن علیخان برادرش بعطای خلعت نوازش یافته اند و دیگر خان ایلی برادرزاده

فوجدار آباد و برادر و اسلامخان برادر خرد شان که فوجداری سیوستان داشت و بعضی پسران آن

و دیگر متعلقان بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند و سید عزتخان فوجدار بهکر بصوبه داری

تهته تعیین گشته بعنایت خلعت باضافه پانصدی یکهزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار

سوار سرافراز گردید و مصطفی خان بفوجداری بهکر تعین یافته بعنایت خلعت و اسپ و باضافه منصب

سربلند شد دهم ماه مذکور که عید فرخنده فطر بود آن عید سعید بفصل آمده حضرت شاهنشاهی

سه هزار سوار سرافرازی یافت و میرزا خان نبیره عبدالرحیم خانخانان که از نبایر [illegible] در ایام [illegible] که تا [illegible]

[illegible] به انجام در سلک گوشه نشینان بود مورد انواع عنایت گشته منصب سه هزاری سه هزار سوار [illegible]

و عطای خلعت و جیغه مرصع سربلندی و قطب الدین خان [illegible] بالعهد [illegible] منصب سه هزاری [illegible]

سه هزار سوار از آنجمله [illegible] هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهی گردید و [illegible] خوش [illegible] سعدالله [illegible]

و کیفیت جنگ سرانجامی آن و توفیق ادراک شرف اسلام قبل از این توم [illegible] عالی [illegible] گذارش [illegible]

سنت خان بهادر [illegible] و داد اسلامیانی اند و [illegible] بود [illegible] منصب [illegible]

بمکرمت گرشته [illegible] خلعت و جیغه مرصع و [illegible] بار [illegible] کار [illegible] بالا [illegible] زیاده [illegible]

بمنصب سه هزاری [illegible] هزار سوار و عطای محمد قلیخان [illegible] بخطاب [illegible] [illegible] [illegible]

از منصب [illegible] بخطاب خلعت و منصب هزاری [illegible] عنایت [illegible] [illegible]

بخطاب [illegible] و عزیز الدین [illegible] زاده [illegible] بخطاب [illegible] خان و [illegible] محمد [illegible]

[illegible] بخطاب [illegible] خان بهادر و [illegible] بخشی سرکار پادشاهزاده [illegible]

بخطاب [illegible] خان [illegible] کامرانی اند و [illegible] از بندهای [illegible] بعد [illegible]

از [illegible] لطف [illegible] بره [illegible] از [illegible] نامه [illegible]

نمایان یافته [illegible] و [illegible] شایان کامیاب گردید [illegible] [illegible]

[illegible] بخدمت [illegible] از بندهای ارادت [illegible] [illegible] یاد [illegible]

از بارگاه ابهت و جلال بر کنار کورنش که در کارخانه پادشاهزادهای کامگار و امرای نامدار که در [illegible]
آسمان سپهر مدار در بسته و الای سلطنت بعتبه علیای خلافت فراهم آمده چون خورشید جهان آرای عالم [illegible]
گیتی خدیو حق پرست یزدان [illegible] از مشرق عظمت جهانبانی طلوع نمود [illegible] تهنیت [illegible] برادران
مبارکباد بجای آوردند حضرت شاهنشاهی بر فیل فلک شکوه که تخت زرین بر کوهه
آن منصوب بود سوار شده پائین [illegible] دولتخانه [illegible] چند [illegible] در محفل
فلک نشان خاص و عام بر سریر [illegible] جلوس فرموده انجمن آرای کامبخشی و کارسازی گردیدند [illegible] در ایام
[illegible] پادشاهزادهای کامگار ارجمند بخت [illegible] اعظم [illegible] رکن السلطنه جعفر خان
[illegible] خلعت خاص [illegible] عاطفت گشتند و مکرم خان [illegible] اسپ با ساز طلا [illegible] اعتقاد خان
[illegible] از [illegible] و داؤد خان [illegible] خلعت و جیغه
و اسپ با ساز طلا سرافراز گردیدند [illegible] دو اسپه سه اسپه [illegible] که منصب اصلی و
اضافه [illegible] هزار سوار از آنجمله [illegible] دو اسپه سه اسپه [illegible]
که منصب [illegible] هزار سوار [illegible] داشت [illegible] دو اسپه سه اسپه [illegible]
و تربیت خان که [illegible] جانب [illegible] بدر رفته [illegible] چند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] گشته از منصب [illegible] فراهم [illegible] شاهانه
حضرت ملازمت یافته [illegible] تقصیر کامیاب فضل [illegible] خدیو جرم بخش [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

همواره مستعد کارزار و سر صد تکاپو بوده کوشش میکرد چندی آن افواج بکثرت اثر داشت تا آنکه واسط روز

مذکور خبر رسید که شرزه با فوج خود بر سر اهل گهی آمده بر جنگ شتران که از افواج منصور بسمت دیگر رایت

رفته پاره دور شده بودند گرفته و دو فوج دیگر بداود خان و قطب الدین خان مقابل شده اند

و آنها شتران گهی را پیش انداخته جنگ کنان می آیند راجه باستماع این خبر دلیر خان را با فوج هراول

بتعجیل هر چه تمامتر بکومک فرستاد خان مذکور بسمتیکه داود خان و قطب الدین خان با غنیم لئیم آویزش

داشتند روان شد و چون پاره راه رفت اتفاقا فوجی از اعدا انقصار یکه از عقب فوج داود خان

و قطب الدین خان در آمده از جوق مخالف جدا شده باین سمت که خان مذکور میرفت آمده بود خان جلادت

پرور بران روبه صفتان حمله ور حمله آور شده آنها را متفرق ساخت و از آنجا پیشتر رفته در حالیکه

داود خان و قطب الدین خان دواب گهی را سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین نموده سر جمعیت

خاطر با غنیم خویش معرکه آرای نبرد بودند بآنها پیوست لودیخان و عزت برادرزاده دلیر خان که

پیش پیش او بودند مرکب جلادت برانگیخته دلیرانه بر مخالفان تاختند و رایت غلبه و استیلا افراخته

بسیاری از آن بدخاکان را هلاک انداختند و چون فوجی دیگر از آن خیل ادبار بکومک رسید دلیر خان از فیل فرود

آمده بر اسپ سوار شد و جلوریز بر سر آن سیه بختان رسیده بلطمه سرپنجه همت و دلیری زور و جرأت و جسارت شان

از عرصه کارزار برتافت و بسیاری را طعمه صمصام انتقام ساخته تا دو گروه در پی آن گریزان شتافت

هزیمت شتافت و راجه سینا که بعد از فرستادن دلیر خان ملاحظه نیتو و سید جبل را با دیگر جنگیان و چیدی

پیکار بوده کوشش بر خبر آن افواج بکثرت داشت تا آنکه او استاده روز

فوج خود بر سر اهل کهی آمده بر خبر شتران که از افواج منصوره بسمت دیگر رایت

دند گرفته و دو فوج دیگر بداود خان و قطب الدین خان مقابل شده اند

ان نداخته جنگ کنان می آیند راجه استماع این خبر دلیر خان را با فوج هراول

فرستاده خان مذکور بسمتیکه داود خان و قطب الدین خان با غنیم لئیم آویزش

بوده چون پاره راه رفت اتفاقا فوجی از اعدا انتصار یکباره از عقب فوج داود خان

از جنود مخالف جدا شده باین سمت که خان مذکور میرفت آمده بود تا آمدن

حمله ور حمله آور شده آنها را متفرق ساخت و از انجا پیشتر رفته در حالیکه

ن دو آب کهی را سالم از تعرض معاندین روانه معسکر نصرت قرین نموده از سمت

بر دبرد بند با نها پیوست لودی خان و عزت برادرزاده دلیر خان که

... آن ... غلط ... ستیلا او ... خته

حضرت

صادر گشته

اندیشان ریکرا شکست شدند و بسیار مجروح گشتند و نبیرهٔ بهلول اکام و مخذولان از پای قلعهٔ چا
و مردم منهیان آگهی دادند که جنود غنیم که در سمت کلیان واوسه بودند بسمت ظفرآباد شتافتند راجه
جهاردهم ماه مذکور با افواج منصور از تلجاپور کوچ کرده شهر دهم در سه کروهی قلعهٔ نلدرک نزول
نمود و روز دیگر از انجا بسمت قلعهٔ کنجوتی کوچ کرد و چون بشتر تیک او را با جمعی بتسخیر کنجوتی
تعیین کرده بود خبر آمد که وقتی که او بانجا رسید گروهی از نگالان که در قصبه و قلعهٔ آن بودند از
کوته اندیشی و بخت برگشتگی بکام جسارت برآمده بمجادله پیش درآمدند و چندی از طرفین مجروح شدند
و زخم تیری بدست بینک راو رسید و هنگام مخذولان فرار نموده مسلکها را سپردند و قصبه با قلعهٔ آن
بتصرف بهادران فیروزمند درآمد و بیستم متصل کنجوتی معسکر جنود مسعود شد و راجه باتفاق صلاح اندیش
اشاره کرد که قلعهٔ آنرا منهدم ساختند و روز دیگر بهفت و نیم کروه جریبی پیموده در یک کروهی نیلنگه
که قلعهٔ متین کلی دارد و از انجا تا کلیان شش و نیم کروه و تا اوسه ده کروه است منزل گزیدند و غالبی
مودناجی و راگهوجی و کیلوجی و جمع دیگر را با آتشخانان و برجها از نو یکانه بتسخیر قلعهٔ نیلنگه تعیین نمود و روز
چند انجا از بهر اقامت افتاد چون مرسادها بانجا رسیدند محصوران قلعه حصار عافیت خود ندیده
بصفای پناه دست توسل بدامان استیمان زدند و قلعه را بتصرف اولیای دولت سپردند راجه شیماهان
بنجانوازی اسپ و خلعت داده بحراست قلعهٔ مذکور معین ساخت و چون آن زبدهٔ رهبای
بمقتضای مصلحت و کارآگهی باستمالت و تالیف قلب ... که مجمع ارجال و گرازش یافته است

او را بجادهٔ قویم بندگی و مسلک مستقیم دولتخواهی رهنمون شده بود درینوقت بیاوری بخت

از کردار ناصواب خویش برگشته از جیل مخالف جدا شد و بلشکر نصرت‌اثر پیوسته براجه

زانجاکه سیوا را از روی استسلام شدهٔ سنیه برکوز خاطر بود راجه بر وفق خواهش

باب به پیشگاه خلافت و جهانبانی عرضه داشت نموده بود و فضل و عاطفت خدایگانی

پرتو خورشید لطف و کرم آنحضرت قبول ملتمس او گردیده یرلیغ مکرمت پیرا

زینت‌پذیر ناصیهٔ سپاس آستان معلی گردد درین ایام انفصال کشش سینه‌های جری

زد از راجه مرخص شده روانه درگاه خلایق‌پناه گردید و چون راجه و تاجی

ل و ترکتاز خان را از فوج التمش با جمعی دیگر از طلایهٔ افواج نصرت‌پیرا

بکه دو کروه پیشتر رفته بحر است اهل کهی قیام داشت درین ... تا شیرزه

بود فوجی بمقابله ترکتاز خان فرستاد خان مذکور بدافعه پرداخته آمده

زخم برداشتند و شیرزه با سه چهار صد سوار بسر دتاجی آمد

از آن قبیل کرده هنگامه‌آرای کارزار شدند بسیار زان بر

ان فرود آمده بازوی جلادت بجنگ گشودند و تاجی

انچه مقتضای مرتبه کوشش و سپاهیگری بود بظهور رسانند

شان از جاکه هلاک انداخت و آخر الامر زخم ...

غرهٔ شعبان در نشست گره تای قلعهٔ پرینده نزول نمود و بمقتضای مصلحت بیست و چهار روز آنجا
اقامت گزید و بتواتر اخبار ظاهر شد که قطب الملک از بیم اندیشهٔ بی‌خردی بود خویش از زبان بازگشته
با عادلخان متفق شده و با آنکه سابق هر ساله بنام نوکری خود را با چهار هزار سوار و ده هزار پیاده
بکومک لشکر او فرستاده بود درین هنگام رضاقلی خواجه سرا را از نوکران خویش که بخطاب نیکنام خانی
سرنامی داشت با شش هزار سوار دست و چهار هزار پیاده بامداد و معاونت آن باطل اندیش بیخرد
تعیین نموده با افواج او در شش کروهی بیجاپور رسیده و رضاقلی بقلعه رفته نزد عادلخان [illegible]
مسعودخان قلعه دار کهادونی [illegible] پیوست که سیدی جوهر از سرداران غنیم با جمعی کثیر از معابر قلعهٔ
مذکور آمده آنرا قبل کرده بود اتفاقاً تا [illegible] از قلعه بر او رسیده رهگرای [illegible] شد و رفقایش متفرق
گردیدند و هشتم ماه مذکور فوج او در دولت سنگه بهدوریه از قلعهٔ [illegible] رسید و شور با گروه
عظیم از غنیم آن را در قبل دارم [illegible] برای راجه داودخان و راجه رای سنگه و قطب الدین خان
مقرر [illegible] نمود که محال آنرا از پای قلعه دفع کنند و نوزدهم خبر رسید که مقهوران
قلعهٔ مسطور [illegible] دیده بودند از استماع توجه افواج قاهره بالضرورت از پای قلعه
راه ادبار سپردند و بیست و چهارم داودخان و راجه رای سنگه و قطب الدین خان از گشته
بلشکر فیروزی پیوستند و چون نوشتهای قلعه داران ظفرآباد و کلیان و [illegible]
بجز از عبارت [illegible] بهلول و دیگر محالات [illegible] برآمدن آنها از ملک پادشاهی

سان گراکشته سر و دلیری و دلاوری خیل مخالف را از پیش برداشت و از آنجا بدفع گروهی
از طرف دیگر آغاز جسارت کرده بودند برگشته لوای غلبه و استیلا برافراشت القصه دکنیان مقهور
چندانکه مقدور و میسور بود کوشش و آویزش نمودند و جمعی کثیر از آن قوم بدر جام طعمه تیغ بهادران
بهرام انتقام گشته بسیاری از آسیب زخمهای کاری رسیدند و آخر الامر با بخت واژون و روزگار
برگشته بکام ناکامی راه ادبار و راه فرار سپردند و سپاه ظفر پناه تا دو کروه آن گروه شقاوت پژوه را
تکامشی نموده کامیاب نصرت و فیروزی بازگشتند راجه سیل از فتح ممکالگ که تهای کشتگان افتاده
بود آمده بسپاه اشاره کرد تا آنها را برداشتند و کثرت سنگهر را ظاهر چند اولی در عقب
گذاشته با جنود مسعود بمنزلگاه روانه شدند و یکپاس و سه گهری از شب گذشته بمعسکر فیروزی
رسید درین پیکار یکصد و نود تن از دلاوران صف شکن به نیزه داران اعظم که نجیب
نیکنامی در رسیدند و قریب صد و پنجاه کس که از زخم ازشان جسار مردی چند بدو راکب
از پای در آمده برخی بر کنار گشتند و از غنیم لئیم زیاده از چهار صد کس مقتول و مجروح شدند و از
تقریر مجروحان لشکر غنیم که بدست آمده بودند ظهور پیوست که درین جنگ کلانتر برآید سواری
خواص که از سرداران مخالف بود رسیده از اسپ و افتاد و جرأت او را بر اسپ دیگر سوار گردید
تا آن نیز بسر رسید و شهباز افغان که او نیز از سرداران آنحرب ادبار بود زخم تیر رایات جلادت
مبارزان منصور بسینه خورد بالجمله لشکر منصور در منزل مذکور مقام کرده از آنجا بلطفی حمله

بناله واقعست رفته قرار گرفت و جوقی چند از مردم خود بتاخت ولایت غنیم فرستاد و درینوقت
نیتوی سرلشکرش از وی جدائی گزیده بمخالفان پیوست بیست و ششم که موضع لوهاری از اعمال بنده
مورد نزول جنود مسعود گشت راجه قریب دو پاس روز بکنار ناله که نزدیک منزل بود رسیده
برای محافظت بهیر و گذرانیدن توپخانه در دست چپ اردو قرار گرفته بود و قراولان را بهر سو فرستاد
که خبر غنیم بیاورند و دلیرخان با فوج هراول برسم معهود پیشتر بمنزل رسیده بدستور هر روزه در پیش
لشکرگاه صف بسته بود درینوقت از دست راست اردو فوجی از اعادی ظاهر شد داودخان
باشاره راجه از ناله گذشته آنطرف ایستاد و دلیرخان از جائی که بود باره پیشتر آمده بجائی که
بان بمخالفان رسید قرار گرفت و راجه قطب الدین خان را از عقب اردو و راجه رایسنگه را در دست چپ
بجای خود گذاشت که اردو را از ناله گذرانیده بمحافظت لشکرگاه قیام نمایند و خود بتعجیل از ناله
گذشته میان فوج دلیرخان و داودخان ایستاد و قریب هفت هزار سوار از فوج بزرگ غنیم
جدا شده روبروی راجه و دلیرخان صف آراستند و باقی روبسوی دلیرخان نهادند راجه کرت
سنگه را با فوج التمش و فتح جنگ خان را با لشکر طرح بامداد دلیرخان فرستاد و پس از اندک زمانی
از جمله آن هفت هزار سوار که در برابر راجه و داودخان بودند نیز بسمت دلیرخان شتافته
برو هجوم آوردند بمشاهده این حال راجه نیز با سپاه قول بخان مذکور ملحق شد و یکپاس روز مانده
مقهوران با فوج دلیرخان بکارزار درآمدند آنخان شهامت شعار بدفع آن جمع بپیکار درآمده

نقد حیات در باخت مستعار قرار اعز العار مردانه وار در باختند و برخی با دو تیغ بکرکه
زخمهای کاری برداشته بیهوش در میدان افتاده بودند معهوران بر گرفته بقلعه سولاپور رسانیدند
القصه چون افواج نصرت امتزاج غنیم یکجا فراهم آمده در تعاقب لشکر فتح پیکر بودند راه العبور لشکر ظفر قرین نیز
آنموبران بدست آید سه روز در کنار دریای بهیوره اقامت نموده در فکر تادیب آنجا بود و از جهت یکه
آن گروه [illegible] یکجا از لشکر فیروزی بر سو بیابان و کریزان بودند در امکان این صورت بندی نرفت بارده
ستم ماه مذکور کوچ کرده در موضع دیگر از کنار دریا نزول نموده و روزی چند در آن مقام اقامت گزیدند
و در بیان [illegible] که در سلک معتمدان عادلخان بود از جانب او در آنجا رسیده بعضی معانی بر رسم
اعتذار و اظهار عجز و ندامت براجه اورد و برخی مرصع آلات که فرستاده بود رسانید و در پی هنگام راجه
سید عبدالعزیز بخاری را قلعه داری سکل بیدر تعیین نموده اورنگ سنکه قلعه دار سابق را نیز همراه او
معین ساخت و اسباب حفظ و حراست آنجا از هر جهت شایسته سامان نموده قرار داد که خود با افواج قاهره
تا بیرون سولاپور رسیده اقامت نماید و در آنجا اجمال واقعی عساکر اقبال را تخفیف داده سبکبار شده دیگر
باز بر سر ولایت بیجاپور رود و بیست و چهارم ماه مذکور [illegible] انکار که شب [illegible] از قرار منهیان ظهور پیوست
که سیوا که از طرف قلعه پناله که محصور شده بود بپای القلعه رسیده اواخر شب با سپاه خویش راه بیرون برد
جمعی محصوران خبردار و آماده مدافعت و پیکار بودند جمعی صعوبت کار را [illegible] و اکثر [illegible]
او مقتول و مجروح گشتند و جمعی کار از پیش برده [illegible] القلعه [illegible] خود [illegible] کردند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکان مذکور عساکر منصور در پنج کروهی بیجاپور نزول نمود و تا هفت روز آنجا اقامت گزید
عادلخان حصار متین بیجاپور را که بمنازعت در رصانت و وسعت حصانت شهره آفاق
بود بوفور جانسپاران و کثرت آلات و ادوات قلعه داری استحکام تمام داده سوار و مردم مقرر
محافظان کابین سی هزار پیاده کرناتکی فراهم آورده داخل آن حصن حصین کرده بود و تالاب نورس
پور در شاه پور را خالی کرده و چاهها و باولیهای پیرامون قلعه را اینکه بر قوم و خاک انباشته
و عمارات و معموره‌های بیرون حصار را با زمین یکسان ساخته آنچه سپاه لطف پیاده را در تخریب آنجا
بایستی کرد خود بجای آورده بود و چنانچه رسم و آئین حکام بیجاپور است خود را با تحصن و تحصیل
و استقلال تمام تحصین جسته مجموع سرداران و افواج خویش در بیرون بمدافعت و ممانعت
جنود قاهره مأمور گردانیده بود و درین وقت باشاره آن ... سیادت شیرزه مهدوی
و سید مسعود و عبدالعزیز و جمعی دیگر از سرلشکران ولایت پادشاهی در آمده بجانب ... برگشته
گشته بودند تا اکر افواج کوهستان را عزم محاصره و تسخیر قلعه باشد باتمام ... منزل
گشته دست از محاصره بدارند و از پای قلعه برخیزند و باقی لشکر شی در نواح قلعه بود و تکمله
راجه در منزل مذکور دلاوران مغول را بر حسب درست راست و باره ... روی لشکر ظفر اثر
و جمعی از دکنیان در دست چپ و زمره در عقب لشکر داری و اهتمام که مقرر نموده بود و در سبیل
نوبت آنجا چه محافظت ... کهی سر فتند روز بر جادو برای و دیگر دکنیان که با ... مهنود

متفرق گردانیدند و از طرفین جنگبان و تفنگها سر شده راجه دلیر جان را با فوج هراول [illegible]

روهی که در جانب بسیار جنود نصرت شعار بودند اشاره کرد و خود بر قول اعادی که قریب

شوه بود حمله آور شد و کثرت سنگها و فتح جنگبان و سیوار ریش روی خود کرد اجل سنگه

بکهواهه با قشون از راجپوتان راجه شیر از شجاعت جلو ریز میرفتند مقهوران بعادت نکوهیده

خویش نخست رو برگردان شده ستیز بگریز آغاز نهادند چون شیروان عرصه کارزار

تعاقب آن برگشته بختان نموده نزدیک رسیدند و راه گریز آنها تنگ شد بحکم ضرورت عطف عنان

نموده بجنگ شمشیر درآمدند و اجل سنگه و همراهانش را با آنها حریف صعب روداد و زبیب سیدی

از مخذولان در آن آویزش طعمه تیغ مبارزان فیروزمند گشته بسیار مجروح شدند و برخی

از راجپوتان راجه نیز بیکر مردی زینت زخم آراستند و معدودی گردانکی برکتیب نیکنامی

فرو بردند آخر الامر مردودان بکار پای ثبات و قرار از جای رفته نیل عار زار بر چهره

روزگار خود کشیدند و بهادران منصور تا سه کروه آنها را تکاپشی کردند و داود خان

با همراهان خود بفوجی که مقابل او بود در آویخته نیرو [illegible] شهامت و دلاوری لوای غلبه و استیلا

برافراخت و راجه سجان سنگه که هراول او بود مصدر ترددات نمایان شد و دلیرخان که

بفوج دست چپ حمله برده بود چون مخالفان قریب شدند و نزدیک بود که کار بیکار از تفنگ

و تیر گذشته بنیزه و شمشیر رسید مقاهیر رخ از عرصه مقابله او تافته راه گریز سپردند و دوم

مدافعه و پیکار با اعدای نابکار نکرده بقلعه درآید خان مذکور بمقتضای حمیت اسلام مصلحت ندیده [illegible]

با سپاه قلیل خود که نه در خور مدافعه اعادی بود با آنها مقابل شد و جنگی مردانه و نبردی دلیرانه

کوشش و آویزش با آنها که نهایت مرتبه جرأت و تهور بود بظهور رسانید و عاقبة الامر بسر از زخم

سرافرازی یافت و از همراهانش چندی نقد جان در باخته و زخمی مجروح شدند و فلانش زخمها برداشتند

بعد از وقوع این قضیه پسران او با بقیه سپاه و فلان از صلاح اندیشی خود در قلعه شده مخالفان تا دروازه

حصار آمده بر آن از برج و باره تیر و تفنگ بر آن محال اندیش بطبل آهنگ باریدن گرفت و جمعی از آن گمراهان

بادیه پیمای [illegible] هلاک افتادند و جابجا سر از پای تهور بر گردیدند بالجمله راجه دو روز دیگر در آن موضع

اقامت نموده بیست و نهم کوچ کرده غره رجب نزدیک منزل [illegible] آگهی [illegible] که فوجی از غنیم نمودار گشته

راجه معصود بیک علی داشمندی رای [illegible] قراولی برای تشخیص خبر تعیین نمود و او بازگشته خبر رسانید که

مخاذیل بسرعت و تعجیل می آیند راجه قباد خان داستخان داروغه توپخانه را برای محافظت بنگاه گذاشته

راجه رسنگه و قطب الدین خان را مقرر ساخت که با سپاه خویش بیرون لشکرگاه ایستاده خبردار باشند و خود

با دیگر افواج قاهره که آماده کارزار بودند از نزدیک منزل برگشته مقابل گردید و [illegible] شدند

[illegible] کرده بود که سپاه لشکر [illegible] تیره روزان نمودار گردید و از الجمله [illegible]

نبیره بهلول خواص با دیگر سرداران غنیم یک فوج عظیم شده بگام جسارت می آمدند و فوجی دیگر

نیز از عقب این گروه بود کشان کشان نزدیک رسیدند [illegible] آئین [illegible]

[illegible]

از دو طرف لشکر منصور نمایان شدند و حرکت نموده شروع در انداختن بان کردند و هر گاه سپاه

ظفر پناه بر آنها حمله و ... سان ... سبکسر از پیش با ... گریزان گشته باز ثبات ... ورزیدند

و جوانان ... هم است ... بر ... گرفتند دیگر باره بجای ... پیش ... نبا ... آمده

تیره بختان ... با فوج ... از عقب لشکر نصرت ... حمله آورده با ... در آمدند

... آنها ... کوشش مردانه کرد و دیگر باره جمعی کثیر از ... رسیده ... آوردند

در ... کثرت سنگ ... امداد و اعانت او پرداخته ... شایسته بظهور رسانیدند

و مخالفان را از ... دفع کرده ... فرار گردانیدند و در ... آویزش ... رسیدند و ... دولت

... رسیده ... بیداد ... و معدود ... از ... شجاعت

جان نثار گشته جمعی زخمدار شدند ... دیگر ... از ... راجه ... حمله آوردند

دیگر ... آنها را منهزم ساختند و ... شام بمعسکر

اعتصام رسید ... قلعه ... بظهور پیوست که ... تش

هنگام صبح ... از غنیم عاقبت ... شش هزار سوار بود ... قصبه ... آمده

بجانب ... قلعه صف بسته ایستادند با ... از روی احتیاط ... از

... تا ... کرده بود که اگر فوج ... از مخالفان ... آید ... با ... قضیه

و جماعه عادت آلاکر ... دست آمد قراول و چیله ... میرسید ... کارزار

متفرق شده بچهار فوج منقسم شدند جوقی بسمت میمنه و فوجی بطرف میسره و طریقه ... در آن

وجمعی بفوج قراول مقابل شدند تا مگر بدینطریق کارزار پیش توانند برد از آنجمله فوجی از دست چپ

راهی که جلو نیز رسیده با او بکارزار پیوست ... مذکور ... بمدافعه آورده ...

گرد و گروه بهادران و ترسیدند بلکه بر اول او بودند مصدر ترددات شایسته گردیدند و ...

زد و خورد بسیار مقهوران را بار فرار از جای رفته عار فرار گزیدند در این ...

جمعی از عمده های آن سیه درونان بر خاک هلاک افتاد و باز دو فوج دیگر از مردم نامی ...

تسع بهادران ... بیرون رسیده کشته شدند و علم و نقاره و اسب و اسلحه بسیار از کشتگان آن ...

بکشتگان ... زبان ... در آمد و بهادر ... و دیگر بهادران کار طلب ...

بجوانب ... جلادت ... و باعدا در آویختند و حملات متواتر ... بنصرت شیخ

آمد ... آن اشیا کرد و ... زد و ... کارنمایان ... خصوصا ... کر ... در ...

می آورد ... لوای غلبه و استیلا ... از جهت ... جمعیت دشمنان متفرق ...

بالجمله بعد از تردد بسیار ... بیشمار ... گردید ... فرار ... تا روز

تا آخر رسید ... از ... ساخته ... بجنگ ... بیتال ... سرداران ...

فیروزی ... بمعسکر نصرت ... قریب آورد ... سعادت

کرده بند و بست آن نمود و پاره غله بجهت ذخیره فرستاد و بست و پنجم در اثنای قطع مسافت قراول
غنیم از دور نمایان شد و شبهنگام مخالفان سیه بخت تیره ایام نزدیک معسکر نصرت اثر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] پوست بانی چند انداختند چون مبارزان بخت بیدار در مورچالها
سلاح و مستعد کار بودند سوار شده بدفع جسارت ایشان پرداختند و از آنجا که مهیای جنگ شدند
گروه انبوه در هیچ گروهی معسکر ظفر قرین اقامت دارند راجه روز دیگر مقام کرده دلیرخان
و راجه رامسنگه و قطب الدین خان و قباد خان و کیرت سنگه و شیخ خان و ابوالمجد و سیواد
گروهی دیگر از مبارزان فیروزی لوا را بتادیب و تنبیه آن جمع شقاوت گرا تعیین نمود چون مخالف
باستماع این خبر کوچ کرده و از لشکرگاه بیشتر رفته صفوف آراسته بودند افواج منصور بجائی که
مقهوران نشان داده بودند رسیده معسکر ایشان را خالی یافتند و چون از لشکرگاه گذشته [illegible]
پاره بیشتر رفتند فوجی عظیم از غنیم لئیم که قریب دوازده هزار سوار بود و سرداران [illegible]
و ابوالمجد نبیره [illegible] و جواس و جادون کلیانی و انگوس [illegible] بودند البته و صفوف آراسته نمایان
شدند بمجرد دیدن فوج اعادی دلیرخان و راجه رامسنگه و کیرت سنگه که در [illegible] آنجا آن
شهامت شعار بودند شیر و شجاعت و دلیری جلو [illegible] بجانب مخالفان تاختند و صمصام انتقام و تیغ کین
بخون مخذولان ادبار آئین رنگین ساختند مقاهیر تیره روز خیره روز مشاهده نیروی سطوت
و جلادت بهادران شهامت خوی تاب ثبات در خود ندیده روی همت از عرصه نبرد بر تافتند

گستان خلعت داد و نیتو را با جراء تسخیر قلعه سکل مید به که ازینجا تا بجاپور شانزده کروه

جریب مسافت ... بود و چون سیوا باشاره راجه جی سنگه از اتباع خود تسخیر حصن ... کرده بود

کروی قلعه ... است نیز ... بود درین روز خبر رسید که ... دلاوران ... را ...

بر آوردند و آن قلعه نیز متصرف ... در آمد و افواج بحر امواج از کنار دریای

نیرا کوچ بر کوچ متوجه پیش شدند و هر روز صفوف قتال آراسته مجموع ... از دو ... در میان

گرفته ... احتیاط ... مسافت می‌نمودند و پس از قطع چند مرحله خبر رسید که قلعه ... را

کردار ... بود ... از سطوت صولت عساکر گردون ماثر خالی کرده باشند راجه

مسعود خان را با چندی از منصبداران و سپاه ... سیوا ... نمود که حصن مذکور را

متصرف گشته ... آن ... در ... اعلام مقام داشت از ... نهیبان

بوضوح پیوست که چون نیتو با جراء ... بپای قلعه سکل مید به رسید محصوران تاب ... نیاورده

در خود ... راجه ... در ... آن قلعه ... را

... آن ... در روز دیگر کوچ شده چون قلعه سکل مید به بمسافت ... کروه

بر یکسمت ... آن ... بود راجه ... آن ... استوار ... احتیاط در آورد

حصن مذکور قلعه ایست ... از سنگ ... دارد و ...

... بود ... و سپاهیان ... بود راجه ... و ... دیگر ... قبلی

قراولی جرات فرود جرات و بیدلی شده و دو فوج دیگر از مبارزان مغول یکه بکردکی شهسوار جان

و دیگر باشلیک ترکتازان مقرر گردید که بر ملیان ساز عساکر منصوره در دور در بسم قراولی پرتو نصرت

سپاه شده و پس از طی مرحله ابو المحمد نبیره بهلولخان که در سلک سرداران عادلخان انتظام داشت و از بنک

آخر سعادت یاوری بعزم سبک در کاچیلاق بیاه از وجد آگزیده بود با فوجی بلشکر منصور پیوسته راجه

شد راجه اورا بعنایات و مراحم پادشاهی استمالت ساخته یک قبضه شمشیر مرصع و دو اسب بر تراق قشه از

جانب خود داد و چون حقیقت آمدن او از عرضداشت راجه بمسامع حقایق مجامع رسید علاقت بادشاهانه

اورا بعنایت خلعت و منصب سه هزاری چهار هزار سوار سربلند بخشیده حکم شد که در سلک کومکیان راجه باشد

و آن زبده راجها اورا با جمعی از بحاهای کسالت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین بطریق طرح

تعیین نمود هفتم جمادی الاخره از ده کروهی قلعه پلتن که از حصون سرحد ولایت بیجاپور است در سر راه

لشکر منصور نیتوجی سر لشکر سیوا را با فوجی از ... مقرر نمود که بپای قلعه مذکور رفته در تسخیر آن بکوشند

و تا رسیدن خبر از قرار توقف او در پس از سه روز بظهور پیوست که چون نیتو با همراهان بپای قلعه رسید

متحصنان از غلبه خوف و رعب قلعه را خالی کرده فرار نمودند و اولیای دولت قاهره آن حصن

کشتند راجه بتاریخ ... بارجی و بهلاجی ... بر تو ... یازدهم ماه مذکور

نزدیکی دریای نیرا محل ورود افواج ظفر پیرا شد و چون قلعه پلتن نزدیک راجه بدید آمد ... رفته

بند و بست انحصار نمود و بجای زمینداران بر هم آمده ... شد و راجه اورا بعنایات بادشاهی

بهادر ابل محمد بهر دلیر و شجاعت دلیرخان منورکشته سرانداز خان و عزالدین خان و دیناجی و رستم راو

دیر دلخان و سید نجابت بارهه و بوندیل بندیله و رسنکه کور دلو دیخان و [illegible] خواجه [illegible]

داروغه توپخانه سنکر ظفر اثر با قریب پانصد برق انداز و اکثر توپخانه بادشاهی و جمعی از سواران نصرت [illegible]

و هزار سوار را تا که تا بیکار ز بیست هزار و پانصد سوار توده بادشاه تعین یافتند و داود خان

فرمان برانتا که [illegible] برسیاه محمود بیک [illegible] راجه سجان سنکه و شرزه خان دکنی و جوهر خان

و راو امرسنکه چندراوت و محمد صالح ترخان و مسعود خان و ترنبکجی بهونسله و راجه [illegible] افضل [illegible]

و اندرمن بندیله و سید زین العابدین بخاری و سید مقبول عالم و جمعی دیگر از [illegible] سبارزان [illegible]

که شش هزار سوار بودند همراه او مقرر گشتند و سرداری هراول بر استقلال [illegible] باجه راجه [illegible]

[illegible] مخصوص کشته و راو دکنی و باباجی و شرزه راو و ترنبکجی و [illegible] و دولت [illegible] و کرد دیکر

از دکنیان و [illegible] و [illegible] بندیله [illegible] و ابراهیم و اسمعیل نیازی و جمعی دیگر از دلاوران

جلادت شعار که زیاده از شش هزار سوار بودند بر او معین شدند و قطب الدین خان و اللهیار خان

و دلاورخان و او دجیرام و جیترو جی و [illegible] دیگر از دکنیان و سید علا اکبر بارهه و خداوند [illegible]

و شیخ عبدالحمید و عبدالله شیرازی و [illegible] و کروهی دیگر از منصبداران [illegible]

و کیرت سنکه با جوقی از سبارزان [illegible] التمش شدند و فتح جنگخان با حسن خان و عبدالله [illegible] و جمعی دیگر

از سایر جنود فیروزی [illegible] بر سرحد خان [illegible] خان و [illegible]

ومزاجی که بعد از این نسبت باو سمت ظهور یافت عنقریب گزارش خواهد پذیرفت تا کلک سوانح نگار
سررشته تحریر وقایع حضور مهر انوار اینجا گذاشته شرح مساعی ورزیدن افواج ظفر لوا گرد
راجه جیسنگه در سال گذشته بعد از اتمام مهم سیوا بر اسباب و موجباتی که در مقام خود مذکور شده تنبیه و تاخت
ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب عادلخان معین شده بود پرداخته وقایع و کیفیات آن مهم نصرت
فرجام از آغاز تا انجام بسبیل تفصیل رقمزده کلک حقایق رقم می‌سازد شرح [illegible]
[illegible] راجه جیسنگه با افواج
قاهره که با او معین بود بعد از کفایت مهم سیوا چنانچه سمت ذکر یافته بتنبیه و تادیب عادلخان و تاخت
ولایت بیجاپور مامور شده بود بموجب حکم جهانمطاع بیست و دوم جمادی الاولی سال گذشته بنا بر عزیمت
فیروزی انجام با دلیرخان و داودخان و راجه رایسنگه و قطب الدین خان و سیوا و دیگر جنود ظفر لوا
از پای قلعه پورندهر کوچ کرده بسمت مقصد روانه شد و قول [illegible] استقلال آن نیز باجرای
عظام [illegible] یافته [illegible] دلیرخان [illegible] مانکوجی [illegible] و سید علی بیجاپوری
[illegible] تهور [illegible] خان [illegible] راجه [illegible]
و عادل خان [illegible] محمد لطیف دیوان لشکر منصور و خواجه عبدالله [illegible] و دیگر
از بندهای پادشاهی و خلاصه سپاه راجه جیسنگه که [illegible] دوازده هزار سوار بود در آن فوج [illegible]
و سیوا با فوج خود که [illegible] پانصد سوار و هفت هزار پیاده بود در دست چپ قول تعین یافت [illegible]

اشرف رسید که شاه قلیخان فوجدار اوده باجل طبیعی لباس حیات در نوردید بحکم نجابت بهادرخان کوکه حلجه
سپس ذکر یافته ملازمت کارطلب مآب پادشاهزاده عالی قدر والاتبار محمد معظم معین شده بود از
رسیدن خبر فوت والی ایران بموجب فرمان از راه گذشته بود و تعلیم سده عظمت و جهانبانی جبلی ارشاد
نورانی رخصت و نطاق خلعت خاص با تمامت امتیاز از رخصت بعد هم با مذکور را له آباد که صوبه داری
آن بدو مفوض بود مرخص گشته هنگام رخصت عنایت خلعت و خنجر مرصع با علاقه مروارید مشمول
عاطفت شد و درین اوقات نیتو خویش سیوا که حالیه گزارش یافته [illegible] از زوال اقبال گرفتار
نموار از درگاه جهانمدار رخصت [illegible] که اورا در دکن دستگیر کرده بجانب معلا فرستاده بود دجانب [illegible] و رنگ
رسید و باشاره والا صادر شد که فدائیخان میر آتش جمعی از اهل نجاره بحراست [illegible] نگاهداشته از حال او
باخبر باشد و پس از چند روز که در قید ضبط خان مذکور بود [illegible] و هدایت سعادت جاوید
قبول اسلام از خاطرش سر برزده بوساطت خان مومی الیه در پیشگاه خلافت التماس نمود که اگر عاطفت
پادشاهانه این بنده را بجان امان بخشد از روی صدق اعتقاد مسلمان میشود حسب ملتمس او بعرض
رسید شهنشاه دین پرور حق پژوه را اندیشه رشید مستحسن افتاده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند
و آن بختمند نیک سرانجام که عمری بضلالت کفر و جهالت بت پرستی روزگار سر کرده بود ادراک
شرف اسلام دریافته زاویه باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد بمیامن این کرامت جلیله از
ورطه قهر و غضب پادشاهی که مورد آن سخط الهی بجاست یافته کامیاب مقاصد دارین شد و عنایات

که از راه گذشته سرمایه بر خلاف شتابند بجانب خان جهان دوازده روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز

اندر بر شکار نموده زیاده بر هفتاد نیله گاو و آهوی بسیار صید فرمودند سیوم رجب ...

چهاردهم ماه مذکور رایات اقبال پرتو ورود بخجسته آباد افگند و چند یوم ... از آنجا بر روضه ...

کرام سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس سره توجه فرموده فیض زیارت اندوختند و بعد ...

آنمزار قدسی انوار را کامیاب فیض انعام ساختند و بعد مراجعت از آنجا دیگر باره بعز آباد فیض بنیاد ...

عز قدوم بخشیدند و چندروز در شکارگاههای نواحی آن بصید نیله گاو مسرت ...

گشته بدولت و چهارم شهر مراجعت نمودند درین ایام ملازکوت حشمت ... فرخ ...

و نیک اختری بادشاهزاده والاتبار بخت بیدار محمد معظم و مهاراجه جسونت سنگه را بعنایت خلعت ...

نواختند و جعفر خان و دیگر امرا از حضور و عمدهای اطراف را بانواع عنایات سربلند ساختند و ...

از جاگیر داود خان و قطب الدین خان و صف شکن خان و قباد خان از دکن رسیده تقبیل ...

سده اقبال استسعاد یافتند و بورمل بندیله و سکیلخان که در سلک کومکیان یار الملک کابل ...

منتظم گشته بودند مراحم بادشاهانه نوازش یافتند و نصیر خان بفوجداری در بنگاه معین شد ...

مسند بشش از ایشان بر رفت و مکرمتخان دیوان گجرات از تغیر شفیع خان بدیوانی ...

و خان مذکور بدیوانی صوبه گجرات منصوب شده بعنایت خلعت سرمایه مباهات اندوختند ...

و میر رستم خولی به فوجداری بردوره خلعت سرافرازی پوشیده باضافه منصب مباهی شد ...

مریض شد و چون مرض شدت داشت باندک روزی آزار مرض را کار از تدبیر درگذشته بود و او در
غره ربیع الاول ای کمال ازین دار غرور رحلت نمود و پس از وقوع این سانحه بصوابدید امرا
و ارکان دولت ایران بوداق بیک چوله تفنگچی آقاسی که چنانچه درین دفاتر مذکور شد سمت
گزارش پذیرفته برسم عمارت کتاب خلافت وجهانبانی آمده بود از اردو جدا شده بجناح
سرعت و استعجال باصفهان آمده صفی میرزا پسر بزرگ ورا که آنجا بود در آورده باتفاق
اکابر و اعیان بلده مذکوره بر مسند حکومت و ایالت آن دیار متمکن گردانید و متعاقب امرای لشکر بدان
رسیده باو گرویدند بالجمله از آنجا که بزرگ نژادی دودمان والا نهادی ذات قدسی صفات شهنشاه
جهان مدار استماع این خبر ملال اثر بهجت و نشاط از آنحضرت بظهور پیوست بلکه اظهار ملالت
و قبض خاطر کرده فرمودند که مرغوب طبع مقدس آن بود که شاه در قید حیات بوده بنای اتفاق
صفا بنای یکجهتی افزاید اکنون که چنین روی داد اگر جانشین او بر وفق مقصد ایشان نمی باید که افواج
جهانگیر بر سر ایران زمین تعیین یابد و بنا بر این اندیشه قدسی اساس رایت کرامت عنوان بنام
فروزنده اختر برج سلطنت تابنده گوهر درج خلافت بادشاهزاده ارجمند محمد اعظم عز
صدور یافت که از دار السلطنه لاهور رسیده روزی چند آنجا اقامت گزینند
و چون فرمان طلب در رسد با افواج منصور آهنگ کعبه حضور نمایند و نیز منشور لامع النور
بهادر خانی که درین زودی بخدمت آن ماد از دار الامان بار رخصت گشته بود صادر شد

ظفر اثر که در رکاب پادشاهزاده کامکار بختیار محمد معظم بصوب دار الملک کابل تعیین یافته بود ملحق گردد
و به هنگام رخصت او را مرحمت اسب با ساز طلا و فیل با یراق نقره نواختند بیست و سوم محرم الحرام
زبدة الامرا العظام جعفر خان منزل او را بانوار قدوم اشرف برافروختند آنخان اخلاص آیین
بشکر مقدم فیض قرین مراسم پا انداز و نثار بجای آورده پیشکشی از نوادر جواهر مرصع
آلات منظر نظر قدسی برکات درآورد و بخشی از آن رتبهٔ قبول یافت خاقان جهان ساعتی
چند آنجا تشریف حضور داشته قبل از دو پاس روز مراجعت فرمودند و درین هنگام
خواجه اسحق که سال گذشته چنانچه سبق ذکر یافته بحجابت کاشغر معین شده بود بسبب استماع
اخبار خلل و فتور آن ولایت از راه مراجعت کرده به پیشگاه حضور آمده چون بظهور پیوست که احوال
[illegible] بانتظام گراییده است دیگر باره بدان صوب مرخص گشت بیست و یکم جمادی الآخره
دولت فرمانروای عالم پرتو ورود بعرصهٔ شکارگاه پالم افکنده دو روز آنجا بشکار آهو
نشاط اندوز بودند و از آنجا بعزم صید نیله گاو [illegible] رسیده بودند جهت [illegible]
شکار را جولانگاه سمند اقبال ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور که خدیو عالمگیر در آن
شکارگاه دلپذیر نشاط اندوز صید نخجیر بودند خبر درگذشتن شاه عباس فرمانروای ایران
از عرضهٔ بعض زمینداران حدود ملتان و قندهار بمسامع جاه و جلال رسید تبیین مجمل از کیفیت
این واقعه آنکه چون شاه از فرح آباد عزیمت اصفهان نمود در راه عارضهٔ خناق که سازنده

کرفته بدرگاه جهان پناه فرستاده بود حضرت شاهنشاهی خان مذکور را که بهمت کارآگاهی و معامله
فهمی موسوم بود بتحقیق حال آنها مامور ساخته بودند و او یکی از آن چند کس را که ترکمانی بیابانی
وضع بود بی علاقه بند و زنجیر در خلوت نزد خویش طلبیده بموجب امر لازم الامتثال از روی
تفتیش احوال مینمود درین وقت عرق جهالت آن مجهول حرکت کرده با کمال بیحیائی خود را
بنجاه کمر ربر و اسلحه او داشت رسانید و شمشیر از دست او گرفته تیغ آهیخته بجانب
برگشت و ضربتی کاری بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشته حیاتش نمود و چندی که نزدیک بودند
آن تیره روز بدبخت شقاوت مآل را در میان گرفته تیغ انتقام از هم گذرانیدند از آنجا که خان مذکور
بحلیه فضل و کمال و قدمت خدمت محرمیت بارگاه جاه و جلال اتصاف داشت و از معتمدان
راست گفتار درست کردار بود خدیو عاطفت پرور مهربان را از وقوع این سانحه خاطر غمناک گشت
متاثر گردید و بر توالفات بحال بازماندهای او و آنکه پسران و خویشانش را بعنایات خلعت چند
و هر یک را بمناصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب ساختند شانزدهم بمکان خضرآباد از تابش جمال اقبال
فروغ سعادت گرفت و روز دیگر حضرت شاهنشاهی از آنجا بروضه قدسیه جناب قدوة الاولیا الابرار
و الواصلین حضرت خواجه قطب الدین قدس سره العزیز توجه فرمودند و فیض زیارت آن مزار
فایض الانوار اندوخته مجاوران آن بقعه کریمه را بعادت معهود از فیض انعام بهره ور ساختند
و هژدهم رایت سعادت بشهر افراخته فردای آن بهادر خان را رخصت فرمودند که بلشکر

بهادرخان دیگر هزار سوار از تابینان وزیرخان دو اسپه سه اسپه مقرر شد که از اصل و اضافه منصب بخشیدند
پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و منصب دومین پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله
دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مکرمخان باضافه هزاری منصب پنجهزاری سه هزار سوار و فدائیخان باضافه
پانصد سوار منصب چهار هزاری سه هزار سوار و قلعه دارخان تهانه دار غزنین بخطاب نصرتخانی و عزت شیخ
ولد طاهرخان بخطاب مغولخانی و ملک حسین ابدالی از کوکیان صوبه ملتان بخطاب وفادارخانی و میر عبدالغفار
معمور بخطاب معمورخانی سربلندی یافتند و بسیاری از امرا و بندهای آستان جهاندار باضافه مناصب
و افزایش مراتب و دیگر مراحم و مواهب مطمح انظار نوازش گردیدند و از خزانه احسان پادشاهانه سی
هزار روپیه بخندان از امیدواران فیض کرامت انعام شد و چهار هزار روپیه بزمره نواسنجان سرود
سرایان آن بزم مسعود عطا گردید بالجمله تا سه روز انجمن نشاط افروز کامبخش جهانیان بود
یازدهم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی اوایل روز بمنزل تشریف برده آرای اوج تخت
زینت بخش مشکوی آبهت ملکه القدس نقاب ثریا حجاب بیگم صاحب پرتو قدوم
حیدان را کامیاب فیض حضور گردانیدند آنملکه ملک سیرت قدسی اطوار مراسم
نثار و شکر مقدم همسول خدیو روزگار بجای آورد و دو پاس روز از آنجا
زمین بعد از سوانح مقتول شدن اعتمادخان بدست تیغ جسارت یکی از مجاهیل
چون امیرخان صوبه دار کابل درین ایام چندی از مغولان بی سر و پا را مظنه

به متابعت احکام سلطنت صوری از اعاظم کیسه خواه بود جشن وزن شمسی شهنشاه نوازش تو قیع پادشاه
زینده دان برست حق آگاه جهانیان را کامیاب نشاط و شادمانی و کام آموختن شاهد آمال و امانی گردانید بتاریخ
جمادی الاولی سنه مطابق یازدهم آبان ماه اول روز در انجمن خاص جشن حشمت جلال و نگارین ارکان اقبال
اعلی غسلخانه مبارک که نگارخانه والا ارکان وقوع جای جشن طرب پیرا زیب و آیین یافته بود وزن
مسعود ... صورت وقوع یافته از فیض بخشش شهنشاه ... سعادت ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ساحل دریای نجات ره نورد مقصود گشته شهنشاه جهان اکثر اوقات از آن طرف دریا بکناره

وصید افکنان طی راه سفر می‌نمودند و گاه از زمین رکوب اشرف کشتی را محیط کوه اقبال ساخته از روی دریا

سیر می‌فرمودند و بچهارده منزل قطع آن مسافت نموده غرهٔ جمادی الاولی پایه رحمت فیض بنیاد خضرآباد از

سایه سنجق جهانگشا انوار میمنت پذیرفت و چهار روز در عمارات نزهت آیین آن بسر برده

ششم ماه مذکور مطابق سیزدهم آبان [illegible] یک روز که فرخنده ساعت سعادت قرین بود

راکب سفینه سعادت گشته لوای توجه شهر را افراخته و آخر روز قلعه مبارک را از فیض دخول [illegible]

زرنگار بیعت اشرف حضور رشک ساختند و دانشمندخان صوبه‌دار دارالخلافه بموجب امر [illegible]

شرف اندوز ملازمت والا گردید و درین تاریخ بهادرخان صوبه‌دار اله‌آباد که [illegible]

گشته مطاع از آنجا آمده بود در انجمن زمین بوس دریافته یکهزار مهر و دو هزار روپیه بر سبیل نذر

گذرانید و بعنایت خلعت خاص قامت مباهات افراخت و چون موسم جشن وزن مبارک شمسی

در رسیده بود مقرر شد که انجمن مسعود را در مرکز خلافت و جهانداری بفعل آورند و روز جشن

تا فراهم آمدن ساز و سامان آن نیز [illegible] فرمودند که [illegible] مطالعه طلب آنجا از اطراف و اکناف

صادر شده بود در آن سرکار [illegible] جاه گذرانیده آخر جمادی الآخره مرکز منصور بصوب دارالسلطنة

لاهور نهضت نمایند جشن فرخنده شمسی درین اوقات میمنت سمات که انوار نصرت فیروزی و آثار

[illegible] از چهره [illegible] حال هواخواهان این دولت ابد آیات جلوه گر [illegible]

که میر عزیز بدخشی که حقیقت حالش سبق ذکر یافته بجهت رسانیدن وجوه نذر و خیرات بمکه معظمه زادها الله قدراً و جلالاً
تعین گشته بود بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف و ایصال اعطایا و نذور بجزیره اتقیا از اطراف
در آن مقام جابایک مطاف ملحق طبعی درگذشت نهضت ملوکیه بسیر از مستقر الخلافه اکبرآباد بدار الخلافه
شاهجهان آباد چون نیاز مقدماتی که سمت گزارش پذیرفت و جبرایات اقبال از دار الملک مجد و جلال
و از آنجا سمت پنجاب و کابل شتها دهمت والا و وجهه عزیمت جهانگشا گشته بود بتاریخ دوازدهم ماه الهی
مطابق نهم ماه که ساعتی مسعود برگزیده ستاره شناسان بکار آگاه سلطنت صادر شد که سرادقات
از شهر بیرون زنند و بدستور معهود جمله سیحا به نوازش خلعت مباهی گشتند در روز مبارک دوشنبه
نوزدهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم شهر بعد از انقضای سه پاس آز روز در که ساعت نهضت رایات
عالیات بود حضرت شاهنشاهی بنیان آلهی فر جهان بنیان سوار شده بسعادت براه دریا الوار سونیت
براه جمنه در یک موضع بهادر پور منزلگاه جاه گذشت ... خان بدستور سابق بصوبه داری
اکبرآباد ... گشته بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا سربلند شد و رعد انداز خان بخدمت آخته بیگی
گشته ... مباهی گشته بخلعت یافت و عبدالنبی خان بخدمات ... گروه
... دربار ... خلافت بخدمت ... خلعت ... اکرام
... جلال وظیفه خوار احسان و انفاق شهنشاه ابر کف دریا
... کامیاب عاطفت گشته ... نمودند با جمله بموکب ... از طرق

ابهت را بعطای خلعت خاص و جیغهٔ مرصع و یکعقد مروارید که دانهای آن زمرد که انها نیز در آن منظوم بود
و سرپیچ یاقوت از دو قطعه لعل آبدار و دو زمرد و دو دانه مروارید شاهوار و شمشیر با ساز مرصع و خنجر
مرصع با علاقه مروارید و ترکش با ساز مرصع و برخی جواهر دیگر که قیمت مجموع دو لک و شصت هزار روپیه
بود و یکصد راس اسپ از انجمله بیست و پنج راس عراقی و ترکی یکی با زین طلا و ساز میناکار و دیگری با ساز طلا
و دیگر زنجیر فیل از حلقه خاصه با تلایر و ساز نقره و جل زربفت و انعام پنج لک روپیه مشمول عواطف گوناگون
ساختند و نوگل گلبن حشمت سلطان معزالدین مهین خلف آن شاهزاده رحمت ماله زمرد و خنجر مرصع نواختند
و از عمدهای کومکیان آن بخشی اقبال مهاراجه بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز میناکار و جمدهر مرصع با علاقه
مروارید و دو اسپ از طویله خاصه یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و جل زربفت و میرزا سلطان صفوی
و نامدار خان هر یک بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و غیرت خان بعطای خلعت و اسپ و سربلند خان بمکرمت خلعت
و شمشیر و اسپ و الله داد خان خویشگی بعنایت خلعت و اسپ و ماده فیل مفتخر و مباهی گشتند و مجموعی کثیر
اسپ و خلعت و شمشیر عطا شد و بسیاری از امرا و منصبداران بافزایش مناصب نوازش یافتند و شاه قلی
میر توزوک بخطاب ... خانی کامیاب گردید و خواجه صادق بخشی بخدمت بخشیگری آن لشکر ظفر اثر
خلعت سرافرازی پوشید درین تاریخ بعرض همایون رسید که تربیت خان ناظم صوبه دار الخلافه رسیده است
چون در مراتب سفارت بعضی تقصیرات از و صادر شده بود مورد عتاب پادشاه مالک رقاب گشته
از دولت ملازمت اشرف ممنوع شد درین ایام از عرضه سوانح نگاران ... بوقف عرض رسید

امید که شور بخشی بود اظهار میکرد و بالجمله تربیت خان پس از یکسال در فرخ آباد در خدمت گذشته روانه [illegible]
و شاه بیدار روانه شدن خان مذکور را داده لشکر کشی که اظهار کرده بود شهنها و خاطر [illegible]
با توپخانه فراوان بخراسان آید چون انحراف قبل ازین بجلالت مآب حقایق مجاب رسیده بود و درین وقت که
تربیت خان داخل حدود ممالک محروسه گشته معروض [illegible] حقیقت این احوال
به پیشگاه ضمیر خورشید نظیر گیتی خدیو عالمگیر پرتو افکند شعله غیرت خسروانه زبانه کشیده عزیمت [illegible]
زمین شهنها دست بلند همت ساختند و بانی اراده بهار گلشن جاه و جلال فروغ اختر حشمت و اقبال
بادشاهزاده کامکار بخت بیدار محمد معظم را با مهاراجه جسونت سنگه و جمعی دیگر از امرای نامدار
فیروزی شعار که برخی شرف اندوز رکاب ظفر مآب و بعضی در محال تیول و اقطاعات خویش بودند [illegible]
بیست هزار سوار بود و توپخانه برق سطوت رعد آواز و سامان شایسته و سزاوار در خور [illegible] دولت
پایدار بدار الملک کابل تعیین نموده مقرر فرمودند که خود نیز متعاقب رایات خورشید تاب بصوب [illegible]
بر افرازند و امثله جلیله بطلب بهادر خان و دلیر خان و داود خان و دیگر سران و سپهداران
که از پایه سریر گردون نشان دور بودند عز صدور یافته حکم شد که بجناح سرعت و استعجال خود را به
پایه سریر اقبال رسانند و روز شنبه چهاردهم ربیع الاول مطابق بیست و سوم شهریور بعد از انقضای
هفت گهری از روز مذکور که ساعت انوار سعادت و انظار میمنت قرین بود و افواج [illegible]
[illegible] مهاراجه و دیگر امرای عظام و بهادران ظفر اعتصام مرخص گردانیدند و هنگام رخصت آن [illegible]

بدار الملک کابل مقرر شده بود بدار الخلافه رسید در سلک کومکیان رکاب ظفر انتساب منتظم شد
و پس از چند روز مسند نشین حرمکده عزت و احترام زینت بخش سرادق ابهت و احتشام ملکه آفاق
بیگم صاحب که رفتن ایشان نیز بدار الخلافه شاه جهان آباد مقرر شده بود رخصت انصراف نموده [illegible] خانرا
بملازمت موکب اقبال آن زهره سپهر سعادت و کمال تعین فرموده بعنایت اسپ با ساز طلا سربلندی بخشیدند
تعین نمودن [illegible]
تهنیت [illegible] بدار الملک کابل تمهید مجملی از منشاء این مقصد حسن الختام
آنکه چون شاه عباس فرمان روای ایران در سال چهارم از سنین این دولت ابد قرین بهوای تسخیر قندهار
سلطان حوله تفنگچی آقاسی را با نامه تهنیت برادرانه و ارمغانی شایسته بجهة ادای مراسم تهنیت جلوس میمنت مانوس سریر سلطنت
روزافزون برسم سفارت چنانچه در مقام خود ثبت گردیده بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده اظهار مراتب صدق
و صفا و ابراز مراسم یکجهتی و ولا نموده بود و بر ذمت همت بادشاهانه باقتضای آیین فتوت و مروت و رسم دانش و بینش
فرستادن جواب آن تهنیت نامه با شایسته ارمغانی لازم و متحتم مینمود لاجرم تربیت خان که از عمده بندهای این بارگاه
بسفارت ایران معین گشته در سال ششم جلوس اشرف از پیشگاه خلافت رخصت انصراف یافت و چون بایران رسیده
در صفاهان بملاقات شاه رسید آن سلطنت پناه و حکام مذکور خوب برخورده بی [illegible] آثار ناخوشی
ظاهر ساخت بر خلاف آیین مخالصت و وداد و قانون یکجهتی و اتحاد که در تهنیت نامه ابراز آن کرده بود
با او سلوک نمود و بعض اوقات عزم سینه کینه رزم آزمای را داعیه فرستادن لشکر بر حدود ولایت بادشاهی و دیگر

از این هر لشکر آنرو در باره مصلحت جلوس صواب دید راجه سنگه بمنصب سه هزاری سربلند [illegible] همراه راجه

مجلس تدبیر دیگر ساخته بحکم خلافت [illegible] رسند که باد [illegible] نفس [illegible]

و بالای [illegible] کار کرا [illegible] ایام [illegible] خان [illegible] بهادر [illegible] داری [illegible]

[illegible] خلعت [illegible] بمنصب [illegible] سربلندی یافت و چون فوجدار [illegible]

[illegible] بعنایت خلعت [illegible] یافته [illegible] سوار [illegible] دو اسپه سه اسپه [illegible] که منصبش از اصل [illegible]

چهار هزاری [illegible] سوار از آنجمله [illegible] دو اسپه سه اسپه باشد [illegible] خان [illegible]

[illegible] خلعت [illegible] ملا [illegible] خان که [illegible] از لشکر عادلخان جدا [illegible]

[illegible] بموجب [illegible] هزار [illegible] سوار [illegible]

[illegible] که [illegible] نعمت [illegible] شاه جهان آباد [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] جهان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] در این ایام که موسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این قدر بی باکی و انحراف از جادهٔ عهد و میثاق در میان آورده و هنوز بمهمات ... مشغول است اگر فضل و کرم پادشاهانه
از جرم او در گذرد و نام این بنده رهین منت بخشایش و احسان سرافراز در زمرهٔ امثال و اقران گردد چه هم
این معنی بصلاح کار پادشاهی و تمشیت مهام بعید و دور می نماید و متعهد گشته بود که آن مطرود از مسلک
فرمان پذیری انحراف نورزیده جرات بر سلوک جادهٔ بغی و عصیان نخواهد نمود بنابرین عاطفت خسروانه آن مقدمه را بجا
بقبول این ملتمس سربلندی بخشیده پرتو عفو و بخشایش بر حال آن باطل سگال گسترد و حکم اشرف بفولاد خان صادر گردید که جمعی
که بر دور منزلگاه او بجهت خبرداری نشانیده بود برخیزانند تا خاطر وحشت زده اش جمعیت و اطمینان گراید و بسته های
پیرسش بیشتر از بیشتر آثار رعایت و مرحمت بظهور رسیده مرکوز باطن آن دین بود که بیک دو روز آن مقهور را کامیاب
دولت کورنش گردانند و شمول الطاف و اعطاف ساخته رخصت انصراف دهند از انجا که باطن ضلالت موطن آن
تیره بخت از تصور شنایع افعال و اطوار سابق و اوضاع ناهنجار و ادای ناملایم که بنازگی ازو سرزده بود
و غلبهٔ خوف و وحشت غضب پادشاهی که منوط قهر و سخط الهیست او را بی قرار داشت در نوقتیکه اهل
و پاسبانان فولاد خان از اطراف منزلگاه او برخاستند و کنور رامسنگه نیز از پاسداری حال او غفلت ورزید
انتهاز فرصت نموده بکیدت و احتیال که کار ... و تغییر وضع داده در شب بیست و نهم صفر با پسر خود
خویشتن رهگرای وادی فرار و مرحله پیمای دشت ادبار گردید چون این معنی بعرض اشرف رسید کنور رامسنگه
مورد خشم و عتاب پادشاهانه شده از منصب معزول و از دولت کورنش ممنوع گردید و برادر حسنگه
فرمان شد که بنیتوی ضلالت آن مغرور را که با آن بغی اندیش فتنه جو سمت قرابت داشت و چنانچه مذکور شده قبل

شهر مزبور داشت حکم شد که آن مقهور را از دیگران و تاق خویش فرود آورده کار حال او با خبر با[شند]

دستنهای [illegible] پیش آنکه حالیه [illegible] بمنصب سپهسالاری برابر سر بلند [illegible] چند روز

با خود بملازمت اشرف آورد و جواب برات [illegible] آمد [illegible] اظهار [illegible]

داشت و مطلقه [illegible] اشاره [illegible]

جمعی [illegible] خود [illegible] اند [illegible] صورت حال

و کیفیت معامله آن مقهور [illegible] مشغول مهم [illegible] باد آن [illegible] و قول [illegible]

عرض صدور یافته حکم شد که آنچه در باده کار او صلاح دولت میداند [illegible] عرض دارد

[illegible] ملتمس آنکه [illegible] دولت [illegible]

[illegible] از دولت [illegible] بود [illegible]

در سر داشت [illegible] بهوش آمده [illegible] پادشاهانه

[illegible] در صدد چاره کار [illegible] شد و توسل [illegible] و نوعیان والا جسته

اظهار عجز و ندامت [illegible] خصوص [illegible]

حال [illegible] دولت [illegible] رخصت [illegible] سینه های [illegible]

بموجب حکم [illegible] رسید [illegible]

در خلال اینحال [illegible] داشت [illegible] رسید [illegible]

گوناگون

نامدار و نونهالان رفیع مقدار در روشنی رشک اسناد مقرر شده بود که در آگره و فرخنده بنیاد

سر بلندی یابد و در روزی چند دولت اندوز ملازمت اشرف بوده وازمیامن الطاف و مکارم

پادشاهانه بمطالب و مقاصد خویش بازگشته رزد کامیاب عزت و مباهات حضرت اشرف

یابد لیکن ازانجا که آن تیره بخت خذلان شعار همواره بادنیال دشت ضلالت و دد دام صحرا

جهالت پویه کار بسر برده چه از نشاء تخطی بوده و هرگز شرف ملازمت خاقانی نامدار

سپهر مقدار که بهیولی سرمایه تحصیل اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد و آداب تحصیل

پادشاهی نمیدانست و هواهای بعضی توقعات بیجا و مقاصد دور از کار در سر داشت و خیالات خام

در خاطر بخته بود با وجود عواطف و مراحمی که محض تفضل پادشاهانه نسبت بحال او سمت ظهور یافته

بعد از ایستادن در انجمن بهشت آیین سودای جهل و باد نخوت سر بمغز رسانیده بر شورانید و بگوشه رفته

با کنور رامسنگه اظهار رنجیده خاطری نمود و گلهای بیجا و خواهشهای نا روا آغاز نهاده

پرده از روی شقاوت و بیخردی بر گرفت و جوهر خبط و شورش دماغش در رهان روزگار و هر روز افروز

اما چون بر توابع بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشاهی تافت بر فورا بار اولی التقرب حضور ارشاد بستند

رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و بدیهه جنایات و مواهبی که نسبت باو متقرر شده بود ظهور نماید

از آن بیخرد بدگهر دارا از نظر توجه و التفات شاهنشاهی روزگار افتاده حکم شد که من بعد در پیشگاه حضور

بار نیافته از دولت کورنش محروم باشد و کنور رامسنگه که واسطه کار آن بیکار بود در سر او

هر تیره اختری بدگوهری که ناصیه بخت شقاوت آثارش از خامه تقدیر رقم پذیر نقوش حرمان و نکال و عقوبت و ادبار

بدروش مفطور در سلوک منهج گمراهی و ضلال باشد لامحاله باقتضای حرمان ازلی و خذلان فطری سررشته [illegible]

دولت گریزان برد و از اقبال روگردان گردد شاهد صدق این مدعی رخ تافتن سیوای بی‌نهاد است

از آستان فلک بنیاد و فرار نمودن از مستقر الخلافه اکبرآباد و تبیین این قضیه آنکه چنانچه در مقام خود

گزارش یافته بعد از تعیین افواج قاهره باستیصال او و چون آن مقهور لئیم منهج قویم و مسلک مستقیم اطاعت

و فرمان‌برداری گرائیده کامیاب عتبه عبودیت و خدمتگزاری گشته بود و [illegible] با اعظم [illegible]

سایر عهد و قولی که با او داشته در صدد صلاح کار و انجاح آمال آن گمراه بود و در هر وقت که انقلاب

منشی او موجب استمالت او به درگاه والا فرستاد التماس کرده بود که چون به درگاه حشمت و جاه رسد مشمول

مراحم و مکارم پادشاهی و بین الاقران سربلند و مباهی گردد لهذا در هنگامی که ستاره فلک احترام

آنحضرت پادشاهی که مظهر لطف و رحمت الهی است نظر بر سوابق تقصیر آن شقی کرده با او در مقام نوازش [illegible]

درآمدند و میخواستند که آن باطل تیره‌رای را به انواع عنایت و احسان مورد تفضل و امتنان سازند چنانچه

در روز جشن مبارک رسیدن او به دولت ملازمت اکسیر خاصیت در ارض [illegible] بوده

کنور رام سنگه و مخلص خان را حکم شد که بجهته سرافرازی او پذیره شده آن [illegible] و [illegible]

رسانند و چون به بارگاه خلافت رسیده کامیاب تقبیل سده سنیه گردید بعد از تقدیم آداب ملازمت

[illegible] درب منزلت باریافته در مقامی ایستاد که جای [illegible]

عمده‌ها و امرا و اطراف بنیان عنایت سرمایه مباهات اندوختند و از وقایع دکن مسامع حقایق مجامع رسید

که حسن علی خان از کومکیان آن صوبه با جل طبیعی بساط حیات در نوردید پانزدهم ماه مذکور سیف خان بصوبه داری ملتان

از تغیر تربیت خان تعیین یافت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل [illegible]

پانصدی پانصد سوار منصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار سربلند گشته مرخص شد و حسن علی خان بخدمت داروغگی

ملازمان جلو و همت خان بداروغگی گرزبرداران از تغیر ملتفت خان خلعت سرافرازی پوشیدند و چون

فیض الله خان اراده گوشه نشینی کرده بود دارا بخان از تغیر او قراول بیگی شد خلعت یافت و در این

عبدالنبی خان که بفوجداری چکله متهرا اهتمام داشت فوجداری نواحی اکبرآباد علاوه خدمت گردید بعنایت خلعت

و از افزایش منصب نوازش یافت و بابی خان بحراست قلعه چاندور و فوجداری نواحی آن از تغیر مهر خان

منصوب گشته بعطای خلعت و اضافه منصب مباهی گردید بیست سیوم بعرض اشرف رسید که اصالت خان فوجدار

مرادآباد که او را از دیرباز عارضه صعب طاری شده مریض و علیل بود روزگار حیاتش سپری شده بعالم

رحلت نمود و الله ویردی خان فوجدار کوه کهپور بجای او تعین یافته از منصبش که سه هزاری [illegible]

سه هزار سوار بود با پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و بعنایت ارسال خلعت و فرمان [illegible]

سرافراز شد و سادات خان فوجدار شاه‌آباد بفوجداری کوه کهپور معین گشته مرحمت خلعت [illegible] نوازش

شد و منصبش که دو هزار و پانصدی هزار و سیصد سوار بود با اضافه پانصدی [illegible] سوار [illegible]

فرار نمودن سیوای خذلان شعار از درگاه سپهر مدار [illegible] ۵۵

[illegible] شکوه [illegible] قدرت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] سرمایه اعتبار [illegible] بخشند و از خزانه احسان بادشاهانه چهل هزار روپیه [illegible]

از [illegible] عنایات و افضال [illegible]

[illegible] دهم ذی‌حجه که عید [illegible]

[illegible] بود دیگر باره بارگاه خلافت و دولت [illegible] سلطنت [illegible] عزت [illegible]

[illegible] دولت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] حشمت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و سال چهل و نهم عمر ابد طراز خلیفهٔ زمان خاقان گیهان ستان بسعادت و میمنت بهروزی سرانجام یافته

سال پنجاهم بهزاران میمنت و فیروزی آغاز جهان افروزی نمود حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از ادای مراسم

در زمان مبارک بر سریر گردون نظیر مرصع جلوس نموده بکام بخشی جهان پرداختند درین روز

خجسته مهین شعبهٔ دوحهٔ سلطنت مهین بانوی محفل ابهت بادشاهزادهٔ والاقدر محمد معظم بعطای خلعت خاص

و جیغهٔ مرصع و شمشیر خاصه و یکعقد مروارید و درخشنده اختر برج کامکاری تابنده گوهر درج بختیاری

بادشاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم بعنایت خلعت خاص و سرپیچ مروارید و شمشیر خاصه و تازه نهال بالیدهٔ

اقبال بادشاهزادهٔ والاقدر ستوده خصال محمد اکبر بمرحمت خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و نوگل حدیقه

دولت سلطان معزالدین بمرحمت خلعت و [illegible] خنجر فیل [illegible] اختصاص یافتند و جعفر خان و مهاراجه جسونت سنگه

هر یک بمرحمت خلعت و مکرمت خان بعطای شمشیر مشمول عواطف گشتند و سیوا حسب الحکم کنور رام سنگه

و مخلص خان پذیره شده او را بسپهر مرتبه آورده بودند [illegible] سرکشی انکسار

و خجلت در او انگیزد که آداب ملازمت و تسلیمات عبودیت بجای آورده باحراز دولت

مباهات برافراخت و دیگر اروپانصد اشرفی و هزار روپیه نثار گذرانیده

مورد مراحم خسروانه گردید و بعنایت خنجر مرصع سربلند گشته در سلک

دارالملک کابل انتظام یافت و سردار خان از صوبهٔ گجرات

سه هزاری دو هزار سوار از انجمله هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز شد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چون تسبیح بعطای طره مرصع و اسپ با ساز طلا سرمایه مباهات اندوخت و بسیاری از امرای نامدار
و بندهای آستان جهاندار باضافه مناصب و از انعام مراتب و دیگر مکارم و مواهب کامیاب گشتند چون
درین هنگام رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که گنجور گنج رموز ملک و ملت و مرآت نمای اسرار
دین و دولت است چنان اقتضا نمود که خزاین عامره را که در پنجم سال جلوس میمنت مانوس بمصلحتی چند از
سلطنت و جهانبانی از قلعه دولت بنیاد مستقر الخلافه اکبرآباد بقلعه مبارکه دار الخلافه شاهجهان آباد
نقل کرده بودند دگرباره بحصن حصین [illegible] که از حشمت و اقبال که از سوابق ایام همواره محل خزاین
این دولت ابد اعتصام است نقل نمایند که بدستور قدیم آنجا باشند لهذا مدارخان را باهتمام آوردن
آن تعیین نموده بعنایت اسپ با ساز طلا نواختند و دوازدهم ماه مذکور مرخص ساختند و درین [illegible]
بنام دانشمندخان ناظم مهام دار الخلافه و دیگر متصدیان آن دار الملک حکم جهان مطاع نفاذ
که در روز [illegible] لوازم این امر نموده خزاین عامره را بمستقر الخلافت فرستند و درین ایام عرض
رسید که [illegible] خان قلعه دار رهتاس باجل طبیعی درگذشت و چون حوری خانم جده [illegible]
که آنکه نواب تقدس نقاب [illegible] احتجاب ملکه جهان بیگم صاحب بود [illegible]
عاطفت بادشاهانه [illegible] خان مذکور را با محمد عابد برادرش و محمد جعفر ولد ارادت خان مغفور که دختر
زاده آن مرحومه است بعطای خلعت ماتم [illegible] برآوردند و یازدهم ذی قعده [illegible]
که قبل ازین کیفیت احوال [illegible]

و بختیاری ملکه قدسی نقاب خورشید احتجاب بیگم صاحب را باکرام یک لک اشرفی
[illegible] اختصاص بخشیده بر سالیانه ایشان که سابق دوازده هزار لک روپیه بود [illegible] لک روپیه افزوده
و مخدره نواب عزت پرده آرای مشکوی ابهت [illegible] بانو بیگم و زینت بخش [illegible]
[illegible] افزای [illegible] دولت گوهر آرا بیگم هر کدام یک لک روپیه عطا [illegible] درخشنده اختر
برج [illegible] سلطنت پادشاهزاده عالی قدر محمد معظم بعنایت خلعت خاصه
[illegible] و [illegible] دو لک روپیه و باضافه دو هزار سوار منصب پانزده هزاری
[illegible] رباعی خلعت گرامی [illegible] پادشاهزاده [illegible]
محمد [illegible] و باضافه دو هزار سوار منصب
[illegible] هزار سوار [illegible] و جعفر خان [illegible]
[illegible] خلعت [illegible] از [illegible] محمد خان [illegible] ده هزاری
[illegible] و باضافه [illegible] منصب [illegible] هزار [illegible] خان
[illegible] منصب هزاری [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] عماد الدین [illegible] دیوان [illegible]
[illegible]

رخ نموده چهرهٔ امانی نشاط ... شد و روز دیگر که عید فرخنده فطر بود نوای ...

از بارگاه حشمت و جلال بلندی گرای گشته آوازهٔ طرب و سرور بجهانیان درداد و

عظمت و شکوه بگوش کروبیان رسانید پادشاهزادهای والا گهر عالی‌تبار و نوئینان

دارا اقتدار و امرای نامدار و سایر بندهای ... سپهر مدار سدهٔ سنیهٔ خلافت و جهانبانی حاضر آمده

تسلیمات تهنیت تبارک سعادت بر گستند حضرت شاهنشاهی بسعادت معهود بر فیل کوه پیکر

که تخت زرین بر کوهه پشت آن زده بودند سوار شده با فرّ الهی و عظمت و شکوه جهانبانی

توجه بمصلای ارجمند [illegible] و پس از اقامت نماز عید قرین سعادت مراجعت نموده در ایوان عالی

بنیان خاص و عام بر سریر گردون نظیر مرصع نگار جلوس فرمودند و در ان والا بارگاه

بزم کامبخشی و کارسازی آراسته دست دریا نوال بجود و احسان و مکرمت و افضال گشودند

و بعد از دو پاس و دو گهری که از ان محفل سپهر نشان برخاستند پرتو قدوم بانجمن خاص غسلخانه

گسترده با وجود تجشم حرکت و صرف قوت دماغ بهنگامه آرائی جشن و قوت [illegible] نظر به دیوان

عدالت و دادگستری که اهم مهمات سلطنت و سروری است و در هیچ روز وظیفهٔ آن شغل جلیل

از آنحضرت تخلف نمیشود پرداختند و بمیامن عدل کامل و لطف شامل مظلومان مجبور دیدگان

زمین بکام دل ... ساختند بالجمله تا سه روز هنگامه عیش و طرب و انجمن فرح و سرور ترتیب بود

و در ان جشن فرخنده عاطفت پادشاهانه بهرهٔ سمای حشمت و کامکاری درهٔ محیط شوکت

کرامت بهر صیام در رسیده روشنی بخش دیده ایام شد و شب دوشنبه مطابق [illegible] اسفندار

در بیت الشاه بهر انوار اتفاق افتاده سواد منشأ سعادت نگار را سرمایه احراز برکات [illegible]

حسنات کرد و در سال نهم از سنین خلافت میمنت قرین خدایگان دولت و دین شاهنشاه

زمان پرست حق آگهی [illegible] خرمی دهر و زر آغاز جهان افروزی نموده شاره [illegible]

شکاه سلطنت صادر شد که تا رسیدن عید سعید بارگاه جاه و جلال و آذین حشمت و اقبال [illegible]

درین ایام سازر [illegible] که در رکاب بود و بصوبه دار [illegible] [illegible] معلی گشته [illegible]

خلعت و [illegible] منصب [illegible] هزار [illegible] بلندی یافت و اسد [illegible]

که حقیقت [illegible] از بیجاپور [illegible] روزگار حیات [illegible] بلده احمد نگر [illegible]

[illegible] زمین بوس آستان فلک نشان دریافته بعنایت خلعت فاخر

[illegible] منصب هزار و [illegible] خطاب [illegible] نوازش [illegible]

[illegible] به موجب التماس [illegible] حضور آمده بود [illegible] دولت ملازمت

[illegible] رسید [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] که از [illegible] ساده [illegible]

[illegible] صوبه داری [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سعادت

و بنگ و آب که بی کشتی متعذر العبور است در راه است و در موسم برشکال همه آن را در آن

آب بسیار میگیرد که بالکلیه طریق آمد و شد مسدود میگردد و درین سال از جهت کمی ذوقه و نزدیک

رسیدن فصل برشکال تعیین افواج بحر امواج بر خنک د بر خیز توقف افتاد و بزرگ امید خان

از روی پیش بینی و مصلحت اندیشی نظر بر انسداد طرق و مسالک و عدم وصول کومک در هنگام

طغیان آبها نموده به میر مرتضی نوشت که با همراهان از آنجا برآمده سران و زمینداران

آسام و رعایای رانگامتی را بدکن کول که متعلق چاتگام است بیارد میر مذکور بموجب دید بزرگ

امید خان از رانگامتی به چاتگام آمد و چون خبر این فتوحات از عرضه داشت امیر الامرا

او اخر شعبان سن سال همعنان لک ابواب اقبال رسید حضرت شاهنشاهی چاتگام را اسلام آباد

موسوم ساختند و آن زبدهٔ نوئینان را بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع و دو سر از

اسپ طویله خاصه یکی با ساز طلا و دیگر بحیر فیل با تلاییر و بزرگ امید خان خلف او را بافزایش

منصب نوازش ختند و میر مرتضی داروغه توپخانه را بخطاب مجاهد خانی و ابن حسین داروغه نواره

را بخطاب مظفر خانی و هر یک را با منور زمیندار رباشاه و منصب سربلند ساختند انشاء الله العظیم

از سنوح این حوادث الایحی الکبری مطابق سنه هزار و هفتاد و شش ... ۵

بهم آمیختند اوقات که از فیض دین پروری و معدلت گستری زینت بندهٔ اورنگ سلطنت و سروری

جهان را اختر نیک اختری از سپهر طالع و جهانیان را ماه سعادت از افق امید لامع بوده

که دیگر مرحله اقبال خواهند گردید امالی طلبیده ملیه شدند و اولیا ... خیال عدولان را تعیید

دگر بار در آورد و گروهی از مسلمین رعایای بنگاله که آنجا رهایش نمیکردند ناگاه رسیدند از عقب

صحبت اشرار رهائی یافتند و از میامن دولت قاهره رخت اقامت از آن کوه آباد ...

برگرفته بجانب ... نمودند چون خبر این فتح بسرکرده جان رسید و نیز ظهور پیوست که

رسیده از ضلالت ... از راه جنگ ... نموده بسیار رعایات مراسم احتیاط مرعی

و جالحان ... دیگر را ... میر مرتضی ... و میر مذکور بعد از تسخیر ... ارشد

یکبار رود ... یک و نیم کروه از ... واقع است تعیان کرده بود که آنجا اقامت نموده

از آمدن غنیم خبر یافتند روزی ناگاه جمعی کثیر از ... بهمت ... از جنگل آمده بر ...

شدند و ... حمله آوردند و چندی ... کنده ... میر مرتضی ... یافت ... شده

با جمعی ... بدفع آن اشرار روان گردید و یکبار رود مذکور رسیده با آنکه ...

و مقهوران ... در استحکام ... کرده بودند با همراهان دلیر ...

... در دو ... یکبار جنگ ... آمده ... نمودند

تاب ثبات ... آورده ... فرار آوردند و ... منصور تعاقب نموده ...

... و ... توپ و بندوق ... و دیگر ادوات ... از آنجا ...

... از جا ... صعب ... کوه و جنگل ...

و یکصد نفر بندوقچی به تهانه داری و محافظت طرق و مسالک از چاتگام تا کنار دریای مهینی معین ساخت
و جماعه بر بندر رامو که از چاتگام تا آنجا چهار روزه راه مسافت است و بین چاتگام و رخنگ واقعست
جمعی کثیر از محافیل رخنگ بوده بند و بجار بست و نگاه داشت قلعه آن را قیام داشتند میر مرتضی داروغه توپخانه
با برخی از افواج قاهره بدان صوب تعیین نمود که با متابعت رعایای آن سمت پرداخته از کیفیت مسالک
و معابر آن سرزمین آگاهی بخشد و اگر میسر آید بدانجا رسیده بر تسخیر قلعه آن همت بکار برد میر مذکور بعد از
قطع مراحل صعب و گذشتن از جنگلهای انبوه و آبهای دشوار گذار پس از دوازده روز با همراهان
بیک کروهی قلعه رامو رسیده توقف نمود و از روی کار طلبی گزارش آن محل مستلزم [illegible] نصال
آنجا ساخت و روز دیگر سپاهی که بر جزو [illegible] انوار صبح بعزم تسخیر حصار آسمان ارتفاع آن گلنگ انوج برون
تاخت با مبارزان بسالت خو برامو رسیده با تحصاد عون و امداد الهی و استظهار اقبال روز افزون
حضرت شاهنشاهی بر قلعه یورش برد و لولی نام برادر زمیندار رخنگ که نظم مهام آن سرزمین ها و متعلق
... با همراهان خویش از تجلد مدافعت پرداخته بقدر قدرت و توانائی مراسم کوشش بتقدیم
رسانید و چون تاب مقاومت از اندازه استطاعت خویش فزون دید با محصوران از [illegible] اقامت
از حصار برگرفته بجنگلی که متصل بکوه نزدیک قلعه بود گریخت میر مرتضی با رفقا تعاقب آن بی حمیتان
نموده جمعی کثیر را طعمه شمشیر انتقام ساخت و گروهی انبوه دستگیر شدند و جز ان [illegible]
که از صدمه تیغ گلگون بهادران ظفر قرین رسته در پناه جنگل خزیده و بکوه پناه جسته بودند دستگیر

... برکات ... ساز دفتر تحقیق ... عنقریب گیر پایه

... دین و ملت و پیرایه تنظیم قواعد ملک و دولت بر دو چهار ... انجماد جلالت

بالنسبه ... بود کفر و ضلال از لوث تصرف ارباب ... بکمال ... رایات

اقتدار کفار بابا کانکو نسار گشته بجای آن اعلام اسلام افراخته شد و حاکم بابا کانکو که عم زاده

زمیندار زمنک بود با یک پسر و چندی از توابع و قریب سیصد جهاز ... و دیگر ... کمتر ...

اسیر گرفتار گردید و یکصد ... و دو کشتی جنگی دیگر از دست ... توپ برنجی و آهنی و تفنگ

و زنبورک بسیار و گرب و باروت بیشمار و دیگر سامان توپخانه و سه زنجیر فیل بدست مبارزان ...

نصرت انتساب و مجاهدان آسمان ... کفر ... زمین ...

پرتو خورشید دین اسلام ... نتافته بود و بانوار اسلام روشنی پذیرفت و بجای ... و ...

که همیشه ... آوای کفر و ضلال شنیده بود ... استماع زمزمه ذکر و تهلیل ... را از ... گزار

رعایا و رعایت ... که ... از ... روزگار ... آمده ...

در دیار دور افتاده ... از ... انتظار ... و ...

... بزرگ ... تمام ... و ...

... دولت ... تولد ...

... تمام ...

گریز آوردند و جمعی کثیر از مقاهیر با کشتیهات بگرداب ستیغ فرو شدند و گروهی انبوه بقید اسار
گرفتار آمدند و بسیاری از غلبهٔ دهشت و فرط ارتعاب خود را در آب در افکنده از آن راه [illegible]
پیوستند و از روز پس از فتح نوارهٔ منصور در دریای کرن پهولی پای قلعهٔ چاتگام توقف گزیدند
و چندی از فرنگیان چاتگام که آنجا مانده بودند و جمعی دیگر از اهل فرنگ که درین وقت از خشک
بکومک آنها رسیده بودند با حسین ملاقی شدند و کپتان مور که قبل ازین با همراهان چون [illegible]
گزارش یافته از چاتگام نزد امیرالامرا آمده درین مهم همراه لشکر نصرت پناه بود مصدر خدمت
نمودن تحولهای گشته ترددات شایسته بظهور آورد و روز دیگر بزرگ امید خان با جنود نصرت
اعتصام بپای قلعهٔ چاتگام رسید و افواج قاهره از بر و بحر بر قلعه محیط گشتند و محصوران بعد از تلاش
بسیار و کوشش بیشمار چون تاب مقاومت و مدافعت از اندازهٔ قدرت و نیروی مکنت خویش
فزون دیدند و سطوت و استیلای جنود مسعود در حسب [illegible] ناطق ضلالت گشته بود ناچار
ترک مخالفت و پیکار جسته دست توسل بدامان استیمان زدند و روز دوم محاصره که سلخ
رجب بود رخت اقامت از قلعه بیرون کشیده اولیای دولت ابد دوام آن حصن متین و معقل
حصین را که در متانت و حصانت و استحکام شهرهٔ ایام است و هرگز کمند همت هیچ یک از
سلاطین اسلام و خواقین دین پرور والا مقام بکنگرهٔ تسخیرش نرسیده و اقدام خطرات و اوهام
بسبب دوری رجعت تصرف آن آشنا نگردیده با کل ولایت چاتگام و تمام توپخانه و نوارهٔ آنجا بتصرف

بروی [illegible] زا رآورده و ابن حسین داروغه نواره با کشتیهای جنگ [illegible] درآمده و [illegible]

الوان تیره بختان بدست آورده و مقابل مخالفت نواره بزرگ مقاهیر نمودار شده و دیگر [illegible]

خبر محاربه [illegible] آمده بعد از حرب و ضرب بسیار چون روز به آخر رسید مخالفان ظلمت سرشت [illegible]

عرصه مقابله برتافته [illegible] دیار شدند و ابن حسین تعاقب آنها برابر ننموده چون نواره

بدریای کرن پهولی درآمده بجای بزرگ بادشاهی همراه رسیده بود [illegible] درین زمان

روانه را در [illegible] مناسب باز داشته [illegible] را با بعضی [illegible] گذرانیدند چون بزرگ امید خان

از معنی آگهی یافت [illegible] دهان و میر مرتضی تاکید تمام رفت که جنگل [illegible] ساختن راه مقید

باشند [illegible] احتمال ارسال کرده بود [illegible] عنوان [illegible] خویش باز [illegible] نواره [illegible] سازند

نیز ترک جنگل [illegible] گرده [illegible] دهان و میر مرتضی با همراهان روز دیگر [illegible]

دریا رسیدند و [illegible] تیره ایام را از شاهراه لشکر اسلام رایت [illegible] نگونساری [illegible] روز

ابن حسین با نواره منصور به دریای کرن پهولی که نواره مخالفان در آن لطمه جوی امواج [illegible] بود

درآمده با [illegible] هنگامه آرای کارزار شده و دیگر باره نوایر جدال [illegible] شدت [illegible]

[illegible] صعوبت [illegible] شدید روی داد [illegible] روز [illegible] نهایت [illegible]

بظهور رسیده [illegible] در آن [illegible] قتال [illegible] سفینه [illegible]

فیروز [illegible] نصرت و فیروزی رسانید و مخالفان [illegible] شکست [illegible] روی [illegible]

سپاه‌ها که در سردار است قطع مسافت دشوار و طی مسالک ناهموار کرده و بکوشش و تدبیر تمام آنها
و رودهای خونخوار و جنگل‌های متراکم اشجار عبور نموده بیست و پنجم [illegible] که موضعی کنار [illegible]
و [illegible] نزول داشتند و از آنجا تا قلعه چاتگام ده کروه مسافت بود و جنگل در کمال انبوهی و راهی
بنهایت صعب و تنگ رسیده منزل گزیدند و هر روز قدری راه را از جنگل بریده به پشتواره [illegible] پیش
میرفتند و نواره پادشاهی در موضع [illegible] از متعلقات چاتگام که تا موضع اقامت بزرگ امید خان [illegible]
تربیت کرده بود توقف نموده منتظر قرب وصول فوج فیروزی بود [illegible] عاقبت و [illegible] جهازات
جهت ورود و مدتی با اندیشه آنکه با عساکر ظفر مآثر از نواره منصور در دست شاید دستبرد توانند نمود نواره
تو زوک نموده بیست و ششم ماه مذکور بجمعیت تمام بر نواره پادشاهی آمده بجنگ برخاستند [illegible]
و منور زمیندار و دیگر سپاه نصرت شعار با حفظ [illegible] که همواره [illegible] دولت
دستی [illegible] نموده بمدافعه و مقابله اعادی در آمدند و [illegible] جدال و قتال [illegible]
تا هنگامه کوشش را [illegible] از طرفین گرمی پذیرفت سطح دریا از آمیزش خون نهنگان بحر [illegible]
[illegible] گون [illegible] موجه [illegible] تیر و تفنگ و توپ و ضرب زن کشتی [illegible]
دریای [illegible] گردید [illegible] دشمنان از گوهر [illegible]
[illegible] از آنجا که [illegible] باطل [illegible]
ظلمت [illegible] اعدای ضلالت فرجام تاب ثبات [illegible] نامبارزان اسلام [illegible]

[illegible] وفاداری خویش [illegible] عزیمت [illegible] وزرا [illegible] فتح [illegible] برده به رسم خدمت دولتخواهی [illegible] داد و بحال [illegible] سابق

فرهنگ را از دست تسلط و استیلای زمینداران که در عهد فرمانروای اعلیحضرت علیین مکان [illegible]

طاب ثراه باین دولت [illegible] آورده بجهانگیرنگر آمده بود و بوعده تفویض کردن قوم [illegible] امیدوار

پادشاهانه ساخته مقرر نمود که [illegible] از قوم مگهه که در جهانگیرنگر بود به همراه میرمرتضی برود [illegible] خدمت

و جانفشانی در مهم [illegible] تقدیم رساند و روانه [illegible] ترغیب مراتب [illegible] دولتخواهی و استمالت [illegible] بالای

بحاکم چاتگام نگاشته مصحوب یکی از مردم مگهه [illegible] امیرالامرا [illegible] بخاک [illegible]

بار [illegible] بصوابدید [illegible] دولتخواهی [illegible] قرار یافت که [illegible] مذکور [illegible] میرمرتضی با دیگر

بندهای [illegible] امیرالامرا [illegible] از راه [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] با دیگر زمینداران از راه [illegible] روانه [illegible] قرار داد [illegible] فرمان

جمعی را با بیلداران و تبرداران [illegible] انداز [illegible] ساختن راه [illegible] جنگل

تعیین نمود [illegible] رجب با میرمرتضی و دیگر همراهان از [illegible] کوچ کرده [illegible] نزول [illegible]

[illegible] بود [illegible] گرفته [illegible] ساختند [illegible]

[illegible] همراهان از آب [illegible] عبور کرده [illegible] تدبیر و کاردانی [illegible] مراحل [illegible] بیست و چهارم

نزدیک [illegible] از آنجا تا چاتگام یک روزه مسافت [illegible] پیدا [illegible] بزرگ [illegible]

نزول کرده [illegible] مذکور [illegible] رجب [illegible] گذشته [illegible] خرم [illegible]

و بدین جهت [illegible] بر طایفه فرنگیان بی اعتماد گشته بکرام [illegible] نوشت که [illegible] را با متعلقان از چاتگام [illegible]

فرنگیان بسمع آگهی یافته با [illegible] در مقام مخالفت و محاربت در آمدند و بر جهاز [illegible]

[illegible] با کل اسباب و کشتیهای خود بعزم بندگی درگاه آسمان جاه [illegible] بولایت بنگاله

[illegible] جمادی الآخر [illegible] فرنگی [illegible] تمام طایفه فرنگیان چاتگام

داخل تهانه [illegible] شدند و خان تهانه دار [illegible] سرداران آنها را نزد امیر الامرا فرستاده [illegible]

نگاهداشت و [illegible] آن گروه [illegible] مرحمت پادشاهی [illegible] استمالت نموده [illegible] سرکار والای پادشاهی

از جانب خود با آنها رعایت [illegible] بجمله [illegible] مقدمات [illegible] سعادت فتح چاتگام [illegible]

سلسله وار دست بهم داد [illegible] امیر الامرا [illegible] نموده بزرگ امید خان

خلف خویش را با [illegible] سید [illegible] و [illegible]

و چندی دیگر از [illegible] و جمعی [illegible] خان [illegible] تعین نموده [illegible]

ماه مذکور رخصت کرد [illegible] خان [illegible] از راه [illegible]

[illegible] خان تهانه دار [illegible] نوشت که [illegible] دار [illegible] و دیگر [illegible]

که اینجا بودند [illegible] از [illegible] گرفته براه دریا [illegible]

[illegible] نمود که [illegible] خان رسیده [illegible] دیگر [illegible]

و [illegible] سرکرده فرنگیان چاتگام را با دیگر سرداران [illegible]

[illegible] پرورده سلک [illegible] بود شد و شریف [illegible] زخمی شده دستگیر گشت و دلاور [illegible]
[illegible] تاب [illegible] از اطاعت [illegible] خویش [illegible] دید [illegible] گریخته در مکانی که [illegible]
از [illegible] ابوالحسن [illegible] تاب [illegible] بسیار [illegible] از اتباع و مردش را که [illegible]
در [illegible] گردید [illegible] انتقام [illegible] و آن تیره بخت را با اهل و عیال دستگیر کرده
[illegible] تصرفش [illegible] و او را با زن و دو دختر [illegible]
[illegible] سردار [illegible] امیر الامرا [illegible] و آن [illegible] [illegible]
[illegible] برادر [illegible] سردار [illegible] و دیگر [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible] [illegible]
[illegible] تسخیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سردار [illegible]

و بدین جهت المعهود بر طایفه زنکیان بی اعتماد گشته بکرام کیر نوشت که امیر الامرا با متعلقان از جانب چاتگام [illegible]

زنکیان [illegible] اگر یافته با چکیان در مقام مخالفت و محاربت در آمدند در جزایر [illegible]

[illegible] ده با کل اتباع و تبعه های خود بعزم جنگ در [illegible] رسیدن عزیمت بولایت بنگاله

و بعد بحکم جمادی الآخر [illegible] جلبه زنکی مشحون از توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ تمام طایفه زنکیان چاتگام

داخل تهانه [illegible] تهانه دار [illegible] چندی از سرداران تهانه از [illegible] امیر الامرا [illegible]

نگاهداشت و [illegible] آن گروه [illegible] بادشاهی [illegible] و استمالت نموده [illegible] بادشاهی

از جانب خود با تهانه دار [illegible] و بجمله [illegible] مقدمات [illegible] سعادت [illegible] چاتگام [illegible] کارکنان

سلسله وار دست بهم داد [illegible] امیر الامرا [illegible] نموده [illegible]

خلف خویش [illegible] هزار سوار [illegible] سید [illegible] سنکه سیسودیه [illegible]

و چندی دیگر از منصبداران [illegible] بهم [illegible] معین نموده بودند [illegible]

ماه مذکور رخصت کرده [illegible]

[illegible] تهانه دار [illegible]

که آنجا بودند [illegible]

[illegible]

[illegible] زنکیان چاتگام را با دیگر سرداران [illegible]

شهرنامت پرور در سلک [illegible] بود و [illegible] زخمی شده دستگیر گردید و دلاور [illegible]
چون تاب مدافعه از شجاعت شامت خویش نزد [illegible] در جنگل گریخته در مکانی که پناه [illegible] بود
اندیشیده بود قرار گرفت و ابوالحسن تعاقب نموده بسیاری از اتباع و مردمش را که [illegible]
در جنگل خزیده بودند علف تیغ انتقام ساخت و آن تیره بخت را با اهل و عیال دستگیر کرده
ساحت آن جزیره را از خار تصرفش پرداخت و او را با دوازده تن از مرد و زن که باو
متعلق بودند همراه منور زمیندار نزد امیرالامرا فرستاد و آن جزیره [illegible] بود از آنگاه که شیخ
عبدالکریم برادر رشید خان را بحراست آنجا مقرر ساخته دو صد سوار و یکهزار پیاده بندوقچی
با او تعیین نموده و چون عزیمت تسخیر چاتگام داشت با جمعی دار و غه [illegible] نوشت
که با همراهان در آنجا خود توقف گزیده وقتی که دیگر [illegible] عساکر تسخیر چاتگام معین شود
او نیز با رفقا [illegible] بدان کرده ملحق گردد و چون [illegible] که در چاتگام سکونت گزیده
با زمینداران رخنگ موافقت داشتند از مقدمات ضروریه مطلب و بصواب دید امید خان
مبنی بر لطایف مواعید با آن گروه [illegible] فرنگیان که در بندرهای ولایت بنگاله تمکن داشتند حواله
نموده که با [illegible] های خود نزد آنها [illegible] فرستند اتفاقا چند از ان [illegible] کرام [illegible] نام [illegible] از
مشاهیر [illegible] زمیندار رخنگ [illegible] خویش [illegible] برسم [illegible]
بطرف [illegible] در آمد و او [illegible] زمیندار مذکور ارسال داشت

[illegible]

بر داشته بجنگل فرار نمود و بسیاری از مردم آن تیغ سطوت دلاوران شهامت کیش بقتل رسیدند
و از بهادران نصرت شعار نیز چندی جان نثار و بار زخمدار گردیدند و در بین اثنا خبر رسید
که برخی از نواره مقهوران رخنگ نمودار شد چون ابوالحسن آنقدر کسی نبود که گرداگرد
جزیره گذارد و با جوقه دیگر همت بر مقابله و مدافعه رخنگیان گمارد با محمد بیگ اباکش باره
بدم بحکم دلاوران زندانی شد چون مقاهیر رخنگ صلاح در جنگ ندیده نواره خود پیگرد کشیدند
ابوالحسن نیز بار بر مصلحت متعرض پیکار آنها نگشته بتهانه نواکهالی آمد امیرالامرا بعد از آگاهی
برین مقدمه ابن حسین داروغه نواره و جمال خان دلزاک و میر انداز خان و قزاق خان و محمد بیگ
اباکش و گروهی دیگر از منصبداران و یکهزار و پانصد کس از اهل توپخانه و چهار صد سوار از تابینان
خود با نواره تازه بمدد ابوالحسن که سیر روی آب معبر بود تعیین نمود که ابوالحسن را با رفقا از
خود دستم ساخته بتسخیر جزیره سوندیپ پردازند و عرصه آن سرزمین بالکلیه از خار وجود
دلاور تیره اختر بپردازند چون ابن حسین با همراهان بنواکهالی که محاذی سوندیپ است رسید باتفاق
صلاح اندیشی خود با محمد بیگ اباکش و نواره منصور بجهت سد راه مقهوران رخنگ بکهال توقف
گزیند ابوالحسن با سپاه امیرالامرا از منید اواسط جمادی الاخره این سال بسوی سوندیپ مذکور
رفته بمکان که از آنجا بکارزار ... در یار زور جهد و کوشش قلعه چند که از منید ... در کنار
دریا ساخته بود بدست آورده بر چالهای بیست کس از اتباع دلاور بدلالت ... دلاوران

[illegible] آن [illegible] بود مقرر ساخت که آن به بندر [illegible] طهماسب [illegible] بهادر [illegible]

اردو [illegible] وصول کرمان و آذوقه [illegible] مذکور رسد و بوده باشد و از آنجا که [illegible]

[illegible] اظهار اطاعت [illegible] کار خویش [illegible]

[illegible] ابوالحسن نوشت که آن تیره بخت [illegible] اگر [illegible]

از روی کار [illegible] تکلیف [illegible] نماید [illegible]

[illegible] رفت و [illegible] ابوالحسن [illegible]

[illegible] ابوالحسن بآنجا رفته [illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] آن تیره بخت [illegible]

[illegible] ابوالحسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن از انجم شقاوت بپیوند سکنه و رعایا استمداد رسید و تا بالکلیه قطع مواد فساد آن کرده بنهاد

از این یوم در صورت بند دهمت گرشاسپ ولایت رخنک نسبت بتحت تسخیر جایگاه کرد کلمه فتح

آن که گونه آن و تصرف در آن موجب سد طریق جرات و دست اندازی آن کرده بولایت بنگاله

وجهه قصد ساخته در سامان اسباب اینعزیمت خبر از کوشش ها بدبار ان امیر الامرا که همت بتمشیت

اینمهم بر میان عبودیت بسته سرانجام مقدمات اینمطلب پرداخت و چون تهانه نواکهالی که آن طرف

تهانه سنگرام که و بهلوه و جکدیه نزدیک بدریای شور واقعست منتهای تهانهای پادشاهی و از

آنجا کیفیت و کمیت نواره آن تیره بختان بدر آمدن هنگام ذهاب و ایاب معلوم میشود از جهت در عهد

صوبه داری ابراهیم خان فتح جنگ نواره جمعی از جنود قاهره بمحافظت آن قیام داشتند بهدایت امیر

الامرا باتفاق آرای اخلاص پیرای استحکام تهانه مذکور از ضروریات اینمطلب شمرده اوایل صفر سال

نصرت مآل سعید نام افغانی از نوکران خود را با پانصد پیاده تیرانداز و تفنگچی سرکار آن تعیین نموده

در جریان نواره پادشاهی با جمعی دیگر بامداد و اعانت او مقرر ساخت و باستحکام تهانه سنگرام که

که اکنون بعالمگیر نگر و محل جدا شدن آب اینهاست که [illegible] ذیل مکهنه آب بر [illegible]

فوجدار بندر هوگلی را با پانصد برق انداز و تیرانداز و یکهزار پیاده بندوقچی تهانه داری آنجا [illegible]

پنجصد و بیست توپ از خرد و کلان با لوازم آن بدانجا فرستاد و محمد بیک اباکش را ابوالحسن [illegible]

داران خود را با نواره که در سرپور تا عالمگیر نگر بست و یک کروه مسافت [illegible] آن [illegible]

آن قلاع و تهانهای محکم ساخته شده بتعیین مردم کار استواری دارد همواره جمعی با نواره بادشاهی
[illegible] دریا سیر نموده از دست برد آنها باخبر می باشند لیکن از آنجا که افواج [illegible] آب [illegible] در برات حرب
و پیکار روی آب از کثرت نواره دولت و مهارت ملکه و مهارت عظیم [illegible] جنگ آنها [illegible]
توپخانه و متانت و استحکام و زینت تمام نواره بنگاله دارد با کلیه راه تجارت آن دیوخصلتان بر دو
مسدود بود در حوالی اکثر اوقات [illegible] فرصت می بودند هرگاه فرار می یافتند دست تعرض و تطاول سکنه
در هر جا [illegible] ساحل دراز کرده اموال و اشیای آنها را عرضه انتهاب میساختند و انها هندو و مسلمان از مرد و زن چنانکه
میسر بود بقید اسیری آوردند و بعضی اوقات بتغلب و استیلا تمام آمده نهایت خلل در حوالی ولایت بادشاهی
میرسانیدند چنانکه در براتی از منه نزدیک جهانگیرنگر رسیده [illegible] و نهب [illegible] بود [illegible]
انبوه خلق کثیر از صغیر و کبیر اسیر ساخته از آنجا که همواره همت [illegible] نصرت این [illegible]
[illegible] بلاد و عباد و قلع مواد شر و فساد [illegible] نهاده است چندی قبل از این که [illegible] تسخیر
آن قلاع و [illegible] از [illegible] آنها بر حد ولایت بادشاهی از [illegible] بنگاله [illegible]
کرد [illegible] از موقف عظمت و جلال [illegible] زبده امرای عظام امیر الامرا سپهدار [illegible] سرحد [illegible]
در [illegible] ولایت و استحکام قلاع و تهانهای که [illegible] افواج [illegible] واقع [illegible]
شروع [illegible] باشد و قلاع تازه و تهانهای جدید در هر جا مناسب داند احداث کرده
[illegible] آن [illegible] ولایت بادشاهی مسدود [illegible]

فردوس آشیانی پرتو قدوم گسترده رسم طواف و زیارت بجای آوردند و بفاتحه و دعا و طلب رحمت
و غفران بروح مطهر والدین گرامی شریفش را سرور و راحت ارزانی داشتند و دل حق منزل را تأثر رقت
عظیم دست داده از دیدهٔ اشکبار گوهر سرشک بسیار نثار آن دو مرقد مغفرت انوار فرمودند و دوازده
هزار روپیه بخدمه و مجاورین آن مزار فیض آثار عطا کرده نماز ظهر در مسجد روضه مکرمه ادا نمودند و حوالی
از تقدیم این مراتب پرداخته قرین سعادت مراجعت کردند پس از یکروز به شرف قدوم اشرف زینت بخش
قلعهٔ مبارکه گشته شبستان حرم سرا را بانوار طلعت مهر فروغ برافروختند و بانخلهٔ کریمه ریاض حشمت
ثمرهٔ طیبهٔ نهال ابهت ملکهٔ تقدس نقاب خورشید احتجاب بیگم صاحب ملاقات نموده مراسم پرسش
دلجویی بتقدیم رسانیدند و بانواع ملاطفت و ملایمت خاطر شریف ایشان را تسلی بخشیدند و تمامی
با جمیع مختصات سرادق عزت لوازم تلطف و مهربانی بجای آوردند و از نفایس امتعه و تبرکات نفیسه
بهر یک مکرمت کرده مجموع را از لباس کدورت برآوردند و دو پاس از روز گذشته مراجعت فرمودند
و پس از دو روز دوم بار بقلعهٔ مبارکه شرف قدوم بخشیده آن ملکهٔ قدسی خصال را بفیض حضور پرنور
مسرور گردانیدند و اشارهٔ معلی صادر شد که جمیع امرا و ارباب مدارج و بندهای آستان سلطنت مدار بدرگاه
رفته بخدمت آن ملکهٔ قدسیه نقاب کورنش رسانیدند و نذرها بگذرانند و خواجه سرایان عمده
سلطنت بموجب حکم لازم الامتثال بعتبهٔ شبستان اقبال حاضر آمده کورنش رسانیدند و از سرکار
آن برگزیدهٔ درگاه الهی بموجب عزت و اختیار بجمیع امرا تا هزاری خلعت با خنجر مرصع و بعضی چند زرنگار

مذکور حضرت شاهنشاهی با فر آلهی عظمت شکوه جهانبانی از قلعه مبارک بر سوار سفینه اقبال گشته

روز توجه بحضر آباد آوردند و از روز در عمارات فیض بنیاد آن نزول سعادت نموده روز

دیگر از آنجا نهضت فرمودند و متوجه گرازراه کنار دریای جون که در سر منزل باغ نور منزل آنجا

و عمارات عالی دلنشین بجهت جلوگاه والا ساخته شده بود مسافت فرمایند و غرض از مجاز اقدس

آن بود که بعد از وصول مستقر خلافت تا از مراسم تعزیه و تسلیه مخدرات تتق عصمت و احتجاب

نپردازند در قلعه مبارک اقامت نکنند اشاره بندگان پرستکاران پیشگاه سلطنت بهادر که

منزل پیشکش برای از نزول اشرف زینت و صفا بخشند و در مرحله دوم امیرخان

صوبه دار کابل را بعطای خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا و جمدهر با علاقه مروارید نواخته

رخصت معاودت بدار الملک کابل نمودند و در منزل ششم هوشدار خان صوبه دار اکبرآباد

که باستقبال موکب جلال نموده بود بعز ملازمت [illegible] گشت و روز دیگر عبد النبی خان

فوجدار متهرا احراز سعادت زمین بوس دریافت و بجمله رعایا بحالیات کوچ بر کوچ قطع مراحل

نموده بیستم ماه مذکور مطابق هفتم [illegible] که ساعت دخول مستقر خلافت بود حضرت شاهنشاهی

از موضع جهادرپور بر کشتی نشسته از راه دریا متوجه شهر که اسمش اکبرآباد گردیدند

و بعد از وصول بمرکز سلطنت منزل دارا شکوه که بجهت نزول اشرف قرار یافته بود ساحت آن

را بفر ورود بخشیدند و روز دیگر بروضه منوره حضرت علیین مکانی

صبح سفید پوش شدند و تمام امرا و مدار و ارکان دولت پایدار لباس کدورت پوشیدند
و حکم اشرف بصدور پیوست که در السنه و افواه و رقایم و مناشیر نام نامی آن بادشاه خلد آرامگاه
بحضرت فردوس آشیانی مذکور و مرقوم گردد و بر زبان حق ترجمان گذشت که همگی آرزوی دل و تمنای خاطر
آن بود که هنگام سنوح این قضیه حاضر باشیم و دیده بدیدار بازپسین آنحضرت نورآگین ساخته تکفل
لوازم این امر ناگزیر بجا آورده سعادت اندوز گردیم چون باقتضای تقدیر این تمنا بحصول نپیوست اکنون
تدارک آن بدین توان نمود که فسخ عزیمت اکبرآباد نکرده بدار الخلافت شتابیم و در زیارت مرقد منور
و مضجع مطهر آنحضرت تبرک جسته و گرامی همشیره تقدس نقاب ستر احتجاب بیگم صاحب و دیگر گرامیان
این مصیبت را تسلیه و دلجوئی نموده از لباس کدورت برآریم و بنابر تصمیم این عزیمت چهارم شعبان مطابق
بیست و دوم بهمن پادشاهزادهای والاقدر با پیشخانه همایون سرادقات اقبال بیرون زده در خضرآباد
باغ حشمت و جلال را فرخنده و درین روز امیرخان پیشکشی مشتمل بر یکصد اسب عراقی و ترکی و نوادر
جواهر و مرصع آلات و نفایس اقمشه و امتعه بنظر انور رسانید بلده نهم ماه مذکور مطابق بیست و ششم
بهمن که ساعت نهضت الویه ظفرطراز بود دانشمندخان بصوبه داری و حراست قلعه مبارکه دار الخلافه
تعیین و باقیه بعنایت خلعت خاصه و اسب سربلند شد و چون بامساعدت ایام [illegible] رودی
[illegible] بود قرار یافت که مخدرات سراپردۀ عصمت و احتشام و محتجبات تتق عزت و احترام
محمل آرای سفر همراهی گشته در شکوه سلطنت باشند و بسبیل انقضای دوازده کروهی از رودبار

بجناح سرعت طی آن مسافت نموده اول روز که آن پادشاه خلد مکان مدفون گردیده بود بشهر رسیدند
و روز دیگر بقلعه مبارکه رفته مراسم پرسش و تعزیه با ملکه قدسی سیرت قدوسی نژاد بیگم صاحب
و دیگر پردگیان آستان دولت بجای آوردند و حسب الامر اعلی وظایف خیرات و مبرات و ختمات قرآن
بتقدیم رسانیدند و مکرر مجلس مولود پاکی که رای ملک آرای خلافت مدار و خواتین عالی مقدار در خور سزاوار
باشد منعقد ساخته باتفاق اهل استحقاق باطعام صلحا و علما روح مقدس آنحضرت را سرور و راحت
بخشیدند و سید محمد و [illegible] قربان از زمره مشایخ و ارباب فضل و اصحاب تقوی اکرام بسیار بجای
آوردند و چون آخر روز بیست و ششم ماه مذکور که در شب آن انقضای این سانحه کشید منهیان
از مستقر الخلافه بمعسکر جاه و جلال رسیده خبر وقوع این سانحه و حسنت [illegible] رسانیدند از استماع
این واقعه هایله خاطر مقدس حضرت شهنشاهی قرین هزاران غصه و الم و رهین [illegible] آزار و تحسر و
افسوس گشته سیل اختیار قطرات عبرات بر وجنات همایون فرو باریدند و با وجود ثبات و تحمل
خسروانه و شکوه وقار سلیمانی دست گاه صبر و حوصله جهانبانی از [illegible] و [illegible] اعلامات
کمال آثار [illegible] که هرگز از حلول هیچ سانحه دلخراش از آنحضرت [illegible] گشته بود ظاهر
شد و چندان سیل سرشک از جهان بین آن خدیو جهان روان گردید که مقربان بارگاه
و محرمان حریم سلطنت را از تزلزل دریای طاقت اندوه درافتاده این حادثه آنحضرت
[illegible] ارجمند و [illegible] قدر و جمیع ثمرات ریاض عفت و مقدسات تتق عصمت ماندند

و سید محمد و قاضی قربان و سایر صلحا و اتقیا بر جنازه آن مغفور انوار مغفرت نماز گذاردند و نعش مطهر را

بدرون گنبد برده بجوار رحمت ایزدی سپردند اللهم کما وفقته لقطع العلایق الشر والفساد وقلع

اصول البغی والعناد و هدم بنیان الجور والطغیان و نصب آیات العدل والاحسان و اعلاء

اعلام الدین و ترویج الشرع المبین حتی بلغت دولته اعنان السماء و منقطع الفضاء و نورت بلوامع سلطنته

القاهره و سواطع معدلته الباهره اقطار الارض و اکنافها و ارجاء الدنیا و اطرافها اسکنه فی

اقصی درجات الخلد و اعلی علیین و احشره فی زمرة اهل الحق والصدق والتقی فی مقعد [illegible] و رقم

تحریر عالمی تاریخ رحلت مغفرت آیت آنحضرت را یکی از نکته سنجان شاه جهان وفات کرد یافته و راقم

این صحیفه اقبال آگاهی در سلک نظم کشیده. چون شاه جهان خدیو ملک ملکات برتافت

عزم عقبی از تخت حیات. جستم ز عقل سال تاریخش را. گفتا خرد شاه جهان کرد وفات

مدت زندگانی آن سریرآرای سلطنت جاودانی هفتاد و شش سال و سه ماه قمری و بیست و هفت روز

هفتاد و چهار سال شمسی سه روز کم و ایام فرمانروائی و حکمرانی آنحضرت سی و یک سال

و دو ماه قمری و بیست و سه روز و سی سال و چهار ماه شمسی و نه روز بود و بالجمله اگر

شبی که قضیه ارتحال آن مغفور بفضل و غفران ذوالجلال وقوع یافته بود [illegible] گفت [illegible] بر بوی

بیگم آباد درخشنده اختر برج حشمت فروزنده گوهر درج سلطنت پادشاهزاده والاقدر محمد معظم

که بموجب حکم اشرف بانتظام مستقر خلافت مرخص گشته بود بدر رسید و آن عالی نسب والا نسبه

کس فرستادند که آمده بامر تجهیز و تکفین بپردازند و در پاس شب که آنها حاضر شدند بخدمت سید [illegible]
از سادات [illegible] با آنکه هیچگاه از آن حضرت موقوف نوبت نشده بود تمام نموده مبلغی خطیر برای
قضای صوم و صلوات مقرر ساختند و پس از آن در برج مثمن که طایر روح پرفتوح آن حضرت در آن مکان
[illegible] رسیده بود بامر نواب عالیه بار یافتند و نعش مقدس را بایوانی که نزدیک برج مذکور است
نقل کرده با مراسم شرع مبین و سنت رسول امین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین بآداب
از غسل
مراسم غسل پرداختند و بعد از تقدیم وظایف تجهیز و تکفین جسد نورانی را در صندوق
گذاشتند و دروازهای نشیب برج مذکور را که مسدود بود کشوده نعش مطهر را [illegible]
از قلعه برآوردند و از دروازه شیر حاجی که محاذی آن دروازه بود گذرانیده بیرون حصار بردند
و [illegible] خان صوبه دار با جمیع بندهای بادشاهی [illegible] صبح [illegible]
و تابوت رحمت نثار [illegible] پروردگار را از آب گذرانیده بروضه منوره که [illegible]
معمار همت ارجمند آنحضرت است و مرقد منور نواب ثریا جناب خورشید احتجاب قدسی نقاب
رابعه اطوار آسیه آثار بیگم بیگمان ممتاز زمانی نور بانوی عالم [illegible]
جهان [illegible] مطهرات [illegible] ملکه ملکی خصال مالکه قدسی مثال [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] انظار مغفرت ربانی بلقیس دوم مریم ثانی مهد علیا ممتاز
[illegible] قدسی [illegible] طاب ثراها [illegible] سپردند

زود روح پرفتوح آنحضرت سرافراز از غبار ناسوتی بال و پر افشانده بهوای سیر حدیقهٔ قدس
و گلگشت سرابستان جنان طیران نمود و در نشیمن خلد و نزهتگاه فردوس جای گرفته با طیور طوبی
سدره نشینان جنت هم آواز شد از وقوع این حادثهٔ کبری دوران لباس کبود در بر کرد
و گردون غبار حسرت بر سر ریخت قدسیان صوامع افلاک با مقیمان ساحت خاک در الم این درد جگرسوز
سهیم گشته جیب جامهٔ جان چاک کردند و روشنان سپهر اعلی و ساکنان چرخ ذوالعزم
بر سر این قضیهٔ هولناک آهنگ خطهٔ خاک کردند خرد و بزرگ را خاطر دستخوش اندوه و تحسر گشت
و وضیع و شریف را تاب سوز ملال و تاثر دیدهٔ نم و سوگواری دگرگون شد صنوبری ارم
دریغا از آن گوهر بی بها ،، که آخر بخود بی صدف کرد جا ،، برفت آن شکوه جهان دریغ ،،
از آن زینت افزای عالم دریغ ،، اگرچه گذشتند شاهان بسی ،، دل آگاه نگذشت زینسان کسی ،،
ازین بزم بستان چه هشیار رفت ،، بخواب عدم بخت بیدار رفت ،، روانست یاد از
آن کهنه دیر ،، روانش بود تازه از ذکر خیر ،، بالجمله بعد از سنوح این واقعهٔ ملالت اثر حسب
اشارهٔ نواب قدسی نقاب حضرت تحجبات ملکهٔ جهان بیگم صاحب رعد انداز خان قلعه دار خواجه
[illegible] [illegible] غسلخانه حاضر آمدند که هر یک دروازه‌های قلعه گشوده با حضار سید محمد تقی نجفی که بفضل
و تقوی با شرف سیادت فراهم دارد و در ایام ازدواج اعلیحضرت خلد آرامگاه بمنصب
سعادت ابدی و شرف خدمت آنحضرت بوده و قاضی قربان که ترتیل قضای مستقر الخلافه با تعلق داشت

بر پیکر مقدس غالب شد امراض مختلفه و عوارض متضاده که معالجه یکی سبب ازدیاد دیگری میشد

حادث گشته از کمال اختلال قوی رعشه و اختلاج عظیم در اعضا بهم رسید و روز بروز قوت

بدن در کاهش و استیلای مرض در افزایش بود و بر تدبیرات اطبا و استعمال ادویه و تناول

اشربه و اغذیه اثری مترتب نمیگشت و بهیچ وجه صورت صحت و بهبود در آیینه حال

چهره نمینمود تا آنکه اوایل شب دوشنبه بیست و ششم رجب شدت مرض بمرتبه کشید

آثار تغییر حال و علامات تزلزل بحال ظاهر شد و آنحضرت منیر در توفیق و قوت ایمان در آن حالت

روی دل بجناب کبریا آورده خاطر از غیر حق پرداختند و نخست شکر جلایل نعمتهای نامتناهی

الهی که بمحض کرامت و فضل نامتناهی بآنحضرت عطا شده بود بابلغ وجهی ادا فرموده و از صمیم قلب

مقدس اظهار تسلیم و رضا بقضای ایزدی و تقدیر آسمانی که غنی و فقیر و امیر و وزیر را از آن

چاره و گریز نیست نموده مکرر کلمه طیبه توحید از روی کمال شعور و آگاهی بر زبان حق بیان

جاری ساختند و در خلال این حال پرده‌گزین تتق عظمت و احترام صدرنشین مشکوی ابهت

و احتشام زبده مخدرات زمان ملکه جهان بیگم صاحب و چندی از بزرگان حریم عفت و ستر

بارگاه سلطنت که شرف اندوز حضور بودند از ناله و زاری و جزع و بیقراری [illegible] نموده

و شرایف وصایا و جلایل نصایح که سرمایه سعادات جاوید تواند بود بجای [illegible]

نصیحت [illegible] خاطر [illegible] آن بیقراران را در مصیبت [illegible]

مراسم احتیاط مقرر نمودند که همین بارده نهال دولت و کامکاری بهمین ثمره شگرف خجسته [illegible] بادشاهزاده

ارجمند کامکار محمد معظم برجناح سرعت و استعجال بستر اکبرآباد شتافته بار رسیده رایات جلالت [illegible]

خدمت اکسیر خاصیت حضرت اعلی [illegible] مذکور آنجا به تقدیر والا اعتبار را بعطای خلعت خاص و یکعقد مروارید

نوازش فرموده رخصت [illegible] و درین تاریخ امیرخان صوبه‌دار کابل که بموجب فرمان طلب حضور لامع النور

بود و مکرمخان صوبه‌دار اوده که از آن خدمت معزول شده بود بدولت زمین بوس دریافته بعطای خلعت

مباهی شدند رحلت مغفرت آیت مورد [illegible]

ثانی [illegible] کرد در رحمت جاوید ان است

در حضور دانا است خردمندان نیست جائی که بجائی رسیدن باشند چندانکه در رنگ [illegible] است

بیداردلان هوشمند و خردپروران حقیقت پیوند که واقفان اسرار دانش و بینش و کار آگهان کارخانه

آفرینش اند بیقین دانند که این ویرانه دیرپست بنیاد که هر خرابه معمور نما که روزی چند [illegible] مسافرخانه است

چادرهای جائی قامت جانان پاک و بسیط این کره ناپاک نتواند بود بلکه زهرستانست بر رهگذر وادی

غیبه که بهوای تجرد [illegible] ارواح قدسی برونق تقدیر قادر ذوالجلال بعزم تحصیل معرفت کمال از دنیای آباد

کشور قدس و دارالملک اقلیم جبروت در اهتزاز آیند و بصلاح حکمت ربانی بر مراکب قوالب [illegible] جمع [illegible]

پیمایی [illegible] گشته آهنگ سیر صحرا آرائی شهود و میل وادی ظهور و نمود نمایند بعد از قطع مراحل بادیه

و مدت [illegible] کامل رسیده برسم سائران [illegible] انداز نزول ضرورت [illegible]

باورنگ آباد آمده از آنجا روانه درگاه خلایق پناه شد از بروز ملال از آنکه از تبدیل وقایع نگاران مستقر الخلافه اکبرآباد بود

بوضوح پیوست که حضرت اعلی را که در آن مرکز اهبت حشمت بر مسند معاینت تکیه می زدند در روز بیست از شوال صورت نشاط گرفته

تا غایت بجمعیت خاطر و فراغبال اوقات فرخنده ساعات بعبادات و پرسش ایزد بیهمال و تدارک کارهای اخروی مصروف داشتند

دوشنبه دوازدهم رجب بعارضه حبس البول اطاری شده شدت آن الم تا صبح باقی بود از ورود این خبر کلفت اثر خاطر مقدس

حضرت شاهنشاهی قرین اندوه و ملال گشته سرور محفل اقبال منغص گردید و بالطاف که بر عادت اند در خدمت آنحضرت بودند تا

آنها حکیم مومنای شیرازی را که بحدس و حذاقت موصوف است و از قدیم الایام بمراج آنحضرت آشنا و مورد اعتماد

و مشمول التفات و عنایت بود باکیدات که در ازاله آن عارضه جهد و کوشش بلیغ بکار برده بحالی احوال موجود از روز

عارضه دقیقه نامرعی نماند و پس از آن اجابت مراد ظاهر گردید کم تام روز دوشنبه و شب دیگر نیز در شدت آن عارضه تفاوتی

بهم رسیده و اوایل روز دیگر اگرچه بدستور سابق بحالی گرایید کار رفته رفته از آن عارضه پدید آمده بود لیکن دیگر عوارض

حادث شده و لینت در طبع بهم رسیده و رفته رفته آن حالت در تزاید است از آنجا که کیفیت سن و ضعف شیب

قرینه واضح بود بر این که با وجود اشتداد و استداد این عوارض الام شمع حیات مبارک آنحضرت از صرصر اجل

مصون نتواند بود و اطبا نیز بحال او سخط وا آمده اظهار یاس از بهبود کرده بودند تا هفت روز از این خبر محنت اثر آن

شد که آن روز به بیست مستقر الخلافه اکبرآباد از خته درجنت و قیقه فیض العافیت بیرامن آنحضرت در باب تمه استحکام

قضیه تا که از آنجا شرف حضور داشته باشند و بکاربردازان سرکار سلطنت اشاره سامی صادر گردید که روز دو شنبه

امور متنفیده در جمع ضروریات احتیاط بکار برند و چون سرانجام کار اتمام تجهیز و تکفین بیار ...

در [illegible] کان از تقدیم مراتب و ترویج مراسمی که بدان مامور بودند پرداختند [illegible] آنها را
باحترام و اکرام تمام رخصت انصراف داد و عریضه مشتمل بر وظایف عجز و بندگی و قواعد اطاعت
و سرافکندگی و التزام اینکه من بعد همواره بر جاده قویم عبودیت [illegible] ثابت قدم بوده
از امتثال احکام و اوامر پادشاهی سر نتابد و ترویج خطبه و سکه مبارک و اشاعت آثار شعار
اسلامی را استدامت نماید با کلید طلائی که اشاره بسپردن آن ولایت باشد و یکهزار اشرفی و چهار هزار
روپیه مسکوک بسکه همایون و پیشکشی از تحف و رغایب آن دیار مصحوب آنها بدرگاه سپهر مدار فرستاد
طول ولایت مذکور زیاده بر شش ماهه راه است و عرض آن در برخی مواضع دو ماهه و بعضی جاها
یکماهه مغرب رویه آن کشمیر و [illegible] و [illegible] و بهار و بنگاله منتهی میشود و مشرق رویه [illegible]
و خطا میرسد و شمال رویه تبت خرد و کاشغر و تمام متعلقات است و جنوب رویه بدشت قبچاق
پیوسته زمیندار آنجا دوازده هزار سوار و پیاده بسیار دارد و اکثر نوکران از قوم [illegible] اند
بالجمله چون یازدهم جمادی الآخره از عرضه داشت سیفخان که درین مطلب سعی و تدبیر درست
بکار برده بود حقیقت این مقدمه بر خاطر ملکوت ناظر پرتو ظهور افکند خلعت پادشاهانه او را با نعامات
خلعت [illegible] از اصل و اضافه [illegible] منصب سربلند گردانیدند و مرادخان زمیندار تبت خرد را که در آن مهم [illegible]
از روی [illegible] پیوسته بود [illegible] خلعت [illegible] درین ایام بهار [illegible] جگت سنگه و جعفرخان [illegible]
امین خان و [illegible] خان و دانشمند خان و دیگر امرای حضور بعطای خلعت [illegible] نوازش یافتند و بعضی امرا

نامی و القاب سامی مزین سازد زمینداری ولایت مذکور بر تسلیم خواهد بود و الا افواج جهانگیر بتسخیر
آن ولایت و استیصال اهل کفر و غوایت متعین خواهند شد و گرد دمار از روزگار او و اتباعش خواهند
انگیخت و زر مال محصول را از وسیعخان صوبه دار کشمیر فرستاده امر نمودند که از اعیان ملک از
بندهای پادشاهی نزد زمیندار ضلالت شعار فرستد و در صورتیکه امتثال حکم اشرف نماید متعرض
احوالش نگردد و بر تقدیر ابا و امتناع تا کشمیر بر سر ولایت او رفته فضیلت غزا و جهاد با
آن نابکار ربذه بها داند و وزرخان مذکور آن منشور لامع النور را مصحوب محمد شفیع نام ماهر الالی
بدانجا دو رسید مرزبان مذکور از مصلحت بینی و صلاح اندیشی باقدام خشوع و ابتهال پیشواز کرده
استقبال مثال لازم الامتثال نموده آن منشور عزت و شرف را بر فرق مباهات نهاد و آداب تسلیمات
بجای آورده اظهار اطاعت و عبودیت کرد و روز دیگر که جمعه بود با اتباع خویش بجهت خواندن
خطبه برآمده در مکان مساجد که خلقی کثیر آنجا فراهم آمده بودند خطبه بنام نامی و القاب سامی شهنشاه
[illegible] بر سر آنرا خوانده و چون خطیب زبان بنام والای خلیفه جهان
گوهر آمود [illegible] زر بسیار نثار نمود و بعد از تقدیم مراسم خطبه در سر زمین مناره [illegible]
[illegible] و [illegible] بسیار سکه [illegible] تحت بخشیده بمحمد شفیع و رفقای او و مراسم اعزاز
و شکر [illegible] بجای آورد [illegible] احمد مختار صلوات الله علیه
[illegible] رورگار

رخصت حرا از این دولت رجز یافته بود مکنون خاطر خویش را جهت سکنه اظهار نموده انهی [illegible]

کیفیت این معنی را به پیشگاه خلافت عرضه داشت و فرمان مکرمت عنوان طلب بنام شاه [illegible] عزت

صدور یافته با خلعت فاخره و جیغه مرصع برای سرافرازی او مرسل گشت و عاطفت بادشاهانه

او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایه افتخار بخشید [illegible]

بفروغ انوار اسلام [illegible]

[illegible] جبال سواتی از سند و ایام ساحت آن ولایت ظلمت آمود کفر و غوایت بود و هرگز پرتو

نور ایمان بدان سرزمین نتافته آثار دین مبین و شعار ملت متین در آنجا رواج نداشت و مردمان

و سکنه آن ناحیت پیوسته روزگار بجهالت ضلالت و بت پرستی گذرانیده هرگز تلفظ بتکبیر و تهلیل

بگوش باطل نیوش آنها نرسیده بود و هیچگاه سر بربقه اطاعت و فرمانبرداری فرمانروایان اسلام

فرود نیاورده بودند لاجرم رای عالم آرای گیتی خدیو حق پرست حق اقتضا نمود که سرگروه

آن قوم جهالت کیش تهدید و وعید و انذار شدید بتکلیف اطاعت اسلام نماید تا آثار مسلمانی در آن مرز

و بوم پدید آمده بتدریج شهور و اعوام سمت شیوع و قوت گیرد و لهذا دنبال آن کفرستان را که در باطل

پرستی و ضلالت برتری خلیع العذار بودند بهوای استبداد در خودسری از سر بیرون زود و فرمان

عنوان بنام ملک آن محال زمیندار آنجا بدین مضمون صادر شد که اگر مطیع اسلام گشته آثار حق پرستی

و معالم مسلمانی در ولایت خود رواج کند و حلقه اطاعت و بندگی در گوش کشیده خطبه و سکه بنام

هشتاد و شش قطعه از جواهر مرصع آلات نظر اقدس درآورده بقبول آن ناصیه

[illegible] زنجیر فیل و سه هزار اشرفی از جانب امیر الامرا صوبه دار بنگاله بمحل عرض رسید

فیل نظر انور درآورده و چندی دیگر از امرا در حضور [illegible] پیشکشها گذرانیدند و

دولت [illegible] از سرمایه نشاط و کامرانی و سرمایه انبساط [illegible] بود در این

لشکر ظفر اثر دکن که بسرداری راجه جی سنگه بعد از کفایت مهم سیوا [illegible] ولایت

بود بعرض مقدس رسید که عادل خان بملاحظه سوابق جرایم و تقصیرات خویش از کرده

گشته و بعد [illegible] قهر و انتقام [illegible] فیروزی اعتصام مغلوب خوف و هراس شده ملا

که از ارکان دولت و مدار مهام حکومت او بود و بجوهر عقل و رای و سمت فضیلت

از امرا [illegible] بسمت امتیاز داشت چنانچه قبل از این در طی سوانح [illegible] احوال مذکور گشته

بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم [illegible] و اعتذار و تجدید مراتب [illegible] از نزد راجه

فرستاده است و مصحوب او دو زنجیر فیل و برخی جواهر مرصع آلات برای راجه ارسال داشته

مقام خشوع و ابتهال است [illegible] ملا احمد را از صواب اندیشی و خردمندی [illegible] بود که آرزوی

بوظیفه خدمت این آستان فلک نشان [illegible] بر ضمیر مصلحت دان [illegible] همواره [illegible]

میخواست که [illegible] در سلک بندهای درگاه جهان پناه انتظام [illegible]

شرف و مباهات اندوزد در این وقت که حصول [illegible] آرزوی او را [illegible] توفیقی روی داده

به مهاراجه جسونت سنگه و جعفر خان هر یک بعطای خلعت خاص و دو سر اسپ از طویله خاصه یکی با زین طلا

و دیگری با ساز مطلا و محمد امین خان پسر [illegible] و مرتضی خان هر کدام بمرحمت اسپ سربلندی یافت و [illegible] حقیقت

حسن خدمت و جانفشانی داود خان که در سلک همراهان راجه جی سنگه بود از وقایع لشکر منصور

دکن بموقف عرض مقدس رسیده بود بعنایت بادشاهانه یکهزار سوار از تابینان او را دو اسپه سه اسپه مقرر

فرمود که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و کنور

رام سنگه بعطای یک عقد مروارید و میر خان [illegible] باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری [illegible] سه هزار

سوار و برتهی سنگه ولد مهاراجه بعنایت جمدهر مرصع با علاقه مروارید و [illegible] بمرحمت ماده فیل

و ادهم سنگه [illegible] مفتخر و مباهی گشتند و فرخ فال ولد [illegible] آصفخان مغفور که در سلک کورنشیان

بود بعنایت خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه نوازش یافته بمستقر الخلافه اکبرآباد که در آنجا تمکن گزیده

بود رخصت شد و قاسم آقا فرستاده حسین پاشای حاکم بصره بعنایت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و انعام

دوازده هزار روپیه سرافراز گشته رخصت انصراف یافت بسیاری از امرا و نامداران بندهای عقیدت گزار

باضافه مناصب و از [illegible] مورد مکرمت گشتند و جمعی کثیر بعطای اسپ و [illegible] از خلعت و جیغه و خنجر

و شمشیر و اسپ و فیل کامیاب سعادت گردیدند و از خزانه احسان بادشاهانه بیست و پنجهزار روپیه

بخدمت ارباب استعداد و [illegible] مرحمت پنجهزار روپیه بزمره نغمه سنجان و سرود سرایان عطا شد

و درین جشن عالم افروز فروغ دیده حشمت و اقبال بادشاهزاده ارجمند فرخنده خصال محمد اعظم

قیام داشت بدیوانی بیوتات سرمایه مباهات اندوخت و خواجه عابد ... بخدمت ... گشت

و شغل احتساب بخواجه زاهد خلف قاضی اسلم مرحوم که بسمت نیکی ... موسوم ... نفس ...

... سربلند خان که بموجب ... از دکن رسیده بود ... از دولت ... آن ... نمود ...

مبارک شنبه درین اوقات قدسی برکات ... بتفویض ... بود ...

... و آرامش ... از انقاد مقصود ... امید ... بود ...

و زان ... آفتاب اوج خلافت ... عالمیان را ... ساید ... روز ...

هشت و پنجم ... مطابق ... آبان ... بر ... ساعت ... و انظار ... داشت

و نارگاه سلطنت ... آذین ... و آذین ... یافته بود در ... غسلخانه

مبارک ... از ... گشته ... ساعت ... مسعود ... آمد ...

... از عمر ... شهنشاه دنیا و دین ... انجام رسیده ...

... جهان افروز ... حضرت ... بود ... از ...

... خاص و عام ... آراسته ... تخت و ...

... اقبال ... گشته بود ... آرام ...

... عظمت و جلال ... درین ... بخت ...

حشمت و کامگاری ... اعظم ... ملک ...

شمار رسنگر مقدم خدیو روزگار بجای آورده پیشکشی شایسته از جواهر زواهر مرصع آلات و دیگر
رغایب و نفایس در نظر قدسی اثر در آورد و بیست و ششم ماه مذکور که روز دسهره بود که عید هنود است
مهاراجه جسونت سنگه و کنور رامسنگه بعنایت خلعت قامت مباهات افراختند و رای سنگه ولد مهاراجه
بعطای خنجر مرصع نوازش یافت و جمع عبدالله خان والی کاشغر در سال گذشته چنانچه رقم زده کلک سوانح نگار
گشته صحیفه اخلاص با برخی از تحف ولایت خویش مصحوب میرحاجی فولاد بدرگاه سپهر بنیاد فرستاده اظهار
مراسم مخالصت و یکجهتی کرده بود و عاطفت خسروانه اقتضای آن نمود که نامه اورا جواب التفات آنکه
قدردانی و مهربانی صادر گشته مصحوب یکی از بندهای پایه سریر عظمت و جهانبانی ارسال یابد لاجرم درین ایام
خواجه اسحاق که از بندهای سنجیده و رزشناس بود بحجابت کاشغر معین شده مرحمت خلعت و شمشیر و کمر
و سپر با ساز مرصع و کمر خنجر و جمعدهر مرصع و انعام هشت هزار روپیه مباهی شده بدان صوب رخصت یافت
و همراه صحیفه عطوفت عنوان در جواب نامه خان مذکور با یک قبضه خنجر و یک قبضه شمشیر هر دو
مرصع بجواهر ثمینه و برخی دیگر از نفایس و رغایب مصحوب او ارسال گردید چهارم [illegible] بعرض اشرف رسید که
رحمت خان دیوان بیوتات بعارضه مرضی که او را طاری شده بود مرحله [illegible] پیمود و از [illegible] نگاران
ممالک مشرقیه معروض بارگاه جلال گردید که راجه بهروز زمیندار مونگیر را اجل طبیعی در رسید [illegible] شد
و در همین اوقات خواجه قادر که در رکاب نصرت مآب بشغل جلیل احتساب بدو مفوض بود جهان گذران را
بدرود نمود و پسرانش بعنایت خلعت نوازش یافتند و دیانت خان بخدمت داروغگی داغ

[illegible] از موقف جلال بر راجه سنگه [illegible] در گذشت [illegible] از [illegible] کسب [illegible] آنکه [illegible] معروف

اولیای دولت قاهره در آمده بود با افواج منصور بتاخت ولایت بیجاپور شتافته در تخریب توابع [illegible]

آن کوشیده سکانش در کیش کفر و جهالت و آئین بت پرستی و ضلالت اند جد و کوشش بکار برده [illegible]

قلعه بیجاپور رفته بمحاصره آن مقید نگشته آنقدر که ممکن و مقدور باشد ولایت مذکور را تاخته

هرجا از حدود مخالف اثر ظاهر شود صف آرای کارزار گشته گرد دمار از روزگار آنها برانگیزد

تا عادلخان نادان از گران خواب غفلت و بیخبری بیدار گردیده سرمایه هوشیاری و کار آگهی بدست آورد

و کیفیت این مهم نصرت پیرا از مبدا تا منتهی در ظل سوانح تمام سال جلوس اشرف سمت گزارش خواهد

هفدهم [illegible] از کومکیان دارالملک کابل که بموجب التماس به پیشگاه حضور آمده بود [illegible]

بر حسب خلعت [illegible] و [illegible] بر جا کرد [illegible] از [illegible] ماموره گشته

بعنایت خلعت و از [illegible] منصب سرافرازی یافت و در این ایام بمناسبت موسم برشکال بجا خلعت پادشاهانه

دریا نوال بادشاهزاده های ارجمند [illegible] و امرا را با مرا [illegible] خلعت بارانی [illegible] سرافراز

سیوا که رعیت [illegible] وکیفیت [illegible] گزارش یافت دگر بار [illegible]

مکر [illegible] و دستبرد [illegible] بر کنار دریای جون [illegible] عادلخان [illegible]

صورت [illegible] یافته بود [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] ساعی [illegible] حضور [illegible] معتمد آداب [illegible] امتیاز

بهمت در قمع و اهلاک او ساعی باشد از آنجا که حال مذکور را دیده عاقبت بین و عقل مصلحت گزین
نبود و کوکب بخت سرکشش از روی سعادت مستقبل نداشت قدر این نعمت نشناخت و ترک دعاطلبی و دولتخواهی باخته
مسالک کفران و ناسپاسی سپرد و صلاح کار و سود روزگار خود ندانسته از کج اندیشی و کوته نظری
بعادت دیگران بنابر معامله بر خدیعت و حیله در گذشت و اگرچه بظاهر جنس و اسباب دیگر بنابر امتثال
امر اعلی در دفع او ساعی است و برخی از لشکرهای خود به حدود ولایت آن مخذول تعیین نموده بود لیکن از جهت
که دفع آن بدنهاد و قلع ریشه فساد او را بالکلیه از مقدمات خرابی حال خویش اندیشیده صواب چنان
که آن مقهور میان عساکر منصور و اهل بیجاپور حایل باشد درین اوقات بنابر مصلحت کار خود با او نامه
و پیغام و عهود و مواثیق سلسله جنبان یکدیگر و موافقت گشته متفق و همداستان شده بود و نهانی در
مراتب امداد و اسعاد او کوشیده بتفویض اقطاعات و ارسال نقود و دیگر مایحتاج او را اعانت
میکرد و بدان تدبیر ناقص و اندیشه واهی قطب الملک را نیز برین داشته بود که نصرت و مدد
آن کافر فاجر نموده زرها بدو فرستد و با وجود این شنایع اعمال بنابر مراعات حفظ ظاهر همواره
عرایض مشتمل بر اظهار صدق عقیدت و رسوخ ارادت بدرگاه آسمان جاه میفرستاد و حال اختفای مراتب
بر مرآت خاطر مهر نظیر که پیوسته از صیقل الهام جلا پذیرفته است پرتو وضوح افکنده و بدلایل ظاهره
و براهین باهره ثبوت یافته بود و آن ناحق شناس نعمت مکرمت و افضال مستوجب تادیب و گوشمال
گردیده لاجرم درین هنگام که عساکر فیروزی اعتصام از کفایت مهم سیواجی شقاوت آثار بنده

[illegible] ... و بلیجه محمد

[illegible] ... یافته ... [illegible]

آن اثنا [illegible] ... کار بر [illegible] تنگ داشت و نزدیک بود که قلعه [illegible]

قلاع ... مذکور به تصرف درآید [illegible] ... از جانب [illegible]

[illegible] ... التزام [illegible]

و سایر [illegible] ... و دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] ... پادشاهانه [illegible]

[illegible] ... و انواع [illegible]

[illegible] ... انواع [illegible]

[illegible]

[illegible] ... و دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] ... انواع [illegible]

[illegible]

طلب احتشام و امرای عظام که یکی از آنها معظم خان بود دلوای توجه تسخیر بیجاپور را از خدمت نواب منصوب ساخته
نهضت فرموده بودند و بشرور اقبال کشورکشا حصن حصین بیدر و قلعه متین کلیان را قهراً و جبراً مفتوح
نزدیک بود که ساحت ولایت بیجاپور بالکلیه از غبار تصرف آن ناسزاواران بر پایت ارباب ... نمانده
بقبضه تملک اولیای دولت بی‌زوال درآید و در خلال الحال بنابر سنوح حوادث و وقایعی
که دران ایام روی نمود و از جهت کمال عجز و خشوعی که آن فرومایه گوهر اظهار کرد فسخ عزیمت
انهم نموده و منت جان و مال و ملک و ناموس بر وی نهاده عنان معاودت بخطه فیض بنیاد اورنگ
آباد تافتند المجهول النسب شکر این عطیه عظمی و موهبت کبری که فوق تصور و خیال و فراتر از اندازه
شناسایی و استیهال او بود تقبل دادن مبلغ یک کرور روپیه بر سبیل پیشکش نموده بود از آنکه موکب اقبال
از دکن بمسند خلافت انتهاض نموده سریر سلطنت و جهانبانی و اورنگ حشمت و کامرانی از جلوس همایون
والا پایه شد و عساکر گردون مآثر بتجهیز دفع فتنه دارا شکوه و چندی دیگر برفع شورش اکبری
شجاع و سایر ان بدیگر مهمات و سیاقها مشغول شد از انجا که تاخیر و تسویف در امور و کوتاه‌اندیشی
در ناعاقبت‌بینی و مکیدت و حیلتگری از خصایص احوال دکنیان رو به خصال است در ادای زر پیشکش
تعلل و تاخیر ورزیده در مدت بیست و لعل و لطایف معاذیر و حیل بسر گذرانید [illegible]
با همیون تاکید آن حضرت صدور یافت بهانهای بیجا و عذرهای ناروا تمهید کرده رسم اعتذار
نموده با وجود آنکه خبرهای وا از حکام ناصیه بیجاپور که بی شایستگی و ناهلیت [illegible] تقصیر

اختری کز سرمایهٔ دانش و دیده وری بی پیرایه است و خرد پروری کم مایه [illegible]
شیوهٔ زیادت و سروری بهمان تواند بود که بهره و حرمان نصیب افتد از اصل او را نقصان
نقصان فطرت و استعداد یا بسبب مرتبهٔ اصل و نژاد و جوهر والای بصیرت و سبب بینش و گوهر
بی بهای ادب سنجی و مصلحت گزینی که نظام احوال جهانیان بدانها منوط و مربوط است گم
نگشته باشد هر آینه در سلک سلک زندگانی و تنظیم قواعد آمال و امانی و در جهان زندگانی
زندگی در افتاده از هر چه کند پیوسته ندامت پیمایند و زود باشد که از بیخ اندیشی
در باطل از دست خرمن بخت [illegible] و سعادت خویش را آتش بمخالفت عقل و دانش بسوزد و بر باد دهد
صدق این معنی از حال عادلخان حاکم بیجاپور بظهور رسیده که چون در اصل فطرت از جوهر
شعور و دانائی محروم و منفصل و فرومایه نژادی و صحبت سفله نسبت مردم بی سرمایه اراذل
منهج صلاح و جادهٔ صواب عدول ورزیده بکارهای ناشایسته و اندیشه‌های خام خود را
مورد خسارت و ناکامی گردانیده و دیدهٔ عبرت بین از نتایج کردار ناپسند خود گشوده
سر [illegible] از رازهای [illegible] از [illegible] که [illegible] کارهای [illegible] در آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و داؤد خان و راجه رامسنگه سیسودیه و کیرت سنگه بمرحمت خلعت قامت مباهات
افروختند و یکهزار سوار از تابینان دلیر خان دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از
اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و راجه سبحان سنگه بندیله و کیرت سنگه و ترکتاز خان و جمعی دیگر از بندها فراخور
حال باضافه مناصب و دیگر مراحم نوازش یافتند سیوم محرم پرتهی سنگه ولد راجه جسونت سنگه
از وطن رسیده دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید بعنایت ... سرپیچ مرصع
سربلند شد بنوزدهم ماه مذکور که جشن وزن سال دوازدهم از سن شریف با کمال
ابهت و کامکاری بهادر جمیع حشمت و بختیاری پادشاهزاده محمد معظم بود بعطوفت شهنشاهانه
آن گوهر درج سلطنت با عطای یکعقد زمرد نوخت در این ایام از وقایع صوبه مالوه بمسامع جاه و جلال
مجامع پیوست که نوازش خان برادر خورد خلیل الله خان مرحوم که فوجدار ماندو بود جهان
گذران را بدرود نمود در مرحمت والای پادشاهی میر خان فوجدار ... افتخار خان میر سامان
و ملتفت خان و روح الله خان را که برادر او بودند و کامیاب حضور اند که
سمت قرابت باو داشت بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد و ... بیگ خان را بفوجداری
ماندو و توابع نامزد فرمودند بعنایت خلعت و اسپ و اضافه منصب سربلند گشت تعاقب آنکه راجه جیسنگه
با عساکر منصوره دکن بعد از اغماض از مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور پرداخت مغز تیره

از سه روز [illegible]

اورا بیاورند و آنها اندک مسافتی طی کرده در اثنای راه باد بر جور دند و او را ارزه [illegible]

براجه ملائم ساختند آمده راجهای عظام را اسم نیکو داشته و خبر ارسال بجای آورد و دو [illegible]

باساز طلا و دیگر بخیر فیل با ساز نقره و دو تقوز از نفایس اقمشه باو داده باو ناق [illegible]

نمود عادلخان مصحوب آنکه دو زنجیر فیل و ز جواهر و رسم آلات را براجه فرستاده [illegible]

و حال از آن وقت باز که سیوا بر سیم بحر باین سلاح آمده براجه ملائم شده بود تا این وقت [illegible]

می نسبت راجه درین هنگام یک قبضه شمشیر و یک قبضه جمدهر مرصع باو داده تکلیف [illegible]

بستش بنود اکنون کلک حقایق نگار سررشته سوانح دکن را اینجا گذاشته [illegible]

بر نوری بر دارد و نمود هم در بحمه که خبر فتح قلعه پورندهر و کیفیت آمدن [illegible]

جسیکه از عرضه داشت انتهوم راجه بسامع جاه و جلال رسید با شایر [illegible]

نوازش آمد و عواطف خسروانه راجه را باعطای خلعت خاص و شمشیر خاص [illegible]

و دیگر بخیر فیل با یراق نقره و جل زربفت و جمدهر و هزار سوار از تابین [illegible]

تقرر بمنصب [illegible] از اصل و اضافه هفت هزار [illegible]

و کنور رسهنکه خلف الصدق راجه مذکور که دولت اندوز [illegible]

خلعت و [illegible] از جامه مرصع و دیگر بخیر ماده فیل نوازش یافت [illegible]

چهاردهم ذی حجه بر وفق قرارداد سیوا سنبها جی پسرش نزد راجه آمد و چون بندر جول
از جمله ولایاتی بود که از سیوا بتصرف اجناد سلطنت باهره آمده بود راجه لودی خان را بضبط
انجا تعین نمود و بیست و یکم ربیع الاول بدیدن قلعه کنداله که در پیش گروه معسکر ظفر پیرا بود
رفته آن حصن رفیع و معقل منیع را ملاحظه نمود و اهتمام بند و بست و سرانجام ضروریات آن
کرد و شب آنجا بسر برده روز دیگر بلشکرگاه برگردید و از آنجا که بموجب التماس آن عمده رزمها
سنبها جی پسر سیوا از پیشگاه مکرمت و احسان بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سرافراز گردید
فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر این معنی درین روز رسیده بود راجه او را هنگام دیوان طلبیده
بجانب یک تخت شکر طرازی اشاره نمود تا او را تسلیم این عطیه عظمی بنمود و از جانب خود
خلعت و یک زنجیر فیل خورد با ساز نقره داد پس از چند روز سیوا نیز از راجکده رسید و چون
عادلخان حاکم بیجاپور بود قبل ازین برخی مصدر تقصیرات که از آنجمله تاخیر و اهمال در ایصال
وجوه پیشکش گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای ناهنجار خویش ملا احمد نایته را
که در سلک عمدهای و اعاظم دولت او انتظام داشت نزد راجه فرستاده بود بیست و ششم
ربیع الاول که او به پیش گروه معسکر ظفر اثر رسید راجه او و دیگر منشی خود را باستقبال او
فرستاد و ملا یحیی برادرش را که مدتی قبل ازین چنانچه گزارش یافته با ورود در سلک
بندهای درگاه آسمانجاه منسلک گشته در الحقیقت فیروزی برده دستوری دیدن داده ... از

در تصرف او [illegible] بیست و سه قلعه که حصین متین پورندهر و [illegible] از آنجمله چهار
در قریب ده لک هون حاصل ولایت متعلق است تشرف بندهای درگاه آسمان جاه یافته
و از آنجا که دست توسل را التجا بعموم [illegible] شهنشاه جرم بخش مهربان کریم در زده قدم
بندگی باعتذار سلک اطاعت زند که در منهج عبودیت [illegible] [illegible] بود [illegible]
قلعه که قریب یک لک هون محصول مضافات آنست بدستور سابق در تصرف او باشد
باقی را [illegible] خویش باز گذارند [illegible] خود را که [illegible] هشت ساله بود در [illegible] راجه
و آن پسر در سلک بندهای درگاه خلایق پناه منتظم گشته همراه راجه باشند [illegible]
بر اسم خدمت قیام نمایند و [illegible] خود نیز هر گاه [illegible] نمایان آید [illegible] خدمت [illegible]
بسته لوازم بندگی بجای آورد [illegible] قرار داد راجه [illegible] [illegible]
و [illegible] فیل داده رخصت شود [illegible] که راجه همراه کرده تا قلعه گنداته [illegible]
[illegible] دولت و [illegible] [illegible] پورندهر [illegible] تصرف
قلعه مذکور [illegible] [illegible] خان که بقلعه داری مقرر گشته [illegible] از انکار [illegible]
کرد [illegible] تفصیل اسامی قلعه مفتوحه اینست پورندهر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

را به بندهای پادشاهی حواله نمایند و چون دلیر خان هنوز در پای قلعه اقامت داشت راجه
سیوا را رخصت داد راجه رسانیده نزد خان مذکور رفت تا دگربار ملاقات نمود آنخان شهامت
پرور بعد از ملاقات دو سر اسپ یکی عربی با ساز طلا و شمشیر و جمدهر در پای راجه
و دو تقوز از نفایس اقمشه بار داده رخصت نمود و چون کیفیت به سیوا را بر مآل اندیشه
مصلحت شناسی حالیجه گزارش یافت راه آشنایی در آمد شد کسان راجه گشوده بود راجه
او را با بلاغ نصایح هوش افزا و پیغام بیم و امید بشاه راه اطاعت و بندگی خواند
بجهة استمالت خاطر آن تیره روز منشور عالیشان مکرمت عنوان مشتمل بر مژده تفضل و بخشایش
بنام او با خلعت عاطفت و نوازش از پیشگاه خلافت و جهانبانی التماس کرده بود در آن
هنگام خلعت که موجب استظهار آن زبده راجهای عظام از جناب سلطنت مرسل گشته بود
در این روز رسید او آخر روز سیوا با استماع این بشارت عظمی بهجت اندوز گشته باستقبال
مثال کرامت تمثال شتافت و بورود آن منشور مکرمت مضمون سر مباهات باوج گردون
رسانیده خلعت مباهات پوشید و چون باطن ضلالت موطن آن گشته در رشته عصیان گره عقده
و احسان شهنشاه جهان فی الجمله آرامش و اطمینان یافت راجه با او درباره سپردن تمام قلاع
و حصون آن اولیای دولت ابد مقرون سخن در میان آورده بود از گفت گوی بسیار حصاری قلعه را
که از جمله سی و پنج قلعه که از زمان حکومت سلاله نظام الملکیه در آن ولایت بود و الحال

خواهش نمود راجه بنظر رشیمه تفضل و احسان پادشاه خطا بخش عذر پوشش کرده او را بجان و مال امان داد
و مختار [illegible] سیکا سیر توزوک را اشاره نمود که برفاقت یکی از مردم او نزد دلیرخان دکیر رسانیده رفته
بگویند که چون سیوا با دولت [illegible] طالع منهج قویم عبودیت و فرمان پذیری سپرده جماعت
خاطر آسوده کرده محصوران را امان دادیم متعرض حال آنها نگشته بگذارند تا بیرون آیند [illegible] پادشاه
بقلعه درآمده آنرا تصرف نمایند غازی بیک ایلچی پیام نمود و کس سیوا با پیغام [illegible] دروازه
حصار رفته متحصنان را باعلام کیفیت حال مژده حیات تازه بخشید و آنها امان مهلت خواستند
و راجه سیوا را که جریده آمده بود در دایره خود جای داده با او انواع ملاطفت بظهور رسانید
روز دیگر بموجب قرار داد هفت هزار تن از مرد و زن از آنجمله چهار هزار مرد جنگی از
قلعه برآمدند و بندهای پادشاهی داخل شده [illegible] را تصرف نمودند و راجه [illegible] را
که دیوان بیوتات لشکر ظفر اثر بود تعیین نمود که بقلعه رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه و سایر اشیا
که دران باشد بقید ضبط آورد و چون سیوا در همان روز پنج قلعه دیگر موسوم [illegible]
و تنکی و تکونه و روهیره پیشکش کرده بود راجه [illegible] راجه سجان سنگه بندیله که در سمت عقب
حصار [illegible] بر سر راه راجکده معین بود اشاره نمود که [illegible] را [illegible]
برای تصرف قلعه روهیره [illegible] تهانه دار [illegible] نوشت که با هزار و پانصد سوار
رفته چهار قلعه دیگر را تصرف آورد و سیوا نیز کسان خود تعیین نمود که مردم او را برآورده

بمردانه زد و خوردی داده قریب شصت تن از اعدا [illegible] تیغ سرافکن دلیران دشمن شکن سر از [illegible]

بعده اجتهاد بسیاری مجروح گشتند و چندی از تابینان راجه و دلیرخان و کیرت سنگه [illegible]

زخم آراسته بعد و در جان سپردند در راه عبودیت در باختند در اثنای این حال که هنگامه جدال

گرم بود و راجه ساعت بساعت خبر میگرفت که کار جنگ و کارزار بکجا رسید ناگهان خبر رسانیدند که سیوای [illegible]

بموضع سیوا پور رسیده از آنجا رفاقت سر از راجه تهانه دار آنجا ملاقات می آید [illegible] راجه او را در [illegible]

منشی خود را با اکرسین [illegible] به استقبال او فرستاده پیغام کرد که اگر آمدن بعزم فرمانبری و عبودیت و [illegible]

قلاع و حصون ملک تصرف اولیای دولت [illegible] عزیمت [illegible] اراده [illegible] که بمورد الطاف عفو و تفضل [illegible]

گشته مال و ناموس جان خود را امان خواهد برد و الا آمدن در کار نیست چه [illegible] عمر [illegible]

بخت دشمن نیز [illegible] مال اورنگ نشین کشور اقبال تمامی قلاع و ولایت مسخر خواهد گردید و او در [illegible]

[illegible] اندک ساعتی باو رسیده پیام راجه گذارد آنچه [illegible] گفت که بحال خود نزدیک بحضور رسیده‌ام [illegible]

[illegible] خواهد بود [illegible] نزدیک بدایره راجه رسیده [illegible]

[illegible] جانی بیک بخشی لشکر نصرت اثر رفت دیگر او را بدرون بیارد و چون درون خیمه رفت راجه

ملاقی شد راجه با او معانقه کرده نزدیک خود جای داد [illegible] زبان عجز و ابتهال گشوده اظهار ندامت

از زلات و تقصیرات خود نمود و گفت که قلعه پورندهر را با بسیاری از قلاع دیگر بامید عفو و بخشایش [illegible]

فضل پرور کرم گستر [illegible] حلقه اطاعت [illegible] در گوش [illegible]

متابعت و فرمانبرداری بگراید و در مخالفت و طغیان اصرار نماید مآل حالش بخذلان و نکال و خجلت و انفعال

خواهد کشید لاجرم شش بنی مصلحت گزینی را کار بسته چندی قبل ازین تکرار کسان نزد راجه سینگه فرستاده بود

که تمهید مراسم اعتذار و اصلاح کار آن ضلالت شعار نمایند و در آخر چندی نام برهمنی که از قدیم با او ربط

ارادت و اعتقاد عظیم داشت باشاره او نزد راجه آمده حرف استمداد حاکمان در میان آورده بود

و راجه با او عهد نموده که اگر آن غدار بقدم صدق و راستی طریق عجز و ندامت پوید [illegible]

مجرمان آمده ملاقات کند از آسیب جانی در امان خواهد بود چون [illegible] مذکور [illegible]

ضلالت پژوه که از صدمات قهر و استیلای مواکب گردون شکوه ستوه آمده ذریعه جهت امن و امان وسیله

برای سلامت مال و جان لا محاله عهد و قول راجه از خوف و هراس اندیشه [illegible]

اطاعت و انقیاد و عبودیت و فرمان پذیری [illegible] مصمم نمود و بخاطر ایمن و دل [illegible]

با معدودی از راجگده بقصد ملاقات راجه بانبی که قرار یافته بود روان گردید و شب راجه خبر رسید

که آن ضلالت کیش فردا خواهد آمد چون روز شد راجه بدلیر خان و کیرت سنگه که از پیش قدمان عرصه

پیکار بودند و سیبه آنها بحصار بسیار نزدیک رسیده بود پیغام نمود که مورچال [illegible]

نیز از پس حصار نمایند خان مذکور و کیرت سنگه بجد و اهتمام بلیغ شروع در پیش بردن کار کردند

از مشاهده این حال مقهوران بجمعیت تمام از حصار بیرون آمده بمراسم مدافعت پرداختند بهادران

فیروزمند بحملهای متواتر دلیرانه آن جماعت [illegible] را از پیش آمده بدروازه قلعه رسانیدند و تیزدستی

باجلال تباه برج سیاه درآمدند و آن برج و برجی دیگر قرینه آن که بهادر دو بنا کرده سیوا بنهاد بود بتصرف اولیای

دولت ابدبنیاد درآمد و توپها را بر برج سیاه بسته همت بر انباشتن شیبگاهی که پایین هر دو برج بود

گماشتند و در عرض پنج و شش روز آنرا بخاک و سنگ انباشتند و بر آن زمین مورچالها بلند برآورده

برابر برج سیاه مشرف ساختند و دمدمه توپ بر بالای آن برده مجال الاتصال میانداختند چون صدمات توپ دیوار برج

رخنه انگن گشته چاره سازش را کرند بسیار رسید برج مذکور را با برجی دیگر که متصل آن بود خاک کرده در پناه دیوار

حصار جای گرفتند و آن هر دو برج نیز بتصرف بهادران قلعه‌گشا درآمد و درین ایام چون نقباء جان‌نثار تهانه

دار بودند خبر رسیده بود که جمعی از مقهوران در موضع زکوت بادی دارند ابوالقاسم و عبدالله پسران خواجه قلی را

با جمعی از تابینان خود دستوری دادند و خواجه ابوالمکارم رراجی و بهادر پسران ابوالفضل سجاور برخی دیگر

از بندهای بادشاهی بدانجانب تعیین نمودند این گروه چون نزدیک بدان موضع رسیدند که سیه‌روزگار اشرار

که در آنجا بودند فرار نمودند و سپاه نصرت شعار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند بالجمله چون سیوای

ضلالت کیش بر رایت سطوت و استیلای جنود قاهره آگاه گشته یقین نمود که عنقریب حصن متین که زینهار

که از سواد جهره نخوت و استکبار آن تیره روزگار بود و بسیار از آقربا و مردم کار را او در آن محصور بودند

بنیر و قهر و صولت اولیای دولت مسخر خواهد شد و لامحاله افواج بحر امواج اهل آن از آن بجهره حصن

را جلگه که آن نابکار زنهت استظهار بدان بازداده بهلاک اهل و عیال و ذخایر و اموال در آن بود دچار

برد خست و آنرا نیز بجبر و قهر مفتوح خواهند ساخت و اگر جاده سرکشی و عصیان منتقلی (؟) ثابت قدم بوده بمسالک

کیش رسیدند و پس از آنها زبردستخان و آتشخانی داروغه توپخانه خود را رسانیدند و هنگامه جدال
و قتال گرمی پذیرفته از طرفین نهایت جهد و کوشش بکار رفته دلیری و دلاوری بظهور رسید و بهوب سنگه
نوکر عمده راجه جسونت سنگه که سردار بااقتدار کسی بود در جنگ از راجپوتان و بعضی از نامیان دلیرخان جان نثار
کشتند و بسیاری از مقاهیر بقعر سعیر پیوستند راجه بعد ازین موهکم سنگه و ترکتاز خان و جمعی دیگر
از بسالت منشان معاونت بهادران نصرت نشان تعمل نمود و دلیرخان و کیرت سنگه متصل دمدمه
ایستاده تأکید جنگ و کارزار و اهتمام در پیشبرد کار میکردند و بعد مات توپخانه منصور در برج
در ریخت و رخنه بسیار راه یافته مبارزان نصرت منش اکثر یورش کردند و خود را بپای برج سفید
رسانیده شروع در کار شکست آن نمودند مقهوران لئیم ما بین این برج و برج قدیم که برج سیاه مشهور است
باروت بسیار ریخته بودند که اگر دلاوران فیروزمند بر برج سفید استیلا یابند و خواهند که
از آنجا بر برج سیاه یورش نمایند آتش زنند درین وقت آن باروت را آتش زدند و
[illegible] از آنجا [illegible] شرارت و شعله کین خود سوختند و جمعی کثیر جلادت
کیشان نصرت منش را داعیه آن بود که بر برج سیاه نیز یورش نمایند چون شب نزدیک رسیده بود
و [illegible] میان هر دو برج که [illegible] آتش در زده بودند راجه جسونت سنگه از صواب دید
صلاح دران ندیدند که سپاه ظفر پناه را از آن عزیمت باز داشت و در پای کل برج سفید مورچال نمودند
و [illegible] تمام برده [illegible] بخت [illegible] گشته [illegible] استقامت از برج سفید برگرفته

ایلچیند از صدمه صولت بهادران ظفر شعار بعضی کشته و برخی زخمدار گشته خاک فرار بر فرق روزگار
خود بیختند خان مذکور آن روز در عقب آن کوه لوه کده منزل گزید و چون خبر شنید که جمعی از
باغیان ضلالت پژوه بالای کوه فراهم آمده اند روز دیگر سوار شده جوقی از مبارزان دلاور
بالای کوه فرستاد ازان عصیان منشان چندی که بجنگ پیش آمدند نیروی بازوی جلادت بهادران فیروزمند
بحضیض نیستی افتادند و برخی بپای مردی فرار رهائی یافتند و بسیاری دستگیر شدند چنانچه از مرد و زن
سیصد تن بقید اسیر آمدند و قریب سه هزار از مواشی آنها بدست سپاه ظفر پناه آمد
بالجمله چون راجه سینکه باستصواب مهارت پیشگان فن قلعه گیری قرار داده بود که دمدمه بلند باستحکام
تمام از چوب و تخته ترتیب دهند تا گروهی از برق اندازان و توپ افکنان با ادوات توپخانه بر فراز آن
برآمده سرکوب عاصیان مسکوت باشند و کار بر آنها تنگ سازند بیست و چهارم ذی قعده که دمدمه مرتب
گشته بود آنعمده راجها چندی از مردم خود تعین نمود که دمدمه مذکور را محاذی برج کبیر سیوای
مقهور رخنه مزید استحکام آن قلعه احداث نموده بود و برج عقید زبان زد دست نصب نمایند و اواخر آن
روز دمدمه در برابر آن برج منصوب شد و مبارزان توپخانه و برخی از رجپوتان راجه بر فراز
برآمدند اهل قلعه از مشاهده اینحال شروع در بارش توپ و تفنگ و ریزش حقه سنگ و
دیگر آلات آتشبازی کرده بمدافعه مبارزان منصور و باطل ساختن دمدمه مزبور پرداختند درین
اثنا جمعی دیگر از رجپوتان عمده راجه که در مورچال نود بهادر و دلیرخان بامداد بهادران جلادت

بهم ملحق شدند باتفاق یکدیگر بسمت قلعه لوه‌کده شتافتند چون افواج قاهره بپای قلعه رسید ابناجدار

بانکار با پانصد سوار و هزار پیاده جنگ جرار از قلعه برآمد با پرتاولان جیش منصور جنگ در پیوستند

چون این خبر بداود خان رسید راجه رامسنگه و قطب الدین خان و اجیل سنگه نوکر راجه سنگه را [illegible]

بامداد فرستاد راجه رامسنگه با اجیل سنگه بهنگام رسیده سالک جمعیت ضلالت کیشان [illegible]

آنبار از انسان ریختند و خون جمعی را بخاک معرکه آمیختند و بقیة السیف بهلکای فرار گشته قلعه را خالی

ساختند و مبارزان منصور معمورهای قرای کوه قلعه را آتش زده و ویران ساخته اسیر و مواشی بسیار بدست

آوردند و دران نواحی دایره کردند و صباح آن دگر باره سواری نموده مواضع دامن کوه قلعه لوه‌کده

ودیساکده و تکونه را سوخته و خراب کرده بدایره گاه برگشتند و چون اکثر از ولایت خاصیان [illegible]

پایمال خرابی ساخته از تاخت و تاراج آنجا دست برداشتند روز دیگر بعزم معاودت کوچ کرده نزدیک

قصبه پورنه نزول نمودند و چون راجه سنگه مقرر کرده بود که قطب الدین خان با [illegible] در نواحی پورنه

تهانه ساخته آنجا باشد خان مذکور آنجا توقف کرده داود خان و راجه رامسنگه و دیگر بندهای بادشاهی

چهارم ذی قعده [illegible] از چهارده روز بلشکر ظفر اثر پیوستند قطب الدین خان که نزدیک پورنه تهانه ساخته

اقامت داشت چون آگهی یافت که جمعی از غنیم [illegible] نزدیک قلعه [illegible] در کمین [illegible]

فرصت [illegible] بدان صوب [illegible] و در کمین تاخت نمود و نزدیک [illegible]

[illegible] که جمعی [illegible] بحال [illegible] بدر آمده [illegible]

از مغولان که قراول جیش منصور بودند بآنجا رسیده با اعادی در آویختند و خبر بداود خان
فرستادند خان مذکور راجه رسینکه را با فوج هراول و راجه [illegible] سنکه کچهواهه را با رجپوتان
راجه جیسنکه بامداد آنها تعین نمود و مقاهیر رهگرای فرار گشته هر چهار موضع بخاک تیره
و رعایا و ضلالت گرا اسیر گردیده مواشی و امتعه و اشیای آنها بدست بهادران ظفر توام در آمد
و روز دیگر در آن زمین مقام کرده فردای آن بسمت راجکده روانه شدند و بسیاری از مواضع
در قریب را آتش در زده ویران ساختند و بیست و چهارم بپای قلعه مذکور رسیده تخریب
مضافات و نواحی آن پرداختند در بیحالت مقهوران از بالای قلعه توپ و تفنگ بسیار
انداختند و جمعی کثیر از قلعه برآمده در کمرگاه کوه صف کشیده ایستاده بودند لیکن از سطوت
و صولت افواج قاهره جرأت فرود آمدن نیارستند نمود بالجمله چون آن سرزمین کوهسار
و سنگلاخ بود و نشیب و فراز بسیار داشت جنود مسعود بویران ساختن و غارت آنحدود
از آنجا دو کروه برگشته نزدیک کتل کوه بخش کهوره دایره کردند و شب را با تیغها بیدار و
هوشیار بسر بردند و روز دیگر بپیاپور آمدند و داودخان از آنجا بسمت قلعه کندانه رفته
مضافات آنرا تاخت و قطب الدین با همراهان بسمت دره بهور کهوره و [illegible]
نزدیک قلعه کنواری رفته بتخریب ولایت اهل کفر و غوایت پرداخت و [illegible]
بوم اسیر بسیار گرفت و مواشی بسیار بدست آورد و بیست و نهم شوال که داودخان

هوشیار و آماده حرب و کارزار بود کار ساخته جا سر و پا کام بر گردیدند و نوبتی مکرا نهار
فرصت نموده سیزده دار ظلمت شب بر مورچال رسول بیک روز بهانی حمله آور گشتند و چون
او در رفیقانش مغلوب غفلت بیخبر بودند زیر بهانه که در مورچال او رفته آتشکاه یکی را
میخ زدند و بنیان رسول بیک ناگهانی در آویخته یکی را از پای در آوردند و چهارده
کس را مجروح کردند چون صدای این دار و گیر بلند شد زبردستخان از مورچال خود محمود
نوکر دلیرخان با جمعی از آنجا بشتاب رسیده بمقهوران در آویختند و چهار تن را طعمه صمصام
انتقام ساخته بسیاری را خسته و مجروح گردانیدند و بقیة السیف فرار را آورده به قلعه
در رفتند و روز دیگر فریقی از بخت برگشتگان بقصد برداشتن لاشهای کشتگان از دریچه
قلعه بر آمدند چون از اطراف مورچال بردلخان و سوبهکرن بندیله و دیگر بندهای بادشاهی
بود این گروه تبه‌حالت بزره نعیم در آویختند و آنچند برایشان کار ساخته بهکرای و سار شد نود
و در یک آویزش هشت تن از مبارزان خصم اکنون کان زخم از زخمها بر دریدند و چهار تن از
مخالف را صرصر حمله دلاوران خاک هستی بر سر بخت بسیاری زخمدار شدند و داود خان
و راجه راینکه و دیگر مبارزان فیروزمند که بتاخت رفته بودند بیست و یکم شوال فنیانی
روهیره و دامن کوه قلعه راجکه رسید قریب سجاه قریه راجها جزمین بخت اجادی
آتش زدند و چهار موضع که در شمال جهان آباد بود و جمعی از محمد دلان آنجا تمکن داشتند کرهی

بر زور رسید بمعمول عالم مورچالها قرار دادند و داود خان با تمام تابینان خویش و راجه رامسنگه تا کهر
و محمد صالح ترخان و رامسنگه و سید زین العابدین بخاری و حسین داودزئی و شیرسنگه راتهور و جسنگه بنده
گور و چندی دیگر از بندهای پادشاهی عقب قلعه بوزنه مقابل کهرکی جای مورچال کردند و رنمول گ
روز زنهای با جمعی دیگر از روزبهانیان در دست راست داود خان قرار گرفت و چتر بهوج هاران
با جوقی از سپاه دلیر خان روبروی حصن در دیال و ترسیب و اندرمن بندیله و چندی دیگر در عقب
آن باستحکام مورچال پرداختند و روز دیگر راجه از جایی که بود کوچ کرده بساور آمد و بفاصله دو کروه
از قلعه لشکرگاه ساخت و خود با جمعی پای قلعه رفته ملاحظه سیبها و اهتمام پیش برد کار کرده بدایره گاه
برگشت و چون جاسوسان خبر رسانیدند که نیتوجی و دو که خویش نزدیک سیوای ضلالت کیش است
و سرخیل فتنه المخذول بود با فوجی بطرف پرینده شتافته است راجه سید منور خان بارهه را با [illegible] جان
و حسن خان و جوهر خان و جگت سنگه و دیگر بندهای پادشاهی که در تهانه سوپه بودند بتعاقب
و تنبیه آن مقهور فرستاد و این گروه تا پرینده رفته چون مخاذیل استماع توجه آنها فرار نموده بودند
معاودت نمودند و از آنجا که احتشام خان تهانه دار پونه را پیشتر قبل از این در طی [illegible] حضور پرنور
گزارش یافت باجل طبیعی روزگار حیات سپری شده بود و آن نواحی از [illegible] امان جان
را جای او تعیین نمود و بصوابدید رای صایب از جایی که عسکر فیروز بود کوچ کرده در پای گره
نزدیک مورچالها نزول کرد چنانچه اکثر دایرهای اهل لشکر بر کمر کوه واقع شده با جمله شب و روز

آتش ستیز زدند جای مذکور را بحوزه تصرف [illegible] خصم بیکبار بپای کوه آن کوه رسیده [illegible]
آورده بسیاری را از مفاهیر طعمه شمشیر ساختند دلیر شدند و برخی قلعه را حصار عافیت ساخته [illegible]
آواره دشت ناکامی گردیدند و مجاهدان فیروزمند قدم جرأت بر آن کوه نهاده [illegible]
[illegible] بودند بر آسایران بر آمدند و معموره که در کمر کوه بود و دکنیان آنرا [illegible] گویند
آتش زده بعزم محاصره قلعه [illegible] رفتند متحصنان هر دو قلعه شروع در انداختن توپ و تفنگ
[illegible] از روز کین و پیکار گشتند دلیران جانباز فوج نصرت نشان پای همت [illegible] کشیده [illegible]
جرأت و جلادت نزدیک حصن [illegible] رسیده [illegible] حقیقت حال بواجه سنگه
[illegible] از کتل عبور نموده [illegible] کار [illegible]
[illegible] سلک جمعیت مجاهدان [illegible] درست [illegible]
[illegible] محاصره هر دو قلعه [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] دلیران بپایه خود و غیرت [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] در [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
[illegible]

تا از امرا و منصبداران بمیامن انظار تربیت و مرحمت پادشاهانه از افزایش پذیرفته جمعی کثیر
بمراحم جلیله و مکارم نبیله کامیاب گشتند و از خزانهٔ احسان بیکران چهل هزار روپیه
بخشندیان از ابنای آستان دولت مقام عقد و امیدواران فیض انعام شش هزار روپیه
نغمه سنجان و سرود سرایان آن انجمن میمنت انجام عطا شد و درین بزم فرخنده جعفر خان
پیشکشی مشتمل بر دو زنجیر فیل و ده اسب عراقی و عربی و نفایس امتعه و دیگر تحف و نوادر
بنظر همایون رسانید و سایر امرا و چهره‌های بارگاه دولت در خور حال پیشکشها گذرانیدند
غرهٔ ذی حجه قاسم آقای رومی که دوم باره از جانب حسین پاشای حاکم بصره آمده بود
باستلام سدهٔ سنیه جبهه افروز طالع گشته نه سر اسب عربی فرستادهٔ پاشای مذکور و
خیدا... از جانب خود بمحل عرض رسانید و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام نه هزار روپیه
کامیاب عاطفت شد دهم ماه مذکور که عید فرخندهٔ اضحی بود آیین عشرت و انبساط تازگی یافت
و کوس ... دولت بلند آوازگی پذیرفت و حضرت شاهنشاهی بآیین معهود رایت توجه
بمصلی افراخته پس از معاودت بدست مبارک ادای سنت قربان نمودند دوازدهم که
مطابق سیزدهم تیر بود جشن عید گلابی منعقد گشته پادشاهزادهای ارجمند نامدار
و امرای نامدار رسم گلاب پاشیدن بصراحیهای مرصع و میناکار بجای آوردند فتح اکبر از ...
و ولایت سیوا و ... آن ... کوشش و ...

از امرای عظام مرحمت خلعت نوازش یافتند و کنور رام سنگه بعنایت شمشیر با ساز مرصع و جیغهٔ
و خنجر مرصع سربلند شدند و بهرام خان که سابق فوجدار مالابور بود بقلعه‌داری اودگیر از تغیر
بهرام خان تعیین یافته بافزایش منصب سرافراز شد و حاجی محمد سعید نظم مهام جکله ... از تغیر
نور ... معین شده بعنایت خلعت و اسپ و اضافه منصب پایهٔ اعتبار برافراخت و عالی خان سردار
قبیلهٔ لوحانی و جمعی از امرای اطراف بعنایت خلعت و کامل بیگ فوجدار اتک بخطاب کامل خان و
بکرم سنگه ولد رام سنگه گوالیاری از زمینداران کوهستان جمون بخطاب راجگی سرمایهٔ افتخار اندوختند
و سید یحیی رسول شریف مکه بعنایت خلعت و اسپ و انعام چهارده هزار روپیه و یکصد عدد اشرفی و دو
روپیه هر یک بوزن صد توله رسید و کامل سفیر حاکم حبشه بعنایت خلعت و اسپ و انعام هزار روپیه
و سید عبدالله فرستادهٔ حاکم حضرموت بعطای خلعت و اسپ و انعام سه هزار روپیه و شیخ محمد فرستادهٔ
سید عبدالرحمن مغربی بعنایت خلعت و اسپ و انعام چهار هزار روپیه سرافراز گشته رخصت انصراف
یافتند و از خزانهٔ احسان پادشاهانه دوازده هزار روپیه برای حاکم حبشه و هفت هزار روپیه بحاکم
حضرموت و نه هزار روپیه برای سید عبدالرحمن مغربی مصحوب سفرا ارسال یافت و چون کوکب اتالیق
که از عمده‌های سبحانقلیخان والی بلخ بود عریضه مبنی بر اظهار مراتب بندگی و اخلاص مصحوب ... بیگ
بدرگاه فلک جایگاه فرستاده بود آورنده بعطای خلعت و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته ...
و مصحوب او هفت هزار روپیه با خلعت فاخره و خنجر مرصع بجهة اتالیق مرسل گشت و ساطع ...

رسید قاست از حصار ستی بر روی کشید و رعد انداز خان فوجدار نواحی مستقر الخلافه
بجای او متعین گشته بعنایت خلعت و اضافه منصب مباهی شد و خدمت خان مذکور به بهادر خان
صوبه دار آنجا که از سلطنت متعلق گشته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزار سوار مقرر شد
هشتم ذی قعده مهاراجه جسونت سنگه از دکن رسیده باستلام سده سنیه جبین طالع برافروخت
و یکهزار مهر و یکهزار روپیه بر سبیل نذر گذرانیده بعطای خلعت خاص سرمایه مباهات اندوخت
جشن وزن فرخنده قمری — درین ایام میمنت فرجام سی و سوم وزن قمری بالانشین
اورنگ خلافت و جهانبانی در رسیده آیین مسرت و شادمانی تازه شد و روز مبارک سه شنبه
هفدهم شوال مطابق سیزدهم خرداد که بارگاه سلطنت و دولتسرای خلافت دگرباره به بساط
عشرت و کامرانی از زینت خسروانه و شکوه آسمانی یافته بود آن جشن خجسته انعقاد یافت و بعد از
انقضای یک پاس و دو گهری از روز مذکور در محفل خلد مثال غسلخانه وزن مسعود بر رسم
تفضل آمد و سال چهل و سوم قمری از عمر میمنت طراز شهنشاه خورشید قدر کیوان غلام [illegible]
فرخی و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و نهم آغاز جهان افروز نمود در این جشن عالم
آرا بهادر [illegible] حشمت و کامگاری نهال گلشن ابهت و بختیاری بادشاهزاده [illegible] انجم
اعظم بعنایت یک زنجیر فیل با ساز نقره مورد عاطفت گردیدند و مهاراجه جسونت سنگه بعطای
خلعت خاصه و [illegible] مشمول التفات شد و جعفر خان و محمد امین خان و کسی دیگر

از نظر انور گذشت و حاجی احمد سعید که در چهارم سال جلوس سی سوار بجهت رسانیدن پیشکش لک
و شصت هزار روپیه نذر حرمین شریفین زادهما الله قدراً و جلالةً تا اماکن مقدس
تعیین یافته بود از آن صوب رسیده جبهه سای آستان خلافت شد و چهار ده راس اسب عربی [illegible]
برسم پیشکش گذرانید و سید یحیی که شریف مکه معظمه او را با صحیفه نیاز که مشتمل بر اظهار مراسم
اخلاص و دعاگوئی و سه راس اسب عربی و برخی متبرکات و تنسوقات آن مکان فایض البرکات
برفاقت مشار الیه بدرگاه فلک اشتباه فرستاده و سید کامل سفیر حاکم حبشه و سید عبدالله
فرستاده حاکم حضرموت که آنها نیز با صحایف اخلاص و انموذجی از تنسوقات آن حدود در آن
ایام بجناب معلی رسیده بودند و شیخ محمد فرستاده سید عبدالرحمن [illegible] که از اجله سادات
و اتقیا و سادات اند و بمجاورت حرم قدس کعبه معظمه بشرف تقبیل عتبه اقبال بوده
مشمول عواطف پادشاهانه گردیدند و نه راس اسب عربی که امام اسمعیل حاکم یمن از روی
اخلاص و هواخواهی ارسال داشته بود بنظر فیض گستر رسید و این جشن جهان افروز تا بیست روز
جهانیان را هنگامه آرای طرب و نشاط بود درین اوقات از وقایع صوبه کابل بعرض رسید
که حضرت شاهزاده که در سلک کومکیان آن صوبه انتظام داشت باجل طبیعی
روزگار حیات سپری شد و از سوانح مستقر الخلافه اکبرآباد معروض بارگاه سلطنت
گردید که اعتبار خان خواجه سرا که بحراست حصن سپهر نشان آن مصر دولت و اقبال قیام

تا بینانش دو اسپ به اسپه مقرر شد و طاهر خان که رحمت یافت سر اسپ از انجمله یک اسپ

با ساز طلا و دانشمند خان با اضافه پانصد سوار بمنصب چهارهزاری دو هزار و پانصد سوار

و صف شکن خان که در دکن بود با اضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و

افتخار خان با اضافه پانصدی بمنصب سه هزاری هزار و دو صد سوار و حسن علی خان بمرحمت

اسپ با ساز طلا و مبارز خان بعنایت پنج سر اسپ و محمد ناصر حاجب بمناسبت داروغگی

نقاره خانه بخطاب نوبت خان سرمایه کامرانی یافتند و بسیاری از امرا و ارباب مدارج و بندهای

عقیدت شعار با اضافه منصب و دیگر عطیات سنیه از خلعت و شمشیر و خنجر و اسپ و فیل

مورد الطاف پادشاهانه گردیدند و از خزانه احسان بیکران پنجاه هزار روپیه بجمعی

از زمره سادات و صلحا و فرقه از ارباب فضل و هنر و چهار هزار روپیه بنغمه سنجان بزم سرود

سرایان آن بزم طرب گستر عطا شد و درین روز خجسته نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار

پیشکشهای سزاوار از رغایب و نوادر روزگار بمحل عرض رسانیدند از انجمله جعفر خان پیشکشی

شایسته که بیک لک و هفتاد هزار روپیه قیمت آن شد گذرانیدند و از جانب امیر الامرا

صوبه دار بنگاله رجلی از جواهر نفیسه و مرصع آلات و از قبل وزیر خان دو زنجیر فیل

با نفایس جواهر بنظر اکسیر اثر رسید و مرتضی خان و دانشمند خان و کنور و دیگر عمده‌ها در

حضور خان ها پیشکشها گذرانیدند و دو زنجیر فیل با ساز نقره پیشکش مختار خان قلعه دار پرینده

برآمده بر فیل فلک خرام کوه پیمایی که تخت زرین بر کوهه پشت آن نصب کرده بودند سوار شده موکب

والای معزز بمصلی توجه فرمودند و اقامت نماز عید بجماعت نموده پس از مراجعت در ایوان چهل

ستون خاص و عام که تخت فیروز بخت مرصع نگار زر در آن انجمن سعادت که پایه کرسی

نه پایه افلاک ساخته در پیش آن اسپک دلبادل مخمل زرباف زده بودند سر آرای بهجت و کامرانی

گشته دست نوازش و افضال بگل بخشش و عطا [illegible] کار گشودند و تا پنج روز بزم ترتیب بیدار

بود و اشیاء مخمل [illegible] و ظروف آراسته با صنوف مکرمت و احسان سعید و بهای جلالی زر

و جواهر بدولت از خاص و عام رجا ستند از کمال حق پرستی و توفیق شعاری دگر باره بجشن

حرکت و سواری فرموده بجهت ادای نماز جمعه پرتو قدوم بمسجد جامع گستردند و بایین معهود

گذاردند در این جشن خجسته برای مهین پایه نهال عظمت و اقبال گزین ثمره شجره بهجت و جلال

ارجمند محمد معظم که در دکن بوده بود خلعت خاص فرستادند و فرزند دودمان حشمت و کامکاری

چراغ خاندان سلطنت و بختیاری پادشاهزاده عالی قدر محمد اعظم را مرحمت سرکار خاصه ازطویله

خاصه و یک عقد مروارید و نو گل حدیقه دولت تازه نهال ریاض خلافت پادشاهزاده والا گهر

محمد اکبر را انعام جیغه و [illegible] مرصع بشمول عاطفت ساختند و امیرالامرا و [illegible] و

دیگر امرا اطراف را عنایات خلعت [illegible] مبادات بخشیدند و جعفر خان مرحمت خلعت خاص

اختصاص یافت و وزیر خان صوبه دار که بحراست [illegible] منصب داشت [illegible] اکبرآباد از

مهر انور از اتفاق افتاده سال هفتم از سنین خلافت و فرمانروائی طراز نده افسر و تخت شهنشاه مؤید
فیروز بخت مبارکی و فیروزی و فرخندگی و بهروزی آغاز شد و بشارت والا بکارپردازان
پیشگاه دولت و سامان طرازان بارگاه سلطنت صادر گشت که تا رسیدن عید سعید ترتیب اسباب
و سرانجام لوازم جشن مسعود پرداخته محفل سپهر اساس خاص و عام و انجمن خلد مثال غسلخانه را
برسم هر ساله آذین حضرت و شادمانی بندند درین هنگام الله‌ویردی خان فوجدار گورکهپور که بپیشگاه
حضور آمده بود دیگر بار منت مرجوعه رخصت گشته بعطای خلعت و اسپ با ساز طلا و سپر با ساز مینا کار
مشمول عاطفت شد و معین خان بدیوانی دار الملک کابل از تغیر حکیم نور الدین مفوض گشته بعنایات
خلعت و اسپ سربلندی یافت و مقیم خان از تغیر او بدیوانی سرکار ملکه ملکی خصال القدسی نقاب طراز
ناموس عفت و احتجاب روشن رای بیگم خلعت سرافرازی پوشید و چون ایام صیام که ترین انوار گشته
و شرف بانجام رسید شب جمعه بیست و نهم روز رویت هلال فرخنده شوال از افق سعادت طالع
جهان آرای شاهد عیش و نشاط شد و فردای آن که عید فرخنده فطر بود و بارگاه خلافت جهانبانی
ببساط حشمت و تجمل هر آئین و آراستگی یافته بود برای عزت و حضور شد بلند گشته شادیانه اقبال
طنطنه عظمت و جلال بگوش کرد و بی رسانید و شاهزاده‌های کامکار عالیمقدار و امرای نامدار
و سایر بندهای آستان کیهان خدیو مدار رسیده والا در درگاه سلاطین پناه فراهم آمده ادای عبودیت و تسلیمات
تهنیت بجای آوردند و شهنشاه مهر افسر سپهر سریر مانند نیر خورشید عالمگیر که بر سپهر برین

بخشیدند آنجا نعمت خاصه تناول فرمودند آن بانوی حمیده اطوار را [illegible]

بمقدم خدیو روزگار بجای آورده پیشکش گذرانیدند و در هنگام میرزا خان فوجدار [illegible]

حضور آمده بود رخصت یافته بود یافته بعنایت خلعت و اسب سربلند گشت و محمد [illegible] خان

بار هزار کوکیان صوبه اوده بقلعه داری [illegible] و فوجداری نواحی آن تعین یافته [illegible]

منصب سرافراز شد بیست و سیوم ماه مذکور بعرض [illegible] رسید که [illegible] خان

قلعه دار [illegible] بساط حیات در نوردید و ولی بیک [illegible] آنحضرت [illegible] معین شد

و دلاور خان بقلعه داری [illegible] تعین یافت [illegible] لشکرخان که از صوبه داری [illegible] آمده

بر در دولت زمین بوس یافته بعنایت خلعت مشمول التفات گردید پنجم ماه مذکور سیف خان صوبه دار

کشمیر بموجب التماس بجانب [illegible] آمده بود شرف تقبیل سده سنیه یافته بخلعت نوازش شد

ششم لشکرخان بصوبه داری [illegible] از تغیر داود خان تعین یافته بعطای خلعت و یک زنجیر فیل

و اسب با ساز طلا کامیاب مکرمت شد بیست و ششم سیف خان صوبه دار کشمیر رخصت انصراف

یافته بعطای خلعت و اسب با ساز طلا [illegible] آغاز سال ششم از جلوس [illegible]

عالمگیر [illegible] مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری در این اوقات همیون [illegible] آنحضرت

و کامگار [illegible] و دین [illegible] سعادت [illegible] رمضان

در رسیده انوار یمن و برکت بر جهان [illegible] آنماه

و امرای عظام که بفضل اند و رخدمت حضور بودند بمرحمت خلعت زمستانی رسم معهود سرفرازی

گردیدند و مهمان نوازی سلطنت طراز کوکب ابهت پادشاهزاده ارجمند محمد معظم و امرای اطراف

باین عنایت سرافرازی اختصاص یافتند و مکرر رایت اقبال بسمت اکبرآباد و عالمگیر آباد برای دیگر

شکارگاههای اطراف دار الخلافه باهتزاز آمده خاطر اقدس از سیر و شکار انبساط پذیرفت و بهره‌ور

شد و فیض الله خان تراول بیگی و زمره تراولان و حمله شکار خلعت شکاری مرحمت گشت

و ارسلان علی ولد الله ویردیخان مرحوم که سابق فوجدار بارس پور بود بفوجداری سیوستان

از تغیر ضیاء الدین خان معین گردید باز اصل منصب و خطاب ارسلانخانی و عنایت خلعت و اسب

سرمایه افتخار اندوخت و ملنک حمله محاطب با رسلانخان بخطاب خضرخانی سرافراز گردید و بمیرخان

بفوجداری بارس پور از تغیر ارسلانخان منصوب گشته باضافه منصب مفتخر شد و بعرض اشرف رسید

که فیروزخان سیوانی فوجدار دیاپور و حقیقت خان که در سلک گوشه نشینان بود باجل

موعود درگذشتند و دیندارخان بفوجداری دیاپور تعین یافته بعنایت خلعت و اسب

و اضافه منصب مباهی شد و چون خواجه عبد الغنی زمادت معهود از ماوراء النهر بعریضه

مبنی بر مراسم عبودیت و دعاگوئی بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود از خزانه احسان پادشاهانه

ده هزار روپیه در وجه انعام خواجه مذکور عطا شد دوازدهم رجب حضرت شاهنشاه بالکمال

بخانه درة التاج عصمت نورانی بانو بیگم زوجه کریمه شاهنوازخان مرحوم شرف قدوم بمنزل او

معتصد شود و عاطفت خسروانه غیرتخان خلف نجابتخان را که کامیاب حضور بود بعطای خلعت از کوفت

سوگواری برآورد و معتمدخان و اسمعیلی و دیگر پسران آنخان مرحوم را که از پایه سریر سلطنت

دور بودند بعنایت خلعت نوازش فرمود و بعرض اشرف رسید که خنجرخان فوجدار اسلام نگر

را روزگار حیات سرآمد و مبارزخان از کابل رسیده شرف زمین بوس دریافت و بعنایت

خلعت سرافراز گشت و عبدالله خان از تغیر راجه اندرمن دهندیره بفوجداری شاه آباد

از اعمال صوبه مالوه معین گشته باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار

تارک اعتبار برافراخت بیست و ششم جمادی الآخره از عرضه داشت کوه محیط حشمت و بحر زخار

احتشام سپهر عظمت و کامکاری بادشاهزاده والاقدر محمد معظم که در صوبه دکن بودند بظهور

پیوست که بیست و ششم جمادی الاولی در مشکوی دولت آن والاتبار از بطن دختر ستوده سیر

راجه روپ سنگه راتهور گرامی پسری تولد یافته نور بخش دیده اقبال گردید و مکرر

[illegible] بودند بمحل عرض رسید حضرت شاهنشاهی از ورود این مژده دولت

مسرور و مبتهج گشته آن نور دیده را بسلطان محمد عظیم الدین موسوم ساختند یازدهم

ماه مذکور الله ویردیخان از گورکهپور که باقطاع او تعلق داشت رسیده جبهه سای عتبه جلال

گردید و چهار زنجیر فیل که از زمیندار مورنگ گرفته بود با نه زنجیر فیل پیشکش نمود

بمحل عرض رسانید خلعت عاطفت پوشید و درین ایام بادشاهزاده عالیقدر والامقام

شصت هزار روپیه بخشیدند از بندها جمعی از زمرهٔ سادات و صلحا و فضلا و سه هزار روپیه به سخن‌سنجان
و سرود سرایان آن انجمن والا عطا گردید و در این بزم مسعود نوئینان نامدار و امرای عالی‌مقدار
رسم نثار بجای آورده پیشکشها گذرانیدند و تا سه روز این جشن خسروانه جهانیان را سرمایه
شادمانی و پیرایهٔ کامرانی بود در این ایام چون هوا سردی گرایید و موسم شکار رسید کارآگاه
بود خاطر مبارک شهنشاه روزگار به نشاط شکار مایل شده در دوم جمادی‌الاولی باکبرآباد
شرف قدوم بخشیدند و شش روز در نخچیرگاههای نواحی آن به نشاط صید اندوختند و نیلگاو
بسیار شکار فرمودند دهم ماه مذکور میرزا سلطان صفوی جاگیردار دهامونی از آنجا رسیده
احراز دولت ملازمت نمود و یکهزار اشرفی بصیغهٔ نذر و نه زنجیر فیل و برخی جواهر مرصع
آلات برسم پیشکش گذرانیده خلعت نوازش پوشید و هوشدارخان صوبه‌دار مستقرالخلافه
به مرحمت خلعت و شمشیر و اسب با ساز طلا مباهی شده مرخص گردید و از وقایع صوبهٔ مالوه
بمسامع حقایق مجامع رسید که نجابت‌خان صوبه‌دار آنجا جهان گذران را بدرود نمود و نظم و انتظام
آن صوبه به وزیرخان صوبه‌دار خاندیس تفویض یافته یرلیغ همایون صادر شد که بدان صوب
شتافته به بندوبست مهمات آنجا پردازد و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافته صوبه‌داری [illegible]
که در سلک کومکیان راجه جسونت سنگه انتظام یافته بصوبه‌داری خاندیس مقرر گشته فرمان شد که
یکی از اقارب خویش با جمعی از تابینان در بلدهٔ طیبهٔ برهانپور گذاشته خود با تتمهٔ سپاه عازم

واسپ با ساز طلا و دیگر بخیر فیل ساهای شد و منصبش که چهار هزاری چهار هزار سوار بود باضافه

هزاری از اصل نیز رفته یکهزار سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر گردید و [illegible]

سیسودیه بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا ~~دیگر بخیر فیل ساهای~~ شد [illegible]

و [illegible] بعنایت خلعت و اسپ با جامانه بانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار [illegible]

و ملا [illegible] هر یک بعنایت خلعت و اسپ و فیل و از اصل منصب و بسیاری از [illegible]

بعطایای خسروانه نوازش یافته مرخص گشتند و محمد لطیف و [illegible] حرم [illegible]

مسعود خلعت سرافرازی [illegible] بجای [illegible] بخشیگری آن لشکر مقرر شده [illegible]

و بجهت [illegible] خلعت دیگر بخیر فیل و برای [illegible] و جمعی دیگر از امرا [illegible]

گشت و درین روز [illegible] صوبه دار مستقر الخلافه اکبرآباد که [illegible]

حضور آمده بود شرف زمین بوس دریافته بعنایت خلعت سربلند شد [illegible]

زمیندار [illegible] که [illegible] گذرانید [illegible] درگاه خلافت پناه [illegible]

تقبیل سده سنیه گشته پیشکشی از طلاآلات و اسپان کوهی و جانوران شکاری [illegible]

رسانید و بعنایت خلعت [illegible] و منصب [illegible]

[illegible] عاطفت گردید و بسیاری از امرا [illegible]

مناصب و دیگر مکارم و مواهب سرمایه کامرانی اندوختند و از خزانه [illegible]

و افضال کامیاب نشو و نما ساختند در این روز عشرت افروز رخشنده اختر برج سلطنت تابنده
مهر درج خلافت پادشاهزاده ارجمند محمد معظم که در دکن بودند بعنایت دو سر اسب عراقی
مورد عواطف گردیدند و خنجر خاصه با علاقه مروارید بنوگل حدیقه دولت تازه نهال
ریاض حشمت پادشاهزاده کامگار محمد اعظم عطا شد و صفدرخان بعنایت خلعت خاص با
نادری و قامت امتیاز افراخته باضافه هزاری هزار سوار بمنصب هفت هزاری هزار سوار
از انجمله چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و سالار بنگ یافت و راجه جی سنگه که با افواج باهره
بدفع و استیصال سیوای مقهور معین شده بود بعنایت خلعت خاص با نادری و شمشیر مرصع
و یکصد اسپ از انجمله بیست راس عراقی و عربی یک با زین و ساز طلا و فیل خاصه با تلایر
و ساز نقره و جل زربفت مورد عواطف پادشاهانه گشته مرخص شد و مرتضی خان باضافه
یکهزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و فیض الله خان باضافه پانصدی بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار مشمول مراحم خسروانه گردیدند و مبارز خان بعنایت ماده فیل و سیف الدین
صفوی بخطاب کامیاب خانی و قلعه دار خان حارس قلعه غزنین بعنایت یک زنجیر فیل و حکیم الملک
نیز از خطاب صالح خانی و حاجی شفیع دیوان دکن بخطاب شفیع خانی و مختار و رجائی در ترک خان
و قاضی عبد الوهاب اقضی القضاة و سید عنایت الله هر یک بعطای ماده فیل کامیاب مرحمت
گشتند و از گروهی که با راجه جی سنگه بدکن معین شده بودند داود خان بعنایت خلعت

و بهور مل سندیله و زبرکستخان و بادل ختیار و برق انداز خان و دیگر امرا بملازمان حضرت شتافتند [illegible]

و امرا دوات نیز دیکار که همگی قریب چهارده هزار سوار بودند تقدیم خدمت نمودند

مقرر فرمودند که زبده راجهای و جمعی که در رکاب ظفر مآب بودند در جشن مبارک شب که وقتی

آن نزدیک بود بدانصوب رخصت کردند و یرلیغ گیتی مطاع بنام دلیر خان و حسام خان و جمعی

دیگر که در محال تیول خویش بودند عزّ صدور پیوست که از آنجا عازم مقصد گشته براجه مذکور بپیوندند

جشن وزن مبارک شمسی درین ایام فرخنده انجام که از فیض این دولت ابد مآب عرصه جهان گلزار

طراوت شادمانی و انجمن گیتی نگارستان عشرت و کامرانی بود موسم وزن شمسی خورشید اوج خلافت

و جهانبانی در رسیده جهانیان را انبساط تازه بخشید و روز مبارک شنبه نوزدهم ربیع الاول

مطابق هفدهم آبان که بارگاه حشمت و دولتسرای سلطنت باشاره والا آذین جهان آرائی و شکوه

آراستگی یافته بود بعد از انقضای دو پاس و سه گهری از روز مذکور در محفل فیض بنیاد غسلخانه

همایون جشن پادشاهانه انعقاد یافته عنصر انور و پیکر کرامت پرور گیتی خدیو دادگر سلالت

گستر باشیای معهوده بآئین مقرر سنجیده شد و سال چهل و ششم از عمر اشرف قرین سعادت

و اقبال بانجام رسیده سال چهل و هفتم به نیک اختری و بهروزی جلوه جهان افروزی آغاز کرد

و حضرت شهنشاهی بعد فراغ از وزن مسعود در ان انجمن طرب سراسر آراسته نگارخانه

خلایق پرداختند و نهال آمال بسیاری از عبودیت منشان ارادت سگال را از فیض بهار مکرمت

و املاک و اموال را که اکثر مسلمانان بودند مقید و محبوس ساخته باضرار و آزار طلب زیادتی مینمود
و از او ظلم پرستی شقاوت پروری مدتها آن محنت زدگان را باین سبب در شکنجه تعب مبتلا داشت
تا اینکه بعضی از آنها که در مواطن و مساکن خویش بقیه ثروت و بضاعتی داشتند از آنجا مبلغی کلی
طلبیده فرستادند باو داده از چنگ جور و بیداد آن ضلالت کیش بدنهاد رهائی یافتند و مهاراجه
جسونت سنگه که با عساکر قاهره باستیصال او تعیین یافته بود اگرچه بر سر ولایت آن مخذول رفته
یکچند بمحاصره بعضی از قلاع او قیام ورزید و در تخریب ولایت و تسخیر حصون آن مقهور سعی موفور
بظهور رسانید لیکن اثری که مطلوب اولیای دولت بود بر کوشش او مترتب نشد و هیچ یک از قلعهای
عظیم آن مخذول لئیم مفتوح نگشت و مهم او بطول و امتداد کشید لاجرم درین اوقات سعادت
پیرا رای ملک آرای حضرت شاهنشاهی که مطرح انوار الهام الهی و مرآة صور اسرار سلطنت و جهانبانیست
جهان تقاضا نمود که یکی از نوئینان بارگاه خلافت را بسرداری جنود مسعود دکن و دفع سیوای
شقاوت آئین تعیین نموده با لشکر تازه و سامان شایسته بدانمهم رخصت نمایند و مهاراجه جسونت سنگه
را بپیشگاه حضور لامع النور طلب دارند و راجه جی سنگه را که از راجهای ذی شان و بحسن تدبیر
و وفور لشکر و سامان سرداری و سرلشکری از اشباه و اقران ممتاز بود با چندی از امرای نامدار و عمدهای
آستان کیهان مدار مثل دلیرخان و داود خان و راجه رای سنگه سیسودیه و احتشام خان شیخ زاده
و قباد خان و راجه سجان سنگه بندیله و کیرت سنگه و ملا یحیی نایته و راجه نرسنگه گور

و در زبان جانی خواجه سرا الخدمت ناظر حرمسرای مقدس از تغیر جواهر خان نور ذوالفقار احراز گشته

خلعت سرافراز [illegible] شد و [illegible] حویلی دار الخلافه از تغیر [illegible] خان ضمیمه [illegible]

کوتوال گشته خلعت یافت و [illegible] شد و منصبش [illegible] پذیرفت [illegible]

که از صوبه داری [illegible] معزول شده بود ادراک شرف ملازمت اکبر [illegible] خلعت

عنایت گشت و [illegible] که از قلعه داری [illegible] معزول شده بود و از آنجا رسیده [illegible]

[illegible] کرد [illegible] باانواع [illegible] آن با کار [illegible]

[illegible] در این صحیفه [illegible] اقبال [illegible] در ولایت خود [illegible]

[illegible] و [illegible] واقعه طلب فتنه [illegible] کمال [illegible] استقلال

[illegible] زر [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible] یک [illegible] بندر [illegible] تصرف [illegible]

مانند طایفه [illegible] در [illegible] کشتی [illegible] خبر [illegible]

کشته [illegible] دریا [illegible] از بندرهای [illegible] تمامی اموال [illegible] که در آن بود [illegible]

[illegible] در این ایام [illegible] بندر [illegible] از [illegible]

با اموال و امتعه بسیار در آن [illegible] شده [illegible] تصرف و استیلا [illegible] بود

و [illegible] دست [illegible] در [illegible] و [illegible] تصرف شد و معهذا

٨١٩

از تغییر بهادرخان تعیین یافته بعنایت خلعت و خطاب نیکنامخان سرافراز گردید و بیست و [illegible]
نامدارخان که در سلک کومکیان مهاراجه جسونت سنگه انتظام داشت و در تنبیه و تادیب
سیواجی بمهور ترددات نمایان از و بظهور رسیده بود بموجب فرمان طلب از آنجا رسیده
بجبهه‌سائی آستان خلافت جبین عبودیت نورانی ساخت و بعنایت خلعت یافت افتخار
امتیاز یافت و درین ایام بمناسبت موسم برشکال بهار گلشن جاه و جلال سحاب مکرمت
و اقبال پادشاهزاده ارجمند محمد معظم و مهاراجه جسونت سنگه و امیرالامرا نجابتخان و
وزیرخان و دیگر عمده‌های اطراف بعنایت خلعت بارانی نوازش یافتند و راجه [illegible] سنگه و
جعفرخان و محمد امین خان و دیگر امرای حضور و دستارهای پیشگاه زر بحسب ترتیب قدر
و منزلت پایه مرحمت سرافراز گردیدند و چون از فیض باران رحمت ایزدی هوا اعتدال
یافته دشت و صحرا نضارت و خرمی گرائیده بود حضرت شاهنشاهی [illegible] بسمت [illegible] آباد
و دیگر صیدگاههای اطراف دارالخلافه توجه نموده نشاط سیر و شکار اندوختند و آهوی
بسیار صید فرمودند و درین اوقات راجه [illegible] سنگه که از بنگاله رسیده باحراز [illegible]
ملازمت اشرف نمود و بعنایت خلعت و افزایش منصب نوازش یافته بوطن مرخص شد
و بزرگ امیدخان بعنایت خلعت زمستانی [illegible] بنگاله رخصت یافت که نزد امیرالامرا
باشد و [illegible] خان که از فوجداری سرکار سارن معزول شده بود [illegible]

بالاتفاق مردانه به شمشیر و سپر و ترکش و ماده فیل سربلند شد و بموجب آنکه نامه که موجب اعزاز [illegible]
التماس کرده بود با موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر صرص الآلات و نفایس [illegible]
بجهت سامان مذکور زر برسانند و چون کس [illegible] خان [illegible] بلخ نیز در سوم سال [illegible]
صحیفه [illegible] اقبال گزارش نامه ابراهیم بیک را که از عهده آن [illegible] در رسم تعارف [illegible] عالم [illegible]
فرستاده در ادای مراسم تهنیت [illegible] عبدالعزیز خان سبقت کرده بود [illegible] مکرمت پرور
قدردان آنحضرت والا مکان را هم با ارسال نامه عطوفت عنوان و موازی یک لک روپیه ارمغان
یادآوری فرمودند درین هنگام غضنفر خان بصوبه داری تهته از تغیر قباد خان منصوب گشته
بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و دیگر یک زنجیر فیل با ماده [illegible] پانصدی [illegible] از منصب هزاری
سه هزار سوار از آنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شد و [illegible] از کومکیان
صوبه بهار حسب الحکم طلب از آنجا خود رسیده دولت زمین بوس دریافت [illegible]
[illegible] سرورش [illegible] خلافت شد که میر صالح داماد شاهنواز خان [illegible] هنگام [illegible]
که در [illegible] آن صوبه [illegible] بودند باجل موعود در گذشتند و از وقایع دار الملک
کابل [illegible] رسید که [illegible] دیوان آنجا باجل طبیعی سپری شد و از وقایع [illegible]
[illegible] ترجمه [illegible] برار [illegible] عبدالعزیز خان [illegible]
[illegible] خلعت و اسپ [illegible] شد و [illegible]

بمنبسط بساط حشمت و تجمل آذین پذیر رفته دگرباره نوای کوس خسروانی نغمه عشرت و شادمانی جهانیان

را بهار پیرا شد حضرت شاهنشاهی بدستور مقرر بفیض قدوم بعیدگاه بخشیده نماز عید بجماعت گزاردند

و بدولتخانه معاودت در محفل سپهر مشاکل خاص و عام سریر آرای اقبال و انجمن افروز کامرانی گردیدند

در این روز [illegible] جعفر خان بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت و امانتخان بمرحمت اسب با ساز

طلا سرافراز شده بمرادآباد مرخص گشت و میر رضی الدین بفوجداری سرکار سارن از تغیر [illegible]خان

و سید [illegible] که فوجدار سرکار خیرآباد بود بفوجداری گوالیار و میر اسعد [illegible] بفوجداری خیرآباد

تعیین یافته هر یک بعنایت خلعت و از افزایش منصب سرافراز شد [illegible] توران

چون عبدالعزیز خان والی بخارا در چهارم سال این سلطنت عالم آرا خواجه احمد خلف خواجه خاوند

محمود را [illegible] در مقام خود گزارش یافته با تهنیت نامه و مختصر ارمغانی از نفایس توران برسم صحابت جهت

مبارکباد جلوس اشرف بر سریر خلافت و جهانبانی باستان معلی فرستاده بود و بعد از آن همواره بارسال

هدایا و ابلاغ پیام صدق و ولا اظهار مراتب موافقت و یکرنگی مینمود لاجرم حضرت شاهنشاهی را درین ایام

سعادت فرجام بمقتضای کمال عطوفت بر خاطر ملکوت ناظر پرتو افکند که یکی از ایستادهای بساط قرب

و حضور بسفارت توران معین نموده جواب نامه آنخان والادودمان که از معالی شأن مصحوب او ارسال

دارند و مصطفی خان خوافی که از دیرین بندهای سنجیده درگاه آسمانجاه است بتقدیم این خدمت معین

گشته هفتم ذی حجه مرخص شد و هنگام رخصت بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و جیغه مرصع

بمطمح انظار مکرمت شد و ملا یحیی برادر ملا احمد نایته که بجهت گزارش بلتیه از جانب [illegible]
شده بود درگاه خلایق پناه آورده بود بمنصب ده هزاری هزار سوار از جهت [illegible] سرافراز
و میر حاجی مولا دالحی عبدالله خان والی کاشغر بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه [illegible]
با انعام چهارده هزار روپیه بهره اندوز عاطفت گشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب سفیر مذکور
مبلغی گرامند از نقد و جنس برای خان مذکور فرستاده شد و بسیاری از امرا و منصبداران باضافه
مناصب و دیگر عطایا و مواهب کامیاب عاطفت گشتند و از خزانه احسان پادشاهانه [illegible]
روپیه بخندان از سیدها و [illegible] از سادات و فضلا و صالحین و اتقیا انعام [illegible] چهار [illegible]
[illegible] سبحان سرو و درایان آن [illegible] عزت سر اعطا گشت و آنچه فرخنده پایه [illegible] جهان افزا
طرب افروز بود از سوانح بهجت افزا آنکه در این ایام از عرصه دشت [illegible] باقبال
فروغ اختر عظمت و جلال پادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم ظهور پیوست که بعد [illegible]
در شکوه [illegible] حال الله و الا تا [illegible] سه پاس از روز مذکور از نظر عصمت نقاب
والده کریمه سلطان معز الدین [illegible] والا گوهر متولد شد حضرت شاهنشاهی آن نوگل حدیقه سلطنت را
سلطان عز الدین موسوم ساختند هشتم ذی حجه مطابق [illegible] دهم تیر ماه جشن عید [illegible] منعقد شده
پادشاهزادهای کامکار و جلالت اقتدار و امرای نامدار بآئین معهود رسم گذرانیدن [illegible] جهانی
مرصع و مینا کار بجای آوردند دهم ماه مذکور که عید فرخنده اضحی بود بارگاه سلطنت [illegible]

روپیه برای او ارسال گشت و شیخ سعدالله فرستاده حاکم مذکور [illegible] اندوز ملازمت اکسیر

خاصیت شده بعنایت خلعت و انعام پنجهزار روپیه مورد نوازش گردید و او نیز روز دیگر رخصت

سعادت یافته ده هزار روپیه بجهت حاکم مذکور مصحوب او ارسال شد جشن وزن قمری

درین اوقات فرح سمات که از مبادی حق پرستی چندین صورت معنی دین و دولت یکرنگ بود

و نقد در پله میزان معدلت همسنگ فرخنده جشن وزن قمری خورشید اوج خلافت و سروری در رسیده

جهانیان را نوید عشرت و شادکامی داد و در آخر روز مبارک شنبه بیست و یکم ذیقعده مطابق

بیست و ششم خرداد که بارگاه سلطنت و دولتسرای عظمت با زیب خسروانه آرایش یافته در محفل

غسلخانه وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد و سال چهل و هفتم عمر از حضرت سمت ترتیب خدیو زمانی

هزاران فرخندگی و فیروزی بانجام رسید و سال چهل و ششم بسعادت و بهروزی آغاز شد درین جشن

نامیون عاطفت پادشاهانه که پیرایه حشمت و اقبال و طراز مسند ابهت و جلال پادشاهزاده والاقدر

محمد معظم را بعنایت خلعت خاص و انعام یک لک روپیه نوخته متصدیان دکن [illegible] رفت

را از خزانه آنجا بسرکار آن عالیجاه رسانند و راجه جسنگه و چندی از امرا را مدارج خلعت عطا شد

و جعفرخان بعنایت خنجر با علاقه مروارید مورد نوازش گردید و بهادرخان بمرحمت خلعت و شمشیر و

اسپ با ساز طلا سربلند گشته به اله آباد که صوبه داری آن باو تعلق داشت مرخص شد و دلیرخان

بعنایت اسپ با ساز طلا سرافراز گشته رخصت جاگیر یافت و طاهرخان بعطای خلعت سرافراز

دریافت و یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه بصیغهٔ نذر و پیشکش نمایشته گذرانید بعنایت خلعت خاص
و شمشیر مشمول انظار عاطفت گشت و دلیر خان که بموجب یرلیغ طلب از بنگاله عازم آستان [illegible]
شده بود بدولت زمین بوس بار یافته و بعطای خلعت [illegible] سرافراز گردید و میرخان [illegible]
عبدالله خان والی کاشغر که حال مذکور او را با صحیفهٔ اخلاص و ولا بحضرت [illegible] از نوادر روزگار
آستان سلاطین مدار فرستاده بود بشرف ملازمت اشرف گشته مشمول مکارم خسروانه شد
و در این هنگام بعرض همایون رسید که میرزا نوذر صفوی که برسم گوشه نشینی در مستقر الخلافه اکبرآباد
بسر میبرد باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد و ملا عوض وجیه که بتقصیری از منصب
معزول شده بود مورد انظار فضل و کرم گشته بمنصب هزاری صد سوار [illegible] بخدمت
تعلیم قرة الظهر حشمت و نامداری [illegible] بادشاهزاده محمد
محمد اعظم خلعت سرافرازی پوشید و میرخان از کوهستان جمون که فوجدار آن بود [illegible]
و غضنفرخان از جونپور و مخلصخان از بنگاله و عبدالعزیز خان از مالوه بموجب یرلیغ طلب
رسیده بدولت زمین بوس دریافتند و سید احمد که [illegible] او را [illegible]
[illegible] درگاه سلاطین پناه فرستاده بود بدولت استلام سدهٔ سپهر احترام فایز گشته
تشریف عنایت پوشید و پس از روزی چند دیگر باره بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه
کامیاب رخصت شده رخصت انصراف یافت [illegible]

و باضافه پانصد سوار منصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و راو کرن بهورتیه و جادو رای

که در سلک کومکیان دکن منسلک بودند هر یک باضافه پانصدی پانصد سوار منصب سه هزاری

سه هزار سوار و قباد خان و حسن علیخان هر یک بعنایت اسپ با ساز طلا و محمد کامکار ولد جعفر خان

بخطاب کامکار خانی و فرخ فال ولد یمین الدوله آصفخان مرحوم بانعام ده هزار روپیه سربلندی یافتند

و مناصب و مراتب بسیاری از امرای نامدار و عمده های بارگاه سپهر مدار و بایندهای [illegible]

بیمامن عواطف پادشاهانه افزایش پذیرفته جمعی کثیر بعطایای سنیه از خلعت و شمشیر و خنجر و اسپ و فیل

مورد نوازش گردیدند و بچندی از سادات ذوی الاحترام و صلحای کرام پانزده هزار روپیه

انعام شد و سه هزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا گشت و در این روز

عالم افروز از جانب بهین ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت کبری و نونهال خلافت پادشاهزادهٔ والاقدر محمد معظم

که در دکن بودند پیشکشی مشتمل بر یک زنجیر فیل و نفایس اقمشه و دیگر تحف و رغایب و پیشکش قطب

الملک مشتمل بر چهار زنجیر فیل و زواهر جواهر و پیشکش عادلخان از نوادر و مرصع آلات بنظر اقدس

برکات رسید و جعفرخان و راجه سنبکه (?) و صالحخان هر یک پیشکشی شایسته گذرانیدند و از جانب (?)

امیر خان دو زنجیر فیل و چهار سر اسپ و برخی جواهر ثمینه از نظر انور گذشت و محمد امین خان

و دانشمند خان و بعضی دیگر از عمدها در خور حال پیشکشها بمحل عرض رسانیدند و بهادر خان

صوبه‌دار اله آباد که منشور عواطف بطلب حضور صادر شده بود از آنجا رسیده سعادت ملازمت حضرت اکسیر خاصیت

بمرور چند بکام نجومیه خلاق [illegible] شده هنگام در محفل زر دوسی پابند [illegible] کرانی [illegible]
و آرایش یافته بود سر برآرای اقبال و اجمل از زرکار [illegible] یافته [illegible]
انار بود و احسان دادامید خلاق داد [illegible] دیگر [illegible] که باهتمام [illegible]
عالیقدر والااحتشام امرای عظام سرانجام یافته بود بر مکاره [illegible] بخشند [illegible]
تا هنگامه عیش و طرب استعداد داشت در این جشن فرخنده اهال [illegible] خلاف [illegible]
رایات سلطنت پادشاهزاده والاقدر عالیجاه محمد معظم که در دکن بود [illegible] خلعت [illegible]
و سبب سرا [illegible] در [illegible] مورد انظار رحمت گردیدند [illegible]
و کامکاری قرة باصره شوکت و بختیاری پادشاهزاده ارجمند محمد اعظم [illegible]
و سپر [illegible] مرصع و دیگر [illegible] خاصه [illegible] اختصاص یافتند [illegible]
و جعفر خان و محمد امین خان بسیاری از [illegible] عتبه والا مرحمت [illegible]
مباهات افراختند و امیرالامرا صوبه دار بنگاله و [illegible] که در دکن بود [illegible]
اطراف و امرای صوبجات خلعت نوازش یافتند و محمد امین خان [illegible] منصب [illegible]
[illegible] دو هزار [illegible] کدام [illegible] ده اسپه [illegible]
پانصد سوار منصب [illegible] هزار و دانشمند خان [illegible] منصب [illegible]
سوار [illegible] پایه گردیدند و عابد خان [illegible] عاطفت [illegible]

شهنشاه دادگر مهر پرور بود و پرتو انور دولت گیتی خدیو دین پرور جلوت بخش [illegible] در سر
وافر [illegible] که [illegible] فرخنده ماه صیام برکت بخش ایام گشته جهانیان را نوید روزی کرده
سعادت اندوزی رسانید و شب [illegible] دهم [illegible] سلاطین [illegible] افتاده سال [illegible]
میمنت قرین سلطنت و فرمانروائی خلیفه زمان [illegible] خاقان حق پرست پاک دین آغاز شده
معلی به هنگام [illegible] صادر گشت که تا رسیدن عید سعید [illegible] لوازم ترتیب مقدمات
جلوس همایون پرداخته برسم همه ساله محفل والای خاص و عام و انجمن خاص غسلخانه را آذین بستند
و جهانیان [illegible] فیض [illegible] شرف [illegible] انجام رسانند چون شنبه نهم [illegible]
شوال از افق سعادت طلوع نموده هنگامه آرای عیش و نشاط و فروغ افزای انجمن انبساط شد [illegible] که
عید خجسته فطر بود دربارگاه سلطنت و جهانبانی بساط خرمی و تجمل شکوه [illegible] یافته بود در دربار
شادیانه اقبال نوا آمده [illegible] کام جهانیان رسانید و پادشاهزادگان کامکار عالی مقدار
و امرای نامدار و سایر بندهای آستان کیوان مدار در سده سنیه سلطنت فراهم آمده داب معهود تسلیمات
تهنیت بجا آوردند و حضرت شاهنشاه [illegible] بر فیل کوه پیکر [illegible] منظر که تخت زر
[illegible] سوار شده [illegible] که معهود این دولت ابد قرین است بمصلی توجه نمودند و [illegible]
بجماعت گزارده [illegible] در ایوان چهل ستون خاص و عام [illegible] زینت [illegible]
[illegible] بخت [illegible] جلوس [illegible] نوازش [illegible]

... به اعطای خلعت خاص

عرض نمود و یک سر اسب با ساز مرصع پیشکش کرده عاطفت خسروانه او را به اعطای خلعت خاص

اختصاص بخشید و حضرت شاهنشاهی از اعظم آباد با نوبت نگارش ... شده ...

بخجسته نشاط اندوز گشتند و بیست و نهم رایات ... شهر احمدنگر ... و سوم شعبان ...

دو سه روز به سیر و شکار آنجا ... اند و چند در هنگام ... عالم آرا ...

بار خزان عساکر قاهره تعیین نمودند که با ورنگ آباد رفته در خدمت قرة الباصره سلطنت

قرة الظهر عظمت و کامکاری پادشاهزاده محمد معظم باشد و او را به اعطای خلعت

و به اضافه پانصدی صد سوار منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سربلند گردانیدند ...

رخصت فرمودند و ... اسب ... خلعت عطا شد و معصوم خان ...

رسوم فوجداری ... خلعت و اسب با ساز طلا سرافراز یافت

از تغییر او ... خلعت ... معتقد خان ...

سلطانپور ... فوجدار سرکار ... از تغییر ... خان منصوب شد خلعت ...

و خواجه ... از تغییر ... بحراست قلعه ... معین گشت ...

جنگ خان ... بنگاله ... از آنجا رسیده ...

و به عنایت خلعت ... سال ... از ...

مت ... سنه ...

سرهندی که بر سر راه بود فرود آمده نماز ظهر بجماعت گزاردند و بعد فراغ از نماز قرین یمن در باغ
و [illegible] از آنجا متوجه گشته ساحت دار الخلافه را بورود مسعود کرامت آمود رشک خلد برین و قلعه مبارک
را از یمن نزول همیون سر باوج گردون برافراختند درین ایام پیشکش عادلخان حاکم بیجاپور
مشتمل بر شانزده زنجیر فیل و نفایس جواهر مرصع آلات بنظر قدسی برکات رسید و حاجی ملکخان بخدمت
داروغگی غسلخانه مبارک که بیشتر باللهیار خان مرحوم مفوض بود سرافراز شده بعنایت خلعت و شمشیر
بماهی پشت و ملتفت خان و سرادار خان بخدمت میر توزوکی سربلند گشته هر یک بخلعت سرافراز
گردید و حاجی محمد فرستاده امام یمن برحمت خلعت و انعام چهار هزار روپیه مشمول عاطفت گشته رخصت
انصراف یافت چهارم رجب اصالتخان از مراد آباد رسیده باحراز دولت ملازمت چهره مراد
برافروخت و بعطای خلعت خاصه سرمایه مباهات اندوخت و محمد بیگخان که قلعه دار سابق اتور بود
از آنجا رسیده دولت زمین بوس دریافت و غیاث الدین خان بخشی صوبه دکن بنظم بهادر نذر
بسورت از تغیر رعایت خان منصوب گشته بعنایت خلعت و افزایش منصب بلندی و رفعت
سر اسب عزت که محمد پادشاه حاکم کچا از روی عبودیت و اخلاص برسم پیشکش مصحوب عبدالله بیگ نام
شخصی بحضور خلافت جهانداری فرستاده بنظر انور رسیده آورنده بخلعت و انعام [illegible] مصحوب او
هشت هزار روپیه با برخی اجناس برای پادشاه مذکور ارسال یافت بیست و چهارم بعزم سیر و شکار
رایت مهر انوار پرتو اقبال بالا عز آباد افگندند و در اثنای راه رکن الدوله جعفر خان بمنظر خود

خلعت

جعفر خان که از امرای مالوه بجهت تفویض خدمت جلیل القدر وزارت طلبیده شده بود [illegible]

آستان سلطنت دریافته یکهزار مهر و یکهزار روپیه بصیغه نذر در حضور [illegible] گذرانید

و شب هنگام که ساعت مسعود بود در انجمن خاص غسلخانه بخدمت والای وزارت اعظم [illegible]

لطف [illegible] را یافت و شایسته آن حامل برو سربلند گشته بعطای خلعت خاص با چارقب [illegible]

از رخت و درین هنگام ملا یحیی [illegible] که ملا احمد [illegible] را درس رکن رکین دولت [illegible] بود

بیاوری بخت و دلالت سعادت بعد از عادلخان [illegible] جلال [illegible] که قبله اقبال

بصدق نیت روی ارادت آورده بود بشرف تلثیم سده سپهر مرتبه دریافته خلعت [illegible]

چهاردهم [illegible] رایات [illegible] فلک فرسا گشت و دو روز آنجا مقام شد [illegible]

شکار [illegible] نشاط اندوخت و درین اوقات از وقایع صوبه بهار معروض بارگاه سلطنت گردید

که میرزا خان فوجدار دربهنگه با اللهوردیخان فوجدار گورکهپور به تنبیه زمیندار [illegible]

معین بوده [illegible]

[illegible]

حشمت [illegible] چهارشنبه سلخ ماه مذکور [illegible]

سعادت قرین بود [illegible] فیروز بخت [illegible]

بر کوهه [illegible] دار الخلافه [illegible]

فوجدار میان دوآب شرف اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر دولتخانهٔ باغ سرهند از فیض قدوم
حضرت همایون بهارستان اقبال گشت و چون طراوت و نضارت و زینت و صفای
آن گلشن دلکشا ملایم طبع اقدس افتاد چهار روز شرف اندوز اقامت همایون گشت و دوم
فیض آبادی امباله از نزول اشرف کامیاب خرمی گردید و چون خاطر ملکوت ناظر به سیر شکار باغ مخلص پور
مایل بود رایات عالیات از امباله بآن سمت متوجه شده بیست و ششم منصور آباد که سر کوهی مخلص پور
است مخیم سرادقات حشمت شد و حضرت شاهنشاهی بعزم سیر عمارت و باغ مخلص پور که بفیض آباد موسوم
گشته از دریای جون عبور نموده آن گلشن سرای دولت را سیر نمودند و آخر روز بدولتخانه معاوده
مراجعت فرمودند و سه روز آنجا اقامت گزیده بشکار چرز نشاط اندوز بودند و سوبهاک
برکاس زمیندار سرمور در انجا بوجبه سای آستان سلطنت گشته برخی جانوران شکاری از باز
و جره و شاهین بر رسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت گوش مباهات برافراخت. بیست و ششم جمادی الآخره
نزدیک کرنال مضرب خیام سپهر احتشام شد و بعرض اشرف رسید که الله یار خان که به هنگام
رایات منصور از دار السلطنه لاهور کوفتی بهم رسانیده از راه راست به شاهجهان آباد دار الخلافه
آمده بود در آنجا باشتداد آن عارضه بساط حیات در نوردید و ملتفت خان بخدمت داروغگی
گرزبرداران و ملازمان جلو که بآن خان مرحوم متعلق بود بخلعت سرافرازی رسید. نهم ماه مذکور
نواحی قصبهٔ پانی پت مهبط انوار نزول شد و روز دیگر در آن منزل مقام بود و زبدهٔ ارکان عظام

نواب ... مغیدان ... که رسیده بود بعرض اشرف رسیده ... دارا ... که ... بود

... نجابت ... عنایت ... در حصار ... بعرض ... پادشاهی ...

... رسید ... شد که تنبیه و تادیب متمردان ... و ... آن ... [illegible]

... بهادر از تغیر ... خان بفوجداری ... و خلعت سرافرازی ... [illegible]

... بمکرمت خلعت و جیغه مرصع و اسب با ساز طلا و دیگر ... کامیاب عاطفت

گشته ... رخصت ... پادشاهانه ... هزار روپیه ... خواجه عبد ...

... هزار روپیه ... که ... از ... نقل ...

... سلطنت ... رفت ... بعد ...

... در ... حضرت ... و ... حشمت و کامکاری

... ده ... معظم ... و ... دیگر

... خدمت ... و دیگر امرا

... الامرا ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

روز حضرت شاهنشاهی با فر آلهی و شکوه جهانبانی بر فیل کوه پیکر بدیع منظر که تخت آسمان پایه
زرین بر پشتش [illegible] کرده بودند سوار شده لوای توجه برافراختند و از دریای فیض بخش
عبور و دالی سعادت نموده دو روز دیگر در بستان سرای دولت قرار اقامت دادند چون صوبه
داری دار السلطنه لاهور بدستور سابق با ابراهیم خان مفوض شده بود او را بعطای خلعت نواخته
رخصت فرمودند و حاجی محمد طاهر بدستور سابق بخدمت قلعه داری آنجا [illegible] خلعت سرافرازی
پوشید بیست و یکم که از باغ فیض بخش کوچ شد صف شکن خان و مجاهد خان و جمعی دیگر از امرا
و بسیاری از بندهای منصبدار را با اکثر زواید ارد و کارخانجات رخصت فرمودند که راه
راست پیشتر رفته در دار الخلافه احراز شرف ملازمت نمایند و مقرر ساختند که خود با خاصان
و نزدیکان و عمله شکار بجست شکارگاه کانوواهن توجه نموده در آن نخجیرگاه اقبال نشاط
شکار اندوزند و همه جا شکارکنان و صیدافکنان طی منازل نمایند و بیست و چهارم در چهار
منزلی دار السلطنه امیرخان صوبه دار کابل را بعنایت خلعت خاصه و خنجر با علاقه مروارید
و دو اسب هر دو با ساز طلا سربلند ساخته رخصت انصراف فرمودند بیست و هشتم عرصه
شکارگاه کانوواهن از سایه سنجق جهانگشا نور آگین گشته عمارات فیض آیات دولتخانه
آن منزل والا مهبط انوار شرف و کرامت شد و دو روز فیض اندوز اقامت همایون گردید
و میرخان فوجدار کوهستان جمون بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا سربلند گشته بخدمت

حضور این درگاه آسمان جاه نزد والا ایران رسیده در تربیت جانی صوبه دار ملتان را که از بندهای سنجیده

حضور این دولت گردون توان و صاحب ثروت و سامان بود با جد خدمت حضور نموده بود در روز

روزان اشرف اقدس را امیدوار خلعت دیگر بخبر فیل با ساز نقره [illegible] فیل و ده سر اسب [illegible] الله

[illegible] شمشیر و سپر و ترکش [illegible] با ساز [illegible] [illegible] هزار [illegible]

سوار [illegible] برساخته [illegible] ایران [illegible] [illegible] گرامی [illegible]

[illegible] نفایس [illegible] و انواع دیگر نوادر [illegible]

این [illegible] قیمت آن بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملازمت مآثر حاصیت گشته دو اسب عربی و دو قبضه شمشیر که امام به رسم هدیه به بارگاه خلافت

ارسال داشته بود بتحدیث اشرف گذرانید و بعنایت دوالانوار تشریف یافت پانزدهم محرم زیارت

روضه منوره حضرت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه طاب ثراه که در آن روز اتفاق افتاده واقع

از عالم ملکوت ناظر گیتی چند نوع پرست سر بر زده باثر از فیض انوار شرف قدوم بخشیدند و روح

انس پیرای محفل خلد را بفاتحه و دعا روح افزا گشته ده هزار روپیه بخدمه و مجاوران

آن روضه فیض مکان انعام فرمودند جشن وزن مبارک شمسی در این ایام میمنت فرجام که

جهان از آثار عدل و رافت پادشاه عالمگیر مالک رقاب کامیاب عید دو جهان امانی عالمیان

تر شح سحاب نصفت و احسان خاقان مهر افسر سپهر جناب سرسبز و شاداب فرخنده جشن وزن

شمسی آن پایه افزای اورنگ خلافت و جهانبانی طرب پیرای انجمن ایام گشته هنگامه جشن

و نشاط رونق پذیرفت در روز مبارک دوشنبه یازدهم ربیع الاول مطابق بیستم آبان و زینت

فیض بنیاد شاه برج دارالسلطنه لاهور که در رفعت و شان عرش بخش چرخ ذات البروج و آفتاب

هر صبح بعزم تماشای آن اشرف مکان بر نردبان شعاع پایه فلک عروج برمی آید و نظاره

بینون پیشکاران پیشگاه دولت برای این جشن بهجت طراز از بساط تجمل و احتشام نوعی که

معمورای سلطنت گردون بسطت سزد زمین پیرای آیین قرار داده بودند بچشم بزم ملکی و

محفل مسرت آما پیرایه انعقاد یافت و خورشید گیتی فروز از اوج عظمت و اقبال پرتو ورود

اقبال برا از جبهه روی توجه بشهر آورده‌اند و از دریای برای بحر عبور نموده قلعه مبارکه
را بقدوم میمنت لزوم رفعت ذروه چرخ برین بخشیدند درین ایام ظاهر جان از
جاگیر رسیده جبهه سای عتبه سلطنت گردیده آثار عنایت مرحمت نوازش یافت و [illegible]
نوضدار کوهستان چون از آنجا رسیده تقبیل سده سنیه شرف اندوز شد [illegible] سلطان
ارباب دات کربلای معلی که بلخند در گولکنده بود و بر بهر سعادات زیارت [illegible] بخت
از آنجا بقصد استلام آستان خلافت و انتظام در سلک خدمت گزاران بیشگاه سلطنت
از قطب الملک جدا شده بود آستان بوس یافته سربلند گردید از آنجا که بلا عوض [illegible]
بنا بر تقصیری مورد عتاب خسروانه شده بود خواجه قادر که شرف سادات با منزلت
فضیلت فراهم داشت بخدمت احتساب از تغیر او خلعت سرافراز [illegible] و چون
درین ایام نوبت حاجی چلبه را یکی از جهازهای پادشاهی سابقه عداوتی که با [illegible]
داشت رخ بجهاز [illegible] در آورده بود معدلت پادشاهانه قاتل را [illegible] سازند
و پسران و دیگر بازماندگان آن مرحوم مورد عاطفت گشتند کوچک [illegible] عبد العزیز
خانی که از جانب آنجناب والا دودمان چند سر اسپ [illegible] ارسال
آورده بود بسعادت استلام آستان فلک احترام دریافته اظهار انظار انور رسانید
گشت و حاجی محمد [illegible] امام [illegible] برد

حاشیه: [illegible]

قیام نماید وصفی خان بخلعت نوازش یافته مرخص گردید گرزبردار در اجرای دار الخلافه
رسانید و رعدانداز خان از تغیر همت خان بفوجداری نواحی اکبرآباد تعیین یافته بعطای خلعت
و اضافه منصب مباهی شد و میر مهدی یزدی بدیوانی المستقر حشمت سرفراز گشته خلعت
سرافرازی پوشید بیست و ششم موکب ظفر مآب از دریای چناب عبور نموده بساحل
آن نزول سعادت فرمود و چون قراولان در آن نواحی شیری چند قبل کرده بودند شهنشاه
شیرشکار بعزم صید سباع خونخوار درندگان مردم آزار روز دیگر که مقام بود سوار
شده الغرض دو ماده شیر را که هر یک بچه داشت بتفنگ خاصه از پای در آوردند و
شیربچه‌ها را قراولان گرفتند و صباح آن که از کنار دریا کوچ شد دیگر باره بشکار شیری
چند که باقی مانده بود توجه نموده دو ماده شیر و چهار شیربچه را بتفنگ از پای در آوردند
و قراول بیگی را ... چهارم ربیع الاول موافق پانزدهم مهر رایت ظفر پیرا پرتو سعادت بر
باغ دلگشا افکنده عمارت دولتخانه آن از نزول اشرف مهبط انوار عز و کرامت گردید
دارا بیگ خان صوبه‌دار دار السلطنه و اعتقاد خان و تربیت خان که بموجب حکم والا
در لاهور مانده بودند دولت آستانبوس دریافتند و پس از دو روز اقامت در آن
حدیقه خلدنشان آخر روز چهارشنبه هفتم ماه مذکور مطابق هژدهم مهر که ساعت دخول
دار السلطنه بود حضرت شهنشاهی قرین تایید الهی لوای عظمت و جلال از آن بستان سرای

عنان اقبال منعطف ساخته بهشتم بهیره بود که سر راه بهیره است نزول کند
در اثنای راه حضرت شاهنشاهی بسیر تهناز او هرکه در دره در تحت چنبه واقعست
و کمال نزهت و غرابت دارد توجه نموده نشاط اندوز تماشا گشتند در همین منزل
که صوبه داری خطه کشمیر منصوب شده بود بعطای خلعت و اسپ و دیگر فیل ماهی کشته بود
معاودت یافت مراد خان زمیندار بعنایت خلعت ثانیه مرخص شد و از وقایع دار السلطنه
بموقف عرض رسید که ظفرخان که رسم گوشه نشینی آنجا بسر داشت باجل طبیعی روزگار
سپری شد دار بهیره بود در عرض یازده روز عرصه بهیر ... موکب مسعود بهمکرار آمده بود
کردید و راجه جسینکه که بموجب فرمان همیون در نواحی گجرات اقامت کزیده بود
وصف شکنخان که در بهیر نزول داشت و راجه رسینکه و دیندار خان دولت ملازمت
اندوختند و راجه جیات زمیندار راجور بعنایت خلعت و ماده فیل سرافراز گشته
رخصت انصراف یافت و روز دیگر که در بهیر مقام بود از وقایع مستقر الخلافة اکبرآباد
بموقف عرض رسید که اسلامخان صوبه دار و کفایتخان دیوان آنمرکز دولت باجل طبیعی
رخت هستی بر بستند و بر لکرامت عنوان صادر شد که ارشادخان صوبه دار دار الخلافه
شاه جهان آباد بسادر ... که بعد از رسیدن صفیخان که از تغیر او بحراست قلعه مبارکه
... ات دارد معین شده بود بمستقر الخلافه شتافته بصوبه داری آنمصر اقبال

مشتمل بر نهرهای خوش و آبشارهای دلکش که هر یک آبروی کشور روی تواند بود در ساخته شده
چون فیض هوا و نزهت و صفای آن موضع دلکشا ملایم طبع اقدس خاقان جهان آمد دو روز
انجا بساط اقامت گسترده گلشن افروز دولت و بخت و چمن آرای عشرت و شادمانی
بودند از سوانح اینکه چون جعفرخان صوبه دار مالوه بجهت تفویض خدمت جلیل القدر وزارت اعظم
به پیشگاه حضور طلب شده بود صوبه داری مالوه از تغیر او بنجابتخان که در کمال نجابت
مفوض گشته فرمان والاشان مشتمل برین معنی با خلعت خاص همراه او مرسل شد و منصبش که هزاری
[illegible] هزار سوار بود با اضافه یکهزار سوار از آن بیشتر رفت و از وقایع صوبه گجرات [illegible]
حقایق مجامع رسید که شوریده بخت بی سر و پای از قوم بلوچ در آن ناحیت بوسوسه سودای
اغوای دیو پندار خود را دارا شکوه نام کرده بود و جمعی از واقعه طلبان فتنه جو در باطن
آب و [illegible] فراهم آمده غبار فساد می انگیختند و طایفه کولیان گجرات که پیوسته هواخواه گرد
سودای طغیان آن گروه عصیان پژوه را در دست آن زمانه را دست آویز فتنه ساخته
شور و شر افزایی میکردند مهابتخان صوبه دار آنجا بدفع آن بدگوهر [illegible] سلک جمعیت مفسدانی
[illegible] آن مجهول فراهم آمده هنگامه آرای فساد بودند از هم گسیخت و فرقه کولیان را تا [illegible]
[illegible] نموده گرد دمار از روزگار ایشان انگیخت و آن تیره بخت بی نام و نشان را از [illegible]
[illegible] رخت بالجمله [illegible] ماه مذکور موکب منصور از شاه آباد بجانب دار السلطنه لاهور

ظم که آن موضع بنیول ایشان تعلق دا

تابنده گوهر درج خلافت بادشاهزاده عالی قدر محمد معظم

پیشکش تقدیم رسیده است و نهم چشمه سار فیض بنیاد بیگم آباد معروف باچول از ورود

اشرف آب و بانت و آن چشمه ایست بحجم کوثر و تسنیم که تا خورشید هر صبح از زلال

آن دست و رو نشوید سیما و روشنی نگیرد و تا ماه هر شامگاه بطریق انعکاس بر آن

نخورد خسارش جلا نپذیرد و آبش با در عذوبت و گوارائی سمت مزیت

دیگر است و در آن نزهتگاه دولت عمارات بادشاهانه و منازل خسروانه

بکمال زیب و زینت و رفعت و متانت ساخته شده و باغی خوش

دلکش دارد که رشته نهال تجنبش از سر زمین خاطر رضوان آب میخورد

حضرت نیز یکروز مقام شد و چون آن مکان خلد مثال بسرکار پرده آرای

صدر نشین مسند حشمت نواب تقدس نقاب زیب النسا بیگم متعلق بود آن ملک

اطوار اداء مراسم پیشکش و نثار نمودند دوم صفر رایات جهانگشا از

انتهاض نموده بر نور رود چشمه سار شاه آباد معروف به ویرناگ

از مهنل چشمه کوه

و سرچشمه فیض پاک منبع دریای بهت است و آب بسیار در کمال

که بجهت آفتاب بر سر آن نیارد از آن محجوب شد و صدا اول و

می یابد و در آن مکان نزهت قرین نیز عمارت عالی دلنشین

جاه و جلال از آن خطهٔ فردوس مثال نهضت نموده روز دیگر در موضع پانپور که سرزمین آن
زعفران زار است و در آنجا باغی خوش و منزلی دلکش را که بتحتانیه پادشاهی بر کنار آب
ساخته شده پرتو نزول گستردند روز دیگر [illegible] بود محط سرادق منصور گردید و فردای
آن قصبهٔ بیج بهاره که آنجا طرفین آب بهت دلستان بر کمال نزهت و صفا محاذی
باهم واقع است از ورود مسعود سعادت مآب گشت و در آن مکان فیض نشان یکروز مقام
شد بیست و ششم که رایت ظفر طراز از بیج بهاره باهتزاز آمد تا پل کهنه پل که منتهای
سیر کشتی است حضرت شهنشاهی سوار سفینهٔ اقبال قطع مسافت فرمودند و از آنجا بدولت
بر تخت روان نشسته باسلام آباد معروف بانیچه که دو چشمهٔ خوش و عمارات عالی دلکش
دارد شرف قدوم بخشیدند و چون آن موضع باقطاع تازه نهال ریاض خلافت شاداب
نخل گلشن سلطنت پادشاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم متعلق بود آن نوگل حدیقهٔ دولت
پیشکشی از نوادر جواهر نظر جسته اثر رسانیدند و بیست و هفتم باغ و عمارات چشمه سار
آصف آباد معروف بمچهی بون که مثل آن سرچشمهٔ بخشش ساحت گیتی کمتر بنظر آمده دیده
کم رسیده و مشتمل است بر عمارات عالی دلنشین و حیاض و ریاض فیض آیین از نزول
همایون [illegible] انوار میمنت پذیرفت و چون آن مکان زینت نشان مرغوب طبع اقدس آمد
روز دیگر قرین فرخی و احتشام آنجا مقام فرمودند و از جانب رخشنده اختر برج سلطنت

مسرت اندوز گشتند درین ایام شهامت خان حارس حصار شهر دار الملک کابل

قلعه ارک آن بلده فیض قرین از تغییر قلعه دار خان و شمشیر خان تهانه دار غزنین بمحافظت

حصار شهر مذکور و قلعه دار خان بتهانه داری غزنین تعین شدند و از وقایع صوبه بنگاله

بمسامع حقایق مجامع رسید که خواص خان از کومکیان آن صوبه باجل طبیعی بساط حیات در نوردید

و چون از سوانح صوبه دکن معروض پیشگاه خلافت شد که سید علاء راجی ولد افضل

که از نوکران عمده عادلخانی بود از مفارقت حبیبه بعزم بندگی درگاه آسمان جاه رو بارادت

ملتمس ظفر اثر دکن آورده بعنایت پادشاهانه اولین را منصب دو هزاری هزار و

پانصد سوار و دومین را منصب هزاری و پانصدی هفتصد سوار نواخته و دلاور خان

حبشی از کومکیان دکن بخطاب حبش خانی سرافراز شد نهضت رایات جاه و جلال

از زینت آباد کشمیر بجانب ویرناگ و از آنجا بسمت دار السلطنه لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای کوثر زلال و نزهتگاههای خلد مثال که هر یک

زینت بخش اقلیمی و چشم و چراغ کشوری تواند بود واقع شده و نزهتگاه جهانگیر

آن خدیو پرتو افکند که بدان صوب توجه نموده نشاط اندوز سیر آن اماکن دلکشا

گردند و از ویرناگ همعنان اقبال بجانب دار السلطنه لاهور ... رایات برافراشتند در روز مبارک

دو شنبه ... دوم محرم مطابق چهارم شهریور ... از ... نزهتگاه ...

که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت اند رفوت آ...
متأسف گشتند و نعش آن مغفور بموجب وصیتش بلاهور نقل یافته در...
خویش که ساخته بود مدفون شد و درین روز که سنه دوازدهم...
جلوس مبارک صاحبقرانی حسن خان از صدمات آن سانحه متأثر گشته بود...
را موقوف نموده بودند در روز دیگر جشن مذکور بآیین مقرر بفعل آمد...
کامگار والاتبار و امرا نامدار رسم گذرانیدن چراغها [illegible]...
و درین روز برهان الدین برادرزاده فاضلخان مرحوم که تازه از ایران...
سپهر آیین آمده بود بمورد انعام و نوازش گشته بعنایت خلعت از لباس...
بر آمد و بمنصب شایان سربلند شد دهم ذی حجه که عید فرخنده اضحی بود مراسم...
بعمل آمد حضرت شاهنشاهی بعادت معهود بمسجد عیدگاه پرتو قدوم [illegible]...
از ادای نماز معاودت فرموده رسم قربان بجای آوردند و شب [illegible]...
ماه شانزدهم که [illegible] انظرف دل از روی دولتخانه والا و [illegible]...
رشته ها در روی دل چراغان در کمال خوبی و نظر فریبی شده تماشایی ان...
از اجلاس همراه شد و نوبت دیگر در روی دل چراغان گشته هنگامه افروز [illegible]...
گردیدند و بکرات حضرت شاهنشاهی [illegible] تماشاها توجه فرموده

و الله یار خان هر یک بعنایت اسب با ساز طلا مباهی گشت و سیف خان صوبه دار کشمیر

از تغییر اسلام خان منصور گشته بعنایت خلعت و از اصل منصب مشمول عواطف شد و

حکیم محمد مهدی بخطاب حکیم الملک مامور گشت و مراد خان زمیندار تبت بعنایت خلعت

و اسب و اضافه منصب مورد نوازش گردیده و بسیاری از چهره‌های بارگاه سلطنت شرف

اندوزان بساط خدمت باضافهٔ مناصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب شدند و از خزانه

احسان پادشاهانه بیست هزار روپیه بحقداری از فرقهٔ سادات و فضلا و مشایخ و اتقیا

و سه هزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان انجمن طرب پیرا عطا شد از سوانح در گذشتن نواب

وزیر اعظم سعد الله خان از این جهان فانی از آنجا که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن

دیرین و روزگار دل آزار همواره با خردمندان برسر کین است آنخان عقیدت آئین را

که خلعت خدمت بلند رتبت وزارت بر قامت قابلیتش زیبنده و شایان بود

بسبب تسلیم آنخدمت کدورت معده بهم رسیده در اندک فرصتی اشتداد یافت چون

اشتهای حرارت از منزل استقامت بحد مرحله برگذشته بجد و سعی مشرف گشته بود

و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض صعب نمانده معالجه و مداوا سود نداد

در بیست و هفتم ماه ذی قعده که روز یازدهم آذر بود آن نفس رشید والای دیوانی کار را باتمام

بود داعی حق را لبیک اجابت گفته جهان گذران را بدرود نمود حضرت شاهنشاهی که

مقرر شد از سابق و لاحق در سالی یک لک و چهل و نه هزار روپیه

احتیاج در تمام بحضی سال بهره اندوز وظایف خیر و افضال بو

با مواهب پادشاهانه محروم نباشند و این مبلغ سوای زر بیست که از

شمسی و قمری در سالی دو نوبت دامن امید خلایق البرز نقد مقصو

و دیگر مراتب خیرات و مبرات و وجوه انعامات و ادرارات که از

و دستور سر دست محاسب وهم مستوفی خیال بضبط و تعداد آن نتوا

جشن وزن فرخنده قمری

در این ایام طرب بخش نشاط پرور اکبر وصمه دلک

کشمیر از فر نزول همایون شاهنشاه مهر افسر سپهر سریر خدیو جهاندار عالم گیر بها

و فیض پذیر بود موسم وزن فرخنده قمری در رسیده جهانیان را نوید شادی

بشارت کامرانی رسانیدند در روز مبارک یکشنبه هفدهم ذی قعده مطابق سوم

پس از دو پاس روز آن جشن دل افروز انعقاد یافته و سال مسعود پنجاه و

بفعل آمد و سال چهل و ششم قمری از عمر گرامی اعلی حضرت پادشاه هزاران میمنت

و فرخندگی بانجام رسیده سال چهل و هفتم آغاز شد درین روز بهجت اندوز فاضل خان میر

اعظم با اضافه پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار و پانصد سوار والا رتبگی یافت

و دانشمند خان بعطای علم رایت افتخار افراخت و مرتضی خان و کنور رام سنگه

یازدهم ماه مذکور بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سرمایهٔ مباهات باوج کامرانی رسانید
و بعطای خلعت خاص قامت امتیاز افراخت و افتخار خان بخدمت میرسامانی خلعت افتخار
پوشید و ملتفت خان را در ... از تغیر او اختهبیگی شده خلعت یافت و روح الله خان بخدمت
میر بخشیگری احدیان از تغیر ملتفت خان منصوب گشته بعنایت خلعت مباهی شد از شرائف
سوانح این اوقات قدسی برکات افزایش وجوه خیرات و مبرات است در عهد سلطنت اعلیحضرت
هر سال در پنج ماه متبرک از خزانهٔ احسان پادشاهانه مبلغ هفتاد و نه هزار روپیه بوساطت
صدر الصدور بارباب استحقاق و محتاجین و زمرهٔ اتقیا و صالحین انفاق میشد بدین نمط
دستور در هر یک از محرم و ربیع الاول دوازده هزار روپیه و در رجب ده هزار
و در شعبان پانزده هزار و در ماه مبارک رمضان سی هزار و در هفت ماه دیگر
خیرات را وجهی مقرر نبود از آنجا که همواره همت قدسی نهمت شهنشاه موفق
حق پژوه بر آسایش خلایق و انجاح مقاصد حاجتمندان مقصور و طینت لازم السعادتش
بافاضت آثار کرم و اشاعت انوار احسان سحاب آسا و خورشید سان مفطور است
درین وقت حکم معلی از پیشگاه فضل و مکرمت بصدر الصدور و متصدیان امور خیرات
صادر گردید که در آن پنج ماه متبرک دستور سابق عمل نموده در باقی شهور نیز که تا حال
وجه انفاقی مقرر نبود هر ماه ده هزار روپیه بارباب استحقاق انفاق نمایند که وجوه خیرات

ورود منشور لامع النور عازم آنحدود گشته بتنبیه و استیصال طاغیان بدمآل پرداخت
اگرچه باستماع توجه افواج قاهره که مقاومت آن زمره از اندازه طاقت و توان
آنها بود اهل و عیال و اکثر مواشی و مال خویش با جمعی از آب گذرانیده بودند لیکن گروهی
که بجسارت جهل و غرور در یک طرف آب مانده بودند طعمه تیغ سطوت مبارزان نصرت‌مند گشته
سر بجیب نیستی درکشیدند و عرصه آن ناحیت از خار وجود طاغیان مردود پرداخته
یافته از مال و مواشی آنها غنیمت فراوان بدست سپاه ظفر پناه آمد و زر قریب دو لک روپیه
از نقد و جنس بسرکار خاصه شریفه ضبط شد و فدائیخان روزی چند آنجا توقف نموده بندوبست
تهانه و ضبط و نسق آن سرزمین نمود و چون یرلیغ همایون بنام مخبر خان که در سلک
کومکیان صوبه کابل انتظام داشت صادر شده بود که بجناح سرعت و استعجال بدان صوب
شتافته بحراست تهانه و فوجداری آنجا قیام نماید بعد از رسیدن خان مذکور فدائیخان
او را در آنجا ممکن ساخته مراجعت نمود و چون راجه رگهنات متصدی مهمات دیوانی
را در راه کشمیر عارضه طاری گشته با اشتداد انجامیده بود درینوقت مستوفی قضا
روزنامچه حیاتش از دفاتر هستی برآورد و منصب جلیل القدر وزارت اعظم
بفاضلخان میرسامان که بسمت فضیلت و جامعیت در علوم و سنجیدگی کار و معامله
فهمی و رزانت رای متصف بود و استحقاق اینخدمت والا رتبت داشت نامزد گشته

دریای نیلاب آن گروه رحاست پژوه قبیله‌اند از قبایل افغان یا که بیشتر از اینها در آن

پرور نیلاب تمکن دارند و در سوالف ایام برخی از آن طایفه بد فرجام در موضع دهنکوت که آن

روی آب است و حضرت شاهنشاهی اکبر اعظم نگر موسوم ساخته اند اقامت گزیده بودند چاره

انکه قومی مفسد جهالت کیش زرقندید و سیرت ناعاقبت اندیش اند و بعضی اوقات بمصدر شر

و فساد میگشتند اشاره والا بفوجداران و حکام آنحدود جهاد در شده بود که آن شور بختان را

از آن سرزمین اخراج و ازعاج نمایند و بموجب فرمان همیون آنها را از آن روی آب کوچانیده

بودند چون سیاه بختان بکام رسید که درین اوقات آن جمع واجب النقم بمقتضای جهالت و ناعاقبت

اندیشی سلک بغی و عصیان و طریق تمرد و طغیان پیموده‌اند و گروهی انبوه از آن خود دلان

خیره آن مایه جرأت و جسارت و دلیری از آب نیلاب عبور نموده بر تهانه پادشاهی که در این

طرف آب است حمله آور گشته و دریای خلیل فوجدار آنجا که بشیر و رحمت و شهامت قدم

ثبات فشرده با آن مردودان بیکار بمدافعه و مقابله پیش آمده بود در آن آویزش

و کارزار جان نثار گشته تهانه بتصرف مقهوران درآمده است لاجرم حکم عقیدت

پادشاهانه شرف صدور بعزت فرزندان شده یرلیغ لازم الامتثال از موقف قهر و جلال صادر

که فدائیخان میر آتش که با توپخانه منصور در کنار دریای چناب بود با اهالی توپخانه بدفع

شتافته آن جران برگشته روزگار را بجزای کردار ناهنجار رسانند و جان مذکور بجرد

خصوصیات آن بلده و دو سه سطر و از آنها به تحریر رسید و در کتابت سطار…
که مشتمل است بر وقایع عهد دولت اعلیحضرت علیین مکانی فردوس آشیانی…
شاهجهان پادشاه طاب ثراه رخی از خصایص احوال آن بلده خلد نشان از ریاض…
جنت نشان و جزیره‌های دلکش فیض مکان و چشمه‌سارهای تسنیم مانند عذوبت…
حیاض زلال آیینه آیین و آبشارهای دلفریب نزهت‌زا و ییلاقهای خوش هوا و دلکش…
سرزمینهای خرم خوش و درختان موزون دلکش و کثرت ریاحین و ازهار و وفور…
دامان و نزهت عرصه و فضا و لطافت آب و هوا و دیگر مزایای شگرف که آن بلده فیض…
بنیاد و جای آن از سایر امکنه و بلاد امتیاز دارد به شرح و بیان گشته لاجرم درین صحیفه مآثر
سعادت و اقبال به توصیف نزهت و شرح خصایص و کیفیات آنکه تفصیلش را مجلدی جداگانه
باید نمی‌پردازد بالجمله چهارم ماه مذکور سواد دلکشت باغ و بستان از بهارستان خاطر انور
خدیو جهان سر بر زده نخست باغ فیض بخش و فرح بخش را از فیض قدوم خرمی و نضارت بخشیدند
و از آنجا سایه سعادت به باغ نشاط افکنده سیر آن گلشن فردوس مانند فرمودند و سلخ از آنجا
به دولتخانه والا مراجعت نمودند و درین هنگام سردار خان و بعد از سرکار بهرایچ به صوبه‌داری
سرکار سورت بهره از تغیر قطب الدین خان که در سلک کومکیان لشکر دکن منتظم شده بود منصوب
گشته به خلعت سرافرازی یافت از سوانح این ایام دفع و استیصال قوم سنبل است از کثرت…

بیست و چهارم [illegible] پیره پور [illegible] از زوال همایون کامیاب فیض و صفا گشته روز دیگر آنجا مقام شد
و فردا آن منزل [illegible] شاجه مرگ توجه فرمودند نزدیک منزل [illegible] که مزار شیخ موسی میدانی
که معاصر عارف سبحانی و از اصحاب حضرت سید علی همدانی قدس سره العزیز بوده آنجا واقع شده بر
زمینی سبز خرم دلنشین است و درختان موزون طولانی شاداب دارد و جوی بقدر دو آسیا گرد کوه
از نهر سلسبیل جدا شده جابجا از مقبره شیخ و مسجدی که آنجا ساخته اند میگذرد و دو چنار در میانی
سبزه جریان دارد الحق مکانی فیض قرین و نزهتگاهی خلد آئین است جهت [illegible] لوای جهانگشای
منزل خانپور در راه [illegible] آمد درین راه بر زمینهای خرم خوش و مرغزارهای زمردین [illegible]
آبهای [illegible] و گلهای رنگارنگ و سبزه های گوناگون بنظر همایون در آمد [illegible] کیفیت [illegible]
نظیره آثار حضرت و نظارت و صفا و طراوت آن خطه دلپذیر آشکار گشته غبار تعب سفر و محنت
راه از دلها [illegible] زدوده در منزل [illegible] که [illegible] آمده بود [illegible]
زمیندار تبت دولت زمین بوس دریافتند و روز دیگر آنجا مقام شده فردای آن [illegible]
بهت نزدیک [illegible] چنار [illegible] گشت و سلخ ماه مذکور آنجا مقام شد و
غره ذی قعده مطابق [illegible] خرداد که ساعت مسعود بود شهنشاه روزگار اوایل روز [illegible]
هفت [illegible] اقبال گشته [illegible] توجه بگلشن کشمیر آوردند [illegible] روز
دولتخانه [illegible] بقدوم اشرف و گلشن حدیقه [illegible] گردید حال وصف خطه کشمیر و تعریف

ره جریان دارد و منبعش بالای بریانست و لب رودخانه بادشاهی بر کنار آن ساخته شده
فیل ازین آبشاری دران دره واقع بود که بقدر چهار آسیا آب از سی گز ارتفاع ریخته
داخل رودخانه میشد و بفرموده حضرت جنت مکانی روبروی آن تختگاهی از سنگ
ساخته بودند که آنجا نشسته تماشا میکرده اند الحال چون بمرور ایام تندی آب سنگ
را بریده و ریزش آب و کیفیت آن بحالت سابق نمانده است بالجمله بیست و دوم
رسانند که پای کتل پیر پنجال است از ورود مسعود فیض آمود شد و روز دیگر موکب منصور
از آن کریوه صعب المرور عبور نمود از پایه کتل مذکور تا فراز آن قریب دو کروه بادشاهی مسافت
سیاحان جهان گرد و سیاران عالم نورد بر بسیط خاک جهان راهی صعب و هولناک
نداده اند شعرای سحبان بیان و سخن سنجان بلاغت نشان اگر در نظم و نثر تعریف کشمیر دلپذیر
و شرایف متنزهات و لطایف خصوصیات آن خطه فردوس نظیر نموده اند طریق وصف
صعوبت راهش نیز بپای خامه صدق رقم پیموده اند چنانچه [illegible]
معنی حاجی محمد جان قدسی درین باب گفته بکشمیر اعتقاد مادرست [illegible]
سخت شکست و صاحب طبع سلیم محمد قلی وصف تنگی راه بلطف سخن چنین ادا کرده
درین ره خوش بود معشوق دلخواه که نتواند کسی گردید از راه محمل موکب جلال
[illegible] العقبه در فضای بالای کتل که از آن باهتمام اسلام خان بود نزول اجلال نمود

از همه بر کنار رود خانه در فراز کوه ترتیب یافته بود بهجت افروز طبع مقدس گردید علیحضرت
بادشاهانه راجه مذکور را باعطای خلعت و انعام جمدهر و سپر نوازش فرموده و [illegible]
که میر تفنگچیان باهتمام راه آن مامور بود از ورود ذات اشرف کامیاب عز و شرف گردید
و پیشکش بتقدیم رسانید روز دیگر موکب اقبال از کتل رتن پنجال که کوهیست سخت
دشوار گذار عبور نموده بسر کتل نزول فرمود اگرچه راه این جاده سراسر کوه صعب المرور
[illegible] اما اکثر آن از ناهمواری [illegible] چون کتل پیر پنجال نیست که در بعضی عقبات پیاده باید رفت
و نضارت و خرمی و طراوت آن کوه فلک شکوه بمرتبه ایست که تحریر شمه از آن [illegible]
اگر نهال خشک خامه سرسبز بهار جاویدان و آب از جوی مسطر روان گردد در تمام این راه
گوئی قطره [illegible] در میان ریاض جنت تماشای بنفشه و یاسمین و اقسام سبزهای نو دمیده
و گلهای رنگین و درختان موزون سدره قامت طوبی آیین حسرت افزای [illegible]
ناظران میگردد و آبهای روان کوثر مثال و چشمه های تسنیم زلال [illegible] کدورت
و ملال از دلهای تماشاییان میشویند و این کتل منتهی میشود بدره سر [illegible] که نمونه از گوشه
باغ فردوس است از دو طرف کوههای سبز و خرم و صنوبر سر بچرخ اخضر کشیده و
بجمال [illegible] عارض نوخطان [illegible] سبزهای دلکش بر آن دمیده و رود خانه که عذوبت
[illegible] صفای زلالش آیینه [illegible] بخاک بر آمیخته روانست

از عهدها که اهتمام آن را متکفل بود پیشکشی درخور حال گذرانید بقلعهٔ نوشهره که بر کنار
وسیع بغایت معمور رودی عظیم از بنیان قصبهٔ آن جاریست در عهد حضرت عرش
آشیانی اکبر بادشاه طاب ثراه بفرمودهٔ آنحضرت خورشید جاه قلعهٔ متین از سنگ بر کنار آن رود
ساخته شده مورد نزول همایون گردید و چون اهتمام ارک آن بمتصدیان سرکار نهال
حدیقهٔ دولت و کامگاری بهار چمن حشمت و بختیاری بادشاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم
تعلق داشت آن عالی نسب والا تبار یکدانه مروارید گرانبها با برخی دیگر از نفایس اشیا
برسم پیشکش گذرانیدند. در منزل اسلام خان صوبه دار کشمیر که بجهت صوبه داری مستقر الخلافه
اکبرآباد درین ولا طلب بنام او صادر شده بود با همت خان مهین خلف خویش رسیده دولت
زمین بوس دریافت و بآن خدمت سربلند گشته بعنایت خلعت و اسب با ساز طلا و فیل
با ساز نقره و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار مورد نوازش گردید
و همت خان بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت معین گشته بعنایت خلعت و اسب و باضافه
منصب مباهی شد. هشتم به پیشکش هتی و از آنجا براجور که لری دولتخانهٔ آن باهتمام
متصدیان سرکار نخل برومند گلشن اقبال ثمرهٔ شجرهٔ عظمت و جلال بادشاهزادهٔ فرخنده
خصال محمد معظم متعلق بود شرف نزول بخشیدند و از جانب آن کامگار بخت پیشکش شایسته
از زواهر جواهر بنظر مهر انوار رسید. دوشنبه هنگام چاشتگاه باهتمام راجه جیات بمنزل انجا

از ده منزل و چهل و هفت کروه و این راه از آن سه راه دیگر سردسیرتر و پر برف‌تر است
ش در پیر نفع میکرد چنانچه تا اواخر اردی‌بهشت در سر کوتل پیرپنجال برف و سرما [illegible]
نیست که از این راه بسیار شکوفه و لاله‌های رنگارنگ که بهترین اقسام لاله است در [illegible]
تنمیر میشکفد توان رسید لیکن از دیگر اطراف نزدیکتر و بهتر است و جمیع بار صعوبت راه
پر شوارع جبال است شتر از بهنبر بیشتر نمیتوان برد و در این کوهستان بجز فیل [illegible] استر
د و در آن کشمیری بار بر می برند و سرادقات جاه و جلال پادشاهی آنقدر که در دیگر اسفار
رکاب همراه می باشد از این راه بردن متعسر و تخفیف در آن ضرور است از زمان حضرت جنت
چنین معهود شده که در یازده منزل از آن منازل دوازده گانه که چوکی‌هایی
ره و چنگل‌هاست و راجوری و تهنه و بیرم کله و پوشانه و بالای کوتل پیرپنجال و هیره
و شاجه مرگ و جای پور باشد هر جا یکدست منزل مرغوب مشتمل بر حرمسرا و غسلخانه
نه دولتخانه می سازند و باصطلاح اهل کشمیر آنرا لرکو نند و عمارت و مرمت هر یک
ان از اینها بعهده اهتمام یکی از امرای عظام مقرر می باشد و هنگامی که از هر راه که رایات [illegible]
توجه کشمیر شود همین طریقه معمول است از آنجا که رایات عالیات را [illegible] در دار السلطنت
ور اقامت روی داده در این نهضت مسعود تاخیری واقع شد چنانچه [illegible] ماه خرداد
یه میوه خطل ورود بقصبه بهنبر افکند و از بهنبر از راه پیرپنجال رایات شده توجه

واعتقاد موسوم است بخدمت آن ذرهٔ التاج خلافت و فامداری متعلق نموده از

دیگر بحسب فیل بابا کردانیده بود سید خان را بقلعه داری دولت آباد خجسته بنیاد و کهار تفوز الحدیث

بخشیگری آن صوبه تعین نمودند و روز دیگر موکب ظفر پیکر از خیمه گاه نهضت نموده

بجسر عبور کرده در چهار دیم قصبه بهنبر که از آنجا داخل کوهستان کشمیر میشوند منزل اندوز گردید

شد از دار السلطنت لاهور بکشمیر جنت نظیر چهار راه سلوک میشود یکی راه بکهلی که

دورتر پیش سالکان است و خم و پیچ و نشیب و فراز بسیار دارد لیکن کم برف است و در آن راه

برف کمتر از دیگر راههای بار دو روز و در ایام شود چون خواهند در ایام موسم

و چون شش بهار کشمیر دریابند از این راه میروند و راه دیگر رسی پنج منزل یکصد و پنج

کروه بادشاهیست که رهی دوست جریب و جریبی است و پنج ذرع بادشاهی

راه چومکا که بیست و نه منزل و یکصد و دو کروه است درین راه نیز بارش

آگاه از آب شدن آن در یک دو موضع کل برلای بسیار میشود که گذشتن از آنجا

دارد و ازین راه با وجود اسطارهای کشمیر میتوانند رسید سیوم راه پونچ که بیست و

و نه کروه بادشاهیست آن راه نیز کم برف است و آن را تا آخر بهار کشمیر

چهارم راه بیجال که هشتاد کروه بادشاهیست و هشت منزل لشکر

تا نهنه کر راه هموار است هشت منزل و سی و سه کروه و از نهنه تا کشمیر

در ورود آیات آن بزم نشاط [illegible] امرا رحمت شد و امرا و [illegible] عمده‌های درگاه سپهر مدار

رسم پیشکش نموده تحف و رغایب بمحل عرض رسانیدند و حکم آن بزم والا جشن عالم آرا درگاه

دولت کامرانی و نهایت عشرت و شادمانی بانجام رسید سیوم شوال رایت نصرت طراز [illegible]

دلگشا پیش از آغاز سوانح این ایام آنکه چون سیوای متهور که امیر الامرا صوبه دار دکن [illegible]

با دیگر جنود قاهره باستیصال او مامور بودند درین وقت جسارت خیرگی نموده شبیخون [illegible]

امیر الامرا آورده بود در توجه این معنی که از غفلت آن عمده امرا روداد ناشی بود باعث عتاب

پادشاه مالک رقاب آمد رای عالم آرای جهان اقتضا نمود که صوبه داری دکن از تغییر او [illegible]

اختر برج سلطنت و اقبال رخشنده گوهر درج عظمت و جلال پادشاهزاده فرخنده خصال محمد معظم

تفویض یابد هفتم شوال که بعرض جمیع لشکر منصور خیام ابهت و احتشام بود پادشاهزاده

ارجمند والاتبار را بدان صوب رخصت نمودند هنگام رخصت آن نهال برومند گلشن [illegible]

بعنایت خلعت خاص [illegible] اسپ عراقی از انجمله دو ترکی را اهوار و دیگر [illegible] فیل خاصه [illegible]

و جل زربفت ماده فیل و شمشیر مرصع که ابها پنج لک روپیه و [illegible] سه هزار [illegible]

بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار مورد عواطف گوناگون ساختند و مهاراجه

جسونت سنگه را که در دکن بود بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ یکی با ساز طلا [illegible]

و وزیر خان صوبه دار اکبرآباد را که بسمت قدمت خدمت و اعتماد [illegible]

نهال نیکو ثمر بوستان سلطنت بختیار پادشاهزاده ارجمند محمد معظم با انعام ممالک دریا [illegible]
حشمت و سربلندی فروغ اختر ابهت و بختمندی پادشاهزاده والاقدر محمد اعظم [illegible]
مطرح انوار عواطف گردیدند و امیرالامرا و راجه جسونت سنگه و دیگر [illegible] اطراف
خلعت قامت مباهات ارجمند و راجه جی سنگه خلعت خاص و اورسی مرصع [illegible]
یکی با ساز طلا و جمدهر میناکار [illegible] اسب عربی با ساز طلا و ماده فیل [illegible]
سرفراز گردید و پنجاه [illegible] دو فیل و اسب با ساز طلا و نقاره [illegible]
نقاره و راجه رایسنگه اورسی مرصع و تربیت خان جمدهر مرصع و عبدالرحمان [illegible]
و طاهر خان و اسد خان بخشی دوم و چندی دیگر از امرا اسب با ساز طلا [illegible]
که در دکن بود با منصب پانصدی [illegible] چهار هزاری [illegible] هزار و پانصد سوار [illegible]
و اسمعیل زمیندار [illegible] که درین ایام شرف اندوز [illegible]
و اسب و فیل و [illegible] زمیندار [illegible] تازه بدولت زمین بوس رسیده بود [illegible]
خلعت و خنجر مرصع با علاقه مروارید و اورسی [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بخطاب [illegible] مشمول عواطف پادشاهانه گردیدند و بسیاری از امرا [illegible]
بانعام [illegible] منصب و دیگر مراحم [illegible] عطایات سرمایه مباهات اندوختند و چندی از زمره [illegible]
و ارباب فضل [illegible] ده هزار روپیه از خزانه احسان [illegible] و چهار [illegible]

برافراختند و دریای راوی را بسالک الجسر عبور نموده در باغ دلگشا نزول سعادت فرمودند

درین روز میر خان فوجدار کوهستان جمون را بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا نواختند

بخدمت مرجوعه رخصت نمودند و از وقایع صوبه بنگاله خبر درگذشتن خان خانان سپه سالار

از وقایع بهار بمسامع همایون رسید و سلخ سه روز از انتقال مرحمت و ذره پرور را اشاره

معلی به بهای گوهر شجره اقبال گزین باده نهال حشمت و جلال پادشاهزاده قدسی شیم محمد معظم

صاحبقران کبری سرافرازی محمد امین خان خلف صدق آن خان مغفور بمنزل آمد و عز قدوم بخشیده

تارک افتخار ایشان را باوج سربلندی سرافراز ساختند و او را همراه به پیشگاه حضور آوردند و اسد خان

بخشی دوم را نیز حکم شد که در رکاب پادشاهزاده عالیقدر برود و چون خان مذکور

کامیاب این فخر و مباهات بملازمت قدسی برکات گردید عاطفت خسروانه او را بعطای

خلعت خاص از لباس سوکواری برآورد و در جشن مسعود دیگر سوا به عالیه نوازش فرمود

چنانچه در مقام خود گزارش خواهد رفت شب چهارشنبه نوزدهم از دست ماه هلال

فرخنده شوال از افق سعادت طلوع نموده هنگامه افروز عشرت شادیانه گردید و روز دیگر

که عید خجسته فطر بود حضرت شاهنشاهی در مصلای که از خیمه ترتیب یافته بود برسم معهود

نماز عید گذاردند و بعد فراغ از نماز انجمن آرای نشاط و کامرانی گشته سر جشن ... سال را

از فرخ جلوس ... آسمان جاه گردانیدند درین روز خجسته بخلعت سربلند گشتند جماعت رکابی کامگاران

ترتیب داده بود درین ایام لیب خواجه که از اعاظم خواجه‌های دربار اعلیحضرت جنت مکانی بود معهود عزیمت مصمم

برآورد از مرکز مستقیم استدعای دعاگوئی دولت قاهره با مختصر پیشکشی بحجابت خلافت و جهانداری ابد الله

زرد ... سلطنت پادشاهانه ... از حضرت اعلی خلعت کسوت ... بخشیده ده هزار روپیه از خزانه عامره

پیشکش ... که از استعداد هندوستان خرید نموده برای ... هفت هزار روپیه

در ... انعام عبدالرحمان دیوان بیگی سنجرقلی خان والی بلخ که او نیز با رسال تحف ... رسم

بصورت استدعای کرده ... عطا کرده ... بلازم سنجرقلی خان که از جانب او ... جانوران

شکاری ... ارمغان ... فیض ... آورده بود با انعام چهار هزار روپیه نوازش یافت ...

از اهالی ماوراءالنهر که ... انوار مکرمت پادشاهانه بدرگاه خلافت پناه آمده بود ...

و ... کامیاب شده ... انداز ... برسانیده ... از جنود اقبال ... کومک

... از آن صوب رسیده دولت استلام عتبه جلال دریافت ...

که ... و ... جلوس ... در روز ... ماه مبارک ...

... باشاره والا ...

... حشمت و ابهت ...

... مذکور

... از قلعه ... سوار شده ...

در جای حضور مهر انوار از جایی که گذاشته بود باز بکف می آرد آغاز سال شصت و ششم از سنین دولت
والا عالمگیر مطابق سنه هزار و هشتاد و سه هجری درین هنگام میمنت انجام
که مآثر عدل و رأفت پایه افزای اورنگ حشمت و فرمانروائی دین و دولت را چهره افروز
و جهانیان از فیض فضل و نصفت زینت بخش دیهیم سلطنت و کشورکشائی نشاط اندوز بود
ماه مبارک رمضان هزاران فرخندگی در رسیده بر زمین و زمان از پرتو سعادت نور افشان
شد و شب شنبه بیست و یکم روز رویت هلال کرامت انوار اتفاق افتاده
سال شانزدهم از اعوام خلافت [illegible] سعادت قرین گیتی خدیو با داد و دین بفرخی و فیروزی
و نیک اختری و بهروزی چهره آغاز برافروخت و چون بیست و پنجم آن ماه میمنت پرتو سعادت نهضت
رایات عالیات بعزیمت خطه دلپذیر کشمیر بود مقرر شد که در ساعت مذکور باغ دلکشا
که آن روی آب راوی محاذی قلعه مبارکه واقع است و بی تواب تکلفات سخنوری نسخه ایست از ریاض
رضوان و مشتمل بر عمارات فیض آیات و منازل بهشت نشان پرتو نزول افکنده روز چند
آنجا بساط اقامت گسترده و جشن فرخنده جلوس اشرف که هر ساله موقوف آن در عید
سعید فطر معهود گشته است گذرانیده پس از انصرام آن بزم نشاط انجام لوای توجه
بسوی مقصد برافرازند و اشاره همایون بکارپردازان بنگاه سلطنت بسامان آن
بارگاه حشمت عز صدور یافت که در آن گلستان سرای اقبال اسباب و لوازم آن بزم همیشه

وارد و بسیار اهل انبار که براه حسن کی می‌آمدند بعد از پنج روز رسیده بحاذی مرض مذکور
دار آب گذشتند بسعی عضد بار خان و عسکر خان در راه بهر روز که در حدود کهی کوهات اقامت
نموده بودند بلشکر نیرو رسیده بودند در این ایام حکومت خان خانان بمرتبه رسید که کار از ملاحظه
در گذشت و طبیعت مغلوب استیلای مرض شد چون حال خویش بر همین منوال دید و محال
جمعیت سپاه تسخیر کوه بهار مصروف بر دو عسکر خان را با اکثر جنود قاهره دوازده یوم
شعبان بدان مهم تعیین نموده بجانب حضور پرنور روانه شد و اواخر چهارشنبه دویم رمضان
المبارک از سال سی‌ام جلوس میمون در دو کروهی حضور پرنور داعی حق را لبیک اجابت گفته
از این مرحله ناپایدار بمنزل بقا پیوست چون این خبر ازین سوانح نگاران بنگاله در دارالسلطنت
لاهور بسامع حقایق مجامع رسید از آنجا که مراحم پادشاهانه نسبت به کهنه خدمتان و اخلاص کیشان
بعضد رسید در پیشگاه خلافت بر مهام ما مهالک فت و تدبر در آن رابطه بلند حضرت شاهنشاهی
بر فوت آن نوئین ارادت آیین که بنده عمده بندگی این دولت ابد قرین بود دست تأسف
کشت روح او را با انواع توجهات روحانی نوازش فرمودند و بهر امین بحال خلف الصدق
آن خان مغفور را که بخدمت والای میر بخشیگری و منصب ارجمند چهار هزاری سوار سربلندی
داشت بمزید انواع مکارم و اصناف الطاف عطایای خسروانه تسلی بخشیدند چنانچه در جای خود
حاجت بتعقیب است تفصیل در محل خود بمشیت کارگزار خواهد یافت اکنون بذکر سوانح نگار رشته

که از راه رهتک به دار السلطنه لاهور رود و هنگام رخصت خان مذکور را به عطای جامه
هشت کرم عنایت ساختند روز دیگر کوچ فرموده با ملازمان رکاب دولت مرحله
آرای سعادت گشتند و شکار کنان و صید افکنان متوجه شده پنجم جمادی الاخر خضرآباد
را به ورود گستر گردانند و پس از استیفای سیر و شکار آنجا عنان توسن اقبال سمت شاه
راست منعطف ساختند یازدهم باغ انباله را به نزول اشرف خرمی و طراوت بخشیدند درین
ایام فیض الله خان قراول بیگی و حسن علیخان توشبیگی و جمعی کثیر از قراولان و جمله شکار معاملات
خلعت شکاری نوازش یافتند و جهانگیر قلیخان فوجداری میان دوآب معین گشته به عنایت
خلعت و اسپ سپاهی شد و چون درین اوقات صف شکن خان صفوی که از دیرباز در گوشه
انزوا به وظایف دعاگویی این دولت گیتی آرا اشتغال داشت روزگار حیاتش به سر رسیده بود
و اخلاص خان خویش که با جل طبیعی بساط هستی در نوردیده عاطفت بادشاهانه سیف الدین
ولد صف شکن مغفور و دیگر منسوبان او و خداداد پسر اخلاص خان مرحوم و خویشان دیگر
از خویشان او را به عنایت خلعت نوازش فرمود و سوبهاکرن کاسی زمیندار مرور
و بابر خان فوجدار سرهند مرکب جاه و جلال پیوسته ادراک دولت زمین بوس نموده به
عاطفت بادشاهانه سوبهاکرن کاسی را به عطای خلعت و اسپ و فیل مرصع و گل بهر
مرصع و اسپ با ساز طلا سربلند بخشیدند یازدهم ظاهر بلده سرهند از غبار موکب مسعود

و شکار آن نواحی نشاط اندوز شود و در این ایام طبع مبارک را بگلگشت نزهت آباد کشمیر
و دوستی نظیر هم رغبت تمام بهم رسیده بود و بعضی مصلحتهای ملکی و دولتی نیز اقتضای آن میکرد
که رایات خورشید تاب بصوب سحاب انتهای آن دیار پاینده باد لهذا این عزیمت فرخنده پیش نهاد خاطر اشرف
گشته غره جمادی الاولی که روز جشن وزن مبارک بود شاهزاده والا قدر بعد از ... دولت
که پیشخانه همایون بسمت سحاب سیر زنند و بهفتم ماه مذکور ساعتی بهشت نسیم
آن که ساعت بانظار سعد و انوار سعادت قرین بود جهانبانی در زمینهای دولت
در رکاب اقبال آورده لوای توجه بدان صوب برافراختند و آن روز اکبرآباد را بفیض بنیاد
مهبط انوار نزول ساختند اسلام خان بصوبه داری و حراست قلعه دارالخلافه تعیین
یافته بعنایت اسپ با ساز طلا و فیل با حوضه نقره سرافراز گردید و داروغگی غسلخانه مبارک
از تغییر خان مذکور بالله یار خان مفوض گشته بخلعت و علم با دو مرحمت و بار دهم از
سرپستان اکبرآباد کوچ فرموده چند روز در شکارگاههای اطراف نشاط
صید نخچیر اندوخته شانزدهم حوالی قصبه سون پت مضرب خیام ابهت و احتشام
گشته دو روز آنجا مقام شد و بیست و هفتم نزدیکی کرنال محط سرادقات اقبال
گردیده چون خاطر ملکوت ناظر بسیر مخلص پور و شکار جرگه در آن حدود مایل بود
در این منزل ناصر خان میر سامان را با زواید اردو و لشکر و کارخانجات رخصت بلاهور نمودند

فضل مکرمت پادشاهانه گردید بمنصب سه هزاری چهار هزار سوار در بارگاه
دولت شد و خلعت خاصه و جمدهر با علاقهٔ مروارید با و عطا گشت روز جهان
که چنانچه گذارش یافت جهت آوردن خزاین عامره بمستقر الخلافه اکبرآباد رفته بود
خدمت مذکور بآیینی شایسته بجای آورده در جشن فرخنده دولت زمین بوس
دریافت و بعطای خلعت خاص و جامه هزار سوار بمنصب سه هزاری چهار هزار سوار بلند
رتبه گردید و عبدالرحمن بن نذر محمد خان بانعام ده هزار روپیه و دانشمند خان بجهت
مادهٔ فیل و صفی خان با اضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری هزار و دوصد سوار و درجه
رکن خان با اضافهٔ پانصدی پنجاه سوار بمنصب سه هزاری هفتصد سوار مورد نوازش گردیدند
و جمعی دیگر از منصبداران و خدمتگزاران بارگاه سلطنت بعنایت خلعت کسوت افتخار
پوشیدند و چهار هزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان و سرود سرایان آن بزم عشرت پیرا
عطا شد و درین جشن خسروانه پیشکش امیرالامرا صوبه دار دکن از زواهر جواهر
و نفایس مرصع آلات بنظر قدسی برکات رسید رتبهٔ قبول پذیرفت و خبر [illegible]
بجانب پنجاب چون درین هنگام که مواکب جاه و جلال بتماشای شکوه [illegible] نهضت
و اقبال بعرصهٔ پنجاب بستر دیار سنوح فتنهٔ شجاع چنانچه سبق ذکر یافته بسر زبانها رود
حدود در رجعت آمده شد و اقتدار توقف و رنگ دکهٔ خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی

وطاعیان دولت پایدار رسم نثار بجای آورده تسلیمات تهنیت قدوم بجا آوردند
و درین روز عالم افروز نهال شعبهٔ دوحهٔ عظمت و اقبال گزین بادهٔ نهال جاه و جلال پادشاهزاده
ارجمند محمد اعظم بعنایت یک عقد مروارید و نوگل حدیقهٔ دولت فروغ ناصیهٔ سعادت پادشاهزاده
والاگهر محمد اکبر مرحمت جیغهٔ مرصع مطرح انوار عاطفت گردیدند و راجه جی سنگه و وزیر
و محمد امین خان و مرتضی خان و اعتقاد خان و دیگر امرا و نامداران و چهره های درگاه سپهر مدار
بعطای خلعهای فاخره قامت مباهات افراختند و امیر الامرا صوبه دار دکن و خان زمان
سپهدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه که در دکن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه
و امیر خان صوبه دار کابل و دیگر امرای اطراف بعنایت ارسال خلعت مورد نوازش گردیدند
و محمد امین خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و مرتضی خان باضافهٔ
هزار سوار بمنصب سه هزاری چهار هزار سوار و اعتقاد خان باضافهٔ هزاری
بمنصب سه هزاری یکهزار سوار و فاضل خان باضافهٔ هزاری بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار و هوشدار خان باضافهٔ پانصدی بمنصب چهار هزاری دو هزار و پنجصد سوار
و اسد خان بخشی دوم باضافهٔ پانصدی بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
بمنصب بلند شدند و نجابت خان که در مبادی سال اول این خلافت همیون
بارتکاب تقصیری مورد عتاب خسروانه گشته از منصب معزول شده بود مشمول عنایت

آغاز دو مسرت افزای طبع میمون گشت و نوید هنگام نهضت بخیر آباد گیتی چند روزی نزدیک

روضه متبرکه قدوة اکابر عظام سلطان المشایخ شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز توقف نموده

فیض اندوز گشتند و بعادت معهود مجاورین آن بقعه قدسیه را از فیض انعام بهره ور گردانیدند

در این ایام عاطفت بادشاهانه طراز مسند حشمت و سربلندی فرزند نیک اختر فطرت بهوشمندی

بادشاهزاده کامکار محمد معظم و راجه سینگه را باعطای خلعت زرنگار [illegible] مباهات بخشیدند

تا همگنان سایر عمده های آستان خلافت و مقربان پیشگاه دولت بترتیب قدر و منزلت [illegible] جهات

سربلند شدند جشن وزن فرخنده شمسی در این اوقات میمنت [illegible] که از شکوه معدلت فرمانروا

زینت افزای اورنگ سلطنت و سروری دین و دولت در پایه رفعت و برتری دین و ملک

و ملت کامیاب سعادت و نیک اختری گردد و زن [illegible] شمسی در رسیده جهانیان را کاخ [illegible]

عشرت و خوشدلی گردید و روز مبارک غره جمادی الاولی مطابق بیست و دویم آذر

که بارگاه حشمت و جاه بآذین خسروانی برآراسته بود در انجمن [illegible] غسلخانه فرخنده

جشن بادشاهانه منعقد گشت و پس از انقضای دو پاس از روز مذکور گوهر عنصر مقدس

حضرت شاهنشاهی به زر و سیم و دیگر اشیای معهوده سنجیده شد و وزن مبارک [illegible]

فصل آمد و سال پنجاه و چهارم شمسی عمر سعادت قرین سریرآرای خلافت جهانبانی شهزادگان فرخ

بخیر و مبارکی آغاز شد بادشاهزاده های بلند اختر بخت بیدار دارا

وشمشیر و منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز شد هشتم ربیع الثانی حضرت خلیفه الرحمانی
بعزیمت سیر و شکار لوای توجه باعزآباد افراختند و چون بانشاط تمام قبل ازین نزدیک
بانجد بقعه خلدآسا باغی خوش و سرایی دلکش که بنول باری موسوم است آماده
بود درینوقت که سیر و گلگشت آن بهارستان اقبال بهجت افزای خاطر قدسی مآثر گردید
و عمارات دلپذیرش که باهتمام ملتفت خان میر توزک صورت اتمام یافته بود بنظر
اکسیر اثر رسید مستند طبع انور افتاد عاطفت پادشاهانه خان مذکور را بعطای خلعت و اسب
و اضافه منصب سرافرازی بخشید از سوانح مصلحت آمیز انتقال نمودن خزاین عامره است از
حصن سعادت بنیاد مستقر الخلافه اکبرآباد بقلعه دولت اساس دارالخلافه شاهجهان آباد
چون درین ایام رای عالم آرای پایه افزای اورنگ خلافت و جهانبانی که مرآت جمال
شواهد الهامات ربانیت باقتضای بعضی از دقایق مصالح ملک و ملت پرتو توجه بصوب
اینمطلب افکنده بود حکم اشرف نفاذ یافت که وزیر خان مستقر الخلافت شتافته
در برآوردن آن خزاین موفور و گنجهای نامحصور و رسانیدن آن به پیشگاه حضور لامع النور
لوازم قدغن و اهتمام بظهور رساند و اخلاص خان خویشگی و کیرت سنگه و جمعی دیگر با
او معین شدند و هشتم ماه مذکور خان مشار الیه با همراهان بدین مهم رخصت گردید و در
خلال این ایام مکرر رایات اقبال بصوب اعزآباد و خضرآباد اهتزاز نموده سیر و شکار

دو صد سوار نوازش یافت و چون معروض پیشگاه جاه و جلال گردید که اکرام خان جلادت
[...] از مستقر الخلافه اکبرآباد ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده بود عبد الله خان
بجای او معین گشته باضافه منصب سربلندی یافت و از وقایع دار الملک کابل بعرض
اشرف رسید که جبار قلی گکهر از کومکیان آن صوبه باجل طبیعی درگذشت در آن ایام
چون روز وزن سال رخشنده اختر سپهر معالی خرد مآل پادشاهزاده هوشمند فطرت بلند
محمد معظم نور حدیقه عاطفت پادشاهانه آن درة التاج عظمت و بختیاری را بعطای عقد
مروارید گرانبها نواخت و بنابر رسم معهود فاضلخان میرسامان بمنزل شریف آن [...]
باهتمام لوازم و سرانجام مقدمات آن فرخنده جشن پرداخت و روز [...] آن [...]
باین مقرر بفعل آمد و سال نوزدهم شمسی از سنین [...] بانجام رسید [...] مبارک
آغاز شد پادشاهزاده ارجمند را بمرحمت خلعت خاص و خنجر مرصع بحائل مذکور عطا کردند
بیستم وزیرخان صوبه‌دار مستقر الخلافه اکبرآباد که منشور عاطفت طلب او بتحریر درآمده بود
یافته بود از اکبرآباد رسیده ناصیه از دولت زمین‌بوس نورانی نمود و بعنایت خلعت خاص مکرمت
مباهات اندوخت و سیفخان که قبل ازین بنا بر تقصیری از منصب معزول گشته در
سرهند بسم گوشه‌نشینی بسر میبرد درین هنگام مشمول انوار مرحمت گشته بموجب حکم
[...] جبهه‌سائی آستان جاه و جلال چهره‌افروز سعادت گردید و بعنایت خلعت

دهم ماه مذکور حسن اتفاق روز دسهره بود که عید هنود است راجه جی سنگه و کنور رام سنگه

خلعت خاصه عطا فرمودند و از آنجا که بعضی از زمینداران کوهستان جمون و غیره

آنکه دار کوه [illegible] فتنه گزینی تحریک تمرد و عصیان نموده با تجاوز از جهالت دیگری

بر داشته بودند لوای نخوت و استبداد افراشته دفع و استیصال آن گروه خذلان مآل

پیشنهاد همت خسروانه گشته میر خان را با جمعی از بندهای حضور لامع النور مامور [illegible]

نمودند و فوجداری آن زمین [illegible] از تغیر [illegible] خان بخان مشارالیه تفویض نمودند و

هنگام رخصت او را بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و دیگر خنجر فیل و باضافه پانصد

سوار منصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار نوازش نمودند و از کومکیان او [illegible] خان

برادر [illegible] صفوی و راجه [illegible] هر یک جمعی دیگر خلعت [illegible] مرحمت

کردند شانزدهم بعزیمت گلگشت باغ فیض بنیاد [illegible] آباد در موده [illegible] قدوم

بهار پیرای [illegible] دولت گشتند و چند روز آنجا [illegible] خاطر [illegible]

دیگر مراجعت نمودند و چون در این هنگام [illegible] خان [illegible] رسیده

[illegible] پادشاه [illegible] خلعت از لباس کدورت برآورد

و چون [illegible] تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گردیده بود در این وقت

مورد فضل و بخشایش شهنشاه عطا کار [illegible] شده بمنصب [illegible]

مناصب و از این مراتب دیگر مراحم و مواهب کامیاب گردید و از خزانهٔ احسان بگران بهره
از زمرهٔ سادات و فضلا و مشایخ و صلحا بیست هزار روپیه و زمرهٔ نغمه سرایان و سرود
آگهی نشاط افزا سه هزار روپیه انعام شد و چون مجلس فردوس آیین عشرت بنه هزار
و مسرت کامرانی بسر رسید حضرت شاهنشاهی حرمکدهٔ قدس نفوذ بانوار ظل اللهی رازخ
باره زر المرکب اقبال دست دریا نوال بجود و افضال گشودند و مجموعه آرایان شبستان دولت
و پرده گزینان سرادق ابهت و اجلال و حسن خدمت پرستاری که در ایام کوفت بیماری
آن زیبندهٔ اورنگ عظمت و بختیاری از ایشان بظهور پیوسته بود بانعامات شایسته و مواهب عالیه ارجمند
فرمودند چنانچه از نقد دو لک و سی هزار اشرفی بآن مقدسات تتق عزت عطا نمودند بالجمله تا
سه روز آن جشن طرب افزا امتداد داشت تا هفتم محرم الحرام گیتی خدیو کیوان غلام اوایل روز
بباغ نور صاحب آباد بفیض قدوم بخشیدند و آن روز و روز دیگر بنزهت و جلال در آن
گلشن فردوس مثال بسر برده باز بدولتخانهٔ همایون مراجعت فرمودند و چهاردهم پرتو عزیمت
بخضرآباد افکنده چون آن فیض مواد نزهت و صفای آن مکان دلکشا ملایم طبع اقدس
افتاد یازده روز آنجا بساط اقامت گسترده مسرت اندوز بودند و سلخ ماه مذکور عرصهٔ
دارالخلافه از ورود مسعود نورآمود شد و چهارم صفر دگر باره عزم گلگشت باغ صاحب
آباد از خاطر انور سر برزده دو روز در آن گلستان خلد نشان صحبت افزای طبع مقدس گردیدند.

حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن مبارک سریرآرای اقبال و کامرانی گشته دست دریا
نوال بمکرمت و افضال گشادند درین جشن فرخنده بپادشاهزادهای عالیمقدار بخت بیدار و بسیاری
از امرا و عمدهای حضور فایض الانوار خلعت مرحمت شد و برای جمعی از امرا و حکام اطراف خلاع
فاخره مرسل گشت دلهاور خان که صوبه‌داری گجرات از تغیر مهاراجه جسونت سنگه باو مفوض
گشته بود بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل کلان با ساز نقره و جل زربفت
سربلند شد و دو هزار سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر گردید که منصبش از اصل
و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار از انجمله سه هزار دو اسپه سه اسپه باشد و بجلدوی
مساعی جمیله که قبل ازین در گشایش ولایت پلاون از داود خان صوبه‌دار بهار بظهور
پیوسته بود یکهزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر گشت که منصبش از اصل
و اضافه چهار هزاری چهار هزار سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و منصب راو کرن که در عداد کومکیان دکن بود باضافه پانصدی سه هزاری هزار و
پانصد سوار قرار یافت و کنور رامسنگه بمرحمت بهونچی مرصع مشمول نوازش شد و رضویخان
که قبل ازین در سلک گوشه‌نشینان انتظام یافته بود مورد انظار عاطفت پادشاهانه
گشته بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار و عنایت خلعت و جمدهر میناکار
سرافرازی اندوخت و بسیاری از امرای رفیع‌مرتبت و عمدهای آستان سلطنت [illegible]

وحضرت شاهنشاهی بشیمهٔ معهود بعزم توجه مصلی زمین ده بافرّ شاهی و کوکبهٔ عظمت جهانبانی بر فیل

بدیع منظر آسمان پیکری که تخت زرین بر آن زده بودند سوار گشته با آیین مقرر زر در موکب رخت

بعیدگاه افکندند و نماز عید بجماعت گزارده بسعادت بدست مبارک داخل سنت قربانی کردند

و در ذهاب و ایاب آنحضرت ممالک رقاب از زر و سیم نثار اهل کوچه و بازار را دامن امید کنار

نقد مقصود شد کافهٔ خلایق و عموم سکنهٔ دار الخلافه از صغیر و کبیر و غنی و فقیر که یکچند از حرمان دیدار

مهر انوار رنج ناکامی کشیده بودند خورشید جمال عالم آرای آنحضرت در اوج کمال باز دیده عنایت

و اقبال بکام خویش دیده از فیض عید و حصول دو امید بهره ور گردیدند جشن فرخنده

وزن قمری درین اوقات میمنت قرین که جهان از سایهٔ صحت و عافیت خدیو زمان و زمین

پاسبان دولت و دین مسرت اندوز و نشاط آگین بود موسم وزن خجستهٔ قمری در رسیده جهانیان

را عشرت و خرمی افزود در روز چهارشنبه شانزدهم ذی حجه مطابق یازدهم امرداد که بارگاه

بارگاه حشمت و جهانبانی از آذین طرب و شادمانی چهره آراستگی افروخته بود در محفل فردوس

مثال غسلخانه بزم نشاط افزا و جشن عالم آرا مرتب گشت و بعد از انقضای یکپاس و پنج

گهری از روز مذکور وزن مسعود بآیین معهود بفعل آمد و سال چهل و پنجم قمری از عمر سعادت قرین

آنحضرت به اختتام یافته سال چهل و ششم آغاز شد پادشاهزادهای کامگار عالیمقدار

ابداء رسم نثار بجای آورده تسلیمات تهنیت بتقدیم رسانیدند

آرای اقبال گشته جمیع شاهزاده‌ها دولت کورنش دادند چون سیزدهم تیر ماه که عید گلابی بود
در ایام عارضه ذات همایون واقع شده بر اسم آن بالفعل نیامده بود درین روز فرخنده
بابشارت والا پادشاهزاده‌های عالی قدر و امرای رفیع مقدار بآب مقرر صراحیهای مرصع و میناکار
کار گذرانیده بشکرانه صحت و عافیت ذات مقدس خدیو روزگار رسم شاهجهانی بجا آوردند
بیست و ششم مهابتخان که از صوبه‌داری کابل معزول شده بود باستان فیض مکان
رسیده شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت
چون پرده آرای هودج عزت و روح بخش تن حشمت ملکه تقدس نقاب خورشید احتجاب
روشن رای بیگم شادی رفع عارضه ذات عدیم المثال در حرمکده قدس مشکوی اقبال جشن
خسروانه ترتیب داده بودند با همه جمیع امرا و عمده‌های بارگاه خلافت برای تقدیم مراسم
تهنیت بسده علیه حرمگاه دولت رفته تسلیم مبارکباد بجای آوردند و از سرکار ملکه
ملکی سیر قدسی اطوار بترتیب جاه کسی از عمده‌ها بخلاع فاخره مباهی گردیدند دهم ذی حجه که عید
مبارک اضحی بود بارگاه سلطنت و دولتسرای خلافت باسباب تجمل و احتشام زیب و آرایش
یافته صدای شادیانه عید و خروش کوس جشن گوش جهانیان را صلای عشرت و شادمانی در داد
پادشاهزاده‌های کامکار بخت بیدار و نوئینان رفیع مرتبت و امرای نامدار بسایر بنده‌های
درگاه جهاندار در جناب والا و آستان سعادت حاضر آمده تسلیمات تهنیت مبارک بجا آوردند

ت عرایض و توجیهات بعرض میرسید و جواب با صوا
ی عنایت و گاهی بعضی متصدیان مهمات در آرامگاه خاص دولت
امور معروض میداشتند و باحکام ملکت سرا ارشاد می یافتند
سرا از گلشن اقبال گوهر ارجمند محیط جلال پادشاهزاده فرخ
برحمت خلعت پارچه شرف اختصاص یافتند و امرای نامدار و
سپهر مدار نیز باین عنایت کسوت مباهات پوشیدند و چون بعرض
که در نواحی رکنه کول کر در تیول حسن علیخان بود جمعی مفسدان واقعه طلب
اندیشی و تمرد گیتی غبار شورش انگیخته سر بفساد برداشته‌اند خان مذکور با
برق انداز و ملتفت خان میر بخشی احدیان با چهار صد احدی جهت تنبیه
انفصال منشأن تمرد آیین تعیین یافته مرخص گشتند کر آن گروه شقاوت
را بسزای کردار خویش رسانند بفدهم ذی قعده که بیامن لطف و عنایت ایزد
مزاج وهاج بصحت و استقامت گرایید جز بقیه ضعف و نقاهت چیزی از
عوارض پیکر قدسی نمانده بود حضرت شاهنشاهی بفرق قدوم اشرف فیض بخش حمام
کشیده غسل عافیت نمودند و غبار ملالت از دلهای عالمیان شسته شد
هم قرین فرخی و بهروزی در بارگاه سپهر احترام خاص و عام انجمن

... از حضرت روی دا...
متوسلا از انکا حاصل بیرون نماید و چند جعبه رو بحضو...
چون طبیعت نهایت ضعف پذیرفته بود دراین نکس روی نمود دیـ...
دیگر علاوه کوفت اصلی که سوء المزاج حاد بود گشته مدت این آز...
کشید لیکن بیمامن فضل و موهبت ایزدی بصحت و عافیت انجامید
آن احوال پراهوال که جهان پریشان از بیم گزندش خسته و نژند بود دیگر...
قرین گشت در معالجه و مداوای این عارضه از حکیم محمد امین و حکیم محمد مهدی
باتفاق متصدی علاج بودند بالقای الهام غیبی و توفیق شفابخش حقیقی صد سهای ... نمایا...
و تدبیرات شایسته ظهور پیوست و مساعی جمیله بوقوع رسانید و مراتب خیرات
و مبرات و نذور و صدقات که از مجربات معالجات روحانیست چندان
بکار رفت که رسم احتیاج و بینوایی از جهان برافتاد و مجملا حضرت شاهنشاهی در خلال
این ایام خیر انجام با وجود کمال ضعف و نقاهت از سررشته صلاح اندیشی ملک
و ملت در رعایت تدبیر دین و دولت از کف همت فرونگذاشته گاه
اوایل روز از مطلع دریچه خورشید سان چهره مبادرت مینمودند و گاه وقت
تسلیم محور لمحه جلوه اقبال به بیرون میفرمودند و مطالب و مقدمات ملکی

می‌بخشیدند و الحمد لله سبحانه جمال جهان افروز بخلایق می‌نمودند و گاه‌گاهی بر بالای ...
و در این ایام تقرب خان را که چندی بشامت سوء ادب مورد عتاب حضرت گشته از نظر التفات
افتاده بود مورد فضل و بخشایش و مشمول کرم و نوازش ساخته رخصت کورنش دادند
و روز سه‌شنبه دهم که روز ... جلوه سعادت به بیرون نمودند بر تخت سنگ مرمر
که در صحن دیوان خاص خوابگاه مبارک است جلوس فرمودند و جمع باریافتگان انجمن حضور غسلخانه
دولت اندوز کورنش شده با آیین مقرر بر وفق تفاوت پایه و منزلت در مقام خدمت
و عبودیت ایستادند و چون شام در رسید نماز مغرب بجماعت گذارده بعد از ادای
نماز بخلوتگاه انس خرامیدند و روز دیگر که جمعه بود با وجود بقایای ضعف و نقاهت
بدستور ایام صحت بهنگام نماز بر تخت روان نشسته قرین سعادت و توفیق
بمسجد جامع تشریف فرمودند تا عامه خلایق از مشاهده جمال عالم آرای آنحضرت
تسلی یافته از تفرقه خاطر رهایی یابند و جمعه دیگر نیز بر همین وتیره عمل نموده
امن و آرام افزودند و در بعضی ایام بنابر ضعف و نقاهت گاه از منظر درشن
آفتاب طلعت میمون اطلاع می‌نمودند و در بعضی اوقات بهنگام تسلیم تورک گرد آمده بندها را
اطمینان می‌بخشیدند و گاه جهت ادای نماز بمسجد مبارک غسلخانه ...
و در شوقت بعضی از عمده‌ها و خواص و محرمان حریم قرب را باختصاص دولت کورنش ...

کورنش آن مایهٔ رحمت آفرین کار یافته بدیدهٔ تفرس عیان میدیدند که در صدد و [illegible]
مصلحت سرا ظهور این جلوه عالم آرا که سرمایهٔ انتظام حال زمان و موجب امن و امان
زمانیان گردید آنحضرت با جز قوت نفس مؤید مهدی دیگر از اسباب تحرک نبود چنانچه
حضار از اذکیا و هوشمندان از مشاهدهٔ این نیرو و همت خسروی در شگفت ماندند و از سر
انصاف اذعان نمودند که در چنین شکر [illegible] حالتی این مایه ثبات و سکون بر تشخص اقدس
و ذات همیون کامل مسلّم است امید که از دیهمال پیوسته نهال برومند عمر و اقبال این همایون
همال ملک و ملت و بهین قهرمان دین و دولت که سرمایهٔ رونق بهارستان ایجاد است
از نسایم نا ملایم نشاه کون و فساد صیانت نموده بزلال چشمه‌سار بقا سرسبز و شاداب دارد
بالجمله روز دیگر نیز حضرت شاهنشاهی بنابر رعایت مصالح ملکی بهمان دستور هنگام تسلیم قور
بیرون آمده از انوار دیدار مبارک پرتو حیات بر عالمیان گستردند و فردای آن بنابر آنکه
آستان خلافت از دولت کورنش محروم مانده بهفتم شوال که روز جمعه بود فروزندهٔ اختر
برج حشمت و جلال بادشاهزاده [illegible] فرخنده خصال محمد معظم را به نیابت خویش حکم فرمودند
که بآئین معهود بمسجد جامع رفته نماز گزارند و آن اختر برج راجه [illegible] سنگه و محمد امین خان
میر بخشی و فاضل خان میرسامان و راجه رگهناته ناظم امور دیوانی را با نواب کامگار جامع طلب
فرموده دولت کورنش دادند و تا چند روز دیگر هنگام تسلیم قور شرف قدوم بیرون

[illegible]

[illegible] بترتیبات [illegible] مسلک

[illegible]

[illegible] بنفس [illegible] بمقام توانائی تن ساخته و بیاوری [illegible]

[illegible] از [illegible] تور که بندهای [illegible] خلافت در ساحت [illegible] آمده

[illegible] در ایام کمال سخت [illegible] قوت از آنحضرت [illegible] دارا [illegible] خاص

[illegible] خواهید بتسلیم قرار [illegible] نموده [illegible] که منتظر طلوع آفتاب سلطنت بودند

از فروغ انوار جمال جهان آرا به پرتو سعادت بخشنده خاطر نگران عقیدتمندان اخلاص کیش را که

رهایی از کوره تفرقه و تشویش بود آرام بخشیدند و لمحه بتقویت روحانی بهمت

عظمت و جهانبانی بر پای ایستادند [illegible] دولت باز گشتند [illegible] ذات قدسی نهاد [illegible] نفس نفیس

[illegible] عوارض عنصری که شیر دلان روزگار و بزرگ همتان [illegible] را

[illegible] در رشته تماسک از کف رباید [illegible] دیده در [illegible] طبع [illegible]

[illegible] جوهر ثبات و استقامت باشد [illegible] خرد والا و دانش

[illegible] آثار طبع [illegible] مزاج [illegible] ظاهر آمد نگارنده این صحیفه

حاضر بود و در آن والا بارگاه دولت [illegible] سعادت [illegible]

کشته همگی را نشاط و طرب را فرسوده ساختند چون روز سیوم آن سوء المزاج ازدیاد
پذیرفته تپی بر پیکر مقدس طاری شد آخر روز که هنگام بار غسلخانه بود از حرمکده
قدس بیرون آمده لمحه بر پای ایستادند و بندهای آستان خلافت که بآئین مقرر در آن بارگاه
عز و جلال فراهم آمده بودند کورنش نموده بخشیان عظام اهل چوکی را تسلیم قور فرمودند
و پس از آن بحرم رو د بار امکان حشمت و جاه بخشیده امر معلی بر داشتن اهالی محل و آذین
صادر شد و روز دیگر که حرارت تپ اشتداد تمام یافته بود آخر روز حکیم محمد
و حکیم محمد مهدی که سرآمد حذاقت منشان بارگاه سلطنت اند آنحضرت را فصد کرده بمعالجه و مداوا
پرداختند و آتش گرانی در پیکر کرامت پرور بهم رسیده از استیلای گرمی تب آن
و گاه ملال و بیهوشی روی میداد و از آنجهت که بفصد خون بسیار کشیده شده بود

ه آن گردید در آ ... | شده رنگ از چهره دولت پریده
ل رسیده مرا ... | و طلع خرمی بگذر سلطنت
ار کرند ... | یان شکوه عزت در شتاب راه
بداری جمع آمد تا صبح
بدنیا مد و نزدیک بود که از
رش گراید از آنجا که ذات

کر سنت تراویح از انجمله بود میگذرانیدند و معهذا القصد مر ریاضت [illegible] و لطیفه
و تصفیه روح با این تقدس منشان و ابرار و سنت صالحین و احتراز از شرب لذیذه
و اطعمه شهیه که سرمایه قوت پیکر جسمانی و پیرایه قوام هیکل عنصریست احتراز نموده قریب [illegible]
پاس شب غذا اندکی قلیلی که از قوت روحانیان نشان دادی تناول میکردند و اکثر شب [illegible]
نزهتگاه قدس سجده عبادت و آگاهی و ابتغای مرضیات الهی گذرانیده اگر لحظه غنوده بودند
و دمی آسوده بودند هنوز بستر استراحت از پهلوی مبارک گرم نشده برخاسته بودند که
بتحریک بخت بیدار و دل هشیار بتیقظ و انتباه میگرایندند و دگر باره [illegible]
توفیق تجدید وضو نموده با ظهور انوار فجر مراسم طاعت و حق پرستی قیام می نمودند
چنانچه سر تا سر آن ماه فرخنده بدین عنوان گذرانیده از قلت غذا و التزام سهر و اقدام
بعبادات شاقه عنصر مقدس را کمال رنج و تعب رسید لاجرم پس از انصرام ایام صیام
و وقوع جشن مبارک بنابر تقدیم این اسباب و حلول آثار گرانی در بدن مسعود بتقدمه
انحرافی در مزاج وهاج طاری گشت لیکن از آنجا که کمال حوصله و وقار و نهایت تحمل و ثبات
ذات قدسی برکات آنحضرتست بقوت [illegible] ارجمند و علو همت بلند خود در [illegible]
سنوح آثار رفته نگذاشتند و تا سیوم عید که ایام جشن مسعود بود هر روز بر سبیل معهود
در وقت [illegible] در محفل والای خاص و عام و انجمن خاص غسلخانه سریر آرای اقبال و کامرانی

نور افزای مجلس جشن و خورشیدی که دید و شب دیگر تفرج این هنگامه نشاط بر آشتی بستند

و چراغانی که از شمع بر روی رود بر کنار دریای جیحون مرتب شده بود این مطلع مقدس را

مسرت افزود تا سه روز این جشن گسترده بود و عشرت آرای محفل اقبال بود گفتار در انحراف

مزاج مقدس پیرا افزائی اورنگ خلافت روزی چند از منهج صحت و استقامت

در این ایام سعادت انجام که مزاج را بنا بر میان اعتدال و رأفت خدیو دادگر معتدل بود

پیرایه اعتدال داشت و اسباب انتظام دین و دولت و موجبات شکفتگی خواطر اولیای سلطنت

سمت کمال پذیرفته بود چشم زخم تفرقه در تزیین هنگامه جمعیت در بهار رسیده سنوح عارضه

ذات همایون روز چند بندهای ارادت کیش عقیدت پیوند را ملالت بخشید و بمیامن عنایات

بی غایات ایزدی عاقبت بعافیت گرایید تبیین این مقال آنکه چون در ایام ماه مبارک رمضان

که هوا بغایت گرم و طول ساعات نهار علاوه آن بود حضرت خلیفه الرحمانی باقتضای نیات

و توفیقات یزدانی اکثر اوقات روز بوظایف طاعات و شرایف عبادات و تلاوت

و کتابت و حفظ کلام مجید ربانی اشتغال مینمودند و از آن گذشته بلوازم نصفت و رعیت پروری و معدلت

گستری و پرسش حال مظلومان و داد دهی ستم رسیدگان که جمهور عبادت گزیدگان درگاه

احدیت مشتغل بوده مراسم استراحت نمی‌پرداختند و شبانگاه که افطار میفرمودند بعادت

معهود مجلس علمی بر آراسته حضور ساخته تا مدتی از شب با ذکر فضایل و سنن نوافل

شده بتشبیه احترام رسیده بود بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با علاقه مروارید و دیگر
مرصع و اسب با ساز طلا تارک تفاخر برافراخت و افتخار زلد فاخرخان بخطاب مفاخرخانی به
تفاخر یافت و بسیاری از امرای با مدار و بندهای خدمتگار مدار با اضافه مناصب و دیگر عطایا
و مواهب از خلعت و شمشیر و خنجر و سپر و اسب و فیل [illegible] نوازش گردیدند و آخر آن ماه
پادشاه به شش هزار روپیه بخشید از شرف اندوز [illegible] خدمت انعام و در بیرون
جهان افروز [illegible] ملکه ملکی صفات تقدس نقاب [illegible] از طیلسان عفت و احتجاب
[illegible] بر حسب [illegible] از زواهر جواهر و نفایس [illegible] الآلات که برسم تهنیت [illegible]
[illegible] از مستقر الخلافه اکبرآباد ارسال [illegible] نظر اکسیر اثر رسید انوار قبول
[illegible] شاهزادهای ارجمند کامکار [illegible] نثار نمود [illegible] نفایس و نوادر روزگار
[illegible] نشکنه [illegible] رفیع قدر و امرای نامدار بمحل عرض رسید
و در [illegible] صوبه دار ملتان بموجب [illegible] آنجا آمده [illegible]
[illegible] خلعت [illegible] از خدمت و [illegible]
[illegible] رسید و بمحفل خاص [illegible]
[illegible] ماه [illegible] امرای عظام
[illegible] بلاد [illegible] درگاه [illegible] انجام یافته بود

آنخان

در تسخیر و ... بیت شام و کوچ بهار بظهور رسیده گرد مورد موهبت ترک ساز منصب

ارادتش را بمرتبه هفت هزاری هفت هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از پایها

و بالای عهدهای درگاه معلی ست رسیده بود عاطفت شاهنشاهی بانعام محالی که یک کرور دام

که جمع آن بود زیاده بر اقطاع مقرر عطا کرد و توماں طوغ که درین دولت ابد طراز اعاظم نوئینان

و سپهداران رفیع مرتبت را بآن شرف امتیاز می بخشند نواخته رایت عزت شان باوج کامرانی

و مباهات افراخت و بعنایت خلعت خاص اختصاص بخشید و راجه جی سنگه و محمد امین خان میر بخشی

و مرتضی خان و اعتقاد خان و دانشمند خان و فاضل خان و بسیاری از عمدهای بارگاه خلافت بمرحمت

خلعتهای فاخره کسوت افتخار پوشیدند و امیر الامرا صوبه دار دکن و رانا راج سنگه و مهاراجه

جسونت سنگه و جعفر خان صوبه دار مالوه و وزیر خان ناظم مهام مستقر الخلافه اکبر آباد و امیر خان

که بایالت صوبه کابل بادخوض بود و دیگر امرا اطراف و حکام صوبه ها برحمت خلعت [illegible] انوار

نوازش گردیدند و طاهر خان و قباد خان و حسن علیخان هر یک بعنایت اسپ با ساز طلا مو[illegible]

مکارم خسروانی شده و اله ویردیخان بعطای خلعت و خنجر با علاقه مروارید و سپر [illegible] با کار

طلا سربلند گشتند ملکوز [illegible] که فوجدار آن با و متعلق بود مرخص شد و فدائیخان باضافه

پانصدی بمنصب سه هزار و پانصدی [illegible] هزار سوار و میرخان باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب [illegible]

و پانصدی دو هزار و پانصد سوار سرافراز گشتند و بهرام [illegible] دیگر درین ایام از [illegible] اسلام

[illegible]

بر فیل فلک‌هیکل همایون‌منظر که تخت زرین بر کوهه آن [illegible] نموده بودند

با جاه و شکوه و حشمت و عظمت سوار شدند و تورک و آیینی که معمول ایشان [illegible]

گردون شکوه [illegible] مخصوص حوالی سلطنت سپهر سلطنت فیض‌افزای حضرت عیدگاه [illegible]

نماز عید بجماعت ادا کردند و پس از معاودت [illegible] سعادت در ایوان چهل [illegible]

که با زینت و احتشام روکش چرخ برین و رشک‌افزای نگارخانه چین گشته

بر سریر مرصع‌نگار جلوس فرمودند و [illegible] انعام پادشاهی [illegible] سحاب [illegible] و

نعمت الهی بر کشت‌زار امید جهانیان قطره‌بار گشته نهال [illegible] ازین [illegible] و آن

انجمن [illegible] در آن ایام [illegible] مکرمت [illegible] مراد گرفت [illegible] الجمله

رخشنده و خنجر مرصع [illegible] گوهر درج ابهت پادشاهزاده عالی‌تبار بلندمقدار

محمد معظم [illegible] خلعت خاصه سرپیچ مرصع و خنجر مرصع با علاقه مروارید و [illegible]

داد [illegible] مرصع و [illegible] مروارید شمول عواطف جلیله گشتند و [illegible] ناصیه

بختمندی [illegible] بلند پادشاهزاده کامکار بخت‌بیدار محمد اعظم مکرمت

یک عقد [illegible] مرصع با علاقه مروارید و [illegible] حدیقه دولت تازه‌نهال جویبار سلطنت

پادشاهزاده ارجمند والاگهر محمد اکبر مرحمت جیغه مرصع عز اختصاص یافتند و [illegible]

مراحم [illegible] اقتضا آن می‌نمود که [illegible] خانان [illegible] الامرا [illegible] جمله [illegible] از

[illegible]

عید خجسته

بمنتظران بزم عشرت و سرور مژده داده که کامه آرای طرب و سرور شد و در دلهای آگاه
فطر بود نوای کوس خسروانی و صدای ارشادیانه عید از بارگاه حشمت و جاه بر ذروه ی
گوش افلاک گشته انجمن عشرت به انبساط آراسته شد آتش شوق بفیض عید اهل اسلام با نشاط
جشن جلوس شهنشاه خورشید فر فریدون علام که به نور ابا امتزاج برکات دین و دولت
و ابتهاج رواج ملک و ملت بشارت بخشید و اختلاط این دو عیش دلها از روز
رقم نسخ بر جریده ذکر جمشید و نام روز کشید بخت و سعادت و اقبال و کامرانی به ورود
این دو عید یکدیگر را تهنیت گفته مصافحه الفت کردند در روشنایان کاخ و مقیمان
علو نظاره زیب و زینت این محفل خسروی را بر سر تماشاییان زر از بام سپهر آن
هجوم آوردند و نوبنیان بلند مکان و امرای عالیشان به بار بندهای آستان گردون همه هم زمین
وزیر پاس در کریاس دولت اساس و عتبه فلک مماس جبهه ادای مراسم مبارکباد
فراهم آمدند و چون خورشید عالمگیر از اوج خلافت با انوار طلوع جهان سراپرده
بخشش بارگاه سلطنت به وظایف کورنش و تسلیمات تهنیت در موقف عبودیت
بجا آورده از زبان حالهای ترانه ثناخوان بزم اقبال گردیدند لمؤلفه شاها ز تو جشن بار
بخشید کنیم ، وز عید تو آرایش امید کنیم ، تا چرخ جهان باد کز از بخت سعید ،
بینیم مه روی تو و عید کنیم ، و حضرت شاهنشاه بعادت مسعود عزم توجه بمصلی نموده

میمنت قرین طرازندهٔ اورنگ جهانبانی و رازندهٔ لوای کشورستانی نهراران [illegible] و کار [illegible]

اختتام یافته پنجم سال خلافت و سریرآرائی مبارک آغاز نموده جشن انجام رسانید پیشکاران

پیشگاه دولت و کارگذاران بارگاه حشمت را فرمان شد که ترتیب اسباب تمهید قواعد

و اداب این جشن سعید تا رسیدن عید نموده بآئین معهود با فرختن [illegible] دلبادل در

پیش ایوان چهل ستون خاص و عام و نصب کردن تخت مرصع نگار در وسط

آن بارگاه گردون احترام و دیگر لوازم و مقدمات این بزم همایون پردازند تا

چراغان و آتشبازی نیز بطریق هر ساله آماده و مهیا سازند و [illegible] و آذین [illegible]

اطراف خاص و عام بدستور [illegible] بعهدهٔ وکلاء پادشاهزادهای عالی مقدار و امرای

نامدار قرار یافت بیست و ششم رمضان المبارک سی هزار روپیه برسالت صدر الصدور بر

اتقیا و صالحین و فقرا و محتاجین انفاق شده برکات دعای اجابت طراز آن گروه

ضمیمهٔ اسباب خلود و بقای این دولت ابد پیوند گردید و درین تاریخ از نوشتهٔ نگاران

دار السلطنت لاهور معروض محفل اقدس گردید که خواجه [illegible] ایلچی عبدالعزیز خان والی بخارا

که چنانچه گزارش پذیرفت درین نزدیکی رخصت انصراف یافته بود در راه کوفتگی

عود نموده رخت اقامت ازین سرای [illegible] برگرفت و شب شنبه [illegible] ازدهم

هلال [illegible] [illegible] [illegible]

آن نوئین معظم را که عرضه داشت او گذرانیده بود بعطای خلعت خاص عز اختصاص بخشیده فرمان
مرحمت عنوان مشتمل بر جلایل مراحم پادشاهانه از پیشگاه عنایت و نوازش بنام خان عالی‌شان بسرمایه نفاذ
رفته با خلعت خاصه بجهت او مرسل گردید و دیگر عنایات جلیله و مکارم نبیله که در مقام خود
سمت ذکر خواهد یافت درباره او بظهور رسید اکنون کلک حقایق نگار بتحریر وقایع حضور پرنور
پرداخته باقی احوال این مهم خیر مآل و کیفیت انجام آن را در مقام خود گذارش خواهد نمود
آغاز سال [illegible] دولت [illegible] عالمگیری [illegible] درین
خجسته فرجام که از فیض جهان آرائی فرمانروای کیهان خدیو حق پرست یزدان گروه
دین و دولت بهم آمیزش داشت و ملک و ملت بیکدگر سازش مینمود قدوم فرخنده
ماه صیام برکت بخش ایام شده شرف اندوز آن دولت اسلام پناه گشته آرای انجمن عبادت
فرح افزای شبستان عبادت گشت دگرباره نور طاعت و فیض متابعت دین مبین
بر چهره صفحات پاک دینان سیمای صلاح افروخت و نفوس هوا پرستان طبیعت پرور
را از جبر تکلیف الهی نظر از مناهی و ملاهی بردوخت برکات ماه مبارک رمضان بنیان
را بر مایده توفیق صلای عام در داد و وظایف طاعات و شرایف عبادات معهوده
آن شهر که اهم ابواب حسنات و مثوبات بر روی زمانیان گشاد در شب سلخ
از روز دین شرف ارتحال آن ماه سعادت پرتو روی نمود و سال چهارم از سنین سلطنت میمنت

فیروز حمله آورده در هر کارزار مبارزان سعادت آیین مظفر و غالب آمده [illegible] منهزم

و خایب گشتند و چون مکرر این صورت روی نمود لعین جلادت و دلاوری جلال مذکور

در دلهای مخالفان مقهور که در آن سمت بیشتر از دیگر اماکن فراهم بودند قرار گرفته سطوت

آن سپاه کینه خواه رعب افزا زهره ربای متمردان تباه اندیش شد در آن سمت [illegible] خود که

مقابله و مجادله بر یافته بر وادی ناکامی در شدند و توقف [illegible] جایز [illegible] سلامت یافت

امنیت آمده و گشته بخاک افتاد [illegible] بر نهاد فرو نشست و [illegible] کنش

در کرکان و ضبط و محارست آنجا کماینبغی قیام ورزید همواره بآیین حزم و احتیاط [illegible]

کرداشت مستعد و مسلح پاس میداشت و از غدر و مکر اعادی بر حذر و با خبر [illegible]

بالجمله کل سواحل [illegible] تحت تصرف و تسلط اولیای دولت قاهره درآمده [illegible]

سکنه و رعایا باستظهار صیت رافت و معدلت شهنشاه جهانگیر بر [illegible]

والقیاد نهاده بمساکن و اماکن خویش قرار گرفتند و سکان سرزمین [illegible] نیز در حدود

ایلی و زبان [illegible] درآمدند و چون کیفیت این فتح نامدار و خصوصیات سوانح [illegible]

[illegible] در این ایام سعادت انجام که منتهای سال چهارم از جلوس همایون بود

از عرضه داشت خان [illegible] سپهسالار [illegible] و جلال که همواره شاهراه ابنای اقبال باد

رسید [illegible] دولت گردید [illegible] ایلچی خلق

بای جرأت عشر ده سرمایه فتنه جویی و شورش انگیزی بودند و مزاحمت بجبال سکان آن سرزمین
میرسانیدند معین ساخت که آنجا رفته به تنبیه تمرد منشان و حراست سکنه و رعایا پردازد
و غازی بهادر افغان از نوکران خود با برخی از سوار و پیاده در موضع دیوبا که ما بین گرکانو
و سلیانی واقعست بخبرداری محافظت و جبال ملازم خویش بضبط و محارست کتل آن دو [illegible]
مقرر کرده فوجی با او همراه نمود و بیستم شعبان مواکب بهایش از گرکانو نهضت نموده
موضع متهرا پور نزول ساخت و بقصد گذرانیدن ایام بارش آنجا باطاقامت [illegible]
دما شیاره آنجا سپه سالار فوجی از عساکر دولت شکوه نهضت کرده بیشتر از امکان رفته
تهانه نمودند و مکرر آنها را [illegible] بکار کرده [illegible] انتهاز فرصت نموده
از سر جسارت باره از روزگار دیگر میکشیدند محاربات عظیم اتفاق افتاد و [illegible]
سترک روی داد و در هر کرت غلبه و نصرت اولیاء دولت را بود و مقاهیر آسامی
همواره جمعی کشتن داده خاک فرار میشدند و بجنس کرده از کفار تیره روزگار آن
زور آب و [illegible] در شبهای جنگلهای آن ناحیت چون مور و مار انتشار پرداختند
هنگام فرصت و قابو [illegible] از شبخون ها و جلال [illegible] ذیل [illegible]
بحد ضرب تیغ قهر و انتقام غازیان فیروز اعتصام شده مغلوب و منکوب میگردیدند و چون
تعذر و شبخون کاری باختند چند نوبت بهجوم و جمعیت تمام در روز [illegible] جاوید

برشکال را آنجا بگذرانند و چون ساحت سیدا که مهر از سیاهی لشکر مغل تیره
باران ابر ورق از وزیدن هوا فرونشیند و آبها در دریاها از جوشش و طغیان باز ایستد [illegible]
کردند تا ثریا [illegible] از آمده در قلع و استیصال راجه و اتباعش کوشش نمایند و عمده آن
بر روی بوم از خس و خار وجود ضلالت آلود آن گروه پیراستند و با عساکر [illegible]
با اکثر جنود مسعود در بوم [illegible] که مسافت سه و نیم کروه است از کرکانو در دامن
کوههای شرقی او جنوب واقع است و بوسعت فضا و رفعت زمین صلاحیت [illegible] یک
طرف زمین داشت قرار اقامت داده میر مرتضی داروغه توپخانه را با [illegible]
جمعی از تابینان امرا و برخی از بندوقچیان پیاده بمحافظت کرکانو که [illegible] الآلات
وادوات توپخانه که از راجه مانده بود فرستاد و سید محمد دیوان لشکر نصرت اثر را
بجهت تسلیه و استمالت رعایا و پرداختن مهمات دیوانی و محمد عابد دیوان بیوتات را به ضبط
اموال راجه در کرکانو معین نمود و مقرر کرد که میر مرتضی آلات توپخانه آنچه در کار باشد
نگاهداشته تتمه بجهانگیر نگر ارسال دارد و محمد عابد ملاحظه و عرض اموال و جنس کرده
از اجناس آنچه تنخواه [illegible] سپاه توان نمود در وجه علوفه آنها [illegible] و بقیه با ادوات توپخانه
بجهانگیر نگر فرستاد و [illegible] را با تابینان او و طایفه از تابینان دیگر امرا بسرکردگی [illegible]
که در دو منزل [illegible] کرکانو واقعست یکی از سرداران عمده راجه با بسیاری از [illegible]

بسیار هست هانگره او بان در آب دهنک رفته در جزیره وسیعی که مابین دریای بهات
و آب مذکور است مشتمل است بر جنگلهای انبوه و بیشه‌های صعب‌العبور است که نیز در جای دیگر
بعضی کوهستانها جای گزیده جویای فرصت کمین شدند مامور و به سر زمین سیت درجات
[illegible] کول میان سه کوه بلند واقع شده و از کرکانو تا آنجا چهار روزه راه است از سن
مکان بد آب و هوا و تنگ فضا و دلگیر است راجه هر گاه مورد غضب شخصی [illegible] تا بجا
فرستادی طرق و مسالک دشوار عبور دارد که پیاده به صعوبت تمام می‌رود و یک [illegible] است
که سوار نمیتواند رفت ابتدای این راه تا قریب نیم کروه جنگل انبوه است و از آن گذشته
دره‌ایست سنگلاخ و پر آب در طرفین آن دره دو کوه بلند سر به فلک کشیده بالجمله خان سپه سالار
روزی چند در کرکانو اقامت نموده به نظم و نسق مهام و تسلیه و استمالت رعایا و گرد آوردن
اشیا و اموال راجه پرداخت و مکرر خطبه به نام نامی و القاب سامی حضرت جهانبانی [illegible]
سکه [illegible] عالمگیر جهانستان خوانده وجوه دراهم و دنانیر سکه همایون زینت پذیر
ساخت در اثنای این حال دو سه روز باران به شدت تمام بارنده یا دهای تند وزید
و آثار موسم برشکال که در آن دیار از سایر ممالک هندوستان بیشتر و ممتد می‌شود پیدا
گردید چون بالضرورت تفصل باران [illegible] آنجا بایست مکث نمود خان سپه سالار در صدد تعیین
تهانه‌ها و حفظ حدود و جوانب و ضبط طرق رسیدن آذوقه شده مقرر ساخت که ایام

بهمه اطوار و جانفشانی دیو هیکل سخت کوش ناپاک غدار با عدت و اهبت تمام و کثرت
و جمعی فزون از تصور دادهٔ بهم جا در مقام مدافعت و مقاومت مجاهدین لشکر ظفر اثر آماده
جنگ جویان و کینه جوی گردیدند و چندین قلعهٔ حصین محکم اساس و حصن متین [illegible]
مردان کارزار با سامان حصار داری و کارگران [illegible] آزموده [illegible]
داشتند و [illegible] صعب [illegible] در بیابانها [illegible] در راه [illegible] تا [illegible]
از دو [illegible] سرداران و سپهداران اقبال [illegible] خداوند جهان [illegible]
[illegible] و [illegible] اعتصام [illegible] رایات [illegible] اسلام [illegible] نخوت [illegible]
معهود [illegible] کردند [illegible] دین [illegible] اضداد [illegible] اکثر [illegible]
اذلال شد و مجاهدان دین و مبارزان [illegible] فضیلت غزو و جهاد اندوخته
برکات مثوبات آن روزگار [illegible] آتش [illegible] روزی [illegible]
عاید گردید و [illegible] نخوت [illegible]
و ریاست آن قوم [illegible] نخوت و استقلال [illegible] تصور [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] معدود [illegible] دیگران و [illegible]
[illegible] و [illegible] نامور [illegible] ذات [illegible]
عوده . . . [illegible] عالم [illegible] روزگار [illegible]

مجموع در آن سرزمین ظلمت آیین به حسب کمتر فرو برده خبر و اثری از آنها ظاهر نشد

و باری دیگر هم به عنوان حسبی انتقام آن میان بدفعال و تدارک این قضیه تجهیز کرده

بود اما هیچ حاصل نبود و چون آنها به کنار رسیدند فسخ عزیمت نموده آنجا عبور نتوان

داشت از مردم سرحد هر کس آن دیار قدم گذارد داخل گشتن ندارد و هیچ کس از

از اهل آن ولایت یارای برآمدن از آن سرزمین نیست از بیم همه کس را [illegible] کیفیت

حال آن گروه آگاهی حاصل نیست در مردم هندوستان اهل آن ولایت را ساحر و جادو خوانند

و در افسون‌ها و طلسمات سحر اسم آن ولایت مذکور است و گویند هر کرا بدانجا گذار افتد

گرفتار طلسم شده راه بیرون شدن نیابد چون [illegible] راجه آنجا ملقب [illegible]

و ترک در لغت هندی آسمان را گویند آن شورید [illegible] سودای [illegible] از کمال ضلالت

و جهالت معتقد است که اجداد [illegible] تراداد و فرمانروای [illegible] [illegible]

[illegible] وقتی میل هبوط نمود بر زبان [illegible] از آسمان فرود آمده [illegible]

ناحیت مشغول شده و چون آن سرزمین دلنشین او گردید [illegible] اقامت گزیده دیگر

باز به آسمان نرفت القصه ولایت [illegible] وسیع معمور و کشور [illegible] دور دست دشوار عبور

که بیان کیفیات اخطار و مهالک و خصوصیات صعوبت مسالک [illegible] دیگر

عوایق و موانع تسخیر [illegible] از روی نگارش [illegible] تحریر [illegible]

اگر بدین طریقه جران گروه ظفر یافته از مقاومت و مصادمت عاجز آمده اند در جایها
کوه جاینده بکوهستانها پسر ده اند و آتش در غلات زده ولایت را خالی کرده بودن [illegible]
تا آن کشور در حیز آمده است و ایام برشکال رسیده از کمین زحمت بر آمده بکینه خواهی منافع [illegible]
پرداخته اند و آن فریق را از فقدان آذوقه کار بهلاکت کشیده در دست [illegible]
و قتیل گردیده اند و بدین عنوان لشکرهای گران و افواج بیکران در آن گرداب بلا
عجین بحر فنا گشته [illegible] از نهار بنیاد دراز [illegible] و قبل حسین شاه [illegible]
بنگاله را عزیمت تسخیر آن ولایت [illegible] گشته با لشکر جرار پیاده و سوار و نواره بسیار [illegible]
آنجا [illegible] شد و در آغاز کار بر [illegible] ظفر یافت و با سپاه خویش بآن ولایت در آمده
[illegible] را از دست [illegible] جون با مقاومت [illegible] را خالی کرده
بکوهستان رفت حسین شاه پسر خود را با اکثر لشکر بضبط آنجا [illegible] بنگاله معاودت نمود
چون برشکال در رسید [illegible] راجه با اخوان و انصار [illegible]
از کوه فرود آمده [illegible] لشکر را در میان گرفته بجنگ پرداختند و از جمیع
جوانب راه مرور آذوقه مسدود ساختند و آن گروه را در اندک فرصتی از فقدان قوت کار
بجان رسیده در دست [illegible] قتیل و اسیر گشتند و همچنین محمد شاه بن تغلق شاه که بر زبان [illegible]
[illegible] یک لک سوار [illegible] بآن ولایت [illegible]

و سقف بعضی از چوب و برخی از کاه و علف که آن را چپر گویند و جهت آن را چهره زینت داده اند و از
جمله آن اماکن دیوانخانه ایست بطول یکصد و پنجاه ذرع و عرض چهل ذرع مبنی بر [illegible] ستون
چوبین و دوره هر ستونی قریب چهار ذرع است و در اطراف این نشیمن انواع شبکه‌های
چوبین منبت کار نصب کرده از درون و بیرون آن را بلوحهای برنجین مصقل که چون پرتو
آفتاب بران افتد بسان آیینه‌های درخشند زینت نموده اند و بتحقیق پیوسته که سه هزار نجار و
دوازده هزار زرگر دو سال متواتر دران کار کرده اند تا مهیا شده هرگاه راجه در بیرون
ایوان می‌نشسته یا سوار میشده بجای نقاره و نفیر دهل دو دانه میزده اند و دائم کوبیت خدمت مدور
ستبر از روی و تهما طاس و مثل که در عهد سلاطین عجم نواختن آن در حروب و رکضات متعارف
بوده همین است راجهای آن ولایت پیوسته بکثرت حشم و خدم و وفور جمعیت اتباع و انصار و
سرانجام اسباب نخوت و مواد استکبار کلاه گوشه غرور بر تارک پندار کج نهاده اند و هرگز سر
و فرمان برداری بهیچیک از سلاطین نامدار و خواقین کامکار فرود نیاورده باج و خراج نداده اند
درج ممالک از سنه دست استیلای فرمانفرمایان هندوستان از دامن تصرف آن دیار کوتاه بوده و مفتاح
تدبیر هیچکس ابواب آن کشور طلسم اشکال نگشوده در روایت ایام هرگاه لشکری
بعزم تسخیر آن مرزبوم روی توجه بدان صوب می‌آورده بحسن حدود آن ولایت میرسیده است اهالی آن
معهود در مقام مدافعت در آمده شبیخون و خدعه و غدر و سد راه آذوقه کار بر ایشان تنگ می‌نموده

آخر بیشتر ... در جنب ... گنبدهای ... با استحکام تمام پیوسته چند دخمه که ... [illegible]

همراه یافته شکافته ... تجمع ... آنها ... از طلا و نقره ... [illegible]

که محصل ... [illegible] ... و جریان ... [illegible]

... بود که جمعی از مستبدان ... [illegible] ... آمده متن الفاظ المعنی نقل کردیم

در یکی از دخمها که ... سال ... گذشته بود ... الله ... آمد ... سر تا ... [illegible]

بود و العهدة علی الراوی ... شهر ... مشتمل است بر چهار دروازه که ... [illegible]

هر دروازه ... [illegible] ... اطراف شهر ... [illegible]

... [illegible] ... در ایام ... بر سر ... شهر ساخته اند ... [illegible]

... [illegible] ... در حقیقت آن شهر ... مشتمل بر ... [illegible]

رود دیگر ... از میان شهر میگذرد و در هر یک از طرفین آن رود معموره ... [illegible]

مختصر دارد که غیر از ... فروش دیگر اصناف محترفه در آن نمی نشینند ... [illegible]

خرید و فروخت اطعمه و اغذیه متعارف نیست ... [illegible]

داده ذخیره کنند اطراف خانه را ... آنجا ... [illegible]

محکم ... [illegible] ... کرده ... [illegible]

... [illegible] ... آن شیشه های ... [illegible]

اُو [illegible] سکاسن [illegible] رسا و اغنیا رعیت [illegible] دنبال کرا ز سکاسن باز [illegible] سواری شوند

از دو [illegible] و شتر [illegible] از کوشش در سال [illegible] زمینی می شود مگر از جای دیگر بکار برند

الحیوان [illegible] بالحکم مجانیست [illegible] دراز کوشش [illegible] تمام دارند و بقیمت [illegible] علیحده خرید

[illegible] منمایند و از مشاهده شتر تعجب عظیم میکنند و از [illegible] بمرتبه [illegible] که اگر

یک سوار [illegible] تمام [illegible] سلاح حمله برد همه سلاح انداخته فرار می نمایند و اگر [illegible] توانند

[illegible] بند [illegible] اما اگر یکی از [illegible] پیاده بیاده از قومی دیگر [illegible] شود غلبه مینماید

[illegible] قدیم آن ولایت [illegible] قومی [illegible] در ترجیح امور تقدم و [illegible]

دارند مگر در رسم حرب [illegible] امور که [illegible] مشهور [illegible]

[illegible] هفت هزار [illegible] جلادت [illegible] با اسلحه رزم [illegible]

[illegible] بحرانیت [illegible] قیام دارند و معتمد [illegible]

[illegible] اهل آن ولایت [illegible] و شمشیر و نیزه و تیر و کمان [illegible]

توپ و ضرب زن و [illegible] بسیار دارند و [illegible] آن [illegible] اهتمام

و [illegible] آن ولایت [illegible] سازند و زنان و خواص [illegible]

[illegible] ایام [illegible] از فیل و [illegible] زرین و سیمین [illegible]

[illegible] روغن [illegible] و شعل [illegible] کذارند و این [illegible]

رغبت بآن نمی نمایند ستر و حجاب عورات در میان آن قوم رسم نیست چنانچه زنان
راجه آنجا نیز روا کسی نمی پوشند و رخ گشاده و سر برهنه در بیرون می گردند
مردمان اکثر چهار و پنج زن دارند بیع و شری و معاوضه از رواج در میان آن
متعارف و معمول است در زنش و بروت بیشتر شوند و هر کس ازین شعار تخلف ورزد
او را زجر و ملامت میکنند زبان آن با زبان اهل بنگاله اشتباهی ندارد و قوت و توانائی
و جرأت و بیباکی از هیئات و خلقتشان هویدا و خصال سبعی و صفات بهیمی از سیمای
حالشان هویداست تاب ریاضات بدنی و قدرت راهپیمائی از اکثر طوائف
امم بیشتر دارند همه سخت کوش و سخت جان و جنگجو و کینه خو و خونخوار و سفاک اند
رحم و شفقت و انس و الفت و صدق لهجه و وفا و شرم و عفت و حیا در طینت
آن قوم بنهاد نسرشته اند و تخم اهلیت و آدمیت در مزرع وجود ضلالت
آلودشان نکشته چون از لباس انسانیت بکلی عاری اند پوشش در ستر ندارند
کرباسی بر سر و لنگی بر کمر می بندند و چادری بر دوش میگیرند دستار بر سر
و جامه و ازار و کفش نپوشند در آن دیار رسم نیست عمارت خشت و سنگ
و گل در کل آن ولایت بجز دروازهای شهر گرگانو و بعضی از جاها نیست و غنی
و منعم خویش از چوب و نی و علف مرتب می سازند راجه و خویشان

در آن کوهستانها میشود و در سمت قلعه جدهره بجانب کوهستانیست که آنرا
ولایت درنگ گویند و جمیع مردم این کوهها با یکدیگر در احوال و اطوار کمال مناسبت
دارند و بنابر تباین قبایل و امکنه و مساکن از هم ممتاز اند در اکثر آن جبال مشک و قطاس
و بهوت و پری و نوعی از اسب کوهی که آنرا گونت و تانگن گویند بهم میرسد و طلا و نقره
از ریگ شویی آنها پیدا میشود و بجای در کل ولایت آشام از شستن ریگ دریاها
و نهرها طلا حاصل میشود و یکی از محصولات آن ولایت همین است گویند که دوازده
هزار آشامی و بروایتی بیست هزار بر ریگ شویی آنها قیام دارند و مقرر چنانست
که بالمقطع هر یک از آن جمع که باین صنعت مشغول اند در سالی یک تولچه طلا براجه دهند اهل
آشام گروهی بدکیش باطل آیین اند و دین و ملتی مشخص ندارند هر چه مرغوب طبع
کج گرای ایشان افتد بمقتضی خواهش نفس و میل طبع عمل کرده باختیار میگرایند و هر امر
که در نظر ادراک قاصرشان جلوه استحسان کند بآن اقدام مینمایند از کمال خشونت
مقید بهیچ طریقی از طرق کفر و اسلام و معتقد بهیچ فریقی از مشاهیر فرق و امم
نیستند بر خلاف سایر کفره هند از اکل مطعوم مسلمانان احتراز نمیکنند و از
تناول هیچ یک از لحوم بغیر گوشت آدمی ابا ندارند و میته نیز میخورند و بنابر
عدم عادت از خوردن روغن مجتنب اند بمثابه که اگر بوی آن از طعامی آید

دیگر نمره است در اصل آن ولایت نمک بغایت تلخ از درخت کیله می سازند در کوهستانی
که قوم نانکنا می باشند عود نفیس و از بهم می رسد و هر سال جمعی از آن قوم عود و نام آورده
بنمک و غله معاوضه میکنند و این گروه ضلالت پژوه که در آن کوه ها مسکن دارند
بغیر سنگها از جز زمین آدمیت دور و از حلیه صفات و شمایل انسانی بکلی مهجوراند
از پای تا بسر عریانی زیست می نمایند و سگ و گربه و مار و موش و ملخ و [illegible] هر چه
بیابند میخورند در کوهستان مابین [illegible] و سندیپ و [illegible] گز عود خوب عرقی
می شود و در اکثر آن جبال آهو شکیل است و سرزمین [illegible] دریای برهما پتر که
او ترکول گویند در نهایت آبادانی است و فلفل و فوفل بسیار در آنجا حاصل می گردد
و فوفل معموری و کثرت کشت و زرع در بطرف بیشتر از دکن کول است لیکن جون
جنگلهای صعب و اماکن دشوار گذار در دکن کول از تربیت حکام آن شاه باقتضای
مصالح ملکی آن جانب را محل سکونت و مرکز اقامت ساخته دار الملک خویش
آنجا قرار داده اند و در اوترکول از ساحل دریا تا دامن جبال گرمسیر است و تر
دارد و مسافت متفاوت است از پانزده کروه کم نیست و از چهل و پنج زیاده نی
سکنه آن کوهستانها توانا و قوی هیکل و وجیه و مستوی الخلقه اند و مانند
سایر اهل سردسیر گونه رویشان سرخ و سفید است و آنجا دامان سردسیری

از اقسام ریاحین رنگارنگ خوشبوی والوان گلهای باغی و خودروی در بام شگفته

چون در ایام برسات زمینها را آب میگیرد بجهت سهولت عبور بستر درین ارض سلیکه

ناوکا نوای عریض البلد نسبته اند که سر زمین بحر روبه جزایر سطحی آید واز دو طرف

راه درختان بارنس سایه گستر سر بسر بهم نهاده از فواکه و اثمار آنجا انبه و کیله و کتهل

و بادرنج و ترنج و لیمو و اناناس و پنیاله که قسمی از آمله است در آنجا بسیار است

مزه و خوش چاشنی میشود که جمعی که طعم آن دریافته اند بر آلوچه ترجیح میدهند و درخت

نارجیل و نهال فلفل و فوفل و سادج نیز وفور دارد و شکر قند با رنگ شیرین

سرخ و سیاه و سفید و زنجبیل ان ریشه و برگ تنبول هم میشود و قوت نشو و نمای نباتات

و قابلیت زمین بمرتبه کمال است که هر چه کارند و هر نهال که نشانند خوب میشود

و در اطراف کرکانو درخت زرد آلو و آلو و انار نیز هست لیکن بجهت خود درشت

و تربیت و پیوند نیافته اثمار آن زبون است و محصول عمده آن ولایت برنج و ماش

و عدس بسیار کم است و گندم و جو نمی کارند و ابریشم بسیار خوب مثل ابریشم چینه

میشود لیکن بقدر احتیاج میسازند و وفور عظیم ندارد و شجر و محمل و ثابت نیز که

قسمی از پارچه ابریشمی است که خیمه و تنبات از آن میسازند و دیگر اثواب ابریشمی هم

می بافند نمک در آنجا عزیز و کمیاب است در دامن بعضی کوهها بهم میرسد لیکن تلخ

[illegible] است و از آنجا تا ولایت [illegible] که مسکن [illegible] رسیده [illegible]

دار الملک راجه [illegible] [illegible] اند [illegible]

از انجا تا سه منزل آن طرف کوهستان [illegible] جنگل و کوهستان [illegible] دشوار گذار است [illegible]

گذشته [illegible] زمین هموار و [illegible] درخت است و در سمت [illegible]

[illegible] است [illegible] دریای [illegible] از آن سمت آمده [illegible]

[illegible] آمده به دریای [illegible] داخل می شود [illegible]

[illegible] دریای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی از احوال آن تا میان مملکت کیش در جام ریخته متعلق این دیار تا نصرت را
از آن اکبر محمد بخشید ولایت مذکور ما بین شمال و مشرق بنگاله واقع شده و دریای
پتر که از سمت ختا آمده از میان آن ولایت میگذرد و آنچه از آن سرزمین جبال شمالی
دریای برهماپتر است اوتر کول گویند و آنچه در طرف ساحل جنوبیست دکن کول نامند
و منتهای طول اوتر کول کوهستانیست که سکنه آن بقوم میری محیمی اشتهار دارند
و منتهای عرض کوهستانیست که سرحد ممالک محروسه دهلیست و امتداد دکن کول
منتهی میشود بموضعی که موسوم است بسدیه و مبادی آن بکوهستان ... که نیز کوهستانست و از
کوهستانهای نامی مشهور که طرف اوتر کول واقع است کوهستان دوله و لانده است و از جبال
معروفه جنوب سمت دکن کول کوهستان ... است که چهار منزل ... کامروپ
در راجه با آنجا گرفته بود و دیگر کوهستانیست که سکنه آنرا قوم ناک گویند و متوطنان
جبال مذکور مال گذار راجه نیستند لیکن اظهار انقیاد میکنند و امتثال برخی از احکامش
می نمایند مگر قوم دفله که از دایره اطاعت او سر برزند و گاهی انتهاز فرصت نموده
بحدودی که متصل بدین کوهستان است تاخت میبرند ولایت آسام طولانی واقع
شده امتدادش تقریبا دو صد کروه جریبی است و عرضش از کوهستانهای شمالی
تا جبال جنوبی تخمینا هشت روزه راه است و از گواهتی تا کانو هفتاد و پنج کروه

مشهور

لشکر اسلام باز بران دست تملک خواهند یافت سوختنی و تلف ساختن آبادی جهد
بود و بنده وزیر بهذرت گی عساکر نصرت پیکر در آن بوم و بر اقامت داشت اعظم
[illegible]
[illegible] ... نقشه ... دو ... [illegible]
در موسم برشکال بهنگام طغیان آبها که راه رسد آذوقه از اطراف مسدود
مردم لشکر کار بجان رسید یکصد و ... در سال ... در هر یک دو هزار
... و در بعضی کمتر بود بضبط در آمد خان سپه سالار از ... و مصالحت
... بمحافظت آنها گماشته نگذاشت که دست زده ...
اقوام بحر امواج بود و زیاده از قدر احتیاج ... اسراف گردد
و ... که رعایا ... ولایت ... بأوطان خویش ... بعمارت و زراعت
پرداز [illegible] ... الاقلم
... آن محنت زده کان جور دیده ... رسید ...
دولت پادشاه دین پناه عدل ...
یافته بودند و ... خان سپه سالار ...
... سوار ... خویش ...
... از کیفیات ...

استعداد یان و عماله توپخانه با تمام برآوردن آنها بر سر تالاب بهار رفت دلیری و ملکش

تمام محل صد و هشت توپ و ضرب زن را آوردن داخل توپخانه نمود از غنایمی که در کار

والای پادشاهی ضبط شده زیاده از یکصد زنجیر فیل و تقریبا موازی سی لک و نیم

از طلا و نقره و دیگر امتعه و اجناس آمد بازبرد و از آغاز این یورش نصرت [illegible] از

تا هنگام مراجعت حضور در هم شکل که لااقل سیصد و هفتاد و پنج توپ که از آن جمله یکی توپ

شهری گوله میخورد و دو هزار و سیصد و چهل و شش زنبورک و یکهزار و چهارصد

رام جنگی که توبعیت از بندوق گلدان و شش هزار و پانصد و هفتاد قبضه بندوق

و زیاده از دو هزار صندوق باروت که هر یکی دو نیم من باروت داشت

و هفت هزار و بست و هشت قبضه شمشیر و از آن القدر و سرب نوره و گوگرد

که از وزن و حساب افزون بود زیاده از یک هزار کشتی جنگی بحیطه تصرف درآمد

و یکصد و بست کشتی زربفت و زینت تمام در رکاب از رکی و استحکام از غرابهای خاصه

راجه در کرکانو بود و چیزها جهت محافظت بر فراز آن زخم نه بود که [illegible] از

مقهور شعله شرارت آتش درمیان جهازات و تمامی آنها در آن طوفان

بباد فنا رشید و از معظم غنایم که بکار خانه سیاه و کافه زنان که اند انبار [illegible]

رنج بود که بمحال آن تیرها یام از سعادت و [illegible] بیکان [illegible] حقیقت

ادبار شدند و پرتو انوار ایمان ظلمت غوایت و باطل پرستی سوختگان تیه [illegible] نهاده

ساخت آن تیره بوم روشنی پذیرفت از هیبت [illegible] اذان ناقوس [illegible]

شکست و زیر و زبر سبحه توت دین مبین زنار حجر رشته اهل باطل از میان گسیخت

با ماه چکام غازیان [illegible] تمثال اصنام بسان [illegible] با بانگ [illegible] از هم فرو ریخت

و صدمه غلبه و نیروی اسلام گرد نگونساری از معابد کفر و مناسک شرک برانگیخت

طنطنه شکوه اقبال شاهنشاهی در اطراف و اقطار آن دیار چند دوار آوازه [illegible] فتح [illegible]

آویزه گوش هر کار گردید و گروه مسلمانان و فرقه اهل ایمان که از دیر باز محبوس

آن زندان ضلالت و محشور با ارباب کفر و جهالت گشته در دست جور و جفا قید

تسلط و استیلای [illegible] لقا [illegible] دیار [illegible] بود [illegible]

عجیبه و عطیه [illegible] حال در [illegible] محنت زده آن [illegible] دشت بلا و بحار [illegible]

تعزیت مبتلا [illegible] بنمود از وصول افواج ظفر [illegible] حصول امانی گشته [illegible]

شادمانی نشاط در گرفتند و مانا [illegible] آنست که در [illegible] انصرام

ایام تعذیب [illegible] فضل [illegible] رب کریم از بلای [illegible] صحبت

کفار لئیم نجات یافتند بالجمله چون [illegible] سورت کبر [illegible]

از نور فیض [illegible] خدا [illegible] نشسته اند در [illegible] کرده اند [illegible]

... جانب کوهستان ... مرور گرد

چهار روزه مسافت سبت فرار نمود و برخی از فیلان بچنگال سر داده بعضی

احمالی و اثقال آن خیل اهل ضلال بمحافظ و حارسی در شهر مانده بدست جهان

دیده بکچیور مورد نزول حشم منصور گردید و در آنجا بهار زنجیر فیل از فیلان

بدست آمد و فردای آن باشاره خان سپهدار ... خان و سید محمد دیوان

اتر با جمعی بجهة ضبط اموال راجه برجناح استعجال بیشتر روانه گرگانو شدند و در

دیگر آنجا رسیده بکرداوری غنایم پرداختند و آنروز موضع ترهانی که مجمع رود دیکهو

و رهنیک است مضرب خیام افواج نصرت اعتصام گردید و در آن نواحی خان زده زنجیر

فیل از فیلان راجه بتصرف اولیای دولت درآمد و جمعی از سپاه فیروزی در کچیور

و برخی در ترهانی و فریقی در لام دانگ که موضعیست مابین ترهانی و گرگانو و

رود راز بشمل آن جاثبت معین شدند که بضبط ... و قیام نمایند بخشمان

از چهارم سال جلوس همیون خطه گرگانو که دار الملک آشام است ... تو فاتحه

رایت اسلام نورآگین گشت و حیز ظهور ... دار رود دیکهو عبور نموده در سمت

بشرقی مساکن راجه سرادق نصرت زده نزول نمود از صولت و ... تبحر

فیروزی لوا ابشت شوکت و تجبر اشرار نابکار ... یافته معبار نابود ناکامی و ... گردی

رود دیکهو آنا دست که در جهت کر دیهی آن آب دینک متصل می‌شود و آن نیست

که سفاین بزرگ بران گذر نتواند نمود متعذر شد که نواره معمور در دیکهو که مجمع انهار

آنجاست قرار گیرد و کشتیهای خورد که بر آب رود دیکهو عبور توانستی نمود بجا ماند

بگرگانو آید و این حسین داروغه نواره با منور خان و سایر زمینداران بنگاله جا بجا

و جمعی از منصبداران و علی بیگ ملازم خان خانان با گروهی از تابینان او و برخی

از پیادهای تفنگچی بر سر نواره بوده باهتمام رسانیدن آذوقه و امنیت طریق و خبرداری از جوانب

و حدود آن ولایت بکوشند و غره جمادی از لکهو گره کوچ شده در مکانی که کارخانه فواره

راجه بود لشکرگاه گردید قریب صد منزل کشتی بزرگ که در اینجا منزه بود بتصرف اولیای دولت

در آمده داخل نواره منصور گردید و روز دیگر افواج گیتی‌کشا در موضع دیو لگانو از

رود عظیمی که در پیش آن جاریست عبور نموده بر ساحل آن هنگام نزول بر از خیمه راجه

در اینجا بتخانه عالی بنا و باغی در کمال نزهت و صفا بجهت زمینی که از معتقدات آن

بود گشت بران رود در ساخته و روز دیگر اینجا مقام شده خان سپه‌سالار جمعی از تابینان

خود به تهانه داری آنجا محافظت راه کدلیه و استمالت رعایا تعیین نمود و در منزل

از بعضی مسلمانان گرگانو که بحسب تقدیر اسیر کفار شده از دیر باز آنجا بسر می‌بردند بعرض

رسید که شعر بانکر راجه بعد از استماع خبر قرب وصول افواج قاهره اهل و عیال و ذخیره و اموال

ادبار باشد و چون [illegible] آن ملتمس را مکر و تزویر و دفع الوقت و تاخیر کرد و همگی همت

آن گروه بدطویت مقصور برین کرد که لشکر فیروزی را از مراسم حزم و پاسداری غافل

ساخته با مکر و خدعه بکار توانند برد خانخانان سپه سالار سپاه نصرت شعار را در رعایت مراتب

تیقظ و هوشیاری بیشتر از پیشتر تاکید و قدغن نموده و هم دستور در تحریم تسخیر کرکانو

راه [illegible] و بیست و هفتم رجب موضع لکهوکر مخیم جنود [illegible] گردید و آن موضعیست که

آب [illegible] که از کوهستان جنوبی می آید آنجا بدریای برهماپتر ملحق میگردد و تا کرکانو

دیگر آبها و نهرهای کوچک نیز داخل برهماپتر می شود بالجمله یازده زنجیر فیل از راجه لکهوکر

بدست اولیای دولت ابد طراز درآمد و در آنجا برهمنی که از مقتدایان راجه بود دوباره

او نزد خانخانان آمده بزبان تضرع و انکسار التماس مصالحت نمود و متواتر او

یکی از نزدیکان راجه سر رسیده با دو [illegible] طلایی و دو سبوی نقره و [illegible]

و مکتوبی مبنی بر مراسم ندامت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت افواج گردون

اقتدار و قبول و فرستادن پیشکش شایسته و سزاوار آورده از سر عجز و انکسار [illegible]

مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم فراست هوشمندی محمول بر خدیعت و حیله و [illegible]

[illegible] خانخانان سپه سالار جواب داد که الحال خود بنفس خود عازم کرکانو است بعد از وصول

باینجا آنچه صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد و چون شهر کرکانو بر ساحل

از دریافت رقعهٔ [illegible] نصرت [illegible] شکر [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] رسید [illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] از شهر [illegible] دانسته آماده [illegible] کوهستان [illegible]
[illegible]
[illegible] خواص [illegible] ریاست و حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible] اطاعت و التماس مصالحه [illegible]
[illegible] آنجا [illegible] کار آگاه جواب داد [illegible]
[illegible] اموال رعایا [illegible] تجارت [illegible] رعیت ممالک محروسه
[illegible]
[illegible] فیل کلان [illegible] بالفعل [illegible] نقد [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] والله [illegible]

ادبار باشد و چون این تیار التماس بر مکر و تزویر بود دفع الوقت و تاخیر نمود و چون

آن گروه بد طویت مقصور برین که لشکر فیروزی از مراسم حزم و پاسداری غ

بسا بنوعی تا مکر و خدعه بکار توانند برد خان سپه سالار با لشکر غازی رالدر

تیقظ و هوشیاری بیشتر از پیشتر تاکید و قدغن نموده و همان دستور در عزیمت تسخیر

راه غزا درپیش گرفت هفتم رجب بموضع لکهو کر مخیم جنود گشت ان کردید مانند

آن دهنیک که از کوهستان جنوبی می آید آنجا بدریای برهما پتر ملحق میگردد و تا

دیگر آنجا و نهرهای کوچک نیز داخل برهماپتر میشود با جمله باز ده زنجیر فیل

بدست اولیای دولت قاهره درآمد و در آنجا برهمنی که از معتمدان راجه

او نزد خان خانان آمده بزبان تضرع و انکسار التماس مصالحت نمود و متوقع

که از نزدیکان راجه بسر رسیده با هندوان و شریر طلاله و ده سوار نقره

و مکتوب راجه برسم ندامت و اعتذار و درخواست صلح و مراجعت افواج

آمده ارد و قبول فرستادن پیشکش شایسته و سزاوار آورده از سر حجز

مدعی نمود و چون این مقدمات بحکم فراست و هوشمندی محمول بر خدیعت

بود خان سپه سالار جواب داد که الحال خود مسعود خان عازم گرگانو

باید آنجا صلاح وقت مقتضای حال باشد بعمل خواهد آمد و چون شهر گرگا

از [illegible] رفته [illegible] نصرت [illegible] عسکر [illegible] عظیم [illegible]

[illegible] بالجمله [illegible] از تسخیر حصار [illegible] که [illegible]

[illegible] شکست تمام [illegible] راه یافت و چون [illegible] صحرا [illegible]

[illegible] بحر [illegible] نموده [illegible] خویش [illegible] کار

[illegible] از شهر [illegible] آماده [illegible] کوهستان [illegible]

[illegible] احوال [illegible] گردید [illegible]

[illegible] حکومت [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] آنجا [illegible]

[illegible] رعایا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرناچی که همراه اسب رسیده بود اشاره کرد تا کرنا کشیدند مقهوران از شنیدن آوا

کرنا و شنود ارشدن جوقی از سواران که همراه محمد مؤمن رسیده بودند موزر در عقب

کشتی سفینه با تمت نصاب لنگر ثبات بر گرفتند و سایر آن نواره منصور را جرأت

از روده سرمایه اظهار شد و به پشت گرمی وصول کومک با زکی حمو دلاوران

و کشتیها را از دست کرده بصولت تمام بر نواره غنیم حمله آور گشتند شبیان کا

که از سطوت اقبال دشمن مال خدیو جهان دل باخته بودند رخ از عرصه مقابله تافت

خاشاک سبک از پیش باد صرصر گریزان گشتند و نواره پادشاهی تعاقب آن گر

بسیاری از آنها را در آن بحر خونخوار طعمه نهنگ تیغ آبدار ساختند و جمعی

کشتیها اعتماد نداشتند از بیم قهر و انتقام غازیان اسلام خود را بکنار

خاک ادبار براه فرار شتافتند و باقی ماندهای نامردی از رعب سیر سفاین

شمشیر رهایی یافتند و قریب چهارصد کشتی که بر هر یک توپهای بزرگ با ادوات

در بار روت بود بدست مجاهدان ظفر نمودند در آغاز فتح اسیر کی ... داد

بر اعادی شقاوت منش افتاد اگر نه ساعدت طالع و ارجمند دشمن بسوز

جام بدفرجام حضرت شاهنشاهی شامل حال و لیاقت مراست سپهر دال کشتیها

دشنات ارای دلاوران می‌شد و اندک کوتاهی از اهل نواره بظهور می آمد

حضرت شاهنشاهی نهاده در مقام مدافعت اشرار هم پایداری نمودند و مارور همت
و دلیری بمحاربه و پیکار انجم پیکار گشودند و چون دریاهی از عقب [illegible] رسیدند گاه
از نواره پادشاهی که در عقب بود از پی رسیده باعث استظهار مجاهدان ظفر نشان گردید
روز دیگر نایره قتال و میدان شعله ور گردید و حرب صعب و جنگ ممتد روی نمود چنانچه
تا آن اشتداد و امتداد هیچگاه جنگ نواره اتفاق نیفتاده و بنابر کثرت مخالفان و غلبت
مجاهدان نزدیک بود که لشکر اسلام از مدافعت و مقاومت ستوه آمده [illegible] غلبه
و استیلای کفار شوند و خدا نخواسته چشم زخمی روی نماید درین اثنا که کار بر مبارزان
ظفر منش تنگ شده بود [illegible] عنایت ایزدی نصرت بخشیدن کشتی و نواره در رحم شدائد یاور
منادی الخلاص شد و عقیدت درست [illegible] ظهور نمود که نسیم فتح و ظفر از مهب
اقبال بر رایات آمال مبارزان فیروز رسید و زبده دشمنان منکوب و مقهور و مغلوب
گشتند و سبب آن بود که چون در شب آوازه توپ بلند شد ظفر بیگ از کناره دریا با
[illegible] گروه سابقه بود رسید چنان سپهسالار و توپهای سابقه منقطع گشته
[illegible] یکی از بندهای پادشاهی با جمعی تعیین نمود که خود را بنواره رساند
[illegible] و دران شب راه گم کرده بکنار دریا نتوانست رسید باستیلای روز آمده
[illegible] در [illegible] نواره پادشاهی [illegible] رسید

بخود قرین نصرت و ظفر بعساکر فیروزی اثر در پای قلعه کلیا نزول نمود و بعد از
اقامت گزیده سید نصیر الدین خان را با جمعی از بندهای پادشاهی و تابینان خویش فوجدار
کلیا بر ... سید میرزای سبزواری رساله بایند تا مار و راجه کشن سنگه تهانه داری ...
تعین کرده و خود از آنجا کوچ نموده روانه پیش شد بارانکه تا دو منزل دریای
برهاپتر با رسن کوه پیوسته از پای آن میگذرد و از جهة لشکر فتح رهبر را
عبور بر ساحل دریا میسر بود و از کناره آب در افتاده در عقب کوه راه نمود
ما بین عساکر قاهره و نواره مسافتی بعید پدید آمد در این وقت مقهوران دین که
بصحرا و دریا در کمین کمی بودند انتهاز فرصت نموده تا ... قصد ... جنگی
مشحون بمردان کار زار و ادوات پیکار در جائی که ... از ... گشتی از نواره
منصور بمنزل رسیده بر ما تیه در دنبال بود بغتة بر سر نواره آمده بتوپ و تفنگ ...
آتش جنگ برافروختند در این حالت ابن حسین داروغه توپخانه چون ...
تا بر بعضی مهام او را همراه گرفته بود حاضر نبود منور خان زمیندار و علی بیک
ملازم خان سپه دار که بحراست و اهتمام نواره معین بودند در آن موج خیز فتنه ...
که طوفان بلا بلند گشته بحر پر آشوب شاد نه از صرصر خطر متلاطم بود ... طاقت
بگرداب اضطراب نداده و دل بر یاوری الطاف الهی و مددکاری اقبال بیزوال

کردند و راه فرار سپردند خان سپهسالار [illegible] چهار روز نیز از مشاهده [illegible]

آن حصن محکم اساس و استحکام برج و باره و کثرت و وفور آلات [illegible] از [illegible]

و از تسخیر آن قلعه سپهر اساس بدین عنوان مجدد از بس که سازی بخت والا و نیروی اقبال [illegible]

شهنشاه جهان ستوده شد با [illegible] شکر و سپاس سجود درگاه کبریا را و جهت [illegible]

که از آن شامیان تیره بخت که مانده بودند جمعی که بقدم عجز و اطاعت پیش آمدند آنها را

امان داده و سلاح گرفته قید کنند و مقید از آنجا فراهم آرند و هر که از شقاوت و تمرد

با خیره سری سر در دست ستیز [illegible] کند تیغ خون‌آشام از هم گذرانیده نقش وجودشان از صفحه

هستی ستردند و تاکید و تقید نمود که هیچکس از لشکریان دست تعرض [illegible]

و عیال رعایا آسیبی نماید تا خاطر رسیده و دل رعب دیده آن جماعت [illegible]

در [illegible] حضرت [illegible] گردیده در ساکن [illegible]

[illegible] از فرقه [illegible] و رعایا [illegible] ولایت کامروا [illegible]

[illegible] گرفتار آمده دور از یار و دیار در آن تیره بوم ضلالت [illegible]

جهالت [illegible] از تسلط [illegible]

[illegible] مالوف [illegible]

بجهانگیر [illegible] انجام [illegible]

اعیان مجروح نشده و تیر بسیار بر فیل مرکوبش بر حوضه آن بند شده بود و جهان دلیر خدمتی
از یلان خصم افکن قلعه گیر پای حصار رسیده نردبان بسیار بشجاعت بالای دیوار برآمد و بمساعدت او دیگر
یلان و ابطال رسیده با اهل ضلال برزم و قتال درآویختند و مقارن اینحال میر مرتضی که مجادل
دروازه حصار مشغول کارزار بود بزور رزم و زد و خورد دشمن محصور را از مغلوب ساخته دروازه
را مفتوح گردانید جمعی که در رسیده بودند بپا و برآمدند از خندق گذشته قدم بدرون حصار گذاشتند
و از جمیع جوانب سپاه نصرت شعار داخل حصار شده لوای غلبه و استیلا برافراشتند و کفار فجار که
بیرون از حصر و شمار بودند از مشاهده آثار سطوت و صولت و نهیب قهر و انتقام جنود اسلام
با کمال کثرت و جمعیت و سامان ادوات حرب و پیکار و حصانت و متانت حصار ارکان ثبات
و قرار متزلزل دیده فرار اختیار نمودند و از قلعه براهی که باندیشه چنین روزی بجانب جنگل گذاشته
بودند راه گرایی دیار گشتند و حصن کلیاپور که قلعه اصل بود و آنرا محصور بحصار سیمله کرده
ساخته بودند و در نهایت حصانت و رصانت و استواری که مثل آن فی حد ذاته در کمال
صعوبت و دشواری بود از غلبه رعب و وهم خالی کردند و عساکر گردون مآثر داخل حصار شده
توجهی بر کردگی جمعی در یک لحظه بتکاپوی تعاقب [illegible] شتافتند و جمعی از آنها را طعمه شمشیر انتقام
گردانیده و چندی را دستگیر کرده معاودت نمودند و گروهی از مقاهیر که بحراست قلعه [illegible]
قیام داشتند از استماع تسخیر حصار سیمله که مغلوب خوف و هراس گشته از آن حصار جانی

رسید و در رسیدن گوله تفنگ بعرصه خاک رایت نژاد میرزا ملک لبریز رنگ حادثه

گردانید دران رستخیز بلا از حسن اتفاق تفنگی بر مقتل آن ... بر گلو رسیده

بجا از گردن او رسانید و معنی لا یحیق المکر السیئ الا باهله جلوه ظهور نموده سر بگیجه

نگسار ... شد و دلیر خان را ... رفع ... شهامت ...

از آن انبوه یکباره عنان ... مو بجانب ... بر دیگر ... جرات

اقبال ... حضرت شاهنشاهی که در حمایت بندهای اخلاص کیش ... حفظ الهی

یکی که ... دلیران ... جلادت ... را ... دیگر ...

نبرد جو ... الغالبین ... الحسنی دلیران ... نموده ...

حروف جرات ... بر زمین ... نهادند ... نموده ...

بر خط ... ایشان ... بزرگ ... روز کار ... همت ... سلیم ...

در زوال ... در ... حرف ... بر خویش ... ناچار

نابکار ... دادند ... عظیم ... زمان ... دلاور ...

نصرت ... را ... نابکار و فرقه ... صعب ... داد ...

از سپاه اسلام ... زخم ... زبان ...

خان ... دلیر خان رسید لیکن ... سلاح ... دیگر ...

کنگره رال مترتب نمیشد و نیز مکانی که جنود مسعود آنجا خیام نزول افراخته بودند
سرزمینی فلک بسیط ناک و در آنجا مظنه شبیخون جسارت اندیشان بی باک بود
چنانچه در سوابق ازمنه دو دفعه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان که بعزیمت
تسخیر آندیار رفته بوده اند بخدعه و شبیخون آنقوم غدار سیه درون دستخوش هلاکت
و پامال خرابی شد کسی جان بسلامت از آنورطه بر نیاورده لاجرم رای صایب انتمای آن
خان سپه سالار بدان قرار گرفت که بر یکی از آن دو دیوار که کیفیت حصانت و محکمی
گزارش یافت یورش کرده شود و در کشایش آن حصار سرعت و تعجیل بکار رود که در توقف و تاخیر
احتمال هزار آفت و گوناگون مخافت و بنابر اندیشه درست و رای صایب
وزیر خان از برای تحقیق راه یورش تعیین نمود که اطراف حصار را بنظر احتیاط در آورده
جایی که صلاحیت آن امر داشته باشد اختیار نماید اگر چه همه اطراف جنگل بود و معمور از
بار کثرت عدد و وفور اتباع و انصار از همه سو خبردار و آماده پیکار بودند و توپ
و تفنگ بسیار می انداختند لیکن چون جنگل جانب جنوب کمتر بود خان مذکور آن سمت
را برای منظور مناسب دید و مقرر کرد که دلیرخان با جمعی از دلیران و ابطال
جنود اقبال بآن سمت شتافته از آنجا یورش نماید و سایر عساکر قاهره نیز از معسکر فیروزی
ظفر یاب نیز از آمده از هر سو حمله آور شوند و محصوران را از همه سو مضطرب

تیر روزی شان هم زیر شش آن ابر بلا را چون قطرات امطار که در فصل بهار برسر ه مرغزار

بار در تصور نموده دمی از سعی و کوشش تهی آسوده و دست از جهاد کوتاهی ننمودند

و در بعضی لیالی چند ولی چندان آنها از رخصت نموده بقصد دستبرد در آن ...

حمله آور میشدند از تیغ خون آشام بهادران بهرام انتقام جمعی بخاک هلاک افتاده

بقیة السیف با کام دخاک رو به راه حصار در میرفتند و چندی از مجاهدان اسلام

نیز دران کارزار رتبه والای شهادت میرسیدند و برخی پیکر مردی

را از زینت زخم طراز سعادت می بخشیدند شبی کرفیهای بوده از انجمن ... نموده

بصولت تمام بر سیبه که با بهتمام سپاه و مردم خان خانان بود ریخته اظهار آثار

تهور و جلادت نموده و در زد و خورد که آسیب عظیم و جسم زخمی کشت باکمال

سیبه که دران دم کرد کرید بخانان خانان بود نرسید تا جنبانی دلیرانه

بر جسارت و خیره کی آنها آکهی یافته بکومک پرداختند و مقهوران تاب حمله آن

شیر دلان نیاورده روی به صفت کریزان شدند و کار ساختن چون

روز چند از محاصره کذشت و چندان کاری از پیش نرفت حسب الحکم توپی که

از دولتخانه منصور در برج و باره قلعه میرسید از کمال استحکام و استواری نقصی

بحکم تیر اسی خبر کردی بر تن چاست و از معتدبه خوش شکستی در دیوار افتادی

و با دلیچ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ چیده شده بود و قریب سه لک
اشقیای جنگجوی که به جوی در آن حصار فراهم آمده ستیز و قتال را آماده بودند و
در مقام مدافعت تقدیم کوشش و ثبات ایستاده جنود قاهره بر کنار نالهٔ که از سمت جنوب
قلعه پای برج جنوبی رسیده و از آنجا اطراف مغرب جریان یافته سمت نزول عساکر نمود
و مقرر شد که شبها چندی از سرداران افواج جهانگشا با فوجی از سپاه نصرت پناه سوار
شده تا هنگام ظهور طلیعهٔ لشکر صبح معسکر ظفر را به رسم طلایه پاس دارند و از غدر
شبیخون مخالفان باخبر باشند و محمود بیگ بخشی لشکر منصور نسق این امر معین شده
هر شب با اهتمام مراسم پاسداری قیام می ورزید و از آنجا که محاصره تمام انحصار
پذیر نبود بصوابدید خان سپه سالار دلیرخان با فوج هراول و میر مرتضی با
اهل توپخانه از معسکر فیروزی پیش رفته در جایی که بند و تیر از قلعه می رسید برابر
یکی از برجهای کلان مورچال بستند و توپهای بزرگ بر دمدمها برآورده بر
قلعه [illegible] و جمعی از سرداران نصرت نشان و برخی از سپاه خان خانان باشاره
او کوچه سلامت پرداخته سیبها تا قریب به دیوار حصار رسانیدند
مخذولان از شام هر روز تا شام و هر شب تا صبح مراسم حرب و کارزار را
پرداختند [illegible] علی الاتصال توپ و تفنگ از برج و باره می انداختند و بهادران

در دریا پویه راه عدم بر گرفتند یازدهم ماه مذکور افواج ظفر طراز بپای قلعه سیمله گر رسید بفاصله
دو تفنگ انداز از قلعه نزول نموده و آن حصنی است متین و حصاری رفیع بنایی که رفعت
انموذجی است از قلعه ذات البروج آسمان ز روز رزمی محاصره آن از نیروی قدرت [illegible] طاقت
ارباب همم عالیه افزون و ساکنانش در سنگباران حوادث از آسیب منجنیق بافلاک محصون
سهام تیر ها در رسیدن ها برج و باره اش تعقل را کوچه سلامت اندیشیده و از صعوبت حال
تسخیرش سر اندیشه حصاری گریبان تأمل کرده است کنگره حصنش ز رفعت و متانت
بهره ور چون حصار چرخ برین غوطه خورد لوا سمان بگهش ثور چرخش بجای کاو زمین
محتذ ولان بابکار در دو دست آنقلعه سپهرآثار دو دیوار حصین متین استوار کشیده اند
یکی در جانب جنوب و آن منتهی میشود بکوهی که در عقب قلعه است و در ابتدای این دیوار
تا آن کوه چهار کروه مسافت و دیگری در طرف شمال و این دیوار را نیز سه کروه کشیده بدریای
برهماپتر رسیده است و این دیوار مشتمل است بر سی برج کلان که دوره هر یکی چهار صد
و سی گز است و برجهای خرد هر کدام بفاصله پنجاه گز دور از دیگری واقع است و بر
دور هر یک از برجهای بزرگ بدستور قلعه دیواری استوار کنگره دار کشیده اند و از اطراف
درون و بیرونش خندقی عمیق بر زمین فرو برده اند و در ان بجای آب خاکی بر هم [illegible]
نو تیا خالجه طریقه آن کرده خاک ریست انباشته و بر سر آن هر دو دیوار توپ

بالجمله درین طرف دریای برهماپتر که عساکر قاهره را نصرت می‌نمود قلعه‌ایست که بکهره موسوم

از مضافات بلاد آنمرز و بوم و آن حصاری استوار است مشتمل بر بروج شیده گرد او از

کوهی بلند بر روی هم کشیده اند و بپهلوهای آن کوه ساتر کشیده و یکطرف آن دریای مهابت آثار

و سه طرف دیگر خندقیست عریض عمیق که اکثر جاها عرضش یک تیر انداز است و محاذی آن قلعه

در آنطرف دریا قلعه ایست در کمال وسعت و رفعت و نهایت متانت و حصانت موسوم

بسیمله کر و کثرت و هجوم آشامیان در آن شهر نشان میدادند چون گرگانو که دار الملک

آشام و مسکن و مستقر راجه آنجاست آنروی دریای برهماپتر بود و مدت محاصره چند روز بامتداد

میکشید و تسخیر آن بآسانی دست نمیداد خان سپه سالار صلاح کار در آن دید که بکشایش

آن ملتفت نشود و عنان عزیمت بجانب قلعه سیمله کر معطوف داشته از دریا بگذرد و پس

از کشودن آن حصن حصین که آشامیان بدین استظهار تمام بدان داشتند رو بهمت سوی گرگانو

آورد در باب این اندیشه صایب ششم رجب آن لشکر بیشمار را از آن بحر پهناور رخ گذار کشته

در عرض دو روز گذرانیده بآئین حزم و هوشیاری روانه شدند از آنجا که روزی سه طی این مسافت نمودند

بادی صرصر مانند وزیدن گرفته ژاله عظیم بارید و بسیاری از نواره بادشاهی و لشکریان

آسیب غرق و شکست رسید و ستور زیر اکثر از صدمه ژاله گزند یافته چنانچه بعضی از آن

و دیگر چهارپایان تاب صدمات آن نیاورده خود را از سر اسیمگی بآب زدند و بتازیانه موج

اعلام

سپاه را از محال حزم اندیشی و کار آگهی تاکید و تهدید بلیغ نمود که خود نیز در آن

شبها در محل نزول بر مصر جانب مراسم تیقظ و بیداری لوازم احتیاط

معمول دارند تمام و در زینه دیده بخواب غفلت نسپرند [illegible] بالمضرت [illegible]

از [illegible] زمان از لشکر [illegible] تا [illegible] بپر جهت نوبت رسم کشیک

بجای آورده از مکر و غدر اعادی باخبر باشند و مقرر گردید که [illegible] عسکر گرد

در پیش [illegible] افواج عسکر در عقب آنها [illegible] دار و [illegible] تجارخانه [illegible] آماده کرده

تفنگچیان در [illegible] از تمامی تجارخانه و از عقب آنها دلیران جان باز [illegible] اول

[illegible] سد راه [illegible] باشند و در هر هنگام [illegible] زمانه [illegible]

در لشکر از لوازم [illegible] سمت [illegible] از دور بینی و مصلحت گزینی [illegible] اطاعت

و انقیاد [illegible] طریق [illegible] دو [illegible] تحریر

قبل [illegible] از دهقان [illegible] استمالت و دلجوی نموده [illegible]

جنس [illegible] زمیندار [illegible] نیز از [illegible]

را در [illegible] خود [illegible] سمت [illegible] و جانب [illegible] اگر داشت [illegible]

قبل [illegible] سپردار [illegible] ده [illegible] تمهید اعداد از

نمود [illegible] را در زاده آتش [illegible] استمال [illegible] گرفته

تسخیر یکی از آن حصنها صورت پذیر بود با جمله بتخانه کوه مکهیالا و لوهاچاری
د اسمعیل خود نیز از صنمکده های بزرگ مشهورست و در افواه عامه هند زبانزد
عام هندوان بعظمت و بزرگواری مذکور و از کوهی متصل بقلعه با نزدیک واقع
از نشیب ما ورای آن کوه قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند تا قلعه
کهلی متصل بجنگل موسوم بکهلی است که ذکر آن در اسفار کفار هنود واقع
و فیل بسیار در آن هست و چون ولایات با بتخانهای کوهستان که بر سر حصار
قدیم بود از تصرف کفار اشرار شرور بتیغ بی دریغ جهاد مبارزان اسلام مستخلص
شد و ساحت آنجا دو دار خار تسلط و استیلای آن کرده تیره ایام بر رشته
کرت خان خانان محمد بیگ ملازم خود با جمع فوجداری کوهستان جس
بیگ زنگنه که او نیز در سلک نوکران او بود که جهت تحلی قلعی نموده
بهشت پنجم ماه مذکور با لشکر منصور با هنگ تسخیر ولایت تمام از کوهستان
روانه ساخت و از این جهت که مدار جنگ و پیکار آن قوم بخدار ناکار زخد عمده
و ذخیره سنگ الات است با همواره در بروانی رخنه به بستیار مکر بکار حیله
امور لشکر ظفر یافته اند بسیاری از حضرت سلاطین هند که عزیمت
تسخیر آن ولایت کرده اند نظر بر در انجا دو ربط هلاک افتاده چنان

در حالت انحصار سپهر آثار نمود و خاطر از بند و بست آن بر جهت و از آنجا بکوات [illegible]
که مسافت ربع کروه بیشتر نبود رفته خیام نزول را فرجهت [illegible] باندو
تیر بار تکاب جنگ و تیر براه گذر نشانند باد کار جان از یک باران [illegible]
آب [illegible] آنگه دو دوان بدمآب نموده رخ [illegible] خون [illegible]
و در موضع کجلانی که هفت کروه بیشتر از قلعه باند و بست کفار ضلالت [illegible]
قلعه متین ساخته جمعی کثیر با اسباب بی‌نهایت و لوازم قلعه داری بجز است آن
گذاشته بودند با استماع ورود مقهوران از کوتاهی کرده اران دو دستان
بی دین که در آن حصن حصین بودند از سیکه و بیم علی از رسیدن جنود ظفر
در ورود راه گریز سپردند و هر سه قلعه که در کمال متانت و استحکام [illegible]
هر یک از آنها مانع تسخیر ایام بود بمفاتیح اقبال جهانگشا بدین آسانی کشایش
پذیرفت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اندر رعب [illegible]
[illegible]
[illegible] قلعه داری [illegible]
[illegible]

از جلائل دلایل

بلنگر رسانیده بودند و این معنی باعث شگفت همگنان گشته در نظر بینش ارباب بصیرت
و بدایع آیات اقبال روز افزون نمود و بعد یکم دو کروهی گواهتی که نشستگاه آسام
مرکز
بعلت ازدحام تمام آنجا قدم جرأت فشرده مهیای مدافعت و پیکار بودند
رایات نزول گردید [illegible] میان بدر جام آنجا دو قلعه در نهایت وسعت و رفعت
و استحکام بنا نموده اند یکی در موضع سرکهات که بنج کوه را حصار کرده اند و دیگر
بر کوه پاندو که آن روی دریای برهما پتر محاذی سرکهاتست و تمامی نواره خود
در میان این دو قلعه نگاه داشته بودند و در آن دو قلعه از یک لک آسامی
زیاده بود بعد از ورود جنود مسعود بدان موضع خان سپه سالار رشید خان را با فوجی
تعین نمود که بسمت شمالی قلعه که راه فرار محصوران نابکار بود رفته سد طریق گریز
آنها نماید و آن مقهوران از سطوت عساکر جهانگشا مغلوب رعب و هراس گشته
پای ثبات و قرارشان لغزش پذیرفت و هنگام قبل از رسیدن خان مذکور
قلعه را خالی کرده جمعی از آنها خود را بنواره رسانیدند و قرین مذلت و خواری
از راه دریا طریق فرار سپردند و جمعی را [illegible] خشک آواره دشت ادبار گشته
غبار آلود ناکامی شدند چون خان خانان از این معنی آگهی یافت از جایی که بود
کوچ نموده بسرکهات آمد و داخل قلعه شده مشاهده وسعت و متانت و رفعت

سعی و تدبیر جلوه گر میشد چه سه طرف حصن چوکی گهید چنانچه گزارش پذیرفت
بحمایت دریای برهماپتر و ناس و جنگل و کوه استحکام داشت و سمت دیگر
آن که طرف اتر که سراسر دیوار در دهلاجیت نقب بلند اشت زیرا که [illegible]
از زمین آب بیرون میشد بالجمله خان جهان اعظم [illegible] لازم خود دانسته محاصرت
و تهانه داری چوکی گهید بتغلق نمود [illegible] کوشش نمود و چون از دریای ناس
بالیست گذشت باشاره آن نوئین معظم جسر را بسته دلیران لشکر منصور عبور نموده
در ازدهم ماه مذکور از کنار ناس [illegible] گردیده سید نصیر الدین خان و دیگر امرا
که از دریای برهماپتر عبور نموده بودند مقرر شد که از انها [illegible] آب العرب
مقصد در حرکت آیند [illegible] روز در برابر لشکر فتح [illegible] نزول نمایند و در وقت
گذرانیدن توپخانه از دریای ناس یک کشتی [illegible] توپ کلان [illegible]
افتاد خان سپه سالار چون [illegible] برآوردن آن توپ [illegible]
داشت [illegible] آن شد و حواله توپخانه
و نواره [illegible] برآوردن آن تاکید کرد و آنها از موضع [illegible]
زمین کنار دریا [illegible] آب را از آنجا به دریای برهماپتر انداخته و
[illegible] از چند روز [illegible] برآورده

بجمیع بهادران بصدد یورش بحری بحرکت آمدند و مبارزان نواره مستعد اجرای مثوبت جهاد

روی کشتیهای نهنگ آسا بحر نشستند و از هجوم ... نواره کفار [illegible]

از روی دریا بر نهایت دود غبار جوش سپاه از کناره بحر پدید ... [illegible]

گردانیده شامیان شوم بخت تیره روزگار از حصار نواره با حصیه بر روی آب

آماده کار زار و حمله آتش بکار بردند از مشاهده سطوت افواج نصرت ... [illegible]

دریا و حرکت نواره منصور سفینه طاقت بگرداب اضطراب داده لنگر ثبات و استقامت

بر کندند و روی ادبار بوادی فرار نهادند نواره پادشاهی تعاقب آن بحر کشتگان

کرده کار بر آنها تنگ نمود اکثر کشتیها بکنار کشیده بجنگل پناه جستند و ما بقی در

بحر خونخوار طوفان جلادت و کار زار ... [illegible]

کشته بعضی زخمدار بدر رفتند و جمعی گرفتار و دستگیر گردیدند و یکصد و چهل

و شش کشتی و شصت و چهار توپ آهنی از کوچک و بزرگ و تفنگ زیاد ... [illegible]

با انبار ... باروت بسیار و دیگر اسباب و آلات حرب بکار تصرف

مجاهدان ظفر شعار درآمد و فتح آن دو حصار ... [illegible]

شده مبارزان نصرت شکوه با کوشش محاربه و یورش کامیاب ... گردیدند

الحمد ... [illegible] ... صورت تسخیر آن دو حصار ... [illegible]

از رخنه بگذرانند که پیش رود خان سپه سالار روز دیگر آنجا مقام نمود و سید
نصیرالدین خان زیادکار خان و سیادت خان و جمال خان و روپ سنگه راتهور و زبر دست
سنگه [illegible] ده [illegible] دیگر از دریا گذرانید که در آن روی آب نشستند تا غنیم
وخیم آنطرف را محل ثبات و درنگ ندانسته و جمعی سمت عقب کوه چوک که [illegible]
نموده بود رخنه که جنگل [illegible] کنار دریای [illegible] از عقب کوه [illegible]
بیرون دارند تا راه فرار گمراهان هر دو دار [illegible] جنگل مسدود شود چون شام [illegible]
که راه گریز بسته میشود از صدمهٔ خوف و هراس [illegible] تزلزل ارکان دیده
در حجاب ظلمت شب سر در قلعه را خالی کردند و نواره در آمده استعداد جنگ
با نواره بادشاهی نمودند روز دیگر سپه سالار [illegible] بنزدیک حصار
سپهر از تصرف شام [illegible] دیو چهره [illegible] رایت [illegible] کارفرمائی
کواکب زورق خورشید را با دبان زرنگار کشوده از ساحل افق به بحر اخضر فلک
دریا نورد ساخت خان سپه سالار با مواکب انجم شمار بادشاهی سوار شده رو بجانب
حصار آورده نواره منصور را با استعداد شایسته و آئین سزاوار روانه نمود و نصیرالدین
خان و دیگر امرا با فوجی که از آب گذشته بودند نیز از جای خود با سرانجام [illegible]
محاذی [illegible] بحر [illegible] روان شدند [illegible] از طرفین [illegible]

و در عقب آن قریب نیم تیر انداز تا کنار خندق بر سطح زمین بهایچها فرو برده و خندقی
عمیق آن که بعرض سه گز بود نیز بر همین وتیره بهایچها تعبیه نموده بودند و سمت جنوبی
آن را دریای برهماپتر محیط است و از جانب شرق دریای [illegible] که از پای آن کوه گذشته
بدریای برهماپتر پیوسته است و جهت شمالی بخندق و کوه و جنگل انبوه استحکام پذیرفته
و محاذی کوه مذکور در آن طرف دریا نیز کوهی است که آن را پنج رتن گویند و در آن
کوه نیز بر همین وتیره حصاری متین و قلعه حصین است در قلعه جورکه قریب یازده
هزار کس با توپخانه بسیار و در پای قلعه سیصد و بیست کشتی جنگی با ساز و آلات پیکار
بود عساکر قاهره بران قلعه مستولی نموده متحصنان خود را از سمت دریا با مردی
نواره بقلعه کوه پنج رتن رسانیده آنجا ثبات و استقامت ورزیدند و در آن حصار استوار
فرصت جو بوده چون لشکر فتح اثر از آنجا متوجه پیش شود از کمین گاه برآمده رسد
آذوقه بزنند و راه تردد مسدود گردانند و در آن قلعه نیز قریب شش هزار کس از دلیران
عصاة با ادوات توپخانه آماده مدافعه و نبرد بودند و چون در همین موضع دریا منشعب
بدو شعبه گشته در وسط هر دو شعبه قطعه زمین خشک واقع شده بود [illegible]
کاهی داشت محمد زمان نکول بخت آنجا مورچال بسته آن را بچوب و بانس استحکام داده
بقصد آنکه نواره بادشاهی از هر شعبه که قصد عبور نماید بتوپ و تفنگ نیز از جنگ

الغرض بهادران شهادت طلب بمساعدت توفیق در قطع آن طرق و تجارب جنگل

را به الات [illegible] در زیر پای همت چون برگ شکوفه دیبای رنگین گل نسیم فروردین

[illegible] لشکر بهادر ساخته و تصور نموده شوق غزا و جهاد با مخالفان نهاد

[illegible] گروه ضلالت بنیاد آشفته و تیر آفت با فواج

[illegible] بایام بیست و هشتم جمادی الآخر [illegible] جونکه [illegible] لشکر

[illegible] کوهستان بلند بر ساحل دریای برهماپتر واقع شده وجه تسمیه آن

[illegible] یکی از جوگیان هند در مغاره‌ای از آن کوه [illegible]

[illegible] آن قوم [illegible] که [illegible] از قدیم ممالک

[illegible] کامروپ [illegible] و دارالملک [illegible]

[illegible] میان [illegible] متصل [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] زیاده از یک [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] دیوار

[illegible] کوه رسیده [illegible]

[illegible] آن قوم [illegible] مسافت یک تفنگ [illegible]

[illegible] بر دریا [illegible]

با توپخانه منصور آن را دیگر راست بسمت مقصد منتهی میشد سر کرده پیش افواج قاهره

ره نورد نصرت و فیروزی گردند خان مذکور درین کوشش و اجتهاد در میان اخلاص

و اعتقاد در زده کام همت در مراحل عزیمت غزو و جهاد دیها دو فیلان ملک [illegible]

بصدمه دندان اشجار جنگل در هم شکسته و نیهای بیشه را که در کمال انبوهی رسیده بود

بکمند خرطوم دست بسته پامال ساختند و تبرداران و پیادها نیز بقدر وسع و توانا

در تصفیه و تسویه آن مسلک ناهموار سعی و کوشش بکار برده طریق مطلب از خار موانع

می پرداختند و ابهاد و ناهادران را بسیار بود و لیکن اکثر گذرها یافت و در

هر سر زمینی که جهلد و [illegible] می آمد از انبارهای درختان و دستهای نی

کاه می انباشتند آنگاه لشکر در وادی نصرت قدم همت بر آن میگذاشتند و چون راه

با نهایت صعوبت و خطرناکی بود و نواره از بهر اینکه سراپا بالای آب نمی آمد دیر میرسید در روزی

دو گروه یا دو نیم گروه بیشتر طی نمیشد و هر جا که مرکز رایات نزول میگشت بر جوقی

از سپاه اسلام در محط رحال و مضرب خیام خویش جنگل را بریده جای فرود آمدن

پیدا میکردند و رحل اقامت میانداختند و خان سپهسالار از بام تا شام ساختن طرق

و مسالک و گذرانیدن اردو و لشکر از مواضع اخطار و مهالک با تمام سعی و کوشش

میگماشت و در آن مراحل مخوف هایل شبها را با تمام حزم و بیداری پاس میداشت

... از نامیان خود و دیگر از پیاده بندوقچی بوده ... که ... آزاد

... ساخت و قاضی ... لشکر ... شجاع بوده ... آن ولایت

و ... الله نام داشت ... آنجا ... در عرض شانزده روز ...

آن ولایت ... اقامت ... بود و خاطر از ... آنجا ...

با عساکر منصور بعزم تسخیر آشام از راه کهونا کهات روانه شد و ...

... دریای ... رسید و ... از آنجا گذشته ... رسید

با همراهان خویش آنجا ... ملحق گردید ... رسیده بود و ... انتظار

رسیدن آن ... اقامت واقع شد دریای ... از طرف ولایت ... آید ...

نیز ... می پیوندد ... تندی جاریست اکثر جاها ...

از طغیان ... دریا و ... تا جایی که علام الغیوب داند ...

... کشیده ... ساحل آن ... جنگل ...

[illegible] ... دریای ... [illegible]

[illegible] ... سپه سالار ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... دلیرخان ... [illegible]

آباد شده بود و کوهها همه خیابان دارد و درختهای تاک بسیار که بغایت خوش رنگ [illegible]
موزون نشانیده شده بفصل این زمین منحصر در نیست که نهال خلقت اشخاص از بهار
و جمال بهره ور نیست و آب و هوایش با کمال لطافت حسن پرور نه بما دهقان [illegible]
وجاهت و زیبائی در زمین طینت آن قوم نیفشانده و مصور صنع در چهره گشائی آن گروه
شبیه کشی صورت انسانی نکرده خود و بزرگی سر و روی و طلعت زشت و نادلنشین [illegible]
و لطف منظر از زن و مرد آن کشور گریزان و کناره گزین در نهایت بی شکل [illegible] مشابهت
دارند [illegible] اکثر [illegible] نام [illegible] کرده [illegible] بعضی سفید رنگ [illegible]
هم [illegible] اند و هم [illegible] حربه آنها تیر و شمشیر و تفنگ است و تیرها اکثر زهرآلوده [illegible] است
رسیدن آن به بدن جای زخم [illegible] مجروح [illegible] هلاک [illegible] علاج آن خوردن
و طلا کردن آن بر موضع جراحت مسموع شده که بعضی از اهل آن ولایت افسون [illegible] اند که [illegible]
[illegible] مجروح از آن [illegible] باشد [illegible] آن زخم جان گزا رهائی یابد [illegible] خانها
[illegible] اصلاح [illegible] غرض اصلی از این یورش تسخیر ولایت آشام و تنبیه و تأدیب
آشامیان [illegible] تیره ایام بود تا [illegible] استیصال [illegible] مزاج [illegible] آن کوهستان [illegible]
دیگر حواله نموده [illegible] مصمم بود [illegible] التماس آن [illegible]
از پیشگاه خلافت [illegible] خطاب [illegible] مامور شده بود با جمعی از منصبداران

[illegible] در بهر روی نیلج جنگلست مشتمل بر [illegible]

[illegible] دوازده پرگنه و محصول آن ولایت قریب بده لک [illegible]

[illegible] و آن گروه در پرگنات در روه هند سکونت دا[illegible]

[illegible] وجه تسمیه آن ولایت بکوچ بهار وجود آن قوم ست

[illegible] هم بجهت گویند که بسیاری از آن طایفه در آنجا توطن کرده

[illegible] هم برای این قوم ست و در این جزو بام اجداد و نیاکان

[illegible] از بار آزاد پرستی میانند مرسوم شده است که فرقه هنود [illegible]

میکنند و از نژاد راجهای بزرگ که قبل از ظهور دولت [illegible]

[illegible] که زر ریزد و آن زر در آن ولایت [illegible]

[illegible] کابات نایل بود [illegible]

[illegible] درخت و ضبط و نسق [illegible]

[illegible] دلنشین مشتمل [illegible]

[illegible] چهار زر و نواره [illegible]

[illegible] بکار برده

ما ارتفاع بود قامت آدمی بر آن و نیزه تعبیه شده متردد بین های زنجیر زر بر آن نهاده و دست
زنجیر را بالا بین زده تا عقب ایشان در سلسله عبور مینمایند و احمال و اثقال در بیابان تا ملکی برابر
بهای زنجیر از آب میگذرانند شخص که هی قوی هیکل و سرخ و سفید بود و در سر موی دراز زرد
رنگ داشت که از اطراف رو و گردن فرو هشته بود و خنجر بلند کمر بر میان بسته بود
لباس دیگر نداشت گویند زن و مرد آن قوم بر این هیات و رنگ اند و برهنهای موضع لباس
زینت مینمایند چون بیان برخی از خصوصیات ولایت کوچ بهار در این مقام ناگزیر است
جامع سوانح نگار بگزارش مجملی از آن صفحه آرا میگردد آن ولایت مابین شمال و مغرب بنگاله
مایل بشمال واقع شده طولش پنجاه و پنج کروه جریبی عرضش پنجاه کروه است بحسب نزهت و صفا
و لطافت آب و هوا و وفور ریاحین و ازهار و کثرت بساتین و اشجار و خرمی و دلکشائی و فیض
بخشی و فرح افزائی از بلاد شرقی روبه امتیاز دارد و فواکه و اثمار هندوستان و بنگاله
مانند انبه و کیله و اناناس و کوناله که بهترین اقسام نارنج است بغایت خوب و نهال
فلفل گرد نیز در آن سرزمین بسیار است آنچه از آن ولایت در اندرون بند واقع است آن را بهتیر
بند و خارج آن را باهر بند گویند دو دریای عظیم و دو نهر مختصر داخل بند میشود و آنها
با یکدیگر آنها و دریاها که از جوانب دیگر می آیند دریای سنکوس که از سمت شمال منتهای ولایت
کوچ داخل میگردد و در ایام برسات هیچ یک پایاب نیست و بعد از انقضای موسم بعضی پایاب

بدست آورده بهبود کرد دیدند آن شخص کمانی زبان عجز و تضرع بخان جهان اظهار نمود

که اگر امان دهید و مکتوبی مشتمل بر مطلبی که باشند عرز زبان این گروه بنویسید رفته بار

و جواب می آرم آن خان صلاح اندیشی او را امان داده بخشش خلعت و زر خورسند

ساخت و پروانه بر میعاد از بهونت فیض مصحوب او مرسل کردانید مشعر با بمعنی که هم زایی

مقهور رسالت که با وجاه حسبه ست نفرستید یا او را آنجا بر دل کند که بهستان بهونت

سردسیر ست و مسافت یازده کروه در سمت شمال که بهار ها تمام شده و قلل آن که همواره

برف دارد از سر منزل بلده مذکور نمودار ست میوه های سردسیری مثل امرود و سیب و به و شال

از آنجا میشود و دهان مختصر که آنرا ماکن و کوت گویند و سنگ بهونت قسمی از آن بنیمه سبز [illegible]

که پارچه کنده دست پر زه دار منسوج و از ریسمان کرباس زرکش می آید در آنجا بهم [illegible] نقره و طلا

[illegible] منیر الکوستان مردی برود عمر [illegible] رعیت [illegible]

[illegible] نمودند که زیب صدو بیست سال از [illegible] کذشته

[illegible] از خطر و لذات ما احتراز مینمود [illegible]

[illegible] بدانت سلوک میکرد و در [illegible] داشت

[illegible] بنجای [illegible] زنجیر [illegible] بالا

[illegible] زنجیری دیکر بر بالای [illegible]

بیرم زا این بقیه تصرف درآمد و اسباب توپخانه بجهانگیر نگر ارسال یافت و فرهاد خان که

بتعاقب بهواناند معین گشته بود رسم تکاشی بجا آورده تا جائی که بموار متواست رفت

تا زمانی او شتافت در برخی از ایام [illegible] که آنجه [illegible] گذاشته بجنگل رفته بود بدست آورده

پس از بیعت روز مراجعت نمود و اسفندیار بیگ که ماهیت دان آن بوم بود

بمکانی چند که گمان بودن آن ضلالت کیش در آنجا داشت جاسوسان فرستاده کوشش بلیغ در تحصیل

آنها بر گماره نمود و چون خبر شنید که در یکی از جنگلهای آن سمت [illegible] سودنیات در خریده

که از آنجا به پناه گاهی دیگر فرار نماید نصف شب با همراهان خود سوار شده بر سر او ایلغار کرد

و دو پاس روز بمکانی که او را نشان داده بودند رسیده آن بدفرجام را با زن و فرزند

و چندی از اقوام که همراهش بودند دستگیر کرده [illegible] مطلب مراجعت نمود و از گرفتار

شدن آن کافر فساد آیین سکنه آن سرزمین که از شر او خایف بودند مطمئن گشته جمعی که

متفرق شده بودند رجوع نمودند و هم درین ایام معروض گردید که در دامن کوه بهوتنت [illegible] ببرد

چون آگهی یافت که فوجی از جیوش قاهره بدان صوب معین گشته بحمایت [illegible] زمان

آن کوهستان توسل جسته بالای کوه و آن کوهیست که جز پیاده را بصد دشواری

صعود بر قلل آن نیست مجاهدان نصرت شکوه بپای آن کوه رسیده [illegible]

از بهاپان و دیگر دواب که از آن [illegible] آنجا مانده بود با یکی از مردم [illegible]

و داکستری خدیو جهان و خلیفه زمین گشته و پس از این پسر زمیندار مذکور بیا ورانحت
در بسر حلس با عیال خود از پدر زنده که بر خویش جدا گزیده روی بار بلشکر ظفر طراز
آورده و بطوع در عتبت شرف اسلام دریافت بیم از این جا بار انکه از کجی منش و جوهر
داعیه خود سری و استقلال از سیما حال این پسر تفرس مینمود او را محبوس و نظربند داشت
لیکن از مشاهده احوال و اطوارش امارات خلاف آن پیدا و در نظر ارباب بصیرت بر ظهور
داده خان خانان او را از سرکار اشرف خلعت داده استمالت و دلجوئی کرده جمعی از اجلال
جیش اقبال تعاقب بیم راین کرد چه خبر گزارش یافت در دامنه کوه بهوت نت پای اقامت
در دامن های کاشنده برگزیده نمود و اسفندیار بیک ولد الله یار خان مرحوم را که
خصوصیات احوال آن سرزمین اطلاع داشت تفحص بوا انداخته بود ریده بخت گرد جنگلهای دامن کوه
موزیک در برگزیده جوبای فرصت و ... بود از ... که ... دل را بدست آرد
[illegible] رعایا پرداخته آنها را بمسکن خود شان باز گردانید و فوج خان ...
[illegible] بمطلب ... ساخت و بحکم کارشناسی ... بر ... اشاره نمود
[illegible] ساختند ... صدر ... جنگل ...
[illegible] از خود در بزرگی ... یکصد ...
[illegible] دولت ... در جرگه احوال و اقبال

تفضلات کرم و مآثر عدل آن جهان پادشاهانه بر جهانیان و امان ملک ... بود دیگر از رهگذر

جنبش عساکر قاهره در مهمات جیوش اقبال بر چهره احوال رعایا و زیر دستان که بهر چند ناچار

کوچها
نوبت در اطاعت فرمان پذیری برکت ایشان بنوعی ... روزگار ایشان سپری شده باشد

عساکر ملازم شنیده و همواره به سپهداران رفیع مقام و نوئینان والا احتشام از آنجا که عدالت

انام
و جهانبانی ... تهدید و تأکید میرود که قواعد نصفت و رأفت در جمیع اماکنه و احوال با طوایف

مرحمت
پاس دار ... خانان ... کار آگاهی و خلوص عبودیت ... لطف

بود
حفظ و ... کرده یک روز قبل از وصول شهر تأکید و تقدیم عظیم نموده منادی گردانیده

وجمعی را بهمان گماشته که لشکریان و اهل اردو دست تطاول تاراج و غارت گشوده

... عرض و مال و ناموس رعایا را خواه در مساکن خود باشند و خواه

از بیم سپاه ظفر پناه فرار نموده متعرض نشوند و تفحص بسیار از دخول لشکر بشهر تبریز چند نفر آماده

را که دست تعدی بمال رعیت گریخته دراز کرده چند بز و گاو و بره از اجناس مأکول متصرف

شده بودند بگرفته آوردند ... سپهسالار ... [illegible] شمار ... اوان

در دولت عدالت آثار ... بدکردار ... که تصرف نموده بودند تشهیر نمود

انتشار صیت عدل و انصاف شاهنشاهی موجب تألیف و استمالت قلوب رعایای گریخته

و ... بمساکن و اماکن خویش بازگردیده سپاس گذار ... عدالت پرور

وا دبار کردند و بیابر دور فرار چون درهای کوه بهو تنت که بپای جای جز آن رسیده بود

کشیدند و بهوا اما به وزیر شن بشاره و صواب دید او با پنج شش هزار پیاده بسمت مغرب

کوچ بهار کرد این کوه مور رنگ است و جنگلهای صعب دارد و فراز و نشیب آنجا امکانه گذر

جنود اقبال از آنجا نهضت کرده متوجه پیش شد و از کمی عزیمت بر آمد بقطع طریق

و شوراندن راه و سوختن قری و مزارع و غلات جانفزا سکنه و رعایا بر دارد

و نگذارد دیگر آذوقه بلشکر ظفر اثر رسد و ششم ماه مذکور حوالی شهر مضرب خیام

اسلام گشته روز دیگر عرصه آن معموره نزهت اثر که از ظلمت وجود ناکسان هلاک

بر روز بیرانی یافته بود مرکز رایات فتح شد و سید صادق صدر بکالمه بشارت جهانبانی

بر فراز خانه بیم برای برآمده بکلبانک اذان سامعه افروز ساکنان آن کشور گردید

و طنطنه تکبیر و تهلیل که از مدارس و اطلاع بشارت صبح ملت احمدی تا آن وقت گوش

نیوش اهل آن دیار نرسیده بود نعم البدل صدای ناقوس آمد و در بتکده که سجده

اصنام بجود در کوبه نماز مبدل گشت و بجای طاق ابروی بتان محراب قرار گرفت

آثار کفر و ضلال بسمت اندراس پذیرفت و ارکان دین و قواعد اسلام بلند آوازه

شد و از آنجا که همت معدلت گزین پادشاه فتوت پرور مروت آئین متوجه

آنست که اصناف خلایق و گروه گروه برایا در هر کشور و ناحیت با دیانت

این دولت جاوید طراز عاجز بودن بگرداب فکر در افتاده خرد نوباوه بستان
از سر گذشت آرا آنجا که همواره میامن اعانت و امداد کارسازی
اثر را در هر طریق راهبر است قراولان موکب فیروز که تفحص پایاب
بودند بدلالت خضر توفیق راهی که از جنود ظفر شعار یافته بخاک
وجوش نصرت مآب بپایاب آن رود گذشته بساحل سلامت رسید
این شگرف کاری اقبال گلشن ارادت ما که آبیاری دولت هر دو
بالجمله افواج گردستان بوصول ماتش و سطوت برق زا آن سیستان گذشت
بپای آن رسید جمعی که در رحند بدلان تیر ایام که بجز است ... قیام داشتند با
باتمامت شکست بپیوند شان بسیلاب عجب شکست یافته ملیش از اندک
عرصه مقاومت بر تافتند و فردای آن جنود ظفر بر داخل آن گشته
نزدیک رسید بیم آن که تا ... آن دم سرگشته و استقلال
ملک و مال خود از آسیب حوادث روزگار رسید است از مشاهده
فیروز ... و داخل شدن در آن عرصه عافیت بر خود تنگ
و بانو ... مغتنم شمرده سه روز قبل از وصول افواج
و تمامت اهل و عیال برگرفته با جمعی از خواص و نزدیکان راه

یک ماه و نیم تفاوت داده‌اند که آن طرف عرض [illegible] از دیگر اطراف کمتر است با وجود
کوه بهار همه جا جنگل انبوه بزرگی دارد که [illegible] از این راه کم احتمال عبور موکب مسعود
از آن راه دور می‌نمود چنانچه با جمعیت محافظت آن نیز [illegible] بود و بی استظهار صعوبت
آن جنبه خاطر از این اندیشه جمع ساخته [illegible] با قضا [illegible] رای کارآگاه اختیار آن
راه نمود و سپاه ظفر پناه از [illegible] روان شد و مقرر کرد که نواره [illegible] از
کهوره گهات آمده به دریای برهمپتر ملحق می‌شود [illegible] نگاه دارند و [illegible] لشکر
تا آن نوئین عهد کیش با امرای خویش از سر راه مذکور [illegible] مقصود بپیوست [illegible] عساکر گردون
داخل آن راه شده [illegible] بیشه دران بیشه درآمدند فیلان [illegible]
کوه پیکر و تبرداران [illegible] لشکر [illegible] افواج نصرت لوا [illegible] جنگل [illegible]
ساحت [illegible] از تراکم و انبوهی آن می‌بریدند و راه می‌ساختند و [illegible]
فیروزی [illegible] اهل [illegible] از عقب [illegible] روان شدند و با این عنوان هر روز [illegible]
عظیم و زحمت و مشقت تمام دران [illegible] کرده [illegible] آن وادی [illegible]
می‌نمودند در اثنای [illegible] رودی عظیم [illegible] عبور از آن [illegible]
مردم آن بوم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از بدایع تایید [illegible]

انجامید کبیر راه سلوک شهر بولایت مذکور هست یکی از سمت ولایت مورنک و دار خانه ملک

بادشاهی انجمله آن دو راه است از جمله آن دو راه یک راه باک دوار است و آن عبارت از در

بندیست بحکم اساس که بر بالای بند [illegible] مرتفع که با صطلاح اهالی آن ملک آن را بکوبند از قدیم

الایام ساخته شده و شهر کوچ بهار با برخی از برکنات محصور است با آن بند چهار دور بس

کرده است و بر بالای آن بند از هر طرف جنگلیست انبوه از درخت بانس و بید و دیگر اشجار بلند

تنومند و شاخهای آنها بنوعی بهم بافته شده که مور از آن بدشواری عبور تواند نمود و چند

جا بجای بند حصارات پیوند در رود در بند در کمال استحکام ساخته و توپهای بزرگ و خورد

و ضرب زن و دیگر ادوات پیکار بر آن چیده بنشده مردان کار و جوانان [illegible] بمحافظت

هر یک معین اند و بزرگترین آن در بندها باک دوار است که راه مذکور از سمت محاذی آن

برمی آید و با وجود آن جنگل پر خطر خندقی عمیق پهنا و [illegible] در آن بند حفر نموده اند و راه

که از آن بولایت کوچ بهار تردد میشود همین است و اگر در بند مذکور مفتوح شد تا معموره کوچ بهار

دیگر جا [illegible] در راه نیست لیکن فتح آن با آسانی میسر نمیشود و طریق دیگر راه کهونتاکهات [illegible]

اتصال یافته و عرض آن بند در اطراف کمتر است لیکن در آن راه نالهای عظیم عمیق دشوار عبور

خطرناک صعب المرور است که از تن یک شعبهای اشجار بس هوای آن وادی در زمستان

درختهای خار دار بسیار [illegible] عبور دشوار [illegible] طرق سه کانه شهر راهی دیگر از سمت

و راجه سبحان سنگه که تنبیه ... این معنی نشده بود جمعی دید که ایشان از پیش نمیتوانند برداشت [illegible]

در نواحی بنگ دوار که در زمینداران کوچ بهار است توقف نموده حقیقت حال را [illegible]

نمود از اطلاع بر حقایق معتقد رای صواب آن دانست که ... و سرانجام آن دو مهم [illegible]

نموده بجهت ... نواره و توپخانه و عساکر بنگاله احکام منعقد شود و صورت این اراده بخدمت [illegible]

پادشاه ... خلافت مصیر عرضه داشته دستور خواست ... که ... بر طبق ملتمس او نفاذ [illegible]

دنیا مدار کوچ ملکی و ... اسباب ظفر پناه که در مهم شجاع با او تعیین بود به حکم معلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که شمال او لازم و متحتم بود خان خانان بجواب آن [illegible] بیرون [illegible]
و شاهزاده را [illegible] زاده معتمد و محبوس ساخت و راجه سجان سنگه بندیله را با فوج [illegible]
بندهای پادشاهی و میرزا [illegible] خود را با [illegible] بوارا [illegible] خویش [illegible]
[illegible] ولایت کوچ بهار معین ساخت شامیان چون بر تعیین رشید خان با افواج نصرت
نشان بسمت کامروپ آگهی یافتند نخست بر کنار [illegible] دیگر را [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ولایات پادشاهی را [illegible] رشید خان [illegible]
[illegible] فتنه [illegible] احتیاط توقف کردند و [illegible] حیله وری و تزویر [illegible] کرده
[illegible] در [illegible] خان خانان [illegible] بجای [illegible]
[illegible] سید یوسف [illegible] رشید خان
[illegible]
[illegible]
[illegible] رشید خان [illegible]
[illegible] کامروپ [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] جمعیت تمام [illegible]
[illegible] در مقام مخالفت و مدافعت در آمده [illegible]
[illegible] اقامت نموده [illegible] خان [illegible]

اگرچه نیابت داعواج قاهره پادشاهی از موضع کجلا که در میانه ولایت کاشم است بسبب تغیر
نتوانست رفت بالجمله چون در ماه رمضان کمال میمنت جلوس همایون اشرف شاهجهان از مکالمه
زخنک پیشکرای آوارگی کنه بخان خانان با وجود علو شان مستاقت جهانگیر
بود در صدد جبر اختلال احوال آنجا بود درشده طنطنه صولت وسطوت عساکر نصرت نشان رعب
انگیز دلهای سرکشان و عصیان منشان گردید راجه کاشم از صدمه یلغار کشور ستان و مقاتل مجاهدان
جنود اسلام بیمناک و هراسان گشته در مقام اصلاح کردار ناهنجار و تمهید مراسم اعتذار
درآمد و وکیلی با عذرنامه نزد خان خانان فرستاده اظهار نمود که چون بنیاد کار
کوچ بهار که با من خصومت دارد در ایام شورش انقلاب سنه متعرض ملک
پادشاهی در آن بوده ولایت کامرپ که در قدیم الایام با کاشم تعلق داشت بجبر
متصرف شده که اورا از تصرف آن بازداشتم و آنجا در الحیطه ضبط آوردم
الحال هر کس از بندها بر منصب معین شود آن ولایات تصرف او گذارم خان خانان بنا بر
صلاح اندیشی در آن قتال با سعادت آنچه در ... و وکیل را خلعت داده باز داد
در رسید خان ... با سید نصیر الدین خان و سید سالار خان و کهنه خان و جمعی دیگر تعیین نمود که
رفته ولایات پادشاهی را بدستور قرار داده آنجا بسیاری تصرف کنند و در ... هم برای
نیز ... حج در ... کرده دیده در ... تقصیر خود در ... گیل ... داد

فرصت یافته آغاز شورانگیزی نمودند و شجاع از بی‌خردی و خام‌طمعی در بنگاله دعوی سلطنت
و سروری برخاسته بر سر پتنه لشکر کشید و از حرکات ناصواب او و باعث فتور و اختلال احوال
آن دیار گشته زمینداران فسادجو تغییر سلوک پیش گرفتند یکی از این زمینداران کوچ بهار که قبل از
حدوث این سانحه بر منهج قویم اطاعت و فرمان‌پذیری ثابت‌قدم بود و چنانچه رسم مقرر بیشتر
مرزبانانست همواره بارسال پیشکش اظهار انقیاد می‌نمود و چشم از صلاح حال و ملاحظه مآل پوشیده
باغوای دیو ضلال ارشاد همراه خرد بیگانه شد و از خسارت باخت کهوره گهات [illegible]
و جمعی کثیر از صغیر و کبیر رعایا را از آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر کرده بولایت خود برد و [illegible]
ناحیت رسانید و پس از ارتکاب این جرأت شنیع در باره در سرانجام اسباب پیکار خویش کوشیده
بهوای آنکه ... خود را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامروپ که عبارت از حاجو و گواهتی و توابع
آنست و از قدیم الایام داخل ممالک محروسه پادشاهی بود فرستاد که آن را بتصرف در آورد در وقت
جی دهج سنگه که راجه آشام که بحسب وسعت ولایت و فزونی دستگاه قدرت و کثرت جمعیت لشکر
و انبوهی خیل و حشر و بسیاری نواره و توپخانه و فیلان جنگی بر دیگر ... رتبه تفوق داشت و بهوای پندار
باطل سر از خط اطاعت و فرمان‌پذیری کشیده است در ولایت خود ... از بنگاله دور دست
واقعست و آبهای عظیم پهناور و رود دریاهای زخار خونخوار و نهرهای صعب دشوارگذار در طریق
آن حایل و بر قلاع رفیعه و حصون منیعه مشحون بآلات و مردان کارزار مشتمل است از ...

[illegible] نصرت

[illegible]

[illegible] شکن

[illegible]

[illegible]

ظهور [illegible] در جهت [illegible] کردند [illegible]

اطراف و اقطار که بدست [illegible] و سر خود بر بخارا زده و کلاه استکبار برزمین ننداز

پیچ گذارند بجوار از مراکب مواکب گیتی ستانش [illegible] مصداق [illegible] کلام

صدق انجام دریں اوقات خجسته [illegible] تسخیر کشتن ولایت [illegible] و توجه جنود ظفر

اعتصام [illegible] از انجا بتسخیر مملکت [illegible] کوشش زبده امرای عظام [illegible]

سپهدار [illegible] سمت وقوع [illegible] تفصیل این اجمال آنکه [illegible]

هزار و شصت و هفت هجری [illegible] اعلیحضرت [illegible] بخارا رسیده و مدت [illegible]

انجا رسید [illegible] درین صفحه [illegible] گزارش یافته [illegible]

این ممالک [illegible] کردند [illegible] عظیم [illegible] احوال ملک [illegible]

هر طرف [illegible] جرأت از حد خود فراتر نهاده [illegible]

[illegible] و اتفاق طلب [illegible]

فرصت یافته آغاز شورانگیزی نموده و شجاع از بیخردی ما و حکام ظلمی در بنگاله دعوی سلطنت

و سروری برخاسته سر بفتنه انگیزی کشید و اینحرکت ناصواب او باعث فتور و اختلال احوال

آن دیار گشته زمینداران فسادجو تغییر سلوک نمیش که قدیم نیز این زمیندار کوچ بهار که قبل از

حدوث این نحو بر منهج قویم اطاعت و فرمان پذیری ثابت قدم بود و جابجا رسم معتبر بار بر

مرزبانانست هموار به رسال پیشکش اظهار انقیاد مینمود چشم از صلاح حال و ملاحظه مآل پوشیده

باغوای دیو ضلال از شاهراه خرد یکسو شد و از خسارت ساخت کهوره گهات که سرحد ... ریز رید

و جمعی کثیر از صغیر و کبیر رعایا را آنجا که اکثر مسلمان بودند اسیر کرده بولایت خود برد و خرابیها باین

ناحیت رسانید و چون اهل ... ارتکاب این جرات شنیع دگرباره در سرانجام اسباب نکال خویش کوشیده

بهوا ... وزیر خود را با گروهی انبوه بقصد ولایت کامروپ که عبارت از هاجو و گواهتی و توابع

آنست و از قدیم الایام داخل ممالک محروسه پادشاهی بود فرستاد که آنرا نیز بتصرف در آورد در حینی

جنی که ... راجه آشام که بحسب وسعت ولایت و فزونی دستگاه قدرت و کثرت جمعیت لشکر

و انبوهی خیل و حشم و بسیاری نواره و توپخانه و فیلان جنگی بر ... رتبه تفوق داشت و بهوای پندار

باطل سر از خط اطاعت و فرمان پذیری نمیکشید است و ولایت ... بلکه از بنگاله دور دست

واقع است و آبهای عظیم پهناور و رود دریاهای زخار خونخوار و شبهای صعب دشوار گذار در راهی

آن حایل و بر قلاع رفیعه و حصون منیعه مشحون بالات و مردان کارزار مشتملست از سپیت برگی زیر سواد

بدست دولت گردون شکوهش داده پایه قدر و حشمتش را برگزیده چون ...
و استیلا و در درجه سپهر رفعت و اعتلا برافراز ذالحالة کارهای سترگ و مهمات ...
که حیرت فزای دوربینان دیده وری و روشنی افروز ژرف نگاهان بصیرت و ...
نیز یکبار زمام اقبال و کاربرداری منتسبان عتبه جلالش به بهترین صورت ...
ظهور چهره گشا یید در ساحت ولایات گردنکشان روزگار و عرصه گاه ...
اطراف و اقطار که بدست بخت و سر خود سر بخار ند و کلاه استکبار بر فرق ...
کج گذارند بجوار مراکب مواکب ستانش فرسوده آید از بدایع مصداقات ...
صدق انجام درین اوقات خجسته فرجام مسخر گشتن ولایت کوچ بهار و توجه ...
اعتصام است از آنجا تسخیر مملکت آسام که مساعی کوشش زبده امرای عظام ...
سپهدار کامیاب سمت وقوع پذیرفت تفصیل این اجمال آنکه چون در ...
هزار و شصت و هفت هجری که اعلیحضرت [illegible] بیمار [illegible] رسیده و مدت ...
انجامید [illegible] درین صفحه ساده نگار از گزارشهای [illegible] تا نسبت ...
این [illegible] سپهر سلطنت گردنکشان رخاسته فتور عظیم با حوال ملک ...
[illegible] متمردان [illegible] حیث قدم جرأت از حد خود فراتر نهاده ...
[illegible] سپهدار نفاق اندیش و نشئه گرایان واقعه طلب که در گیتی ...

بفیض ابد خان و هوشدار جهان و دارا نجات خلعت مرحمت شد و بسیاری از امیر سکاران و جمعی کثیر
از بندها و خدمتگزاران بعنایت خلعت و رخصت معلا آن بهیب سرافرازی یافتند و از لکانه شد وقایع
نگاران صوبه دکن بمسامع حقایق مجامع رسید که گرد هر دو اسپ کور که در سلک کومکیان القوبه
بود با جل طبیعی بمعاد حیات در نوردید از غرایب سوانح که درین ایام بعرض اشرف رسید
آنکه جمعی از اطفال در قصبه سوکایت حالکه عادت صبیانست ببازی شاه و وزیر که هنگامه
آرای لهو و لعب بودند از انجمله دو کس دزد شدند کودکی که سنجه آن بازی گرد آنها را
گرفته به پیش طفلی که بازیچه حکم ازو دهشت آورد و او برسم بازی بپاره بیاسیت آنها کرد
آن کودکان هوشمند دست و پای هر دو بسته چوبی که در دست داشت چنان بر
آنها زد که هر دو را بضرب آن سر از بیوا آن حیات بر داخته پرباقتضای قضای الهی
این صورت جدید غرایب گفتار در فتح ولایت کوچ بهار از ممالک شرقی [illegible]
اقبال ابد دوام و توجه عساکر گیتی کشا از انجا با هنگ تسخیر ملک آشام [illegible]
بمیامن سعی و جهاد اولیای دولت فیروز [illegible] همت صاحب اقبالی [illegible] کرد
کامبخش [illegible] بتفویض رتبه [illegible] خلافت کیهان خدیوی و بخشش [illegible] والای
سلطنت جهانگیر [illegible] تفضل و کرامت ساخته [illegible] احوال
بلوای انوار دادگری و معدلت پرتوی برابر افروزد [illegible] عالمگیر [illegible]

کنون که شصت آهو زنده از آنجمله شش تفنگ زده و بضرب جانور یک دسته [illegible]
زاماں دستگیر کردند و چهل و هفت از آن غزالان را جمعی که رخصت صید یافته بودند بتیر
تفنگ از پای درآوردند و از آنجا که پرتو انوار رحم و کرم و فضل و رافت ذات [illegible]
مظهر رحمت نامتناهی حضرت از رجال جمع محلی تافت و خاصه از [illegible]
دستخوش جور و تطاول و پایمال ظلم و تعدی [illegible] اصناف حیوانات [illegible]
کنون از [illegible] اسیر دام ستم و صیاد در دام [illegible]
مقتضای تربیت مشعوف صید و شکار بود [illegible] هوشمندی [illegible]
این خطره آگهی بخاطر ملکوت ناظر جلوه ظهور نمود که آن گرفتاران بینوا را که از همه سو راه نجات
بسته و سررشته چاره بیرون شد از چنگ [illegible] گسسته [illegible]
از پای درآوردن [illegible] شمول رافت عموم معدلت [illegible]
خسروانه [illegible]
و مجموع آنچه سالم مانده بودند از شکاری دام رهائی یافته [illegible] صحرا [illegible]
تا همین رسید که آهوی بسیار بحیطه قمرغه درآمده بود و چون نزدیک بدام رسید [illegible]
رم نموده برابل قمرغه حمله کردند و پنج کس [illegible] از صدمه [illegible]
قریب هزار آهو بدر رفته [illegible] بدام آمد [illegible]

... [illegible] یکران بوساطت صدرالصدور بارباب استحقاق انفاق شد و درین ایام

... [illegible] عزم شکار کلنگ بخضرآباد توجه نمودند چنانچه

... کلنگ [illegible] شد [illegible]

... [illegible] آباد [illegible] صید [illegible]

... شکار [illegible] از جمله شکار [illegible]

... [illegible] آباد [illegible]

... [illegible] اطراف [illegible]

... [illegible] شکار [illegible] لوازم آن کوشیده [illegible]

... [illegible] شکار [illegible] کردند [illegible]

... [illegible] دست بهم داد [illegible]

... [illegible] شکار [illegible] خضرآباد [illegible]

... [illegible] شاهزادهای [illegible]

... [illegible] شاهزادهای [illegible]

... [illegible] مشغول صید [illegible]

... [illegible] دام [illegible]

ترقی اقبال یافته از روی دریای جون [illegible] پنج روز [illegible] بصید نخجیر خاطر اندوز بودند
و بیست و چهارم که روز سعادت بود معاودت [illegible] اعلی حضرت [illegible]
خلعت و خنجر مرصع با علاقه مروارید و انعام سی هزار روپیه [illegible]
و میرزا بیگ میر شکار و لطیف بیگ میر آخور و چندی دیگر از رفقای [illegible]
ده هزار روپیه و [illegible] از اول تا آخر سفر مذکور [illegible]
از نقد و جنس زیاده یک لک و بیست هزار روپیه عطا شد و [illegible] عبد الرحمن [illegible]
عبد العزیز خان که از [illegible] عرضه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کهر مجهر اکبر زینت افزای انجمن خلافت گشته در ساعتی مسعود آن قرة الظهر سلطنت عظمی
بآیین سنت سنیه فایز گردیدند و چون این اراده دل پسند دفعة تا بتمهید و توطیه راز
بپیشگاه ضمیر مهر تنویر حضرت شاهنشاهی که همواره از صور الهام نقش پذیر ست پرتو زرد
و خاطر ملکوت ناظر بآن متعلق بود که این سنت ارجمند که از شرایف سنن نبویست روی
از قوه بفعل آید لاجرم وقوع آنرا بتمهید جشنی بزرگ در حیز تعویق تأخیر نمیکنند روفق
انتقار تا بر بعث غرابه زیادت تکلفات بتقدیم آن امر موکد پرداختند و دست همت
جلیل از آن حق لازم الادا فارغ ساختند و درین جشن خجسته جمعی از ملازمان و خدمتگزاران
ان پادشاهزاده کامکار بحسار ... تلطفات نواختند و درین اوقات روفق
خواهش و اشاره حضرت اعلی خواجه بهلول خدمتگار خان خواجه سرا و جمعی از خیلها را
رخصت داده بسفر اخلافه اکبرآباد رخصت فرمودند که ضمیمه خدمتگزاران آنحضرت
شده جمع در پیشگاه خلافت جهانداری ... بود داق بیک ایلچی ایران بظهور
رسیده بود که والی ایران ... را بجور دادن آنکه از شرایف خصایص هندوستان و
... از این حرم بوستان است رغبت و شغف تام بهم رسیده لاجرم مقتضای عطوفت
... حکم اشرف صادر شد که قدری معتدبها از آن نفیس برای والی مذکور سرند
... از ملازمان درگاه بر سانیدن آن معین شد بعد ... رایات جهان افروز عزیمت شکار

ضعف و فتور قوی به سرحد کمال رسیده بود با آنکه کسی را از اطبا تدبیر علاج از روی دانش کارگر

مداوا درگذشت به دعوت اجل لبیک جواب گفت انا لله و انا الیه راجعون شنبه دوم رجب [illegible]

او لشکر گذشت چون از بندهای ارادتمند اخلاص کیش فدویان هواخواه جز اندکی بود در درگاه

[illegible]

دارا از درگذشتن [illegible] خاطر [illegible] جمعیت [illegible] بر تأسف [illegible]

[illegible]

[illegible]

جامع [illegible] قدوم [illegible] بازماندهای [illegible]

و پرسش و دلجویی و نوازش نمودند [illegible] خان [illegible] خان [illegible] پسران

آن مغفور [illegible] خان و [illegible] برادرزادهای [illegible]

[illegible]

ماتم رسید [illegible]

گردانیده [illegible] عید فطر که نزدیک بود مقرر نمودند [illegible]

[illegible] هزار روپیه [illegible]

[illegible] رسید [illegible] باغ [illegible] اقبال بادشاهزاده [illegible]

[illegible] سلسله بعوض [illegible] از تغیر سید عبد العزیز تعین شده بعنایت خلعت و از اصل و اضافه

بمنصب هزاری هزار و دو صد سوار از انجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز گردید

هژدهم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار پنجاب که در لاهور عارضه مزاج او طاری

گشته [illegible] بود بظاهر دار الخلافه رسید و از انجا که بقیه ازان آزار و ضعف

داشت [illegible] داخل شهر شده [illegible] و از کمال عاطفت

[illegible] خان و دیگر اطبا [illegible] حکم شد معالجه او بپردازند [illegible] خان

خلف خان مذکور با روح الله خان و [illegible] برادران خود [illegible] دولت ملازمت [illegible] نمود

[illegible] فاضل خان [illegible] الخلافه اکبرآباد رسیده ناصیه سای آستان خلافت شد و [illegible]

و مرصع آلات که حضرت اعلی از [illegible] عاطفت [illegible] فرستاده بودند [illegible] قیمت آن [illegible] کرده

[illegible] شهر ده سر [illegible] با برخی از جواهر و مرصع آلات [illegible] اسمعیل

[illegible] نظر انور رسانید و [illegible] هژده سر اسپ [illegible] جلال الدین

[illegible] فرستاده بود بموقف قبول رسید و [illegible]

بانعام یازده هزار روپیه [illegible] سرکار

[illegible] محمد رحیم [illegible] عبد العزیز [illegible]

مرحمت شد [illegible] روزگار حیات خلیل الله خان [illegible]

نماز مغرب بجماعت در مسجد ادا می نمایند و نشیمنگاه خلوت [illegible] جمیع سنن و نوافل با اوراد و وظائف

بجا می آرند و [illegible] کهری میکشید بعد فراغ نماز از مسجد برآمده دیگر بار در [illegible]

غسلخانه که از کثرت مشاعل مهر فروغ و [illegible] شمعهای کافوری زرین لگن [illegible]

مه پرتو چون بزم سپهر [illegible] انجم پر نور میشود بر تخت فیروز بخت جلوس [illegible]

بنظم و پرداخت امور ملک و مال و تمشیت مهام سلطنت و اقبال توجه میفرمایند و وزیر اعظم

درین وقت مهمات کلیه و جزئیه دیوانی بعرض اشرف رسانیده بجوابهای [illegible] احکام [illegible]

که خردمندان روزگار [illegible] آموزگار را دستور العمل آگهی [illegible]

[illegible] و چون چهار گهری از شب میگذرد [illegible] شهنشاه [illegible]

از تخت برخاسته اکثر [illegible] رفتن از غسلخانه میشود و نماز عشا [illegible]

[illegible] بجماعت [illegible] آرامگاه خاص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رات محنت زده و بیوه کان و یتیمات بموقف عرض میرسانند و حوایج آنها بانجاح

ون گشته هر یک در خور حال از آثار فیض وجود و بر و عطای این دولت جاوید نصاب

یاب میگردد و چون وقت نماز عصر میرسد دگر باره بمسجد مبارک غسلخانه پرتو قدوم

زده فریضه عصر بجماعت ادا می‌نمایند و بعد از فراغ بخلوتکده دولت معاودت فرموده

ی دیگر بهشیار دلی و آگاهی بنظم مهام خلافت و جهانبانی میگذرانند و چون از روز

باقی می‌ماند از الخلوتگاه عز و جاه بر آمده در انجمن خاص غسلخانه سریر آرای

مت و بختیاری میگردند و برخی از مهمات ملک و دولت بعرض میرسد و باریابان

گاه سلطنت در آن محفل فردوس آیین بدستور روز شرف بار یافته سعادت کورنش می‌یابند

ی از امرا و منصبداران که نوبت کشیک آنها باشد در آن وقت حاضر میشوند و میر توزکان

دولت و صحبت … والای پیشگاه دولت آنغرق را بحسب تفاوت پایه و قدر بر دو طرف

رخاصه بازداشته از مردم عمده صفی در پیش می‌آرایند و در عقب آن صفوف دیگر ترتیب

دارند و بخشیان عظام باشاره والا آنها را بدستوری که در این سلطنت ابد طراز معهود است

سیفره یسار و بعد فراغ از این امر که متصل بوقت شام میباشد چون موذنان اذان

بلوید شهنشاه یزدان پرست حق آگاه روی دل از هنگامه کثرت و گیر و دار سلطنت

افته بخصوص تمام متوجه شنیدن اذان میشوند و پس از استماع آن از سریر گردون نظیر برخاسته

[illegible] اردوی آن سلطان به سر رسید با جمعی از علما و سادات و مشایخ و فقرا و بزرگان از

سواحل [illegible] که در آن وقت حاضر اند [illegible] مخاطب کرده تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در اثنای اشتغال مهمات سلطنت و سروری که مجملی از آن سمت گزارش پذیرفت بجـ[illegible]
داد دهی خلایق میفرمایند و از ایام هفته روز چهارشنبه خاص بامر عدالت [illegible]
بدیوان خاص و عام شرف حضور می‌بخشند و جمیع متصدیان عدالت و قاضی [illegible]
و فضلا و علما و ارباب عمایم و شحنگان شهر در محفل خلد آیین غسلخانه حاضر آمده [illegible]
قدسی سمات مصروف عدل پروری و دادگستری میشود و مردمی که آنجا حضور [illegible]
نباشند در آن والا بارگاه باریابند بالجمله شهنشاه جهان تا ربع پاس روز
با حراست [illegible] اشتغال دارند و از محفل همایون ترین سعادت بر خاسته مشکوی قدس [illegible]
حرمکده اقبال عز قدوم می‌بخشند و آنجا بر سفره نعمت خاصه نشسته بقصد تحصیل قوت طاعت
و عبادت ایزدی بقدر قوت روحانیان از اغذیه طیبه که از خزانه وجه حلال سرانجام
می‌یابد تناول می‌نمایند و بجهت ترطیب دماغ و حفظ صحت و قوام بدن و اعتدال مزاج
ساعتی با دل بیدار دیده بشکر خواب راحت میآرایند و قبل از در آمدن وقت نماز ظهر از
بستر راحت بر خاسته وضو میکنند و دیگر باره نور افزای ساحت قدسی مسجد گشته
بعد از ادای دوگانه تحیت بآیین کمال تخشع و عبودیت بر سجاده توفیق بمستقبل قبله می‌نشینند
و از روی کمال آگاهی و حضور دل چندی بذکر و تسبیح حق و یاد پروردگار مطلق
بعنوانی که از اعاظم ملت و اکابر دین و اهل باطن و ارباب نقل فرا گرفته اند سعادت اندوز

باریافتگان بساط الاقرب از نظر فیض اثر گذشته بر حسب مطالعه اشرف میرسد و بعضی دیگر را وزیر اعظم
بخواند مضمون عرض همه میرساند و احکامی که در جواب هر یک صادر میشود دستور خرد
بسکه بخوبی منشیان عطارد نشان ابلاغ می نماید و اکثر مسودات بخت باز از نظر انور نیز گذشته
تبسیرات بدیعه و اصلاحات کاملانه بادشاهانه در الفاظ و معانی که ماهران رموز سخن
و نکته دانان را دستور العمل فصاحت و قانون الادب بلاغت تواند بود زینت می یابد و حسن
مناشیر جلیل القدر بیش شود دستور اعظم آنها را بنظر مبارک میرساند و عنوان بعضی از امثله جلیله که
بار آور نامداران نو بنیان رفیع مقدار عز صدور یافته باشد بجهت تفاخر و مباهات آن گروه عنوان
قدغن و تاکید در مطالبات و احکام بخط خاص که از سواد خط بیاض معتبران خوشتر است زینت
میسازند و رقم [illegible] نگار را از روی نوشته های سوانح نگاران اطراف و اکناف این کشور ملک
وسعت که بر سبیل تراکم و تراید بنگاه حضور میرسد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

منصبداران را داروغهٔ داغ و تصحیحه بنظر خورشید اثر عرض می‌نمایند و اگر اسپی یا سواری از نظر همایون در نیامد
رد فرموده تابین ... را بمعرض عتاب می‌آورند بالجمله کلیات امور و عظایم مطالب جمهور درین
دیوان اقبال و ایوان جلال پیرایهٔ انتظام می‌گردد و چهار پهر که از اوقات میمنت سمات آنحضرت
بجلایل اشغال پادشاهی و شرایف مهام گیتی پناهی مصروف می‌شود و قبل از دو پاس روز تخت زیادت
ازین دیوان بزرگ و محفل سترگ برخاسته بانجمن خاص غسلخانه بفر قدوم می‌بخشند و درین نگارین
سرای جلال که از زنگ قادر و حشمت نشسته تا دو پاس روز سریر آرای کامبخشی و کارسازی انتظام
امور خلافت و مهام سامی میباشند و اکثر اعیان دولت و ارکان سلطنت و متصدیان مهمات و اهل خدمات
و کرمهای از گرزبرداران و بندهای جلو و اهل خاص چوکی و جمعی از چیلها و قورچیان در دیوان کری و خرد شاد
ضروری باشد آنجا شرف بار می‌یابند و دیوانیان عظام و بخشیان ممالک نظام و متصدیان مهام صوبجات
و چندی از داروغهای کارخانجات و دیگر ارباب خدمات که رخصت عرض دارند مطالب و مهمات
کلی و جزوی بنوبت معروض داشته بجوابهای باصواب که ارباب الباب اسرار پنج دین هر آینه هوشمندی
تواند بود ارشاد می‌یابند و صدر الصدور اهل استحقاق و نیازمندان فیض انفاق را جوق جوق
بنظر کیمیا اثر شهنشاه آفاق در آورده مراتب احوال و صورت اما و آمال آنها بشرف عرض می‌رسانند
و آن گروه برونق نصیبهٔ ازلی تعیین وظایف و عطای اراضی مدد معاش و انعام نقود کامیاب عواطف
پادشاهانه میگردند و عرایض صوبه‌داران و حکام اطراف اکثر درین محفل فیض قرین بوساطت

ملکوت ناظر شهنشاه جهان و حیرت افزای نظر نظارگیان میگردد در انجلوه گاه اقبال و دیگر درگاه ستر

و کاه گستری نشینند و از انجا بسعادت برخاسته بجهروکه ایوان عام که بخواص و عام کوردرست دعکت

رشکوه و شان نمونه از ایوان کرامت و خامه نکته سنج را وصف زیب و آرایش آن از زبان ابزرگی قدرت

و ترالی جلوس سعادت آگین نمایند و در انجمن عموم توزوک آئین که معمول این حضرت ابزریست دیوان

کرده متوجه برداخت عظایم امور ملکی و کلیات مهمات مالی میشوند و درسابالت بخشیان عظام مراتب مناصب

و مهام امرا و منصبداران بعرض اشرف رسیده جمعی که بتفویض خدمات و اضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب

کامیاب گردند یا بدولت نیکرای درگاه آسمانجاه تازه بر بلندی کامیابند تقدیم رسم تسلیم میکنند و گروهی

که بصوبها و خدمات بیرونی تعیین یافته باشند بخلعت سرافراز گشته و در حضور بانعام رحالت مورد دیگر

مراحم گردیده از منکاه تعین رخصت میشوند و گروهی امیدوار دولت بندگی و خدمت و اضافه منصب اند

از نظر انور گذرنده در خور شایستگی و قابلیت مطالب و متمنیات خویش فایز میگردند و بخشی مهمات

بوق انداز ان که عبارت از تفنگچیان کوارند خواه منصبدار خواه احدی و فرقه احدیان تیرانداز کمانداران

میر آتش و بخشی احدیان بموقف عرض میرسد و متصدی خدمت عرض مکرر احکام مطالعه کرده

مناصب و جاگیر و دیگر مراتب مهمات و اقسام مطالبات صادر میشود و دیگر بعرض ارباب نیاز و حاجت

و دار و غه اعتبار هر روزه [illegible] و چندی از فیلان ترتیب داده است که تمام بنظر انور در آورند

و اکثر اسپان و فیلان زبون و لاغر باشند بشکفتگی سوار گشته سعی عرض جماعه که باز خواست میکنند و بهان [illegible]

آنها گشته چون صورت احوال ایشان در حضرت خلافت پیرایهٔ ظهور یابد قضایای شرعیه باشارهٔ والا بر وفق شریعت غرّا و ملّت مطابق و وثیق

بیضا انقطاع و فیصل می‌پذیرد و مراتب عرفیه موافق تورهٔ سلطنت و جهانبانی و آیین معدلت خسروانی تنقیح و تشخیص

می‌یابد و از ارباب تظلم و استغاثه جمعی که دلایل مسکنت و اضطرار و مخایل احتیاج و افتقار از جبههٔ احوال ایشان نمودار

باشد از خزانهٔ احسان بیکران دامن امید بنقد مقصود آموده فیض‌اندوز تفضل و مکرمت می‌گردند و پس از تقدیم مراسم

معدلت‌گستری بشبستان اقبال خرامیده بعضی اوقات چون مهر منیر و خورشید عالمگیر که از دریچهٔ شرق جهانتاب گردد

از منظر مبارک درشن جلوهٔ سعادت نموده منتظران دیدار میمنت آثار را فروغ‌بخش الطاف می‌کردند

و در شبهای درشن حلقهٔ انبوه از هر صنف و گروه فراهم آمده بی‌مانع و زاحم استفاضهٔ انوار فیض الهی از جمال

عالم‌آرا می‌نمایند و بعد جلوهٔ خورشید قدر انجم‌حشر سال افواج قاهره بیشتر در آن عرصه مهیا و مرتب شده و در جمعات که برای

اقامت نماز جمعه بجامع دار الخلافه پرتو قدوم می‌گسترد بعضی امرا تابینان جنود در فضای دلکشای قلعه نظر

انور عرض می‌دهند و تقیدات فیلان سرکار خاصهٔ شریفه که از خیل اقبالست خود سر گرد آوردن آنها بخاص و عام

دشوارست در بار درشن از نظر اقدس می‌گذرانند و گاه بعضی از فیلان کوه‌پیکر [illegible] منظر از خرام رعدخروش

در عقب اسپان برق‌تک با در رفتار رسید و انها تا بدیدن از دنبال اسپ حمله بر راکب و مرکوب که در معارک

و غالباً آنها مطلوبست خوگر شوند و بعضی اوقات باشارهٔ معلّی فیلان کوه‌تمثال فلک‌شکوه که سر مست بادهٔ

جنگجویی و عربده‌جویی گشته باشند از یک زنجیر تا پنج زنجیر بقدر خواهش طبع اقدس در میدان [illegible] بجنگ می‌اندازند

و نظارهٔ آن شگرف هنگامهٔ دلفریب که از غرایب دیدنیهای عالمست از منظر والا مرتبت احاطه

توفیق وضو میکنند و از خوابگاه مقدس به برج خوابیده [illegible] مسجد فیض آمود غسلخانه مبارک به قدوم

میگسترند مستقبل قبله بر جای نماز نشسته بموجب حدیث شریف نبوی علی [illegible] افضل الصلاة و

کرائم التحیات که المنتظر للصلواة کمن هو فی الصلواة بانتظار وقت ثواب اندوز میباشند و چون وقت نماز

میرسد پس از اقامت سنت سحرگاه به فریضه صبح را ادا می نمایند و بعد از نماز به تلاوت کلام مجید و ادعیه ماثوره

و اقامت اوراد و وظایف معهوده که در اثر [illegible] توفیقات ایزدی و تاییدات آسمانی گزیده

از سجاده نشینان عبادت [illegible] و زاویه گزینان حق پرست ربوده اند پرداخته تا چاشتگاه بامور

مشغول می باشند و بعد از فراغ [illegible] سعادت و کامیاب فیض عبادت از آنجا بعد برای مردم

بجلوه گاه [illegible] و جاه [illegible] که نشیمن [illegible] آنچه خدا آگاه است شرف قدوم میبخشند [illegible]

[illegible] حریم دولت [illegible] پیشگاه اقبال را با خواص خدمه شرف بار داده بر سریر سعادت و داد

می نشینند و داد [illegible] عدالت جبلی از مظلومان و دادخواهان [illegible] از اهل دار الخلافه [illegible]

[illegible] از [illegible] دست [illegible] بلاد و [illegible] که [illegible] رسیدن [illegible]

و مظلوم [illegible] باظهار آثار معدلت و ظلم [illegible] از [illegible] او [illegible] سر [illegible]

از [illegible] مهاجرت گزیده [illegible] که [illegible] عدل و داد دست می آیند در [illegible]

حاضر آورده صورت تظلم و استغاثه آنها [illegible] اغماض [illegible] بحضور اشرف [illegible]

مطلب هر یک [illegible] تشریح [illegible] می رسانند و آنحضرت [illegible] تفتیش و [illegible] حال

انهاشته چون صورت احوال ایشان در حضرت خلافت پیرایه ظهور می‌یابد قضایا شرعیه باشاره والا رونق

بیضا قطع و فصل میرسد و مراتب عرفیه موافق تورۀ سلطنت و جهانبانی و آیین معدلت خسروانی

می‌یابد و از ارباب تظلم و استغاثه جمعی که دلایل مسکنت و اضطرار و مخایل احتیاج و افتقار از چهرۀ احوال

باشند از خزانه احسان بیکران در من امید بنقد مقصود آموده فیض اندوز فضل و مکرمت میکردند و بس از تقدیم

معدلت گستر شبستان اقبال خرامیده بعضی اوقات چون مهر منیر و خورشید عالمگیر از دریچه مشرق جهان‌نما

از منظر مبارک در درشن جلوه سعادت نموده منتظران دیدار میمنت آثار را فروغ بخش الفضار میکردند

[illegible] پای درشن خلقی انبوه از هر صنف و گروه فراهم آمده بطوع و رغبت استفاضه انوار فیض الهی از جمال

عالم‌آرا مینمایند الحمد خورشید قدر انجم حشمان افواج قاهره بیشتر در آن عرصه بهیا و رسی می‌بینند و در جمعات کبرای

اقامت نماز جمعه بجامع دارالخلافه پرتو قدوم می‌گسترند بعضی امرا با بینان خود در صفای دلکش پای قلعه منظر

در عرض میدهند و متعهدان فیلان سرکار خاصه شریفه برخی فیلان مست خود سر که آوردن آنها بخاص و عام

ارسیت دربار درشن از نظر اقدس میگذرانند و گاه بعضی از فیلان کوه پیکر [illegible] منظر از خرام رعد خروش

[illegible] سحاب برق تک با در رفتار رسیده و انما با یکدیگر از دنبال اسپ حمله بر راکب و بر کوب که در مبارک

و دیگر از آنها مطلوبست خوگر شوند و بعضی اوقات بنظاره معلی فیلان کوه تمثال فلک [illegible] که سینه باده مست

جنگ‌جویی عربده خوی کشمه باشند از یکدیگر تا به زنجیر بقدر خواهش طبع اقدس در آن ساحت میدان بجنگ می‌اندازند

و نظارۀ آن شگرف هنگامه دلفریب که از غرائب دیدنیهای عالم است از منظر والا مسرت اثر اجلاس

توفیق وضو میکنند و از خوابگاه مقدس بیرون خرامیده بمسجد فیض آمود خلوتخانه مبارک بر آمده
میگسترند و مستقبل قبله بر جای نماز نشسته بموجب حدیث شریف نبوی علیه افضل الصلوات و
کرایم التحیات که المنتظر للصلواة کمن هو فی الصلواة بانتظار وقت نماز اند و زمانیکه شوند و چون
میرسد پس از اقامت سنت مؤکده بفریضه صبح ادا می نمایند و بعد از نماز بتلاوت کلام مجید و ادعیه
و اقامت اوراد و وظایف معهوده که در اثر آن بسیاری توفیقات ایزدی و تاییدات آسمانی [illegible]
از سجاده نشینان عبادت پژوه و زاویه گزینان حق پرست ربوده اند پرداخته تا چاشتگاه بان امور
مشغول می باشند و بعد از فراغ [illegible] سعادت و کامیاب فیض عبادت از [illegible] بر آمده
بخلوتگاه [illegible] و جاه [illegible] که نشیمن [illegible] اگاهست شرف قدوم می بخشند [illegible]
[illegible] حریم دولت [illegible] اقبال را با خواص چند [illegible] شرف بار داده بر سریر معدلت
[illegible] می نشینند و داد [illegible] عدالت [illegible] از مظلومان و دادخواهان [illegible] اهل دار الخلافه [illegible]
[illegible] از مردم [illegible] دست [illegible] بلاد و [illegible] که [illegible] رفته و [illegible]
و مظلوم نوازی [illegible] آثار معدلت و ظلم گدازی [illegible] از زنگ [illegible]
[illegible] مهاجرت گزیده [illegible] که [illegible] عدل و داد دست [illegible]
حاضر آورده صورت تظلم و استغاثه آنها [illegible] اخلاص [illegible] شرف [illegible]
مطلب هر یک مفصل [illegible] مسامع [illegible] میرسانند و آنحضرت [illegible] تفتیش و [illegible] حال

بپادشاهزادهای ارجمند کامکار و نونهالان نامدار بخط مبارک می‌نویسند و کم [illegible] ذکر عنوان

که بآرایش و زینت [illegible] زینت صدر [illegible] چند نگارش [illegible]

و در ربط و مناسبت نظری [illegible] آنحضرت [illegible] انواع کلام در مرتبه [illegible] سخن [illegible]

و فصاحت [illegible] نکته پرداز از فیض تعلیم [illegible] مظهر کمالات [illegible] استفاده [illegible]

گردد هر گاه [illegible] منشیان بلاغت [illegible] بحسن [illegible]

میباید که [illegible] آن [illegible] نگارش [illegible]

نظم [illegible] از زبان [illegible] [illegible]

و درست [illegible] از قلم [illegible] نکته [illegible] هنرمندان [illegible]

و اصلاحهای [illegible] زینت [illegible] [illegible]

[illegible] بهارت [illegible] منشیان بلاغت [illegible]

بپادشاهزادهای کامکار زینت [illegible] دولت [illegible] می‌نویسند [illegible]

[illegible] زبان [illegible] اقبال [illegible] زبان [illegible]

[illegible] خوب میدانند [illegible] سخن [illegible]

[illegible] گفته [illegible] در قواعد [illegible]

[illegible] [illegible]

و اکثر مشرف شده اند قدر آگاه جلاله ... که دران حرم محترم و بقعه مکرم برکات تلاوت ... کار

خجسته آثار عاید ... از جلوس بر سریر سلطنت و اقبال با وجود کثرت مشاغل صوری و معنوی و نظم

و پرداخت امور دینی و دنیوی و فرط توجه و اشتغال به حراست رعایا و برایای جهانیان و تاسیس قواعد عدل

و احسان بعزیمت نگارش مصحفی دیگر از خاطر انور سر بر زده شروع در ان مقصد والا فرمودند و هر روز

بعد فراغ از اشغال ضروریه دین و دولت و تنظیم مهام ملک و ملت و ادای وظایف طاعت و عبادت

بعضی از اوقات میمنت قرین به تحریر سطری چند از کتاب مبین مصروف ساخته در عرض اندک وقتی

به اتمام رسانیدند و ... بخت سعید جلدی دیگر از مصحف مجید باتمام رسانیده سعادت جاوید اندوختند

و سوای این دو مصحف کریم مکرر به تحریر پنج سوره ... مکرر سور قرآنی موفق گشته اند خط نستعلیق آنحضرت

بی شائبه اغراق مدح طرازی و اغراق نکته پردازی در ان رتبه ... قطعه هائی که در عنفوان ایام دولت

و سرگرمی مشق رقم پذیر خامه اشرف گشته به قطعه های خوب استادان که عمر گرانمایه صرف تحصیل آن نموده

ساخته تکمیل امری دیگر پرداخته اند در نظر خط شناسان ... و شکسته نستعلیق در جودت

منزه از وصف ... و متانت و پختگی مینویسند که شکستهای زلف دلبران ... زیب بالا در شکند

و خط عذار سیم عذاران سرمشق دلربائی و نظر فریبی از ان میگیرد و همانا نسخه خطه خط و ... زوال قلمرو این فن

بدیع منظ چون فتح کشور دیگر فضایل و کمالات از متممات عالمگیری و جهانگشائی الحق [illegible]

اوقات با قضای عبادت و مرحمت ... بعضی مطالب ... و مصالح ملکی ... حکم کرامت عنوان

[illegible] مجموع کلام الله از پادشاه خدا آگاه بعد جلوس بر اورنگ [illegible]

[illegible] بر این خطه [illegible] [illegible]

پادشاه [illegible] کرد کار و مساعدت بخت سعادت آثار [illegible]

[illegible] کلام مجید [illegible] رعایت مراتب قرائت و شرایط تجوید [illegible]

[illegible] اسرار و نکات [illegible]

[illegible] شریف [illegible]

[illegible]

[illegible]

انکشاف صفات ذو الجلال مستنبط میگردد در مقام بشاشت و انبساط خنده آنحضرت از حد تبسم

در نمیگذرد و هنگام [illegible] شورش طبع هیبات غضب آن آیت رحمت ربانی از دیدن چشم

و جبین مبین آن عتاب بی نیز نیست و مهد ابهت آن معانیت زهره گداز رستم و افراسیاب

و جگر شیر دلان روزگار از سطوت آن آیت از کمالات کسبیه آنحضرت که زینت بخش

حالات قدسیه و هبیه گشته تتبع علوم دینیه از حدیث و تفسیر و عربیت و فقه شریف

حنفیه است از بس بممارست مراتب شرعیه را منکشف عقاید اصلیه و مسایل فرعیه اشتغال

ورزیده اند قوت حافظه اشرف مخزن این حقایق شده و بسیاری از کتب طریقت و سلوک

و اخلاق چون احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اکابر و رسایل و مؤلفات

علمای باطن و ظاهر بمطالعه [illegible] رسیده حل معضلات و کشف اسرار آن فرموده اند با کمال

از نظم مهام سلطنت و سروری و تمهید مراسم دین پروری و خدا ترسی با این خرایف اشتغال سلوک

دارند و از جلایل فضایل آن خدیو یزدان پرست توفیق حفظ تمام کلام ربانی است در اوایل سلطنت

و هزار [illegible] و رای اشتغال بامور ملک رانی و کشورستانی که هیچیک از سلاطین اسلام درین روزگار تا را

این خصیصه سعادت چهره آرای حال نگشته و بحرمت این مقصد بلند و داعیه ارجمند در خاطر

نگشته بلکه کمتری از ارباب فضل و کمال و اصحاب علم و معرفت را این کرامت و شرف دست داده

اگرچه این مراسم از مبادی حال دولت و اقبال بحر از سور کریمه قرآنی و بسیاری از آیات مبارک فرقانی

سوادآمیز مهمات بالتقدیم السیوف خیراندیشان ذوی الارحام حقایق بیهمتا ترشح و بهم رسیده رها
از هیچ چیز هیچکس در ذات اقدس نیست هرگز به هیچ چیز دلبسته نیست ازین گرفته
حق در روزگار از بزرگ نژادیهای نفس اقدس بهادران ایران مذهب سعادت میگذشت که از
وقوع امور با ملایم و متنافرات طبع گردد که کون و عالم تربیت از آن جمله است بغایت صحبت و ملال
برجهره احوال آنحضرت نمی نشیند و از صدور سوانح مسرت بخش بهجت سرای اکمل مطالب و مقاصد عمده
چون ظهور فتوحات سترگ و مغلوب گشتن اعدا که طبایع تحریر انبساط از نسبت آثار فرح و انبساط
مملو از نشر میمون ظاهر میشود خاصه در محاربات عظیمه که حوزه اقبال را ما دار
روزی داده همه جا فتح و ظفر ... آیات ... والا گردید صورت ... همگنان بود
شده ... و ... ظهور غلبه و استیلای افواج نصرت شعار در هزیمت یافتن
دشمنان ... نوبنیاد عقیدت شعار تقدیم رسم مبارکباد فتح کرده
اظهار بشارت ... طبع مبارک آن زیده ... بوده ... التفات ... از ...
... فتوحات ... در ... جمله ... [illegible]
ظاهر ... در اوقات شدت ... و رنج در جهت ماندن ... مالی
بیکسان ... سوانح امور ... شکر ... حقیقی بجا آورده بکرده
بصبر و سکون و ثبات نفس ... غلبه ... اجلال ... [illegible]

تزلزل نمی یابد و رخ تافتن از میدان رزم و عرصهٔ کارزار در ضمیر مهر انوار حضور نمی نماید حملات

مردآزمای شجاعان [illegible] و دلاوران عالم گیران رکاب مضمار ثبات قدم لامحاله چون وزیدن

ریاح عاصف است بر کوه گران مانند آهنگ برق خاطف بسوی [illegible] [illegible] سد صفت

بر تن شیر در آن مصاف که افسرده است آب [illegible] ز جا [illegible] تیغ طلا کند بر سر سپهر مدار

کهنه [illegible] دوار مکرر در مواقف هیجا و صفوف وغا چنان روی داده که سلک اجتماع موکب همایون

از هم گسیخته زمرهٔ قلیل در رکاب ظفر مآب مانده اند و افواج مخالف بجمعیت و شوکت تمام هنگامه آرای

کارزار گردیده و الحمد لله خصم افکن و شحنه شکن لشکر استقامت و پایداری افکنده چون کوه باستیلای لشکر انبوه

از جا نرفته و بحسن صبر و ثبات و نیروی همت [illegible] دلی رایت غلبه و استیلا افراخته

مظفر و منصور گشته و از خصایص عادات آنحضرت انست که در عین گرمی هنگامهٔ حرب و قتال و زمان

اشتعال نوایر رزم و جدال چون وقت نماز میرسد بقصد عبادت یزدان پاک و معبود بی نیاز

از مرکوب خاص فرود آمده بنیاز و از سر صدق عبودیت سجادهٔ طاعت [illegible] بر روی زمین نیاز

گسترده با ملازمان رکاب دولت صف آرای جماعت میگردند و در کمال حضور و طمانینه و نهایت

تخضع و تخشع خاضعانه شیوهٔ کریمهٔ آنحضرت است نماز میگذارند و در آن حالت [illegible] جهانبانی [illegible] با ایشان [illegible]

در جمعیت قلب و آرام باطن اشرف خلل و فتور نمیرود و بارها در مواقف صعب اینصورت از آنحضرت بو

صورت صنع ظهور نموده و دوست و دشمن و موافق و مخالف آن را معاینه کرده اند بالجمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نصرت و کمال [illegible]

[illegible] دقایق [illegible] رزم و پیکار [illegible]

[illegible] عالم حضرت [illegible]

[illegible] در فنون رزم [illegible]

[illegible] حرب [illegible] و دستگاه [illegible] شاه

[illegible] ملوک سالف و خواقین [illegible]

[illegible] فتح و فیروزی [illegible] روزگار نموده [illegible]

[illegible] کامکاری [illegible]

[illegible] استقلال افراخته لوای اقبال [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسئله مفتی بها و حکم صحیح نمی‌توانند نمود لاجرم بر ضمیر مهر انوار که در امور دینی و دولت مفتوح الهام کار
گزار است پرتو این نیت تافت که جمعی از علمای پایه سریر اعلی کتب معتبره و نسخ مبسوطه آن فن را که در
کتابخانه خاصه شریفه بروزگاران از اطراف و اکناف عالم فراهم آمده جلوه‌گاه انظار تتبع ساخته
از روی تحقیق و تدقیق و غوص و غور این کتاب جمع و تالیف آن مسایل پردازند و از مجموع آن نسخه جامعه
مرتب سازند تا همگنان را استکشاف مسئله مفتی بها در هر باب بمراجعت آن کتاب بسهولت و آسانی
دست دهد و قضاة و مفتیان اسلام از جمع کتب و دفاتر شتی و تتبع و تصفح جمیع نسخ فتاوی مستغنی
باشند و [illegible] کردی و اهتمام این مهم صواب انجام بفضیلت مآب شیخ نظام که جامع فضایل معقول و منقول است
تفویض یافت که [illegible] و اجتهاد و تمشیت این امر بسته با تمام [illegible] اهل فضل و دانش جمع و تالیف
آن مسایل نماید و گروهی از فضلا و علما که در پایه اورنگ خلافت بودند بدان شغل شریف مامور
شدند و در اطراف و اکناف کشور فضل پرور هندوستان هر جا کسی به سمت اشتهار و مهارت
در علوم مرسوم بود بموجب یرلیغ نامی بدار السلطنت حاضر آمده بمؤنت ترتیب و جمع تعلیق یافت و بکلی
آن گروه بوظایف شایسته و مواجب ارجمند کامیاب گشته بتقدیم آن امر مشغول شدند و از کمیت کمر همت
این مطلب را در کار بود نسخ صحیحه از کتابخانه خاصه شریفه تفضلا حواله رفت و هر سال مبلغی خطیر در
وجوه وظایف و انعامات عمله و مدارسان این شغل جلیل و خطب نبیل از خزانه پادشاهی صرف
می‌گردید و چون آن کتاب مستطاب صورت اتمام پذیرفت و پیرایه اختتام پذیرد جهانیان را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آمد و هنگام رخصت [illegible] خلعت [illegible]

[illegible] امیرخان بصوبه داری دارالملک کابل از تغیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یرد را مور دینی و دولت بفتوی الهام کار
کتب معتبره و نسخ مبسوطه آفاق را که در
فراهم آمده جلوه گاه انظار تتبع ساخته
سایل پردازند و از مجموعه آن نسخه جامعه
را به مراجعت آن کتاب مستغنی گردانی
زرشتی کتب و تتبع و تصفیح جمیع نسخ فتاوی مستغنی
شیخ نظام که جامع فضایل معقول و منقول است
قوم و سایر اهل فضل و دانش جمع و تألیف
در رنگ حلاقت ... و بدان شغل شریف مأمور
ماندند تا آن ما حاکی سمت اشتهار و مهارت
لطنت حاضر آمده بموجب تجمیع تعلق یافت و یکی
شند بتقدیم آن امر مشغول شده و از کتبی که مثبت
بر یغه فضلا حواله رفت و ماهوار مبلغی خطیر در
آن جلیل و خطب نبیل از خزانه بادشاهی صرف
کرد و پیرایه اختتام پذیرد و جهانیان را

مرحال محالفان وارکرده از روی تأمل رسید بر تسخیر قلعه‌ها که در کمال متانت و دشواری بود و کمال نهایت

زوری در آورده اندیشه چیزی نبود بیرون از دلیری مجاهدان جیش اسلام که رغبت و شغف تمام بجهاد

رتبه شهادت داشتند چنان تا آنکه رستاکی از کف داده سر در جلادت و یاوری کار در میان ساختند

آنجمع عاقبت رخش شجاعت را انگیختند و فوج فوج از بالا نوع سبک از آن گذشته در پایان

با دیار روان گشتند و بحصار شهربند رسیده یورش آوردند و یورش بردند و جنگ بهادران بنیاد انداختند تا تاب

و استقامت ارجوصه طاقت حوالی از دل دستبرد سراسیمه وار از حصار بیرون رفتند و بهزاران خواری

و دشواری بقلعه‌های حصار کوه پناه جستند و زمیندار آنجا با تمام اهل و عیال و خویشان و اموال

خویش که در قلعه‌ها در آورده بجنگل رفتاد و خود با ستظهار حصانت آن دو حصار که از کفار

تحصن گزیده بر رسم مدافعت و مقاومت قیام ورزید بهادران فیروزمند بحصار شهربند درآمده

شعله سنان آتش در آن کفرستان زدند و از آنجا بدروازه قلعه رسیده بمردی کوشش همت گماشتند

آن سستند و تا یک پاس شب از طرفین هنگامه جنگ توپ و تفنگ گرم بود انجام حال کار بر اهل حصار تنگ

شده زمیندار تیره روزگار پس از یک و نیم پاس شب راهی که از قلعه بجانب جنگل داشت آورده

بهکرای فرار گزیده و بیامن عون و تائید الهی و امداد اقبال روزافزون حضرت شاهنشاهی فتح و فیروزی

قرین حال مبارزان جهاد آیین گشته آن هر دو حصن حصین بتصرف اولیای دولت ابدپیوند درآمد و

آن دیار از لوث شرک و کفر رسیده روزگار بر اهل آن بپایان رسید و صنمخانه‌ها مساجد جهندمان که از زر

ذکر [illegible] الاقبال [illegible] از [illegible] جناب [illegible] سال [illegible] احمد در [illegible]

[illegible] ارکان [illegible] احمد [illegible] شهر مذکور [illegible]

[illegible] در [illegible] دریای [illegible]

[illegible] کوس [illegible] حال [illegible] در [illegible] داد [illegible]

اسحار [illegible] جمادی الاولی [illegible] عمور [illegible] بود با افواج [illegible]

[illegible] دین [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] در [illegible] احمد [illegible]

[illegible] جمله [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] [illegible]

[illegible] کفر [illegible] احمد [illegible]

روز [illegible] جهاد [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] معلوب [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] داد [illegible] افواج [illegible]

رجال عالی جاه بود حمله رد و در دکن سوی رجال آنها رسیده پاره نبرد راز و جنگ داد و لا

از همه اکثر مالیه آن نیز بهر ورود تا حدود نصرت برار رسیده بسر رفته و در برار سوی رجال عالی جاه را

ملک دکن آمده از ورود آمده آنجا اطراف سوی رجال اند جمع و بود دکن ملک کار حیک کرم جهت

از آنکه آن روز تا هنگام عروس سالار رسید کرمی و وزیران حرب قتال شعله ور بود و دلیران حال سلاسل

ابطال سرگرم کوشش راور کوشش بود و جمیع بهر رجال نخبه آن سالان امان بود در دکن بود

سالار دکن با سامان آن کیفیت کامل و در مدد بجا کس از سوار و پیاده بسیار از کرانه

است تا حکم رسید کار آخر روز آنجا آن بهر نشان بهوا دید و داد و رجال عسکر او شوند رخصت سالم

برده غلام و حریف بحث حامیان تیره تا تمام شنید امر دو دال حربه بود برگ ان قلعه را آورده در سوی رجال

بعضی شد و بند و دست حواس تو زن انتظار کنو دند از مدد تدبیر کار آنها حمد سوار و پیاده نا گزار

در اثنای خفیه تلف کردند و در شب رسید از مدد کار تفاوت زیاد و سلامت رجال جهان

اصرار برآنها کفر و انکار بود و بر زبان خود از رقیه تکلیف اسلام بلند و رجال سالم داد با جمله

چون رجال سرداران رزار کارها کرد و رجاهای ایشان رسید در سبب رجال کسب به جمله بود و نزد اسب

سوی دکن آن کرده ها و بسیار در دکن کرده که رسید داد و رجال کما حقه کار کردن

آن دکن آن کرد بود و آنرا آن سالار که بهر شتها بلند برآمد سوی رجال انها جمله بود و بدر بر دلی

میراث رحمت داد همه آورده توپ جدید ران بالا بر دو برای او در آن رجال مشکور بکمال

بی اطلاع و اشارت او از مردم سر زده و سر بنجاه از روسا از جماعه سکنه قبول کرده بود
و ترسا دلیکی داد و خان بزال آداب تا بانجا رسانجه ننموده تحریک غیرت و تکلیف جمعیت نفرم [illegible]
کار و نزاع دادن آن را یکبار ششم ربیع الثانی از هرست کوچ کرده و در دامن کوهی که رسته کرده [illegible] قلعه بلادین
بود ترددان نموده و نیاز دهم از آنجا یکساره کوه بیشتر رفته خیام نصرت را در جنت بخد ذولان از قلعه برآمده
در بیم کرده که عسکر ظفر قرین بجا رسیده جاهای رتبه ارا بسته بجمعیت و هجوم تمام نشسته بودند و مهیای مدافعه و محاربه
کشته اظهار آثار جلادت می کردند در ساعت [illegible] جلادت و جهاندار [illegible] کراهت عنوان [illegible]
عرصه دست داود خان متعرض [illegible] رسیدن [illegible] دیگر اگر از زبان مذکور [illegible] بحث [illegible]
و دلیل در اک نشر و اسلام در باب [illegible] احمدی و ملت والای مصطفوی [illegible]
و باطل [illegible] امان داده [illegible] و آن ولایت را [illegible] دارد و [illegible]
حالکه نامور [illegible] و [illegible] و در ولایت [illegible]
مضمون حکم همون [illegible] نموده [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حال [illegible] و [illegible] جان [illegible]
که از صدر [illegible] تمام [illegible] جواب [illegible] امتناع و اباء [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] کرده [illegible] و دلاور [illegible]

و اگرچه در بیدیت که داود خان را که در ایندن امام بنگاله و در کنده آقامت داد خان چنانچه

تسخیر دکن یافته و کلا بر مینداریلادن برای تمهید مصالحه و مقرر کردن پیشکش نزد او آمده

لا خان مذکور سخن آنها را بسمع قبول راه نداده چون دانست که تحصیل مقصود امر دور

درین هنگام که افواج قاهره [illegible] نزول کرد محمد داود [illegible] رعب و استیلا [illegible]

ضلالت آید و آن کافر مطرود کار کرد آمده [illegible] اقبال [illegible]

و سودای هوا بر سر داشت از مخالفت [illegible] بر آمد و ناچار [illegible] راه چاره [illegible]

پیش آمده صورت [illegible] که مدار علیه [illegible] مهمات [illegible] بود [illegible]

[illegible] در قبول [illegible] پذیرفته [illegible] نموده راجه [illegible]

رسیده [illegible] داد و یک لک روپیه [illegible] پیشکش سرکار جهاندار [illegible]

[illegible] داود خان که خان مذکور [illegible] از آنجا [illegible]

[illegible] از مقتضیات مصلحت [illegible]

[illegible] بارگاه سپهر [illegible] توقف کرده [illegible]

[illegible] در [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

غرهٔ ربیع الاول این سال رخت تأدیب باسیه روانه سمت مقصد گردید میرزا خان با [illegible] صد سوار
جلادت آثار و دو صد پیاده بندوقچی همراه رایکر همت بر میان جان بر دیابست و تهور خان
با هفتصد سوار و سیصد پیاده در برنغار آماده کارزار شد و شیخ تاتار برادر زاده داود خان
با پانصد سوار از تابینان خویش خان مذکور و راجه بهروز با چهارصد سوار و یکهزار پیاده
کار فرمای جرانغار گردیدند و داود خان با دو هزار سوار در جای قول قرار گزیده با پانصد سوار
از تابینان خویش جدا و یا معین ساخت و گروه انبوه از تبرداران برگزیده جمعی از بندهای
بادشاهی و مردم خویش تعیین نمود که سراسر راه را تا قلعه پلاون که جنگلها صعب داشت
و متصور بود که غنیم در پناه آن کمین گاه گرفته باستظهار آن یک اشجار طرحی اندازند
بر سر دلیران لشکر نصرت شعار شورانند جنگل بری نموده مسطح و مصفی سازند و در هر جا که باقتضای
مصلحت جمعی بالبیت گذاشت تهانه مقرر کرده حدود محاسبات آن گماشت تا معمور از مجال
دستبرد نماند مجملاً چون سپاه فیروزی لوا بترتیب و آیینی که گزارش یافت هر روز سوار شده
مسافتی قلیل می پیمودند و جنگل بریده و راه ساخته پیش می رفتند و هنگام نزول بر اطراف
لشکر سورچالها ساخته بلوازم تیقظ و هوشیاری که ناگزیر سپاه یکدست است قیام می ورزیدند
و بنابر تعویق ساختن راه در عرض سه روز ده کروه طی شده نهم ماه مذکور در موضع
تربهتکی که از آنجا تا قلعه پلاون هفت کروه مسافت است مضرب خیام افواج ظفر اعتصام گردید

اندیش
بپای قلعه رسیده آنحصن متین را تصرف نمود و انهدام آن اقتضای رای صلاح
دانسته بهدم بنیانش پرداخت و در اینکه فرصت انحصار استوار با خاک برابر
و چون فصل برشکال نزدیک رسیده بود قرار داد که ایام بارش کم رنگان
حرکت دیو پرستان سمت آنجا گذرانیده بعد از انقضای موسم باران رهگرای مقصد گردد
در رعایت این حزم و تدبیر بسالار قلعه کوهی آنجا در سر کرده
در بهر یک صد سوار از تابیان خویش و جمعی از پیادهای بندوقچی و جرار رزم دیده
تعیین نمود که چون رسد آذوقه معسکر نصرت آثار از صدد و حدود سلامت
بگذرانند و محافظت راه نموده نگذارند که از دستبرد مقهوران هیچ
رسد و چون موسم برشکال سر رسیده بهنگام نهضت موکب سواری در رسید همت
گزین بر تسخیر بلاد و لپته و عساکر نصرت قرین لوازم آن ربا اسکه مرزبان آنجا
بقدم ... افواج سفیر ارسته بیداد ... در شعور آمده وکلا نزد تاده بود
که تمهید مراسم معذرت و ندامت و تمهید وظایف انقیاد و اطاعت کرده
... استقرار نمایند تا ... از عزیمت استقبال و انتزاع ولایت
انحراف ... در گذشته به تهنیه مساعدت کرد ...
در کمال ... راه ... ترتیب افواج نموده عزم

بالجمله چون زمیندار شقاوت شعار پلاموں همواره قلاع سه گانه سرحد پاپان محاربه ورزد

مستحکم داشته باستظهار آن دست جرأت بعضی محال ولایت بادشاهی دراز میکرد

داود خان انتزاع آنها از مقدمات مطلب دانسته نخست تسخیر قلعه کوهی پیش نهاد عزیمت

ساخت و پنجم ماه مبارک رمضان از پلاموں بپای آن قلعه رسید مفسدانی که در آنجا بودند

از سطوت جنود دیار بیشتر باستماع خبر مغلوب رعب و خوف گردیده رخت ادبار بیرون

کشیده بودند و قلعه را خالی کرده داود خان آنرا بحیطه تصرف آورده بندوبست آن ساخته

داد و پس از آن کشایش قلعه کنده وجهه همت گردانید آن قلعه ایست در کمال استحکام

بر فراز کوهی واقع شده و جمعی کثیر از مقاهیر با سامان قلعه داری دران بودند از قلعه

کوتهی تا آنجا اگرچه مسافت هفت کروه ست لیکن سراسر راه آن جنگل انبوه است

و در وسط طریق کوهی هست دو کروه دشوار گذار نیز هست لهذا از پیشتر داود خان فرمود که نخست بقطع

اشجار جنگل و هموار ساختن راه پرداخته دران باب سعی و کوشش تمام بظهور رسانیدند

و چون بنیروی جهد و اهتمام بهادران نصرت اعتصام تا یک کروهی قلعه کنده جنگل بریده

شد و راه قابل عبور افواج منصور گردید اساس ثبات و استقلال مخذولان

بدسگال تزلزل پذیرفته انحصار حصانت آن را منتزع مدافعه و پیکار خالی کرده

بهنگام فرار مسلک ادبار سپردند و داود خان با افواج فیروزی [illegible] چهارم شوال

مرزبان آن ولایت و آثار شهر و آبادی بیست یا زده کروه آن صوبه [illegible] قلعه محکم [illegible] دارد

هر دو سنگین یکی از آن بر فراز کوهی که در آن نزدیکیست و دیگری بر روی زمین رودی

عظیم از پای آن حصن [illegible] میگذرد و در اطراف و نواحی کوههای مرتفع و جنگلهای انبوه

و سه قلعه متین از متعلقات آن ولایت در سرحد صوبه بهار است نخستین قلعه کوتهی [illegible]

که گشت کرد [illegible] دوم قلعه گنده که از کوتهی مسافت [illegible] کروه [illegible] آن

واقع است سیوم قلعه دیوکن که بفاصله ده کروه از کوتهی در جانب یمین است و از

قدیم الایام زمینداران خلاف فرجام آن [illegible] باغی و سرکشی با حکام [illegible] بوده و

به پشت گرمی حصانت قلاع و صعوبت مسالک و انبوهی بیشهها با صوبه داران دم مخالفت زده

طریق اطاعت نمی پیمودند چنانچه در عهد سلطنت اعلیحضرت [illegible] عبدالله خان بهادر فیروز جنگ در

مدتی که صوبه داری پتنه قیام داشت [illegible] که در آن هنگام مرزبان آن

ناحیت بود از کمال جهل و استبداد تن باطاعت و انقیاد نداد و در مدت حکومت او

پیشکشی نفرستاد و بعد از آن خان [illegible] امرا [illegible] الدوله [illegible] که در

[illegible] خان [illegible] صوبه داری آنجا [illegible]

[illegible] آن صوبه [illegible] پیش [illegible]

[illegible] قلاع و ولایت [illegible] هزار روپیه پیشکش گرفت [illegible]

جهالت و خیال خود سر از ربقه فرمان پذیری بارگاه سپهر مدار و اطاعت و تبعیت
صوبه دار پیچیده در دادن پیشکش برسم معهود دیگر مرزبانان تهاون و تقاعد میورزید
لاجرم سال گذشته در هنگامی که داود خان صوبه دار بهار از مهم بنگاله مراجعت نموده
بنواحی پتنه رسیده بود و در الخند و دیگر توقف گزیده به تنبیه و تادیب بعضی مفسدان
تیره ایام قیام داشت فرمان قهرمان جلال از پیشگاه سلطنت و اقبال بخان مذکور شرف
نفاذ یافت که با کومکیان و عساکر آن صوبه بسمت تسخیر ولایت آن تیره روز ظلمت بکفر
و غوایت گماشته او را نابود و مستاصل سازد و ساحت آن زمین از غبار تصرف
آن مدبر بی دین بپردازد و یرلیغ گیتی مطاع بنام فوجداران و تیولداران و زمینداران و سایر
کومکیان آن صوبه صادر گردید که با پیاده و تابینان خویش نزد او شتافته در تقدیم آن مهم
شرایط موافقت و مرافقت بظهور رسانند آنخان که مهمات شان بورود فرمان عالیشان
کمر عبودیت بهمت آن خدمت بسته بیست و دویم شعبان آن سال که از تادیب دیگر فسادان
فارغ گشته بود باتفاق میرزا خان فوجدار دربهنگه و تهور خان جاگیردار ... بود
و راجه بهروز زمیندار مونگیر و دیگر عساکر پادشاهی و زمینداران و کومکیان آن صوبه
بسمت مقصد روانه گردید پلاون بمسافت چهل کروه در جنوب رویه پتنه واقع شده
از بلده مذکور تا سرحد آن ولایت بیست و پنج کروه است و از آنجا تا مکانی که سکنی و ماوی

بحمد الله تعالی و بالا قدر و اقرار با مدار و بسیار از جنود دین شان خدمتی که از خلعت [illegible]

عطا شد که از شرف تسخیر ولایت پلاون از متعلقات صوبه بهار که چون [illegible] بخت کارکنان

قضا و قدر مقالید فتح و ظفر بدست شکوه دولت ابد پیوند سکندر فر داده اند و در مدارج

عالمگیری و کشورستانی ابواب تائیدات غیبی و توفیقات آسمانی بر روی بخت جهان کشا گشاده

لاجرم اولیای دولت گیتی فروز هر روز به تسخیر ولایتی فیروز و به کشایش ناحیتی نصرت اندوز

گشته بلوای سیوف همت مجاهدت عرصه مملکت از ظلمت وجود کفار نحوست [illegible]

هراسان [illegible] بدین مضمون مسخر گشتن ولایت پلاون که

در این ایام از میامن اقبال کیهان خدیو جهان بخش [illegible] داود خان صوبه دار [illegible]

منصه ظهور آمد توضیح این مقدمه آنکه چون مرزبانان آن ولایت که [illegible] ممالک [illegible]

آن سرزمین را متصرف بوده به استظهار قلاع متین و حصون استوار و کثرت [illegible] جرار و صعوبت

طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و [illegible] که [illegible] دیو [illegible]

دم نخوت و [illegible] در دست جسارت لوای استبداد افراخته از درگاه [illegible]

سر [illegible] صوبه داران در [illegible] اوقات که [illegible]

[illegible] از حد خود دراز نهاده دست تعرض به محال ملک پادشاهی که به حدود

[illegible] دراز [illegible]

شهنشاه دین پناه رایت معاودت از شکارگاه برافراخته ساحت دارالخلافه را
از قدوم اشرف سعادت بخشیدند درین وقت یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه جسونت
سنگه صوبه دار گجرات عز صدور یافت که با تمامی سپاه خویش بکومک امیرالامرا
که بمهم کار منصور بود و استیصال سیواجی مقهور قیام دارد شتابد و قطب الدین خان
فوجدار جوناگده فرمان شد که بگجرات آمده تا رسیدن صوبه دار بنظم مهام آن صوبه
اشتغال ورزد و از وقایع دارالملک کابل معروض بارگاه خلافت گردید
که راجه راجروپ تهانه دار غزنین باجل طبیعی سپری شد و شمشیرخان که بحراست حصار
شهر کابل معین بود بجای او منصوب شده باضافه منصب مباهی گردید و خدمت او
بسیهمتخان که در سلک کومکیان آن صوبه منتظم بود مفوض گشته منصبش از اصل بدر رفت
رمان دهاتان ولد راجه راجروپ که تهانه داری کهمرد و غوربند و ضحاک باو
متعلق بود بنابر تقصیر فوت پدرش بعنایت خلعت و اضافه منصب مورد نوازش
شد و میرید خان برادرش که چنانچه سابقا گزارش پذیرفته از نیک سرانجامی شرف
اسلام دریافته دولت اندوز حضور لامع النور بود نیز خلعت مرحمت شد و هم ماه مذکور
الله ویردی خان فوجدار گورکهپور بعز بساط بوس بارگاه سلطنت جبین طالع برافروخت
و سه زنجیر فیل از سبیل پیشکش گذرانیده بعطای خلعت سرمایه مباهات اندوخت و درین اوقات

قرین که کیهان خدیو باداد و دین بدولت آنجا بسر راز و صید افگنی نشسته بودند گرد گرگی
تقاوری آنحضرت در امداد اورا نیز نشان کرده تفنگ موسوم بظفر یابی را که بر سر دست مبارک بود
چنان بجانب او که ریتی از روز شد بی که کوالیسان دل در سینه اش جایگیر آمد و او بر سجاده
قدم رفته زرد علیست بیهوده بار بهر تراول که نزدیک بودند رسیده آنها را فتح
نمودند و آن شکار بغرابت آثار که آنوز جی بود از نقش نیکی نظام معصوم افگنی باقلیم شکار شهنشاه
روزگار بحیرت از زر دیده در آن هوشمند گشته از آن تیر دست بخت صید افگنی با اقبال
بیرون از زور باز میدان برگزیده بود ایلال بحمد دانجم بصیرت میشا هره کردند ولم مبارک خداوند
جهان از آن شگفتگی و انبساط گرائید و چون یک آهنگ تر چه باشد آن دو شکرف بخنجر
بر رشته دلپذیر که گزارش یافت بدو تیر صید شد و باتفاق مهارت مسکان فن شکار
و صید آزمایان کهن دشت روزگار رسیدن بآن ندرت و خصوصیت کم اتفاق افتاده
متعاقب ساد بر کرمه نخچیر نسکاه مسکین یکی در آن گل زمین که شهنشاه دولت و دین در حالت صید
این رو نشیان کجا نشسته بودند در دو دیگر در دو جا که آن دو نخچیر هدف تیر اقبال عالم گیر
گشته برد بدبار زند تا نشانی از کیفیت این شکار بدیع آثار باشد و نیز فراخور مقام
سیرت کردند بروم خوب شکار دو نخچیر نخچیر جهت نزول اشرف بیرداز ند در هنگام
... بیرار نامدار و زراولان رعایة شکرگزار خلعت شکار مرحمت شد هم بمبارکی اللوی

شهنشاه

ندرت و نهضت مسرت بهر اطلاع اقدس گردید گزارش کیفیت اینکه چون آنحضرت
بعزم نیله گاو که هنگام ساعت آن بود بشکارگاه مذکور رسیدند از جمله قراولان که در تفحص
نخچیر بهر سو تکاپو داشتند شیخ بدهو نام قراول آمده بموقف عرض رسانید که دو پلنگ
در این نزدیکی از جوش شاه مستی بجنگ پیوسته آویزشی شگرف حیرت افزا بیکدیگر
دارند حضرت شاهنشاهی تماشای آن وحشیان توجه فرموده نزدیک آنها رسیدند چنان
پرخاش مستی و شورش بهیمی بر آنها مستولی بود که اصلا رم نخورده سر از جنگ بر نتافتند
و بنوعی در هم آویخته زد و خورد می‌نمودند که تمام سر و گردن آنها مجروح و کشته بخون بر
آغشته بود پس از جنگ مستی یکی از آن دو ستیزنده وحشی مغلوب گردیده راه گریز پیش گرفت
و آن دیگر در پی آن شتافت در این وقت خدیو روزگار قصد شکار آنها نموده از تخت
روان مبارک فرود آمدند و باداب معهوده که از آلات و ادوات صید و جوش سیاست
متوجه شکار گردیدند اتفاقا از رسائی انداز گشت عدو بند اقبال حضرت شاهنشاهی که
هیچ صید مقصود رو گردان از آن نمی‌شد نخچیر که گریخته بود برگشته بر سر تیر آمد آنحضرت از روی
چستی و چالاکی تفنگ موسوم به بی‌بدل را که در سر راستی و بی‌خطائی نظیر ندارد
بجانب او ماشه خوابانیدند و گوله از سینه اش رسیده از آن طرف گذر کرد و آن صید سه
قدم رفته از پا در افتاد و دیگری که تعاقب او کرده بود آمده بر دور آن سر زمین سعادت

[illegible] سانیدند تسلیم مبارکباد نمودند و نقار[illegible]

در حضور والا باریافتگان آن انجمن به نوید رسم تهنیت تقدیم رسانیدند تسلیم مبارکباد نمودند

عشرت به نوا آمده نغمه سرایان خوش آواز و ترانه گویان طرب ساز نغمهای دلنواز در مقام تهنیت

و ثنا خوانی سرودند و آن بزم نشاط و محفل انبساط به مبارکی و فرخندگی صورت انجام پذیرفت

درین جشن بهجت سر الخواجه احمد ایلچی بخارا که به شارژه والا شرف اندوز بساط حضور بود

دو عدد اشرفی که یکی سیصد تولا و دیگری صد تولا وزن داشت با دو عدد [illegible]

عطا کردید و محمد شجاع خان کلاونت و سرایجان را در پیش [illegible] چهار هزار روپیه مرحمت [illegible]

درین هنگام فرخنده فرجام جلال ایام شکار [illegible] گذشته بهواخواهی که آمده بود و [illegible]

که موسم سیر و شکار این کشور فیض پرور در رسیده بود آن شاه صید تسخیر [illegible]

شهنشاه عالمگیر سر روز دوم هفدهم ماه مذکور رحمت شکارگاه پالم از فیض [illegible]

عالم شرف اندوز شد و از روز دیگر آنجا به شکارگاه کلنک و آنولت [illegible]

نوزدهم بخاص شکار توجه فرمودند و روز دیگر از آنجا به شکار [illegible]

بیست و یکم دیگر باره بخاص شکار مراجعت نمودند و سیزده روز دیگر در آن [illegible]

نشان و نزهت آن بسیط دلگشا و عشرت آرا گذشته [illegible] شکار [illegible]

وزیر [illegible] میگردند و [illegible] ساعت تازیانه صید دلهای رسیده نمودند [illegible]

[illegible] جلال ایام در موسم [illegible] شکار روز شکار [illegible]

[illegible]

شاهوار که پنجاه هزار روپیه ارزش داشت از عنایت بدست کرم پرور سرافراز گشتند

و گرانبها سرپیچی دیگر از یکدانه لعل آبدار و دو دانه مروارید غلطان که پنجاه هزار روپیه

قیمت آن بود و بازوبند مرصع و خنجر خاصه با علاقه مروارید و جرگه خاصه مروارید و گرز

و جیغه مرصع و یک لک روپیه نقد و دیگر فیل خاصه با یراق طلا و پنج سر اسب عراقی و عربی

از انجمله یکی با ساز مرصع و یکی با زین و ساز طلا مکرمت فرمودند و آتشبازی باشاره والا با فروختن آلات

صادر شده تماشای آن هنگامه دلپذیر حیرت بخش ناظران گردید نخلهای بارور که بر کنار

جویباری از کنار دریای جون قد افراخته بود گلهای آتشین در دامن زمین فرو ریخت و انعکاس

صور آن گونه گون نقشهای بدیع از صفحه آیینه فام آب انگیخت صورت رفتن و باز گشتن تیر

هوایی از گلباری نونهالان گل رعنا در ساحت باغ دلگشای آن داد از شعله ریزی و شرر

بار گل افشان هوا، گلریزان بهار در عرصه جهان افتاد و لمعات فروغ ماهتابی که زمین

چون کوی آفتاب زرین ساخت و حلقهای زرکش نور بهر آذین بزم سرور در در و بام سپهر

انداخت «والقمر انوار مهتاب منه ضیا» جهان سکه اندوخت نقره و صفا هوا از روشنی بحجاب

ادراک شد زمین شمع فانوس افلاک شد و پس از انصرام این تماشا بساط افراح حول

عهد در رسید بموجب امر اعلی قاضی عبدالوهاب افضل القضاة در حضور انور پادشاهی کابین سلطان محمد معظم

عقد نمودند انجمله بحدیقه عفت ... گلشن حشمت پیوند داد ... ساطع

نیز هنگامه افروز آن بزم طرب پیرا شده از تلمع و ضیا سطح بلورین آب [illegible] آفاق گردیده بود

ز بس شمع و مشعل بر افروخته،، زمین همچو مشعل شد افروخته،، چراغان جهان گشت عالم فروز

که نگذاشت در دهر یک تیره روز،، و در آن ظرف دریا آلات و ادوات آتشبازی چیده شده بود

موجب حکم اعلی چندی از امرای عظام مثل اسد خان بخشی دوم و صفی خان و نجابت خان [illegible]

ملتفت خان میر توزوک از جائی که پادشاهزاده بلند مقدار سوار شدند در رکاب آن والا [illegible]

و طایفه مطربان و اهل عشرت و سرور از اماکن مذکوره با دف و تار زمزمه شادی و آهنگ مبارکباد

گلبانگ نشاط بر کشیده ترانه سرایان و سرود گویان هوش ربا می آمدند و آواز نقاره و کرنا و صفیر

نفیر و سرنا از بالای [illegible] چراغان که بر روی دریا جلوه گر بود آوازه شکوه و جلالت بگوش

کروبیان رسانیدند و در انجمن [illegible] غسلخانه که حضرت شاهنشاه با فر الهی بر آرای خسروی و انبساط

بودند نغمه سنجان محفل خاص در پرده تهنیت نوا ساز گشته نشئه آوازشان در خرمن طاقت

ناهید در گرفته بود و غلغل دمامه و صدای شادیانه [illegible] آن بزم معلی سپهر [illegible] بر رفته

سرود مغنی شده گرم جوش،، ز ده نغمه چنگ می از راه هوش،، پی گوهر خورشید را

رشته ساز،، چو آهنگ مطرب چه آواز ساز،، بالجمله پادشاهزاده عالی قدر والا همت [illegible]

و ترتیب سعادت اندوز [illegible] شرف گشته آداب تسلیمات بجای آورده حضرت خلافت

پناه [illegible] سلطنت [illegible] مرحمت گردانیده یکعقد مروارید

پیکهای تقدس نقاب خورشید احتجاب ثریا حجاب نیز از اقسام حلی و حلل و مرصع آلات و رغایب
ملبوسات و لطفات بجا آورده جهاز شایسته برای انجمن عفت منش مرتب نموده بودند و سیزدهم ربیع الآخر
مطابق بیست دوم آذر که شب هنگام آن باختیار اختر شناسان پایه سریر اعلی ساعت عقد مقرر
شده بود در محفل فردوس مثال غسلخانه جشن پادشاهانه برای انعقاد یافت
که نظارهٔ حسن آن بزمگاه ؛؛ تهی ساختی دیده را از نگاه ؛؛ بهشتی زیبایی روی حور
از چشم بد چون غم از عیش دور ؛؛ سمن بر چون دامن بوستان ؛؛ صفا بخش چون سینهٔ
دوستان ؛؛ و از روز بهجت افروز در ایوان منزل فیض قرین پادشاهزادهٔ ارجمند بساط
جشن و سور مبسوط گشته تا هنگامهٔ عیش و طرب گرمی پذیرفت ارباب نغمه و سرود با دف و چنگ
و بربط و عود آنجا فراهم آمده نوا سنج عشرت و خوشدلی بودند و اوایل شب مذکور که آن
بزم قدسی سرور در بارگاه اقبال مهد گشته بود پادشاهزادهٔ عالی تبار والا مقام در کمال شوکت
و احتشام از منزل خود بر آمده براه دریا سوار سفینهٔ سعادت متوجه پیشگاه حضور لامع النور
گردیدند و در پای برج قلعهٔ مبارکه از کشتی فرود آمده بکران دولت و کامرانی زیر ران
کشیدند از آنجا تا پای شاه برج که مطلع آفتاب سلطنت و جهانبانیست از دو طرف بر زمین
کنار دریا چوب بست نموده چراغان در کمال خوبی و نظر فریبی کرده بودند و فانوسهای رنگین و
منقش بطرزی دلکش در میان آن در آویخته و بدستور معهود دیگر جشنها چراغان کشتیها

که سن آن نوگل ... به نوزده سالگی رسیده نخل برومند قدرش در گلشن ... و کمال ... کشیده

بود از این سنت والای برکت بهره ور سازند خاطر اقدس از پیوند آن نونهال گلستان جاه و جلال

که بر ذمت همت والا فرض بود لازم الادا پرداختند ولیکن از آنجا که در اختیار عفت ...

که سزاوار این نسبت ارجمند باشد تفحص این دولت با حشمت ... اطوار راجه ...

راتهور که از نژاد راجهای ذی شأن ... [illegible] بود افتاده ...

تا در بار شاهزاده عالی قدر نمود ... موجب ... [illegible]

قدسی ... ملکه اقبال رسید نخست تلقین کلمه طیبه و ادراک شرف اسلام ...

چند در خدمت علیه ... شبستان حریم عفت و پرده گزینان ...

احکام دینی و آداب و رسم ... نموده در اندک فرصتی جمال حالش زیور اخلاق حمیده و عادات

پسندیده ... [illegible] ... ترتیب اسباب و مقدمات آن ...

گشته کارپردازان پیشگاه سلطنت ابد انجام لوازم آن ... [illegible]

با شاهزاده نامدار ... [illegible]

... [illegible] ... زیاده از یک لک روپیه ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... جاه و جلال

پایهٔ عزت یافت و [illegible] آقام کسی حسین پاشا حاکم بصره بعطای خلعت و انعام دوازده هزار روپیه
مطرح انوار التفات گشته رخصت انصراف یافت و [illegible] کامیاب فیض انعام گشته مصحوب
او یکقبضه شمشیر مرصع گرانبها برای پاشای مذکور مرسل گردید و منوچهر خان که از زمرهٔ گویندگان
بود بانعام چهار هزار روپیه بهره اندوز مرحمت گشت و بسیاری از امرا و منصبداران بمکرمت خلعت
و اسب و شمشیر و دیگر عطایای خسروانه مباهی گردیدند و هفت هزار روپیه بزمرهٔ نغمه سنجان
و سرود سرایان آن بزم مسعود عطا شد و درین روز جهان افروز ارشد خان خانخانان سپه سالار
یکقطعهٔ الماس آبدار که قریب یک لک روپیه قیمت آن بود بنظر مهر انوار در آورده [illegible]
طبع همایون افروختند و پیشکش مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات از نوادر جواهر مرصع
آلات به پیشگاه حضور رسیده پایهٔ قبول یافت و دانشمند خان الماسی که بیست هزار روپیه قیمت داشت
بمحل عرض رسانید و دیگر امرای نامدار و عمده‌های آستان سپهر مدار پیشکشها در خور حال گذرانیدند
و اشارهٔ والا صادر شد که تا پنج روز این جشن فرخنده هنگامه آرای عشرت و خرمی و [illegible]
مسرت و شادکامی باشد. رسیدن خواجه احمد ایلچی عبد العزیز خان والی بخارا در ایام این [illegible]
طرب پیرا چون آنخان والا دودمان خلاصهٔ [illegible] نسبت خواقین اسلاف و [illegible]
آبا و اجداد که همواره با سریر آرایان این دولت خداداد رعایت مراتب یکجهتی و وداد
و سلوک مسلک صداقت و اتحاد نموده باقتضای صلاح اندیشی طالب ایتلاف و التیام و بادی

صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار کابل عنایت ارسال خلعت خاصه و قامت [illegible] از [illegible]

و عبدالرحمن [illegible] محمد خان [illegible] ده هزار روپیه مرحمت شد و عابد خان [illegible]

خواجه [illegible] ماوراء النهر [illegible] بتفویض خدمت جلیل القدر صدارت کل از تغییر شیخ میرک [illegible]

[illegible] دریافته بود والا پایه گردید و اسلام خان صوبه دار [illegible] از تغییر ابراهیم [illegible]

معین گشته مرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا سربلند شد و همت خان [illegible]

برعایت [illegible] دید [illegible] [illegible] تقصیر [illegible]

از منصب و خدمت معزول شده بود [illegible] بخدمت داروغگی [illegible] خلعت [illegible]

و قباد خان [illegible] منصب هزاری [illegible] دو هزار و پانصد سوار [illegible] اعتبار [illegible]

و اکرام خان فوجدار [illegible] یافته [illegible] منصب [illegible]

از [illegible] شده [illegible]

[illegible] خلعت [illegible] فیل سربلندی یافت [illegible]

[illegible] خلعت [illegible] منصب [illegible] مرحمت [illegible]

در سلک [illegible] صوبه کابل منتظم شد [illegible]

[illegible] از تغییر [illegible] خان [illegible]

[illegible] داروغه [illegible]

و بآنها جواب دادند که دلاوران از هم گذرانیده بسزای کردار رسانیدیم و چهارم ربیع الاول

سر آنها بر جریده سرحساب سلطنت رسیده بر خاک ادبار و نگونساری [illegible] گردیدند

و ظهور آثار نیرنگی اقبال دشمن شکار خدیو جهان باز رکی تمرد منشان خلاف آیین را سرمایه عبرت

شده دولتخواهان بیدار بخت آگاه دل روشن بصیرت گردید جشن مبارک وزن در این ایام

میمنت انوار موسم وزن شمسی خدیو روزگار رسید خرمی فصل بهار در رسید گلهای نشاط

بر بار کسب جهانیان افشاندند و دگر باره بارگاه دولت و پیشگاه عظمت بآیین خسروانه زیب و زینت پذیرفته

رسم عیش و آیین شادی تازه شد و چهارشنبه سلخ ربیع الاول مطابق دوازدهم آذر سال

الفقیر [illegible] هفت ساعت از روز مذکور در ایوان سپهر نشان غسلخانه بخشش انعقاد یافته از

فیض بخشیدن پادشاه فلک دستگاه کفتین ترازو جرم خورشید و ماه سنگ برگرفت سال

چهل و سوم شمسی از عمر سعادت قرین گیتی خدیو باداد و دین هزاران نصرت و فیروزی میمنت

دهر و زری بانجام رسیده سال چهل و چهارم آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از مراسم وزن بایوان

چهل ستون خاص و عام که رونما به تخت فیروز بخت مرصع نگار را آنجا نصب نموده بودند

سریرآرای دولت و کامرانی شدند در این بزم فرخنده قرة العین عظمت و بختیاری قوة الظهر

شوکت و نامداری پادشاهزاده محمد معظم بانعام لک روپیه نوازش یافتند و اسد الله

صوبه دار دکن و خانخانان سپهدار بنگاله و مهاراجه جسونت سنگه ناظم مهام احمدآباد و جعفر خان

تا آب تیغ عالمگیر شهنشاه سکندر نظیر در اندک زمانی زنگ نسبت از رایات جاه و جلال پرتو ورود
بدار الخلافه ... سکندر راجه ... که بندیله باستیصال آن مقهور مامور گشته بود لشکر ...
جاگیرداران و کومکیان صوبه مالوه عز نفاذ یافت که باتفاق راجه مذکور در دفع و استهلاک آن
ساعی بوده ریشه فساد آن ضلالت نهاد را از آن سرزمین بر اندازند ...
خار ... دار ... کرده بموجب فرمان ...
در ... زیست نموده ...
... روز در کوه ...
... مردم راجه ... که بندیله که خود در سلک کومکیان ...
از اتباع ...
میان آن کرده در آمده ...
و ...
مردم ...
و کیش ... داده بود ...
که آن ...
... از مردم راجه ...

کشت و ساحت آن بوم و بر از وجود فتنه آمود او پیراسته شد هنگام مراجعت رایات عالیات
به دار الخلافه اکبرآباد بموجب فرمان همایون در سلک کومکیان خلیل الله خان منسلک گردیده
در دار السلطنه لاهور ماند در وقتی که موکب اقبال از مرکز خلافت بدفع فتنه شجاع متوجه الهٰ آباد
گردید آن ضلالت کیش را عرق بد رگی حرکت نموده وجوه فرومایگی از ذات خباثت نهاد
سر زده از دار السلطنه لاهور با این ممالیک که زیسته فرار نمود و بمالوه رفته بشیمه
ذمیمه و عادت قدیمه خویش همان طریقه رهزنی و قطع طریق پیش گرفت و جمعی در آن هنگام
از طرف الهٰ آباد شجاع فتنه جو آوازه دار افراشته گرد مخالفت و عدوان انگیخته بود
و چنانچه سبق ذکر یافته در آن یورش سرور این شریر راجه جسونت سنگه در عین معرکه وغا
و مواقف هیجا از لشکر ظفر پیرا روگردان شده منهج عصیان پیموده و از سمت گجرات دارا شکوه
باطل ستیز دیگر باره بسپاه و لشکر فراهم آورده بهوس مقابله و آویزش با موکب ظفر لوا روانه احمدآباد گشته
بود آن ضلالت اندیش هم مآل به پشت گرمی سنوح آن شورش و اختلال انتهاز فرصت نموده مسالک و شوارع
ولایت مالوه بر سر دزدی پیشه شورانید و جسارت و خیرگی از حد گذرانیده بود حضرت شاهنشاهی در آن
ایام مجاله سوبهکرن بندیله را که هم از قوم اوست با جماعتی دیگر از راجپوتان بتادیب و تنبیه
آن مردود تعیین نموده بودند بعد از آنکه مهم شجاع و دارا شکوه و راجه جسونت سنگه بمیامن اقبال جهان
فال رونق خواهش اولیای دولت ابد قرین زوال به قطع و فصل انجامید و غبار آن فتنه ها که یکباره برخاسته بود

اسد خان بود گر گوشه‌ای [illegible] اکنون [illegible] حرام حرکت و زاهر قیام نماید [illegible] هزار

روپیه موظف گشته بدار السلطنه لاهور رخصت یافت و از نوشته وقایع نگاران ممالک [illegible]

بموقف عرض رسید که ذو القدر خان حارس قلعه [illegible] با اجل طبیعی رخت اقامت از جهان

هستی بر بست [illegible] خان [illegible] حسن مذکور بتعیین یافته بعنایت خلعت و اضافه منصب

سر بلند گردید از سوانح دولت [illegible] نامی تیغ اقبال حضرت شاهنشاهی [illegible]

جنیت [illegible] که سرگروه مفسدان خود سر بود [illegible] فتنه پرداز قوم [illegible]

بند [illegible] در ولایت وسیع مالوه [illegible]

ناهموار [illegible] و [illegible] طغیان و [illegible]

خلاف عصیان [illegible] در ایام سلطنت اعلیحضرت

مکرر افواج قاهره پادشاهی بدفع و استیصال آن بد سگال معین گشت [illegible]

فساد و قطع ماده فساد او چنانچه بایست صورت نبست در هنگام توجه عساکر گیتی [illegible]

از دکن بدستیاری [illegible] توبه و ندامت در حدود مالوه [illegible]

دولت زمین بوس دریافت و سلوک جاده عبودیت و دولتخواهی اختیار [illegible]

[illegible] جرایم خویش را پرده عفو بخشش پوشانیدند [illegible]

در نواحی مستقر الخلافه اکبرآباد [illegible]

عمده نوادر هندوستان فیض مکان بغیر سند بالجمله مذکور را از اول تا آخر هیچ کار در بیدر

[illegible] عنایت شد و حکم جهان مطاع بسند و [illegible] که خواجه صادق

بدخشی [illegible] ملتان رسانید و چون درین ایام از وقایع دار الملک کابل بمسامع

حقایق مجامع رسید که عبد العزیز خان والی بخارا [illegible] و قاعده [illegible]

سنت اسلاف خویش عمل نموده برای تقدیم مراسم مبارکباد جلوس میمون [illegible] سلاطین

در جهانبانی خواجه احمد پسر خواجه خاوند محمود [illegible] از کبار خواجهای ماوراءالنهر بود با تحف

خلعت [illegible] بخدمت اشرف فرستاده و بغیر مذکور [illegible] در قعده [illegible] کابل رسیده

از پیشگاه سلطنت [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] بادشاهزاده [illegible]

[illegible] و دیگر امرای عظام [illegible]

خلعت [illegible] گجرات [illegible]

[illegible] فیل [illegible]

[illegible] گجرات [illegible]

[illegible] خلعت [illegible]

[illegible]

و سه عدد در گوپه هر یک بوزن پانصد توله نوازش یافت و درین هنگام پیشکش امیر الامرا

صوبه دار دکن از نوادر جواهر و دیگر تحف و رغایب پیشکش چندی دیگر از امرا و حکام

اطراف و اقطار بنظر قدسی انوار در آمده و وقایع صوبه کابل بموقف عرض رسید که [illegible]

افغان باجل طبیعی درگذشت دهم ذی حجه که عید فرخنده اضحی بود دیگر باره بارگاه سلطنت

و جهانبانی بآذین سلطانی و شادمانی زینت یافته نوازش دیباچه اقبال سامعه سرای امکان گردید و جهان

آستان دولت و سایر بندهای عتبه خلافت در دربار جهان مدار حاضر آمده چون خورشید جهان

آرای گیتی خدیو عالمگیر از اوج عظمت و جلال طالع شد مراسم عبودیت و تسلیمات تهنیت بجای آوردند

حضرت شاهنشاهی بشیمه کریمه خویش عزم مصلی گاه کرده بآیین معهود توجه فرمودند و نماز عید الاضحی بجماعت

گزارده قرین سعادت معاودت نمودند و پس از ادای سنت قربان در ایوان خاص و عام

بر اورنگ فلک پایه مرصع بکار جلوس فرموده کامبخش جهانیان گردیدند و درین روز خجسته

نوروز [illegible] ایلچی والی ایران [illegible] حضرت اشرف [illegible] دستار بانعام یک لک روپیه و تبعات

خلعت فاخره و خنجر مینا کار با علاقه مروارید و اسپ با زین و لجام طلا و فیل با یراق طلا و ساز

نقره و جل زربفت دیگر [illegible] فیل دریائی که شکل و صورتش [illegible] از فرنگ بخزانه [illegible] دیگر

بالکی [illegible] و لوازم آن [illegible] انوار [illegible] متضمن [illegible] فرمودند که جواب نامه [illegible]

[illegible] از بندهای [illegible] بسمت [illegible] موسوم [illegible] از [illegible]

بخال فوجداری خود مرخص شد و خان زمان صوبه‌دار ظفرآباد به اضافه پانصد سوار بمنصب

چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار بلند رتبگی یافت و راجه رام روپ بجاروست سرحد

غزنین از تغییر سید شهامت خان معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و افزایش منصب مباهی شد

و درین ایام که مطالع بعرض اقدس پیوست که سید شهامت خان بعد از رسیدن راجه مذکور بدار

الملک کابل آمده در سلک کومکیان آن صوبه منتظم باشد و سید عزت خان بفوجداری سرکار

بهکر از تغییر خنجر خان و رعد انداز خان بفوجداری میان دوآب از تغییر عاقل خان

و شهباز افغان بفوجداری کوهستان جمون از تغییر شیر خان تعیین یافته هر یک بعنایات

خلعت و اضافه منصب در نوازش گردیدند و سید ابراهیم از اتباع سیوای مقهور که

برهبری طالع از ضلالت کیش جدائی گزیده بعزم بندگی درگاه خلایق پناه نزد امیر الامرا

آمده بود بموجب التماس آن عمدهٔ نوئینان بمنصب هزاری پانصد سوار کامیاب شد و قاسم

آقای حسین پاشا حاکم بصره بانعام پنج هزار روپیه مشمول مرحمت گشت و بسیاری از امرای

نامدار و بندهای آستان جهانمدار باضافه منصب و دیگر مواهب عالیه و مکارم سامیه

نوازش یافتند و چندی از شرف اندوزان عتبهٔ خلافت از خزانهٔ احسان و مکرمت صلهٔ زر رسید

انعام سی و سه هزار روپیه بمرحمت نعمت سبحان و سرود سرایان آن بزم مسعود بانعام عموم و تحیه

بوداق بیک سفیر والی ایران بانعام سه عدد اشرفی کلان که وزن مجموع هشتصد تولچه بود

برسم معهود در هر چهار مرصع و مینا کار گذرانیده مسرت بیرای طبع مبارک شهنشاه روزگار گردیدند

دریں ایام راجه بیسنکه سیسودیه از وطن رسیده جبهه سای آستان خلافت گردید و قباد خان که از صوبه

دار تهته معزول گشته بود بادراک شرف پابوس نایز شد جشن وزن مبارک قمری در [illegible]

هنگام میمنت انجام سوم وزن قمری سپهر سلطنت و سروری در رسیده آئین جهان پیرا از حضرت آرایش

تازه شد و روز مبارک یکشنبه نوزدهم ذی قعده مطابق بیست و هفتم ماه تیر انجمن فرخنده صورت انعقاد

یافته مجلس از انقضای یازده گهری از روز مذکور در ایوان کیوان اساس غسلخانه که زینت اسباب تجمل و احتشام

آراستگی یافته بود وزن مسعود بآئین معهود بفعل آمد سال چهل و چهارم قمری از عمر ابد قرین خدیو

کشور دولت و دین بفیروزی و نیک اختری و بهروزی بانجام رسیده سال چهل و پنجم مبارک آغاز شد

پادشاهزادهای کامگار و امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار رسم نثار بتقدیم رسانیده لوازم تهنیت بجای

آوردند حضرت شاهنشاهی بعد از فراغ از رسم وزن مبارک در [illegible] در [illegible] کار [illegible]

حضور [illegible] که دامنه [illegible] ریخته در این روز فرخنده [illegible]

[illegible] باخواجه طلا و [illegible] با ساز مرصع [illegible]

[illegible] کوه [illegible] دیده [illegible] تحویلدار [illegible] هزار روپیه [illegible]

[illegible] بیست هزار روپیه و [illegible] از قورچیان [illegible]

[illegible] مراد آباد در [illegible] اسپ با ساز طلا [illegible] گشته

مذکور و میر زین العابدین ملازم او هم جهت خلعت و کوت مباهات بخشیدند و شبهنگام در زمین الحاصل
علیحده سپهر آرای اقبال گشته چراغان کشتیها که باهتمام وکلای پادشاهزادهای عالی نژاد و الامجاد
و نوئینان رفیع قدر و امرای عظام بدستور معهود دیگر جشنها در کمال خوبی و نظر فریبی سامان یافته بود
مسرت اندوز طبع مقدس گردیده بود اقدس یک و چراغان تماشای آن هنگامه دلپذیر نمودند
و بعد ختم آن دیگر باره سفیر مذکور را ببارگاه فلک اشتباه طلب فرموده کامیاب کورنش گردانیدند
درین روز تحف سوغات والی ایران از نظر کیمیا اثر پادشاه دین پرور گذشت از آنجمله شصت و شش راس
اسپ عراقی برق تک باد رفتار و یکدانه مروارید غلطان آبدار وزن یکصد و هفت قیراط بود در لطافت و خوش
اینقسم گوهری از صلب ابر نیسان در صدف امکان کم تراوش کرده و دُر دانه بآن کونی و لون در نظر
ندرت از بحر صنع بساحل ظهور کم افتاده آن دُر یتیم را جوهرشناسان پایه سریر اعلی شصت هزار روپیه قیمت نمودند
و مجموع آن ارمغان بوثوق ارباب خبرت چهار لک و بیست و دو هزار روپیه بها داشت و بود و داخل
خود نیز از اسپان عراقی و شتران بختی و دیگر نفایس ایران پیشکش شایسته نظر همایون درآورده قبول آن
سربلندی اندوخت بعاطفت پادشاهانه او را بانعام شصت هزار روپیه و عطای ماده فیل با حوضه نقره
و جل زربفت مباهی ساخت و محمد حسین تحویلدار را بانعام ده هزار روپیه و نظر قلی میرآخور و میرزا العابدین
ساهر بیگ را بانعام سه هزار روپیه و احمد بیگ خویش ایلچی را بانعام دو هزار روپیه سرافراز گردانیدند جشن
در تقدیم مطابق بیست دوم تیرماه که جشن عید گلابی بود پادشاهزادهای ارجمند کامگار و امرای نامدار

هر یک در خور حال پیشکشی شایسته گذرانید رسیدن بوداق بیگ ایلچی والی ایران [illegible]

چون سفیر مذکور که حقیقت آمدنش سبق گزارش یافته بظاهر دار الخلافه رسیده بود سیوم عید

در آن ایام برای جشن سعید حکم معلی صادر گردید که اسد خان و صفی خان و ملتفت خان میر توزک [illegible]

شده او را از میر ملک شهر بملازمت کرامت اثر آورند و آنها بموجب حکم لازم الامتثال

او را بارگاه جاه و جلال رسانیدند و در ایوان فلک نشان خاص و عام که حضرت [illegible]

سریر آرای عظمت و کامرانی بودند مشرف بتقبیل آستان سپهر [illegible] گشته بطرز و قانونی که معمول این

روز افزون دولت سعادت ملازمت اشرف [illegible] و بعد از ادای آداب کورنش و تسلیم نامه

والی ایران را گذرانید و [illegible] بادشاهانه در انجمن همایون او را بعطای خلعت فاخره و جیغه

مرصع و خنجر مرصع نوازش نموده [illegible] با پیاله و خوانچه [illegible] با یراق و خوان طلا [illegible]

شد و پس از انقضای [illegible] مجلس [illegible] او را بخانه [illegible] مرحوم [illegible]

دلنشین بر کنار دریای جون [illegible] از سرکار [illegible] و دیگر لوازم آن [illegible] یافته

بود [illegible] و میر عزیز [illegible] که از بندهای سنجیده بود [illegible]

[illegible] روز دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد حسین [illegible] و [illegible]

تحاشی

افنت حسین پاشای حاکم بصره او را جهت اظهار مراتب عبودیت و هواخواهی و استفاضه انوار توجهات
شاهنشاهی بجناب خلافت رسانده بود شرف تقبیل سده سپهر رتبه دریافته پنج سر اسپ عربی نژاد
که پاشای مذکور برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون رسانید و از جانب خود دو سر اسپ عربی
و یک غلام که پیشکش نموده بقبول آن سرافراز گشت و بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه
مشمول عاطفت خسروانه گردید و محمد خواجه موسی ولد طیب خواجه عریضه مبنی بر اظهار مراسم
دعاگوئی دولت قاهره از ولایت توران ببارگاه اقبال که کعبه آمال امکانیان است جهت گیتی ستان
رسانده بود چهار هزار روپیه در وجه انعام او و محمد حامل عریضه مرسل گشت و بسیاری از امرا
و منصبداران باضافه مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسپ و فیل و جیغه و شمشیر و خنجر
عاطفت پادشاه مکرمت شعار فیض پرور گردیدند و پانزده هزار و [illegible] از ارباب فضل و
و چهار هزار روپیه بنغمه پردازان و سرود سرایان آن بزم نشاط گستر عاطفت گشت و درین [illegible]
از جانب نخله کریمه ریاض ارجمندی چهره نشین حدائق سربلندی ملکه تقدس لقب بیگم صاحب
زرگران نوادر جواهر مرصع آلات که از مستقر الخلافه اکبرآباد برسم تهنیت این جشن دولت
بخدمت والا ارسال داشته بودند بنظر اکسیر اثر رسیده پرتو قبول پذیرفت و راجه جیسنگه
سر اسپ با ساز طلا و بعضی از نفایس جواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانید و محمد امین خان میر بخشی
و وزیر خان و اصالتخان و بهادرخان و چندی دیگر از امرای عظام عمده های بارگاه سپهر احترام

[illegible]

المرصع و یکعقد مروارید و انعام یک لک روپیه و توکل حد عزاهبت و اقبال شاهزاده

والاقدر تحسین خصال محمد اعظم را بعطای خلعت خاص و یکعقد مروارید و تحف اختصاص بخشیدند از آنجا

که درین دولت پایدار سلطنت [illegible] مدار شاهزادهای والا مدار [illegible]

منصب زیاده بر هشت هزار ذات هفت هزار سوار معمول نیست و سرکار عاطفت پادشاهانه

یکی از شاهزادهای عهد که باین پایه والا رسیده باشد اقتضاء ظهور مرحمتی کرد [illegible]

از محال زیاده بر تیول تنخواه منصب کامیاب عنایت بسیار شد [illegible] بنده پروری کرمت [illegible]

راجه جسونت سنگه که از عمدهای کارگاه سلاطین پناهست و بپایه منصب والا پایه [illegible]

تربیت از رحمت با آنکه بپاس انعام محالی که یک کرور دام جمع [illegible] کشته بود

موازی یک کرور دام دیگر تیول [illegible] بسبیل انعام مرحمت نموده و [illegible] الامرا [illegible]

فرمودند و آن زبده راجهای هند [illegible] و دیگر نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار خلعه

فاخره عطا کردند و کنور رامسنگه مرحمت [illegible] فیل [illegible] گشت و اعیان بمناسبت نام

بخطاب [illegible] و شیخ عبدالقوی بخطاب اعتماد خان و اشرف خان که در سلک [illegible] یکبار دکن [illegible] اسلام

[illegible] بخطاب برخوردار خان و سید حامد ولد مرتضی خان [illegible]

[illegible] بخطاب [illegible] ولد میر محمود [illegible] بخطاب [illegible]

[illegible] بخطاب [illegible] امور گشتند و [illegible]

مسرت رسیر از ایام؛ زهی شد بایست بسان روز از دو شادی کام؛ یکی ز عید همایون [illegible]

ذکر جشن جلوس شهنشه اسلام [illegible] بر بالای [illegible] زلف ... دو صاف [illegible]

در یک جام بود وداع آن که عید [illegible] نظر بود دو بار که سلطنت [illegible] جلالت [illegible] کار پردازان

دولت [illegible] وداع [illegible] خسروانی نافته بود نوازش دیانه اقبال [illegible] جلال

کردون [illegible] رفیع مقدار [illegible] مدار [illegible] سپهر مدار [illegible]

تهنیت مبارکباد در کریاس فلک اساس حاضر آمدند و چون خورشید جمال جهان آرای

[illegible] بود دین پرور اسلام پناه [illegible] ماه عید از اوج سپهر بارگاه تابان شد تعلیمات عبودیت

تارک آرای [illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] عزم توجه بمصلی نموده بر فیل بر

خرام کوه [illegible] که تخت زرین بر آن زده بودند قرین دولت سوار شدند و

کوهر [illegible] سرور [illegible] اختر [illegible] پادشاهزاده کامکار محمد معظم

در [illegible] مبارک جای داده [illegible] آیینی که معمول این سلطنت [illegible] است بعیدگاه

حضور بخشیدند [illegible] دولتخانه همیون در ایوان [illegible] خاص و عام سریر آرای

عظمت و احتشام گشته بکام بخشی خلایق بر دختند و بسیاری از عبودیت [illegible] اخلاص [illegible]

گیران [illegible] بمراحم و مواهب خسروانه مورد نوازش ساختند از آنجمله [illegible] بودند

گلشن [illegible] پادشاهزاده ارجمند [illegible] محمد معظم [illegible] خلعت خاص [illegible]

بعی و تردد میورزد لاجرم حضرت شاهنشاهی [illegible] را و بهکونت سنگه [illegible] اگر بحال

زمینداری و وطن او با ولایت قریب الجوار است [illegible] آید ضلالت آیین اختیار نموده بودند

راو مذکور بموجب حکم جهان مطاع با جماعت [illegible] باستیصال او [illegible] و قلعه کهانا کهیری [illegible]

بحسن کوشش و تدبیر مفتوح گردانیده ساحت آن ولایت از لوث تصرف آن مردود پاک ساخت

چون این [illegible] از عرضه داشت راو بهکونت سنگه معروض بارگاه جاه و جلال [illegible]

عاطفت پادشاهانه او را مورد نوازش گردانید و درین ماه میمنت [illegible] سرافراز [illegible]

خزانه احسان عمیم پادشاه عادل باذل [illegible] کریم بوساطت صدر الصدور [illegible]

ارباب احتیاج و استحقاق بذل و انفاق شد و دعای اجابت [illegible]

آثار [illegible] حاصل گردید [illegible] نزدیک [illegible] آباد رسیده

انجا [illegible] کرده [illegible] عاطفت پرور [illegible] خاصه مورد نوازش

ساختند [illegible] شد که [illegible] سعادت [illegible] دولت [illegible]

سه شنبه بیستم خرداد رویت ماه فرخنده اتفاق افتاده مسرت بخش [illegible]

خاطرها شد [illegible] بکلید هلال [illegible] روزگار [illegible] گذشت [illegible]

و انبساط [illegible] ماه نو [illegible] جهانیان [illegible]

[illegible] عالمیان [illegible] یکدیگر را تهنیت گفتند [illegible]

از استعفای [illegible] بندرستان اگو داد شد دهم ماه مذکور عریضه بود داتن سنگ ایلچی مشعر روانه شدن از دار السلطنه

لاهور به پیشگاه حضور لامع النور [illegible] خانه زادان شکار از باز و جره و چرغ و شاهین و عقاب مصحوب

کسان بحبات عظمت و جهانبانی رسیده آورند با عنایت خلعت تشریف سرافراز نوشتند از سوانح نصرت

پیرا در این چه نسبت ایام انفتاح قلعه کهانا کهیر است از متعلقات صوبه مالوه و استخلاص آن قلاع از محادیل

قوم بهیل بسعی رکوس [illegible] و بهکونت سنگه [illegible] به مسامع جلال رسیده بود که جمعی از سیل بهیل

سرکرده مفسدان آن سرزمین مسلک مخالفت پیموده بمدافعت و معاودت [illegible] ته تیغ قهر و انتقام

دیهی و بیماران دولت گرد دمار از روزگار آن [illegible] مال و موطن [illegible] ناموس در تحت تصرف

فنا و زوال خواهد گردید لا جرم هوای پندار باطل از سر جهالت و غرور بیرون کرده [illegible] قدم ندامت

و اعتذار نزد امیر خان آمد و او را شفیع عفو جرایم و زلات در حضرت خلافت ساخته عازم استلام

عتبه سپهر احترام گردید و خان مذکور او را همراه گرفته تا عساکر منصوره راه معاودت سپرد

و چهارم ربیع الثانی به پیشگاه عظمت و جهانبانی رسیده کامیاب دولت زمین بوس گردید و سیم [illegible] برادران

که قبل از این بد دولت فرمان برداری و خدمتگزاری آستان سلطنت کامیاب توطن در زمینداری اولاد

بود و قلعه مذکور در تصرف داشت باغوای جهل و بخود در استظهار حصانت قلعه سلوک

قویم عبودیت و منهج مستقیم اطاعت انحراف ورزیده دم استکبار بر میزد چنانچه از آمدن نزد

صوبه دار مالوه و دادن پیشکش مقرر که عهده لوازم فرمان پذیری است تخلف ورزیده سر باز زده شیوه

ولمحه از ذکر حق و یاد صانع مطلق غافل و ذاهل نشیند از کمال اشتغال بوظایف عبادات و تحصیل سعادات

درین ماه متبرک فرصت پرداختن کار [illegible] سرور و طرب و ترتیب آغاز این جشن سعید سالانه

از روز فرخنده عید قرار داده ابتدا در منزل این نوبت تا ده روز مقرر فرمودند از لوازم تربیت

اکثر پس از انقضای دوازده گهری از روز دوشنبه دهم این ماه مسعود در شگون دولت که آثار فرخندگی و ارجمندی

نهال گلشن بهجت و بختمندی بادشاهزاده جهان بخت محمد معظم بر ناصیه اختر والا گهر قدوم فرخنده عالم

ظهور که در است فروغ بخشش دیده اقبال گردید ازین سعادت فرخنده بهجت [illegible]

وخلیفه زمان شگفتگی و ابتهاج گرائیده بادشاهزاده ارجمند کامکار یکهزار مهر بر سبیل نذر بحضرت

اشرف گذرانیده برای آن نو باوه نهال عظمت و احتشام التماس نام نمودند حضرت شاهنشاهی آن مولود مسعود را

سلطان معزالدین موسوم ساختند و درین ایام بمسامع حقایق مجامع رسید که بوداق بیک ایلچی والی ایران

که کلک حقایق نگار سابقا بآمدن او از آن دیار اشعار نموده [illegible] داخل بلده ملتان شد

و تربیت خان صوبه دار آنجا بسبیل اقامت مراسم ضیافت چهار هزار روپیه و [illegible] از نفایس

هندوستان باو تکلف کرد و چون از ملتان برآمده بدار السلطنه لاهور رسید خلیل الله خان صوبه دار

آنجا نیز ایلچی مهمان را بر سم نکو داشت بکار آورده او را ضیافت پسندیده نمود و [illegible]

انواع تکلفات بکار برده چهار صد قاب طعام و هفتصد خوان از اقسام [illegible] و حلوا [illegible]

بیست هزار روپیه و یک قبضه خنجر و یک قبضه شمشیر و [illegible] میناکار [illegible]

با آیین متعارف و رسم معهود آذین عشرت و شادیانه بندند و اسباب انبساط دل فلک دامن آفتاب لبریز اتفاق را
کند طنابش چو پهلو بر هم جا کند، ره آسمان جاده پیدا کند، بدامان او گر رسد دست ما
همان پنجه آفتابست و بس، در پیش ایوان چهل ستون خاص و عام بارگاه رفعت و احتشام بر افرازند و سر بر
فلک ساید نظر مرصع سراپرده که ملفف زربفت آتش در و لعل خوشاب، دهد سایه اش نور چون آفتاب
سپهری در و گوهر مثل ماه و مهر، ولی رسم او بر خلاف سپهر، ز تابان گهرهای [illegible] روز
شمردن توان اختر شب از بروز، در وسط آن ایوان کیوان نشان نصب نموده سر کوب کرسی نه
پایه افلاک سازند و آرایش سایر حجره های اطراف خاص و عام بدستور جشنهای سابق بعهده و اهتمام
متصدیان پادشاهزادهای والا مقام و امرای عظام مقرر گشته بحکم مؤکد صادر گردید که شاگرد پیشه
و استادان بنظر تزیین هر سال آماده نمایند و دقیقه از دقایق لوازم این جشن خجسته فرو نگذارند و اگر چه
روز سیر آرای این زینت بخش اورنگ کشورکشایی شب چهارم ماه مبارک رمضان سال گذشته
و در آن روز فیروز آغاز جشن شد لیکن از آنجا که هنگام آن در این ماه میمنت پیرا بمقتضای طبیعت
از رهگذر روزه داشتن و کف نفس از لذات و التزام ریاضت بود که باعث کلال قوای
جسمانیست بر رسم خرمی و انبساط رغبتی تمام نبود کما هیت و التذاذی در اوایل آن حاصل نشد
شهنشاه حق آگاه یزدان پرست بسکه بنیروی تائیدات کاری و توفیقات لا یزالی اسرار این
ماه مبارک را شرف قلب و جوارح در لیل و نهار بطاعت و پرستش حضرت باری بدرگاه قیام می ورزید

این خبر هام منقطع گشت و چون این خبر بسمع اشرف رسید که خلیفه از اطراف کم میرسد و بر دیگر شهر در عوام ذوق [illegible]
غلات محصول آورده از اقویا بر ضعفا حیف میل میرود نظم و نسق امور خلیفه تا بجائی که [illegible] مفوض
گشته بنحوی که بسیاری از بندهای ضعیف را به تحصیل بهرامی گو [illegible] و از آنجهت که عساکر دولت [illegible]
انجم شمار در دار الخلافه بسیار [illegible] آید که زر بیشکر در رکاب ظفر انتساب تحویل رسیده بوجود [illegible]
دار الاحتشام و امرای عظام نصف لشکر سپاه در حضور بکار شهنشاهی دیگر تحویل [illegible] اقطاعات
بحول رسیده تا هم در ابواب خلاف شهر تخفیف پدید آید و هم حال آنفریق بوسعت در رعایت که ابتدای [illegible]
چهارم از سنین نه زلیت و آنانی که [illegible] سنه [illegible] یک [illegible]
ساعت که از بس سعادت [illegible] آزادی آورنگ دولت در عرصه جهان [illegible]
ذیل [illegible] هزار [illegible] بهزاران [illegible] ایام [illegible] سواد
تازه شد و هنگام طاعت حق پرستی [illegible] و بهت [illegible] شعبان [illegible]
انجم و افلاک [illegible] هلال مبارک فال رمضان [illegible] رویای منتظر
[illegible] بنور [illegible] عبادت [illegible] جشن [illegible] سالیم [illegible]
گیتی آرای آفتاب جلالت اوج عظمت [illegible] برای انجام [illegible] سلطنت و اقبال
[illegible] جهانی [illegible] همچون [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] از شرف [illegible] جشن [illegible]

بر حال آن بیکسان شکسته بال ترحم فرموده حکم جهان مطاع از پیشگاه تفضل اصطفا صادر شد
که بغیر از لنگرهای معتبر که از خاصه شریفه سرکار هر روز در آنجا طعام برای فقرا می‌پزند ده لنگر دیگر در
شهر و دوازده لنگر در پرگنهای نواحی دارالخلافه قرار داده هر روز دو وقت طعام و از
جهت مساکین ترتیب دهند و همچنین فرمان همایون بصدور پیوست که در مستقر الخلافه اکبرآباد و دار
السلطنه لاهور نیز سوای وجوه خیرات مقرر لنگرهای تازه بدستور دارالخلافه احداث نمایند
و اهتمام این خیر عام بعهده معتمدان دیانت شعار فرموده جابجا داروغگان و محصلان
گماشتند و با امرای بارگاه خلافت و عمده های پیشگاه سلطنت نیز از ناظم صوبجات حکم اشرف
صادر شد که بقدر تفاوت مراتب و درجات مناصب از جانب خویش لنگرها مقرر ساخته
رواتب خیر و عوائد انفاق مرتب دارند و باین دستور هر روزه اطعام فقرا نموده باشند
و از غایت اعتنا و اهتمام شان باین امر بر امرا نیز محصلان تعیین فرمودند که مراسم تاکید دقیقه
فرو نگذارند که کسی از فرموده تخلف نورزد و از میامن برکات رافت و احسان
این سایه لطف و مرحمت یزدان نوعی بساط کرم گسترده شد و خوانهای نوال آماده گشت
که هر روز خلقی بدان ابواب کامیاب آن موائد گشته از رنج جوع و عسرت و تعب و طلب دریوزه
رستند و بیمن فضل و احسان خلیفه زمان بسعت عیش و رفاهیت حال پیوستند و دعای اجابت اثر
آن گروه ضمیمه دیگر موجبات بقای این دولت ابد آیت شکوه گردید و تا عمر [illegible]

خدیو جهان شد و مکرمت آیین در این اوقات میمنت قرین که گستر دامن ظلال بر وا نفس مغارق
کافه فقرا و عامه مساکین چون در سال بهار از اعلیحضرت که ایام تورش و فتور بود جا بر افتاده حال
منشان که از فتنه جوی و واقعه طلبی در هر گوشه سر خود سری بر داشته دست جرأت از آستین طغیان
بر آورده بودند از آسیب تعدی و تطاول آنها بکافه رعایا رسیده مملکت بهم خورده کشت و زرع
وضع خارج از حال بود چه بجای صورت نبست بر زر دهات اکثر محال بنهب و غارت بیداد مفسدان بر باد
رفت و در این چند سال محصول غلال نیز بکمال نیافت و گاهی در اول موسم بعضی از اوقات در آخر
فصل کم باران روی داد در این اوقات فیروز برکات که این حالت با شداد کشید بود در اکثر ممالک
فسیحه المسالک آثار عسرت و غلای شامل گشته هر جا حال فقرا و مساکین و ارباب حاجت بمنزل آسمان و خاک
نشینان از ناگزیر کرده گشت چاره ذرایع معیشت و تحصیل اقوات که مایه زندگانی در ماندن بقا
نوع انسانی است بی پستان و بدبرگان فقیر سوال و دریوزه را بلیک شدند و در زمانی که کنب
[illegible] صورت تعذیب می بردند در دار الخلافه شاه جهان آباد که مجمع طوایف امم و مرجع خلایق
خلایق عالم است با وجود وفور مردم شهر از فرط تعصبات و اطراف و نواحی نیز رعایا بمحنت دله
رسیده از حال اضطرار با اهل و عیال تعبد در رزق و تحصیل قوت بشهر آورده ضمیمه فقرا آنجا
شدند و از نهایت کثرت با نوع بی برگی کرده و طایفه جیرات حسن که از کار ما گشاه و فکر
طلب آنها قرار داده [illegible] بنیاد بنیاد جانب جامه یاد شاه [illegible]

ملتان بدار الخلافه شاهجهان‌آباد [illegible] آمد نفاذ پیوست [illegible] لوازم ضیافت

دهمان ماه [illegible] نقد و [illegible] داشت او معانی آورده از نقد و جنس [illegible]

بیجاپور آرد چهارم رجب ابراهیم بیگ ایلچی سبحانقلی خان به رخصت عطای [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] ده روپیه [illegible] کامیاب عاطفت شد و چون [illegible]

و در سوقت رخصت [illegible] شده [illegible] از روز چند باقتضای تقدیر از [illegible] اجل

پیام ممات شنید و همراهانش به عنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مشمول نوازش گشته رخصت

معاودت یافتند و درین ماه مبارک ده هزار روپیه بوساطت صدر الصدور بارباب استحقاق

شد [illegible] عاطفت بادشاهانه طراز کسوت حشمت و بختیار [illegible] گلشن عظمت و کامکاری

بادشاهزاده محمد [illegible] معظم را انعام خلعت خاص [illegible] شد و سید [illegible]

[illegible] راجه [illegible] زمیندار کوهستان

جمون که [illegible] کفر و ضلالت [illegible] گذرانیده بود [illegible] درین ایام [illegible]

ارادت [illegible] بادشاه دین پرور حق پرست پرتو هدایت [illegible] سعادت بر

زاویه باطنش یافته توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود [illegible] خسروانه [illegible]

[illegible] درین ماه فرخنده

یازده هزار روپیه باتقیا و صالحین [illegible]

نزد ما جانوران شکاری و دیگر نفایس از رعایت توران آورده بود منظور نظر رسید و ملتفت
پادشاهانه او را مشمول نوازش گردانیده بعطای خلعت فاخر و دیگر مرصع و انعام ده هزار روپیه
سربلندی بخشید و منزل لائق جهت بودنش یکی از بندها برعایت مراسم مهمانداری تعین گردید
و چون او را بعد برآمدن از بلخ عارضه [illegible] در بندرت علیل بود چنانچه کوفتگی بحضرت فلک
مرتبه رسید با حالت ضعف و ناتوانی احراز تقبیل سده خلافت و جهانبانی نمود اشاره والا صادر
شد که اطبای [illegible] پایه سریر اعلی بتدبیر صحت و معالجه او بپردازند و هم درین اوقات [illegible] عرضداشت
وقایع صوبه ملتان بمسامع اقبال رسید که شاه عباس والی ایران نیز بمقتضای صلاح اندیشی و کارآگهی تجدید
مراسم یکجهتی و وداد و تاسیس مبانی صداقت و اتحاد در پرداخته بوداق بیک [illegible] سلطان [illegible]
تفنگچی آقاسی را که در سلک عمده امرای او بود با نامه مبنی از روابط موافقت و مؤالفت و [illegible]
بتهنیت جلوس میمون بدرگاه عظمت و جلال [illegible] فرستاده و مانند درگاه سلاطین پناه نموده و او
از قندهار گذشته براه ملتان عازم آستان خلافت نشان است [illegible] خان جهان ابدال [illegible] اکنون
از بندهای نزدیک روشناس [illegible] تعین فرمودند که پذیره شده تا ملتان برود و لوازم مهمانداری
بجا آورده سفیر مذکور را به پیشگاه حضور لامع النور رساند و [illegible] او را خلعت مرحمت کرده
رخصت نمودند و بوداق بیک [illegible] رسیده خلعت مصحوب [illegible]
حاکم ملتان و خلیل الله خان صوبه دار دارالسلطنه لاهور و دیگر حکام و ناظمان مهام از سرحد دارالامان

و پیرامون آتش بتشریف عنایات مباهی گشته با امر رخصت شدند بیست و چهارم مرتضی خان از کوالیار
رسیده بدولت ملازمت اکسیر خاصیت استعداد یافت جمعی از وقایع بندر سورت بمسامع علیه رسید
که چون پاشا حاکم بصره باتفاق رنگ اختری سعادت یار در عریضه مشعر بصادق ارادت در ضمن
عقیدت مشتمل بر تهنیت جلوس اشرف بر سریر سلطنت و اورنگ خلافت با اسپان عربی نژاد
برسم پیشکش مصحوب قاسم آقای ملازم خود با تحائف باهر بنیاد فرستاده و مومی الیه به بندر سورت رسیده
بر طبق حکم مطاع مصطفی خان ناظم مهمات بندر مذکور بر رایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه نقد از وجه
مدد خرج از خزانه عامره آنجا بقاسم آقا داده و سرانجام ضرور رسانیده نموده او را روانه معلی گرداند
رسیدن ابراهیم بیک سفیر سبحانقلی خان والی بلخ ... حسن انتخاب ... الاولی دو
از روی آداب سنجی و قاعده دانی برای تهنیت جلوس میمون بر سریر عظمت و کامرانی و اورنگ
خلافت جهانبانی و اظهار مراتب صدق و ولا و تحریک سلسله عطوفت خاطر والا ابراهیم بیک را
که از عمده‌های او بود با صحیفه اختصاص و پیشکشی و ارمغانی از تحف و نفایس توران روانه درگاه
آسمانجاه کرده و درین هنگام معروض بارگاه جلال گردید که او بظاهر دارالخلافه رسیده بیست
و ششم جمادی الآخری که جهت استعداد او بعز ملازمت اشرف ساعت مقرر شده بود بنا بر معلی
میسر ... پذیرفته شده او را به بارگاه سلاطین پناه آورده و بوسیله بخشیان عظام شرف
استلام سده سپهر احترام یافته نامه سبحانقلی خان گذرانید و سوغاتی که از اسپان ترکی و شتران

خلعت سرافراز پوشید و بر دلخان فوجدار [illegible] و راجه تودرمل فوجدار [illegible] اراده معین گشته
خلعت [illegible] یافتند خواجه انور بخدمت ناظر حرمسرای مقدس [illegible] در بار [illegible] منصور
شده بعطای خلعت و [illegible] با پایه اعتبار از جهت [illegible] سید [illegible] در ملک
سید صلابت خان با رسه جهان گذران [illegible] بدرود نمود و [illegible] خواجه که از خواجهای معتمد [illegible]
بست و در عهد سلطنت اعلیحضرت [illegible] ولایت بلخ و بدخشان مفتوح [illegible] بهند [illegible] فیض همگان
[illegible] شرف اندوز خدمت آنحضرت گردید [illegible] ناکوه [illegible] خصمی [illegible] درین ایام
از روی [illegible] عرضه [illegible] اظهار عقیدت [illegible]
[illegible] درگاه جهانپناه ارسال داشته بود چهارده هزار روپیه از خزانه مکرمت [illegible]
[illegible] که از [illegible] هندوستان خرید نموده [illegible] خواجه [illegible] عبدالغفار
که در آن دیار بحسب عزت و اعتبار [illegible] خواجه [illegible] عرضه داشت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] نموده بود دوازده هزار روپیه در وجه [illegible]
گردید [illegible] و هفت رأس اسب [illegible] که [illegible] قلیخان
برسم [illegible] خلافت [illegible] ارسال [illegible]
[illegible] بعنایت خلعت و انعام [illegible] جمادی الآخر [illegible]
که کیفیت حال [illegible] منصب سه هزاری دو هزار سوار [illegible]
گشته [illegible] ایام [illegible] یافت [illegible]

و کنور رامسنگه بکرمست سرپیچ مرصع و کوتوال مروار به نوازش یافت و راو کرن بهوریه
که همانجه سبن سنگه یافته در این ایام اتالیق بهدر احترام کشته بود منسکلی از جواهر
مرصع آلات دیگر فیل کلان با یراق نقره و پنج سر اسب نظر قدسی اثر در آورده بقبول
اقتران مباهات افراخت و صد راس اسب پیشکش مهابتخان صوبه دار کابل از آنجمله ده راس
عراقی با ساز طلا منظر معلی در آمد و پیشکش لشکر خان صوبه دار سابق ملتان مشتمل بر ده راس عراقی
و جانوران شکاری از باز و جره و یوز و دیگر تحف و رغایب بمحل عرض رسید فتحجنگ خان
که از بنگاله آمده بود بتقبیل سده اقبال سرافراز گشت و تربیت خان که حالا قبل از این
کاربر... صوبه داری ملتان بدو تفویض یافته بود بعطای خلعت سرافراز شده بانصوب
مرخص گشت و سیفخان که بمحال تیول خود رفته بود بسعادت زمین بوس رسیده جلال دیر
و پرتهی سنگه زمیندار سری نگر بعنایت خلعت قامت اعتبار افراخت و میدنی سنگه پسر او
که بعد از سپهر ... آن شکوه با و لیاقت رحلت ... همراه کنور رامسنگه بدرگاه آسمانجاه آمده
بوسیله او دولت زمین بوس یافته بود مشمول مراحم والا گشته بعطای خلعت و فیل
و ده راس اسب و پنجاه هزار روپیه و جمدهر و پهونچی و آویزه مرصع کامیاب مواهب خسروانه
گردید و جمع ... الماس نموده بود که او را منصب سه هزار ساخته کامیاب خدمت حضور
والاشکوه داشتند عنایات پادشاهانه او را منصب هزار و پانصدی سوار سرمایه افتخار شده
در سلک خدمتگزاران آستان عظمت منتظم گردانید و بعضی منصبداران از تغییر سیفخان اختیه بیگی شده

که پادشاهزاده محمد سلطان نیز آنجا بودند جایی دادند و چهارم حکم اشرف صادر گشت
که او را به پیشگاه حضور لامع النور آرند تا سعادت کورنش یافته به انقضای یک هفته اجمال
و تسلی خاطر گردد بر اشاره والا الله یار خان و معتمد خان خواجه سرا او را در محل خلد مثال
غسلخانه شرف اندوز ملازمت همایون گردانیدند و حضرت شاهنشاهی که به هیچ مظهر الطاف الهی
اند از فرط رافت و کمال افضال به حال او محظوظ و آن رمیده بخت هراسان را به مژده بخشش گناه
حیات تازه عطا فرمودند و دل وحشت منزلش را که به همین خوف و هراس در تب و رعب
بود دلنواز ساختند [illegible] عظیم و تفضل [illegible] آرام بخشیدند بس [illegible] او را رخصت
نمودند و رساندن پادشاهزاده محمد سلطان با سلیمان شکوه به قلعه گوالیار رخ [illegible] آرای کشور
امور سلطنت و جهانبانی پرتو انوار الهام ربانی [illegible] اقتضا نمود که آن پادشاهزاده آزاده
را با این [illegible] به قلعه [illegible] گوالیار که مراد بخش نیز [illegible] آنجا بود و به فرستادن با جمیع
در آن حصن حصین و معقل متین [illegible] اغوا و اغرار مفسدان ملک آشوب واقعه طلبان [illegible]
اکثر محروس باشند لهذا مرتضی خان را با جوقی از بندهای درگاه که تا آنجا برسانند [illegible] تعین یافته
بیست و چهارم جمادی الاولی رخصت نمودند و معتمد خان خواجه سرا را از تغیر [illegible] قلعه دار
گوالیار گردانیده همراه نمودند و هنگام رخصت مرتضی خان را با همراهانش به شمول عنایات سرافراز گردانیدند
درین ایام عاطفت خسروانه پادشاهزاده کامگار بخت بیدار و امرای نامدار را مرحمت
خلعت زمستانی اختصاص بخشیدند و امرا [illegible] اطراف [illegible] عنایت سربلند گردانیدند

ساخت حضرت شهنشاهی بالتماس راجه مذکور رقم عفو بر جریده تقصیرش کشیدند
کنور رام سنگه خلف آن زبده راجهای عظام معروض نمودند که بر جای سرینگر شتابد
و سلیمان شکوه را از او گرفته بعتبه سپهر رفعت آرد و نوزدهم ربیع الثانی اولیای [illegible]
بپروانه سربلندی بخشیده مرخص نمودند و او بآن صوب شتافته چون به تهی سنگه خبر آمدن او رسید
شنید جمعی را فرستاد که سلیمان شکوه را در جای که معبود دستگیر کنند تا موجب رضای [illegible]
او را بکنور رام سنگه سپارد آن باطل بیحاصل بعد از اطلاع بر این معنی از ناقص خردی بجنگ و مدافعه
پیش آمده محمد شاه کوکلتاش او و چندی دیگر از همراهانش بقتل رفتند و خود دستگیر شد بیست و هفتم جمادی
الاولی مطابق هفدهم دی ماه آن گرفتار دام ادبار را تهی سنگه مذکور همراه میدنی سنگه
پسر خویش و جمعی از مردم خود کرده از کوهستان نزد او آورده و بکنور رام سنگه و تربیت خان
و رعد انداز خان که حسب الحکم مذکور گشته قبل ازین با افواج ظفر اثر تسخیر سرینگر و استیصال آن ضلالت
معین شده کار بر او تنگ کرده بودند حواله نمودند چون این خبر بهجت اثر بتاریخ هفتم ماه مذکور
بمسامع جاه و جلال رسید نوبت‌های شادیانه اقبال نواختند و دولتخواهان بارگاه خلافت
و باریافتگان بساط سلطنت تسلیمات تهنیت بجای آوردند و در [illegible] پادشاهانه راجه جی سنگه
را بعطای طره مرصع گرانبها تارک افتخار برافراخت و یازدهم کنور رام سنگه و تربیت خان و
رعد انداز خان با دیگر بندهای پادشاهی و عساکر قاهره آن ثمره شجر خلاف را که جز نخل شجره
خلاف ثمره نداشت بظاهر دارالخلافه رسانیدند و بامر اعلی او را در قلعه سلیم گده

خدیو عطابخش خطاپوش گشته از استیلاء رعب و دهشت و غلبه خوف و خشیت آرام و ثبات
و حافظت و [illegible] سایه ظل الجلال اورا بایراثر بعطای خلعت [illegible] نوازش پادشاهانه رتبت
آمدن سلیمان شکوه بمساعی اقبال بزوال کیته خدیو یزدان پرست حق پژوه مجملی سرگذشت
تا پیدار [illegible] بلطایف [illegible] سبحانی کارساز و کام بردار این دولت آسمان حشمت لازم الوداد
جلائل امور و عظائم مهمات که در نظر ظاهر بکر صورت برتافتن آن [illegible] دشواری
صورت پذیرد و عقدهای مشکل و کارهای صعب که دست تدبیر دقیقه سنجان عالم اسباب از حل
آن بعجز آویزد با حسن وجه کن قبول پذیر دار الجمله مدت آمدن سلیمان شکوه که بحکم
در حیز توقف ماند بنابر بعضی موانع ظهور یش در نظر مکان [illegible] می نمود و در این ایام فرخنده
مفاتیح اقبال بی زوال شهنشاهی قفل حصول آن امر گشود تبیین اینمقام آنکه بر شنکر میدار
کوهستان سرینگر از بیخردی و باطل پروری آن شعبه حرف دراحاطه گزارش پذیرفته در انجا
جای داده تا این هنگام بنابر فکرهای بیهوده و طمعهای خام در حمایت نگاهداشت و گوش بجای نمی داد
در موقف از بیم سطوت شاه نصفت بخود آمده دانست که اگر بیش ازین بنماید امرا رحمانه بعرض
بجزای نکال آن ناقابل برگشته اقبال گرفتار آمده مال و وطنش دستخوش قهر و تاراج افواج
امواج خواهد گردید و دیده تدبیر بر سوء کردار خویش گشوده با اظهار ندامت و تمهید اعذار
پرده حجت و مکتوبی بر حمت سنکه مینی بر [illegible] صفح جرائم خود از پیشگاه سلطنت و تعهد
سپردن آن بی بهره جوهر سعادت بادلیای دولت [illegible] و درخواست عفو تقصیر خویش

دست از کوشش کشیده بی نیل مطلوب باز گردیدند چون از روز ازل طالع عقیم های دشوار
بنام نامی این دولت پایدار بسته شده در این ایام نصرت انجام نیز بخت همایون و اقبال
روزافزون حضرت شاهنشاهی آن حصن حصین با حسن وجهی بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای سلطنت
ابد قرین درآمد معاودت امیرخان از مهم بیکانیر و آوردن راو کرن همراه خود بپایهٔ سریر
گردون نظیر سابقاً گزارش یافت که خان مذکور با زمره‌ای از افواج قاهره بادیب آن جهالت منش متعین
گردید اکنون کلک سوانح نگار تحریر انجام آن مهم نصرت سرانجام می‌پردازد چون امیرخان با
محدود بیکانیر نزدیک شد راو کرن از طنطنهٔ توجه عساکر نصرت شعار از خواب غفلت
بیدار گشته چاره کار در سلوک منهج مستقیم اطاعت و فرمان برداری دید و یقین دانست که اگر
بر سورکه دار اصرار نماید و بحکم جهالت مسالک مخالفت پوید بمدافعت و مقاومت پیش آید
تیغ قهر و انتقام مجاهدان دین و مبارزان دولت گردبار از روزگارش برانگیخته مال و موطن
و عرض و ناموس و بیخ و بنیادش فنا و زوال خواهد گردید لاجرم هوای پندار باطل از سر جهالت پرور دور
بیرون کرده قدم ندامت و اعتذار نزد امیرخان آمد و او را شفیع عفو جرایم و زلات در حضرت جهانبانی
ساخته عازم استلام عتبهٔ سپهر احترام گردید و خان مذکور او را همراه گرفته با عساکر منصوره رایات
بیست و چهارم ربیع الثانی به پیشگاه عظمت و جهانبانی رسیده کامیاب دولت زمین بوس گردید و
هشتم راو کرن بوسیلهٔ آن خان عقیدت نشان پای بر ... نهد که در کمال خجلت و سرافکندگی با انوپ سنگه
و بدم سنگه پسران خویش جبین عبودیت بر خاک آستان سلطنت سود و مورد لطف و بخشایش

صوبه دار دکن و خان خانان سپه سالار بنگاله و جعفر خان صوبه دار مالوه و دیگر اولیای
ماندار و عمده های رفیع مقدار که از پایه اورنگ خلافت جهانبانی دور بودند خلایع فاخره
مرسل گشت و مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات بعنایت خلعت با شمشیر خاصه
امتیاز یافت و راجه جی سنگه بعطای خلعت خاص و گوشوار مروارید و دو اسپ از طویله خاصه
یکی [illegible] و مرتضی خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و عطای خلعت
والا پایگی یافتند و اسلام خان که بنابر بعضی تقصیرات بلخ مورد عتاب پادشاهانه گشته و از
منصب معزول شده در مستقر الخلافه اکبرآباد در زمره محرومان از سعادت خدمت بانزوا بسر میبرد
در زمان ایام مطلع انظار عفو و بخشش خدیو عطابخش گشته رخصت ملازمت یافته
بود باشاره والا بدین بزم فرخنده جبهه سای سجده آستان گردید و بعنایت خلعت و شمشیر
و منصب چهار هزاری دو هزار سوار دگرباره کامیاب مرحمت شد و فیض الله خان
بمرحمت شمشیر و اسپ با ساز طلا و حسن علیخان بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و اسپ با ساز طلا
و کنور رام سنگه بمکرمت اسپ با ساز طلا بهره اندوز عواطف خسروانه گردید و مرتضی خان [illegible]
بفوجداری [illegible] از تغیر تربیت خان منصوب شده بعنایت خلعت و اسپ بلند پایه گردید و جلال [illegible]
بفوجداری [illegible] آباد مامور شده باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری [illegible]
سوار سرمایه افتخار اندوخت و سعید خان بفوجداری سرکار بهرایچ از تغیر [illegible] خان

سرانت ... ل اعلی نه این بزم همایون صورت انعقاد یافته بعنصر مقدس به کرامت ... در
خدیو عطا کار مکرمت گستر بسیم و زر و سایر اجناس مقرر بخشیده شد و از وجوه آن جهانی
را نقد مقصود بدامن امید آمد و سال چهل و دوم شمسی از عمر کرامت پیوند قرین جشن سنگ و هر دور
بانجام رسید و سال چهل و سوم مبارک و فیروزی آغاز شد حضرت شاهنشاهی بعد فراغ از این
رسم میمنت توام از سریر آرای عظمت و بختیاری گشته خورشیدوار پرتو عام عنایت ارشق
بر ساحت احوال باریافتگان بارگاه جلال و سعادت اندوزان انجمن خاص بتفشان گستردند
و بعد از ساعتی چند محفل خاص و عام را بانوار قدوم میمنت قرین نور آگین ساختند و اورنگ
مرصع نگار بجلوس همایون والا پایه گردانیدند و تا سه روز این جشن جهان افروز معالم مبانی
را سرمایه مسرت و شادکامی و پیرایه حصول آمال و امانی بود و هر روز جمعی کثیر از فیض دریا
ارادت کیش و هواخواهان خیراندیش کامیاب مرحمت و افضال پادشاه دریانوال
گشته بمراحم و مواهب و انعامات و افزایش مناصب سربلندی یافتند از انجمله نهال
برومند بوستان حشمت و کامرانی نخل سرافراز ریاض عظمت و جهانداری پادشاهزاده عالی‌قدر
محمد معظم و بهار گلشن ابهت و سروری فروغ اختر سعادت و نیک‌اختری پادشاهزاده
ارجمند محمد اعظم هر یک باضافه دو هزاری بمنصب دوازده هزاری دوازده هزار سوار و مرحمت
یک اسب از طویله خاصه یکی با ساز طلا عز اختصاص یافتند و برادر سربلند امیرالامرا آمد

[illegible] آلِ [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] بادشاه [illegible] هزار [illegible]

[illegible] انوار سعادت از [illegible]

[illegible] در این اوقات [illegible] که ابواب [illegible]

[illegible] نسایم [illegible] در بهارستان اقبال

[illegible] خورشید جهانتاب [illegible] عالمگیر [illegible]

[illegible] داد [illegible]

[illegible] در ترتیب [illegible]

[illegible]

[illegible] از حضرت [illegible]

[illegible] ایوان [illegible] چهل ستون [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

تو بجا نه در رسد نقله بلند کر طغرا اثر ربند حاکم گیتی مطاع بنفاذ پیوست که تربیت خان که بصوبه آنجا
داری ملتان متعین شده بود باهتمام رسانیدن آن ضروریات قیام نموده پس از رسیدن
باتفاق رعد انداز خان و راجه رجروپ که متصدی آن مهم بود بنجا تهانه نشاند و بعد
فراغ از تقدیم این خدمت مراجعت نموده بملتان شتابد و خان مذکور هنگام رخصت بعطای خلعت
و اسپ با ساز طلا سرافرازی یافت و چون مهمات صوبه بنگاله از وقوع خواهش اسلام خان
دوام انتظام یافته رحمت آن مملکت بالکلیه از غبار افساد شجاع نور انگیز پیراسته نموده شده بداود خان
صوبه دار بهار که بکومک خانخانان سپه سالار تعیین گشته بود یرلیغ قضا صادر شد که بپلده
پتنه معاودت نموده بنظم مهام آنجا بپردازد دهم ماه صفر که جشن وزن کامل از عمر گرامی
چراغ دودمان حشمت فروغ خاندان سلطنت پادشاهزاده سعادتمنش فرخنده شیم محمد معظم
بود عنایت پادشاهانه آن تابنده گوهر درج اقبال را بعطای یکعقد مروارید شاهوار که دانهای
زمرد آبدار دران منظوم بود و یکقبضه خنجر گرانبها اختصاص بخشید و درین تاریخ فدائی خان
که از فوجداری گورکهپور معزول شده بود باستلام سده جلال فایز گردید و یرلیغ مطاع
بجعفر خان صوبه دار مالوه صادر شد که بخرج از تابینان خود آنجا گذاشته با تتمه سپاه خویش
برای کومک امیر الامرا بدکن شتابد و در تقدیم خدمات پادشاهی مدد و معاون آصف جاه الملک
باشند شب دوازدهم ربیع الاول که شب میلاد مسعود برگزیده حضرت ... عالم

داشت کسی از بندهای بادشاهی در تابینان امیر احمد خان نمانده بسر حد دری اید اندر چند
و شش صد کس را آسیب زخم رسید و چون مخالفان ضبط قلعه را کمتر از حیز قدرت
خویش بیرون دیدند امان خواستند و بمصالحت راه بهادر سنکه آمده بامیر الامرا ملاقی
شدند و قلعه با ولیای دولت قاهره سپردند امیر الامرا از فردای آن داخل قلعه شده
ملاحظه برج و باره و توپخانه و ذخیره نمود و بتدبیر بندوبست و اهتمام مرمت آن
پرداخت و چون از جناب خلافت جهانبانی اوزبک خان که در سلک کومکیان دکن انتظام
داشت بحراست آن حصن حصین معین شده بود او را با جمعی از سپاه ظفر پناه و توپخانه
شایسته در قلعه گذاشت و بعد از چندی با جنود ظفر مآثر از آنجا کوچ کرده بقصد تنبیه
سیوای ضلالت کیش و تسخیر ما بقی ولایت آن مقهور بغی اندیش بسمت پونه روانه شد و قلعه
مذکور بموجب حکم اشرف باسلام آباد موسوم گشت و سوانحی که بعد از این در دکن
رو نمود در مقام خود بسمت گزارش خواهد یافت اکنون کیفیت جشن احتشامی که
مقصود در رشته تحریر در می آید حضور لامع النور حضرت بالای بایدر این ایام سعادت انجام
که جای بخش سعی ذکر یافته بنا بر بعضی مطالب از مهر سر نگر منگاه ملاذ انام بوده
با تمام آن مهم دستوری یافته بمرحمت اسپ و خلعت سر بلند گردید و چون تمامی کار آن
الفصل آن مهم خیر انجام مقرر شده بود که بعضی مصالح از بند بجیره بیلا بر در کرانات ادات

که آماده مجاهده بودند تکیه بر نیروی طالع کشورگشای حضرت شاهنشاهی کرده و سپر حفظ الهی
بر سر کشیده مجموع بیکدفعه بر قلعه دویدند و دست جانفشانی بر میان زده بازوی جرأت
گشادند و همگی داد سعی و تلاش و دلیری دادند خصوصا شمس الدین خان و راو بهادر سنگه
که نهایت کوشش ورزید و از آنها بظهور پیوست لیکن جمعی در عقب برج نشسته بلندی از
خاک بود مخذولان بر آن بلندی بر آمده دست جلادت بمدافعت گشودند و با انداختن
بان و تفنگ و حقه و سنگ بر دختنه کمال جد و اجتهاد در ممانعت نمودند بهادران
نصرت نشان از دو محال راه رفتن و بر آمدن بر آن کوه بلند نیافتند و جنگ در آن ورش
دستیزه روز باخر رسید و ظلمت شب پرده میانجی در میان کشید مجاهدان عقیدت شعار
که عار فرار بر خود نمی پسندیدند اکثر در پای قلعه قدم همت فشرده بهر عنوان بود شب را
بسر بردند و صبح روز دیگر که خورشید جهان آرا مانند نهادان قلعه گشای بر قلعه
ذات البروج آسمان یورش کرد دگر باره عساکر فیروزی لوا آماده نبرد و پیکار گشته
بر قلعه دویدند و بمیامن اقبال گیتی ستان خدیو جهان بحصار شهربند در آمده قهر و غلبه
و صولت استیلا آتش اسخر ساختند و بدلالت تیغ آبدار بسیاری از مخذولان نابکار را
البوار فرستاده قلعه نشینان از برج سر بر دختند و بقیة السیف بحصار ارک پناه برده
آن را حصن عافیت دانسته گردانیدند و در این دو یورش نصرت اثر دو صد و شصت

از طرفین توپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود تیر انداز شعله بار و سحاب آسا
از برج و باره مانند برگ لاله از باد بهار بر فرق بیچاره‌ها ظفر شعار میریخت و گلوله توپ
و بندوق افواج قاهره در در و دیوار حصار در ابر [illegible] و از سنگ ساخته [illegible]
بر سر دشمنان سیه روزگار میریخت و گاهی گراعادی فرصت یافته جمعی از قلعه برآمده
بجنگال دستبرد بر سر مورچالها هجوم می‌آوردند و از صدمه بهادران جنگ آشام مبارزان
نصرت فرجام خاسر و ناکام برمیگشتند القصه مدت پنجاه و شش روز بر این گونه آتش
نیران قتال شعله‌ور بود و چون از مورچال امیر الامرا به برج مقابل آن نقب رسانیده بودند
هفدهم ذی‌حجه از سنه [illegible] جلوس میمون مطابق سیوم شهریور که نقب مذکور بباروت
انباشته شده بود امیر الامرا [illegible] بدیدار اخلاص سرا قرار یورش داده مقرر
ساخت که همه لشکر آماده شده بعد از پریدن برج از اطراف و جوانب بر قلعه بدوند
و یکپاس از روز مانده اشاره کرد تا نقب را آتش دادند برج مقابل بصدمه باروت
از هم پاشیده اجزاء آن مانند خیل کبوتران رسیده بهوا اوج گرفت [illegible]
[illegible] برج [illegible] شده به افلاک رسیدند و چون [illegible] یورش [illegible]
[illegible] خود [illegible] مورچالها [illegible] شده بود [illegible]
پادشاهی [illegible] خویش را بر یورش و کوشش تحریض [illegible]

شمال بالای حصار جایکه رسید و برج و باره و اطراف و نواحی آنرا بنظر احتیاط در آورده
بهمت اخلاص قرین کنرلیل الخصن حصین کمانت و مورچال اهتمام خلیل کرده جمعی در طرفی
مقرر داشت در سمت شمال روبروی خود با سپاه خویش و کردهر کور و بیرم دیو سیسودیه
و حسین خان و ترسنکه بهونسله و داوجی و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی طرح مورچال افکند
و در جانب مشرق که روبروی دروازهٔ قلعه بود شمس الدین خان و عبدالمعبود داروغهٔ
توپخانه و سید حسن داروغهٔ توپخانه و خداوند حبشی و بجی سنکه نوکر رانا جی سنکه با فوج که
از او در دکن معین میباشند و سلطان علی عرب و علی یار بخاری و شبلی کردل سیبند رد جهند
و در طرف جنوب راو بهاو سنکه و سرافراز خان و جادو رای و جوهر خان حبشی و جمعی
دیگر از دکنیان بتعین یافتند و در جانب مغرب راجه راسنکه سیسودیه و گروهی دیگر مورچال
بسته شروع در پیش برد کار کردند و توپهای کلان اژدها صولت که آن نواحی فتح مساکن
جهة تسخیر قلعه مذکور از قلاع دکن طلبیده بود اشاره نمود که در جاهای مناسب دمدمها
ساخته آنها را نصب کنند و از مواضعی که زمین صلاحیت نقب داشته باشد آغاز
نقب نمایند بالجمله مبارزان نصرت آثار حصار را مرکزوار در میان گرفتند و کمر سعی
واجتهاد در میان عبودیت استوار کرده بهمت کنرلیل الخصن قوی اساس بستند و با وجود
موسم برشکال و دوام بارش ابرهای طوفان بار و تواتر تقاطر امطار شبانه روز

عبور کرده در نشیب آن نزول نمود و از آنجا بفاصله دو مرحله قصبه پونه محل ورود گردید
مسعود گردید و چون امیر الامرا هزار سوار از تابینان خود با دو هزار پیاده بندوقچی
بسرکردگی اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت تلکوکن فرستاده بود درین وقت
خبر رسید که آن فوج بولایت مذکور در آمده اکثر آنرا بقید تصرف در آورده اند بنا بر آن صلابت
دکنی را بفوجداری و حراست آن ولایت تعین نموده با حاجی [illegible] نسلو و داکهوجی نسلو
و گروهی دیگر را برسم کومک همراه او معین ساخت و از جهت که موسم برشکال رسیده بود
برای گذرانیدن ایام برشکال روزی چند در پونه اختیار اقامت کرد و قریب چهل روز
آنجا بسر برد و درین مدت اکثر اوقات افواج قاهره را بسرکوبی مخالفان بدسگال آن نواحی
و جدال [illegible] نامزد میداد و چون بسبب طغیان آبها که میان سرحد ملک پادشاهی و آن قصبه واقع است
راه رسیدن غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر مسدود شد و از نزول بارانها عسرت و تنگی بهم رسید
رای صائب مصلحت چنان دانست که از پونه کوچ کرده بچاکنه که از آنجا تا سرحد ملک پادشاهی بحر
از دریای بهیوره [illegible] در میان نیست و آذوقه بلشکر ظفر پیکر آسان میرسید رفته اقامت گزینند
و باقی ایام برشکال را آنجا بسر برد و چون با انقضای موسم باران جنود مسعود بیکار بودند
تسخیر قلعه چاکنه که از قلاع متینه آن ولایت است [illegible] از مقدمات ضروریه آن مهم بود
همت [illegible] عزیمت ساخت و بنا بر این قصد از پونه کوچ کرده بیست و دوم شوال [illegible] عساکر فیروزی

آما با وجود ریزش گولهٔ تفنگ از برج و بارهٔ قلعه با بقیهٔ سپاه خویش از گتل بر رفته
بر مخالفان تاخت و بضرب تیغ جانستان جمعی از آن مدبران بی‌باک بر خاک هلاک انداخت
و بقیة السیف رخ از عرصهٔ ستیز تافته راه گریز سپردند و چون روز بآخر رسیده بود و لشکر
منصور دو گروه از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا اصلاح در ترک تعاقب دیده به بنگاه خویش
معاودت نمود و روز دیگر از آن منزل کوچ کرده در موضع راجوری منزل گزید و چون گتل نوار
گذار بی سر راه بود که آنرا باستی ساخت و نیز خبر رسیده بود که غنیم عاقبت وخیم در اطراف
جاگنه و پونه هر جا کاه و غله بود آنرا چون خرمن بخت خویش آتش زده در الحدود از
آبادی اثری نگذاشته است و در منزل مذکور غله یافت میشد و کاهی میسر بود بنا بر رعایت
مصلحت در اینجا بانتظار ساختن راه و بجهت اینکه سپاه ظفر پناه مگر زکاهی [illegible] ذخیره
چند روزه برگیرند چهار مقام نمود و هفتم ماه مبارک رمضان از اینجا کوچ کرده بر گتل
رسید و چون جمعی کثیر از سپاه در جر از اردو گذشته خود نیز بنفس نفیس سرافراز جان
وجادو نرای را با گروهی دیگر و فوجی از تابینان خود گذاشت که جابجا در اوساط راه
ایستاده اردو را هنگام عبور از دست انداز اعادی مقهور محافظت کنند مخالفان که جابجا
قابو میدیدند بقدم جسارت پیش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت شعار بر آنها
ختند دفع شر آن اشرار نابکار مینمودند تا آنکه مجموع اردو و لشکر بسلامت از گتل مذکور

... آوردند الفرض با وجود قلت عدد

مخالفان خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند ... دست جرأت بجنگ تفنگ گشودند

و عدم وصول مدد پای همت استوار کرده دست جرأت ... چون مصالح ... شدند

و باروت داشتند تفنگ انداز کرده مدافعت نمودند و چون ... و داد مردی دادند

بحکم ضرورت دست مقابله به تیغ آبدار برده دل بر هلاک نهادند ... کسی از آنها ...

دادند و سیل آذوقه بسیار و کوشش بسیار نمودند ... چهار تن که سه چهار کس ...

دار بودند مردانه وار نقد جان در میدان جلادت ... و دست و پنج کس ...

دلاوران بکلکونه زخم زینت یافته برگشتند و بسیار از مقهوران ... بکار زار ...

کار زار بدار البوار شتافتند که جان از زخم برده بودند چون این قضیه بامیر الامرا خبر رسید

ناچار بهنگام ... را او بجهت ... انجام ... که خوف ... لشکر ... عنبر ...

گردید غنیم ... را از صولت ... لشکر نصرت شعار ... زار ... رفته ... بکار

گردید و امیر الامرا استعجال ... برداخته تا سرکشان که در پای قلعه ...

گردید و امیر الامرا ... قلعه بودند ... باد تفنگ بر دهنه ... زرع و بار ...

از ... زخم ... در قلعه بودند ... خلال ایام چند ... سر ...

... گرد ... کشتل ... نظر ...

... تیر ... که از ... عرق ...

گردند ... آنها ... شعر ...

اما با وجود ریزش گوله تفنگ از برج و بارهٔ قلعه با بقیه سپاه خویش از کتل بر رفته
بر مخالفان تاخت و بضرب تیغ جانستان جمعی از آن مدبران بی باک بر خاک هلاک انداخت
و بقیة السیف رخ از عرصه ستیز تافته راه گریز سپردند و چون روز بآخر رسیده بود و لشکر
منصور دو کروه از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا اصلاح در ترک تعاقب دیده بهنگام خویش
معاودت نمود و روز دیگر از آن منزل کوچ کرده در موضع راجوری منزل کردند و چون کتل نزار
گذار بر سر راه بود که آنرا باید ساخت و نیز خبر رسیده بود که غنیم عاقبت وخیم در اطراف
جا که دیده بود هر جا کاه و غله بود آنرا چون خرمن بخت خویش آتش زده و از حدود
آبادی اثری نگذاشته بود در منزل مذکور غله بافت میشد و کاهی میسر بود بنابر رعایت
مصلحت در آنجا بانتظار ساختن راه و بجهت آنکه سپاه ظفر پناه مکرر بکاهی ذخیره
چند روزه برگیرند چهار مقام نمود و هفتم ماه مبارک رمضان از آنجا کوچ کرده بکتل
رسید و چون جمعی کثیر از سپاه و رجزار اردو گذشتند خود نیز بسر رفته سرافراز خان
و جادو نرای را با گروهی دیگر و فوجی از تابینان خود گذاشت که جابجا در اوسط راه
ایستاده اردو را هنگام عبور از دست انداز اعادی مقهور محافظت کنند مخالفان جاکه
قابو میدیدند بقدم جسارت پیش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت شعار آنها
ختنه دفع شر آن اشرار نابکار مینمودند تا آنکه مجموع اردو و لشکر بسلامت از کتل مذکور

مخالفان خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند از فرق تا دو جو دولت خود
و عدم وصول مددهای همت استوار کرده دست جرأت بجنگ تفنگ کشودند تا کار
و باروت داشتند تفنگ انداز کرده مدافعت نمودند و چون [illegible] و قور آخر شد
بحکم ضرورت دست بقاعمه تیغ آبدار برده دل بر هلاک نهادند و داد مردی و دلیری
دادند و [illegible] بسیار و کوشش‌ها بر سبب دو چهار تن که سه چهار کس از آنها جهت کار
دار بودند مردانه وار نقد جان در میدان جلادت در باختند و بیست و پنج کس
دلاوران بگلگونه زخم زینت هنر بر ساختند و بسیار از مقهوران سپه روزگار [illegible]
کارزار بدار البوار شتافته گروهی زخم بر داشتند چون این قضیه بامیر الامرا خبر رسید
با جمعی [illegible] و راو بهادر سنگه را بجرات [illegible] گذاشته خود با بقیه لشکر [illegible] نسبت
گردید غنیم لئیم را از صولت و سطوت پایه نصرت [illegible] [illegible] رفته [illegible]
گردید و امیر الامرا بتعاقب آن تیره بختان پرداخته تا سرکشان که در پای قلعه [illegible]
از پی رفت جمعی که در قلعه بودند بانداختن بان و تفنگ پرداخته از برج و باره [illegible]
شراره ریز آتش کین و پیکار گردیدند و در خلال این حال چند [illegible] [illegible]
تیز حمله کرده از کتل بزیر [illegible] که در پای کتل بود [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] از مشاهده این حالت [illegible] حقیقت [illegible]

کیرکی از اعمال موضع مذکور بیازدهم ماه مذکور رسیده دبیر روزی در آنجا چند روز و انشافتند و

که از ولایت قصبه سیرول مرحله طی کرده از آنجا نزول نمود سیت نزدیک کنار دریا که پونه

عادلخان تصرف سیوا آمده بود رسید و قلعه آنرا که غنیم لئیم حصن حصین بیار کرده

منهدم ساخته بود مقرر نمود که تجدید عمارت کرده جمعی آنجا باشند و در آن موضع سه چهار مقام نموده

چون آگهی یافت که در اطراف قلعه راجگد که از قصبه سیرول ده کروه مسافت دارد و دو

پنج قلعه دیگر از سیوا بدگهر در نواحی آن واقع است جمعی کثیر و فرقه انبوه از مخاذیل شقاوت

ادبار پژوه فراهم آمده بخیال محال آماده مدافعت و قتال اند شمس الدین خان را با فوج بهادران

و راو بهاو سنگه را با همراهان او و شرزه خان را با جمعی از دکنیان و سید عبدالمعبود داروغه

توپخانه را با هزار تفنگچی بدفع آنها تعیین نمود اعادی مقهور را از سطوت افواج قاهره پای

قرار از جای رفته راه فرار سپردند و مبارزان جیش مسعود دهها اطراف راجگد را

تاخته آن روز در آنجا بودند و روز دیگر لوای معاودت افراشته هنگام معسکر نصرت

اثر پیوستند و صباح آن لشکر ظفر پیکر از آنجا کوچ کرد جمعی از مخذولان جسارت نموده سر راه

آمدند راو بهاو سنگه که سردار هراول بود خبر یافته خود را بوقت رسانید و مردانه

بران گروه نابکار حمله ور گشته تیغ سرافشان بهادران نصرت نشان جمعی از مدبران را بر

خاک هلاک افکندند و برخی را مجروح ساخته رهگرای وادی فرار گردانیدند و اسب [illegible] اینها

از آنجا کوچ کرده غره رجب بموضع سون بری که از محال ولایت سیوست نزول نمود.
و از آنجا بقصبه سوبه که از معموره‌های ولایت کوکن است و حصاری از گل دارد و مقاهیر
دست از محافظت آن کشیده جاهای که نشسته بودند آمده جا [illegible] باحمل آنجا گذا[illegible]
که بمحافظت و حراست آن پرداخته از اطراف و نواحی با خبر باشد و با اهتمام ذخیره
غله و آذوقه بلشکر ظفراثر نماید و چون بوضوح پیوست که افواج مخذولان در اطراف
و نواحی جنود اقبال برسم قزاقی [illegible] دکنیان روبه‌خصال است [illegible]
[illegible] مقرر شد که هر روز یکی از امرای لشکر منصور با سه چهار هزار
برای محافظت جمعی که بجهت آوردن کاه و هیمه و سایر مایحتاج از اردو بیرون میرفتند
[illegible] اهل هند [illegible] میگویند رفته بمراسم حراست پردازد و از آنجا بموضع [illegible]
که آن نیز از معموره‌های آن ولایت است و محل اقامت و مسکن سیوای ضلالت آیین بود
چهارم شعبان المعظم [illegible] که سوبه که قلعه کلینی دارد نزول نمود و جمعی آنجا
گذاشته [illegible] از آنکه شکست [illegible] براه یافته بود و کمر همت [illegible]
بلوازم محارست و سرداری قیام نمایند و از آنجا بکناره دریای [illegible] نزول کرده [illegible]
[illegible] لشکر منصور آمده در کمین [illegible]
[illegible]

طاری شده که فتنه شعل باشتداد کشید و از بن رهگذر انقلابی در احوال مملکت بیجاپور بهم رسید

علاء الصلاح سپاهی که در کوکن داشت نزد خود به بیجاپور طلبید و آن ولایت و قلاع خالی از [illegible]

لشکر و حشمی که ضبط و محافظت آن تواند نمود خالی ماند درین وقت سیوای

که جلادت و بیباکی با مکر و حیله [illegible] فراهم دارد انتهاز فرصت نموده در آن ولایت غبار

طغیان برانگیخت و آغاز سرکشی کرد جمعی از مفسدان قوم خویش بر خود گرد آورد و

بحیله و تزویر قلعه چند را متصرف شده دست غلبه و استیلا بمابقی قلاع که از وجود

حراست پیشگان و ذخیره و سامان تهی بود دراز نمود در آن اثنا محمد عادلخان را روزگار

حیات بسر رسیده علی عادلخان پسرش که در آن وقت طفل بود بکسوت نیابت او رسید و از آنجهة

که او را هنوز استقلالی در امور حکومت بهم نرسیده بود و اختلالی در احوال بیجاپور

راه یافته بود بچاره این قضیه نتوانست پرداخت و سیوای مقهور روز بروز قوت گرفته

بر تمامی قلاع و حصون آن ولایت دست تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال کامیاب

اسباب بغی و تمرد نمود و باستظهار کوه و جنگل و حصانت و رصانت قلاع [illegible]

راه ایمان بست و احداث حصون تازه کرده از سابق و لاحق چهل قلعه مستحکم با سامان قلعه

داری بهم رسانید و با عادلخان اعلان خلاف کرده گردن از اطاعت پیچید و

عادلخان از آنجا که استقلالی در مراتب حکومت و ایالت بهم نرسیده در صدد دفع او گشته

از آن ولایت که بملک بیجاپور متصل است بعادلخان و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در زمان
فرمانروائی اعلیحضرت که قلعهٔ سپهر بنیاد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملکیه بحیطهٔ تسخیر
اولیای این سلطنت ابد دوام درآمد و از دولت و حشمت آن سلسله نشانی و اثری
نماند عادلخان که از عاقبت بینی و مصلحت گزینی حلقهٔ اطاعت و انقیاد در گوش کرده و غاشیهٔ
اخلاص و اعتقاد بر دوش گرفته در مقام خدمتگزاری و فرمانبرداری بود بسدهٔ سنیهٔ
بجناب خلافت زینت داد از خدمت اعلیحضرت التماس کرد که پاره‌ای ولایت کوکن که بتسخیر جنود
قاهره شده بود بنابر آنکه بمحال مملکت بیجاپور اتصال داشت با او مرحمت فرمایند و در مقابل
که بعضی از ولایات خوب خود نیز در عوض آن به تصرف اولیای دولت بسپارد آن حضرت بنابر
انجاح التماس او ولایت مذکور را بعطا کرده و از آن وقت باز کل کوکن در تصرف
محمد عادلخان بود و در اواخر زمان حکومتش اکثر آن ولایت با قلعهٔ ملا احمد نایته
از عمدهای او بود تعلق داشت در هر گذر که یک موسوم به پونه و دیگری به سوپه محال کبیر
ساهو بهونسله که بیشتر از اتباع نظام الملک بود در بعد از انقراض دولت او بعادلخان
گرائیده بود بملک نوکران او درآمد داده بود و ساهو آنجا رسم زمینداران طرح کرده
و خود در سمت کرناتک معین بود و سیوا پسرش که در نهایت [illegible] بود
در زمان اعلیحضرت چون عادلخان را عارضهٔ مرضی گریبانگیر گشت

محرم اخلاص خان خویش که بموجب حکم معلا خزانه و جواهر خانه و دیگر اموال شجاع با عورات
و پردگیان آن تو خیم العاقبه از بنگاله آورده بود با دراک دولت زمین بوس جهان عبودت
نورانی ساخت و بعنایت خلعت و شمشیر و اسپ تارک مباهات افراخت و الله وردی خان فوجدار
سرکار گورکهپور از تغیر فدائی خان سربلند گشته بعطای خلعت و شمشیر با ساز مرصع امتیاز یافته
و درین ماه مبارک بیست هزار روپیه بوساطت صدر الصدور بارباب استحقاق بلاد [?] ... [?]
ذخیره ذخایر حسنات شهنشاه قدسی سیر قدسی ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهانه
پرتو توجه بحال بازماندهای ساجخان [?] افکنده پسران جوان و منسوبان او را بعطای خلعت از لباس
کدورت برآوردند و همگی را بوظایف احسان و سرانجام انعام شمول عاطفت دیده پیروزی گردانیدند
و بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار لاهور که حسب الحکم گزارش‌ها یافته [?] بموجب
التماس بحضور لامع النور آمده بتجدید خدمت سراسر سعادت کامیاب بود رخصت معاودت یافته
بعطای خلعت خاص و شمشیر و دیگر تحفه فیل با یراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمت شد
فتح قلعه چاکنه از ولایت کوکن بسعی رزین امرای عظام امیر الامرا صوبه دار
دکن مبیّن [?] این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصینه ولایت کوکن است و آن ولایت واقع
در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه و بندرهای زرخیز که از آنجمله بندر چیول و دابل است
و پاره از آن کوهستان و دره‌ها و سنگلاخ و بعضی بیشه و جنگل است در رسوائی [?] ایام حرکت

والف خان و سید منصور خان و سید بهادر بارهه و جهان تتار خان و دیگر تاتار خان و راجه [illegible]

بندیله و زاهد خان و شمس خان و گروهی دیگر که قریب نه هزار سوار بودند عدد این جماعت

تعیین نموده بیست دوم ذی حجه رخصت فرمودند و هنگام رخصت او را با عطای خلعت خاص و شمشیر

با ساز مرصع و ماده فیل با جوهنه نقره و ده اسپ از آنجمله یکی با ساز طلا نوازش نمودند و او را

کومکیان و عهده داران [illegible] به انعام عالیه [illegible] از عطای اسپ و فیل و شمشیر و خلعت ممتاز

یافتند و کیسر سنگه ولد راو کرن مذکور که رهبر بخت و دولت از درگاه [illegible]

اسلام پناه [illegible] کرده کامیاب خدمت حضور بود و باید [illegible] رابطه الفت و داعیه موافقت

مذهب بموجب التماس در سلک کومکیان [illegible] خان منتظم گشته بعنایات [illegible] مباهی شد

درین ایام الله ویردی خان که از فوجداری متهرا معزول شده بود باستلام کعبه جلال [illegible]

کردید و بعز قبول [illegible] رسید که [illegible] خان فوجدار اسلام آباد که درین اوقات [illegible] مهمات

آنجا که [illegible] تعیین یافته روانه آنحدود بود در راه بمرض [illegible] گرفتار [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] [illegible] جهانی [illegible]

[illegible]

[illegible] خلعت و ماده فیل و اضافه منصب نوازش یافته

[illegible] از [illegible]

برگردند از آنجا که مرآة ضمیر ایشان از زنگار ضلالت تیره و دیدهٔ تدبیر ایشان از غبار جهالت خیره بود
بی استعفا و اعتذار رو بدولت استلام آستان سپهر مدار نیاورده بکجند بمقتضای اندیشه‌های
مصلحت‌نمای زمیندارانه در آمدن بارگاه جاه و جلال تعلل و اهمال میورزیدند و بسیاری از ...
رنجوری ... غفلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای و غلط تدبیر خویش متفطن شدند علیه
وحشت و دهشت و استیلای خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته
از کمال انفعال و تشویر در پردهٔ حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بینی و ناعاقبت اندیشی در بیکانیر
وطن خود که بولایت مارواړ قریب الجوار است رحل اقامت افکنده در جواب سپاسیر گیتی
مطاع که از پیشگاه خلافت و جهانداری درباره طلب او عز صدور می یافت از روی مکر و
تزویر عرایض مبنی بر حیل و معاذیر بنوعی دفع الوقت میکرد بنابران در پی استکمال فرخنده انجام
رای جهان آرای حضرت شهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود که یکی از عمده‌های
درگاه والا با فوجی از عساکر گیتی کشا بتادیب آن بدکیش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت
بیدار گشته دست ندامت بذیل اعتذار زند و اظهار خجلت و سرافکندگی کرده بقدم الاطاعت
و بندگی پیش آید او را بالاداد همراه خود بعتبهٔ سپهر مرتبه آرد و الا آئینهٔ تادیب او
پرداخته همت بر استیصالش گمارد و با بعزیمت صواب انجام میرخان را با فوجی از جنود
نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مثل راجه راجسنکه راتهور و دنیدار خان و ... خان

[illegible] تحریر گستری از خرم بهار [illegible]

[illegible] و در گستره دامن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن کتاب [illegible] کلام [illegible]

[illegible] جوهریست [illegible] دوران

[illegible] چراغ [illegible] دیر از وزد [illegible]

سپهر [illegible] از لوامع آن فروغ سعادت اندوزد [illegible]

اختریست از ارکان قدس که تاریک نشینان انجمن خمول بشعله پرتو [illegible]

راه بحریم بارگاه قبول توانند برد و [illegible] قوافل اقبال [illegible]

همت از بارقه دلالتش مراحل کعبه آمال توانند سپرد گرانمایه گوهریست

از معدن دل که چون عروس طبع از آن پیرایه گیرد رخ زیور مکرمت [illegible]

پیرایه و شکوه متاعیست از کشور آگهی که هر کس با طلب [illegible]

کامیاب مقصود آید نخلیست که نخستین میوه اش ثمره [illegible]

ونهالیست که اولین شکوفه اش گل شهرت و نیکنامی [illegible] آنست که

جمال شاهد مطلوب رو نمایش گیرد و عقدگشای مفاتیح طلسم گنج [illegible]

جهان از فتنه در عهدش امان یافت ،، ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت

جهان زو امن و آسایش فزوده ،، که چشم فتنه هم خوابش ربوده

وجودش مایهٔ گنج عدالت ،، به دورش ظلم در زنجیر عدالت

سپهر و انجم و مهر و مه او ،، قدیمی خادمان درگه او

نه تنها دولت دینش دادند ،، که ملک صورت و معنیش دادند

بود روشن چو خورشید از جبینش ،، مسخر کردن روی زمینش

به دولت چون لوای دین برافراخت ،، به نصرت رایتش را حق علم ساخت

بکار دین بود در همت و بخت ،، فکنده همتش سجاده بر تخت

تقدس خانه زاد طینت او ،، توکل پیشکار دولت او

نه پیچد سر ز فرمان الهی ،، از آن حکمش رود بر ماه و ماهی

جهان کز دولت او دین قوی شد ،، همش دین کام بخش از خسروی شد

نشاندش حق از آن بر تخت شاهی ،، که بر کرسی نشیند دین پناهی

بدورانش که نامی از ستم نیست ،، خرابی جز در اقلیم عدم نیست

بنای معدلت چون در جهان کرد ،، جهان را عدل او دار الامان کرد

همین یک ظلم اگر او در جهانست ،، که نام عدل نوشیروان شکست

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش مراتب کلام و تشیید معارج مرام تحمید
خالق ذو الجلال و الاکرام است که بلطف فصاحت انسانی
نفس ممیز انواع حیوان ساخته آدم را بتشریف عنایت آراسته
در کل موجودات و سایر مخلوقات امتیاز داد لقد کرمنا بنی آدم
نواخت و درود نامحدود و صلوات نامعدود بر افضل و اشرف رسل
که منطوق لولاک در شان او ثبت است و بر آل و اصحاب او که
نجوم فلک هدایت و ماحی بدعت و غوایت اند باد بعد این چند سطر نبشته
از ثنای پادشاه دین پناه معدلت دستگاه ابو المظفر محی الدین محمد
عالمگیر پادشاه انار الله برهانه مفتح باب گشتن

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

تساید مراتب کلام و تشیید معارج مرام تحمید خالق ذو الجلال
و الاکرام است کی ناطقهٔ فصاحت انتمای مفضل ممیز انواع
حیوان ساخته آدم را به تشریف عنایت آن در کل
موجودات و سایر مخلوقات